۱۰۰۱ داستان از زندگانی

امام علی علیه السلام



محمد رضا رمزی اوحدی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

1001 داستان از زندگاني امام علي (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: رمزي اوحدي محمدرضا، ۱۳۴۵-
عنوان و نام پديدآور: ۱۰۰۱ داستان از زندگاني امام علي(ع)/ نويسنده محمدرضا رمزي‌اوحدي.
وضعيت ويراست: [ويراست ۲]
مشخصات نشر: قم: سعيد نوين، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهري: ۶۹۶ ص.
شابك: 978-964-9933-83-2 ۱۱۰۰۰ ريال
وضعيت فهرست نويسي: فيپا
يادداشت:
ويراست قبلي: سعيد نوين، ۱۳۷۸.
يادداشت: كتابنامه به صورت زيرنويس.
عنوان گسترده: هزار و يك داستان از زندگاني امام علي عليه‌السلام
موضوع: علي‌بن ابي‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- احاديث
موضوع: علي‌بن ابي‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- سرگذشتنامه
موضوع: علي‌بن ابي‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- داستان
رده بندي كنگره: BP۳۷/ر۸ه۴ ۱۳۹۰
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: ۲۲۹۹۲۱۳

مقدمه

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيمْ
قال رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم علي مني به منزلة راسي من بدني؛
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: نسبت علي با من، مانند نسبت سر من با بدن من است. [1].
مردي كه وسعت او در تمام عوالم وجود نمي‌گنجد، ما را چه رسد به اينكه، در چند برگ به شرح شمايل پر شميم او بپردازيم.
مجلس تمام گشت و به آخر رسيد عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ايم [2].
براستي مردي را كه در فضايلش رسول نجيب و ناجي صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين را مي‌توان در اين چند برگ به وجودش دست يافت؟!!
اين نوشته و داستانهاي مختصر تحقيقا خواننده را در درياي غم مظلومي علي (عليه‌السلام) گرفتار امواج آتشي خواهد كرد كه قرنهاست كه روح شيعيانش را غرق احتراق كرده است.
[صفحه 18]
زين آتشي كه در سينه من است
خورشيد شعله ايست كه در آسمان گرفت [3].
و اشك ما نيز در ميان، آتش آتشفشان دل پر حرارت ماست كه از چشمه چشمان جاري و جاويد است.
...بحر در ساغر گرداب نگنجد هرگز [4].
اي كسي كه چشم روزگار و زندگي به چشمان مظلوم توست
اي كاش ما نيز در كوچه‌هاي كوفه با تو بوديم
اي كاش در ركاب تو با جماعت جاهل جمل مي‌بوديم و مي‌جنگيديم
اي كاش در صفين در صف با صفا تو مي‌بوديم
و اي كاش در تنهائيت، زمزمه‌هاي شبانه‌ات، همانند كميل و ميثم و مقداد هم قدمت مي‌بوديم.
شايد اگر آن روزها مي‌بوديم اين قدر نمي‌سوختيم.
و هزاران اي كاش‌هاي ديگر؛ كه جگر ما را پاره‌پاره كرده است.
«اللهم يا شاهد كل نجوا و موضع كل شكوي»
جماعت جاهل و غافل با تو چها كه نكردند كار را به آنجا رساندند كه فرمودي: «خدايا اين جماعت مرا بيچاره كردند.»
به خداوندي خداوند سوگند، دل آب از غصه‌هايت آب شد و قلب آتش كباب

به قول پير، پيرو، پايدار، خميني:
ما را رها كنيد در اين رنج بي‌حساب
با قلب پاره‌پاره و با سينه‌اي كباب
و درود خداوند بر آن مرد خدايي باد!
[صفحه 19]
كه آه نامه آتشينش در خطبه شقيقه در سينه سخن پنهان گشت.
در نهج‌البلاغه‌اش عنان بيان به دست كيست؟
به دست غم و غصه‌هاي او
براستي او با توسن سخن به كجا مي‌تازد؟ به ديار غربت و تنهايي به نخلستانها و چاههاي پر درد كوفه
بسوخت حافظ و ترسم كه شرح قصه او
به سمع پادشاه كامكار ما نرسد
آيا كسي بود يا هست كه سخن او را درياب، و خويشتن خويش را در فضاي معطر مطهر او گم كند.
به ادعا نتوان شيعه بود، شيعه كسي‌ست
كه پاي خود بگذارد به جاي پاي علي [5].
آيا براستي در بيت الاحزان فاطمه عليهاالسلام زمزم جاري و جاويد اشكهاي زهرا عليهاالسلام، جزء براي غم مظلومي علي جاريست؟
زهرا جان؛ اين نوشته‌ها را از اول براي خرسندي تو نوشتم [6] براي زني كه غصه‌دار غريبي، مرد تنها مدينه است،
مدينه بعد از نبي صلي الله عليه و آله و سلم
زهرا جان!
هر چه بر سر دلم مي‌كوبم، آرام نمي‌گيرد بر آن يتيم نواز عرب، علي مرتضي
بفرما بر اين يتيم بيچاره‌اي كه زمين خورده شيطان و نفس است دستي از سر لطف بر كشد.
[صفحه 20]
زهرا جان!
به خداي تو سوگند! قلبم قبله‌اي جز تو ندارد
اي قبله من قبر تو كجاست؟ براي تو ناليم يا از براي همسرت؟
زهرا جان!
اين سر پرغوغا و ناآرام ما پرچم ارادت به توست كه بر نيزه‌ي تن ناله‌كنان چون شمع بقيع مي‌سوزد.
و اميد اينكه روزي به عشق آل فاطمي بر چوبه دار سرافراز و لاله گون، آرام گيرد.
زهرا جان!

وجود ما از خاك، پاك فرما
روي دشمنانش سياه و جانم به فدايش و لعنت خدا بر ظالمان آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم
[صفحه 23]

تولد تا بعثت

خبر تولد علي

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: هنگامي كه پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم از مادر متولد شد، فاطمه بنت اسد نزد همسر خود ابوطالب (پدر علي عليه‌السلام) آمد و مژده تولد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم را به او داد، ابوطالب به او فرمود: يك سبت (روزگار دراز و طولاني) صبر كن من هم مژده تولد مانند آن را كه جز نبوت ندارد، به تو خواهم داد، آنگاه امام فرمود: سبت مدت سي سال است و فاصله زماني بين تولد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم تا تولد اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سي سال بود. [7].

وقتي حضرت امير (عليه‌السلام) بدنيا آمد، فاطمه بنت اسد همانند ساير نوزادان علي (عليه‌السلام) را قنداق مي‌كرد و دستهاي آن حضرت را در قنداق مي‌بست. اما بعد از اينكه فاطمه به سراغ علي (عليه‌السلام) مي‌آمد، مشاهده مي‌كرد دستهاي آن حضرت بيرون از قنداق است و پارچه‌ها هم پاره شده است، فاطمه بنت اسد دو پارچه مصري محكم آورد دستهاي آن حضرت را محكم‌تر از قبل بست و آنگاه حضرت را در گهواره خود گذاشت، حضرت امير (عليه‌السلام) با تكاني، مجدد دستمال‌ها را پاره كرد و دست خود را از قنداق بيرون آورد، مجدد فاطمه بنت اسد با سه پارچه محكم دست‌هاي حضرت را مي‌بندد، اجمالا تا هفت بار و هفت پارچه بر روي هم، دست‌هاي حضرت را در قنداق مي‌بندد باز حضرت دستان خود را باز مي‌نمايد. آنگاه حضرت علي (عليه‌السلام) به مادر خود مي‌فرمايد.
«مادر دست مرا رها كن، دست علي بايد باز باشد كه به درگاه خدا دراز كند» [8].
[صفحه 24]

تربيت علي در دامان پيامبر

وقتي فاطمه بنت اسد مادر گرامي حضرت امير (عليه‌السلام) آن حضرت را به دنيا آورد، از عمر مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سي سال مي‌گذشت. پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آن كودك را سخت دوست مي‌داشت از اين رو به مادرش فاطمه بنت اسد گفت: گهواره علي (عليه‌السلام) را در كنار بستر من بگذار! از آن پس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تربيت و پرورش بيشتر علي را به عهده گرفت و به هنگام شستشو خودش علي (عليه‌السلام) را مي‌شست و شير به دهانش مي‌ريخت و در موقع خواب گهواره‌اش را تكان مي‌داد و در بيداري با او سخن مي‌گفت، و او را بر سينه خود مي‌فشرد ... و هميشه او را به دوش مي‌گرفت و در كوهها و دره‌ها و بيابانهاي مكه او را به گردش مي‌برد. [9].

بار خدايا! جمعشان را پراكنده مكن

شب بعد از عروسي حضرت فاطمه الزهراء (عليه‌السلام) رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم براي ديدار وي به منزل علي (عليه‌السلام) آمد، آن گاه از علي (عليه‌السلام) پرسيد يا علي همسرت را چگونه يافتي؟ حضرت عرض كرد: يا رسول‌الله ياور خوبي است در طاعت خدا، بعد از فاطمه الزهراء (عليه‌السلام) پرسيد: فاطمه جان شوهرت چگونه است؟ عرض كرد: شوهر بسيار خوبي است در اين هنگام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم براي آنان دعا كرد: «بار خداي جمعشان را پراكنده مكن و بين دلهايشان الفت بيفكن و ...» [10].

... لذا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي فاطمه (عليه‌السلام) همانا علي (عليه‌السلام) نزد خداوند بزرگوارتر از هارون است. زيرا، هارون موسي را خشمگين نمود و حال آنكه علي هيچ گاه مرا خشمگين نساخت. سوگند به آنكه پدرت را به حق به پيامبري مبعوث كرد هرگز يك روز هم بر او غصب نكردم و هيچ گاه نگاه ننمودم به چهره علي، جز آنكه خشم از من رخت بربست. [11].

ابوطالب پدر حضرت علي (عليه‌السلام) نام علي (عليه‌السلام) را ظهير مي‌گفت: چرا كه بسياري از مواقع او فرزندان، برادرزاده‌هاي خود را جمع مي‌كرد و به آنان دستور مي‌داد كه با هم كشتي بگيرند، البته اين يك نوع تفريح رايج در عرب بود، علي (عليه‌السلام) آن موقع كودك بود و داراي بازواني درشت و كوتاه.علي (عليه‌السلام) آستين‌هاي خود را بالا مي‌زد و با بزرگ و كوچك از برادران و عموزاده‌هاي خويش كشتي مي‌گرفت بطوري كه با يك چرخش و بكار بردن فن خاصي پشت همه آنها را به خاك مي‌برد، پدرش نيز او را تشويق مي‌كرد و مي‌فرمود: علي (عليه‌السلام) پيروز شد، بدين سبب او را ظهير ناميده‌اند. [12].

وقتي علي (عليه‌السلام) از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم راجع به فاطمه (عليه‌السلام) خواستگاري كرد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: آيا براي اين امر چيزي داري؟
علي (عليه‌السلام) عرض كرد پدر و مادرم فداي شما يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم، من چيزي را از شما پنهان نمي‌كنم آنچه دارم يك شمشير و يك زره و يك شتر آبكش (يا اسب) است و جز اينها چيزي ندارم، نبي اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: شمشير براي تو لازم است زيرا تو مرد جنگ هستي و با آن در راه خدا جهاد مي‌كني و شتر نيز از لوازم زندگي تست كه بايد با آن آبكشي نموده و براي اهل و عيال خود كسب روزي كني و در مسافرت‌ها بارت را بر آن حمل نمايي، فقط زره تو مي‌ماند كه من آنرا به مهر زهرا (عليه‌السلام) مي‌پذيرم يا علي (عليه‌السلام) مي‌خواهي ترا بشارتي دهم.
عرض كرد: بلي پدرم و مادرم فداي شما باد. فرمود: ترا بشارت باد كه خداي تعالي فاطمه (عليه‌السلام) را به تو در آسمان تزويج نمود. پيش از اينكه من او را در زمين به تو تزويج كنم. [13].
[صفحه 26]

لقب قضم براي علي

جنگ احد بود طلحة بن ابي‌طلحه قهرمان و پرچمدار غول پيكر دشمن به ميدان تاخت. امام علي (عليه‌السلام) به ميدان او رفت و درگيري شديدي پديد آمد و سرانجام طلحه بدست علي (عليه‌السلام) كشته شد. هنگامي كه طلحه با علي (عليه‌السلام) روبرو شد فرياد زد يا قضم و به نقل ديگر گفت: يا قضيم. شخصي از امام صادق (عليه‌السلام) پرسيد: چرا دشمن، علي را با اين لقب (قضم) خواند؟ امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: اين لقب را براي اين به علي (عليه‌السلام) گفت.
در آغاز بعثت در مكه مشركان به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آزار مي‌رساندند ولي تا ابوطالب پدر علي (عليه‌السلام) همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود كسي جرأت جسارت به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را نداشت. تا اينكه مشركان عده‌اي از كودكان را واداشتند تا به سوي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سنگ بيندازند. هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از خانه خود بيرون مي‌آمد، كودكان سنگ و خاك به طرف پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌انداختند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از اين جريان رنج آور (با توجه به اينكه موضوع به ميان كودكان كشيده شده بود) به علي (عليه‌السلام) (كه در آن زمان حدود سيزده سال داشت) شكايت كرد.
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: پدرم و مادرم به فدايت اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هر گاه از خانه بيرون رفتيد مرا نيز با خود بيرون ببريد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همراه علي (عليه‌السلام) از خانه بيرون آمدند كودكان مشركين، طبق معمول خود، به سوي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سنگ انداختند. علي (عليه‌السلام) به سوي آنها حمله مي‌كرد و هر گاه به آنها مي‌رسيد گوش و بيني و عضله صورت آنها را مي‌گرفت و فشار مي‌داد و در هم مي‌كوبيد كودكان بر اثر درد شديد گريه مي‌كردند و به خانه خود باز مي‌گشتند، پدرانشان مي‌پرسيدند چرا گريه مي‌كني؟ در پاسخ مي‌گفتند: قضمنا علي قضمنا علي علي (عليه‌السلام) ما را گوشمال و ... داد از اين رو علي (عليه‌السلام) را به عنوان قضم ياد كردند (يعني گوشمال دهنده و درهم كوبنده). [14].
غالب در جمله غزوه‌ها به شجاعت
خاصه به، بدر وحنين وخيبر وخندق [15].
[صفحه 27]

مشاهدات قلبي و غيبي

اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) در مورد مشاهدات قلبي خود در آغاز بعثت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايند:
«اري نور الوحي و الرسالة و اشم و ريح النبوة ... در آن هنگام نور وحي و رسالت را مي‌ديدم و بوي نبوت را (از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم) استشمام مي‌كردم. [16].
از اين سخن امام (عليه‌السلام) معلوم مي‌شود كه هر انساني علاوه بر چشم و گوش باطني حس شامه و بويايي قلبي نيز دارد، سپس امام (عليه‌السلام) در مورد مشاهدات قلبي خود در آغاز بعثت ادامه مي‌دهد: و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلي الله و عليه و آله و سلم؛ هنگامي كه وحي بر پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد صداي ناله شيطان را شنيدم سپس ادامه مي‌دهند: فقلت يا رسول‌الله ما هذه الزلة فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادته امام مي‌فرمايد: كه پس از شنيدن صداي ناله با گوش جان از رسول خدا پرسيدم كه يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اين ناله چيست؟ فرمود: اين ناله، ناله شيطان است كه از پرستش خود نوميد شده است در اينجا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خطاب به اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمود: انك تسمع ما اسمع وتري ما اري الا انك لست بنبي و لكنك وزير ... تو مي‌شنوي آنچه را من مي‌شنوم و مي‌بيني آنچه را كه من مي‌بينم تنها تفاوت من با تو اين است كه تو پيامبر نيستي ولي وزير من هستي.

پرورش دهنده علي

هنگامي كه علي (عليه‌السلام) به سن حدود شش سالگي رسيد، قحطي و كمبود سراسر مكه و اطراف آن را فرا گرفت، ابوطالب پدر علي (عليه‌السلام) كه مرد آبرومند و عيالوار بود در مضيقه سختي قرار گرفت، خويشان ابوطالب تصميم گرفتند سرپرستي بعضي از فرزندان او را به عهده بگيرند رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نزد عمويش ابوطالب آمد و فرمود: علي (عليه‌السلام) را به من واگذار تا سرپرستي او را به عهده بگيرم و در پرورش او كوشا باشم ابوطالب پيشنهاد رسول [صفحه 28]
اكرم صلي الله عليه و آله و سلم را پذيرفت از آن پس علي (عليه‌السلام) به خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم راه يافت و تحت نظارت و پرورش مستقيم و مخصوص آن حضرت قرار گرفت تا آن هنگام كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، به پيامبري مبعوث گرديد. نخستين كسي كه به آن حضرت ايمان آورد امام علي (عليه‌السلام) بود كه در آن هنگام ده سال داشت به اين ترتيب آن حضرت پروريده پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود و تمام ذرات وجودش با رهنمودهاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رشد و نمو نمود. [17].
نوشته بر در فردوس كاتبان قضا
نبي رسول و وليعهد حيدر كرار [18].

عباس بن عبدالمطلب روايت كرده زماني كه علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بدنيا آمد قندانه او را به دست حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم دادند. حضرت علي (عليه‌السلام) به تلاوت آيات اوليه سوره مؤمنون و آيات بعدي آن پرداخت و وقتي به آيه اولئك هم الوارثون رسيد رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: به خدا قسم! كه اي علي (عليه‌السلام) تو امير ايشان مي‌باشي. [19].

جابر گويد: امام باقر (عليه‌السلام) به من خبر داد: يكي از زنان طايفه بني هلال، دايه حضرت علي (عليه‌السلام) بود كه در زمان شيرخوارگي حضرت در خيمه خود به او شير مي‌داد و نگهداريش مي‌كرد، آن زن پسري هم داشت كه برادر همشير علي (عليه‌السلام) به حساب مي‌آمد ولي سنش يازده ماه و چند روز از علي بزرگتر بود در كنار خيمه آنان چاهي قديمي قرار داشت روزي آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل آن نمود علي (عليه‌السلام) نيز مصمم شد به دنبال او برود، پاي علي (عليه‌السلام) به ريسمانهاي خيمه پيچيده شد و آنگاه طنابها را كشيد تا خود را به برادر رضاعي خود برساند آنگاه به يك پا و دست او چسبيد به حالتي كه دست او را در دهان و پايش را به دست گرفت تا از فرو افتادن او در چاه آب
[صفحه 29]
جلوگيري كند. در همين حال مادر رضاعي علي (عليه‌السلام) از راه رسيد و صحنه را مشاهده كرد و شيون كنان فرياد زد: اي اهل قبيله‌ام، اي طايفه‌ام بيائيد، چه بچه فرخنده و مباركي!! علي فرزندم را نگه داشته تا در چاه نيفتد سپس دو كودك را از سر چاه دور كرد مردم نيز از نيروي طفلي با آن سن و سال در شگفتي فرو رفته بودند، كه با بند شدن پاي علي (عليه‌السلام) به طنابهاي خيمه چگونه خود را كشيده تا دستش را به برادرش برساند لذا بدين جهت مادر رضاعيش او را ميمون ناميد يعني مبارك و فرخنده و آن كودك در ميان طايفه بني هلال به معلق ميمون شهرت يافته بود. [20].

وقتي كه حضرت علي (عليه‌السلام) در حمل مادر خود فاطمه بن اسد بود چون حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فاطمه بنت اسد را مي‌ديدند، اگر فاطمه نشسته بود بي‌اختيار از جاي خود برمي‌خاست وقتي از جناب فاطمه بنت اسد سؤال مي‌كردند چرا تو با حمل بچه‌اي كه داري باز بر مي‌خيزي، فرمود: حالت عجيبي در خود مي‌بينم هر وقت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌بينم بچه در رحم من به حركت مي‌آيد و متوجه مي‌شوم كه فرزندم قيام نموده لهذا هنگام ديدن آن حضرت بي‌اختيار بر مي‌خيزم و چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم، در پيش من از طرفي به طرف ديگر مي‌رود في الفور جنين من نيز به همان سمت به حركت در مي‌آيد بنابراين من نيز ناچارم روي خود را بدان طرف نمايم، لذا حضرت علي (عليه‌السلام) از حالت و مرتبت حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم منكشف بوده در هنگامي كه هنوز تولد نيافته بود و اين نيست مگر از خواص نفس قدسي [21] لذا اهل تسنن به همين دليل وقتي كه نام مبارك علي (عليه‌السلام) را به زبان مي‌آورند مي‌گويند كرم الله وجهه (خداوند بر مقامش بيفزايد) و فقط درباره علي (عليه‌السلام) اين جمله را مي‌گويند ولي درباره ساير صحابه جمله (رضي الله عنه) مي‌گويند.
[صفحه 30]

تولد علي

علي (عليه‌السلام) اولين هاشمي است كه پدر و مادرش هاشمي بودند (فاطمه بنت اسد بن هاشم و ابوطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم) حضرت امير در روز جمعه 13 رجب ده سال قبل از بعثت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و 23 سال پيش از هجرت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم در شهر مكه و در خانه خدا به دنيا آمد. ابن قعنب مي‌گويد: با عباس بن عبدالمطلب و گروهي ديگر رويا‌روي خانه‌ي خدا نشسته بوديم فاطمه بنت اسد به سوي خانه‌ي خدا آمد و ايستاد و گفت: «خداوندا به تو و پيامبرانت و كتابهايشان ايمان دارم. گفتار ابراهيم (عليه‌السلام) جد خود را راستين مي‌دانم همانگونه اين خانه را به فرمان تو بنا نهاد ... تو را به او، و به اين كودك كه با خود در شكم دارم، سوگند مي‌دهم كه زادنش را بر من آسان كن» در همين هنگام به چشم خويش همه ما ديديم كه ديوار خانه‌ي خدا از هم شكافت و آن گرامي بانو پا به درون آن گذارد و ديوار دوباره به هم آمد ما هم شتابناك برخاستيم تا در خانه را باز كنيم اما هر چه كرديم باز نشد ... و دانستيم كه اين حكمت خداوندي است. سپس فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز با كودك خود از خانه كعبه بيرون آمد. طبق پاره‌اي از روايات ابوطالب در هنگام ولادت حضرت علي (عليه‌السلام) در مكه حضور نداشت، آنگاه كه ابوطالب آمد، فرزند را از مادر گرفت و به همراه فاطمه به سمت خانه كعبه رفت و از خداي كعبه خواست كه نام او را هم خود معين كند و شعري در پي درخواستش خواند: «اي پروردگار شبهاي تيره و تاريك، اي پروردگار ماه نوراني و درخشان، به امر خود براي ما بيان كن، كه چه سزاوار او مي‌بيني درباره اين فرزند و او فكر مي‌كرد نام فرزند خود را چه بگذارد ورقه سبزي از آسمان فرود آمد كه روي آن نوشته شده بود:

خصصتما من ولد الزكي
الطاهر المطهر المرضي
واسمه من شامخ علي
علي اشتق من العلي

يعني: شما زن و شوهر را به وجود فرزندي پاك و مفتخر ساختيم. فرزندي كه پاكيزه و برگزيده و مورد پسند خداست. نام او را به سبب عظمتش علي گذاشتيم. نام

[صفحه 31]

علي از نام خداي علي اعلي مشتق است. [22].

كودك بت شكن

حضرت علي (عليه‌السلام) دوران كودكي خود را مي‌گذرانيد. روزي پدرش ابوطالب نزد همسرش فاطمه بنت اسد آمد و گفت: علي (عليه‌السلام) را ديدم كه بتهاي بت پرستان را مي‌شكند. مي‌ترسم كه بزرگان قريش با خبر شوند و به او آسيب برسانند، فاطمه مادر علي گفت: شگفتا من خبري عجيب‌تر از اين به تو بدهم آن هنگامي كه علي (عليه‌السلام) بچه بود و در رحم من قرار داشت روزي كنار كعبه رفتم به طواف كعبه، قصد پرستش خدا را كردم. بت پرستان، بت‌هاي خود را در محلي در كنار كعبه گذاشته بودند. وقتي كه در طواف به روبروي آن محل رسيدم علي (عليه‌السلام) در رحمم آنچنان دو پاي خود را فشار مي‌داد كه من از نزديك شدن به جايگاه بتها ناتوان مي‌شدم. [23].

خواسته‌هاي پيامبر از خداوند

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! پنج چيز درباره‌ي تو از خدا خواستم كه خداوند همه را به من عطا كرد:
1- اينكه من اول كسي باشم كه از قبر بر مي‌خيزم و غبار از چهره مي‌افشانم، و تو هم با من باشي.
2- خداوند اجازه دهد كه من و تو در محل سنجش اعمال بايستيم.
3- ترا در قيامت پرچمدار من قرار دهد.
4- امت مرا به دست تو از حوض كوثر سيراب كند.
5- هنگام رفتن به بهشت ترا پيشرو امت قرار دهد.
آنگاه فرمود: شكر خداي را كه بر من منت نهاد و همه ي اين تقاضاها را پذيرفت. [24].
[صفحه 32]

پيشگويي ولادت حضرت علي

در زمان حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) راهبي زندگي مي‌كرد بنام مثرم بن دعيت بن شيتقام.
اين مرد در عبادت معروف بود و صد و نود سال خداوند را عبادت كرده بود و هرگز حاجتي از خداوند نخواسته بود.
تا اينكه از خدا خواست، خداوندا! يكي از اولياء خود را به من نشان ده؛ خداوند حضرت ابوطالب را نزد او فرستاد تا چشم مثرم به حضرت افتاد از جا برخاست و سر او را بوسيد و او را در مقابل خود نشانيد و گفت: خدا تو را رحمت كند، تو كيستي؟
حضرت فرمود: مردي از منطقه تهامه.
پرسيد از كدام طايفه عبدمناف؟ فرمود: از بني هاشم.
راهب بار ديگر برخاست و سر حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) را بوسيد و گفت: خدا را شكر كه خواسته مرا اعطا كرد و مرا نميراند تا ولي خود را به من نشان داد.
سپس گفت: تو را بشارت باد! خداوند به من الهام نموده كه آن مژده‌اي به توست.حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) پرسيد آن بشارت چيست؟ گفت: فرزندي از صلب تو بوجود مي‌آيد كه ولي الله است.
اوست ولي خدا و امام متقين و وصي رسول رب العالمين.
اگر آن فرزند را ملاقات كردي از من به او سلام برسان و از من به او بگو: مثرم به تو سلام مي‌گويد: و شهادت مي‌دهد كه خدايي جز الله نيست، يگانه است و شريكي ندارد و محمد بنده و فرستاده خداست و تو جانشين بر حق او هستي نبوت با محمد و وصايت با تو كامل مي‌شود.
در اينجا حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) گريه كرد و فرمود: نام اين فرزند چيست؟او گفت: نامش علي است. [25].
[صفحه 33]

قاري قرآن در آغوش پيامبر

هنوز لحظات اول تولد امام علي (عليه‌السلام) بود كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را به بغل گرفت حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) مي‌گويد: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با علي (عليه‌السلام) صحبتهاي خصوصي مي‌كرد و سوالات بسياري از او نمود علي (عليه‌السلام) هم با اسراري كه بين خود داشتند با آن حضرت سخن گفت: و آنگونه كه انبيا و جانشينانش با يكديگر سخن مي‌گويند با هم صحبت كردند.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با زبان مبارك خود دهان علي (عليه‌السلام)را باز كرد و زبان خود را در دهان او قرار داد. در اين حال دوازده چشمه از زبان آن حضرت بر دهان علي (عليه السلام) باز شد و اين چنين كام او را برداشت.
بعد از آن پيامبر در گوش راست علي (عليه‌السلام) اذان و در گوش چپ او اقامه گفت: سپس نوزاد كعبه رو به پدر خود كرد و گفت: اكنون نزد مثرم راهب [26] برو و او را بشارت ده و آنچه را كه ديدي براي او بازگو كن، اكنون در فلان غار است بعد از آن پيامبر صلي الله عليه و آله مولود كعبه را در آغوش خود گرفت و همگي به خانه ابوطالب وارد شدند. [27].

خبر تولد علي براي راهب

مثرم راهب كه دستان آن قبلا اشاره شد خبر تولد علي (عليه السلام) را به ابوطالب داده بود و گفته بود كه سلام مرا به آن تازه مولود كعبه برسان بعد از تولد علي (عليه‌السلام) در همان ساعات اول تولد رو به پدر كرد و گفت: اكنون نزد مثرم برو و او را بشارت ده ...
حضرت ابوطالب از مكه راهي سرزمين شام شد تا در كوه لكام [28] در غاري كه قبلا محل آن معين شده بود مثرم را از ولادت علي (عليه‌السلام) مطلع كند.
[صفحه 34]
لذا در روزهاي بعد از ولادت علي (عليه‌السلام) ناگهان ابوطالب (عليه‌السلام)چهل روز از چشم مردم غايب شد و راهي شام شد.
هنگامي كه به كوه لكام رسيد و وارد غار شد مشاهده كرد كه مثرم از دنيا رفته و جسد او در رو انداز روزانه‌اش پيچيده شده و بسوي قبله قرار داده شده است. و هم چنين او دو مار سياه و سفيد را ديد كه كنار بدن او از آن مواظبت مي‌كنند مارها همين كه حضرت را ديدند، در غار پنهان شدند.
حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) مقابل جنازه مثرم قرار گرفت و گفت: سلام بر تو اي ولي خدا.
ناگهان خداوند مثرم را زنده كرد او به پا خاست در حاليكه دست بر صورت خود مي‌كشيد و مي‌گفت:
«اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له و ان محمدا عبده و رسوله و ان عليا ولي الله و الامام بعد نبي الله»
حضرت ابوطالب به مثرم گفت: بشارت ده كه علي در زمين ظاهر گشته است!
مثرم پرسيد: علامت آن شبي كه بدنيا آمد چه بود؟ حضرت ابوطالب (عليه‌السلام)تمام ماجراهاي پيش آمده را براي مثرم بازگو كرد، تا آنجا كه گفت: علي (عليه‌السلام) به سخن آمد و به من گفت: نزد تو بيايم و تو را بشارت دهم و آنچه ديده‌ام برايت بازگو كنم.
مثرم گريه كرد و سپس سجده شكر بجا آورد و بعد از آن دراز كشيد و خوابيد و گفت: رو انداز را روي من قرار بده؛ ابوطالب روانداز او را انداخت و متوجه شد او از دنيا رفته است ابوطالب (عليه‌السلام) سه روز در آنجا ماند و هر چه با مثرم سخن گفت: پاسخي نشنيد.
اينجا بود كه بار ديگر دو مار بيرون آمدند و به او گفتند: سلام بر تو اي ابوطالب (عليه‌السلام) حضرت هم جواب آنها را داد. سپس به او گفتند: نزد ولي خدا باز گرد كه تو از ديگران سزاوارتر به حفظ و نگهداري او هستي.

حضرت به آن دو مار گفت: شما كيستيد؟ آنها گفتند: ما عمل صالح او هستيم كه خداوند ما را از نيكيهاي اعمالش خلق كرده و تا روز قيامت در اينجا از او محافظت
[صفحه 35]
مي‌كنيم و روز قيامت يكي از ما پيش روي او و ديگري از پشت سرش او را به بهشت هدايت مي‌كنيم.
پس از اين ماجرا حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) از شام به مكه بازگشت و اين سفر چهل روز به طول انجاميد. [29].

غذاي بهشتي براي ابوطالب

آن هنگام كه حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) خبر ولادت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) را از مثرم راهب شنيد به او گفت: من واقعيت سخن تو را بايد با برهاني روشن و دليلي واضح بدانم. مثرم گفت: چه مي‌خواهي كه از خداوند برايت بخواهم و هم اكنون به تو عطا كند تا برايت دليلي باشد؟
حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) فرمود:
«هم اكنون غذايي از بهشت مي‌خواهم»
راهب اين دعا را كرد و هنوز دعايش تمام نشده بود كه طبقي ظاهر شد كه در آن از ميوه‌هاي بهشت بود: رطب، انگور و انار حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) يك انار برداشت و از نزد مثرم بيرون آمد و خوشحال به خانه رسيد و آن را ميل كرد. از همان ميوه بهشتي در صلب مقدس اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) به وجود آمد. [30].

غذاي بهشتي براي فاطمه بنت اسد

روزي فاطمه بنت اسد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را ديد كه خرمايي ميل مي‌كند كه بوي خوش آن از تمام عطرهاي مشك و عنبر بالاتر است و آن خرما از نخلي بود كه شاخه‌اي نداشت!
فاطمه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خرما در خواست كرد و حضرت خرمائي به او داد تا او ميل كند فاطمه پس از اينكه آن خرما را خورد خرمايي نيز براي شوهرش ابوطالب (عليه‌السلام) از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم طلب كرد حضرت براي او هم خرما داد.
[صفحه 36]
شب كه شد ابوطالب (عليه السلام) بوي خوشي را استشمام كرد كه هرگز مانند آن را نبوييده بود. فاطمه كه متوجه ابوطالب (عليه‌السلام) بود خرما را به او نشان داد و او هم ميل كرد. و وجود جسماني اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) از نتيجه آن خرماي بهشتي بوجود آمد. [31].

پيشگوئي كاهن درباره مادر علي

روزي حضرت فاطمه بنت اسد مادر علي (عليه‌السلام) با عده‌اي از زنان قريش نشسته بود در اين حال پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) با چهره نوراني خود ظاهر شدند در حالي كه يكي از كاهنان پشت سر آن حضرت مي‌آمد و آن حضرت را زير نظر داشت و به دقت او را نگاه مي‌كرد.
وقتي پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) نزد آن زنان رسيدند كاهن از آنان درباره حضرت پرسيد. آنان گفتند: اين محمد است، صاحب شرف عظيم و فضيلت شامخ، كاهن آنچه از منزلت حضرت مي‌دانست به آنان گفت، و درباره آينده آن حضرت و پيامبريش و مقام بلندي كه به آن دست خواهد يافت به آنان بشارت داد سپس اضافه كرد:
«در بين شما آن بانويي كه پيامبر را در كودكي پرستاري كرده است بزودي همين پيامبر فرزند اين زن را پرستاري مي‌كند [32] كه هر دو از يك ريشه‌اند. او را به اسرار و صحبت خود مخصوص مي‌گرداند و يگانگي و برادري خود را با او قرار مي‌دهد.
فاطمه بنت اسد به كاهن گفت: منم آنكه از او نگهداري كرده‌ام. من همسر عموي او هستم كه به آينده او اميد دارد و منتظر است، كاهن گفت: اگر راست مي‌گويي بزودي پسري عالم، و مطيع پروردگار و عالي مقام به دنيا مي‌آوري كه نام او سه حرف است.
او در همه امورش پيرو اين پيامبر است و در همه امور كوچك و بزرگ او را ياري مي‌كند پريشاني‌ها را از او مي‌زدايد ... او و پسر تو كه جانشين اوست پيامبر را بعد از رحلتش در حجره‌اش دفن مي‌كند. [33].
[صفحه 37]

فاطمه بنت اسد مي‌گويد: آن روز درباره سخن آن كاهن فكر كردم و شب همان طور در خواب چنين ديدم: كه كوههاي شام به حركت درآمده و پيش مي‌آمدند در حالي كه پوششي از آهن بر روي آنها بود، و از داخل آنها صداي وحشتناكي برمي‌خاست.كوههاي مكه نيز به حركت درآمده و به استقبال آنها رفتند و با همان صداي وحشتناك جوابشان را دادند. منظره وحشت آوري بود و آن كوهها مانند شتر رم كرده و در هيجان بودند. كوه ابوقبيس مانند اسب به حركت درآمده بود و قطعات آن از راست و چپش مي‌افتاد و مردم آنها را جمع مي‌كردند.
من نيز همراه مردم به جمع كردن پرداختم و چهار شمشير و يك كلاه خود آهنين طلاكوب شده برداشتم همينكه وارد مكه شدم يكي از آن شمشيرها در آب افتاد و به قعر آن رسيد و سپس به آسمان بالا رفت دومي آن هم مستقيم به آسمان رفت و سومي به زمين افتاد و شكست و چهارمي از غلاف بيرون كشيده و در دست من ماند.
من آن را بدست گرفته و مي‌چرخاندم كه ناگاه آن شمشير به بچه شيري تبديل شد و سپس به شير مهيبي مبدل گرديد و از دست من خارج شد و به سوي كوهها به راه افتاد و همچنان پستي و بلندي‌هاي آن را در مي‌نورديد. در آن حال مردم از او مي‌ترسيدند و از او حذر مي‌كردند، كه ناگهان محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) آمد و دست در گردن او انداخت و مانند آهوي مهربان با او همراه شد.
آنگاه من از خواب بيدار شدم در حالي كه مرا لرزه گرفته بود و به وحشت افتاده بودم در پي تعبيركنندگان خواب خود رفتم تا آنكه يكي از آنها خواب مرا، به من خبر داد او در تعبير چنين گفت:
تو چهار فرزند پسر و بعد از آنها دختري بدنيا مي‌آوري يكي از پسران تو غرق مي‌شود و ديگري در جنگ كشته مي‌شود و آن ديگر مي‌ميرد و نسل او باقي مي‌ماند ولي چهارمي آنها امام مردم مي‌شود او صاحب شمشير و حقيقت است او صاحب فضيلت و
[صفحه 38]
مقام والا است او پيامبر مبعوث شده را به بهترين وجهي اطاعت مي‌كند. [34].

خواب بعدي فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد مي‌گويد: اين رويا همچنان در ذهن من بود تا خداوند سه پسر به من عطا كرد: عقيل و طالب و جعفر سپس به علي (عليه‌السلام) حامله شدم.
در آن ماهي كه علي (عليه السلام) را به دنيا آوردم در خواب ديدم عمودي از آهن از وسط سر من جدا شد و در هوا به حركت درآمد تا به آسمان رسيد و سپس به سوي من بازگشت در خواب پرسيدم: اين چيست؟ به من گفته شد:
«اين قاتل اهل كفر و صاحب پيمان پيروزي است. حمله او شديد است و از ترس او به وحشت درمي آيند
او كمك پروردگار براي پيامبرش و تأييد او بر عليه دشمنش مي‌باشد». [35].

قرباني براي درخواست فرزند

حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد تا مدتي صاحب هيچ فرزندي نمي‌شدند. به همين جهت سرپرستي پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) را بر عهده گرفتند و از وجود او خرسند شدند و درخشش وجود او را در خانه خود سعادت مي‌دانستند و او را بعنوان فرزند خود پذيرفتند.
پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در خانه آنان بهترين و بالاترين دوران رشد را سپري كرد محبت مادرانه فاطمه بنت اسد نسبت به پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در حدي بود كه آن حضرت او را مادر خطاب مي‌كرد. پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در آن روزگار رغبت فاطمه را به مادر شدن متوجه شد لذا روزي به او فرمود:
«مادر جان! يك قرباني خالصانه براي خداوند ذبح كن و در آن شريكي قرار مده،خداوند آن را از تو مي‌پذيرد و از تو قبول مي‌كند و حاجت تو را زود برمي‌آورد.»
[صفحه 39]
فاطمه بنت اسد امر پيامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) را اطاعت كرد و خالصانه قرباني كرد و از خداوند خواست فرزند پسري به او عطا كند. دعاي او را مستجاب كرد و او به آرزويش رساند و پنج فرزند به او عطا فرمود: عقيل، طالب، جعفر، علي (عليه‌السلام)، و بعد از آنها خواهرشان فاخته كه معروف به ام هاني است [36].

لرزه در مكه

از آن شبي كه وجود مبارك اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) در رحم مادر قرار گرفت تا چند روز زمين به لرزه درآمد بطوري كه قريش بشدت از آن زمين لرزه نگران شدند و به وحشت افتادند و به يكديگر گفتند:
خدايان بت‌هاي خود را بر فراز كوه ابوقبيس ببريد تا از آنها بخواهيم اين زلزله را برطرف كنند و اين مسئله را دفع نمايند.
وقتي آنها بهمراه بت‌ها برفراز كوه جمع شدند لرزش آن بيشتر شد بطوري كه صخره‌ها و تخته سنگها را به حركت درآورد و آنها را متلاشي ساخت و بتها به صورت روي زمين افتادند. آنها وقتي اين منظره را ديدند گفتند: ما در مقابل اين امر عظيم طاقت نداريم! اينجا بود كه حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) بر فراز كوه آمد و در حالي كه به اضطراب مردم اهميتي نمي‌داد فرمود: اي مردم خداوند تبارك و تعالي امشب حادثه جديدي در جهان هستي ايجاد كرده و مخلوقي را خلق كرده كه اگر او را اطاعت نكنيد و به ولايت او اقرار ننماييد و به امامتش گواه نباشيد، اين لرزه و زلزله آرام نمي‌گيرد و آنقدر ادامه پيدا مي‌كند كه در سرزمين تهامه براي شما مسكني باقي نماند.
مردم گفتند: اي ابوطالب، هر چه تو بگويي مي‌پذيرم حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) گريه كرد و دستهاي خود را به سوي خداوند بلند كرد و عرضه داشت: «الهي و سيدي اسالك بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العاليه و بالفاطمية البيضاء و الا تفضلت علي تهامه بالرافة و الرحمة» [37].
[صفحه 40]
با دعاي حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) زلزله آرام گرفت و مردم اين دعا را بخاطر خود سپردند و نوشتند و در همان زمان جاهليت آن دعا را در گرفتاريهاي خود مي‌خواندند در حالي كه معاني و حقيقت آن را نمي‌دانستند [38].

تكلم علي در رحم مادر

از هنگامي كه فاطمه بنت اسد به اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) حامله شد زيبايي چهره‌اش افزوده گشت فاطمه صداي فرزندش را از درون مي‌شنيد كه مي‌گفت:
«لا اله الا الله، محمد رسول‌الله، به تختم النبوة و بي تختم الولاية، خدايي جز الله نيست، محمد پيامبر خداست، با او نبوت و با من ولايت ختم مي‌شود»
گاهي حضرت در شكم مادر خود با مردم بيرون سخن مي‌گفت حتي روزي با برادر خود جعفر سخن گفت، كه جعفر با شنيدن صداي علي (عليه‌السلام) از درون شكم فاطمه بنت اسد بيهوش روي زمين افتاد [39].

سقوط بتها در مقابل فاطمه

روزي فاطمه بنت اسد براي زيارت وارد كعبه شد ناگهان بتها به صورت روي زمين افتادند فاطمه بنت اسد دست بر شكم خود كشيد و خطاب به پسرش گفت:
«نور چشمانم، اكنون كه به دنيا نيامده‌اي بتها در برابرت سجده مي‌كنند، پس چگونه خواهي بود زماني كه بدنيا بيايي؟!»
فاطمه اين ماجرا را براي شوهرش ابوطالب (عليه‌السلام) نقل كرد حضرت گفت: اين فرزند؛ همان كسي است كه شيري در راه طائف درباره او با من سخن گفت؛ و خبر تولد او را به من داد. (روزي در راه طائف شيري با حضرت ابوطالب روبرو شد و در مقابل او تعظيم كرد. حضرت ابوطالب به او فرمود: بحق خالقت ماجراي خود را برايم بازگو كن شير گفت: تو پدر اسد الله و پشتيبان محمد پيامبر خدا و مربي شير خدا هستي!) [40].
[صفحه 41]

گفتگوي و تبريك موجودات

فاطمه بنت اسد مي‌گويد: چندين ماه كه از حمل من مي‌گذشت، وقتي نزديك بدنيا آمدن علي (عليه‌السلام) شد از نار هر سنگ و كلوخ و درختي كه عبور مي‌كردم مي‌شنيدم كه به من مي‌گفتند:
«هنيئالك يا فاطمه، بما خصك الله من الفضل و الكرامة بحملك بالامام الكريم اي فاطمه گوارايت باد، آنچه از فضل كرامت، كه خدايت بدان اختصاص داده، بخاطر آنكه تو حامل امام كريم هستي» [41].

ابوطالب صبر کن

شب جمعه سيزدهم ماه رجب سال سي‌ام از عام الفيل بود [42] ثلثي از شب گذشته بود كه درد حمل بر فاطمه بنت اسد عارض شد حضرت ابوطالب به او گفت: ناراحت به نظر مي‌آيي؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتي دارم. حضرت آن اسمي را كه در ذكر آن از گرفتاريها نجات مي‌يافت را بر زبان آورد و فاطمه نيز بواسطه گفتن آن ذكر آرام گفت.
سپس به او گفت: من مي‌روم عده‌اي از زنان آشنايت را بياورم تا در اين موقع شب تو را در ولادت فرزندت ياري دهند.
فاطمه گفت: هر طور صلاح مي‌داني عمل كن.
ناگهان صدايي از گوشه خانه شنيده شد كه گفت: اي ابوطالب، صبر كن! چرا كه ولي خدا را دست نجس نبايد لمس كند [43].

فاطمه بنت اسد و ورود به کعبه

صبح هنگام، بار ديگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب (عليه‌السلام)
[صفحه 42]
ناراحت و پريشان از خانه بيرون آمد در راه عده‌اي از زنان قريش را ديد كه علت ناراحتي را از او پرسيدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شديدترين حال وضع حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در اين حال پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و پرسيد:
عمو جان، چرا ناراحتي؟!
عرض كرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حمل است.
در همين حال، فاطمه ندايي را شنيد كه مي‌گويد: اي فاطمه، بر تو باد كه به خانه خدا بروي!
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست ابوطالب (عليه السلام) را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود كنار خانه خدا آوردند [44].

جبرئيل و فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت كعبه (يعني پشت آن سمتي كه درب در آن است) ايستاده بود و رو به كعبه دعا مي‌خواند كه ناگهان پيش چشمان همه حاضران ديوار خانه خدا از همان قسمت شكاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت كه فاطمه توانست از شكاف ديوار وارد شود و جبرئيل او را به داخل برد و دوباره ديوار به هم آمد و او داخل كعبه ماند [45].

فاطمه در داخل كعبه

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل كعبه چيزي جز دعوت خداوند نبود چرا كه از در خانه وارد نشد بلكه خالق جهان ديوار را براي او شكافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره ديوار را بست و اينك بايد، پذيرايي الهي از اين مهمان صورت گيرد.
آري اين چنين بود كه فاطمه در آن سه روزي كه در درون كعبه ماند از ميوه‌ها و غذاي بهشتي برايش آوردند. [46].
[صفحه 43]

پرستاران فاطمه در کعبه

وقتي فاطمه بنت اسد در درون كعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالي كه لباس همچون حرير سفيد بر تن داشتند و عطري خوش‌تر از مشك ناب از آنان شنيده مي‌شد. اينان حوا و ساره و آسيه و مادر موسي بن عمران و مريم مادر عيسي (عليه‌السلام) بودند.
اينان از طرف خداوند براي كمك در ولادت علي (عليه‌السلام) فرستاده شدند چرا كه نبايد زنان ناپاك مكه در ولادت چنين مولودي حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه كردند و گفتند: «السلام عليك ولية الله: سلام بر تو اي بانويي كه از اولياي خدا هستي»
فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتي برابر او نشستند در حالي كه هر يك ظرف عطري از نقره در دست داشتند [47].

چگونگي تولد علي

علي (عليه‌السلام) بر روي سنگ سرخي كه در گوشه راست كعبه است بدنيا آمد و همين كه قدم بر زمين گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دستهاي خود را به سوي آسمان بلند كرد و چنين گفت:
«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول‌الله. و ان عليا و صي محمد رسول‌الله. بحمد يختم الله النبوة و بي يتم الوصية و انا اميرالمومنين» يعني: «شهادت مي‌دهم كه خدايي جز الله نيست و محمد پيامبر خداست و علي وصي محمد رسول‌الله است. با محمد نبوت ختم مي‌شود و با من وصايت كامل مي‌شود و من اميرالمؤمنين هستم»
سپس فرمود:
«جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت.» [48].

ناله شيطان در تولد علي

آنگاه كه اميرالمومنين علي (عليه‌السلام) به دنيا آمد نور حضرت از كعبه تا سينه آسمان را
[صفحه 44]
شكافت و بتهايي كه بر روي كعبه نصب شده بود به صورت افتادند.
شيطان فرياد بر آورد و گفت: واي بر بتها و عبادت كنندگانشان از اين فرزند! [49].

وقتي علي (عليه‌السلام) به دنيا آمد رو به آن پنج بانوي بهشتي نمود و به آنها سلام و خير مقدم گفت: و سپس فرمود:
«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشده ان محمدا رسول‌الله. به تختم النبوة و بي تختم الولاية؛ شهادت مي‌دهم كه خدايي جز الله نيست، يگانه است است و شريك ندارد. و شهادت مي‌دهم كه محمد پيامبر خداست، با او نبوت و با من ولايت ختم مي‌شود»
آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمين برداشت و در آغوش خود گرفت. علي (عليه‌السلام) نگاهي به صورت او انداخت و با بياني رسا و واضح گفت: سلام بر تو اي مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم!
حضرت پرسيد: پدرم (آدم (عليه‌السلام)) چه مي‌كند؟ گفت: غرق در نعمتهاي خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مريم نزديك آمد در حالي كه ظرف عطري همراهش بود و علي (عليه‌السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود كعبه نگاهي به روي مريم كرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسيد عمويم چه مي‌كند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مريم با عطري كه همراه داشت علي (عليه‌السلام) را معطر نمود.
آنگاه حضرت آسيه علي (عليه‌السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه‌اي كه همراه داشت پيچيد و گفت: اين فرزند پاك و مطهر به دنيا آمده است حرارت آهن به او نمي‌رسد مگر بر دست مردي [50] كه خدا و رسول و ملائكه و آسمان و زمين و درياها او را مبغوض مي‌دارند و جهنم مشتاق آن مرد است. [51].
[صفحه 45]

ملاقات انبياء الهي با علي در كعبه

وقتي كه علي (عليه‌السلام) در كعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبيا الهي وارد كعبه شدند علي (عليه‌السلام) با ديدن آنها حركتي كرد و خنديد. آنان گفتند: سلام بر تو اي ولي خدا و خليفه پيامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و عليكم‌السلام و رحمة الله بركاته و سپس د به هر يك جداگانه سلام كرد.
آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهيم، حضرت موسي و حضرت عيسي (عليه‌السلام) بودند كه يكي پس از ديگري نوزاد را گرفته و بوسيدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند [52].

فاطمه بنت اسد مي‌گويد: ناگهان پس از اينكه علي (عليه‌السلام) به دنيا آمد صداي بال ملائكه را شنيدم و ابري سفيد رنگ را ديدم كه تا كنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در اين حال شنيدم كه ندايي مي‌گفت:
«بگردانيد علي بن ابيطالب را در شرق و غرب زمين، و خشكي و درياهاي آن و كوهها و آسمانهاي آن، و احكام پيامبران و علوم وصيين و همه اخلاق انبيا و مرسلين و اوصيا و صديقين را به او بدهيد، و آنچه درباره برادرش سيد الاولين و الآخرين انجام شده براي او هم انجام دهيد. او را بر همه انبيا و مرسلين و ملائكه مقربين و اهل آسمانها و زمين نشان دهيد كه ولي خداي رب العالمين است».
فاطمه گويد: رفت و بازگشت علي (عليه‌السلام) كمتر از ساعتي طول كشيد و او را باز گرداندند. ناگهان ابري ديگر را ديدم كه به سوي او پايين آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنيدم ندايي را كه مي‌گفت:
«علي بن ابيطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببريد و احكام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگي و نورانيت و تواضع و خشوع و رقت و هيبت و مروت و كرم و
[صفحه 46]
مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و ديانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نيكي و همه اخلاق انبيا را به او دهيد».
فاطمه مي‌گويد: ناگاه فرزندم را در مقابلم ديدم كه او را در حرير سفيد بهشتي پيچيده بودند و به من گفتند:
«او را از چشم بينندگان حفظ كن كه ولي رب العالمين است بدان كه وارد بهشت نمي‌شود كسي، مگر كه ولايت او را بپذيرد و امامت او را تصديق كند خوشا به حال آنكه تابع اوست و واي بر كسي كه از او روگردان شود مثل او چون كشتي نوح است كه هر كه بر آن سوار شد نجات مي‌يابد و هر كه از آن باز ماند غرق مي‌شود و سقوط مي‌كند».
فاطمه مي‌گويد: سپس در گوش علي (عليه‌السلام) مطلبي گفتند كه من نفهميدم بعد او را بوسيدند و رفتند [53].

فاطمه بنت اسد سه روز در كعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بيرون آمدن از كعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود كه نداي را شنيد كه چنين مي‌گويد:
«اي فاطمه، نام اين مولود را علي بگذار چرا كه من خداي علي اعلي هستم. من نام او را از نام خود گرفته‌ام، و او را به ادب خود آموخته‌ام و امر خود را به او سپرده‌ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهي داده‌ام. او در خانه من به دنيا آمده است. او اول كسي است كه بر فراز خانه من اذان مي‌گويد: و بتها را مي‌شكند و آنها را از بالاي كعبه به صورت پايين مي‌اندازد.
اوست كه مرا به عظمت ياد مي‌كند و مرا تقديس و تمجيد مي‌كند و به يگانگي ياد مي‌نمايد. اوست اما بعد از حبيب من ...
[صفحه 47]
خوشا به حال كسي كه او را دوست مي‌دارد و او را اطاعت مي‌كند [54].

حوادث آسماني در تولد علي

آن شبي كه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) به دنيا آمد، در آسمان نور افشاني شد، و نور ستارگان چند برابر گرديد. قريش با ديدن اين منظره غير منتظره، ديدگان را به تعجب گشودند و مردم هيجان زده از خانه‌هاي خود بيرون ريختند و با يكديگر گفتگو مي‌كردند و مي‌گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه‌اي روي داده است كه اين چنين شده است [55].

حجت خدا كامل شد

وقتي مادر علي (عليه‌السلام) وارد كعبه شد در بين مردم سخن فقط از ميهمان كعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) بودند در اين انتظار، ناگاه آن حضرت بيرون آمد و در گذرگاهها و بازارهاي مكه به راه افتاد و اين اعلام را براي مردم آورد كه: يا ايها الناس، تمت حجة الله اي مردم حجت خدا كامل شد!
مردم كه از اين مطلب چيزي نمي‌فهميدند، درباره علت نوراني شدن آسمان و ازدياد نور ستارگان از او سؤال مي‌كردند حضرت ابوطالب در جواب آنها مي‌فرمود:
«بشارت باد شما را! در اين شب وليي از اولياي خدا ظاهر شده كه خدا صفات نيك را در او كامل نموده و با او جانشينان ختم مي‌شوند او امام متقين، و ياري دهنده دين، و ريشه كن كننده مشركين، و باعث غيظ منافقين، و زينت عبادت كنندگان، و جانشين رسول رب العالمين است، اوست امام هدايت، و ستاره بلندمرتبه، و چراغ تاريكيها، و نابودكننده شرك. او ريشه يقين و رئيس دين است»
حضرت تا صبح در كوچه‌هاي مكه مي‌گرديد. مردمي كه در هر محله دور او جمع مي‌شوند اين اعلام را از او مي‌شنيدند. [56].
[صفحه 48]

سال خير و بركت

وقتي كه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خبر تولد علي (عليه‌السلام) را شنيد در ولادت نوزاد با بركت كعبه فرمود:
«امشب مولودي بر ايمان به دنيا آمده كه خداوند به وسيله او ابواب بسياري از نعمت و رحمت را بر ما باز مي‌نمايد و نيز آن سال را «سال خير و بركت» ناميد» [57].

سخنان مادر مولود کعبه

صبح روز چهارم وقتي فاطمه از کعبه بيرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، ناگهان ديوار کعبه از همان جاي قبل شکاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدي که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر اين مطلب عجيب بودند آنها ديدند آن بانوي با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشرده و نوزاد خندان است و با اين حال از شکاف ديوار کعبه خارج شد قبل از آنکه کسي سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنين سخن آغاز کرد.
اي مردم من بر زناني که قبل از من بوده‌اند فضيلت داده شدم ... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتيق الهي فرزند به دنيا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از ميوه‌ها و غذاهاي بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامي که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفي ندايم داد:
«اي فاطمه نام اين مولود را علي بگذار ...». [58].

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايد: هنگام ولادت علي (عليه‌السلام) جبرئيل بر من نازل شد و چنين پيام آورد:
[صفحه 49]
«اي حبيب خدا، خداوند علي اعلي بر تو سلام مي‌رساند و براي ولادت برادرت علي به تو تبريك مي‌گويد: و مي‌فرمايد: اكنون زمان ظهور نبوت تو و اعلام وحي تو و پرده برداري از رسالت تو نزديك شده است، چرا كه تو را به برادرت و وزيرت و دامادت و جانشينت موید داشته‌ام. كسي كه با او كمر تو را محكم نمودم و ذكر تو را علني ساختم.
اكنون برخيز و استقبال او برو، و او را با دست راست در آغوش گير، چرا كه او اصحاب يمين است و شيعيان او پيشاني سفيدان نشانه دار هستندز [59].
لذا به همين جهت است كه در روايتي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: «علي مني به منزلة راسي من بدني؛ نسبت علي با من مانند نسبت سر من است با بدن من» [60].

ديدار پيامبر با علي در تولد

قبل از هر كسي، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و ابوطالب (عليه‌السلام) طبق پيام الهي زمان خروج فاطمه را از كعبه مي‌دانستند لذا قبل از همه كنار كعبه حاضر بودند. پس از سخنان فاطمه براي مردم حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) به همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پيش آمدند. فاطمه برايشان آنچه كه در كعبه اتفاق افتاده بود شرح داد و فضيلتي را كه خداوند به او و فرزندش ارزاني داشته را بيان كرد. و مردمي كه گوش مي‌كردند غرق در حيرت بودند.
ابوطالب (عليه‌السلام) بسيار خوشحال بود. و در نگاه اول علي (عليه‌السلام) به پدر خود گفت: السلام عليك يا ابه و رحمة الله و بركاته حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) هم در جواب گفت: و عليك‌السلام يا بني و رحمة الله و بركاته و سپس فرزند خود را در آغوش گرفت.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در حالي كه بشدت مسرور بود نزديك آمد، تا چشم علي (عليه‌السلام) به آن حضرت افتاد از خوشحالي، خود را حركتي داد و به روي او خنديد و عرض كرد: «السلام عليك يا رسول‌الله و رحمة الله و بركاته» و گفت: «مرا در آغوش بگير»!
[صفحه 49]
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پاسخ سلامش را داد و او را در آغوش گرفت او را بوسيد و دست در دست او گذاشت سپس نوزاد كعبه دست راست بر گوش راست خود گذاشت و اذان و اقامه گفت: و به يگانگي خداوند عزوجل و رسالت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شهادت داد [61].

در حالي كه نوزاد كعبه در آغوش پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود، رو به آن حضرت كرد و پرسيد: يا رسول‌الله بخوانم؟! حضرت فرمود: بخوان آنگاه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سينه خود را صاف كرد و شروع به خواندن كتب انبياي گذشته نمود ابتدا از صحف حضرت آدم (عليه‌السلام) كه به دست پسرش شيث نگهداري شده بود آغاز كرد و آنها را چنان خواند كه اگر حضرت شيث (عليه‌السلام) حاضر بود اقرار مي‌كرد كه علي (عليه‌السلام) آنها را از او بهتر مي‌داند، سپس صحف حضرت نوح (عليه‌السلام) و بعد صحف حضرت ابراهيم (عليه‌السلام) را بخواند و بعد از آن تورات حضرت موسي (عليه‌السلام) را خواند سپس زبور حضرت داود (عليه‌السلام) را طوري خواند كه اگر آن حضرت حاضر بود اقرار مي‌كرد كه علي (عليه‌السلام) زبور را بهتر از او مي‌داند. و سپس انجيل را خواند [62].

نامگذاري نوزاد كعبه

چنانچه در داستان‌هاي قبلي اشاره شد نامگذاري حضرت علي (عليه السلام) توسط درخواست ابوطالب (عليه‌السلام) و مادرش در بيرون مكه انجام شد كه خداوند لوح سبزي را از آسمان فرستاد و به اين وسيله به نام علي نامگذاري شد.
اين لوح سبزي كه از آسمان توسط ابري براي حضرت ابوطالب آورده شده بود را در كعبه آويختند تا نسلهاي آينده علي (عليه‌السلام) را بهتر بشناسند و از ساعات اول حيات او مقام عظيمش را درك كنند.
[صفحه 51]
اين لوح همچنان در خانه خدا بود و كسي جرأت دست زدن به آن را پيدا نكرد تا زماني كه هشام بن عبدالملك آن را از جايش برداشت و ديگر كسي از سرنوشت آن لوح سبز اطلاعي پيدا نكرد [63].

جلوه‌اي نوراني بر آسمان

وقتي علي (عليه‌السلام) بدنيا آمد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به فاطمه بنت اسد فرمود: اي فاطمه نزد حمزه برو و او را به اين تازه مولود بشارت ده، فاطمه رفت و به او خبر داد وقتي بازگشت مشاهده كرد كه نوري از وجود مقدس اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) به سوي آسمان بالا مي‌رود.
فرداي ولادت نيز دوباره پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، به ديار تازه مولود آمد. تا چشم علي (عليه‌السلام) به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم افتاد به حضرت سلام كرد و به روي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خنديد و اشاره كرد كه مرا در آغوش بگير، و مانند روز گذشته به من آب گوارا بنوشان.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را در آغوش گرفت آنگاه فاطمه بنت اسد گفت: به خدا سوگند؛ او را مي‌شناسد. [64].

مومنين به وسيله تو رستگار شوند

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايد وقتي علي (عليه‌السلام) را در بغل گرفتم علي بن ابيطالب شروع به خواندن همان قرآني نمود كه خداوند بعدها بر من نازل كرد ... اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سينه را صاف نمود و از اول سوره مؤمنين شروع به خواندن كرد تا آيه 11 آن سوره؛ بعد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خطاب به علي (عليه‌السلام) فرمود:

قد افلحوابك، انت والله اميرهم، تميرهم من علمك فيمتارون، و انت دليلهم و بك تهيدون ...؛ مومنان به وسيله تو رستگار شوند. بخدا قسم تو امير آنها هستي. از علوم خود به مؤمنان توشه مي‌دهي و آنان استفاده مي‌برند.

[صفحه 52]

به خدا قسم تو راهنماي مؤمنان هستي، و بوسيله تو هدايت مي‌شوند. بخدا قسم تو جانشين و وزير و داماد مني. تو ياور دين من و اداكننده قرضهاي من و همسرم دخترم و پدر دو نوه‌ام و خليفه من در امتم هستي. خوشا به حال كسي كه تابع تو باشد و تو را دوست بدارد، و واي بر كسي كه عصيان تو را نمايد و با تو دشمني كند.

به خدا قسم دوست نمي‌دارد تو را مگر سعادتمند و دشمن نمي‌دارد. تو را مگر شقاوتمند [65].

وليمه ابوطالب در تولد علي

در روز سوم از ولادت علي (عليه‌السلام) حضرت ابوطالب (عليه‌السلام) اعلام عمومي كرد و گفت: همه در وليمه پسرم علي بياييد.
براي اين سفره سيصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند قرباني شد و وليمه عظيمي به پا شد آنگاه كه سفره‌ها چيده مي‌شود حضرت ابوطالب اعلام كرد كه: اي مردم!هر كسي براي وليمه پسرم علي مي‌آيد، هفت بار گرد كعبه طواف كند و وقتي وارد خانه من شد بر فرزندم علي سلام كند، چرا كه خداوند اين فرزند را شرافت خاصي داده است
مردم نيز طبق دستور آن حضرت طواف مي‌كردند و سپس به خانه او مي‌آمدند و بر تازه مولود سلام مي‌كردند و بر سر سفره‌ها مي‌نشستند و از وليمه مولود كعبه تبرك مي‌جستند. [66].

پيوسته مظلوم بوده‌ام

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من پيوسته مظلوم بوده‌ام (از كودكي) تا به امروز چنين بوده است.
(فراموش نمي‌كنم) هنگامي را كه برادرم عقيل به چشم درد مبتلا شد او به حكم
[صفحه 53]
ضرورت مي‌بايست دارو مصرف مي‌كرد.
اما بهانه مي‌آورد و تسليم نمي‌شد و مي‌گفت: اگر بناست من دارو مصرف كنم نخست بايد علي از آن دارو استفاده كند و كسان من (براي خوشايند او) مرا مجبور مي‌كردند و آن دارو را در چشمان من كه هيچ دردي نداشت مي‌ريختند ... [67] اما مظلوميتم بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اين بود كه: هر كينه‌اي كه قريش از رسول خدا بر دل داشت (و جرأت اظهار و يا فرصت ابراز آن را نيافت) پس از رحلت آن حضرت همه را بر من آشكار ساخت و تا توانست بر من ستم كرد ...
قريش چه از جان من مي‌خواهد اگر خوني را از آنها ريخته‌ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است آيا پاداش كسي كه در طاعت خدا و رسول صلي الله عليه و آله و سلم امر بوده است بايد اين چنين داده شود؟!!
قريش دنيا را به نام ما خورد و بر گرده ما سوار شد!
شگفتا از اسمي بدان پايه و از حرمت و عظمت، و مسمايي بدين حد از خواري و خفت. [68].

امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مشغول نماز بود و علي (عليه‌السلام) نيز به آن حضرت اقتداء كرده بود ابوطالب در حالي از كنار آنها مي‌گذشت كه پسرش جعفر نيز همراهش بود.
ابوطالب (عليه‌السلام) به جعفر گفت: پسر جانم برو، و به عموزاده ات (پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم) اقتدا كن، جعفر نيز به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اقتدا كرد.
ابوطالب شاد شد و در حالي كه برمي گشت اين شعر را مي‌گفت.
[صفحه 54]
ان عليا جعفرا ثقتي
عند مسلم الزمان و الكرب
والله لا اخذل النبي و لا
يخذله من نبي ذوحسب
لا تخذ لا وانصرا ابن‌عمكما
اخي لا مي‌من بينهم و ابي
علي و جعفر من؛ پشت و پناهنده‌اند به وقت سختي؛ و شدت‌من پيغمبر را خوار و بي‌كس نمي‌سازم كه فرزندم مرد با همتي است
شما دست از محمد برنداريد (علي و جعفر) ... [69].
[صفحه 57]

از بعثت تا رحلت پیامبر

بهترين افراد كيست؟

از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سؤال كردند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بهترين افراد كيست؟
حضرت فرمود: بهترين آنها، و پرهيزگارترين آنها، و با فضيلت‌ترين آنها و نزديكترين آنها به بهشت كسي است كه به من نزديكتر بوده و پرهيزگارتر و نزديكتر به من نيست مگر علي بن ابيطالب. [70].

مطابق روايات متواتر كه از طريق شيعه و سني، نقل شده اين آيه [71] در شأن امير مؤمنان (عليه السلام) نازل شده و دليل ولايت و رهبري علي (عليه‌السلام) بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است و اين آيه هنگامي نازل شد كه علي (عليه‌السلام) در مسجد مشغول نماز بود آنگاه فقيري به مسجد آمد و از حاضرين در مسجد تقاضاي كمك كرد، كسي چيزي به او نداد، حضرت علي (عليه السلام) در حال ركوع بود، با انگشت كوچك دست راستش اشاره كرد، سائل نزديك آمد و انگشتر را از دست علي (عليه‌السلام)بيرون آورد، به اين ترتيب آن حضرت در ركوع نماز، انگشترش را به عنوان زكات (صدقه مستحبي) به فقير داد، و آيه انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راكعون در ستايش امام علي (عليه‌السلام) نازل شد [72].
در تاريخ آمده، اين انگشتر يكي از مشركان بنام مروان بن طوق بوده، امام علي (عليه‌السلام)
[صفحه 58]
هنگامي كه در جنگ، بر او پيروز شد و او را به هلاكت رسانيد انگشتر او را به عنوان غنائم جنگي از دست او بيرون آورد، و به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دستور داد تا علي (عليه‌السلام) از ميان غنائم، آن انگشتر را براي خود بردارد. [73].

برو اي گداي مسكين در خانه علي زن
كه نگين پادشاهي دهد كه از كرم، گدا را [74].

امتيازات شيعيان علي

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! به شيعيان و يارانت ده امتياز را بشارت بده:

1- حلال زادگي.
2- ايمان صحيح.
3- دوستي خدا با آنها.
4- گشادي قبر.
5- روشني پل صراط.
6- نترسيدن از فقر و بي‌نيازي قلب.
7- دشمني خدا با دشمنانشان.
8- ايمني از خوره.
9- آمرزش گناهان.
10- همنشيني با من در بهشت. [75].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حيوانات مسخ شده كدامند؟ حضرت فرمود: آنها سيزده حيوان هستند:
فيل، خرس، خوك، ميمون، مارماهي، سوسمار، شب پره (يا پرستو)، كرم سياه، آبي عقرب، عنكبوت، خرگوش، سهيل و زهره (نام دو حيوان دريايي است).
آنگاه پرسيدم: علت مسخ اينها چه بوده؟ حضرت فرمود:
فيل: مردي لوطي (اهل لواط) بود؛ خرس: مرد مأبوني بود كه مردها را به خود مي‌خواند؛ خوك: عده‌اي نصراني بودند كه از خدا خواستند تا غذاي آسماني بر آنها بفرستد و با اين كه خواسته‌شان عملي شد بر كفر خود افزودند؛ ميمون: كساني بودند كه روز شنبه بر خلاف دستور دينشان ماهي گرفتند؛ مارماهي: مرد ديوثي بود كه همسرش
[صفحه 59]
را در اختيار مردم مي‌گذاشت؛ سوسمار: باديه‌نشيني بود كه سر راه حاجيان را مي‌گرفت و اموالشان را مي‌ربود؛ شب پره: دزدي بود كه خرماهاي مردم را از سر درختان سرقت مي‌كرد؛ كرم سياه: سخن چيني بود كه ميان دوستان جدايي مي‌انداخت؛ عقرب: مرد بد زباني بود كه هيچ كس از نيش زبانش آسوده نبود؛ عنكبوت: زني بود كه به شوهرش خيانت كرده بود؛ خرگوش: زني بود كه غسل حيض و غيره نمي‌كرد؛ سهيل: گمرك چي بود در يمن؛ و زهره: زني نصراني بود و اين زن همان است كه هاروت و ماروت را فريفت. [76].

علي در معراج پيامبر

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي همانا من در سه جا اسم ترا همراه اسم خود ديدم و با نظر بر آن انس يافتم. هنگامي كه در معراجم به آسمان، به بيت المقدس رسيدم، بر صخره آن يافتم كه نوشته بود خدايي جز الله نيست، محمد فرستاده خداست، او را بوسيله وزيرش تأييد كرده‌ام و بوسيله وزيرش ياري نموده‌ام.
به جبرئيل گفتم: وزير من كيست؟ گفت: علي بن ابيطالب
و بار دوم هنگامي بود كه به سدرة المنتهي رسيدم ديدم بر آن نوشته است: منم خداوند يكتا كه معبودي جز من نيست، محمد حبيب من است، او را به بوسيله وزيرش تأييد كرده‌ام و بوسيله وزيرش ياري نموده‌ام [77].

راه بهشت

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي (عليه‌السلام) آيا آگاهتان نسازم كه كداميك از شما در اخلاق و روش به من شبيه‌تريد؟
[صفحه 60]
علي (عليه‌السلام) عرض كرد:، بفرمائيد يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم
آنگاه حضرت فرمود: خوش‌اخلاق‌ترين شما، و بردبارترين شما و نيكوترين شما نسبت به بستگان خود، و انصاف دهنده‌ترين شما نسبت به خود ...
آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اضافه كرد: اي علي (عليه‌السلام): هر كس صلوات بر من را فراموش كند راه بهشت را گم كرده است. [78].

علي در دامان مهر نبوي

موقعي كه علي (عليه السلام) را نزد پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آوردند، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به مادر علي (عليه‌السلام)فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت علي (عليه‌السلام) با خبر كن، فاطمه بنت اسد گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اگر من بروم، چه كسي علي را شير مي‌دهد؟ رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: تو برو من علي را سيراب خواهم كرد و پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم زبان مبارك خود را در دهان علي (عليه‌السلام) گذاشت، وقتي كه فاطمه بنت اسد برگشت، علي (عليه‌السلام) را نظير كودكان ديگر در ميان جامه‌اي پيچيده و بست. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: گهواره علي (عليه‌السلام) را نزديك رختخواب من بگذاريد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شخصا تربيت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) را بر عهده گرفت. علي (عليه‌السلام) را شستشو مي‌داد، شير در گلوي آن حضرت مي‌ريخت، در وقت خواب گهواره علي (عليه‌السلام) را تكان مي‌داد و در موقع بيداري با علي (عليه‌السلام) سخن مي‌گفت: و علي (عليه‌السلام) را به سينه خود مي‌چسبانيد، آن حضرت را براي گردش به كوههاي مكه، شكاف كوهها، رودها و جاده‌ها مي‌برد و علوم و اسرار الهي را به گوش آن بزرگوار مي‌خواند.

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد روزي در كنار خانه كعبه نشسته بدم پيرمردي قد خميده را ديدم با موهاي سفيد و بلند كه ابروان او بر چشمانش افتاده بود با عصايي بر دست و كلاهي قرمز و جامه‌اي پشمين، پيرمرد نزديك شد و در حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه بر
[صفحه 61]
ديوار كعبه تكيه زده بود نشست. سپس گفت: اي فرستاده خدا آيا مي‌شود در حق من دعا كني و از درگاه خدا برايم طلب مغفرت كني؟ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: پيرمرد كوشش تو فايده ندارد، اعمال تو تباه گشته و درخواست مغفرت در حق تو پذيرفته نخواهد شد. پيرمرد با سرافكندگي از محضر آن حضرت خارج شد و از راهي كه آمده بود بازگشت. در اين هنگام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: يا علي (عليه‌السلام) آيا او را شناختي؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: او همان ابليس ملعون است. علي (عليه‌السلام)مي‌فرمايد با شنيدن اين جمله برخاستم و خود را به آن پيرمرد رساندم و با او درگير شدم و بر زمينش كوفتم و بعد بر سينه‌اش نشستم، با دستانم گلويش را به سختي مي‌فشردم تا او را هلاك كنم در همين حال او مرا به نام صدا زد و از من خواست كه دست از او بردارم و وي را به حال خود رها كنم. آنگاه گفت: فاني من المنظرين الي يوم الوقت الملعوم يعني؛ مرا تا روز قيامت (معلوم) مهلت زندگي داده‌اند و من تا آن روز زنده خواهم ماند سپس گفت: يا علي به خدا سوگند من تو را بسيار دوست دارم (پس اين جمله را از من بگير و نگه دار) آن كس كه در مورد تو به دشمني و خصومت برخيزد و از تو در دل خود كينه داشته باشد بايد در مشروعيت ولادت خود ترديد كند و مرا در كار پدر خود شريك به شمارد ... علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من از حرف او خنده‌ام گرفت و رهايش ساختم. [79].

صديق واقعي

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد روزي در كنار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در غار حرا ايستاده بودم كه ناگهان كوه به لرزه درآمد و تكان سختي خورد، حضرت به كوه اشاره فرمود و گفت: اي كوه آرام بگير، كه بر بالاي تو جز پيامبر و صديقي كه شاهد اوست كس ديگري نيست. حضرت مي‌فرمايد: ديدم كه كوه فورا ساكت شد و در جاي خود قرار گرفت و اطاعت خود را از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشان داد. [80].
[صفحه 62]

ماموريتي شبانه

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در تاريكي شبي از شبهاي ظلماني، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كسي را به دنبال من فرستاد و مرا احضار كرد، آنگاه فرمود: هم اينك شمشير خود را برگير و برفراز كوه ابوقبيس [81] برو و هر كه را بر قله آن يافتي هلاك گردان. علي (عليه‌السلام) فرمود: من طبق فرمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به راه افتادم و از كوه ابوقبيس بالا رفتم ناگهان مردي سياه چهره و مخوف با چشماني به سان كاسه آتش در برابر من ظاهر شد. اما همين كه مرا با نام صدا كرد جلو رفتم و با يك ضربه شمشير او را دو نيم كردم در اين هنگام صداي فرياد و ناله بلندي شنيدم كه از ميان خانه‌هاي مكه برمي‌خاست، در بازگشت هنگامي كه به محضر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شرفياب شدم آن حضرت در منزل همسرش خديجه بود، من ماجراي مرد مقتول و فريادهاي همزمان را كه شنيده بودم براي آن حضرت باز گفتم. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي (عليه‌السلام) مي‌داني چه كسي را كشتي؟گفتم: خدا و رسول او آگاه‌ترند. حضرت فرمود: تو بت بزرگ لات و عزي را درهم شكستي، به خدا سوگند از اين پس هرگز آن بتها پرستش و ستايش نگردند. [82].

بت شكن آخر

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: شبي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا نزد خويش فرا خواند. من در منزل همسرش خديجه نزد او حاضر شدم آنگاه فرمود علي (آماده باش) و از پي من حركت كن. سپس خود در جلو حركت كرد و من هم به دنبال آن حضرت حركت كردم تا آني كه در دل آن شب به خانه خدا كعبه رسيديم ... رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آهسته فرمود: علي از دوش من بالا برو، آنگاه خود خم شد و من از كتف مبارك او بالا رفتم و بر بام كعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پايين انداختم، آنگاه از مسجدالحرام خارج شديم و راهي منزل خديجه شديم. در بازگشت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: نخستين كسي كه بتها را درهم شكست جد تو ابراهيم (عليه‌السلام) بود و آخرين كسي كه بتها را شكست تو بودي بامداد روز بعد
[صفحه 63]
هنگامي كه اهل مكه سراغ بتهاي خود رفتند ديدند كه بتهايشان برخي شكسته و برگشته و بر زمين افتاده است. آنها با خود اين اعمال از كسي جز محمد صلي الله عليه و آله و سلم و پسر عمويش علي (عليه‌السلام) سر نمي‌زند ... [83].

قضاوت علي

اعراب به كثرت نسل خود خيلي علاقمند بودند و اصرار زيادي مي‌ورزيدند تا در خانواده‌شان جنس ذكوري باشد لذا روزي سه مرد در طهر واحد با زني هم بستر شدند و اين زن پسري زائيد هر سه اين مرد ادعا داشتند كه پدر اين پسر هستند هنوز سوره‌ي مباركه نور نازل نشده بود تا زناكاران به مجازات خود برسند، لذا آنها با هم اختلاف نزاع داشتند تا اينكه خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هم اين قضاوت را به علي (عليه‌السلام) احاله فرمود. اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) دستور داد: نام اين سه مرد را بر 3 ورقه كوچك بنويسند و آن سه ورقه را مثل قرعه لوله كرد و جلوي بچه بيندازند آن قرعه را كه كودك از زمين برمي‌دارد بنام پدرش خواهد بود. رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اين قضاوت علي (عليه‌السلام) را به قضاوت حضرت داود (عليه‌السلام) تشبيه فرمود: الحمدلله الذي جعل فينا اهل البيت من يقضي علي سنن داوود. [84].

روي گاوي با شاخ تيز خود شكم خري را درید. صاحب خر شكايت خود را به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرضه داشت هنوز خدا صلي الله عليه و آله و سلم سخن نگفته بود كه ابوبكر عقيده‌اش را اظهار كرد و گفت حيوان زبان بسته‌اي حيوان زبان بسته‌ي ديگري را كشت به كسي مربوط نيست. ولي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمود: اگر آن گاو آزاد بود و به خر حمله آورد و
[صفحه 64]
شاخش زده صاحب گاو مسئول اين جنايت است زيرا گاو وحشي خود را آزاد گذاشته تا به مال مردم تعدي و تجاوز كند. ولي اگر آنجايي كه گاو بسته بوده و خر با پاي خود به پيش گاو رفته و سرانجام كشته شده صاحب گاو گناهي ندارد و از دادن تاوان معاف است.
رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: قضاوت علي كافيست. [85].

سلام خضر نبي به پيامبر و علي

روزي علي (عليه‌السلام) همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در يكي از راههاي مدينه عبور مي‌كردند ناگاه مردي بلند قامت و چهارشانه ... جلو آمد و بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سلام كرد و احترام شاياني نمود سپس رو به علي (عليه‌السلام) كرد و گفت: سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو اي خليفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رو كرد و گفت: آيا اين گونه نيست كه گفتم؟ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري چنين است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علي (عليه‌السلام) از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيد: اين چه لقبي بود كه اين مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصديق كردي، من خليفه‌ام چهارم هستم؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه كه او گفت تو خليفه چهارم هستي زيرا اولين خليفه آدم (عليه‌السلام) است. [86] و دومين خليفه داود (عليه‌السلام) است. [87] و سومين خليفه هارون برادر موسي (عليه‌السلام)است كه خليفه موسي شد [88] و خداوند در (آيه 3 سوره توبه) مي‌فرمايد:
و اين اعلامي است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اكبر (عيد قربان) كه خداوند و پيامبرش از مشركان بي‌زار است.
اي علي ابلاغ كننده برائت از مشركان از جانب خدا و رسولش تو هستي و تو وصي و وزير من مي‌باشي و دين مرا ادا مي‌كني ... پس تو چهارمين خليفه مي‌باشي چنانكه آن شخص با اين عنوان بر تو سلام كرد آيا مي‌داني او چه كسي بود؟
[صفحه 65]
او برادرت خضر (عليه‌السلام) بود. [89].

علي هم نيكو شوهري است

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: چون آفتاب غروب كرد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ام سلمه فرمود كه فاطمه عليهاالسلام را نزد او بياورد.
ام سلمه فاطمه عليهاالسلام را در حالي كه پيراهنش بر زمين كشيده مي‌شد آورد، دانه‌هاي درشت عرق از چهره فاطمه عليهاالسلام بر زمين مي‌چكيد از حجب و حيا چون نزديك پدر رسيد پاي وي لغزيد و بر زمين آمد رسول خدا فرمود: دخترم خداوند تو را در دنيا و اختر از لغزش حفظ كند، همين كه در برابر پدر ايستاد حضرت پرده از رخسار منورش بر گرفت و دست او را در دست شويش گذارد و گفت: خداوند پيوند تو با دخت پيامبر را مبارك گرداند، علي، فاطمه نيكو همسري است، آنگاه فرمود: فاطمه! علي هم نيكو شوهري است. سپس فرمود: به اتاق خود رويد و منتظر من بمانيد ... [90].

رسول خدا از جنگ جمل خبر مي‌دهد

عبدالله بن مسعود گفت: به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم هر گاه از دنيا رحلت كردي چه كسي شما را غسل مي‌دهد؟ فرمود: هر پيغمبر را وصي او غسل مي‌دهد. عرض كردم يا رسول صلي الله عليه و آله و سلم وصي شما كيست؟ فرمود: علي بن ابيطالب. عرض كردم: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگي مي‌كند؟ فرمود: سي سال همانند يوشع بن نون كه وصي حضرت موسي بود او بعد از موسي نيز سي سال زندگي كرد و صفورا همسر حضرت موسي دختر شعيب پيامبر بر يوشع بن نون خروج كرد و گفت من از تو به امر پيشوايي و رهبري سزاوارترم. پس يوشع با وي جنگيد و به خوبي با وي كارزار كرد و اسيرش نمود و در حال اسيري به نيكي با وي رفتار كرد.
حضرت علي (عليه‌السلام) نيز با وي عايشه مي‌جنگد و به خوبي با او مي‌جنگد و اسيرش
[صفحه 66]
مي‌كند و با وي به نيكي رفتار مي‌كند، و خدا درباره او نازل فرموده كه: و قرن في بيوتكن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الاولي [91] يعني در خانه‌هايتان قرار بگيريد و همچون جاهليت پيشين، خودآرايي و جلوه‌گري نكنيد و مقصود پروردگار از جاهليت قديم در اين آيه صفورا دختر شعيب است. [92].

تيرهاي مرگ به خطا نمي‌رود

اميرمؤمنان علي (عليه‌السلام) وصي و جانشين پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم اشعار زير را در سوگ جانسوز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خواند:

الموت لا والد يبقي و لا ولدا
هذا السبيل الي ان لاتري احدا
هذا النبي و لم يخلد لامته
لو خلد الله خلقا قبله خلدا
للموت فينا سهام غير خاطئة
من فاته اليوم سهم لم يفته غدا

مرگ نه پدر و نه فرزند را باقي نمي‌گذارد و برنامه مرگ همچنان ادامه دارد تا همه بميرند.

مرگ حتي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم را براي امتش باقي نگذاشت اگر خداوند كسي را قبل از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم باقي مي‌گذاشت او را نيز باقي مي‌گذاشت ناگزير ما آماج تيرهاي مرگ كه خطا نمي‌روند واقع مي‌شويم كه امروز مورد اصابت تير مرگ نشديم فردا او ما را از ياد نمي‌برد. [93].

شمشير ذوالفقار

ذوالفقار نام شمشير معروف علي (عليه‌السلام) است در اينكه آن چرا ذوالفقار (صاحب دو سر، يا صاحب حفره و خالها) و از كجا بدست آمده مطالب مختلفي نقل شده است [94] يكي از اقوال آن است كه اين شمشير در جنگ بدر از ناحيه دشمن به دست
[صفحه 67]
علي (عليه‌السلام) رسيد.
ماجراي آن چنين است نبيه و منبه پسران حجاج سهمي از مشركان سبك سروبي تربيت قريش بودند و همواره پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌آزردند و با گفتار ناپسند خود آن حضرت را سرزنش مي‌كردند اين دو با پسر منبه كه عاص نام داشت در سال دوم هجرت در جنگ بدر شركت كرد و سرانجام نيز با تيغ بران آن حضرت كشته شدند. ذوالفقار كه شمشيري داراي دو سر از فولاد،نابود در دست عاص بن منبه بود كه پس د از كشته شدن او، آن شمشير به دست علي (عليه‌السلام) افتاد و علي (عليه‌السلام) آن را نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آورد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آن را به علي (عليه‌السلام) بخشيد [95].

روزي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) از كنار عده‌اي كه نشسته بودند عبور مي‌كرد،و ديد آنها لباسهاي سفيد و گران قيمت پوشيده و (نشانه تكبر در آنها مشهود است) رنگ صورتشان برافروخته است و خنده آنها بلند و زياد است و با انگشت خود هر كس را كه از كنارشان رد مي‌شود مسخره مي‌كنند. سپس به عده ديگر رسيد كه لاغر اندام و رنگ آنها زرد و در هنگام سخن گفتن متواضع بودند. آن حضرت در حالي كه تعجب كرده بود خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و عرض كرد يا رسول‌الله دو گروه متفاوت را ديدم و هر دو گروه خود را مؤمن مي‌دانستند؟ صفت مؤمن چيست؟ پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم سكوتي كرد و در پاسخ حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود يا علي مؤمن بيست خصوصيت دارد كه اگر يكي از آنها در او نباشد ايمانش كامل نيست:

1...- به نماز (جماعت) حاضر مي‌شود
2- زكات را در وقت خود مي‌پردازد.
3- به مستمندان رسيدگي مي‌كند.
4- يتيم را نوازش مي‌كند
5- لباسهاي پاك و پاكيزه مي‌پوشند.
6- كمر به عبادت حق بسته‌اند.
7- راست مي‌گويد.
8- به وعده خود وفا مي‌كند.
9- در امانت خيانت نمي‌كند.
10- زاهد شب و شير روز هستند.
11- در روز روزه‌دار و در شب بيدار و عابد هستند.
[صفحه 68]
12- همسايه را آزار نمي‌دهد.
13- متواضعانه راه مي‌روند
14- تشييع جنازه مي‌كند و ... [96].

منزلت علي در نزد پيامبر

صبح آن شب كه فاطمه زهرا عليهاالسلام به خانه شوهر رفت، پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم ظرفي شير به خانه آنها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فداي تو باد از اين شير بياشام، سپس رو به علي (عليه‌السلام) كردند و فرمودند: پسر عمويت فدايت شود تو هم از اين شير بنوش. [97].

وصيتي از رسول خدا

اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ضمن وصيت خود به من فرمود: يا علي هر كس كه همسر خود را اطاعت كند خداوند او را به رو در آتش افكند. علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اين اطاعت در چه مواردي است؟ رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: كسي كه به همسر خود اجازه دهد به حمامهاي بيرون از خانه و يا مجالس عروسي و مجالس نوحه سرايي برود و جامه‌هاي بدن نما بپوشد. [98].

ابن‌عباس گويد: علي ابن ابيطالب (عليه‌السلام) نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و چيزي از آن حضرت در خواست كرد پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: يا علي به حق آنكه مرا به پيغمبري فرستاد سوگند كه نزد من هيچ از كم و بيش نيست ولي تو را چيزي مي‌آموزم كه دوست من جبرئيل براي من آورد و گفت: يا محمد اين هديه‌اي است از نرد خداي عزوجل كه تو را با آن گرامي داشته و به هيچ كس از پيغمبران پيشين اين هديه را نداده است و آن نوزده جمله است كه هر دلسوخته و هر مصيبت زده و هر اندوهناك و هر غمناك و هر كسي كه
[صفحه 69]
در خطر دزد و آتش سوزي باشد آنها را بخواند و هر بنده‌اي كه از پادشاهي بترسد آن كلمات را بگويد خداوند براي او وسيله رهايي فراهم سازد و آن نوزده جمله است كه چهار جمله آن بر پيشاني اسرافيل نوشته شده و چهار جمله‌اش بر پيشاني ميكائيل و چهار جمله آن بر گرداگرد عرش و چهار جمله‌اش بر پيشاني جبرئيل و سه كلمه آن در جائي كه خدا خواسته است نوشته شده است. علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله چگونه آنها را بخوانيم؟ حضرت فرمود: بگو يا عماد من لا عماد له و يا كريم العفو و يا حسن البلاء و يا عظيم الرجاء و يا عون الضعفاء و يا منقذ الغرقي و يا منجي الهلكي يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل انت الذي سجد لك سواد الليل و نورالنهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوي الماء و خفيف الشجر يا الله يا الله يا الله انت وحدك لا شريك لك آنگاه مي‌گويي بارالها! با من چنين و چنان كن كه بطور مسلم از جاي خود بر نخيزي تا اينكه دعاي تو مستجاب شود. [99].

حضور شخصي بزرگ

امام حسن (عليه‌السلام) در دوران هفت سالگي، به مسجد مي‌رفت و پاي منبر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌نشست، و آنچه در مورد وحي، از آن حضرت مي‌شنيد به منزل باز مي‌گشت و براي مادر فاطمه زهرا عليهاالسلام نقل مي‌كرد (به اين ترتيب كه همچون يك خطيب روي متكائي مي‌نشست و سخنراني مي‌نمود و در ضمن سخنراني آنچه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرا گرفته بود بيان مي‌كرد) حضرت علي (عليه‌السلام) هر گاه وارد منزل مي‌شد و با فاطمه زهرا عليهاالسلام سخن مي‌گفت در مي‌يافت كه فاطمه عليهاالسلام آنچه از آيات قرآن نازل شده اطلاع دارد از او پرسيد با اينكه شما در منزل هستيد چگونه به آنچه كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد بيان كرده آگاه هستي؟! فاطمه زهرا عليهاالسلام جريان را به عرض رساند كه اين آگاهي از ناحيه فرزندت حسن (عليه‌السلام) به من انتقال مي‌يابد. روزي علي (عليه‌السلام) در منزل مخفي شده، حسن (عليه‌السلام) كه در
[صفحه 70]
مسجد، وحي الهي را شنيده بود، وارد منزل شد و طبق معمول، بر متكا نشست، تا به سخنراني بپردازد، ولي لكنت زبان پيدا كرد، حضرت زهرا عليهاالسلام تعجب نمود! حسن (عليه‌السلام) به مادر عرض كرد: تعجب مكن، چرا كه شخص بزرگي، سخن مرا مي‌شنود و استماع او مرا از بيان مطلب، باز داشته است.
در اين هنگام علي (عليه‌السلام) از مخفيگاه خارج شد و فرزندش، حسن (عليه‌السلام) را بوسيد [100].

ابن‌عباس مي‌گويد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست علي (عليه‌السلام) را گرفته و بيرون آمد و مي‌گفت: اي گروه انصار و اي گروه بني هاشم اي كروه بني عبدالمطلب من محمدم، من رسول خدايم، هان، من در جزء چهار نفر از افراد خانواده‌ام هستم كه از سرشتي كه انوار رحمت بر آن تابيده بود آفريده شديم من و علي و حمزه و جعفر. كسي گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ايناننند كه با تن در روز قيامت سوار هستند. حضرت فرمود: مادرت به عزايت بنشيند، همانا آن روز بجز چهار كس هرگز كسي سواره نباشد جز من و علي و فاطمه و صالح پيغمبر، اما من سوار بر براقم و اما دخترم فاطمه بر شتري از اشتران بهشتي كه لجامش از ياقوت است و دو جامه سبز بر روي آن انداخته شده ميان بهشت و دوزخ مي‌ايستد آن روز مردم شديدا عرق مي‌كنند پس بادي از جانب عرش وزيدن گيرد كه عرق مردم را خشك كند فرشتگان و پيغمبران و صديقين مي‌گويند اين بجز فرشته مقرب و يا پيغمبري مرسل نبايد باشد پس آواز دهنده‌اي خبر دهد كه اين نه فرشته مقرب است و نه پيغمبر و مرسل بلكه علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است كه برادر رسول خداست در دنيا و آخرت. [101].

گروهي از قريش و اشراف مكه از قبايل مختلف در محل تشكيل جلسات مشورتي بزرگان مكه به نام دارالندة جمع شدند تا درباره خطري كه از ناحيه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنها را
[صفحه 71]
تهديد مي‌كرد بينديشند. در اثناء راه پير مرد خوش ظاهري به آنها برخورد كرد كه در واقع همان شيطان بود از او پرسيدند: كيستي؟ گفت: پيرمردي از اهل نجد. جلسه تشكيل يافت و درباره اينكه چگونه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را به عنوان مانعي از سر راه بردارند گفتگو مي‌كردند يكي گفت او را از ميان خون بيرون كنيد تا از دست او راحت شويد، پيرمرد گفت اين هم درست نيست زيرا اگر اين كار را انجام دهيد به سراغ قبايل ديگر عرب مي‌رود و با گفتار شيرينش در آنها نفوذ مي‌كند، ابوجهل كه تا آن وقت ساكت بود به سخن آمد و گفت به نظر من از هر قبيله‌اي يك جوان شجاع و شمشير زن را انتخاب كنيد تا در فرصتي مناسب به طور دسته جمعي به محمد صلي الله عليه و آله و سلم حمله كنند و او را بكشند اين طور خون او در بين همه قبايل پخش مي‌شود و بني هاشم نمي‌تواند به خونخواهي او قيام كند، پيرمرد نجدي خوشحال شد و گفت: به خداي راءي صحيح همين است نتيجتا همه‌ي با اين تصميم موافقت كردند.
جبرئيل فرود آمد و به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت: تا شب را در بستر خود نخوابد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شبانه به سوي غار ثور حركت كرد و سفارش نمود علي (عليه‌السلام) در بستر او بخوابد تا كساني كه خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را تحت نظر داشتند متوجه عدم حضور پيامبر نگردند. علي (عليه‌السلام) كه در آن موقع جواني 23 ساله بود در بستر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خوابيد هنگامي كه صبح شد و طبق نقشه، جوانان قبائل مختلف جهت قتل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به خانه ريختند، علي (عليه‌السلام) را در بستر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ديدند، صدا زدند پس محمد صلي الله عليه و آله و سلم كجاست؟ حضرت امير (عليه‌السلام) فرمود: نمي‌دانم. لذا با اين جانفشاني حضرت علي (عليه‌السلام)،پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از گرداب مرگ نجات يافت. [102].

از ابوذر غفاري روايت شده است كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا براي احضار علي (عليه‌السلام) به خانه آن حضرت فرستاد من به در خانه علي (عليه‌السلام) آمدم و او را صدا زدم ولي كسي جواب نگفت. [صفحه 72]
من تعجب كردم موقعي كه ديدم آسياي دستي در خانه آن حضرت خودبخود مي‌گردد بدون اينكه كسي او را به گردش آورد. من علي (عليه‌السلام) را صدا كردم و آن حضرت نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم با او آهسته سخني گفت كه من نفهميدم آنگاه به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم جاي تعجب است از آسيابي كه در خانه علي (عليه‌السلام) خودبخود مي‌گردد، بدون اينكه كسي آن را به حركت در آورد.رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه عليهاالسلام را از ايمان و يقين پر ساخته و البته خدا از ضعف بدني او آگاه است و او را در كارهايش كمك مي‌نمايد. آيا نمي‌داني كه خداوند را فرشتگاني است كه آنها را براي كمك به آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم گمارده است. [103].

حبل الله كيست؟

روزي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد ميان اصحاب نشسته بود، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود اكنون كسي را در وارد مي‌شود كه اهل بهشت است پس از چند لحظه مرد بلند قامتي كه به اهالي مصر شبيه بود وارد شد و عرض كرد يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اينكه خداوند مي‌فرمايد: واعتصمو بحبل الله جمعيا و لا تفرقوا مقصود از حبل الله كيست؟ حضرت با دست مبارك خود به علي (عليه‌السلام) اشاره نمود و فرمود اين است حبل الله هر كه بدين شخص تمسك جويد در دنيا و آخرت گمرده نگردد آن مرد علي (عليه‌السلام) را بغل نمود و بوسيد و از مسجد خارج شد. [104].

عظمت علي مانند سوره توحيد است

رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به برخي از كساني كه در لشكر اسلام به همراهي علي صلي الله عليه و آله و سلم به جنگ ذات السلاسل رفته بودند فرمود: امير و فرمانده خود (يعني علي (عليه‌السلام)) را چگونه ديديد؟
عرض كردند: چيزي غير از خوبي از او نديديم، جز آنكه در تمام نمازها كه ما پشت سر او مي‌خوانديم سوره (قل هو الله احد) را مي‌خواند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من اين مطب را از او خواهم پرسيد. چون علي (عليه‌السلام) به نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد آن حضرت به او فرمود: يا علي چرا
[صفحه 73]
در تمام نمازهايي كه با ايشان خواندي جز سوره اخلاص سوره ديگري نخواندي؟ عرض كرد اي رسول خدا اين سوره را دوست دارم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: براستي كه خدا نيز تو را دوست دارد چنانچه تو سوره توحيد را دوست داري سپس فرمود: اي علي اگر من نمي‌ترسيدم از اينكه گروههايي از مسلمانان درباره تو بگويند آنچه را كه نصاري (مسيحيان) درباره عيسي بن مريم گفتند (اينكه او را خدا يا پسر خدا خواندند) امروز سخني درباره تو مي‌گفتم كه به هيچ گروهي از مردم نگذري جز آنكه خاك زير پايت را (براي تبرك و تيمن) بردارند. [105].

ولايت علي

پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم حضرت امير مؤمنان (عليه‌السلام) وارد شد در حالي كه آثار سرور و خوشحالي در صورت نازنينش آشكار بود، حضرت علي (عليه‌السلام) سبب آنرا پرسيد. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد كه شيعيان علي چه عاصي و چه مطيع آخرالامر در بهشت جايگزين شوند، حضرت علي (عليه‌السلام) به مجرد شنيدن اين كلام سجده شكر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شيعيانم بخشيدم. در اين لحظه حضرت زهرا عليهاالسلام و امام حسن و امام حسين (عليه‌السلام) هر يك به ترتيب عرض كردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهايمان را به شيعيان اميرمؤمنان علي (عليه‌السلام) بخشيديم. رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهايم را به شيعيان حضرت علي مرتضي (عليه‌السلام) دادم در اين وقت بود كه وحي از طرف خداوند رسيد كه شما از من كريم‌تر نيستيد، منهم گناهان همه شيعيان علي را آمرزيدم. [106].

در خبر آمده است كه روزي پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم با جمعي از اصحاب خود نشسته بودند ناگه
[صفحه 74]
شخصي خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و عرض كرد:
يا رسول‌الله در فلان خانه مردي و زني به فساد مشغولند.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اين خبر تو را بايد بررسي كنم و آنها را بخواهم ببينم مطلب چيست؟
چند تن از صحابه كه آنجا بودند اجازه احضار آنها را خواستند، ليكن پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم هيچ يك از آنان را اجازه نداند تا اينكه حضرت علي (عليه‌السلام) خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود:
«يا علي تو برو و ببين اين ماجرا كه مي‌گويند راست است يا نه»
اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) آمد تا رسيد به در خانه، آنگاه چشمان خود را بر هم گذاشت و وارد خانه شد و دست بر ديوار داشت تا وقتي كه گرد خانه گرديد و بيرون آمد چون خدمت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم رسيد عرض كرد:
يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم من گرد آن خانه گشتم ولي هيچ كس را آنجا نديدم.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به نور نبوت مطلب را يافت كه علي (عليه‌السلام) نمي‌خواهد آن دو را رسوا نمايد لذا فرمود:
يا علي انت فتي هذه الامه يعني: يا علي تو جوانمرد اين امتي.
اصبحت زيرا بك يا شحنه النجف
بهر نثار مرقد تو نقد جان بكف [107].

اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمود، هنگامي كه مادرم از دنيا رفت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او را در پيراهن خود كفن كرد و بر او نماز گزارد و بر او هفتاد مرتبه تكبير گفت. آنگاه وارد قبر شد و بر در و ديوار و اطراف قبر دست مي‌كشيد گويي مي‌خواست قبر را فراختر و آماده كند. سپس از قبر خارج شد و در حالي كه به شدت مي‌گريست به قبر سفارش كرد تا بر مادرم سخت نگيرد وقتي از كار خاك سپاري فارغ شد و رفت عمر بن خطاب از آن حضرت
[صفحه 75]
پرسيد: اي رسول خدا ديدم شما درباره اين زن طوري رفتار كرديد كه پيش از اين سابقه نداشت. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي عمر اين زن پس از مادرم كه مرا زاييد مادر ديگر من بود. جبرئيل از سوي خداوند برايم خبر آورده كه او اهل بهشت است و خداي تعالي هفتاد هزار فرشته را مأمور كر تا بر جنازه‌اش نماز بگزارند، فاطمه بنت اسد روزي از قول پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيده بود كه فرموده: انسانها در روز قيامت عريان محشور مي‌شوند پس د به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: واي از اي رسوايي
پيامبر بدو فرمود: من از خدا مي‌خواهم تا تو را پوشيده برانگيزد و باز زماني كه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيد كه از عذاب قبر سخن مي‌فرمود. گفت: واي از ناتواني. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: از خدا مي‌خواهم تا عذاب قبر را بر تو آسان كند. فاطمه بنت اسد پس از مرگ ابوطالب (عليه‌السلام) همچنان همگام با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در صحنه‌هاي گوناگون حضور داشت و او زني بود كه در مدينه با پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم تجديد بيعت كرد.
جان به فداي مژه بسته‌ات
من علي ام حيدر دل خسته‌ات [108].

حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: در شب تولد نور پاك فاطمه عليهاالسلام، زلزله عظيمي در مكه اتفاق افتاد و سنگهاي بزرگي از كوه ابوقبيس جدا شد و بر زمينهاي پست و بلند مي‌غلطيدند و آن قدر اين زلزله ادامه داشت كه ابوطالب بر بالاي بلندي رفت و به خداوند عرض كرد:
الهي و سيدي اسالك بالمحمديه المحمودية و بالعلوية العالية و باالفاطمية البيضاء الا تفضلت علي اهل التهامة بالرحمة و الرافته.
بدين ترتيب ابوطالب در پيشگاه خداوند به ساحت مقدس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و علي (عليه‌السلام) و فاطمه عليهاالسلام توسل جست از بركت نام ايشان همان لحظه زمين مكه آرام شد. [109].
[صفحه 76]

زني جاسوس و خبررسان

زني به نام ساره كه وابسته به يكي از قبائل مكه بود از مكه به مدينه خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: آيا مسلمان شده‌اي و به اينجا آمده‌اي؟ عرض كرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده‌اي. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده‌اي. گفت: شما اصل و عشيره ما بوديد و سرپرستان ما همه رفتند و من شديدا محتاج شدم آدم نزد شما تا عطايي به من بكنيد حضرت فرمود: پس جوانان مكه چه شدند؟ (چون قبلا اين زن براي جوانها خوانندگي مي‌كرد) عرض كرد: بعد از جنگ بدر هيچ كس از من تقاضاي خوانندگي نكرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب دستور داد لباس و مركب و خرج راه به او دادند و اين در حالي بود كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آماده فتح مكه مي‌شد در همين حال حاطب ابن ابي‌بلتعه كه از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامه‌اي به او بداد و گفت آن را به اهل مكه بده و 10 دينار پول و يك قواره پارچه نيز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مبني بر فتح مكه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مكه حركت كرد. جبرئيل اين ماجرا را به اطلاع پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رساند. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) و عمار و عمر و زبير و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سريعا از آن زن بگيرند آنها حركت كردند و در همان مكاني كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود بود به ساره رسيدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند ياد كرد نامه‌اي نزد من نيست اثاث سفر او را تفتيش كردند چيزي نيافتند.
لذا همگي تصميم گرفتند كه برگردند ولي علي (عليه‌السلام) مخالفت كرد و فرمود: نه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به ما دروغ گفته و نه ما دروغ مي‌گوييم آنگاه شمشير خود را كشيد و فرمود: نامه را بيرون بياور و گرنه بخدا سوگند گردنت را مي‌زنم ساره وقتي مسأله را جدي يافت نامه را كه در ميان گيسوانش پنهان كرده بود بيرون آورد و آنها نامه را خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آورند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضيح خواست او نيز علت اين عمل خود را گفت. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را بخشيد. [110].
[صفحه 77]

كنيه ابوتراب محبوبترين كنيه براي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بود. هر گاه وي را بدين كنيه مي‌خواندند خشنود و شادمان مي‌گشت. كنيه ابوتراب زماني به علي (عليه‌السلام) عطا شد كه هنوز ازدواج نكرده بود. اما جرياني كه باعث شد امام علي (عليه‌السلام) عنوان ابوتراب را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دريافت كند اينگونه است كه عمار ياسر نقل كرده است:
من و علي بن ابيطالب در جنگ عشيره (اين غزوه در ماه جمادي الاخر كه 16 ماه از هجرت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گذشته بود رخ داد و اين جنگ قبل از جنگ بدر بود.) با هم بوديم هنگامي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در آنجا فرود آمد و موضع رفت گروهي از طايفه بني مدلج را ديديم كه در چشمه و نخلستان خود مشغول كارند. علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) به من گفت: اي ابواليقظان مي‌آيي نزد اين قوم برويم و ببينيم چگونه كار مي‌كنند؟ گفتم: اگر بخواهي مي‌رويم پس نزد آنان رفتيم و ساعتي كارهايشان را تماشا نموديم آنگاه خوابمان گرفت رفتيم در بين نخلهاي كوچك روي خاكهاي نرم آنجا خوابيديم.به خدا سوگند كسي ما را بيدار نكرد. جز رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او با پاهايش ما را حركت مي‌داد (ما از خواب بيدار شديم) در حالي كه خاك آلود بوديم در آن روز رسل خدا صلي الله عليه و آله و سلم چون علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) را خاك آلود ديد به او گفت: مالك يا اباتراب؟ تو را چه شده، اي ابوتراب؟ (چرا تو چنين خاك آلوده شده‌اي؟) سپس فرمود: آيا شما را آگاه نكنم از دو نفر كه بدبخت‌ترين مردم‌اند؟ گفتيم، آري اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يك مردك سرخ روي، قوم ثمود كه ناقه صالح را پي كرد و ديگر آن كه به اينجاي توضربت مي‌زند (و دستش را بر پيشاني علي (عليه‌السلام) گذاشت)) آن گاه محاسن علي (عليه‌السلام) را گرفت و گفت: تا اينكه اين از خون آن تر شود. [111].
... البته در كتاب مناقب ابن شهر آشوب ج 3، ص 113 قضيه فوق بگونه‌اي ديگر نقل گرديده است.
اين گونه مي‌گويند: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در نخلستانهاي مدينه دنبال علي (عليه‌السلام) مي‌گشت تا اينكه رسيد به باغي و ديد و علي (عليه‌السلام) مشغول كار است و گرد و غبار سر و روي او [صفحه 78]
را گرفته است خطاب به او فرمود: مردم را سرزنش نمي‌كنم در اينكه به تو ابوتراب بگويند و در امتاع الاسماع ص 61 سيد حيدر حلي گويد:

هنگامي كه علي (عليه‌السلام) به دنيا آمد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او را ابوتراب ناميد، و شيخ صدوق به سند خود از عباة بن ربعي نقل كرده كه او گفت: از عبدالله بن عباس پرسيدم چرا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را ابوتراب ناميد؟ گفت: چون كه علي (عليه‌السلام) پس از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم صاحب زمين و حجت خدا بر اهل آن است و بقا و آرامش زمين به واسطه اوست همانا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هنگامي كه روز قيامت فرا رسد و شخص كافران ببيند خداوند تبارك و عالي چه پاداشي براي شيعيان علي (عليه‌السلام) مهيا نموده است، مي‌گويد: اي كاش خاك بودم يعني: اي كاش شعيه علي (عليه‌السلام) بودم و اين همان گفتار خداوند است در قرآن كريم كه مي‌فرمايد: و يقول الكافر ما ليتني كنت ترابا.

مگر خودت يا فردي مثل خودت

هنگامي كه سوره برائت (توبه) نازل شد ابتدا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم آن را بوسيله ابوبكر به سوي اهل مكه فرستاد تا براي مردم سوره و را قرائت و ابلاغ كند وليكن جبرئيل نازل شد و عرض كرد: لايبلغها الا انت او رجل منك آن را هيچ كس نرساند مگر خودت يا مثل خودت پيامبر علي (عليه‌السلام) را خواست و فرمود: اين سوره را تو بايد ببري. علي (عليه‌السلام) گفت: من ابلاغ مي‌كنم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: برو كه خدا زبان تو را ثابت مي‌دارد و قلب تو را هدايت مي‌كند.
علي (عليه‌السلام) در ميانه راه خود را به ابوبكر رسانيد و نامه را از او گرفت. ابوبكر محزون و ناراحت بازگشت و به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: آي درباره من آيه‌اي نازل شده كه از اين مأموريت مرا عزل كرديد؟ فرمود: نه بلكه من مأمور شدم كه يا خود آن را ابلاغ نمايم يا مردي از خاندانم آن را ابلاغ كند. [112].
[صفحه 79]

علي (عليه‌السلام) در جنگ احد شصت و يك زخم برداشت، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دستور داد تاام سلمه و ام عطيه به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چيزي نگذشت كه آنها با نگراني به خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيده و عرض كردند كه وضع بدن علي (عليه‌السلام) طوري است كه ما هر زخمي را مي‌بنديم ديگري باز مي‌شود و زخمهاي تن او آنچنان زياد و خطرناك است كه ما از حيات او نگرانيم. پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم با جمعي از مسلمانان بعنوان عيادت به منزل علي (عليه‌السلام) وارد شدند در حالي كه بدن او يك پارچه زخم و جراحت بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با دست مبارك خود بدن او را مسح مي‌كرد و مي‌فرمود: كسي كه در راه خدا اين چنين ببيند آخرين درجه مسئوليت خود را انجام داده است و زخمهايي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست روي آنها مي‌كشيد بزودي التيام يم يافت. علي (عليه‌السلام) در اين هنگام گفت: الحمدلله كه با اين همه فرار نكردم و پشت به دشمن ننمودم. [113].

ابوذر غفاري مي‌گويد: روزي از روزهاي با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد نماز مي‌خواندم سائلي وارد مسجد شد و از مردم تقاضاي كمك كرد ولي كسي چيزي به او نداد. سائل دست خود را به آسمان بلند كرد و گفت: خدايا تو شاهد باش كه من در مسجد رسول تو تقاضاي كمك كردم ولي كسي جواب مساعد به من نداد در همين حال علي (عليه‌السلام) كه در حال ركوع بود با انگشت كوچك دست راست خود به او اشاره كرد، سائل نزديك آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بيرون آورد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كه در حال نماز اين جريان را مشاهده كرد هنگامي كه از نماز فارغ شد سر به سوي آسمان بلند كرد و چنين عرض كرد خداوندا برادرم موسي از تو تقاضا كرد كه سينه او را وسيع گرداني و كارها را بر و آسان و گره از زبان او بگشائي تا مردم گفتارش را درك كنند و نيز درخواست كرد هارون
[صفحه 80]
را كه برادرش بود وزير و ياورش قرار دهي و به وسيله او نيرويش را زياد كني و در كارهايش شريك سازي. خداوندا من محمد پيامبر و برگزيده توام سينه مرا گشاده كن و كارها را بر من آسان ساز و از خاندانم علي (عليه‌السلام) را وزير من گردان تا بوسيله او پشتم محكم گردد. ابوذر گفت: هنوز دعاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پايان نيافته بود كه جبرئيل نازل شد و به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت: بخوان، پيامبر گفت چه بخوانم: گفت بخوان انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون [114].

روزي شيبه و عباس هر كدام بر ديگري افتخار مي‌كردند و در اين باره مشغول سخن بودند كه علي (عليه‌السلام) از كنار آنان گذشت و پرسيد: به چه چيزي افتخار مي‌كنيد؟ عباس گفت: امتيازي به من داده شده كه احدي ندارد و آن مسئله آب دادن به حجاج خدا است شيبه گفت: من تعمير كننده مسجدالحرام و كليد دار كعبه هستم. علي (عليه‌السلام) گفت: با اينكه از شما حيا مي‌كنم بايد بگويم كه من داراي افتخاري هستم كه شما نداريد. آنها پرسيدند كدام افتخار؟ حضرت فرمود: من با شمشير جهاد كردم تا شما ايمان به خدا و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آورديد عباس خشمگين شد و برخاست و به سراغ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و گفت: آيا نمي‌بيني علي چگونه با من سخن مي‌گويد؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود علي (عليه‌السلام) را صدا كنيد. علي (عليه‌السلام) هنگامي كه به خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد پيامبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چرا اينگونه با عمويت عباس سخن گفتي؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم بيان حقيقتي بوده كه در برابر گفتار حق هر كس مي‌خواهد ناراحت شود و هر كس مي‌خواهد خشنود گردد. [115].

شقي‌ترين انسانها

پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: سنگدل‌ترين افراد اقوام نخستين كه بود؟ علي (عليه‌السلام) در پاسخ عرض كرد: آن كسي كه ناقه قوم ثمود را به هلاكت رساند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: راست گفتي. اينك بگو شقي‌ترين افراد اقوام اخير چه كسي است؟ علي (عليه‌السلام) گفت: نمي‌دانم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حضرت فرمود: كسي كه شمشير را بر اين نقطه از سر تو وارد مي‌كند (و اشاره به قسمت بالاي پيشاني آن حضرت كرد). [116].

سد ابواب

از جانب خداوند به پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم امر شد كه تمام درهايي كه از خانه مسلمين به مسجد منتهي مي‌شود مسدود كند جز در خانه علي (عليه‌السلام) لذا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم دستور داد تمام در خانه هايي كه به داخل مسجد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گشوده مي‌شد به جز خانه علي (عليه‌السلام) بسته شود اين امر براي بعضي از مسلمانان گران آمد تا آنجا كه حمزه عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از اين كار گله كرد كه چگونه در خانه عمويت و ابوبكر و عمر و عباس (عموي ديگر پيامبر) را بستي اما در خانه پسر عمويت را بازگذاردي؟ لذا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم وقتي ديد اين امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بي‌نظيري در تمجيد توحيد خداوند ايراد كرد. سپس فرمود: اي مردم من شخصا درها را نبستم و نگشودم و شما را مسجد بيرون نكردم و علي (عليه‌السلام) را ساكن ننمودم بلكه وحي الهي و فرمان خداوند را اجرا نمودم. [117].

شفاعت در قيامت

علي (عليه‌السلام) فرمود: پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روزي فرمود: روز قيامت من در موقف شفاعت مي‌ايستم و آن قدر گنهكاران را شفاع كنم كه خداوند گويد: آيا راضي شدي اي محمد؟! من مي‌گويم راضي شدم، سپس علي (عليه‌السلام) فرمود: اميد بخش‌ترين آيات قرآن اين آيه است و لسوف يعطيك ربك فترضي [118].
[صفحه 82]

جابربن عبدالله انصاري گفت: ما در كنار خانه خدا در خدمت پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم كه علي (عليه‌السلام) به سوي ما آمد هنگامي كه چشم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما مي‌آيد. سپس رو به كعبه كرد و گفت به خداي اين كعبه قسم كه اين مرد و شيعيانش در قيامت رستگارند بعد رو به ما كرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ايمان آورد و قيام او به فرمان خدا بيش از همه شما است وفايش به عهد الهي از همه بيشتر، قضاوتش به حكم الله افزون‌تر، مساواتش در تقسيم بيت المال از همه زيادتر، عدالتش درباره رعيت از همه فزون‌تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.
جابر گفت: در اينجا آيه ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خيرابريه [119] نازل شد و پس از آن هنگامي كه علي (عليه السلام) مي‌آمد اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گفتند بهترين مخلوق خدا بعد از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آمد. [120].

علي (عليه‌السلام) در مسجد استراحت مي‌كرد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وارد مسجد شد و علي (عليه‌السلام) را بيدار كرد و فرمود: برخيز اي جنبده الهي (واي موجود خدايي) يكي از ياران حضرت عرض كرد: اي رسول خدا آيا ما حق داريم يكديگر را با چنين اسمي صدا بزنيم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: نه، اين نام مخصوص اوست، او است كه دابة الارض و جنبده خدايي است و خدا در قرآن، او را با اين نام خوانده است، سپس فرمود: اي عي در آخرالزمان خداوند تو را در بهترين صورت زنده مي‌كند و وسيله‌اي در دست تو است كه دشمنان را با آن علامت مي‌زني. [121].
[صفحه 83]

روزي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) با جمعي از مسلمانان گفتگو مي‌كرد از جمله آنكه فرمود شما را به خدا قسم مي‌دهم آيا شما مي‌دانيد هنگامي كه خداوند آيه (يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) را نازل كرد سلمان فارسي سؤال كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا منظور از آن عام است يا خاص؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: مأمورين به اين دستور همه مؤمنان و اما عنوان صادقين مخصوص برادرم علي (عليه‌السلام) و اوصياء بعد او تا روز قيامت است، هنگامي كه علي (عليه‌السلام) اين سؤال را كرد حاضران همه گفتند آري اين سخن را از پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيديم. [122].

هدایت بدون جنگ

اميرمؤمنان (عليه‌السلام) فرمود: هنگامي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا به سوي يمن فرستاد فرمود: با هيچ كس پيكار مكن مگر آنكه قبلا او را دعوت به سوي حق كني، به خدا سوگند اگر يك انسان به دست تو هدايت شود براي تو بهتر است از تمام آنچه خورشيد بر آن طلوع و غروب مي‌كند [123].

علي (عليه‌السلام) فرمود: ما با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد به انتظار نماز بوديم كه مردي برخاست و عرض كرد: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم! من گناهي كرده‌ام. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم روي از او برگرداند، هنگامي كه نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول خود را تكرار كرد. پيامبر فرمود: آيا با ما اين نماز را انجام ندادي؟ و براي آن بخوبي وضو نگرفتي؟ عرض كرد: آري. فرمود: اين كفاره گناه تو است. [124].
[صفحه 84]

جهنم را مي‌آورند

وقتي آيه (وجيء يومئذ بجهنم ...) نازل شد رنگ چهره مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دگرگون گشت. اين حالت بر اصحاب گران آمد، بعضي به سراغ علي (عليه‌السلام) رفتند و ماجرا را بيان كردند. علي (عليه‌السلام) آمد و ميان دو شانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را بوسيد و گفت: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم، پدر و مادرم به فدايت باد، چه حادثه‌اي روي داده؟ فرمود: جبرئيل اين آيه را بر من تلاوت كرد.
علي (عليه‌السلام) گفت: چگونه جهنم را مي‌آورند؟
فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار مي‌كشند و مي‌آورند! و آن در حال سركشي است كه اگر او را رها كنند همه را آتش مي‌زند، سپس من در برابر جهنم قرار مي‌گيرم و او مي‌گويد: اي محمد! مرا با تو كاري نيست، خداوند گوشت تو را بر من حرام كرده است.
علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در آن روز (قيامت) هر كس در فكر خويش است، اما محمد صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گويد: رب امتي، رب امتي (پروردگارا!امتم، امتم)! [125].

قضاوت عادلانه

در اواخر عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را براي ارشاد مردم يمن و قضاوت و حكومت بين آنها به آنجا فرستاد در آن ايام حادثه عجيبي رخ داد گروهي براي شكار شيري گودال عميقي را كنده و شيري را در ميان آن انداخته و محاصره كردند ناگهان پاي يكي از آنها لغزيد، او براي حفظ جان خود دست ديگري را گرفت و او نيز دست سومي را و سومي دست چهارمي و سرانجام همه آنها به داخل گودال افتاد و بر اثر حمله شير به آنها هر چهار نفر مردند.
در مورد ديه و خون بهاي آنها بين بستگانشان اختلاف و نزاع شد تا حدي كه ماجرا به جنگيدن رسد. امام علي (عليه‌السلام) وقتي از ماجرا مطلع شد نزد آنها رفت و فرمود: من در
[صفحه 85]
ميان شما داوري مي‌كنم و اگر به داوري من رضايت نداديد به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برود تا در ميان شما قضاوت كند. آنگاه فرمود: فرد اولي كه طعمه شير شد ديه‌اي ندارد، ولي بايد بستگان او يك سوم ديه يك انسان را (مثلا از صد شتر؛ 33 شتر) به اولياء دومين مقتول بپردازند.
و بستگان دومي دو سوم ديه را به اولياء سومين مقتول بپردازند و بستگان سومي ديه كامل را به اولياء مقتول چهارم بپردازند. آنان قضاوت امام را قبول نكردند لذا نزد پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتند و جريان را نقل كردند. پيامبر صلي الله عليه و آله به آنها فرمود:
(القضاء كما قضي علي؛ قضاوت صحيح همان است كه علي قضاوت كرد.)
بايد توجه كرد كه امام خونبهاي مقتول چهارم را ميان اولياي سه نفر مقتول قبلي بطور مساوي تقسيم كرد. زيرا بستگان اولي يك سوم ديه را به اوليا دومي دادند و بستگان دومي دو سوم ديه را (كه يك سوم آن از خودشان بود) دادند و بستگان سومي همه ديه را كه دو سوم آن از ديگري بود پرداختند. [126].

تو بوالحسني تو مرتضايي
تو جلوه ي حق تو مصطفايي
مقصود نبي ز لافتايي
ممدوح خدا ز هل اتايي [127].

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به همراه جمعي از مهاجران و انصار در مسجد النبي نشسته بودند ناگاه علي (عليه‌السلام) وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمي استقبال كردند تا اينكه علي (عليه‌السلام) در جايگاه خود كه در محضر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود نشست در اين ميان دو نفر از حاضران كه متهم به نفاق بودند با هم درگوشي صحبت مي‌كردند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وقتي كه آنها را ديد دريافت كه چرا آهسته با هم حرف مي‌زنند، آن حضرت خشمگين شد بطوري كه آثار خشم در چهره مباركش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن كسي كه جانم در دست او است داخل بهشت نمي‌شود مگر كسي كه مرا دوست بدارد
[صفحه 86]
آگاه باشيد دروغگو است كسي كه گمان كند مرا دوست دارد ولي اين شخص (اشاره به علي (عليه‌السلام)) را دشمن دارد. در اين هنگام دست علي (عليه‌السلام) در دست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود و اين آيه (مجادله/ 9) نازل گرديد: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد هنگامي كه رازگويي مي‌كنيد به گناه و تعدي و معصيت رسول، رازگويي نكنيد ... [128].

بهترين فرد امت من

حضرت زهرا عليهاالسلام بيمار شده بود رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم براي ديدار او آمده بود سپس فرمود: زهراي من حالت چطور است؟ چرا غمگين هستي؟ فاطمه عليهاالسلام عرض كرد: پدر كسالت دارم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آيا به چيزي ميل داري؟ فاطمه عليهاالسلام عرض كرد به انگور ميل دارم ولي مي‌دانم كه اكنون فصل انگور نيست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد كه انگور براي ما بفرستد آنگاه چنين كرد اللهم ائتنا به مع افضل امتي عندك منزله خدايا انگور را همراه كسي كه از نظر مقام بهترين فرد امت من در پيشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه‌اي نگذشت كه علي (عليه‌السلام) وارد خانه شد و ديدند زنبيلي و زير عبا به دست گرفته است. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: الله اكبر، الله اكبر، خدايا همانگونه كه دعاي مرا (در مورد بهترين فرد امت) به علي اختصاص دادي شفاي دختر مرا در اين انگور قرار بده فاطمه زهرا عليهاالسلام از آن انگور خورد و هنوز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از خانه بيرون نرفته بود كه آن بانوي بزرگوار شفا يافت. [129].

ايثارگري بيدار

حضرت علي (عليه‌السلام) شبي را براي آبياري نخلستان، فردي اجير شد تا در برابر، آن مقداري جو از صاحب نخلستان مزد بگيرد. آن شب را تا صبح به كارگري و آبياري پرداخت و آن مقدار جو را گرفت آن جو را سه قسمت كرد يك قسمت آن را آرد
[صفحه 87]
نمود و با آن نان تهيه كرد ولي همان لحظه مسكيني آمد و تقاضاي غذا كرد. حضرت آن نان را به او داد تا سير گردد با قسمت دوم آن نيز نان تهيه كرد وقتي كه آماده يتيمي آمد و از آن حضرت تقاضاي كمك كرد حضرت نان را به او داد با قسمت سوم آن جو نيز حضرت ناني تهيه كرد وقتي كه آماده شد اسيري آمد و تقاضاي غذا كرد حضرت آن نان را به او داد خود و همسر و فرزندانش گرسنه ماندند ... [130].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا نزد خويش فرا خواند و از من خواست كه به منظور برقراري صلح و آشتي در ميان مردم يمن به آن ناحيه سفر كنم. به آن حضرت عرض كردم: اي رسول خدا آنان جمعيتي هستند كه عمري از ايشان گذشته در حالي كه من جواني (كم سن و سال) هستم حضرت فرمود: يا علي (عليه‌السلام) در بدو ورود به يمن كه به گردنه افيق رسيدن بايست و با صداي بلند بگو اي درخت، اي كلوخ، اي زمين، محمد صلي الله عليه و آله و سلم ستاره خدا، بر شما درود فرستاده است. علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: راهي يمن شدم همين كه بر فراز گردنه افيق قرار گرفتم و بر يمني‌ها اشراف پيدا كردم ناگهان ديدم كه آنها با نيزه و كمانهاي خود در حالي كه شمشير به دست بودن به طرف من حمله كردند من بنا به توصيه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم همان جا به صداي بلند فرياد زدم اي درخت، اي كلوخ، اي زمين، محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاده خدا، بر شما درود فرستاده است. در اين هنگام شنيدم كه درخت و كلوخ و زمين همگي يك صدا به لرزه در آمدند و گفتند: بر محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاده خدا و بر تو درود. شنيدن اين صداها لرزه بر اندام يمني‌ها انداخت و زانوهايشان سست شد (آماده و گوش به فرمان) من نيز در ميان آنها صلح و آشتي برقرار ساخته و به مدينه بازگشتم. [131].

يا علي چگونه توبه كنم

روزي يك نفر مهدور الدم يعني كسي كه به خاطر جرمي حكمش قتل مي‌باشد به امام علي (عليه‌السلام) متوسل شد و عرض كرد يا علي (عليه‌السلام) چه كنم تا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مرا ببخشد؟ اميرمؤمنان (عليه‌السلام) به او فرمود: به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برو و آيه 91 سوره يوسف را تلاوت كن.
تا الله لقد اثرك الله علينا و ان كنا لخاطئين به خدا سوگند خداوند تو را بر ما تقدم داشته و ما خطا كار بوديم [132].
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بي درنگ آيه بعد (آيه 92 سوره يوسف) را قرائت فرمود [133] لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين و توضيحي بر شما نيست خداوند شما را مي‌بخشد و او مهربانترين مهربان است. [134].
و قرائت اين آيه از طرف رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به منزله حكم عفو آن حضرت از آن شخص قرار گرفت. [135].

در جريان فتح مكه توسط پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، كه در سال 8 هجري به وقوع پيوست پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم همه را، حتي ابوسفيان را با آن همه سوابق سوء مورد عفو قرار داد و فرمود: (اليوم يوم المرحمة لا الملحمة امروز روز عفو و گذشت است نه روز انتقام) ولي عجيب اين بود كه عده‌اي كه تعداد آنها 6 نفر بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، فرمود: هر كجا آنها را يافتيد بكشيد اگر چه به پرده كعبه آويزان شده باشند اين عده عبارت بودند از مقيس بن صبابه، عبدالله بن سعد بن ابي‌سرح، عبدالله بن خطل، حويرث بن نفيل و دو نفر آوازه‌خوان كه با ساز و آواز خود از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بدگويي مي‌كردند. حضرت علي (عليه‌السلام) يكي از آن دو آوازه‌خوان بدگو و حويرث بن نفيل را كشت و جمعا 3 نفر از شش نفر آنها بدست علي (عليه‌السلام) كشته شدند. [136].
[صفحه 89]

کوکب هدایت بعد از پیامبر

ابن‌مغازلي شافعي مذهب روايت كرده از ابن‌عباس كه وي مي‌گويد: شبي اصحاب پيامبر در خانه ايشان جمع بودند تا اينكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند امشب در نزديكي سحر كوكبي از آسمان فرود مي‌آيد پايين در خانه هر كه فرود آمد آن شخص ولي من است. همان شب همه اصحاب نخوابيدند از همه طماع‌تر عباس پدرم بود (چون عباس عموي رسول‌الله بود) ناگهان اصحاب ديدند كه كوكبي روشن از آسمان پايين آمد تا در خانه علي (عليه‌السلام) فرود آمد البته پس از اين واقعه اصحاب گفتند محمد صلي الله عليه و آله و سلم درباره ابن عمش علي (عليه‌السلام) در ضلالت است و مي‌خواهد پسر عم خود را ولي خود كند.

پيامبر از بي‌وفايي مردم مي‌گويد

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! اين جماعت امر (خلافت و امامت) ترا نقض و غصب نموده و خلافت را بدون تو، خودشان به تنهايي گرفته و درباره تو نافرماني مرا مي‌كنند!!! پس بر تو باد بردباري، تا خداوند امر خود را نازل كند. اي علي آگاه باش به همين زودي، آنها با تو بي‌وفايي خواهند كرد، پس آنها را مگذار كه به تو راه يافته و خوارت كنند و خونت را بريزند (يعني صبر را پيشه خود كن) چون امت پس از من به تو خيانت خواهند كرد اين خبر را جبرئيل از پروردگار به من داد. [137].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد روزي خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيديم از آن حضرت خواستم تا از خداوند براي من طلب مغفرت نمايد. حضرت فرمود: چنين خواهم كرد آنگاه حضرت برخاست و نمازگزارد سپس دستهايش را به دعا برداشت آنگاه شنيدم كه به خداوند عرض كرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علي سوگند مي‌دهم كه عي را مشمول عفو و غفران خود سازي. گفتم اي رسول خدا اين چه دعايي است؟ (چرا خداوند را به
[صفحه 90]
حق من سوگند دادي) حضرت فرمود: يا علي مگر كسي در پيشگاه خداوند آبرودارتر و گرامي‌تر هست تا او را شفيع درگاهش كنم. [138].

من ضامن بدهي او هستم

ابوسعيد خدري مي‌گويد: در حيات رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بر جنازه يكي از انصار حاضر شد. فرمود: آيا بر او ديني هست؟ گفتند: آري، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برگشت، علي (عليه‌السلام) به حضرت گفت: من ضامن بدهي او هستم، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود (فك الله رقبتك كما فككت عن اخيك المسلم) [139] آري امام علي (عليه‌السلام) آنگونه بود كه در بخشش مال خود چنين بود اما حاضر نبود از بيت المال كمترين مالي به شيعيان نزديكش بدهد مگر آنكه حق او باشد.

دعاي پيامبر براي زن با حجاب

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي به همراه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در قبرستان بقيع نشسته بوديم آن روزه هوا سخت باراني بود در همين حال زني كه سواره بود از جلوي ما عبور كرد ناگهان دست آن حيوان در گودي فرو رفت و در نتيجه آن زن نقش بر زمين شد. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم از ديدن اين صحنه روي گرداند و ناراحت شد. اطرافيان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردند يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آن زن پوشيده است و بر تن جامه‌اي دارد كه تمام بدن او را پوشانده است.حضرت در حق او دعا كرد و گفت: پروردگارا زناني كه خود را پوشيده نگه مي‌دارند مشمول رحمت و غفران خود بگردان الله اغفر للمتسر ولات سپس فرمود:
اي مردم براي پوشش از جامه‌هايي استفاده كنيد كه اندامتان را پوشيده نگه دارد و همسرانتان را به هنگام خروج از منزل با پوشيدن آن در حفظ و امان نگه داريد. [140].
[صفحه 91]

نام‌گذاري امام حسن

وقتي كه حضرت فاطمه عليهاالسلام امام حسن (عليه‌السلام) را به دنيا آورد، به حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: نام او را انتخاب كن. اميرمؤمنان (عليه‌السلام) فرمود: من بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سبقت نمي‌گيرم.سپس او را نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بردند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را بوسيد و فرمود: چه نامي برايش انتخاب كرديد؟ حضرت علي (عليه‌السلام) جواب داد قبل از شما نامي انتخاب نكرديم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من هم بر خداي خويش سبقت نمي‌گيرم جبرئيل از طرف خدا نازل شد و پيام تبريك خداوند را به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رساند و عرض كرد: خداوند عزوجل امر مي‌كند كه چون نسبت علي (عليه‌السلام) به شما مانند نسبت هارون به موسي است او را به نام فرزند هارون نام بگذار. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: نام او چه بود؟ جبرئيل جواب داد: شبر. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: زبان من عربي است، جبرئيل عرض كرد: معادل آن در زبان عربي حسن است. [141].

حضرت علي و جعفر جامع و چگونگي آن

از جمله طرقي كه از جانب پروردگار اعظم جل و علا بوسيله خاتم الانبيا صلي الله عليه و آله و سلم افاضه فيض رحماني بر علي (عليه‌السلام) شد جفر جامع بوده است و آن صحيفه و كتابي بود مشتمل بر علم ما كان و ما يكون الي يوم القيامة بطريق حروف رمز كه آن كتاب و علم آن از مخصوصات علي و ائمه طاهرين (عليه‌السلام) بوده است.
سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع جبرئيل آمد و به رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم خبر داد كه عمرت به آخر رسيده آن حضرت دستهاي مبارك خود را به درگاه حضرت واهب العطايا برداشت و عرض كرد: خدايا به من وعده داري و هرگز خلف وعده نمي‌كني.
خطاب الهي رسيد علي را بردار و بالاي كوه احد پشت به قبله بنشين حيوانان صحرا را صدا كن تا تو را اجابت مي‌نمايند در ميان آنها بز سرخ رنگ بزرگي است كه اندكي شاخ او بالا آمده است به علي امر كن او را ذبح نمايد و پوست او را از طرف گردن بكند و وارونه كند او را دباغي كرده آنگاه جبرئيل مي‌آيد و دوات و قلم و مركب مي‌آورد
[صفحه 92]
كه از جنس مركب زمين نمي‌باشد هر چه جبرئيل مي‌گويد: تو به علي بگو بنويسد آن نوشته و پوست باقي مي‌ماند و هرگز مندرس نمي‌شود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بگشايند تازه خواهد بود.
رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به همان دستور بالاي كوه احد عمل نمود جبرئيل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت امر فرمود به علي (عليه‌السلام) آماده كار شد آنگاه جبرئيل از جانب رب جليل وقايع مهمه عالم را كلا و جزء به پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گفت، پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم هم به علي مي‌فرمود: بر آن پوست مي‌نوشت تا آنكه پوستهاي باريك پاچه و دستها و پاهاي او را هم نوشت و ثبت شد در آن كتاب كلما كان و ما هو كائن الي يوم القيمة هر چه بود و هر چه بعد خواهد شد تا روز قيامت.
تمام را نوشتند حتي اسامي اولادها و ذراري و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر يكايك اولاد خواهد آمد تا روز قيامت در آن كتاب ثبت گرديد.
آنگاه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آن جلده و جفره را به علي (عليه‌السلام) دادند و جزء اسباب وراثت و ولايت و امامت قرار گرفت كه هر امامي از دنيا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت مي‌سپارد.
پس اين كتاب مخصوص علي (عليه‌السلام) و يازده فرزند آن حضرت است و در آن همه چيز هست از علم منايا و باليا و احكام و تمام لغتها و مشتمل

بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتيح علوم مخصوص امام علي (عليه‌السلام) مي‌باشد. [142].

محبوبترين خلق

انس بن مالك مي‌گويد: چند پرنده را به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آوردند و به آن حضرت هديه دادند پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم آنها را بين همسان خود تقسيم كرد كه به هر يك از آنها سه پرنده رسيد يكي از همسران آن حضرت دو پرنده قطاة از سهميه خود را پخته و آماده كرده و به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آورد و خود به همان يك پرنده قناعت كرد.
[صفحه 93]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چنين دعا كرد: خدايا محبوبترين خلق در پيشگاه خود و در نزد مرا به اينجا بفرست تا از غذايي كه از اين پرنده آماده شده با هم بخوريم ...
امام علي (عليه‌السلام) حاضر شد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با آن حضرت از آن غذا ميل كردند. [143].
ز مشرق تا به مغرب گر امام است
اميرالمؤمنين حيدر تمام است [144].

روزي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي خدا به من دستور داده تا تو را به خود نزديك كرده و علوم خودم را به تو تعليم كنم تا از آنها تو نگهداري نمايي آنگاه اين آيه نازل شد كه و تعيها اذن واعية و آنگاه به علي (عليه‌السلام) فرمود: تو آن گوش نگهدارنده هستي [145] و ابوسعيد خدري گويد: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدم معني الذي عنده علم من الكتاب چيست؟
فرمود: او وصي برادرم سليمان بن داود بود. گفتم: و من عنده علم الكتاب كيست؟ فرمود: ذاك اخي علي بن البي طالب يعني: او برادرم علي بن ابيطالب است. [146].

ازدواج حضرت زهرا

قبل از خواستگاري امام علي (عليه‌السلام) از حضرت زهرا عليهاالسلام، خواستگاران زيادي از جمله ابوبكر، عمر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف جهت خواستگاري خدمت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم رسيده بودند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست رد به سينه تمامي آنها زد و فرمود: امر ازدواج دخترم با خداست (امرها الي ربها) تا اينكه روزي ابوبكر و عمر در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بودند و سعد بن معاذ انصاري و چند تن ديگر نيز در آنجا حضور داشتند در مورد حضرت زهرا عليهاالسلام صحبت به ميان آمد. ابوبكر گفت: اشرف قريش از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او را خواستگاري كردند ولي آن حضرت فرمود: تزويج فاطمه به فرمان خداست ولي علي (عليه‌السلام)
[صفحه 94]
هنوز به خواستگاري او نرفته گمان مي‌كنم تنگ دستي او مانع از چنين كاري شده است. آنگاه او به عمر، و سعدبن معاذ گفت: آيا مايليد باتفاق هم نزد علي (عليه‌السلام) برويم و در اين مورد با وي مذاكره كنيم و چنانچه تهي‌دستي او مانع از اين امر باشد به او كمك مالي بكنيم؟ سعد گفت: خدا توفيقت دهد. سلمان مي‌گويد: آنها از مسجد خارج شده و در جستجوي علي (عليه‌السلام) به خانه او رفتند ولي او را نيافتند و معلوم شد كه آن حضرت در نخلستان مردي از انصار براي دريافت مزدي با شتر آبكشي مي‌كند. آنگاه به نزد او رفتند و چون چشم علي (عليه‌السلام) به آنها افتاد. فرمود: چه خبر است، چه چيزي شما را وادار كرد كه به اينجا بياييد؟ ابوبكر گفت: يا علي (عليه‌السلام) خصلت نيكي نيست كه تو در آن فضيلت نداشته باشي. اشراف قريش از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دخترش را خواستگاري كرده‌اند و او به آنها جواب رد داده و فرموده است كار تزويج فاطمه عليهاالسلام با خداست علت اين كه شما در اين مورد با پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم صحبت نمي‌كنيد چيست؟ من يقين دارم كه خدا و رسولش او را براي تو نگه داشته‌اند. علي (عليه‌السلام)از شنيدن سخن ابوبكر چشمانش اشك آلود شد فرمود: اي ابابكر مرا به هيجان آوردي و به چيزي كه از آن غافل بودم تذكر دادي به خدا سوگند كه من به اين امر راغب هستم و فقط فقر و تهيدستي مانع از انجام اين كار است. ابوبكر گفت: چنين مگو تمام دنيا و مافيها در نزد خدا و رسولش هيچ ارزشي ندارد. آنگاه علي (عليه‌السلام) براي خواستگاري فاطمه عليهاالسلام خدمت پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم شرفياب شد. [147].

خود حضرت امير (عليه‌السلام) فرمود: وقتي خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيدم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! عرض كردم: بلي يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم. فرمود: آيا ترا رغبت ازدواج هست؟ عرض كردم: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم داناتر است، پيش خود فكر كردم كه آن حضرت مي‌خواهد يكي از زنان قريش را به من تزويج كند تا اينكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بعدا مرا نزد خود احضار فرمود: و من نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتم وقتي مرا ديد با چهره گشاده تبسم فرمود: و من دندانهاي او را كه از سفيدي مي‌درخشيد ديدم آنگاه فرمود: يا علي بشارت باد ترا كه خداي متعال امر مرا درباره ازدواج تو كفايت كرد. عرض كردم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چگونه؟ حضرت فرمود
[صفحه 95]
جبرئيل نازل شد سنبل و قرنفل به من داد و من آنها را گرفته و بوئيدم و از سبب آن پرسيدم گفت: خداوند به فرشتگان بهشت دستور داد كه بهشت را زينت دهند و منادي از عرش صدا زد كه روز وليمه علي بن ابيطالب است و خداوند فرشتگان را فرمود: كه گواه باشيد من فاطمه را به علي تزويج كردم و آنها را براي هم پسنديدم.

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: هنگامي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در بستر وفات قرار رفت سر مباركش بر دامن حضرت علي (عليه‌السلام) بود و خانه پر از انصار و مهاجران بود عباس عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در پيش روي حضرت بود رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به عباس فرمود: ايا وصيتم را عمل مي‌كني و قرضم را ادا مي‌نمايي و به وعده‌هايم وفا مي‌نمايي. عباس گفت من پيرو عيال وارم و تهي دست، (توان اين كار را ندارم) لذا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در آن جمع 3 مرتبه حرف خود را تكرار كرد ولي عباس نپذيرفت آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اين امور را به كسي مي‌سپارم كه حقش را ادا خواهد كرد و مانند تو سخن نخواهد گفت: سپس به حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي (عليه‌السلام)، اي برادر محمد، آيا قبول مي‌كني كه به وعده‌هاي محمد عمل كني و به وعدهايم وفا كني و قرضش را بپردازي و ميراثش را بگيري؟! حضرت علي (عليه‌السلام) كه گريه گلويش را گرفته بود نتوانست جواب دهد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سخن خود را تكرار كرد در اين هنگام عرض كرد: آري فدايت گردم، سود و زيانش با من، علي (عليه‌السلام) فرمود: من به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نگاه مي‌كردم ديدم انگشتر خود را از انگشت خود بيرون كرد و فرمود: تا من زنده‌ام اين انگشتر را به دست خود كن، حضرت علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد چون آن را در انگشت خود كردم در حالي كه آرزو مي‌كردم كه از تمام ميراث پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همين انگشتر را داشته باشم. سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بلال چرا خواست و به او فرمود: اين وسائل را بياور كه عبارتند از: كلاه، خود، زره، پرچم، پيراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه برد، كمربند و عصا (كه آن كمربند بهشتي بود) دو جفت نعلين، دو پيراهن معراج پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، و پيراهن جنگ احد و سه كلاه: 1- كلاه مسافرت، 2- كلاه عيد قربان و عيد فطر و روزهاي جمعه حضرت. 3-

[صفحه 96]

كلاهي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به سر مي‌گذاشت و با اصحابش به گفتگو مي‌نشست و بعد فرمود: تا دو استر شهباء، و دلدال و دوشتر غضبا و تصواء و دو اسب جناح و اسب حزوم و حمار عفير را نيز بياورند

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همه اينها را به امام علي (عليه‌السلام) سپرد و فرمود: اقبضها في حياتي تا من زنده‌ام اينها را از من دريافت كن.

.[148]
و در كلامي ديگر حضرت فرمود: يا علي قم فاقبض هذا بشهادة من في البيت من المهاجرين و الانصار كي لا نيازعك احد من بعدي [149].
اي علي برخيز و در برابر چشم حاضران از مهاجران و انصار اينها را دريافت كن تا بعد از من هيچ كس با تو (و رهبري تو) نزاع و ستيز نكند.
سپس امام علي (عليه‌السلام) برخاست و آنها را تحويل گرفت و به خانه خود برد و در محل امني گذاشت و برگشت.
لذا به شهادت مأخذ روايي صحيح و شعراي زمان صدر اسلام و كتابهاي اصيل اسلامي ما حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) در صدر اسلام نيز به وصي شناخته شده بود ولي بني اميه دست به دست هم دادند كه آثار اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) را محو كنند و يكي از كارهاي آنها حذف اين لقب و اشتهار از حضرت وصي صلوات الله عليه بود. [150].
نوشته بر در فردوس كاتبان قضا
نبي رسول و وليعهد حيدر كرار [151].

قثم بن عباس، آخرين كسي كه با پيامبر وداع كرد

كساني كه مسؤوليت غسل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به عهده داشتند عبارت بودند از: علي بن ابي‌طالب (عليه‌السلام)، عباس بن عبدالمطلب، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسمة بن زيد و شقران، غلام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم [152] اما كساني كه وارد قبر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شدند، علي (عليه‌السلام)، فضل و [صفحه 97]
قثم فرزندان عباس بودند. [153] عبدالله بن حارث بن نوفل گويد: همراه با علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) در عمره بودم كه گروهي از مردم عراق بر او وارد شدند و گفتند: اي ابوالحسن! ما نزد تو آمده‌ايم از امري سؤال كنيم كه دوست داريم ما را از آن مطلع سازي. حضرت كه متوجه سؤال آنها شد، فرمود: تصور مي‌كنم مغيره ادعا كرده و به شما گفته است كه او جديدترين عهد ديدار با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را دارد. يعني، او آخرين نفري است كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را ديده است، گفتند آري! ما آمده‌ايم اين را از شما سؤال كنيم. حضرت فرمود: مغيره دروغ گفته است، زيرا جديدترين عهد ديدار با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از آن قثم بن عباس است، چون او آخرين نفر از ما بود كه از قبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خارج گرديد.
شيخ طوسي او را از اصحاب علي (عليه‌السلام) معرفي كرده است زماني كه كارگزار مكه بود حضرت طي نامه‌هايي، او را از دسيسه‌هاي معاويه مطلع ساخت و در نامه‌اي ديگر مسؤوليت حج را به عهده او گذارد.
علي ز بعد محمد زهر كه هست به است
اگر تو مؤمن پاكي بكن براين اقرار [154].

انس بن مالك گفت: در زمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، مردي بود كه از عبادت و كوشش او در نماز ما تعجب مي‌كرديم، نام و نحوه عبادت او را به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرديم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را نشناخت، هيكل و قواره‌اش را شرح داديم باز نشناخت، در همين بين خود او از راه رسيد عرض كرديم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم همين مرد است فرمود: شما توصيف مردي را مي‌كنيد كه در پيشانيش مهر شيطان است، آن شخص پيش آمد تا مقابل ما رسيد ولي سلام نكرد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم رو به او فرمود: ترا به خدا سوگند راست بگو وقتي به اين جمع رسيدي با خود نگفتي در ميان اينها يك نفر از من بهتر و برتر نيست؟ او جواب داد: صحيح است. سپس براي اداي نماز رهسپار شد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چه كسي اين مرد را مي‌كشد؟ ابوبكر پيشنهاد را پذيرفت و براي كشتن او عازم شد وقتي وارد مسجد شد ديد او مشغول نماز
[صفحه 98]
است با خود گفت: سبحان الله مردي را در حال نماز بكشم با اينكه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از كشتن نمازگزاران نهي فرمود: لذا منصرف گرديد و بيرون آمد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از او پرسيد: ابوبكر چه كردي؟ او عرض كرد: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم خوشم نيامد او را در حال نماز بكشم چون شما از كشتن نمازگزاران ما را نهي نموده‌ايد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيد: چه كس او را مي‌كشد؟ عمر از جاي خود حركت كرد و رفت تا او را بكشد وقتي رسيد او را در حال سجده ديد گفت: ابوبكر از من بهتر است و (او را نكشت) برگشت حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم پرسيد: چه ردي؟ گفت كه او را در حال سجده ديدم از كشتن او صرف نظر نمودم، براي سومين بار حضرت فرمود: چه كسي او را مي‌كشد؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: من، پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اگر او را پيدا كردي، وقتي علي (عليه‌السلام) وارد مسجد شد مشاهده كرد او خارج شده لذا خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد پيامبر سؤال كرد؟ چه شد عرض كرد از مسجد بيرون رفته بود. حضرت فرمود:
لو قتل هذا لكان اول فتنه و آخرها اما انه سيخرج من ضئضئي هذا قوم ...
(اگر كشته شده بود آغاز و پايان فتنه همين بود ...) نشانه اين گروه (خوارج) آن است كه در ميان آنان مرد سياه چهره ناقص دستي است كه منتهاي آن گوشتي است مثل پستان زن كه حالت ارتجاعي و كشش دارد.

.[155]
امام علي (عليه‌السلام) پس از فراغت از جنگ نهروان دستور داد كه بدن (ذوالثديه) را در ميان كشته‌ها پيدا كنند وقتي حضرت جسد او را ديد و بدن او را با همان وصفي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم توصيف كرده بود يافت به كرانه اين موفقيت به سجده افتاد. [156].
علامه اميني مي‌نويسد: صاحب اين داستان ذوالثديه [157] رئيس خوارج از قبيله بني تميم بود كه مؤسس جنگ نهروان بود كه آخر سر هم كشته شد.
هرگز فريب دشمن رو به صفت نخورد
زين روي گفته‌اند كه شير خدا عليست [158].
[صفحه 99]

دفاع از حريم پيامبر

روزي از طريق وحي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خبر رسيد كه 3 نفر از كافران به بتهاي خود سوگند خورده‌اند تا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را بكشند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح اين مطلب را به مردم اعلام كرد. آنگاه فرمود: چه كسي داوطلب مي‌شود به سوي آنها برود آنها را قبل از رسيدن به مدينه بكشد؟ مردم سكوت كردند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود گمان مي‌كنم پسر ابوطالب علي (عليه‌السلام) در ميان شما نيست يكي از اصحاب گفت، يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) دچار تب شده لذا در نماز شركت نكرده است. به من اجازه بدهيد تا بروم و پيغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علي (عليه‌السلام) رفت و جريان را گفت. علي (عليه‌السلام) از خانه بيرون آمد در حالي كه دو طرف پيراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتي خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد عرض كرد اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم جريان چيست؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مطلب را گفت. آنگاه تأكيد فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. علي (عليه‌السلام) ضمن اعلام آمادگي اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم لباس و شمشير و زره خود را به علي (عليه السلام) داد و عمامه خود را بر سر علي (عليه‌السلام) نهاد و شمشير به دستش داد اسب خود را نيز آورد و علي (عليه‌السلام) را بر آن سوار كرد و به سوي آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن علي (عليه‌السلام) گذشت و هيچ خبري هم از ناحيه جبرئيل نرسيد. فاطمه عليهاالسلام نگران شد دست حسن و حسين (عليه‌السلام) را گرفت و نزد پدر رفت و عرض كرد: پدر تصور مي‌كنم اين دو كودك يتيم شده‌اند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با شنيدن اين سخن بي اختيار گريه كرد. سپس به مردم فرمود: هر كس خبر از علي (عليه‌السلام) بياورد او را به بهشت مژده مي‌دهم. مردم در جستجوي علي (عليه‌السلام) رفتند تا اينكه عامر خبر سلامتي علي (عليه‌السلام) را آورد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به استقبال علي (عليه‌السلام) رفت ديد آن حضرت در حالي كه دو اسير و يك سر بريده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدينه مي‌آيد. آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: دوست داري من شرح سفر تو را بگويم يا خود مي‌گويي؟ آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردي حضرت علي (عليه‌السلام) عرض كرد: آن 3 نفر در بيابان مي‌آمدند وقتي مرا ديدند

فرياد زدند تو كيستي گفتم: من علي پسر ابوطالب پسر عموي
[صفحه 100]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشم. آنها گفتند: ما كسي را به عنوان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نمي‌شناسيم و براي ما هم فرقي نمي‌كند كه ترا بكشيم يا محمد صلي الله عليه و آله و سلم را صاحب اين سر بريده به شدت به من حمله كرد پس از رد و بدل شدن ضربه‌هايي باد سرخي وزيد و آنگاه صداي تو را يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم از ميان آن باد شنيدم كه فرمودي زره او را از ناحيه گردن كنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردي وزيد صداي تو را از ميان آن شنيدم كه فرمودي زره را از رانش كنار زدم بر ران او بزن و من نيز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا كردم. وقتي كه او را كشتم رفقاي او تسليم شدند و گفتند: اين رفيق ما را كه تو كشتي با هزار سواره حريف بود اكنون ما تسليم تو هستيم ولي ما را نكش ما شنيده‌ايم محمد صلي الله عليه و آله و سلم شخصي مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حكم كند.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي علي (عليه‌السلام)، صداي اولي كه در نبرد خود شنيدي صداي جبرئيل بود و صداي دوم صداي ميكائيل بود حالا يكي از آنها را بياور. علي (عليه‌السلام) يكي از آن دو اسير را آورد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن كلمه كوه ابوقبيس براي من بهتر از آن است كه اين كلمه را بگويم، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: او را كناري ببر و بعد گردنش را بزن. علي (عليه‌السلام) فرمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را اجرا كرد سپس نوبت اسير دومي شد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت: مرا نيز به رفيقم ملحق كنيد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: او را نيز ببر و گردنش را بزن، در اين ميان جبرئيل نازل شد و عرض كرد: اي محمد صلي الله عليه و آله و سلم پروردگارت سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: اين شخص را نكش زيرا داراي دو خصلت نيكوست: 1- در ميان قوم خود سخاوت دارد. 2- او داراي اخلاق نيكوست. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: دست نگهدار كه جبرئيل اينگونه مي‌گويد. آن مشرك وقتي از علت تأخير قتل خود مطلع شد، گفت: آري سوگند به خدا هيچ گاه با داشتن برادري مالك يك درهم نشده‌ام يعني پولي پس انداز نكرده‌ام بلكه هر چه يافتم به بستگانم دادم و هيچ گاه در ميدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهي مي‌دهم كه معبودي جز خداي يكتا نيست و محمد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است.

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز فرمود: هذا ممن جره حسن خلقه وسخاوئه الي جنات النعيم.
[صفحه 101]
اين شخص از آن افرادي است كه حسن خلق و سخاوتش او را به بهشت پرنعمت كشاند. [159].
نقش حب خاندان، بر لوح جان بايد نگاشت
مهر، مهر حيدري بر دل چو ما بايد زدن [160].

حنين سرزمين است در نزديكي شهر طائف كه غزوه‌اي در آنجا وقوع شد كه به نام غزوه حنين و يا غزوه اوطاس و غزوه هوازن معروف شد.
اين جنگ از آنجا شروع شد كه طايفه‌اي بزرگ هوازن هنگامي كه از فتح مكه با خبر شدند رئيسشان مالك بن عوف آنها را جمع كرد و به آنها گفت: ممكن است محمد صلي الله عليه و آله و سلم بعد از فتح مكه به جنگ با ما برخيزد. آنها گفتند: صلاح در اين است كه ما پيشدستي كنيم و به او حمله كنيم.
هنگامي كه اين خبر به گوش پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد به مسلمانان دستور داد آماده حركت به سوي سرزمين هوازن شوند.
در آخر ماه رمضان يا ابتداي ماه شوال سال هشتم هجري بود كه رؤساي طايفه هوازن نزد مالك بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگيري با مسلمانان هيچ كس فكر فرار در سر نپروراند و به اين ترتيب وارد سرزمين اوطاس شدند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرچم بزرگ لشگر را بست و به دست علي (عليه‌السلام) داد و تمام كساني كه براي فتح مكه پرچمدار بخشي از لشگر اسلام بودند به دستور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با همان پرچم به سوي ميدان حنين حركت كردند. در اين وقت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مطلع شد كه صفوان بن اميه مقدار زيادي زره در اختيار دارد شخصي را نزد او فرستاد و يكصد زره به عنوان عاريت از او خواست. صفوان سؤال كرد: براستي عاريه است يا غضب؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: عاريه‌اي است كه ما آن را تضمين مي‌كنيم و سالم بر مي‌گردانيم. صفوان يك صد
[صفحه 102]
زره به عنوان عاريت به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم داد و خود شخصا با حضرت حركت كرده دو هزار نفر از مسلماناني كه در فتح مكه اسلام را پذيرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام كه همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برا فتح مكه آمده بودند كه مجموعا دوازده هزار نفر مي‌شدند براي ميدان جنگ حركت كردند. مالك بن عوف كه مرد پر جرأت و با شهامتي بود به قبيله خود دستور داد غلافهاي شمشير را بشكنند و در شكافهاي كوه و دره‌هاي اطراف و لابلاي درختان بر سر راه سپاه اسلام كمين كنند، و هنگامي كه در تاريكي اول صبح مسلمانان به آنجا رسيدند كه يك باره به آنان حمله ور شوند و لشكر را در هم بكوبند او اضافه كرد محمد صلي الله عليه و آله و سلم با مردان جنگي هنوز روبرو

نشده تا طعم شكست را بچشد! هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نماز صبح را با ياران خواند فرمان داد به طرف سرزمين حنين سرازير شدند. در اين موقع بود كه ناگهان لشگر هوازن از هر سو مسلمانان را زير رگبار تيرهاي خود قرار دادند گروهي كه در مقدمه لشگر قرار داشتند و در ميان آنها تازه مسلمانان مكه هم بودن فرار كردند و اين امر سبب شد كه باقيمانده لشكر نيز فرار كند. مسلمانان چون به جمعيت انبوه خود مغرور شده بودند آثار شكست در آنان آشكار گشت. در اين ميان علي (عليه‌السلام) كه پرچمدار لشكر بود با عده كمي در برابر دشمن ايستاده بود و همچنان به پيكار ادامه داد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هم در قلب لشكر قرار داشت و عباس عموي آن حضرت و عده‌اي از بني هاشم كه از نه نفر تجاوز نمي‌كرد اطراف پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را گرفته بودند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشيني از كنار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گذشت. حضرت به عباس كه صداي بلند و رسايي داشت دستور داد فورا از تپه‌اي كه در آن نزديكي بود بالا برود و به مسلمانان فرياد زند: اي گروه مهاجران و انصار! اي ياران سوره بقره! و اي اهل بيعت شجره! به كجا فرار مي‌كنيد؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اينجاست! هنگامي كه مسلمانان صداي عباس را شنيدند بازگشتند و گفتند: لبيك لبيك و انصار در اين بازگشت پيش قدم بودن.
حمله سختي از هر جانب به سپاه دشمن كردند و با ياري پروردگار به پيشروي ادامه دادند آنچنان كه طايفه هوازن به طرز وحشتناكي به هر سو پراكنده شدند و پيوسته مسلمانان آنها را تعقيب مي‌كردند.
[صفحه 103]
حدود يك صد نفر از سپاه دشمن كشته شد و اموالشان به غنيمت مسلمانان در آمد و گروهي نيز اسير شدند. پس از پايان جنگ، نمايندگان قبيله هوازن خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و اسلام را پذيرفتند و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم محبت زياد به آنها كرد و حتي مالك بن عوف رئيس و بزرگ آنها اسلام را پذيرفت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اموال و اسيران را به او برگرداند و رياست مسلمانان قبيله‌اش را به او واگذار كرد. [161].
به رتبت ساقي كوثر، به مردي فاتح خيبر
به نسبت صهر پيغمبر، ولي والي والا [162].

در قسمتي از يك روايت مفصل آمده است: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به مردم فرمود:
اي گروه مردم هر كس با اقرار به توحيد و كلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آنكه چيزي به آن مخلوط كند خدا را ملاقات نمايد اهل بهشت است امام علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بپا خاست و عرضه داشت پدر و مادرم فدايت چگونه اين كلمه را مخلصانه بگويد و چيزي به آن مخلوط نكند براي ما بيان كن تا حد آن را بشناسيم؟
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري براي دنيا خواهي و حرص بر جمع آوري مال و خوشنود بودن به امور مادي و گناه و معصيت و بردگي و بندگي پول اين كله را نگويد و متأسفانه مردمي چنين‌اند كه گفتارشان، گفتار نيكان ولي كردارشان كردار ستمگران و تبهكاران است با زبان شهادت به توحيد مي‌دهند اما هر فسق و فجوري را مرتكب مي‌شوند پس هر كس خداي عزوجل را ديدار كند و در او اين خصلت‌ها نباشد و قولش لا اله الا الله است بهشت براي اوست و هر گاه دنيا را بگيرد و آخرت را ترك كند اهل دوزخ است. [163].
[صفحه 104]

شرط قبولي توحيد و ايمان

ابوسعيد خدري مي‌گويد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بود و تني چند از يارانش از جمله حضرت علي بن ابيطالب (عليه السلام) گرد او بودند. حضرت فرمود: هر كس لا اله الا الله گويد وارد بهشت مي‌شود پس دو تن از ياران آن حضرت گفتند ما مي‌گوييم لا اله الا الله. پيامبر فرمود: همانا لا اله الا الله از اين شخص (اشاره به حضرت علي (عليه‌السلام)) و شيعيانش قبول مي‌شود باز آن دو تن تكرار كردند و گفتند: ما نيز مي‌گوييم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست بر سر علي (عليه‌السلام) گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت، علامت پيروي از او اين است كه بيعت او را نشكنيد و در مسند و مقام او ننشينيد و سخنش را تكذيب نكنيد.

امير انفاق و كرم

در عصر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مسلمانان براي سركوبي كفار حركت كردند، كافران بدون جنگ تسليم شدند و در نتيجه اراضي و اموالي از آنها كه در اصطلاح فيي گفته مي‌شد به دست مسلمين افتاد امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آن فيي را بين مسلمانان تقسيم كرد يك قطعه از آن سهم تقسيم شده براي حضرت علي (عليه‌السلام) شد، آن حضرت در آن زمين چاهي حفر كرد تا به آب رسيد به حدي كه آب آن چاه به اندازه گردن شتر فوران مي‌كرد. امام علي (عليه‌السلام) آن چشمه را به نام عين ينبع (چشمه جوشان) ناميد. شخصي به حضور علي (عليه‌السلام) آمد و در اين مورد به او بشارت داد و تبريك گفت امام علي (عليه‌السلام) فرمود:

و بشر الوارث، بشر الوارث هي صدقه بتافي حجيج بيت الله و عابر سبيله لاتباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين

يعني: به وراث مژده و خبر بده، اين چشمه فقط وقف گرديده تا در آمد آن در راه تأمين معاش و مخارج زائران خانه كعبه و مسافران در راه خدا به مصرف برسد فروختن و بخشيدن و به ارث بردن آن جايز نيست. كسي كه آن را بفروشد يا ببخشد لعنت خدا و

[صفحه 105]

فرشتگان و همه انسانها بر او باد. [164].

اي آسمان رحمت و بحر سخا علي

وي داده عدل تو دو جهان را صلا علي [165].

سرمشق اهل وفا

ابن‌عباس مي‌گويد: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از يك نفر عرب باديه‌نشين شتري را به چهارصد درهم خريد هنگامي كه پول را داد اعرابي فرياد زد كه هم شتر و هم پول براي اوست. ابوبكر از آنجا عبور كرد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: بين ما قضاوت كن من پول شتر را داده‌ام ولي اعرابي ادعا دارد كه شتر و پول مال خودش مي‌باشد. ابوبكر گفت: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مطلب روشن است شما بايد بينه (دو نفر شاهد عادل بياوريد كه پول ما شما است. سپس عمر از آنجا عبور كرد او نيز چنين قضاوت نمود. سپس علي (عليه‌السلام) آمد. پيامبر به اعرابي فرمود: آيا به قضاوت اين جوان كه مي‌آيد راضي هستي؟
اعرابي گفت: آري. هنگامي كه علي به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيد اعرابي گفت: اين شتر مال من است و درهمها (پولها) نيز مال من است اگر محمد صلي الله عليه و آله و سلم ادعاي چيزي دارد بايد بينه بياورد. امام علي (عليه‌السلام) به اعرابي سه مرتبه گفت: شتر را رها كن تا رسول خدا آن را خود ببرد (چرا كه شتر را پيامبر از تو خريدهاست) ليكن اعرابي به دستور علي (عليه‌السلام) و حرفهاي او اعتنايي نكرد آن حضرت اعرابي را گرفت و ضربه محكمي به او زد.
مردم جمع شدند و هر كس سخني مي‌گفت علي (عليه‌السلام) به رسول خدا عرض كرد: نصدقك علي الوحي و لانصدقك علي اربعماة درهم؛ ما سخن تو را در مورد صدق وحي تصديق مي‌كنيم ولي درباره چهارصد درهم تصديق نكنيم. [166].
سلطان هر و سراست صهر رسول خداست
سرمشق اهل وفاست مهر و وفاي علي [167].
[صفحه 106]

كار كردن عيب نيست

روزي شرايط زندگي علي (عليه‌السلام) به اندازه‌اي تنگ شد كه گرسنگي شديدي امام علي (عليه‌السلام) را فرا گرفت. آن حضرت از خانه بيرون آمد و در جستجوي آن بود تا كاري پيدا شود تا كارگري كند و با مزد آن غذايي تهيه و گرسنگي خود را رفع نمايد.
در مدينه كار پيدا نكرد، تصميم گرفت به حوالي مدينه كه مزرعه‌اي است در يك فرسخ و نيمي مدينه رفته تا در آن روستاي كوچك آنجا كاري پيدا كند.
وقتي به روستا رسيد ديد زني مشغول الك كردن خاك مي‌باشد و منتظر كارگري جهت كمك مي‌باشد نزد آن زن رفت و معلوم شد كه آن زن كارگري نياز دارد.
پس از صحبت با او قرار بر اين شد كه علي (عليه‌السلام) آب از درون چاه آورد و آن خاك را گل كرده تا براي ديوار كشي آماده شود و در ازاي هر دلو آب يك خرما اجرت و مزد گيرد.
حضرت جمعا شانزده دلو از چاه آب آورد آنگاه مشغول تهيه گل شد پس از اتمام كار آن زن شانزده خرما به آن حضرت داد امام نيز به مدينه بازگشت.
علي (عليه‌السلام) بعد جريان را براي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تعريف كرد آنگاه هر دو نشسته و با هم آن خرماها را خوردند [168].
اينقدر دانم كه بر فرق كمال خويش زد
آفرينش از وجود حيدر كرار گل [169].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيدم و بر گرد آن حضرت جمعيتي از قريش را ديدم. حضرت به من نگاهي كرد و فرمود: يا عي همانا مثل تو در اين امت مانند حضرت عيسي بن مريم است زيرا عده‌اي او را بسيار دوست داشتند و افراط در دوستي او نمودند و هلاك شدند و دسته‌اي او را دشمن داشتند و هلاك شدند و اما عده‌اي دنباله رو او بودند پس نجات يافتند اطرافيان آن حضرت فرمودند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بزرگ شمردند و خنديدند و گفتند: يا رسول‌الله علي را شما با انبيا و
[صفحه 107]
رسولان خدا تشبيه مي‌نمايي؟! [170].

علي خير البريه است

ابوبكر هذلي از شعبي روايت كرد: مردي نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به من مطلبي بياموز تا خداوند به سبب آن مرا نفعي بخشد. حضرت فرمود: بر تو باد به بخشش و كرم كه در دنيا و آخرت به تو نفع مي‌بخشد ناگاه علي (عليه‌السلام) وارد شد و عرض كرد يا رسول‌الله حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام شما را مي‌خواند پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم برخاست آنگاه آن مرد گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اين مرد كه آمد چه كسي بود در پاسخ او حضرت فرمود: او كسي است كه خداي متعال در حق او در قرآن كريم فرموده ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه. [171].

ابن‌شهر آشوب به سند خود مي‌نويسد: وقتي كه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به حضرت علي (عليه‌السلام) خبر شهادت برادرش جعفر طيار را در جنگ موته داد. حضرت وقتي، خبر شهادت برادر خود را شنيد فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و در روايت ديگر از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت شده است كه انا لله و انا اليه راجعون را پيش از حضرت علي (عليه‌السلام) كسي نگفته بود. [172].

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت به راز و نياز با خداوند مشغول مي‌بود و اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) براي رسيدگي به حوائج مردم، پشت سر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم رو به مردم مي‌نشست و مردم حوائج خويش را از آن حضرت سؤال مي‌كردند. علي (عليه‌السلام) دعاهاي زيرا را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نقل كرده‌اند و مي‌فرمايند
[صفحه 108]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وقتي وارد مسجد مي‌شد مي‌گفت اللهم افتح لي ابواب رحمتك؛ خدايا درهاي رحمتت را بر من بگشا.
و به هنگام خروج از مسجد مي‌گفت: اللهم افتح لي ابواب رزقك؛ خدايا درهاي روزيت را بر من بگشا [173].

هم سفره پيامبر

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) خرما مي‌خوردند هر خرمايي را كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌خورد به آرامي هسته‌اش را نزد علي (عليه‌السلام) مي‌نهاد تا اينكه خرماها تمام شد ولي پيش حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم هيچ هسته خرمايي نبود و مه نزد علي (عليه السلام) بود. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه هسته‌اش بيشتر بود او پرخور است. حضرت امير (عليه‌السلام)گفت: هر كه خرما را با هسته خورده او پرخورتر است. وقتي حضرت علي (عليه‌السلام) اين لام را گفت: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تبسم فرمود و فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام بدهند. [174].

صدقه قبل از سؤال كردن

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: به درستي كه در قرآن مجيد آيه‌اي است كه عمل به آن ننموده هيچ كس نه قبل از من و نه بعد از من [175] زيرا من يك دينار را به ده درهم فروختم (انفاق كردم) و قبل از هر سؤالي كه از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم كردم يك درهم به فقير دادم سپس يك مطلب از آن حضرت سؤال مي‌كردم، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي، به من وحي رسيده كه قبل از هر پرسشي از من، اول بايستي صدقه‌اي به فقير بدهند و من قصد دارم مقدار صدقه را يك دينار قرار دهم. علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اگر مقدار صدقه يك دينار باشد؟ مردم سؤالي نمي‌كنند. حضرت فرمود: پس چقدر باشد. حضرت علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يك دانه گندم يا يك دانه جو، باز هم كسي حاضر به سؤال
[صفحه 109]
كردن از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشد مگر علي (عليه‌السلام) كه ده سؤال نمود و اين آيه در شأن او نازل گرديد [176].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در روز جنگ بدر آمدم تا ببينم رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در آن صحنه جنگ و در مقابل دشمنان نيرومند خود چه مي‌كند. ديدم آن حضرت سر به سجده گذارده و پيوسته مي‌گويد: يا حي يا قيوم. حضرت علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: چند بار رفتم و برگشتم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همچنان سر به سجده داشت و جز (يا حي يا قيوم) چيز ديگري نمي‌گفت آنقدر به اين ذكر مقدس ادامه داد تا داوند او را در جنگ فاتح و پيروز ساخت. [177].

ايثار علي

روزي علي (عليه‌السلام) وارد خانه خود شد و ديد حسن و حسين عليهم‌السلام نزد فاطمه زهرا عليهاالسلام گريه مي‌كنند. حضرت سؤال كرد چرا روشنايي چشمان من مي‌گريند؟ فاطمه زهرا عليهاالسلام گفت: اينها گرسنه‌اند و يك روز است كه چيزي نخورده‌اند! علي (عليه‌السلام) پرسيد: پس اين ديگ بر سر آتش چيست؟ گفت: در ديگ تنها آب است كه براي دل خوشي فرزندانم بر سر آتش نهاده‌ام! علي (عليه‌السلام) دلتنگ شد، عبايي كه داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراكي تهيه كرد. وقتي كه به سوي خانه باز مي‌گشت فقيري به حضرت گفت: آيا كسي در راه خدا وام مي‌دهد كه چند برابر گردد؟ علي (عليه‌السلام) همه آن خوراكي را به او داد و چون به خانه رسيد فاطمه عليهاالسلام پرسيد: يا علي! توفيق يافتي و چيزي آماده كردي؟ گفت: آري. ليكن همه آن را به بينوايي دادم. فاطمه عليهاالسلام گفت: چه خوب كردي تو هميشه توفيق كار خير مي‌يابي! علي (عليه‌السلام) برگشت تا براي نماز به مسجد برود، در راه كسي را ديد كه گفت: يا علي (عليه‌السلام) اين شتر را من مي‌فروشم. علي (عليه‌السلام) گفت: من فعلا پولي ندارم، آن شخص گفت:
[صفحه 110]
به تو فروختم هر وقتي كه پولي به تو ريد به من باز دهي! علي (عليه‌السلام) آن شتر را به 60 درهم خريد و حركت كرد كه ناگهان شخصي ديگر رسيد و عرض كرد يا علي (عليه‌السلام) اين شتر را به من بفروش. علي (عليه‌السلام) گفت: فروختم به چه قيمت مي‌خري؟ گفت 120 درهم. علي (عليه‌السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نيمي از آن را به برگشت و ام و نيم ديگر را به كار خود برد در اين وقت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و ماجرا را از علي (عليه‌السلام) شنيد و فرمود: فروشنده جبرئيل و خريدار ميكائيل بود و اين آن وامي بود كه به آن فقير بخشيدي [178].

امام رضا (عليه‌السلام) از پدران بزرگوارش و آنان از حضرت علي (عليه‌السلام) نقل مي‌فرمايند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: [179] خداي تعالي آفريده‌اي از من برتر نيافريد و هيچ آفريده‌اي نزد خداي تعالي از من گرامي‌تر نيست. علي (عليه‌السلام) مي‌گويد: من عرض كردم يا رسول‌الله (عليه‌السلام) آيا تو برتري يا جبرئيل فرمود: يا علي (عليه‌السلام) همانا كه خداي تبارك و تعالي پيامبران مرسلش را بر فرشتگان مقربش برتري داد و مرا بر همه پيامبران و مرسلين برتري بخشيد و پس از من برتري از آن تو و امامان پس از تو است، و همانا فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند. اي علي (عليه‌السلام) آنانكه حاملان عرشند و آنان كه در گرد عرش‌اند به ثناي پروردگارشان تسبيح مي‌گويند و از براي كساني كه به ولايت ما ايمان آورده‌اند آمرزش مي‌طلبند اي علي (عليه‌السلام) اگر ما نبوديم خداي تعالي نه آدم (عليه‌السلام) را مي‌آفريد و نه حوا را و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمين، را پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشيم و حال آنكه ما پيش از آنان پروردگار خود را شناختيم و او را تسبيح گفتيم و تحليل و تقديس كرديم زيرا نخستين چيزي كه خداي تعالي آن را آفريد ارواح ما بود ...

توضيح: (سؤالات حضرت علي (عليه‌السلام) از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه در فرازهاي مختلف اين

[صفحه 111]

مجموعه اشاره شده، در باب مصلحتي انجام مي‌گرفته مولاي ما اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و امام كشف و يقين از اين جهت سؤال مي‌كرده‌اند كه اين حقايق در نظر ديگران مكشوف افتد و گرنه خود او حقايق علوم و رازهاي پنهاني را در همان مقام عقلي و شأن غيبي كه دارد از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم استفاده مي‌فرمود پيش از آنكه به عالم مثال و نشئه خيال قدم بگذارد تا چه رسد به آنكه استفاده آن حضرت منوط به اين باشد كه آن حقايق به شكل الفاظ و كلام تنزل نمايد تا مورد استفاده شان قرار گيرد. و موید مطلب حديث نبوي است كه فرمود: من شهر علمم علي‌ام در است.) [180].

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: يا علي! اذا نامت فاستق لي ست قرب من بئر غرس فغلسني و كفني و حنطني فاذا فرغت من غسلي فخذ بمجامع كفني و اجلسني ثم سلني عما شئت فو الله لا تسا. لني عن شيء الا جبتك [181].
يا علي (عليه‌السلام) بعد از آن كه من رحلت كردم من را غسل بده و وقتي تجهيز تمام شد و كفن كردي اطراف كفنم را بگير و مرا بنشان وقتي اطراف كفنم را گرفتي و مرا نشاندي هر چه خواستي از من بپرس و من هر چه گفتم ياد داشت كن.

به وصيت پيامبر عمل كرد

ابن‌عمار گويد: شنيدم از حضرت صادق (عليه‌السلام) كه مي‌فرمود: در وصيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) اين بود كه فرمود:
اي علي (عليه‌السلام) سفارش مي‌كنم تو را در جان خودت به خوي‌هائي كه، نگاهدار آنها را از من. پس از آن گفت: خداوندا اعانت فرما او را.
اما اولي آنها: راست گفتاري است، خارج نشود از دهان تو دروغي هيچگاه و دومي: پرهيزگاري است، جرأت مكن بر خيانت هرگز. سوم: ترسناكي از خداوند است چنانچه
[صفحه 112]
گويي او را مي‌بيني. چهارم: گريه بسيار از ترس خداوند است بر پا مي‌شود براي تو به هر قطره اشكي هزار خانه در بهشت. پنجم: بخشيدن تو است از مال و خونت در راه دينت. ششم: گرفتن طريقه من است در نماز و روزه و صدقه‌ام، اما نماز پنجاه ركعت اما روزه پس سه روز در ماه روز پنج شنبه در اول هر ماه و چهارشنبه در وسط ماه و پنج شنبه آخر آن، و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آنكه گويي اسراف كردم و حال آنكه اسراف نكردي و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب.
و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد به خواندن قرآن در هر حال و بر تو باد به بلند نمودن دستهاي خود در نماز و برگرداندن آنها و بر تو باد به مسواك نمودن در نزد هر وضويي و بر تو باد نيكويي‌هاي اخلاق پس آن را انجام بده و بديهاي اخلاق، پس از آنها دوري كن ... [182].

كارهاي امام علي در خانه

اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) براي منزل خود هيزم فراهم مي‌كرد و آب مي‌كشيد و خانه را جاروب مي‌كرد و فاطمه عليهاالسلام آرد مي‌كرد و سپس آنرا خمير نموده و نان مي‌پخت و با وجود چنين كارهايي به تربيت كودكان و شستن و نظافت آنها نيز همت مي‌گماشت لذا حضرت امير (عليه‌السلام) در خانه هر وقت فراغتي مي‌يافت به حضرت زهرا عليهاالسلام در امور خانه كمك مي‌نمود. روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وارد خانه شد وديد علي (عليه‌السلام) و فاطمه زهرا عليهاالسلام هر دو مشغول آسيا كردن هستند از آنها پرسيد: كدامتان خسته‌تر هستيد؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: فاطمه يا رسول‌الله. پيغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جاي او نشست و با علي (عليه‌السلام) مشغول آسيا كردن شد. [183].

حضرت زهرا عليهاالسلام نيز در كليه امور اعم از جنگ و امور بيرون از منزل همسر خود را ياري مي‌كرد چنانكه بعد از غزوه احد علي (عليه‌السلام) در دفاع از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و قتل سران قريش زياده از حد تلاش كرد شمشير خون آلود خود را براي شستن به حضرت

[صفحه 113]

فاطمه عليهاالسلام داد و فرمود خذي هذا السيف فقد صدقني اليوم اين شمشير را بگير كه امروز (ايمان و شجاع) مرا تصديق نمود. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نيز فرمود: اي فاطمه عليهاالسلام بگير شمشير علي را، كه امروز شوهرت دين خود را ادا نمود و خداوند بوسيله شمشير او بزرگان قريش را به هلاكت رسانيد. [184].

علي جان فاطمه همسر خوبي است

علي (عليه‌السلام) مي‌گويد از پول زره من كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مقداري را به جهت تهيه وسايل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهيه وليمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود يا علي با اين پول مقداري روغن و خرما و كشك تهيه كن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خريده و آوردم آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سفره چرمي خواست و خود آستين بالا زد و از آن خرما و كشك و روغن غذايي تهيه نمود خود نيز گوسفند چاقي تهيه نمود. آنگاه به من فرمود: هر كسي را كه مي‌خواهي دعوت كن. علي (عليه‌السلام) مي‌گويد: من به مسجد آمدم و ديدم جمع كثيري از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اينكه گروهي را دعوت كنم و عده‌اي را خير نكنم شرمگين شدم لذا روي لندي رفته و گفتم اي مردم همگي براي صرف وليمه فاطمه عليهاالسلام بياييد مردم برخاستند و به راه افتادند و من از كثرت جمعيت و كي غذا خجالت مي‌كشيدم چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از اين مطلب آگاهي يافت فرمود: علي جان من از خداي مي‌خواهم كه اين غذا را بركت دهد. علي (عليه‌السلام) مي‌گويد: تمام آن جمعيت از آن غذا خوردند و سير شدند و چيزي هم از غذا كم نشد ...
چون آفتاب غروب كرد زوجات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فاطمه عليهاالسلام را زينت كرده و عطرآگين نمودند و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را در سمت راست و فاطمه عليهاالسلام را در سمت چپ خود نشانيد و پيشاني آنها را بوسيد و دست دخترش را در دست علي (عليه‌السلام) گذاشت و فرمود: علي (عليه‌السلام) جان فاطمه همسر خوبي است و آنگاه به دخترش فرمود: علي (عليه‌السلام) شوهر خوبي است و در حق آنها دعا كرد. [185].
[صفحه 114]

روزي رساني جبرئيل

عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود روزي علي (عليه‌السلام) در مدينه نياز شديد به معاش زندگي پيدا كرد ولي پولي نداشت در همين حال از خانه بيرون آمد يك دينار پول يافت به همه جا اعلام كرد كه اين يك دينار مال كيست؟ هيچ كس نيامد با تقاضاي حضرت زهرا عليهاالسلام بنابراين شد كه حضرت علي (عليه‌السلام) با آن يك دينار آرد خريداري كند و بعد اگر صاحب آن پيدا شد آن را به او بدهند. حضرت علي (عليه‌السلام) به اين قصد از خانه بيرون آمد مريد را ديد كه مقداري آرد مي‌فروشد و آن را به قيمت يك دينار مي‌فروشد. علي (عليه‌السلام) آرد را خريد و يك دين را را به او داد ولي آن مرد يك دينار را نگرفت و سوگند ياد كرد كه پولي نمي‌گيرد. علي (عليه‌السلام)آرد و دينار را به خانه آورد و جريان را به فاطمه عليهاالسلام گفت. گفت: فاطمه عليهاالسلام تعجب كرد، افراد خانه علي (عليه‌السلام) آن آرد را نان كرده و خوردند پس از تمام شدن آن باز علي (عليه‌السلام) اعلام كرد كه ديناري يافته ولي كسي بعنوان صاحب آن به حضرت مراجعه نكرد. علي (عليه‌السلام) به قصد خريدن آرد رفت باز همان مرد را ديد و قضيه مثل روز قبل شد و علي (عليه السلام) به همراه آرد و پول به منزل آمد. فاطمه عليهاالسلام تعجب كرد! و گفت يا علي (عليه‌السلام) هم آرد را آوردي و هم دينار را؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: فروشنده آرد سوگند ياد كرد كه دين را را نمي‌گيرم. فاطمه عليهاالسلام فرمود: مي‌خواستي تو در سوگند از او پيشي بگيري افراد خانواده علي (عليه‌السلام) آرد را نان كرده و خورند و در اين مدت علي (عليه‌السلام) اعلام مي‌كرد كه ديناري يافته ولي صاحبش پيدا نشد هنگامي كه نان تمام شد، علي (عليه‌السلام) براي بار سوم به قصد خريد آرد از خانه بيرون آمد مجددا همان مرد را ديد كه آرد مي‌فروشد حضرت فرمود: سوگند به خدا اين بار بايد پول را بگيري سپس آن دينار را به طرف آن مرد انداخت و به سوي خانه بازگشت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي آيا آيا آن مرد را شناختي؟ او جبرئيل بود آن آرد رزقي بود كه خداوند به وسيله جبرئيل براي شما فرستاده بود سپس فرمود: سوگند به خداوندي كه جانم در دست اوست اگر سوگند ياد نمي‌كردي هر روز تا آن دينار در دست تو بود جبرئيل را همان گونه مي‌يافتي كه آرد به تو مي‌دهد و دينار را نمي‌گرفت. [186]

ارتحال حامي پيامبر

هنگامي كه ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علي (عليه السلام) در اواخر سال دهم بعثت از دنيا رفت علي (عليه‌السلام) به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و به او خبر داد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از اين حرف فوق العاده ناراحت شد و اندوهي جانكاه سراسر وجود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را فرا گرفت، به علي (عليه‌السلام) فرمود: برو امور غسل و حنوط و كفن او را انجام بده، سپس وقتي كه او را در تابوت گذاشتي مرا خبر كن. علي (عليه‌السلام) اين دستورات را انجام داد وقتي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كنار جسد ابوطالب (عليه‌السلام) آمد و چشمش به تابوت افتاد سخت متأثر گرديد و قطرات اشك از چشمانش سرازير شد و خطاب به ابوطالب گفت تو به خوبي صله رحم كردي و به جزاي خير نائل شدي سرپرستي از كودك يتيم كري و او را بزرگ نمودي و از بزرگ حمايت و ياري كردي، پس به جمعيت حاضر رو كرد و فرمود: لا شفعن لعمي شفاعة بها الثقلين؛ قطعا از عمويم شفاعتي خواهم نمود كه همه جن و انس از آن تعجب كنند. [187].

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را به فرماندهي لشكري به يمن فرستاد. هنگام بازگشت علي (عليه‌السلام) براي ملاقات پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم عزم مكه كرد در نزديكي‌هاي مكه فردي را به جاي خويش به سرپرستي لشكر اسلام گذاشت و خود براي گزارش د سفر زودتر به سوي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم شتافت آن شخص لباسهاي حله را كه علي (عليه‌السلام)همراه آورده بود در بين لشكريان تقسيم كرد تا با لباسهاي نو وارد مكه بشوند وقتي كه علي (عليه‌السلام) برگشت و اين منظره را ديد به اين عمل اعتراض كرد، فرمود: آنها نبايستي قبل از آنكه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كسب تكليف كنند درباره اشياء و غنائم كه از آن بيت المال بود تصرفي كنند، از اين رو علي (عليه‌السلام) دستور داد تا حله‌ها را از تن خود بيرون كنند و آنها را تحويل دهند تا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خودشان درباره آنها تصميم بگيرد لشكريان علي (عليه‌السلام) از اين دستور امام ناراحت شدند لذا وقتي به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيدند فورا از خشونت امام علي (عليه‌السلام) در مورد حله‌ها شكايت كردند.
[صفحه 116]
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: مردم از علي (عليه‌السلام) شكوه كنيد بخدا سوگند او در راه خدا شديدتر از اين است كه كسي درباره وي شكايت كند [188].

در آغاز بعثت، مشركان همواره در صدد آزار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بودند، حتي تصميم گرفتند كه آن حضرت را به قتل برسانند وي وجود بني هاشم (قبيله پيامبر) مانع مي‌شد كه آنها آن حضرت را بكشند مثلا ابولهب عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با اينكه مشرك بود، ولي حاضر نبود كه برادر زاده‌اش حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم را بكشند. همسر ابولهب بنام ام‌جميل به مشركان قول داد كه در فلان روز (مثلا روز يكشنبه) شوهرم را در خانه مي‌نشانم و سرگرم مي‌كنم تا از بيرون خانه كاملا غافل بماند، آنگاه شما محمد صلي الله عليه و آله و سلم را در غياب شوهرم بكشيد. روز يكشنبه فرا رسيد، ام‌جميل شوهرش را در خانه با نوشيدنيها و خوراكيها و قصه گوييها سرگرم كرد مشركان در بيرون رد صدد اجراي طرح قتل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بر آمدند. ابوطالب كه در ظاهر در صف مشركان بود و در باطن ايمان، به خداوند داشت و بطور تاكتيكي رفتار مي‌كرد از جريان اطلاع يافت، فوري به پسرش علي (عليه‌السلام) (كه كودكي حدود 13 ساله بود) فرمود: به خانه عمويت ابولهب برو اگر در خانه بسته بود در را بزن هر گاه باز كردند وارد خانه شو و اگر باز نكردند در را بشكن و وارد خانه شو و نزد ابولهب برو و بگو پدرم گفت: ان امرءا عينه في القوم فليس بذليل؛ كسي كه عمويش (مثل تو) رئيس قوم باشد، خوار نخواهد شد. علي (عليه‌السلام) به سوي خانه ابولهب روانه شد، ديد در خانه بسته است در را زد كسي در را باز نكرد در را فشار داد تا شكست آنگاه وارد خانه شد و نزد ابولهب رفت، ابولهب تا علي (عليه‌السلام) را ديد گفت: برادرزاده چه خبر؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: پدرم گفت: كسي كه عمويش (مثل تو)رئيس قوم است خوار نخواهد شد ابولهب گفت: پدرت راست مي‌گويد: مگر چه شده، علي (عليه‌السلام) فرمود: مي‌خواهند برادرزاده‌ات محمد صلي الله عليه و آله و سلم را بكشند و تو غذا مي‌خوري و نوشابه مي‌نوشي؟ احساسات ابولهب به جوش آمد و برخاست و

[صفحه 117]

شمشيرش را برداشت تا از خانه بيرون بيايد ام‌جميل سر راه او را گرفت ابولهب بسيار عصباني بود سيلي محكمي به صورت ام‌جميل زد كه چشم او لوچ گرديد و تا آخر عمر لوچ بود، آنگاه ابولهب از خانه بيرون آمد، وقتي كه مشركان او را شمشير بدست ديدند و آثار خشم را در چهره‌اش مشاهده كردند نزد او آمده، گفتند چه شده كه ناراحتي؟ ابولهب گفت: شنيده‌ام شما تصميم گرفته‌ايد برادرزاده‌ام را بكشيد واللات و العزي لقد هممت ان

اسلم ثم تنظرون ما اصنع؟ سوگند به دو بت لات و عزي تصميم گرفته‌ام قبول اسلام كنم سپس مشاهده خواهيد كرد كه با شما چگونه رفتار مي‌نمايم. مشركان ديدند اسلام آوردن ابولهب خيل گران تمام مي‌شود به دست و پاي او افتاده و عذر خواهي كردند و سرانجام ابولهب آرام گرفت و از تصميم خود منصرف شد و به خانه‌اش بازگشت. [189].

خبر از فتنه‌ها مي‌دهد

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا به من فرمود: يا علي (عليه‌السلام) نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنانكه جهاد با مشركان بر من واجب گشته بود. پرسيدم: اي فرستاده خدا صلي الله عليه و آله و سلم! اين چه فتنه‌اي است كه جهاد در آن بر من واجب گشته است؟ فرمود: گروهي هستند كه شهادت بر وحدانيت حق و رسالت من مي‌دهند در حالي كه با سنت و سيره من به مخالفت بر مي‌خيزند. عرض كردم، با اينكه آنها مثل من بر حقانيت اسلام شهادت مي‌دهند پس چرا با ايشان پيكار كنم؟ فرمود: بخاطر بدعتهايي كه در دين وارد مي‌كنند و سرپيچي از فرمان الهي مي‌كنند. عرض كردم شما پيشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده‌ايد كاش از خدا مي‌خواستيد تا زمان آن فرا رسد و در ركاب شما تحقق پذيرد حضرت فرمود: پس چه كسي با ناكثين و قاسطين و مارقين بجنگد؟ وفاي به آن وعده هم حتمي است و تو به فيض شهادت نايل خواهي شد ... آنگاه فرمود ... پس پذيراي خصومتها باش كه تو همواره مورد دشمني و خصومت خواهي بود. [190].
[صفحه 118]

علي حجت بر مردم

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي (عليه‌السلام)! من براي تو حجت مي‌آورم و حجتم نبوت من است و تو براي مردم خويش حجت مي‌آوري و حجتت براي آنان هفت حجت خواهد بود، بر پا داشتن نماز، پرداخت زكات، نيكي كردن و از بدي بازداشتن و دادرسي در ميان رعايا و تقسيم بيت المال بطور مساوي و اطاعت خداي عزوجل و رها نكردن دستور خداوند.
اي علي (عليه‌السلام)! مگر نمي‌داني كه در روز قيامت ابراهيم (عليه‌السلام) به نزد ما مي‌آيد و طبق دعوتي كه مي‌شود بر جانب عرش مي‌ايستد سپس جامه‌اي بهشتي بر تنش مي‌كنند و با زيور بهشتي‌اش بيارايند، ناوداني زرين از بهشت براي او روان گردد، كه آبي شيرن‌تر از عسل و سفيدتر از شير و سردتر از يخ،از آن فرو مي‌ريزد و من نيز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش مي‌ايستم و رفتاري كه با ابراهيم شد با من نيز همان شود، سپس تو اي علي خوانده شوي و با تو نيز چنين كنند. يا علي (عليه‌السلام) آيا راضي نيستي كه همزمان با دعوت من تو نيز دعوت شوي و چون مرا بپوشانند تو را نيز بپوشانند و چون مرا بيارايند تو را نيز بيارايند كه خداي عزوجل به من دستور داده كه تو را بخود نزديك كنم و از خودم دورت نسازم و بي‌دريغ به تو دانش بياموزم و بر تو است كه نيكو فراگيري و بر من لازم است كه فرمان پروردگارم را گردن نهم. [191].

معيار قطعي دين خدا

روزي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به يكي از ياران خود فرمود: اي بنده خدا، دوستي و دشمني و جنگ و صلح خود را براي رضاي خدا و در راه خدا كن، زيرا ولايت خدا شامل حالت نخواهد، گرديد، مگر از اين رهگذر و هيچ كس تا به اين صورت نگردد مزه ايمان را نخواهيد چشيد اگر چه نماز و روزه‌اش زياد باشد ... آن صحابي عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چگونه مي‌توانم بدانم كه دوستي و كينه ورزيم در راه خداست يا نه؟ و
[صفحه 119]
ولي خدا كيست تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وي كيست تا با او ستيز كنم؟ پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) اشاره كرد و فرمود: آيا او را مي‌بيني؟ گفت، بلي فرمود: دوستدار و مطيع او محب و فرمانبردار خداوند است. پس علي (عليه‌السلام) را دوست بدار و دشمن وي را دشمن دار و با هر كس كه دوست علي (عليه‌السلام) بود دوستي كن، حتي اگر چنين شخصي قاتل پدر و يا قاتل فرزندت باشد و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدرت يا پسرت باشد. [192].

در جنگ خيبر وضع حساسي در روزهاي اول آن بوجود آمده بود و يك حالت شكستي در ميان مسلمانان پيدا شده بود و روحيه‌ها به علت عقب نشستن عمرو ابوبكر در جنگ ضعيف شده بود، و بر عكس روحيه دشمن بسيار قوي گرديده بود و اسلام در مخاطره بود. شب بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: فردا علم را به دست كسي مي‌دهم كه خدا او را دوست دارد و من هم او را دوست دارم و او نزد من و خدا را دوست دارد. صبح فردا اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) از چشم درد شديدي اظهار ناراحتي مي‌كرد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، علي (عليه‌السلام) را خواست و با آب دهاني كه به چشمهاي علي (عليه‌السلام) ماليد چشمان آن حضرت خوب شد. پيامبر علم را به دست علي (عليه‌السلام) داد، علي (عليه‌السلام) مهياي جنگ است لذا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌خواهد نكته‌اي را به علي (عليه‌السلام) بگويد. علي (عليه‌السلام) سواره و پيامبر و علم در دست علي (عليه‌السلام) است و لشكر مهياي به ميدان رفتن!

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در اين موقع فرمودند: يا علي (عليه‌السلام)الان ان يهدي الله بك رجلا خير لك من الدنيا و ما فيها؛ يا علي! اگر خداوند بوسيله تو شخصي را هدايت كند براي تو از دنيا و آنچه در دنياست بهتر است لذا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: مهمتر از جنگ اين است كه يا علي (عليه‌السلام) تو بتواني كسي را هدايت كني و به راه مستقيم بياوري (خير لك من الدنيا و فيها) از دنيا و آنچه در دنياست پاداشش بيشتر است.

علي (عليه‌السلام) پرچم سفيد را برافراشت و در دست گرفت پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود:

[صفحه 120]

جبرئيل همراه توست و پيروزي با توست خدا در دل آنان ترس و بيم افكنده است و بدان كه آنان در كتاب خويش خوانده‌اند نام كسي را كه مغلوبشان مي‌سازد و آن نام در كتاب آنها ايليا (علي) است چون به آنان رسيدي بگو! نام من علي است به اراده خداوند خوار خواهند شد. علي (عليه‌السلام) به ميدان تاخت و نخست با بزرگ يهود كه مرحب نام داشت روبرو شد و بعد از گفت و شنودي كه شد سرانجام با تيغ شمشير علي (عليه‌السلام) مرحب به زمين افتاد، يهوديان به درون قلعه فرار كردند و پناه گرفتند و در قلعه را نيز بستند، علي (عليه‌السلام) پشت در قلعه امد و آن در را كه 20 نفر مي‌بستند يك تنه از جا كند و بر روي خندقي كه

يهوديان براي جلوگيري از نفوذ مسلمانان كنده بودند افكند. آنگاه مسلمانان از روي آن گذشتند و به قلعه در آمدند ... و پيروز شدند. [193].

علي (عليه‌السلام) مي‌گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: يا علي! برخيز و زره خود را بفروش من برخاستم و آن را فروخته و پولش را خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آوردم (بعضي از مورخين قيمت زره را چهارصد و برخي چهارصد و هشتاد و بعضي هم پانصد درهم نوشته‌اند)رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بدون اينكه آنها را بشمارد مشتي را برداشت و به بلال داد و فرمود: براي فاطمه عليهاالسلام عطري تهيه كن و سپس با دو دست خود باقيمانده درهم‌ها را برداشت و به ابي‌بكر داد و فرمود: براي فاطمه عليهاالسلام آنچه جامه و اثاث خانه مورد نياز است خريداري كن و عمار ياسر و عده‌اي از اصحاب نيز همراه او رفتند تا اثاث را تهيه نمايند.اثاثيه حضرت تهيه شد ابوبكر و همراهانش آنها را خدمت پيامبر (عليه‌السلام) آوردند و به آن حضرت عرضه نمودند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در حالي كه آنها را با دست خود زير و رو مي‌كرد فرمود: بارك الله لاهل البيت خداوند براي خانواده مبارك گرداند.
علي (عليه‌السلام) نيز كف اتاق زندگي خود با حضرت فاطمه عليهاالسلام را شن نرم ريخت و چوبي را از ديواري به ديوار ديگر نصب كرد تا كه لباسهاي خود را روي آن بياندازند و پوست
[صفحه 121]
گوسفندي را انداخته و متكايي از ليف خرما در كنار آن نهاد. [194].
البته در بين خواستگاران حضرت زهرا عليهاالسلام بعضي از آنها بسيار ثروتمند بودند: از جمله آنها عبدالرحمن بن عوف بود كه به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: يا رسول‌الله اگر فاطمه عليهاالسلام را به من تزويج كني يكصد شتر كه براشان كتان مصري باشد به اضافه ده هزار دينار، مهريه او خواهم كرد. ولي آن حضرت نپذيرفت و يك مشت از زمين سنگريزه برداشت و به عبدالرحمن داد او ديد سنگها مرواريد و گوهر است. سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من يقدر علي هذا لا يهمه كثرة المهر كسي كه بتواند سنگريزه را مرواريد كند زيادي مهريه برايش اهميت ندارد.

يا علي زبانش را قطع كن

روزي عرب بيابان‌نشيني خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و عرض كرد؛آيا تو از جهت پدر و مادر بهترين ما و بزرگوارترين فرزندان پدران ما و در عصر جاهليت و اسلام رئيس ما نبودي؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خشمگين شد و فرمود: اي اعرابي جلو زبانت چند پرده دارد؟ عرض كرد: دو تا؛ لب‌ها و دندانهايم، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: پس در دو پرده تو خاصيتي نيست، كه تندي اين زبانت را از ما بگيرد؟ آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: توجه داشته باش كه به احدي در دنيا چيزي داده نشده كه براي آخرتش زيان ول و رها شده باشد. بعد آن حضرت رو به علي (عليه‌السلام) نموده و فرمود: يا علي برخيز فاقطع لسانه؛ پس زبانش را قطع كن مردم گمان بردند كه علي (عليه‌السلام) زبان او را خواهد بريد ولي برخلاف انتظار آنان، حضرت علي (عليه‌السلام) چند درهم به او داد. [195].

ولي خدا كيست؟

روزي ابوذر به مسجد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و گفت: اي مرد شب گذشته در خواب صحنه‌اي ديدم كه تاكنون چنين چيزي را نديده بودم. گفتند: در خواب چه ديدي؟
[صفحه 122]
گفت: پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را نزديك خانه‌اش ديدم كه شبانه بيرون آمد و دست علي (عليه‌السلام) را گرفته بود با هم به قبرستان بقيع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زير نظر گرفته و از فاصله دورتري به دنبالشان رفتم به سوي بقيع رفتند تا به محل قبرهاي مكه رسيدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسيد و نزديك آن دو ركعت نماز خواند ناگاه قبر شكافته شد و در همين حال عبدالله را ديدم كه نشسته و مي‌گويد: گواهي مي‌دهم كه معبود جز الله نيست و گواهي مي‌دهم محمد صلي الله عليه و آله و سلم بنده و پيامبر اوست. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به او گفت، پدرم ولي تو كيست؟ عبدالله گفت: پسرم ولي چيست؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اين علي ولي است. عبدالله فورا گفت: گواهي مي‌دهم كه علي (عليه‌السلام) ولي من است. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر سر آرامگاه مادرش د آمنه برگشت و همان عملي را كه نزد قبر پدرش انجام داده بود تكرار كرد ناگاه قبر شكافت بي‌درنگ آمنه گفت: شهادت مي‌دهم معبود جز الله نيست و تو پيامبر و فرستاده خدايي. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به او گفت: مادرم ولي تو كيست؟ پاسخ داد پسرم ولايت چيست؟ فرمود: آن ولايت (اشاره به حضرت علي (عليه‌السلام)) علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است. آمنه فورا گفت و البته علي ولي من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتي سخن ابوذر به اينجا رسيد به او گفتند، تو دروغ مي‌گويي و با او دست به گريبان شدند و كتكش زدند آنگاه مردم خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و عرض كردند يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم امروز دروغي بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنين و چنان نقل كرده. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آسمان نيلگون هنوز بر سر كسي سايه نيفكنده و به روي زمين غبار آلود كسي گام برنداشته كه راستگوتر از ابوذر باشد. [196].

جنگ علي در وادي يابس

علي (عليه‌السلام) در جنگ با كفار وادي يابس ابتدا جنگ را شروع ننمود تا آنكه خورشيد طلوع كرد وقتي روز شد، علي (عليه‌السلام) به پرچمداران پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، فرمود: پرچمها را بلند كنيد
[صفحه 123]
وقتي پرچمها بلند شد و مشركان آن پرچمها را ديدند؛ شناختند، به همديگر گفتند، اين دشمن شماست كه شما در طلب او بوديد اينها محمد صلي الله عليه و آله و سلم و اصحاب او هستند، غلامي از مشركان كه بدترين و كافرترين آنان بود. بيرون آمد و به اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم چنين ندا داد: اي اصحاب ساحر دروغگو كدام يك از شما محمد صلي الله عليه و آله و سلم هستيد او بايد خود را به من نشان دهد. علي (عليه‌السلام) به سوي او رفت و به او گفت: مادرت به عزايت بنشيند، تو ساحر دروغگو هستي، محمد صلي الله عليه و آله و سلم حق را از جانب حق آورد. غلام گفت: تو كيستي فرمود: من علي بن ابيطالب برادر زاده رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پسر عمو و همسر دختر او هستم. غلام گفت: آيا تو داراي چنين منزلت و مقامي در نزد محمد صلي الله عليه و آله و سلم هستي؟ فرمود: آري. غلام گفت: پس تو و محمد صلي الله عليه و آله و سلم بر يك دين واحد هستيد و برايم فرقي نمي‌كند كه ترا ببينم يا محمد صلي الله عليه و آله و سلم را. آنگاه غلام به سوي علي (عليه‌السلام) دئويد در حالي كه رجزي به اين مضمون مي‌خواند:
اي علي، تو شير درنده‌اي را ديدي كه در چنگال او احدي آرام نمي‌گيرد و شيري از مردان خثعم را كه آئين محكمي را ياري مي‌كند. هر كه مرا ببيند، غلامي را ديده كه درندگان بر او رو آورند و او سالم نمي‌ماند. علي (عليه‌السلام) نيز در پاسخش چنين فرمود:
و تو آن شير هاشمي را مي‌بيني كه دلير و بي‌باك است من علي هستم كه به خثعم نشان خواهم داد كه به هر حركت شمشيرم خون مي‌ريزد و هر زننده‌اي را مي‌كشم آنگاه هر يك بر اسب سوار شدند و شروع به جنگ با شمشير كردند. حضرت علي (عليه‌السلام) تنها يك ضربه به او زد و او را كشت. آنگاه علي (عليه‌السلام) فرمود: آيا كسي با من مبارزه مي‌كند؟ برادر آن غلام مقتول آمد در حالي كه مي‌گفت: قسم به بتهاي بزرگ لات و عزي كه من به هنگام جنگ بسيار با حوصله هستم هر كس با من بجنگد انواع دردها را به او مي‌چشانم. علي (عليه‌السلام) فرمود:
بالله ربي انني لا قسم
قسم حق ليس فيه ما ثم

انكم من شرنا لن تسلموا
يعني، من به پروردگارم قسم مي‌خورم قسم حقي كه در اداي آن معصيتي نيست
[صفحه 124]
كه شما از حمله ما سالم نمي‌ماليد آنگاه هر دو سوار بر اسب خود شده به پيكار رو آوردند علي (عليه‌السلام) ضربه‌اي زد و او را هم به آتش جهنم فرستاد. حضرت فرمود: آيا كسي هست كه با من مبارزه كند؟ آنگاه حارث بن مكيده كه رئيس، آن قوم بود و با 500 سوار برابر مي‌كرد آمد و گفت: حتما لات مرا ياري مي‌دهد و به هر شمشيري حلقي را پاره مي‌كنم و به هر ضربه‌اي گردني مي‌زنم. علي (عليه‌السلام) فرمود: به خدا قسم شما را با شمشير برنده‌ام از محمد صلي الله عليه و آله و سلم دور مي‌كنم ...
آنگاه علي (عليه‌السلام) با ضربه‌اي او را هم به آتش جهنم فرستاده و باز فرمود: آيا كسي با من مبارزه مي‌كند. پسر عموي حارث بن مكيده كه عمروبن فتاك نام داشت، آمد و گفت: من عمرو، و پدرم فتاك است. شمشير به دستم، و سر هر كس كه حرمتمان را هتك كند مي‌برم. علي (عليه‌السلام) ضمن جواب او را هم به جهنم واصل كرد. علي (عليه‌السلام) تمامي جنگجويان آنان را كشت و آنان را به اسارت برد و اموالشان را گرفت و اسيران آنها را نزد رسول خدا آورد. [197].

جبرئيل خدمتگذاري او را مي‌كند

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ابوبكر فرمود: به حضور علي (عليه‌السلام) برويد تا به شما خبر بدهد جريان (عجيبي) را كه ديشب براي او اتفاق افتاده من نيز به دنبال شما مي‌آيم. ابوبكر و عمر به حضور علي (عليه‌السلام) آمدند، علي (عليه‌السلام) به ابوبكر فرمود: آيا خبر تازه‌اي داريد؟ ابوبكر گفت: نه. آنچه اتفاق افتاده خير باشد.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من و عمر فرمود: نزد شما بياييم و از حادثه‌اي كه شب گذشته براي شما رخ داده به ما خبر دهي، در اين هنگام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز وارد شد وقتي كه علي (عليه‌السلام) را ديد فرمود: حادثه شب گذشته را كه براي تو اتفاق افتاد براي ابوبكر و عمر بيان كن! علي (عليه‌السلام) فرمود: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از بيان آن حيا دارم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، فرمود: ان الله لا يستحيي من الحق خداوند از حق گويي حيا نمي‌كند. آنگاه امام علي (عليه‌السلام) حادثه شب
[صفحه 125]
گذشته را چنين بيان كرد: احتياج به غسل پيدا كردم براي غسل در جستجوي آب شدم آب نيافتم و ترس آن داشتم كه نماز صبح من قضا شود، حسن (عليه‌السلام) را به راهي و حسين (عليه‌السلام) را به راهي ديگر باي يافتن آب روانه كردم آب بدست نيامد و سخت اندوهگين شدم، در اين هنگام ديدم سقف خانه باز شد و سطلي از آب به پايين آمد كه حوله‌اي روي آن بود. وقتي آن سطل در زمين قرار گرفت حوله را از روي آن رد كردم آب در آن يافتم با آن آب غسل كردم و نماز خواندم. سپس آن سطل همراه حوله بالا رفت و شكاف سقف به هم پيوست. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: سطل از بهشت آمده بود و آب آن از نهر كوثر بود. حوله نيز از استبرق ديباي بهشتي بود، سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در حضور ابوبكر و عمر و انس بن مالك خطاب به علي (عليه‌السلام)فرمود: من مثلك يا علي في ليلة و جبرئيل يخدمه، اي علي چه كسي همانند توست كه در شب جبرئيل خدمت گذاري او مي‌كند. [198].

مردم وادي يابس عده‌اي حدود دوازده هزار نفر جنگجو و سوار كار را بسيج كردند و با هم پيمان بستند كه تا آخرين نفرشان با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و علي (عليه‌السلام) بجنگند تا با اين شكل رسم بت پرستي را مانند قبل از اسلام برقرار كنند. جبرئيل، پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را از تصميم آنها با خبر كرد و به آن حضرت گفت: ابوبكر را با چه را هزار سوار كار آزموده از مهاجر و انصار به سوي آنان بفرست. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به منبر رفت و قضيه اخبار جبرئيل را به مردم گفت سپس فرمود: براي روز دوشنبه آماده حركت شوند، در موقع حركت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود تا ابتداء اسلام را بر دشمنان عرضه نكرده‌اند جنگ را شروع نكنند. اگر آنها اسلام را پذيرفتند كه جنگ نكنند در غير اين صورت آنقدر بجنگند تا همه را كشته و مردان آنها را اسير و اموالشان را به تصرف خود در آورند.
ابوبكر پس از مواجهه با دشمن با كوچكترين تهديد آنها، از جنگ منصرف شد و به مدينه برگشت. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ابوبكر فرمود: با دستور من مخالفت كردي و آنچه را كه
[صفحه 126]
به تو امر كرده بودم انجام ندادي بخدا قسم تو در اين باره معصيت مرا مرتكب شدي خالقت امري و لم تفعل ما امرتك و كنت لي و الله عاصيا فما امرتك پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مجددا به منبر رفت و به مردم فرمود: من به ابوبكر امر كردم كه با آن گروه در صورت نپذيرفتن اسلام بجنگند اما وقتي او با صد نفر از آنان برخورد كرد ترس در دلش راه يافت و فرمان مرا ناديده گرفت. اكنون جبرئيل از ناحيه خداوند به من فرمان مي‌دهد كه عمر را بجاي ابوبكر بفرستم، پس اي عمر تو نيز با چهار هزار سرباز برو،مانند برادرت ابوبكر رفتار نكن. چرا كه او خدا و مرا نافرماني كرد، ماجراي عمر نيز مانند ابوبكر گذشت و از ديدن آن قوم گمراه نزديك بود قلبش از جا كنده شود و از مقابل دشمن فرار كرد. جبرئيل خبر بازگشت عمر را به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم داد و پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به منبر رفت و مردم را در جريان عمل خلاف عمر گذاشت و فرمود: عمر با اين كار خدا را در عرش مخالفت كرد و با دستور من مخالفت كرد و به رأي خود عمل نمود خدا رأي و انديشه‌ات را زشت دارد يا عمر عصيت الله في عرشه و عصيتني و خالفت قولي و عملت برايك الا قبح الله رايك سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اكنون جبرئيل به من امر كرده كه علي

(عليه‌السلام) را با اين گروه از مسلمين به سوي آنان بفرستم، علي (عليه‌السلام) حركت كرد، و از راهي كه غير از دو گروه قبلي برگزيدند رفت، تا به نزديكي وادي يابس رسيدند بطوري كه دو سپاه همديگر را مي‌ديدند. آن حضرت به يارانش فرمان توقف داد. صد نفر از سپاه دشمن همانند دفعات قبل (در زمان ابوبكر و عمر) جلو آمدند و از نام و نشان لشكر مسلمين پرسيدند آن حضرت فرمود: من علي ابن ابيطالب پسر عموي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و برادر و فرستاده او به سوي شما هستم، شما را دعوت مي‌كنم كه شهادت به يگانگي خداوند و اينكه محمد صلي الله عليه و آله و سلم بنده و رسول اوست بدهيد تا هر آنچه براي ماست براي شما هم باشد. آنها گفتند ما تو را مي‌خواستيم و در جستجوي تو بوديم.
سخن تو را شنيدم آماده جنگ سختي باش و بدان كه ما كشنده تو و يارانت هستيم ... علي (عليه‌السلام) به آنها فرمود: واي بر شما مرا به واسطه جمعيت و تعداد خود تهديد كرده و مي‌ترسانيد ... هر دو گروه به سپاه خود برگشتند چون تاريكي شب همه جا را
[صفحه 127]
فرا گرفت آن حضرت به لشكر خود دستور داد كه به چهارپايان خود رسيدگي نمايند و اسبها را براي سواري آماده و زين بگذارند چون صبح طالع شد نماز صبح به سرعت خوانده شد سپس بر لشكر يابس حمله بردند و آنها هيچ نفهميدند تا اينكه صداي پاي اسبان را شنيدند و هنوز همه لشكريان علي، با سپاه دشمن درگير نشده بودند كه جنگجويان كشته و فرزندانشان اسير شدند.
حضرت علي (عليه‌السلام) طبق دستور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عمل نمود و با اسرا و اموال آنها بسوي مدينه برگشت. جبرئيل نازل شد و خبر پيروزي علي (عليه‌السلام) و مسلمين را به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم داد. حضرت علي (عليه‌السلام) به محض ديدن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از مركب پايين آمد و رسول خدا نيز فرود آمد مسلمانان مدينه نيز همه با دين علي (عليه‌السلام) به تبعيت از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پياده شدند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ميان دو چشمان علي (عليه‌السلام) را بوسيد.
امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: غنايمي كه در اين جهاد به دست آمد در هيچ يك از جهادها نصيب مسلمين نشد مگر در جنگ خيبر آن هم به دست اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و كشتن مرحب يهودي. [199].

خبر پيامبر از شهادت علي

... اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمودند: آنگاه (پس از خطبه خواندن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در فضيلت ماه رمضان) من از جا برخاستم و پرسيدم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بهترين كارها در اين ماه چيست؟ حضرت فرمودند: اي ابوالحسن بهترين كارها در اين ماه ورع و پرهيزكاري از محرمات خداوند عزوجل است و سپس حضرت گريستند من پرسيدم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چه چيزي شما را به گريه واداشت؟
حضرت فرمودند: اي علي (عليه‌السلام) از حادثه‌اي كه در اين ماه بر سر تو خواهد آمد گويي من هستم و تو مشغول نمازگزاردن براي پروردگارت هستي و شقي‌ترين كس در بين
[صفحه 128]
گذشتگان و آيندگان، بدتر از پي كننده شتر قوم ثمود از جا برمي‌خيزد و ضربتي بر فرق سرت مي‌زند كه رويت از خون آن رنگين مي‌شود.
اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمودند: آنگاه پرسيدم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آيا اين حادثه در هنگامي رخ مي‌دهد كه دين من سالم است؟
حضرت فرمود: آري در زمان سلامت دينت خواهد بود. آنگاه حضرت فرمود: اي علي (عليه‌السلام) هر كس تو را بكشد مرا كشته است و هر كسي با تو كينه ورزد با من كينه ورزيده است و هر كسي به تو ناسزا گويد: به من ناسزا گفته است چرا كه تو به منزله خود من هستي ... [200].

پيشنهاد قريش

نقل شده هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم براي اولين برا حضرت علي (عليه‌السلام) را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب كرد جمعي از قريش به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و عرض كردند: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مردم تازه مسلمان هستند از اين رو راضي نيستند كه تو داراي مقام نبوت باشي و مقام امامت به پسر عمويت علي واگذار شود اگر در اين مورد مدتي صبر كني بعد اعلام امامت علي (عليه‌السلام) را بنمايي بهتر است (و قضيه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من اين كار را به رأي خود انجام نداده‌ام بلكه فرمان خدا چنين بوده است، آنها گفتند: اگر پيشنهاد ما را به خاطر اينكه مخالفت با دستور خدا مي‌شود نمي‌پذيري پيشنهاد ديگري داريم و آن اينكه در امر خلافت مردي از قريش را با علي (عليه‌السلام) شريك گردان تا دلهاي مردم به سوي علي (عليه‌السلام) متوجه و آرام شود و در نتيجه امر خلافت و رهبري آسيب پذير نگردد و مردم در اين مورد با تو مخالفت نكنند در اين هنگام جبرئيل از طرف خدا آمد و آيه (65 سوره زمر) را نازل كرد اگر مشرك شوي تمام اعمالت نابود مي‌شود و از زيانكاران خواهي بود. [201].

زنده و پاينده باشي اي پسر ابيطالب

اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرمود: روزي ابوبكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير و سعد و عبدالرحمن بن عوف و چند نفر ديگر از اصحاب به دنبال پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كه در خانه‌ام سلمه بود آمدند ليكن مرا ديدند كه بر در خانه نشسته‌ام سراغ پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را از من گرفتند به آنها گفتم صبر كنيد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم الان از خانه بيرون خواهد آمد، پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز بي‌درنگ بيرون آمد و دست بر پشت من زد و فرمود: زنده و پاينده باشي اي پسر ابيطالب (عليه‌السلام) كه تو پس از من با مردم محاكمه كني و با شش دليل بر آنان پيروز شوي كه هيچ يك از آن دلايل را قريش ندارند و آن دلايل عبارتند: از اينكه تو نخستين كس از آنان هستي كه ايمان به خدا آورده‌اي و در اجراي دستورات از همه استوارتر و بر پيمان‌هاي خداوند از همه پايدارتر و به زيردستان از همه مهربانتر و در قضاوت از همه داناتر و در مراعات حق تساوي در تقسيم از همه كس دقيقتر و مقام و منزلت تو در پيشگاه الهي از همه والاتر مي‌باشد. [202].

حضرت علي (عليه‌السلام) از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نقل مي‌كند كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي علي (عليه‌السلام) به خدا سوگند تو در زمين عراق كشته شده و همانجا دفن مي‌شود عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چه مزيت و فضيلتي است براي كسي كه قبور ما را زيارت كرده و تعمير نموده و از آن مواظبت نمايد. حضرت فرمود: اي ابوالحسن (عليه‌السلام) خداوند قبر تو و فرزندانت را قطعه زمينهايي از زمينهاي بهشت و مساحت و فضايي از ميدانهاي آن قرار داده است، و خداوند دلهاي پاكان نژادان خلق و برگزيدگان بندگانش را قرار داده است كه اشتياق به شما پيدا كرده و خواري و آزار در راه شما را متحمل مي‌شوند پس آنها براي تقرب جستن به خداوند و دوستي با پيغمبرش قبور شما را آباد نموده و بسيار زيارتش مي‌كنند ... [203].

عجيب‌ترين مردم

علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در وصيتي طولاني روايت مي‌كند كه فرمود: اي علي (عليه‌السلام) عجيب‌ترين مردم از جهت ايمان و بزرگترين مردم از جهت يقين گروهي هستند كه در آخرالزمان مي‌باشند. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم را درك نكرده‌اند و امام از آنها پنهان است پس ايمان مي‌آورند به واسطه سياهي (نوشته‌ها) كه بر سفيد نگاشته (صفحات) شده است. [204].

امام حسن و مام حسين (عليه‌السلام) كه تولد آنها بيش از يك سلام فاصله نداشت روزي هر كدام در يك صفحه خطي نوشته بودند سپس خط خود را خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورده و سؤال كردند يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم خط كدام يك از ما بهتر است؟ حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم كه نمي‌خواست خط يكي را بر ديگري ترجيح دهد فرمود: هر دو آنها خوب است. عرض كردند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم كدام بهتر است؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: عزيزان من مي‌دانيد كه من امي هستم يعني هرگز مكتب نرفته و الفبا ننوشته‌ام و من حتي وحي الهي را هم خودم نمي‌نويسم خط شناسي كار كسي است كه خود نويسنده باشد. خوب است اين را از پدرتان علي (عليه‌السلام) بپرسيد كه خط نويس و كاتب وحي الهي است. آنها خدمت پدر رسيدند و پس از نشان دادن خطها سؤال كردند، پدر كداميك از اين خطها بهتر است؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: هر دو آنها خوب است، هم خوانا و هم زيباست. گفتند: نه، كدام بهتر است؟ حضرت فرمود: خوب اگر شما مكتب مي‌رفتيد حق اين بود كه اين را از استادتان بپرسيد اما شما خود آموخته‌ايد و هنوز هم خردساليد، به كارهاي كودكان هم مادران بيشتر مي‌رسند قضاوت مادرتان زهرا عليهاالسلام هم درست مانند من است من در اين خطها هيچ عيبي نمي‌بينم ولي بهتر است كه از مادرتان بپرسيد، هر چه او بگويد من هم همان را مي‌پسندم، اگر در خانه مطلب روشن نشد آن وقت شورايي از اصحاب تشكيل

[صفحه 131]

مي‌دهيم و حكميت را به ايشان وا مي‌گذاريم. حسنين (عليه‌السلام) گفتند: فرمايش شما صحيح است. لذا خدمت مادر رسيدند و همان پرسش را كردند. حضرت زهرا عليهاالسلام فرمود: هر دو را خوب مي‌بينم. تفاوت گذاشتن ميان آنها خيلي مشكل است ... اصلا بهتر است يك كار ديگري بكنيم؟ عرض كردند چه كنيم؟ حضرت فاطمه عليهاالسلام گردنبدي از استخوان عاج داشت كه داراي هفت دانه بود. فرمود: اين دانه‌ها را روي زمين مي‌ريزم هر كدام دانه‌هاي بيشتري جمع كرد خطش را بهتر حساب مي‌كنيم. گفتند: خوب است، اگر چه كار قرعه كشي است و خط شناسي نيست، ولي خوب است. آن وقت حضرت دانه‌ها را بر زمين ريخت و حسنين (عليه‌السلام) دويدند و هر كدام سه دانه برداشتند اما دانه آخري نصف شده بود و به هر كدام يك نصفه رسيد و نتيجه مساوي بود و هر دو

راضي شدند (در نقلي ديگر جبرئيل دانه هفتمي را به فرمان الهي به دو نيم كرد) [205].

شان نزول سوره هل اتي

... و روز بيست و پنجم از ماه ذي الحجه خداوند بواسطه نزول سوره هل اتي از صدقه اهل بيت (عليه‌السلام) قدرداني فرمود، و هديه‌شان را در راه خدا پذيرفت و وصف و مدح و ثناي آنها را در كتابش فرو فرستاد. شرح اين ماجرا چنين است كه حسنين (عليه‌السلام) بيمار شدند و جد ايشان و عموم مردم به عيادتشان آمدند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از حضرت علي (عليه‌السلام) پرسيد: اي ابوالحسن چرا براي فرزندانت نذري نمي‌كني، علي (عليه‌السلام) جواب داد: نذر مي‌كنم كه اگر فرزندانم از اين بيماري شفا يافتند به عنوان شكرگزاري از خداوند عزوجل سه روز را روزه بگيرم. فاطمه عليهاالسلام و فضه خدمتكار آنها نيز همين نذر را كردند امام حسن و امام حسين (عليه‌السلام) وقتي شفا يافتند كه هيچ چيز در خانه آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم نبود علي (عليه‌السلام) كسي را پيش شمعون خيبري فرستاد تا از او سه پيمانه جو قرض كند و در بعضي روايتها چنين آمده است كه: علي (عليه‌السلام) كسي را پيش همسايه يهودي‌اش كه پشم ريس بود و او را شمعون صدا مي‌كردند فرستاد، تا از او بپرسد آيا پشمي دارد كه بدهند فاطمه عليهاالسلام دختر
[صفحه 132]
محمد صلي الله عليه و آله و سلم آنرا بريسد و در مقابل سه پيمانه جو مزد بگيرد يا نه؟ آن يهودي پذيرفت، و پشم و جو را پيش فاطمه عليهاالسلام آورد.گفته‌اند: فاطمه عليهاالسلام از جا برخاست و جو را آسيا كرد و پنج گرده نان باي هر يك از اهل خانه تهيه كرد. علي (عليه‌السلام) هم نماز مغرب را با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برگزار كرد و به منزل آمد، وقتي كه غذا را پيش روي آن حضرت گذاشتند درمانده‌اي بر آستانه در ظاهر شد و اظهار داشت: سلام بر شما اهل بيت محمد صلي الله عليه و آله و سلم درماندهاي از درماندگان مسلمانم غذايي به من بدهيد تا خدا از غذاهاي بهشتي نصيبتان كند. علي (عليه‌السلام) اين صدا را شنيد فرمان داد گرده‌هاي نان را به او بدهند آنگاه شب و روز را صبر كردند و جز آب چيزي نخوردند وقتي روز دوم، شد فاطمه عليهاالسلام، برخاست و جو را آسياب كرد و نان پخت، علي (عليه‌السلام)با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نماز مغرب را گزارد و به منزل بازگشت مجددا وقتي غذا را پيش روي حضرتش گذاشتند يتيمي بر آستانه در ظاهر شد، و گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد صلي الله عليه و آله و سلم يتيمي هستم از مهاجر زاده‌ها كه پدرم در روز عقبه به شهادت رسيده است غذايي به من بدهيد تا خدا از غذاهاي بهشتي نصيب شما بكند، همانند شب

قبل همگي غذا را به آن يتيم دادند روز سوم نيز فاطمه زهرا عليهاالسلام پيمانه سوم جو را آسياب كرد، و نان را آماده كرد شب هنگام موقعه افطار ناگهان اسيري بر آستانه در ايستاد و گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد صلي الله عليه و آله و سلم آيا ما را اسير مي‌كنيد و آن وقت غذايي بما نمي‌دهيد؟ علي (عليه‌السلام) فرمان داد، غذاي آن شب را هم به او بدهند لذا آنها سه شبانه روز جز آب هيچ نخوردند، روز چهارم كه شد نذرشان پايان يافت، علي (عليه‌السلام) دست حسن (عليه‌السلام) را در دست راستش و دست حسين (عليه‌السلام) را در دست چپش گرفت و پيش رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمدند وقتي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنان را چنين ديد رو به حضرت علي (عليه‌السلام) كرد و پرسيد، اي ابوالحسن چرا شما را در اين وضعيت سخت مي‌بينم؟ بياييد به اطاق فاطمه عليهاالسلام برويم.
وارد اتاق او شدند ديدند، حضرت فاطمه عليهاالسلام در محراب نماز خود ايستاده و از شدت گرسنگي چشمهايش گود افتاده، وقتي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فاطمه زهرا عليهاالسلام را اين گونه ديد فرمود: پناه بر خدا. اهل بيت محمد دارند از گرسنگي مي‌ميرند كه ناگه جبرئيل بر پيامبر نازل شد و فرمود: اي محمد صلي الله عليه و آله و سلم آنچه را كه خداوند نسبت به اهل بيت تو گوارا
[صفحه 133]
داشته است بگير. حضرت فرمود: جبرئيل چه چيزي را بگيرم؟ جبرئيل او را به خواندن وا داشت هل اتي علي الانسان حين من الدهر؛ تا آنجا كه لا نريد منكم جزاء و لا شكورا تا آخر سوره، و ثعلبي روايت كرده است كه در اين روز غذايي از آسمان برايشان فرود آمد كه تا هفت روز از آن غذا مي‌خوردند. [206].

مقام امام علي

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علي (عليه‌السلام) و فاطمه عليهاالسلام و حسن و حسين (عليه‌السلام) در محضرش بودند وقتي كه آب آوردند، پيامبر ظرف آب را نخست به حسن (عليه‌السلام) و بعد به حسين (عليه‌السلام) و سپس به فاطمه عليهاالسلام داد. هر كدام از آنها كه آب مي‌آشاميدند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آن‌ها مي‌فرمود: هنيئا مريئالك ... يعني گوارا باد و نوش جانت باد اي ... ولي وقتي كه ظرف آب را به علي (عليه‌السلام) داد و او از آن آب نوشيد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: هنيئا مريئالك يا ولي و حجتي علي خلقي گوارا و نوش جانت باد اي ولي و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه عليهاالسلام از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پرسيد، يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هنگامي كه هر كدام از شما آب نوشيديد و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنيدم كه فرشتگان و جبرئيل نيز با من هم صدا شده و همين سخن را گفتند ولي هنگامي كه علي (عليه‌السلام) آب آشاميد و گفتم هنيئا مريئالك، صداي ذات پاك خدا را شنيدم كه همين سخن را فرمود: از اين رو خدا را به عنوان شكر در برابر نعمتهايش سجده كردم. [207].

ورود به قبا

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه از طريق وحي از توطئه دارالندوه [208] مشركين مطلع شده بود پس
[صفحه 134]
از خروج از مكه در غار ثور 3 روز توقف داشت در اين مدت 3 روز علي (عليه‌السلام) علاوه بر تأمين نيازهاي غذايي آن حضرت اخبار مكه را به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم گزارش مي‌داد [209] پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در شب چهارم توقف در غار پس از سفارشهاي لازم به علي (عليه‌السلام)از بيراهه رهسپار يثرب شد [210] رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بعد از 9 روز حركت روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول به قبل رسيد. [211] اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) پس از هجرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به يثرب سه روز در مكه ماند و سفارشهاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به انجام رسانيد، سپس به همراه مادرش فاطمه بنت اسد و حضرت فاطمه عليهاالسلام و فاطمه دختر زبير و گروهي ديگر، با پاي پياده فاصله حدود چهارصد و هفتاد كيلومتري مكه-مدينه را طي كرد و روز پنج شنبه نيمه ماه ربيع الاول در قبا به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ملحق شد. [212].

لقب مرگ سرخ براي علي

جنگ بدر كه در روز يكشنبه 12 ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه 313 نفر از مسلمانان (82 مهاجر و 231 انصار) مرحله تداركاتي آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در كنار چاههاي بدر رو در روي هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوي دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه نفر از قهرمانان شرك به نامهاي عتبه، شيبه، وليد به توسط حضرت علي (عليه‌السلام) و حمزه و عبيده به هلاكت رسيدند علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: هنگامي كه (تنور) جنگ برافروخته مي‌شد ما به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پناه مي‌برديم و هيچ كس از ما به دشمن نزديكتر از او نبود بيشتر كشته شدگان اين چنگ به دست علي (عليه‌السلام) بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع كشته‌هاي مشركين كه 70 نفر بودند مرحوم مفيد، رقم كشته‌هاي دشمن را كه به دست علي (عليه‌السلام) كشته شده‌اند را 36 نفر ذكر كرده است [213] از همين جهت بود كه كفار قريش حضرتش را مرگ سرخ ناميدند. [214].

[صفحه 135]

روزي علي (عليه‌السلام) چيزي براي خوردن از فاطمه زهرا عليهاالسلام خواست او گفت: سوگند به خدايي كه پدرم را به نبوت و ترا به وصيت، گرامي داشت امروز چيزي براي تغذيه تو ندارم و دو روز است كه غذايي نداريم. علي (عليه‌السلام) فرمود: اي فاطمه عليهاالسلام چرا اين مطلب را به من نگفتي تا چيزي براي شما تهيه كنم. فاطمه گفت: يا اباالحسن من از خدايم شرم دارم كه تو را وادار به چيزي كنم كه انجام آن را نتواني. علي (عليه‌السلام) از خانه خارج شد و يك درهم قرض نمود بر حسب اتفاق به مقداد بن اسود آن يار باوفاي خود برخورد نمود كه در آن هواي گرم از شدت حرارت رنگش افروخته بود حضرت پرسيد اي مقداد چه شده كه در اين هواي گرم از خانه بيرون آمدي؟ عرض كرد: يا اباالحسن مرا بحال خود واگذار و چيزي مپرس. حضرت فرمود: اي برادر من نمي‌توانم ترا رها كنم تا اينكه از حال تو با خبر شوم. مقداد عرض كرد يا اباالحسن بخاطر خدا و خودت مرا رها كن و از وضع و حالم مپرس. علي (عليه‌السلام) فرمودي: اي برادر تو نمي‌تواني حال خود را از من پنهان كني. مقداد عرض كرد: حالا كه اصرار مي‌كني به خدايي كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم را به نبوت و ترا به وصيت گرامي داشته سوگند چيزي جز تهيدستي مرا از خانه بيرون نياورده و من در حالي كه خانواده‌ام گرسنه بودند از خانه خارج شدم و چون صداي گريه اهل خانه را شنيدم نتوانستم تحمل كنم اين است وضع و حال من؛ از شنيدن اين سخنان چشمان علي (عليه‌السلام) اشك آلود شد و گريه كرد. آنگاه به مقداد فرمود: به همان كسي كه توبه آن قسم ياد كردي من نيز سوگند مي‌خوردم كه مرا نيز از خانه بيرون نياورده مگر همان چيزي كه ترا از خانه بيرون آورده است ولي حالا من يك دينار قرض كرده‌ام و آن را به تو مي‌دهم و من ترا بر خود مقدم مي‌دارم. علي (عليه‌السلام) دينارى را كه قرض كرده بود به مقداد داد و خود روانه مسجد شد آنگاه نماز ظهر و عصر و مغرب را پشت سر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خواند، چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خواست از مسجد خارج شود، علي (عليه‌السلام) را كه در صف اول نماز بود مشاهده كرد نوك پايي به او زد و راه افتاد آن حضرت برخاسته و خود را به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسانيد و سلام كرد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پاسخ سلام را داد و فرمود: يا اباالحسن آيا در خانه

غذايي داري كه امشب با هم شام بخوريم؟ علي (عليه‌السلام) كه از ظهر در مسجد مانده بود از شرم سر بزير افكند و متحير ماند كه در پاسخ

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چه بگويد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هم از طريق وحي از تمام ماجرا آگاه شده بود و مي‌دانست كه وضع اين خانواده از چه قرار است با وجود اين از جانب خداوند مأمور بود كه آن شب را براي شام به خانه علي (عليه‌السلام) برود و چون سكوت علي (عليه‌السلام) را ديد فرمود: يا اباالحسن يا بگو نه، تا من برگردم و يا بگو آري، تا با هم به خانه برويم. عرض كرد تشريف بياوريد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست علي (عليه‌السلام) را گرفت و به سوي خانه براه افتاد و وارد خانه شدند فاطمه عليهاالسلام نمازش را خواند و در مصلاي خود نشسته بود و در پشت سرش قدحي پر از غذاي گرم بود كه بخار از آن بلند مي‌شد چون صداي پدر را شنيد از مصلي خود خارج شد و به آن حضرت سلام كرد و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه فاطمه عليهاالسلام را از همه بيشتر دوست داشت پاسخ سلامش را داد و دستش را بسر او كشيد و فرمود: دخترم غذايي براي شام ما آماده كن. زهرا عليهاالسلام رفت و قدح را آورد. علي (عليه‌السلام) وقتي غذا را ديد با تعجب پرسيد يا فاطمه عليهاالسلام اين غذا از كجاست؟ ما در خانه غذايي نداشتيم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در اين موقع دست مباركش را روي شانه علي (عليه‌السلام) گذاشت و فرمود: يا علي (عليه‌السلام) اين مائده آسماني است كه به فاطمه عليهاالسلام نازل شده و بجاي آن دیناري است كه تو در راه خدا دادي ... [215].

اصبغ بن نباته از علي (عليه‌السلام) روايت نمود كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: يا علي (عليه‌السلام) ايا مي‌داني معني شب قدر چيست؟عرض كردم نه يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم. پيامبر فرمود: خداوند تبارك و تعالي در آن شب، به تقدير و سرنوشتي كه روز قيامت خواهد بود قضا و حكم و اندازه‌گيري نمود و در آنچه خداي عزوجل فرمان داد ولايت تو بود و نيز ولايت امامان، از نسل تو تا روز قيامت و در روايتي ديگر امام صادق (عليه‌السلام) در پرسش مفضل بن عمر فرمود: ... در آن شب (قدر) ولايت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) نازل شد. مفضل مي‌گويد عرض
[صفحه 137]
كردم: در شب قدري كه ما آن را در ماه رمضان اميد داريم؟ حضرت فرمود: آري.شبي كه در آن شب آسمانها و زمين اندازه‌گيري شده و ولايت اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) در آن تقدير و معين شده است. [216].

رفتار با همسايه

روزي شخصي نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و عرض د كرد يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم من خانه‌اي در فلان جا خريده‌ام و نزديكترن همسايه اين منزل كسي است كه خيري از او توقع ندارم ولي از اذيت و آزار او در امان نيستم. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) و ابوذر و ... فرمودند: برويد به مسجد و با صداي بلند در مسجد اعلام كنيد، كسي كه همسايه‌اش را آزار دهد ايمان ندارد. علي (عليه‌السلام) و ابوذر و.. به مسجد رفته و 3 بار اين سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را با صداي بلند براي مردم تكرار كردند. آنگاه حضرت با دست خود به چهل خانه از هر طرف (جلو، عقب، چپ و راست) اشاره كرد (كه تا چهل خانه همسايه محسوب مي‌شوند) [217].

سفارش پيامبر به علي

حماد مي‌گويد: امام صادق (عليه‌السلام) از پدرش بر ايمان نقل كرد: كه جابربن عبدالله گفت: سه سال قبل از اينكه روح پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ملكوت اعلي پرواز كند از آن حضرت شنيدم كه به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) مي‌فرمود: سلام خدا بر تو باد! اي پدر دو ريحانه. سفارش مي‌كنم تو را به دو ريحانه من در دنيا، پيمانه عمر من نزديك است و بزودي از ميان شما خواهم رفت، به خداوند سوگند، كه بزودي دو تكيه گاه تو در هم فرو ريزند، به خدا سوگند خلافت و جانشيني من بر عهده تو است. چون پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم جان به جان آفرين تسليم كرد. علي (عليه‌السلام) فرمود: اين يكي از آن دو ركني است كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرموده بود و چون فاطمه زهرا عليهاالسلام شهيده گرديد علي (عليه‌السلام) فرمود: اين هم تكيه گاه دومي بود كه
[صفحه 138]
پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرموده بود. [218].

احترام را رد نكنيد

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: دو نفر نزد علي (عليه‌السلام) رفتند اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) براي هر كدام يك پشتي (متكا) آورد تا پشت خود بگذارند يكي از آنها بر آن نشست و به آن تكيه داد ولي ديگري بر ننشست. حضرت به او فرمود: بر آن متكا بنشين و تكيه بده كه احترام و اكرام را رد نمي‌كند مگر الاغ، و در جايي ديگر علي (عليه‌السلام) فرمود: وقتي عدي پسر حاتم طايي نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم او را به خانه خود برد و تنها تشك و متكايي كه آنجا بود براي او انداخت و او را بر آن نشاند. [219].

علي (عليه‌السلام) در روزهاي آخر عمر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم لحظه‌اي آن حضرت را تنه نمي‌گذاشت در يكي از روزها علي (عليه‌السلام) براي انجام كاري از نزد حضرت خارج شد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وقتي به هوش آمد، ديد علي (عليه‌السلام) بر بالين او حاضر نيست به يكي از همسرانش كه حاضر بود فرمود: برادر و دوست مرا بگوييد نزد من آيد. عايشه به دنبال ابوبكر فرستاد و او بر بالين حضرت حاضر شد اما پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همين كه او را ديد از او روي برگردانيد. ابوبكر برخاست و گفت اگر با من كاري مي‌داشتند مي‌فرمودند، اين را گفت و رفت. حضرت باز تقاضاي خود را تكرار كرد اين بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون او حاضر شد حضرت روي خود را تكرار كرد اين بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون او حاضر شد حضرت روي خود را از او برگردانيد او هم عمل و حرف ابوبكر را تكرار كرد و رفت. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مجددا تقاضاي خود را بيان داشت، ام‌سلمه گفت بخدا قسم او علي (عليه‌السلام) را مي‌خواهد، پس او را حاضر نمودند چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را ديد او را به سينه خود چسبانيد و صحبت‌هاي مخفيانه‌اي با او كرد كه بسيار هم طول كشيد بعدا از علي (عليه‌السلام) سؤال كردند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چه چيزي به شما گفت؟ حضرت فرمود: هزار باب علم به من آموخت كه

[صفحه 139]

از هر باب ديگر برايم باز شد و وصايايي به من كرد كه ان شاء الله به آنها عمل خواهم كرد. [220].

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خود امين قريش بود لذا همه امانتهاي آنها نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود. لذا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وقتي مجبور به هجرت شد علي (عليه‌السلام) را جانشين مردم در مدينه كرد تا امانات خود را به صاحبانشنان برگرداند و قرضهاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را بدهد، سپس دختران و زنانش را به مدينه برساند. پس از اينكه كفار قريش نزديك سپيده دم به خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ريختند علي (عليه‌السلام) در رختخواب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ديدند با حالت آشفته پرسيدند: كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم كجاست؟ علي (عليه‌السلام) گفت: مگر من مأمور و مسئول نگهداري او بودم. آنها علي (عليه‌السلام) را با زد و خورد به مسجدالحرام بردند و اندكي بعد رها ساختند. [221].

علي (عليه‌السلام) پس از انجام سفارشات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به همراهي فاطمه (مادر خود) و فاطمه (دختر پيامبر) و فاطمه (دختر زبير) و ديگران به سوي مدينه به راه افتاد. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم 5 روز در محله قبا توقف كرد و فرمود: تا برادرم علي (عليه‌السلام) به من ملحق نشود وارد مدينه نمي‌شوم ... در بين راه هشت تن از كفار مكه راه را بر علي (عليه‌السلام) بستند آنگاه جناج غلام حرب بن اميه راه را بر حضرت علي (عليه‌السلام) بست. حضرت به ايمن (پسرام ايمن) و ابو واقد دستور داد شترهاي زنان را بخوابانند، آنگاه حضرت علي (عليه‌السلام) با جناح جنگيد و او را دو نيم كرد، لذا مابقي كفار از ترس راه را بر حضرت باز كردند ... [222] حضرت علي (عليه‌السلام) در آن، شب براي حفظ جان پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم با خطر مواجه بود چنانچه خود آن حضرت مي‌فرمايد:

وقيت بنفسي خير من وطي الحصي

و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر [223].

يعني: با جان خدم بهترين كسي را كه پا بر زمين نهاده و به كعبه و حجر اسماعيل

[صفحه 140]

طواف نموده نگهداري نمودم.

و در منزلت و شأن علي (عليه‌السلام) نيز خداي تعالي با فرستادن آيه شريفه و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله [224] از جانفشاني مخلصانه علي (عليه‌السلام) قدرداني كرد.

نزول آيه ولايت علي

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد مدينه، نماز ظهر را مي‌خواند، علي (عليه‌السلام) نيز در آنجا حاضر بود، فقيري وارد مسجد شده و از مردم خواست كه به او كمك كنند، هيچ كس به او چيزي نداد. دل فقير شكست و عرض كرد: خدايا گواه باش كه من در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم درخواست كمك كردم ولي هيچكس به من كمك نكرد در اين هنگام علي (عليه‌السلام) كه در ركوع نماز خود بود، با انگشت كوچكش اشاره كرد، فقير جلو آمد، و با اشاره علي (عليه‌السلام) انگشتري را از انگشت علي (عليه‌السلام) بيرون آورد و رفت. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پس از نماز به خدا متوجه شد و عرض كرد: پروردگارا! برادرم موسي از تو تقاضا كرد رب اشرح لي صدري و يسرلي امري و احلل عقده من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي و زير من اهلي، هارون اخي، اشدد به ارزي، و اشركه في امري؛ [225] يعني: سينه مرا گشاده دار، كار مرا آسان كن و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند و وزيري از خاندانم براي من قرار بده. برادرم هارون را به وسيله او پشتم را محكم گردان، و او را در كار من شريك كن پس از اين پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: اللهم اشرح لي صدري و يسرلي امري واجعل لي وزيرا من اهلي عليا، اشدد به ظهري؛ پروردگارا سينه‌ام را گشاده دار، كار مرا بر من آسان گردان، و وزيري از خاندان برايم قرار بده كه علي (عليه‌السلام) باشد، بوسيله او پشتم را محكم كن

هنوز سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به پايان نرسيده بود كه جبرئيل نازل شد، و اين آيه (مائده/ 55) را نازل كرد: انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنو الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم راكعون؛ سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پيامبر او، و آنها كه ايمان آورده‌اند و [صفحه 141]

نماز بپا مي‌دارند و در حال ركوع (عليه‌السلام) زكات مي‌پردازند.

بدين ترتيب ولايت و رهبري (عليه‌السلام) (عليه‌السلام) پس از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از سوي خدا اعلام گرديد. [226].

حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: مردي در خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمي‌تواني نزد آن حضرت (كه در حال كسالت بود و در روزهاي آخر عمر بسر مي‌برد) بروي هم خواسته‌اي داري با من بگو گفت: چاره‌اي نيست جز اينكه نزد او بروم. علي (عليه‌السلام) از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالاي سر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نشست و سلام كرد: پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتي داري؟ گفت: من از طرف خدا رسولي هستم به سوي تو. حضرت فرمودند: چه رسالتي بر عهده تو مي‌باشد. گفت من عزرائيل هستم، خدا مرا به سوي تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بين لقاء با خود و بين بازگشت به دنيا مخير كرده است. حضرت فرمود: صبر كن تا جبرئيل بيايد و با او مشورت كنم. عزرائيل خارج شد و به سوي آسمانها رفت در بين راه با جبرئيل برخورد نمود. جبرئيل پرسيد آيا روح محمد صلي الله عليه و آله و سلم را قبض كردي؟ نه اي جبرئيل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر كنم ايا نمي‌بيني كه درهاي آسمان براي روح محمد صلي الله عليه و آله و سلم باز شده و همه جا آزين بندي شده است، جبرئيل نزد حضرت آمد و سلام كرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئيل گفت اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو مي‌باشد و عزرائيل تا به حال از كسي اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هيچ كس اجازه نخواهد گرفت. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: او مرا مخير بين لقاء پروردگار و بقا در دنيا كرد. جبرئيل گفت: لقاء پروردگار بر اين دنيا بهتر است. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر مي‌دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملك الموت بيايد مدتي بعد عزرائيل آمد و سلام كرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائيل چه اراده كرده‌اي گفت: گرفتن جان شما را
[صفحه 142]
حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا كن. جبرئيل بنا به خواسته پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نزديك او (در طرف راست) قرار گرفت و ميكائيل در سمت چپ نشست و عزرائيل شروع به قبض روح كرد. جبرئيل گفت: اي عزرائيل عجله نكن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائيل گفت: روح او به جايي رسيده كه ديگر قدرت بر تأخير و نگهداري آن ندارم جبرئيل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش د نكن. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي عليه‌السلام فرمود:

نزديك من بيا كه امر خدا فرا رسيده است پس دهان خود را كنار گوش علي (عليه‌السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اينكه روح مباركش از بدن خارج شد. علي (عليه‌السلام) دست خود را زير چانه مباركش گذاشت و چشمان شريف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالي كه گريه مي‌كرد به حاضرين گفت: خدا اجر شما را زياد كند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از دنيا رفت در اين لحظه بود كه صداي گريه و ضجه مردم بلند شد. [227].

جناب وصي

آخرين روزهاي عمر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بود عباس بن عبدالمطلب و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) و تعدادي از اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نزد آن حضرت نشسته بودند عباس عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا مسأله خلافت و رهبري در خاندان ما مي‌ماند؟ اگر چنين است ما را با خبر آن بشارت بده، و اگر چنين نيست سفارشات لازم را به ما بفما. رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: شما بعد از من به استضعاف كشيده مي‌شويد سپس د ساكت شد. اهل بيت برخاستند و در حاليكه همه از حيات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مأيوس شده و گريه مي‌كردند مجلس را ترك كردند، چون خارج شدند حضرت فرمود: به عباس و علي (عليه‌السلام) بگوييد نزد من بازگردند آنها آمدند و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به عباس فرمود: عمو جان آيا وصيت مرا قبول مي‌كني؟ عباس گفت: اي پسر برادرم، عموي تو پير شده و داراي عيالات بسيار است. آنگاه حضرت رو به علي (عليه‌السلام) كرد و فرمود: اي برادرم آيا وصيتم را عمل مي‌كني و قرضم را ادا مي‌كني. علي (عليه‌السلام) گفت: آري اي رسول خدا پدر و مادرم فداي شما باد. پس حضرت
[صفحه 143]
فرمود: نزديك من بيا او را به سينه خود چسبانيد بين دو چشم او را بوسيد و با او معانقه كرد و هر دو تا مدتي مي‌گريستند. سپس انگشتر خود را از دستش بيرون آورد و به او داد. شمشير و زره و اسب و شتر و پارچه‌اي را كه در جنگها به شكم مباركش مي‌بست طلب كرد و همه را به علي (عليه‌السلام) داد و فرمود: اينها را به خانه خود ببر علي برخاست و به منزل خود رفت. [228].

غسل و كفن و نماز بر پيامبر

اواخر عمر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عده‌اي از اصحاب به خدمت حضرت رسيدند و سلام كردند. حضرت جواب سلام آنها را داد. از بين آنها عمار بن ياسر برخاست و عرض كرد، پدر و مادرم فداي شما باد اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بفرمائيد وقتي شما از دنيا رحلت فرموديد، چه كسي شما را غسل مي‌دهد؟ حضرت فرمود: برادر و پسر عمويم علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) و ملائكه او را در غسل دادن من كمك مي‌كنند، عمار عرض كرد، يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چه كسي از ما بر شما نماز مي‌گذارد؟ حضرت فرمود: اي عمار خدا ترا بيامرزد، بگو علي (عليه‌السلام) نزد من آيد. علي (عليه‌السلام) آمد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمودند: مرا بنشان و پشتي برايم بگذار. حضرت را نشانيدند، آنگاه حضرت فرمود: اي پسر عمو وقتي مرگ من فرا رسيد سرم را در دامانت بگذار و مرا به سوي قبله قرار بده چون قبض روح شدم مرا غسل بده و كفن بنما. كفن مرا يا همين دو لباس د خودم قرار بده يا پارچه سفيدي مصري، سعي كن آن را ساده انتخاب كني (گران قيمت نباشد) بعد اول تو بر من نماز بگذار. سپس جبرئيل (عليه‌السلام) و ميكائيل (عليه‌السلام) و اسرافيل (عليه‌السلام) و نگهبانان عرش خدا و نگهداران آسمانها و پس از تو اهلبيت من نماز بگذارند ... آنگاه فرمودند: مرا با گريه و زاري بلند خود آزار ندهيد. [229].

سخن گفتن زمين با علي

اسماء بنت عميس گفت: فاطمه زهرا عليهاالسلام به من فرمود: شبي كه من به خانه علي (عليه‌السلام)
[صفحه 144]
رفتم (در نيمه‌هاي شب) از خواب بيدار شدم و ديدم زمين با علي (عليه‌السلام) سخن مي‌گويد: و علي (عليه‌السلام) نيز با آن حرف مي‌زند. صبح نزد پدرم جريان را گفتم پدرم سجده‌اي طولاني كرد و سرش را بلند كرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاكيزه زيرا خداوند شوهرت را بر ساير مردم برتري داده و به زمين دستور داده كه با او سخن بگويد و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع كند. [230].

كارهاي فاطمه زهرا در خانه

روزي اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) به يكي از اصحاب خود فرمود: مي‌خواهي جرياني از زندگي خودم با فاطمه زهرا عليهاالسلام را برايت تعريف كنم؟ فاطمه عليهاالسلام آنقدر در خانه من با مشك آب حمل كرد كه دستش تاول زد آن قدر خانه را جاروب كرد كه بر لباس او گرد و خاك نشست آن قدر آتش زير ديگ روشن كرد كه لباسش دوده‌اي و سياه شد و او زياد كار كرد و بسيار هم آسيب ديد ... [231].

فاطمه پاره تن رسول خدا

علي (عليه‌السلام) فرمود: من با عده‌اي از اصحاب نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم. آن حضرت فرمودند: آيا مي‌دانيد كه بهترين خصوصيت و صفت براي زنها چيست؟ هيچ يك از حاضرين نتوانستند جوابي بدهند بعد از پايان جلسه من به خانه رفته و جريان آن مجلس و سؤال پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و نداشتن جواب آن را با فاطمه زهرا عليهاالسلام بيان كردم او به من گفت: يا علي (عليه‌السلام) من جواب سؤال پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌دانم. بهترين چيز براي زن آن است كه نه نامحرمي او را ببيند و نه او نامحرمي را ببيند! من نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بازگشتم و آن جواب را گفتم، حضرت فرمود: يا علي تو وقتي نزد من بودي جواب سؤال را نمي‌دانستي اينك چه كسي جواب را به تو گفته است؟ عرض كردم: فاطمه عليهاالسلام جواب را به من ياد داد!
[صفحه 145]
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تعجب كرده و فرمود: فاطمه پاره تن من است. [232].

كليد دار كعبه

كليد داري كعبه از مناصب و مقام‌هاي بزرگ در ميان قريش و اهل مكه بود، قبل از فتح مكه شخصي از مشركان بنام عثمان بن ابي‌طلحه كليددار بود. پس از آنكه در سال هشتم هجرت، مكه بدست مسلمين به فرماندهي رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فتح گرديد، عثمان، در كعبه را بسته بود و به پشت بام كعبه رفته بود. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كليد در كعبه را از او طلبيد، او گفت: اگر مي‌دانستم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كليد را از من مي‌خواهد، از دادن كليد به آن حضرت، خودداري نمي‌كردم. علي (عليه السلام) بر بام كعبه رفت و كليد را از او گرفت و در كعبه را باز كرد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وارد خانه كعبه شد و دو ركعت نماز خواند، وقتي كه از كعبه بيرون آمد، عباس عموي پيامبر از آن حضرت خواست كه كليد را به عثمان بن ابي‌طلحه بدهد، و در اين هنگام اين آيه نازل شد: ان الله يامركم ان تودوا الامانات الي هلها؛ بي‌گمان خداوند فرمان مي‌دهد شما را كه امانت‌ها را به صاحبش بازگردانيد [233] پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دستور داد، كليد را به عثمان بدهند و از او عذرخواهي كنند. عثمان به علي (عليه‌السلام) عرض كرد: نخست چهره‌ات نسبت به من درهم و خشن بود، ولي اينك مي‌بينم با چهره‌اي باز و نگاهي مهرآميز به من مي‌نگري؟! حضرت علي (عليه‌السلام) جريان نزول آيه را به اطلاع او رساند و به او فرمود: در شأن تو آيه قرآن نازل شده و آيه را براي او خواند. عثمان بن ابي‌طلحه تحت تأثير ارزش‌هاي عالي اسلامي قرار گرفت، و قبول اسلام كرد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كليد كعبه را بدست او داد. [234].

اي كاش من چهارمين آنها بودم

عفيف كندي از يمن به مكه آمده بود و براي عباس بن عبدالمطلب چندي شيشه
[صفحه 146]
عطر آورده بود، سراغ را گرفت. گفتند: كه وي در فناي كعبه (به عادت رجال قريش كه عصرها در آنجا پاطوق داشتند) نشسته است. عفيف يك راست به آنجا رفت.عباس را ديد و عطرهاي يمني را به او داد. عفيف با آنها نشست، آفتاب مكه آهسته در مغرب فرو مي‌رفت. عفيف در اين هنگام مردي زيبا روي و مشكين موي را ديد كه از راه رسيد و بي‌آنكه توجهي به بزرگان قريش كند در آستانه مسجدالحرام ايستاد و نگاهي به آسمان انداخت و آن وقت آستين‌هايش را بالا زد و بعد در كنار چاه زمزم با آب دلو، دست و رويش را شست و سر و پاي خود را مسح كرد و سپس پا به مسجدالحرام گذاشت. در همين هنگام زن جواني با عجله پديدار شد و به دنبالش يك جوان درشت هيكل و استخواني و برومند وارد مسجدالحرام شدند. آنها ايستادند اين سه نفر با ترتيب شگفت‌انگيزي به قيام و قعود و ركوع و سجود پرداختند. عفيف از عباس پرسيد: اينها كيستند؟ اينها در اينجا چكار مي‌كنند؟ عباس گفت: آن مرد برادرزاده‌ام محمد بن عبدالله صلي الله عليه و آله و سلم و اين زن خديجه است و آن جوان هم پسر برادرم ابوطالب است. اسمش علي (عليه‌السلام) است. محمد صلي الله عليه و آله و سلم دين جديدي آورده و اين دو نفر هم بدينش ايمان آورده‌اند. عفيف گفت: اي كاش من چهارمين نفرشان بودم. [235].

حمله به خانه پيامبر

پس از تصميم سران قريش مبني بر حمله شبانه به خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و قتل آن حضرت، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رداي خود را به سر كشيد و به عزم خانه ابوبكر و مهاجرت به مدينه از خانه خود خارج شد. علي (عليه‌السلام) در بستر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دراز كشيد شيوخ قريش تا نيمه‌هاي شب عبابر سر و شمشير بدست، بر در آن خانه منتظر فرصت نشستند. آنها برنامه خود را اينگونه آغاز كردند كه ابتدا به خوابگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سنگ بيندازند، وقتي بيدارش كردند يكباره به وي حمله كنند و او را به قتل برسانند سنگ او را انداختند،و با سنگ دوم بود كه علي (عليه‌السلام) سر از بالين برداشت. رجال قريش تعجب كردند،
[صفحه 147]
اين كيست؟ گوينده‌اي گفت: اين علي بن ابيطالب (عليه‌السلام)، است علي (عليه‌السلام) از جا برخاست و فرمود: با چه كسي كار داريد و چه مي‌خواهيد همه يك صدا گفتند پس محمد صلي الله عليه و آله و سلم كجاست. علي (عليه‌السلام) خونسردانه جواب داد: مگر او را به من سپرده‌ايد كه از من مي‌خواهيدش. سراقه بن مالك گفت: حالا كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرار كرده خوبست علي (عليه‌السلام) را بجاي او بكشيم. ابوجهل با اين فكر مخالفت كرد و گفت: دست از جان اين طفل برداريد او كه گناهي ندارد محمد صلي الله عليه و آله و سلم او را فريفته و فدايي خود ساخته است. علي (عليه‌السلام) فرياد زد، اي ابوجهل، آن مايه خرد و بينشي كه خداوند به من عطا كرده اگر ميان سفها و مجانين دنيا تقسيم شود همه آنها خردمند و عاقل مي‌شوند و اگر ضعفاي جهان از توانايي من بهره ببرند، همه قوي و نيرومند خواهند شد ولي افسوس كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اجازه نفرموده، و گرنه در دل امشب شهامت و شجاعت مرا از نزديك مي‌شناختيد گم شويد، دور شويد كه هميشه از مسير سعادت بي‌نصيب بمانيد. ابوالبحتري به خشم آمد و با شمشير كشيده جلو رفت ولي نتوانست حمله كند سرش گيج خورد و به زمين افتاد. [236].

علي (عليه‌السلام) عمروبن عبدود را در كنار خندقي كه دور مدينه حفر شده بود بر روي زمين خوابانيد و سرش را از تنش جدا كرد آنگاه سر او را به پيشگاه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم برد، پيكر بي سر او را در ميدان رها كرد تا اقوام و خويشان او جنازه بي سر او را از خاك برداشته و مكه برگردانند. خبر قتل عمرو در سپاه احزاب زلزله‌اي عظيم انداخت و بسيج آنها را از هم پريشان ساخت. خواهر عمرو تنها زني بود از خويشاوندان او بود كه به مدينه آمده بود سر و پاي برهنه به سراغ جنازه‌ي برادرش رفت، مردم انتظار مي‌كشيدند اين زن خود را بر روي هيكل سر بريده و پا بريده عمرو بيندازد و شيون كند، اما او وقتي جنازه برادرش را ديد آرام گرفت تا اينكه گفت آن حريف كريم و شرافتمند كه برادرم را كشته كي بود؟ گفتند: علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) آهي كشيد و گفت من هم اينطور حدس مي‌زنم زيرا

[صفحه 148]

تا وقتي ديدم زره زراندود و گرانبهاي برادرم هنوز بر تنش مي‌درخشد دريافتم كه قاتلش مردي كريم و نجيب مي‌باشد و بعد شعري گفت: كه معني آن عبارت است اگر جز علي (عليه‌السلام)، ديگري برادرم را بخاك مي‌افكند تا پايان ابديت در عزاي برادرم مي‌گريستم، ولي چه بگويم كه قاتل او مردي بي‌نظير است، مردي كه پدرش بر تارك مكه همچون تاج مي‌درخشيد.

لو كان قاتل عمرو غير قاتله
لكنت ابكي عليه آخر الابد
لكن قاتله من لانظير له
و كان يدعي ابوه بيضة البلد [237].

در جنگ خندق عمروبن عبدود و ضراربن حطاب توانستند اسب خود را به آن سوي خندق برسانند عمربن عبدود در قدرت و زورمندي بعضا بچه شتري را بلند مي‌كرد و به عنوان سپر خود از آن استفاده مي‌كرد و با هزار نفر جنگ مي‌كرد البته عمروبن عبدود در اوائل سنش از بعضي از كاهنها شنيده بود كه قاتل او شخصي است بنام حيدر، اما او بدون خبر از اينكه علي (عليه‌السلام) در اين ميدان به جنگ او خواهد آمد، طلب مبارز مي‌كرد. ابتدا عمر بن خطاب به اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت كسي نزديك او نرود كه كشته خواهد شد و آشكارا اظهار عجز مي‌كرد. علي (عليه‌السلام) در آن وقت جواني بيست و پنج ساله بود و در مقابل مردي مي‌خواهد بجنگد كه با دست خود بچه شتر را سپر مي‌كند و با دست راست شمشير مي‌زند! بالاخره علي (عليه السلام) به ميدان عمرو بن عبدود رفت علي (عليه‌السلام) طي رجزي خود را معرفي كرد عمروبن عبدود تا نام حيدر را شنيد ناگهان به ياد پيش بيني كاهنان افتاد و ترس او را گرفت، خواست كاري بند كه علي (عليه‌السلام) برگردد. شروع كرد به ترساندن حضرت، و گفت تو جواني چگونه مي‌تواني با من بجنگي، معلوم مي‌شود محمد صلي الله عليه و آله و سلم حسابش را نكرده و ترا فرستاده به جنگ من، چه اطمينا‌ني داري كه من اين نيزه را به شكمت فرو كنم و بين آسمان و زمين نگهت دارم. حضرت فرمود: اين حرفها را
[صفحه 149]
رها كن من هم خيلي دلم مي‌خواهد كه تو بدست من كشته شوي. علي (عليه‌السلام) سه پيشنهاد به او كرد، اول اينكه به او گفت، بيا و مسلمان شو، او گفت اين پيشنهاد تو غير قابل قبول است اگر كوه ابوقبيس را روي گردنم بگذارم سبكتر و آسانتر از اين است كه بگويم لا اله الا الله؛ علي (عليه‌السلام) فرمود: برگرد با من جنگ نكن، عمرو گفت: من نذر كردم كه با مسلمانان جنگ كنم و تلافي جنگ بدر را بكنم حضرت علي (عليه‌السلام) پيشنهاد سوم خود را مطرح كرد و فرمود: تو سواره‌اي و من پياده هستم پياده شو، تا با من مطابق شوي و جنگ كنيم. [238] عمرو خشمگين شد، و گفت: من باور نمي‌كردم كسي از عرب چنين جراتي كند به من بگويد كه از اسب پياده شوم، از اسب پياده شد و ضربه‌اي بر سر علي (عليه‌السلام) زد، علي (عليه‌السلام) ضربه را با وسيله سپر خود دفع كرد ولي شمشير از سپر گذشت و سر علي (عليه‌السلام)لطمه‌اي خورد در اينجا علي (عليه‌السلام) از روش خاصي استفاده كرد و فرمود: تو قهرمان عرب هستي و من با تو جنگ تن به تن دارم اينها كه پشت سر تو هستند براي چه

آمده‌اند؟ تا عمرو نگاهي به پشت سر خود كرد، علي (عليه‌السلام) با ضربه‌اي پاي او را قطع كرد، و او بر زمين افتاد. حضرت وقتي بر سينه او نشست تا سر او را جدا كند، عمرو در صورت حضرت آب دهن انداخت، حضرت برخاست و دوري زد و مجدد اراده كرد تاسر او را جدا كند، سپس سر او را جلوي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم انداخت اينجا بود كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود اگر اين كار امروز تو را با اعمال جميع امت محمد صلي الله عليه و آله و سلم مقايسه كنند بر آنها برتري خواهد داشت.

مرغ برياني

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد بودم آن حضرت پس از نماز صبح فرمود: من به خانه عايشه مي‌روم، من نيز به منزل خود بازگشتم. لحظاتي در منزل بودم كه از جا برخاستم و راهي منزل عايشه شدم در زدم عايشه پرسيد، كيستي؟ گفتم: علي. گفت: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خفته است! برگشتم ولي با خود گفتم جايي كه عايشه در منزل باشد چگونه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرصت استراحت و خواب پيدا نموده است!! برگشتم و
[صفحه 150]
دوباره در زدم اين بار نيز گفت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كاري دارند. برگشتم ولي باز مجددا برگشتم و اما اين بار شديدتر از دفعات پيش در زدم. عايشه گفت: كيستي؟ گفتم: علي، صداي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به گوشم رسيد، كه فرمود: عايشه در را باز كن ... پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پس از آنكه مرا كنار خود نشاند فرمود: اباالحسن آيا نخست من قصه خود را بگويم يا ابتدا تو از تأخير خود مي‌گويي؟ عرض كردم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شما بگوييد: كه خوش گفتاريد. آنگاه فرمود: مدتي بود گرسنه بودم. از اين روبه خانه عايشه آمدم اينجا هم چيزي نبود لذا دست به دعا برداشتم از خداوند در خواست كردم ناگاه جبرئيل از آسمان فرود آمد و اين مرغ برياني را به همراه خود آورد و گفت: هم اينك خداوند بر من وحي فرمود: اين مرغ بهشتي را براي شما بياورم، من نيز به پاس عنايت و اجابت پروردگار به شكر و ستايش او مشغول شدم و سپس عرض كردم خداوندا! از تو مي‌خواهم كسي را در خوردن اين غذا همرده من كني كه من و و را دوست داشته باشد. لحظاتي منتظر ماندم ولي كسي بر من وارد نشد دوباره دست بر دعا برداشتم عرض كردم: خدايا آن بنده را توفيق ده كه در صرف اين غذا با من همراه شود ... اينجا بود كه صداي در لند شد و فرياد تو با گوشم رسيد و به عايشه گفتم، علي (عليه‌السلام) را داخل كن، كه تو وارد شدي ... يا علي (عليه‌السلام) تو همان كسي هستي كه خدا و رسول صلي الله عليه و آله و سلم او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند آنگاه فرمود: علي (عليه‌السلام) مشغول شو، از غذا بخور ... [239].

در داستان گذشته بيان شد كه عايشه چگونه برخوردي از خود نشان داد، اما پس اينكه مرغ بهشتي [240] توسط جبرئيل آورده شده بود و با دعاي مستجاب شده پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) هم سفره حضرتش شد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پس از اتمام غذا از علي (عليه‌السلام) علت تأخير
[صفحه 151]
خود را سؤال كرد. حضرت علي (عليه‌السلام) ممانعت‌ها و بهانه تراشي‌هاي عايشه را به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در موقع ورودش را عرض كرد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رو به عايشه كرد و فرمود: عايشه چرا چنين كردي. عايشه گفت: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم من مي‌خواستم اين افتخار خوردن غذاي بهشتي نصيب پدرم (ابوبكر) شود. حضرت فرمود: اين اولين بار نيست كه كينه توزي تو نسبت به علي (عليه‌السلام) آشكار مي‌شود من از آنچه نسبت به علي (عليه‌السلام) در دل داري، باخبرم، عايشه كار تو به آنجا خواهد كشيد كه به جنگ با علي (عليه‌السلام) برمي‌خيزي.عايشه گفت: مگر زنان هم به مردان نبرد مي‌كنند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: همان كه گفتم تو به جنگ و نبرد با علي (عليه‌السلام) كمر همت بندي، و در اين كار نزديكان و ياران من (طلحه و زبير) تو را همراهي كنند و بر وي بشوريد، در جنگ رسوايي به بار خواهيد آورد كه زبانزد همگان گرديد در اين مسير به جايي مي‌رسي كه سگهاي حواب بر تو پارس كنند ... تو آنجا پشيمان مي‌شوي و در خواست بازگشت مي‌كني ... كه كه آنوقت چهل مرد به دروغ شهادت دهند كه آن مكان حواب نيست ... چون پيش گويي حضرت به آنجا رسيد عايشه گفت: اي كاش مرده بودم و آن روزها را نمي‌ديدم. سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: علي (عليه‌السلام) برخيز كه وقت نماز ظهر است بايد بلال را براي اذان خبر كني. آنگاه بلال اذان گفت: و حضرت به نماز ايستاد و من هم با آن حضرت نماز خواندم. [241].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد رسول خدا (عليه‌السلام) در منزل يكي از همسران خويش به سر مي‌برد به قصد ديدار آن حضرت به آنجا رفتم. پيش از ورود اجازه خواستم وقتي داخل شدم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي (عليه‌السلام) آيا نمي‌داني كه خانه من خانه توست تو براي ورود محتاج به اجازه نيستي. عرض كردم: اي رسول خدا (عليه‌السلام) از اجازه را از روي علاقه گرفتم. فرمود:
[صفحه 152]
تو به چيزي علاقه داري كه محبوب خداست ... آيا نمي‌داني كه آفريدگار من نمي‌خواهد كه هيچ سري از اسرار من بر تو پوشيده بماند. اي علي (عليه‌السلام)تو وصي پس از من هستي، مظلوم و مغلوبي هستي كه پس از من به او ظلم مي‌كنند ... آن كس كه از تو كناره بگيرد از من جدا شده. دروغ مي‌گويد: كسي كه دعوي محبت من را دارد ولي با تو با دشمني مي‌كند. چرا كه خداي متعال آفرينش من و تو را از نور واحدي قرار داده است. [242].

جاي جبرئيل مي‌نشيند

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا (عليه‌السلام) در بستر بيماري بود كه من به قصد عيادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردي را حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ديدم كه از حيث حسن و جمال بي‌نظير بود، آن مرد سر مبارك پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را در دامن خود داشت و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نيز خواب بود وقتي من داخل شدم آن مرد مرا به نزد خود فرا خواند، و گفت: نزديك عموزاده خود بنشين كه تو از، من بر او سزاوارتري! علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جاي خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را در دامن خود گرفتم. ساعتي گذشت. پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيدار شد و از من پرسيد مردي كه سر بر دامن او داشتم كجا رفت؟عرض كردم، وقتي من داخل شدم جايش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شناختي؟ عرض كردم نه پدر و مادرم فداي شما. حضرت فرمود: او جبرئيل بود من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش مي‌دادم تا اينكه در دم سبك شد و خواب بر چشمانم غلبه كرد. [243].

براي خود هر چه خواستم

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد روزي مريض شده بودم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ديدنم، آمد من در بستر بودم كه آن حضرت كنارم نشست و جامه‌اي از خود را بر رويم كشيد ولي چون شدت بيماري مرا ديد برخاست و به مسجد رفت و در آنجا لحظاتي را به دعا و نماز
[صفحه 153]
پرداخت، سپس نزد من بازگشت و جامه‌ام را پس زد و فرمود: علي (عليه‌السلام) برخيز كه بهبودي خود را بازيافتي. من از بستر برخاستم در حالي كه هيچ دردي احساس نمي‌كردم. آنگاه فرمود:
من هيچ گاه از خداوند درخواستي نكردم مگر آنكه بر آورده كرده و هر گاه چيزي براي خود خواستم براي تو نيز طلب كردم. [244].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: با پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم در يكي از كوچه‌هاي مدينه قدم مي‌زديم در طول مسير به باغ سرسبزي به آن حضرت عرض كردم عجب باغ زيبايي است؟ حضرت فرمود: آري زيباست ولي باغ تو در بهشت زيباتر خواهد بود. به باغ ديگري رسيديم باز گفتم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم عجب باغ زيبايي است؟ حضرت فرمود: آري زيباست اما باغ تو در بهشت زيباتر است. به همين ترتيب در طول راه با هفت باغ مواجه شديم و هر بار گفتگوي من با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تكرار مي‌شد تا اينكه به پايان راه رسيديم. پس ناگهان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست بر گردنم انداخت در حالي كه مرا به سينه خود مي‌فشرد به گريه انداخت و فرمود: پدرم به فداي آن شهيد تنها. عرض كردم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم گريه شما براي چيست؟ حضرت فرمود: از كينه‌هاي مردمي كه در سينه‌هاي خود نسبت به تو پنهان كردند تا پس از من آن را آشكار كنند. كينه‌هايي كه ريشه در بدر واحد دارد ... آنها خونهاي ريخته شده در احد را از تو طلب مي‌كنند. پرسيدم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آيا در آن روز دينم سلامت خواهد بود. حضرت فرمود: آري. [245].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: پس از فتح مكه رسول اكرم (عليه‌السلام) عده‌اي را به اطراف مكه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت كنند ولي به آنها فرمان جنگ نداد. از جمله كساني كه فرستاد
[صفحه 154]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود، خالدبن وليد بود كه وي را براي تبليغ اسلام به ميان قبيله بني جذيمه فرستاد. خالد به منظور انتقام جويي و تسويه حساب شخصي خود از اين قبيله كه در جاهليت گذشته خوني از اقوام او ريخته بودند اقدام به كشتار عده‌اي از آنها زد و گروهي ديگر از آنها را اسير و اموالشان را به يغما برد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه از رفتار او با خبر شد به مسجد رفت و به منبر نشست و سه بار گفت: پروردگارا! من از آنچه كه خالد مرتكب شده بيزارم، و از كار او متنفرم. آن گاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از من خواست تا به منظور جبران زيانهايي كه به آن قبيله رسيده بود و پرداخت ديه كساني كه به ناحق كشته شده بودند به آنجا رفته و جبران آن ضايعات را بنمايم. علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در آنجا من غرامت و ديه آسيب ديدگان را پرداخت كردم و به ايشان گفتم: شما را به خدا سوگند اگر در ميان شما كسي هست كه حقي از او ضايع شده بگويد، تا پرداخت كنم.عده‌اي برخاستند و گفتند: حال كه چنين است و تو ما را به خدا سوگند دادي، بايد بگوييم كه تعدادي زانوبند شتر و ظرف مخصوص سگ نيز از ما در اين حادثه مفقود شده است. علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من آنها را نيز حساب كردم و وجه آنها را داده‌ام حضرت مي‌گويد: سپس ديدم هنوز مبالغي از پولي كه با خود آورده بودم باقي است. به مردم گفتم: اين پولها را نيز به شما مي‌بخشم تا برائت ذمه كامل رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حاصل شده باشد. علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: پس از اتمام كار نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمدم و نحوه عملكرد خود را به عرض ايشان رساندم. حضرت فرمود: يا علي (عليه‌السلام) به خدا سوگند اگر به جاي اين كار شتران سرخ مو برايم هديه مي‌آوردند اين قدر خوشحال نمي‌شدم. [246].

ناله نااميدي

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد در صبح همان شبي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به معراج رفت من در خدمت آن حضرت بودم كه حضرتش داخل حجره نماز مي‌گزارد و من نيز در كنار او به
[صفحه 155]
نماز ايستاده بودم. پس از اتمام نماز ناگهان صداي ضجه و ناله‌اي به گوشم رسيد از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اين چه صدايي بود؟
حضرت فرمود: اين ضجه و افسوس شيطان است او از معراج من با خبر شده و از اينكه در روي زمين از او پيروي شود مأيوس شده است. [247].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وارد شدم. حضرت سرگرم تلاوت سوره مائده بود (گويا بخشي از اين سوره به تازگي نازل شده بود و وجود مبارك آن حضرت در حالي تلقي وحي و اخذ آيات قرآني بود كه من وارد شدم) رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از من خواست آيات آن سوره را بنويسم من نيز با املاي حضرتش كار نوشتن را شروع كردم و آيات را يك به يك نگاشتم تا رسيدم به اين آيه شريفه انما وليكم الله و رسوله، و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يوتون الزكوة و هم راكعون، ولي امر و ياور شما تنها خدا و رسول و مومناني هستند كه نماز به پا مي‌دارند و به فقيران در حال ركوع زكات مي‌دهند. [248] ناگاه ديدم آن حضرت در يك حالت خلسه فرو رفته ولي در عين حال زبان او همچنان بر املاي آيات مشغول است من نيز آنچه را مي‌شنيدم همه را مي‌نوشتم تا اينكه كار كتابت سوره پايان گرفت. در اين هنگام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از آن حالت خلسه بيرون آمد و فرمود: بنويس آنگاه شروع كرد و از آغاز همان آيه‌اي كه در لحظاتي قبل در خلسه رفته بود، تلاوت كرد، به او گفتم: مگر شما هم اينك اين آيات را تا پايان سوره املا نكرديد و من تمام آنها را نوشتم ديدم صداي حضرت به تكبير بلند شد و فرمود: آن كسي كه اين آيات را بر تو املا مي‌نمود جبرئيل بوده است. لذا علي (عليه‌السلام) با املاي جبرئيل ايمن كار كتابت اين سوره را به اتمام مي‌رساند. [249].

صداي جبرئيل در جنگ احد

در جنگ احد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم با سپاه خود وارد منطقه جنگ كه در حاشيه كوه احد بود شدند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم براي جلوگيري از حمله دشمن از پشت عبدالله بن جبير را به همراه 50 نفر از تيراندازان ماهر را مأمور حفاظت از دهانه شكاف كوه كرد و تأكيد فرمودند: به هيچ وجه تنگه را رها نكنند، بعد از اينكه جنگ شروع شد و لشكر دشمن رو به فرار گذاشت، مسلمين به جمع آوري غنائم پرداختند و محافظين كوه به جز 10 نفر پستهاي خود را براي جمع آوري غنائم ترك كردند. ابوسفيان قبلا خالد بن وليد را مأمور اينكار كرده بود تا در موقع مقتضي از پشت حمله نمايد لذا او با حمله به عبدالله آنها را كشت و از پشت به لشكر اسلام حمله كرد در همين موقع سردار رشيد اسلام حضرت حمزه (عليه‌السلام) و بعضي ديگر از ياران پيامبر (عليه السلام) شهيد شدند و عده‌اي نيز پروانه وار پيامبر (عليه‌السلام) را مراقبت مي‌كردند بيشتر از همه علي (عليه‌السلام) بود كه هر حمله‌اي را از جانب دشمن دفع مي‌كرد. علي (عليه‌السلام) آنقدر جنگيد كه شمشيرش شكست پيغمبر شمشير خود را كه به ذوالفقار معروف بود، به علي (عليه‌السلام) داد، و خود در جايي سنگر گرفت. علي (عليه‌السلام) از آن حضرت دفاع مي‌كرد، آنچنان كه بيش از شصت زخم بر سر و صورت و بدنش وارد شد. در اين هنگام جبرئيل نازل شد و گفت: اي محمد (عليه‌السلام)، معناي مواسات همين است. پيامبر عليه‌السلام فرمود: علي (عليه‌السلام) از من است و من از اويم. جبرئيل گفت: من هم از هر دوي شما، و نيز جبرئيل در همان وقت گفت: (لافتي الا علي لا سيف الا ذوالفقار) بطوري كه همه اين صدا را شنيدند. [250].

بدر در شام احد، تصوير كيست؟

در غلاف لافتي شمشير كيست؟ [251].

جنگ احد كه بنام كوهي است نزديك مدينه، در سال سوم هجري روي داد و هفتاد تن از مسلمانان نيز در آن به شهادت رسيدند، اين جنگ بنابر ضبط مورخين روز شنبه
[صفحه 157]
هفتم شوال رخ داده در اين جنگ تيري بر پاي حضرت امير علي (عليه‌السلام) خورد. [252] بعد از جنگ هر چه مي‌كردند به علت ناراحتي شديد امام نمي‌توانستند تير را از پاي حضرت خارج نمايند تا اينكه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حين اقامه نماز تير را از پاي حضرت خارج كردند بعد از نماز حضرت ديد درد زخم كمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد كه تير از پاي او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاكبر من متوجه خارج شدن تير نشدم. [253].

شيفته خدا

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم در پاسخ به كساني كه نزد ايشان از تندي‌هاي علي (عليه‌السلام) اظهار ابودردا مي‌گويد: روزي در يكي از نخلستانهاي اطراف مدينه جسد علي (عليه‌السلام) را ديدم كه مانند چوب خشك بر زمين افتاده است. او به خيال اينكه حضرت علي (عليه‌السلام) از دنيا رفته است براي خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا (عليه‌السلام) درگذشت همسرش را تسليت گفت: فاطمه زهرا (عليه‌السلام) فرمود: پسر عموي من نمرده است.بلكه در حال عبادت از خوف خدا غش كرده است و اين حال براي او بسيار اتفاق مي‌افتد. [254].

ما رجعت مي‌كنيم

جابر بن عبدالله مي‌گويد: حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در سال حجة الوداع در مني خطبه‌اي خواندند و متذكر شدند كه خداوند متعال فرموده بعد از تو اي پيغمبر (عليه‌السلام) جمعيتي به كفر برمي گردند و عده‌اي را نيز گردن مي‌زنند، اي مردم آگاه باشيد بخدا سوگند اين كارهاي زشت كه از آنان سر مي‌زند ما هم در عالم رجعت بازگشت مي‌كنيم و
[صفحه 158]
گردن آنها را خواهيم زد، آنگاه آن حضرت با حالي محزون به حضرت علي (عليه‌السلام) توجه نموده و فرمودند: يا علي (عليه‌السلام) شما را نيز مي‌كشند. [255].

جان دادن كافر

مرحوم كليني در كتاب كافي روايتي از امام صادق (عليه‌السلام) نقل مي‌كند كه فرمودند: علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) يك روز دچار درد چشمش شد. پيغمبر (عليه‌السلام) وقتي آمدند تا از علي عيادت كنند ديدند علي (عليه‌السلام) از شدت درد فرياد مي‌كشد، پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: يا علي (عليه‌السلام) جزع و فزع مي‌كني؟ آيا واقعا درد تو بسيار شديد است؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم تا به حال چنين دردي نداشته‌ام. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: يا علي (عليه‌السلام) وقتي كه ملك الموت مي‌آيد تا جان انسان كافري را بگيرد سفودي (مثل سيخ كباب) در دست دارد و بوسيله آن جان او را مي‌گيرد و اين قبض روح آن چنان دردناك است كه كافر فرياد مي‌زند. حضرت علي (عليه‌السلام) همين كه اين را شنيد از بستر خود برخاست و گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يك بار ديگر هم اين مطلب را بگوييد، چون آنقدر از شنيدن آن وحشت كردم كه درد چشم خودم را فراموش كردم. بعد گفت: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا اين اختصاص به كافران دارد يا بعضي ديگر از امت تو هم اينطور هستند؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: سه دسته از امت من هم اينطور قبض روح مي‌شوند.

1- كسي كه مسئوليتي دارد و ظلم مي‌كند
2- گروهي كه مال يتيم مي‌خورند
3- شاهدي كه به دروغ شهادت دهد. [256].

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و مسلمانان بر اثر محاصره اقتصادي قريش به مدت 3 سال در شعب ابي‌طالب ساكن شدند، ابوطالب فداكاري را به جايي رساند كه علاوه بر ساختن برجهاي
[صفحه 159]
مخصوصي، كه جلوگيري از حمله قريش مي‌كرد هر شب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را از خوابگاه خود بلند مي‌كرد و جايگاه ديگري براي استراحت او تهيه مي‌نمود و فرزند دلبندش علي (عليه‌السلام) را بجاي او مي‌خوابانيد و هنگامي كه علي (عليه‌السلام) مي‌گفت: پدر جان من با اين وضع بالاخره كشته مي‌شوم پاسخ مي‌داد: عزيزم بردباري را از دست مده هر زنده‌اي بسوي مرگ رهسپار است من تو را فداي محمد بن عبد الله (عليه‌السلام) نمودم. علي عليه‌السلام در جواب پدر گفت: پدر جان اين كلام من نه به خاطر اين بود كه از كشته شدن در راه محمد (عليه‌السلام) هراسي دارم بلكه بخاطر اين بود كه مي‌خواستم بداني چگونه در برابر تو مطيع و آماده براي ياري احمد (عليه‌السلام) هستم. ابوطالب در شعري چنين مي‌گويد:
و لقد علمت بان دين محمد
من خير اديان البرية دينا
يعني: هر آينه دانسته‌ام كه دين محمد بهترين ديني است كه براي بشريت آمده است. [257].

محمد تو را بلند كرد جبرئيل زمين نهاد

در جريان فتح مكه در سال هفت هجري داخل كعبه پر از بتهاي مشركان بود. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به همراه علي (عليه‌السلام) همه آن بت‌ها را شكسته و از درون كعبه بيرون ريختند در بام كعبه بت بزرگي قرار داشت كه دست كسي به آن نمي‌رسيد و لازم بود كه علي (عليه‌السلام) پاهاي خود را بر شانه پيامبر (عليه‌السلام) بگذارد. پيامبر (عليه‌السلام) به علي (عليه‌السلام)فرمود: آيا اين بت را نمي‌نگري؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: چرا مي‌بينم. پيامبر (عليه‌السلام) دو دست خود را بر دو ساق پاي علي (عليه‌السلام) نهاد و او را آنچنان بلند كرد كه زير بغل پيامبر (عليه‌السلام) پيدا شد، آنگاه فرمود: اي علي (عليه السلام) چه مي‌بيني؟ علي (عليه‌السلام) گفت: خداوند به خاطر تو مرا اكنون در مقامي قرار داده كه احساس مي‌كنم اگر بخواهم مي‌توانم بر صحفه آسمان دست يابم و دستم را به ستاره‌هاي آسمان برسانم. آنگاه علي (عليه السلام) به فرمان پيامبر (عليه‌السلام) آن بت بزرگ را از جاي كند و به دست گرفت و به زمين انداخت در اين هنگام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از جاي خود به كنار رفت و
[صفحه 160]
علي (عليه‌السلام) از بالا به زمين افتاد و خنديد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي علي (عليه‌السلام) چرا مي‌خندي علي (عليه‌السلام) عرض كرد: از بالاي كعبه افتادم و هيچ آسيبي نديدم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چگونه به تو آسيب برسد با اينكه محمد صلي الله عليه و آله و سلم تو را از زمين بلند كرد و جبرئيل تو را از بالا بر زمين نهاد. [258].

مشرك حنين زير شمشير علي

در جريان جنگ حنين كه در سال هشتم هجرت در سرزمين حنين بين مكه و طائف واقع شد قبيله هوازن اجتماع كردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگير نمودند كه همه گريختند و فقط هشت تا نه نفر همراه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بودند كه از جمله آنها علي (عليه‌السلام) بود يك حركت عجيب از ناحيه علي (عليه‌السلام) ورق اين جنگ را برگردانيد و آن اين بود، قهرماني غول پيكر بي‌باك از سپاه دشمن به نام ابوجرول به ميدان آمده بود او پرچم سياهي بر سر نيزه خود بسته بود و سوار بر شتري سرخ در پيشاپيش سپاه كفر بر سپاه اسلام مي‌تاخت و مسلمانان را مي‌كشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پيروزي بلند مي‌كرد و تمام چشم‌ها به او متوجه بود، او در ميدان چنين رجزي مي‌خواند:

انا ابوجرول لابراح

حتي نبيح اليوم او نباح

من ابوجرول هستم كه امروز از پاي نمي‌نشينم مگر اينكه از حريم خود دفاع كرده و دشمن را از پاي درآورم.

حضرت علي (عليه‌السلام) وقتي كه او را در آن حال ديد، در كمين او قرار گرفت و در يك حمله نخست آنچنان ضربه‌اي به شتر او زد كه ابوجرول از بالاي شتر به زمين افتاد، ضربت بعدي علي (عليه‌السلام) او را در خون خود غلطانيد در حالي كه امام، چنين رجز مي‌خواند:

قد علم القوم لدي الصباح

اني لدي الهيجاء ذو نصاح

مردم هميشه مي‌دانند كه من در هنگامه چكاچك شمشيرها آن چه را كه شايسته خلوص و حق آن است ادا مي‌كنم

[صفحه 161]

با هلاكت او روحيه دشمنان تضعيف شد. عباس عموي پيامبر به دستور پيامبر از فرصت استفاده كرد و فرياد زد مسلمانان بازگرديد كه فرصت خوبي است. مسلمانان برگشته و دشمن را تار و مار كردند. آري ضربت امام علي (عليه‌السلام) آنچنان كارساز بود كه فضل بن عباس مي‌گفت: ضربت علي (عليه‌السلام) هميشه بكر بود يعني نياز به ضربت دوم ندارد يا همان ضربت اول او پيروز مي‌شد. [259].

هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌خواست علي (عليه‌السلام) را براي داوري به سوي مردم يمن بفرستد. حضرت علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا مي‌خواهي مرا به سوي يمن براي داوري و قضاوت بفرستي با اينكه من جواني هستم كه به همه داوري‌ها آگاهي ندارم؟ پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: نزديك بيا، او نزديك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست خود را بر سينه علي گذارد و گفت: خدايا دل علي (عليه‌السلام) را راهنمايي كن و زبانش را استوار فرما.
علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: پس از اين دعاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم (آنچنان در داوري‌ها قوي شدم كه) سوگند به خدا در هيچ داوري بين دو نفر شك نكرد «فوالذي نفسي بيده ما شككت في قضاء اثنين». [260].

شخصي بنام عمروبن شاس در يمن همراه علي (عليه‌السلام) بود. او پيش خود توهم كرده بود كه علي (عليه‌السلام) در موردي به او بي‌مهري كرده. لذا هنگامي كه به مدينه آمد به هر كس مي‌رسيد مي‌گفت: علي (عليه‌السلام) به من جفا كرد، تا اينكه روزي به مسجد مدينه آمد و در حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه در آنجا بود نشست. وقتي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او را ديد به او فرمود: اي عمروبن شاس مرا آزار دادي. عمرو گفت: انا لله و انا اليه راجعون. پناه مي‌برم
[صفحه 162]
به خدا و پناه مي‌برم از اين كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را آزرده باشم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من آذي عليا فقد آذاني كسي كه علي را بيازارد مرا آزرده است ... [261].

چهار اسب يمني

هنگامي كه حضرت علي (عليه‌السلام) از مأموريت يمن به مدينه بازگشت به حضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيد چهار اسبي را كه همراه خود آورده بود به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اهدا نمود. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: آنها را با ذكر نامشان براي من مشخص كن. علي (عليه‌السلام) فرمود: آن‌ها داراي رنگهاي مختلف هستند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آيا در ميان آنها اسبي هست كه پيشاني و زانوها و پاهايش سفيد باشد؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد آري. يكي از آنها سرخ رنگ متمايل به زرد است و پيشاني و زانوها و پاهايش سفيد مي‌باشد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آن را براي من نگهدار. علي (عليه‌السلام) عرض كرد دو رأس آنها قرمز تيره رنگ هستند و همان سفيدي پيشاني و زانوها و پاها را نيز دارند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آنها را به دو پسرت بده. علي (عليه‌السلام) عرض كرد چهارمي آنها اسب يك رنگ و سياه است. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آن را بفروش و پول آن را در مخارج زندگي خود صرف كن ... [262].

مير ميدان جانبازي

در آغاز جنگ احد، طلحة بن ابي‌طلحه از قبيله بني عبدالدار نخستين پرچمدار دشمن بود كه به ميدان آمد و مبارز طلبيد، او در شجاعت آنگونه بود كه به قوچ گردان دشمن ناميده مي‌شد. امام علي (عليه‌السلام) در برابر او رفت ولي او شمشيري به سوي علي (عليه‌السلام) فرود آورد. علي (عليه‌السلام) آنرا با سپرش رد كرد و سپس با شمشير بر دوران پاي او زد كه هر دو آنها قطع گرديد و به هلاكت رسيد، بعد از او برادرش ابوسعيد بن ابي‌طلحة پرچم كفر را برداشت و
[صفحه 163]
به ميدان آمد. علي (عليه‌السلام) او را نيز كشت، بعد از او عثمان بن ابي‌طلحه پرچم كفر را بدست گرفت و به ميدان آمد. علي (عليه‌السلام) او را نيز كشت، بعد از او عثمان بن ابي‌طلحه پرچم كفر را بدست گرفت و به ميدان آمد. علي (عليه‌السلام) او را نيز كشت. بعد از او حرث بن ابي‌طلحه به ميدان آمد. علي (عليه‌السلام) او را نيز به هلاكت رساند، بعد از او ابوعزيز بن عثمان به ميدان تاخت، علي (عليه‌السلام) او را نيز به خاك سياه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابي‌جميله و سپس ارطاة بن شرجيل به ميدان آمدند كه جملگي بدست شير خدا حيدر كرار (عليه‌السلام) كشته شدند و در آخر غلام اين قبيله (بني عبدالدار) بنام صواب به ميدان آمد. علي (عليه‌السلام) اول دست راست او را قطع كرد تا اينكه پرچمش به زمين افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علي (عليه‌السلام) دست چپش را نيز جدا كرد. صواب با همان دستهاي بريده پرچم را به خود چسبانيد و گفت: اي قبيله بني عبدالدار آيا حقي را كه بر من داشتيد ادا كردم؟ علي (عليه‌السلام) هم ضربتي بر فرق سرش زد، او نيز به پرچمداران ملحد قبلي ملحق شد. در اين هنگام دختر عبقر حارثيه پرچم را برداشت و به ميدان آمد كه از اين پس بود كه جنگ بصورت دست جمعي و گروهي شروع شد. لذا در ابتداي جنگ احد دلاوريهاي علي (عليه‌السلام) آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت كه صداي گريه زنان دشمن از همه جا به گوش مي‌رسيد. [263].

مسلماني مردم يمن

سال دهم هجرت بود. هنوز مردم يمن در بت پرستي باقي بودند و به اسلام نگرويده بودند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خالد بن وليد را با جمعي از مسلمانان از جمله براء بن عازب به يمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت كنند، خالد با همراهان خود مدت شش ماه در يمن بود ولي از مردم آنها حتي يك نفر هم مسلمان نشده بود، اين خبر به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد.آن حضرت رنجيده خاطر شد هماندم علي (عليه‌السلام) را به حضور طلبيد و به او فرمود: به سوي يمن برو و خالد و همراهانش را به مدينه بفرست و اگر كسي از همراهان خالد خواست به دنبال تو باشد از او جلوگيري نكن. علي (عليه‌السلام) به يمن رفت خالد و همراهانش را به مدينه فرستاد ولي چند نفر از جمله براء بن عازب با علي (عليه‌السلام) در يمن ماند. براء مي‌گويد: وقتي كه ما همراه علي (عليه‌السلام) به اوائل يمن رسيديم مردم يمن از ورود علي (عليه‌السلام)
[صفحه 164]
باخبر شدند. نزد آن حضرت اجتماع كردند. امام علي (عليه‌السلام) نماز صبح را به جماعت خواند، و بعد از نماز سخنراني كرد. سپس نامه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به مردم يمن را براي آنها خواند، آنها چنان شيفته كلام بلند علي (عليه‌السلام) شدند كه همان روز قبيله همدان كه جمعيتشان از همه قبايل يمن بيشتر بود مسلمان شدند علي (عليه‌السلام) اين خبر مسرت بخش را در ضمن نامه‌اي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گزارش داد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وقتي خبر را شنيد بسيار شاد شده و سجده شكر بجاي آورد. سپس برخاست و فرمود: سلام و درود بر قبيله همدان بعد از آن قبيله ساير قبائل نيز پياپي آمدند و مسلمان شدند. [264].

به ابوذر خبر رسيد كه در مكه مردي برخاسته و ادعاي پيامبري صلي الله عليه و آله و سلم مي‌كند و مردم را از بت پرستي بر حذر مي‌دارد و به خداي واحد دعوت مي‌كند. ابوذر برادرش انيس را خواست و به او گفت: به مكه برو و در اين مورد براي من خبر بياور، انيس برادر ابوذر به مكه مسافرت كرد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را از نزديك ملاقات نمود و سخنان آن، حضرت را شنيد، سپس او به نزد ابوذر برگشت و گفت: او شخصي است كه به نيكيها امر مي‌كند و از بديها نهي مي‌نمايد، و مردم را به صفات نيك اخلاقي دعوت مي‌نمايد. ابوذر با اين چند جمله قانع نشد و به برادرش گفت: سخني كه دلم را آرام كند برايم نياوردي. سپس خود راهي مكه شد ابوذر وارد مكه شد تصميم داشت شبانه خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برسد، لذا شب كنار كعبه آمد تا همانجا استراحت كند اين مسافر غريب ناگهان ديد مرد ناشناسي (علي (عليه‌السلام)) به آنجا آمد و گفت اين مرد (اشاره به ابوذر) كيست؟ ابوذر گفت: مردي از دودمان غفار است. علي (عليه‌السلام) فرمود: برخيز و به خانه خودت بيا. ابوذر برخاست و بي‌آنكه در راه با كسي تماس بگيرد و هدفش را بگويد آن شب مهمان علي (عليه‌السلام) شد. صبح برخاست و از خانه علي (عليه‌السلام) بيرون آمد و كنار كعبه رفت و همانجا بود تا شب شد، باز علي (عليه‌السلام) نزد او آمد و او را به خانه خود دعوت كرد و اين موضوع تا سه شب تكرار شد ولي ابوذر با كسي تماس

[صفحه 165]

نمي‌گرفت و مقصود خود را نيز پنهان مي‌كرد و روز سوم علي (عليه‌السلام) به ابوذر فرمود: اگر خود را معرفي كني و علت مسافرت خود را بگويي قطعا به كسي نخواهم گفت، و اسرار تو را مي‌پوشانم. ابوذر هدف و ماجراي مسافرت خود را به علي گفت: او گفت مي‌خواهم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را ببينم. علي (عليه‌السلام) فرمود: من صبح به طرف منزل او (پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم) مي‌روم تو نيز به دنبال من بيا هر جا كه احساس خطر كردم از راه رفتن خود مي‌كاهم و گويي براي حاجتي مي‌خواهم كنار راه بروم ولي اگر احساس خطر نكردم پشت سر من بيا و در هر خانه‌اي كه وارد شدم تو نيز وارد شو. همين برنامه و طرح علي (عليه‌السلام) اجرا شد و ابوذر بدون پيش آمد خطري به دنبال علي (عليه‌السلام) به راه افتاد و وارد خانه‌اي شد كه در آنجا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را ملاقات نمود، ابوذر بعد از ملاقات با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همان لحظه مسلمان شد، و پيامبر صلي الله

عليه و آله و سلم به ابوذر فرمود: در مكه توقف نكن و به سوي قبيله خود برو و دعوت مرا به گوش آنان برسان و همانجا باش تا پيام من به تو برسد. ابوذر عرض كرد سوگند به خدايي كه جانم در دست او است در برابر مردم مكه با آواز بلند اظهار اسلام مي‌كنم. ابوذر برخاست و به كنار كعبه آمد و فرياد زد: (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبدوه و رسوله) مشركان به او حمله كردند و آنقدر او را زدند كه بيهوش به زمين افتاد عباس عبدي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و خود را به روي ابوذر انداخت و آنها را از اين كار نهي كرد ... [265].

روزي حضرت زهرا عليهاالسلام بيمار و بستري شد. حضرت علي (عليه‌السلام) به بالين او آمد و گفت: چه ميل داري تا برايت فراهم كنم؟ فاطمه عليهاالسلام نمي‌خواست كه شوهرش را به زحمت اندازد در پاسخ گفت: من از شما چيزي نمي‌خواهم.حضرت علي (عليه‌السلام) اصرار كرد. فاطمه عليهاالسلام گفت: اي پسر عمو پدرم به من سفارش كرده كه هرگز چيزي از شوهرت درخواست نكن. مبادا او نداشته باشد و در برابر درخواست تو شرمنده شود. علي (عليه السلام) فرمود: اي فاطمه عليهاالسلام به حق من، هر چه ميل داري بگو. فاطمه عليهاالسلام اكنون كه مرا
[صفحه 166]
سوگند دادي اگر اناري برايم فراهم كني خوب است. حضرت علي (عليه‌السلام) برخاست و براي فراهم نمودن انار از خانه بيرون رفت و با بعضي از مسلمانان روبرو شد و از آنها پرسيد، انار در كجا پيدا مي‌شود؟ آنها عرض كردند فصل انار گذشته ولي چند روز قبل شمعون يهودي چند انار از طائف آورده است. حضرت علي (عليه‌السلام) به در خانه شمعون رفت و در خانه او را زد. شمعون از خانه بيرون آمد وقتي كه چشمش به علي افتاد از علت آمدن آن حضرت به آنجا پرسيد؟ علي (عليه‌السلام) ماجرا را گفت و افزود كه براي خريداري انار آمده‌ام. شمعون گفت چيزي از انارها باقي نمانده است همه را فروخته‌ام. حضرت فرمود: شايد يك انار باقي مانده و تو اطلاع نداري. شمعون گفت: من از خانه خود اطلاع دارم و مي‌دانم كه اكنون اناري در خانه نيست همسر شمعون در پشت در بود سخن آنها را شنيد و به شوهرش شمعون گفت: من يك انار را براي خودم برداشته بودم و در زير برگها پنهان كردم و تو اطلاع از آن نداري، آنگاه رفت و انار را آورد و به علي (عليه‌السلام) داد. آن حضرت چهار درهم به شمعون داد. شمعون گفت: قيمتش نيم درهم است. امام علي (عليه‌السلام) فرمود: زن اين انار را براي خود ذخيره كرده بود تا روزي از آن نفع بيشتري ببرد. نيم درهم مال تو و سه درهم و نيم هم مال همسرت. در برگشت علي (عليه‌السلام) صداي ناله درمانده‌اي را شنيد به دنبال صدا رفت. ديد مردي غريب و بيمار و نابينايي در خرابه‌اي بدون سرپرست و غذا روي زمين خوابيده است. حضرت علي (عليه‌السلام) در بالين او نشست و سر او را به دامن گرفت و از او پرسيد تو كيستي؟ و از كدام قبيله‌اي! و چند روز است در اينجا بيمار مي‌باشي؟ او گفت اي جوان صالح من از اهالي مدائن (ايران) مي‌باشم در آنجا به بدهكاري بسيار مبتلا

شدم ناگزير سوار بر كشتي شدم و با خود گفتم خود را به مولايم اميرمؤمنان (عليه‌السلام) مي‌رسانم شايد آن حضرت چاره كار مرا بنمايد و قرضهايم را ادا كند. جوان كه نمي‌دانست سرش بر زانوي علي (عليه‌السلام) است، علي (عليه‌السلام) فرمود: من يك انار براي بيمار عزيزم به دست آورده‌ام ولي تو را محروم نمي‌كنم و نصفش را به تو مي‌دهم آن حضرت آن انار را دو نصف كرد و نصف آن را كم كم در دهان آن جوان بيمار گذاشت تا تمام شد بيمار جوان گفت: اگر مرحمت فرمايي نصف ديگرش را نيز به من بخوران، چه
[صفحه 167]
بسا حال من خوب شود! حضرت علي (عليه السلام) نيم ديگر انار را نيز كم كم به دهان بيمار گذاشت تا تمام شد، آنگاه علي (عليه‌السلام) با دست خالي به خانه خود بازگشت در حالي كه از شدت حيا غرق در فكر بود كه چگونه با دست خالي به خانه بازگردد آهسته آهسته تا نزديك خانه آمد ولي حيا كرد وارد خانه شود، از شكاف در به درون خانه خود نگاه كرد، تا ببيند فاطمه عليهاالسلام در خواب است يا بيدار، ديد فاطمه عليهاالسلام تكيه كرده و طبقي از انار در پيش روي او است و ميل مي‌فرمايد: حضرت علي (عليه‌السلام) بسيار خوشحال شد و وارد خانه شد و ديد كه اين انار مربوط به اين عالم نيست (بلكه از بهشت آمده) پرسيد، اين انار را چه كسي اينجا آورد؟ فاطمه عليهاالسلام گفت: اي پسر عمو وقتي كه تشريف بردي چندان طول نكشيد كه نشانه سلامتي را در خود يافتم ناگاه صداي در به گوشم رسيد فضه خادمه رفت و در را گشود مردي را پشت در ديد، كه طبق انار را داد و گفت: اين طبق انار را اميرمؤمنان علي (عليه‌السلام) براي فاطمه عليهاالسلام فرستاده است. [266].

غذايي آماده

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: سه روز مي‌گذشت و ما در خانه خود غذايي براي خوردن نداشتيم. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به خانه ما آمد و فرمود: اي علي (عليه‌السلام) خوراكي نرد خود داريد؟ عرض كردم به خدايي كه شما را گرامي داشته و به رسالت خويش برگزيده، اكنون سه روز است كه خود و همسر و فرزندانم با گرسنگي سر كرده‌ايم پس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به دخترش زهرا عليهاالسلام فرمود: تا به ميان اتاق (ديگر) برود شايد چيزي را براي خوردن بيابد. فاطمه عليهاالسلام گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم من الان از آن اتاق بيرون آمده‌ام (خوراكي در آنجا وجود ندارد) من به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: اگر اجازه دهيد من داخل اتاق شوم. حضرت فرمود: به اذن خداوند داخل شد. همين كه من وارد اتاق شدم طبقي ديدم كه در آن طبق، خرماي تازه و ظرفي از غذا در كنار آن قرار دارد، غذا را برداشته نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آوردم حضرت فرمود: آيا آورنده غذا را ديدي؟ گفتم: بله. فرمود او را برايم وصف كن.
[صفحه 168]
عرض كردم، رنگهاي سرخ و سبز و زرد در برابر ديدگانم ظاهر شد. حضرت فرمود اينها خطوط پر جبرئيل است كه با در و ياقوت و جواهر تزيين شده است ... [267].

ابراهيم فرزند رسول خدا

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: ابراهيم كودك شيرخوار رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در حالي كه بيش از هيجده ماه نداشت از دنيا رفت و پدر را در عزاي خود نشاند. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از من خواست تا به كار غسل و تجهيز او بپردازم، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نيز او را در كفن پيچيد و حنوطش كرد. سپس فرمود: علي (عليه‌السلام) تو پيكر كودك را بگير و به قبرستان ببر. علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: جنازه را به همراه عده‌اي به قبرستان بقيع آوردم، حضرت بر او نماز گزارد. سپس نزديك قبر آمد و به من فرمود: تا درون قبر روم، من در قبر رفتم و حضرت پيكر طفل خود را به دستم داد در همين حال كه جنازه كودكش را به قبر سرازير مي‌كرد سرشك اشك از ديدگان مباركش باريدن گرفت از گريه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مسلمانان هم به گريه افتادند زن و مرد همه گريستند ولي صداي مردها بر زنها غلبه داشت لحظاتي به همين منوال گذشت و مردم همچنان مي‌گريستند، تا اينكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از مردم خواست تا ساكت شوند سپس خطاب به فرزندش فرمود: هر چند ديدگان اشك بار است و دل از فراغت مي‌سوزد اما هرگز سخني كه موجب خشم و غضب خداوند شود نخواهيم گفت ما در سوگ تو نشسته‌ايم و از فقدان تو بسي اندوه در دل داريم ... [268].

آيه تطهير

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: آن روزي كه آيه نازل شد: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل بيت و يطهركم تطهيرا)
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و من فاطمه عليهاالسلام و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) را در ميان عبايي جمع كرده بود و آنها را گرد خود نشانده بود در آن جمع جزء اين پنج تن احدي حضور نداشت.
[صفحه 169]
رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم همانجا دست به نيايش برداشت و گفت: خداوندا! اينان عزيزان من و خويشان و نزديكان منند پس آنان را از هر رجس و پليدي دور گردان و آنان را در نهايت پاكي و طهارت قرار ده ام‌سلمه همسر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه حاضر بود و مي‌شنيد، نزديك آمد و از حضرت پرسيد آيا من هم جزو اين جمع هستم؟ حضرت فرمود: تو بر خير و نيكي هستي، اما آهي شريفه مشمول تو نيست بلكه فقط من و برادرم علي (عليه‌السلام)و فاطمه عليهاالسلام و حسن (عليه‌السلام) و حسين (عليه‌السلام) مصداق آيه هستيم و جز ما نه فرزند ديگر از نسل حسين (عليه‌السلام) در شمار اهل البيت خواهند است

بهترين خوبي‌ها

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: بين من و عباس و عمر بحث در اين موضوع بود كه بهترين خوبيها كدام است؟ من گفتم: بهترين خوبيها آن است كه در پرده و پنهان از همه انجام گيرد. عباس گفت: بهترين خوبيها آن است كه كار خوب در چشم صاحبش كوچك باشد و از آفت عجب محفوظ بماند، عمر عقيده داشت بهترين صفت در ميان خوبي‌ها آنست كه با سرعت صورت بگيرد، در اين بين رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر ما وارد شد و فرمود: در ميان خوبيها آنكه از همه بهتر است آن است كه هر سه صفت را دارا باشد، يعني: هم پنهاني و دور از انظار و هم كوچك در ديد عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذيرد. [269].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد قبا نشسته بود و جمعي از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در اين حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من افتاد چهره‌اش شكفته شد و خنده بر لبهايش نشست به طوري كه برق سفيدي دندانهايش را ديدم. سپس فرمود: علي (عليه‌السلام) نزد من بيا. علي (عليه‌السلام) نزديكتر بيا و پيوسته از
[صفحه 170]
من مي‌خواست تا هر چه بيشتر به او نزديك‌تر شوم من هم آنقدر پيش رفتم تا اينكه زانوهايم به زانوي مبارك او چسيد. سپس رو به ياران خود كرد و فرمود: اي گروه اصحاب با آمدن برادرم علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) لطف و رحمت الهي شامل جان شما گشته است علي (عليه‌السلام) از من است و من از علي‌ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است. [270].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: يك روز كه به آب نياز داشتم به قصد تطهير به منزل آمدم هر چه صدا كردم حسن، حسين (عليه‌السلام) و فضه را هيچ كس جوابم را نداد. دريافتم كه كسي در منزل نيست به ناگه صدايي از پشت سرم شنيدم كه مرا به نام خواند: يا اباالحسن، عموزاده پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، من سر برگرداندم اما چيزي نديدم، يك مرتبه متوجه سطلي از طلا كه پر از آب زلال بود شدم كه حوله‌اي نيز بر آن آويخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستي بر آن رساندم كه ناگهان آب در دستانم جاري شد و از آن وضوي كاملي ساختم، همين كه نياز به آبم برطرف شد، سطل نيز ناپديد شد و من نفهميديم چه كسي آن را پس گرفت، شگفتا كه آب در نرمي مانند كرده و در طعم و شيريني همچون عسل و در خوش بويي همانند مشك بود، در اينجا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تبسمي فرمود و آن حضرت را در آغوش كشيد و ميان ديدگانش را بوسيد آنگاه فرمود: اباالحسن (عليه‌السلام) مژده باد بر تو آن سطل و آب و حوله كه ديدي همه از بهشت و فردوس برين بود. در شگفتم از مردمي كه مرا به خاطر محبت و علاقه‌اي كه به تو دارم سرزنش مي‌كنند در حالي كه خداي متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند. [271].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از من خواست كه دست خود را بر پستان
[صفحه 171]
گوسفندي كه شير آن خشك شده بود بكشم تا بدان وسيله شير در پستان حيوان آيد،به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم شما چنين كنيد كه اين كار از شما سزاوارتر است حضرت فرمود: اي علي (عليه‌السلام) كار تو كار من است. آنگاه من دست خود را بر پستان آن حيوان كشيدم فورا شير در رگهاي پستان گوسفند جريان يافت. قدري از شير آن دوشيدم و حضرت ميل فرمود: در اين بين پير زني سر رسيد كه اظهار تشنگي مي‌كرد از همان شير او را هم سيراب كردم. آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: من در مقام دعا از خداي متعال خواسته‌ام كه دست تو را مبارك گرداند و خدا نيز چنين كرده است. [272].

فاتح فدك

پس از جنگ خيبر كه به كشته شدن نود و سه نفر از يهوديان و پانزده نفر از مسلمانان خاتمه يافت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خبر بازگشتم جعفر بن ابيطالب از حبشه را دريافت كرد و فرمود: نمي‌دانم به خاطر كدام يك از اين دو خوشحال باشم، به بازگشت جعفر يا به فتح خيبر [273] بافتح خيبر ضربه بزرگي بر پيكر يهوديان آن منطقه وارد شد. لذا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به محض فراغت از يهوديان خيبر، حضرت علي (عليه‌السلام) را با گروهي از مسلمان نزد يهوديان فدك فرستاد (فدك محلي بود در حجاز در نزديكي خيبر كه فاصله آن تا مدينه دو يا سه روز بود) كه يا اسلام آورند يا جزيه بپردازند و يا آماده جنگ باشند، يهوديان فدك كه در جريان شكست يهوديان خيبر قرار گرفته بودند، صلح را بر اسارت و قتل ترجيح داده حاضر شدند كه جزيه پرداخت نمايند تا در سرزمين خود بمانند و چون فدك بدون درگير توسط علي (عليه‌السلام) تسليم شد، خلاصه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم گرديد، و آن حضرت طبق روايات فراوان و به امر خداوند آن را به دخترش فاطمه عليهاالسلام بخشيد، كه در عصر خليفه اول غاصبانه از حضرتش گرفته شد. [274].
[صفحه 172]

جنگ تبوك و جانشيني علي

علي رغم كارشكنيها و تبليغات سوء منافقان، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را جانشين خود در مدينه ساخت و در ماه رجب سال نهم هجري به همراه سپاهي عظيم، راه پرمشقت شمال را در پيش گرفت علت انتخاب علي (عليه‌السلام) باري جانشيني در مدينه بر اساس آنچه در منابع تاريخي آمده است. [275].
اين بود كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از سوء نيت اعراب و بسياري از مدرم مكه كه با آنان جنگيده و خون بستگانشان را ريخته بود و منافقان مدينه كه به بهانه‌هايي از شركت در اين نبرد سرباز زده بودند مطلع بود، و بيم آن مي‌رفت كه اين عناصر از غيبت طولاني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و ديگر مسلمانان استفاده كنند و به مدينه بتازند، لذا وجود اميرمؤمنان (عليه‌السلام) در مدينه همچون خود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عامل مهمي در ترساندن دشمنان و پاسداري از مركز حكومت اسلامي بود، از اين رو پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به هنگام معرفي حضرت علي (عليه‌السلام) به جانشيني خو فرمود:
«ان المدينة لا تصلح الا بي اوبك مدينه جز با وجود من يا تو اصلاح نپذيرد.» [276] يكي از توطئه‌هاي منافقان كه با نقش قبلي آنها ريخته شده بود قتل علي (عليه‌السلام) و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود. لذا صد نفر از آنان در مدينه براي قتل علي (عليه‌السلام) و چهارده نفر هم براي قتل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با سپاه حركت كردند. با حركت سپاه اسلام به سوي تبوك و ماندن علي (عليه‌السلام) در مدينه منافقان همه نقشه‌هاي خود را نقش بر آب ديدند و دست به توطئه جوسازي و شايعه پراكني زدند. اميرمؤمنان (عليه‌السلام) با شنيدن سخنان واهي آنها مبني بر اينكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از روي بي‌مهري علي (عليه‌السلام) را با خود نبرده است خود را به پيامبر رسانيد و جريان را گزارش داد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: دروغ مي‌گويند بلكه تو را براي نگهداري آنچه پشت سرم هست گذاردم. آيا راضي نيستي نسبت تو به من، همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسي باشد؟ جز آنكه پس از من پيامبري نيست. سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به آن حضرت
[صفحه 173]
دستور داد به مدينه بازگردد و جانشين وي در دار الهجرة و خانواده‌اش باشد. [277].

اتاقهاي بهشت

ابوبصير مي‌گويد: امام صادق (عليه‌السلام) از پدران خود از حضرت علي (عليه‌السلام) چنين روايت نمود كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: در بهشت اطاقهايي است كه ظاهر آن با باطن آن بوده و درونش از بيرون آن ديده مي‌شود. آنجا اقامتگاه فردي از امت من است كه داراي اين خويها باشد.كلامش نيكو باشد و مردم (گرسنه) را اطعام كند و سلام كند و پيوسته روزه‌دار باشد و در شب وقتي چشمان مردم در خواب رفته است او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و به خواندن نماز مشغول گردد. آنگاه فرمود: يا علي (عليه‌السلام) آيا مي‌داني اطابه كلام (سخن نيكو) چيست؟ كسي كه هر صبح و هر شب ده مرتبه بگويد سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر (نيكو كلام مي‌باشد). اطعام الطعام (دادن غذا)، خرجي دادن مرد است به خانواده خود و اما ادامه روزه آن است كه انسان در طول ماه رمضان و در هر ماه (اول و وسط و آخر ماهاي قمري) سه روز روزه بگيرد كه ثواب روزه تمامي عمر بر او نوشته مي‌شود.
والصلاة بالليل يعني اداي نماز در شب و هنگامي كه مردم در خوابند، پس شخصي كه نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند همانند كسي است كه تمامي شب را بيدار مانده باشد و افشاي سلام آن است كه از سلام دادن به هيچ يك از مسلمانان بخل نكند. [278].

مردي خدمت نبي اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و اظهار گرسنگي نمود، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را به خانه
[صفحه 174]
همسران خود راهنمايي كرد تا از او پذيرايي شود آنها نيز گفتند: در خانه جز آب چيز ديگري ندارند. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رو به اصحاب كرد و فرمود: چه كي اين مهمان را به خانه خود مي‌پذيرد؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: من او را به خانه مي‌برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا عليهاالسلام اطلاع داد و از وضع غذاي خانه جويا شد. حضرت فاطمه عليهاالسلام جواب داد قدري خوراك به اندازه بچه‌ها موجود است ولي مهمان را بر خود مقدم مي‌داريم حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: شما بچه‌ها را خواب كن من، نيز چراغ خانه را خاموش مي‌كنم (گويا علي (عليه‌السلام) مي‌خواهد مهمان به واسطه تاريكي شب آنهم به بهانه خوابيدن بچه‌ها، متوجه كمي غذا نشود و با خيالي آسوده غذا بخورد (اميرالمؤمنان (عليه‌السلام)) بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نيز بر اثر تاريكي متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپري شد و مهمان از خوراك خانه علي (عليه‌السلام) بهره‌مند شد ليكن اهل خانه با گرسنگي شب را صبح كردند آن هنگام آيه شريفه و يوثرون علي انفسهم و لو كان بهم خصاصة [279] نازل گرديد. [280].

سرور و سالار عرب

عبدالرحمن بن ابي‌ليلي از امام حسين (عليه‌السلام) روايت مي‌كند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به انس فرمود: انس، سيد و سرور عرب را بخوان كه نزد من بيايد، عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم مگر شما سيد و سرور عرب نيستيد؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علي (عليه‌السلام) سرور و سالار عرب است. انس علي (عليه‌السلام) را فرا خواند چون علي (عليه‌السلام) آمد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آنها خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيدند. فرمود: اي گروه انصار اين علي (عليه‌السلام) سرور و سالار عرب است. پس بپاس دوستي من دوستش داريد و بخاطر گرامي بودن وي نزد من، گراميش بداريد كه آنچه به شما گفتم
[صفحه 175]
مطلبي است كه جبرئيل مرا از جانب خداوند به آن مأمور ساخته است. [281].

با كسي محشور مي‌شود كه دوستش مي‌داري

اضبغ بن نباته مي‌گويد: روزي اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) دست حارث همداني را گرفت و فرمود: اي حارث، روزي من از آزار و حسد قريش و منافقين به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شكوه كردم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته‌ام آنگه فرمود: چون روز قيامت شود من دست به ريسمان و دستاويز عصمت پروردگار صاحب عرش زنم و تو اي علي (عليه‌السلام) دست به دامان شما مي‌زنند، اكنون بگو ببينم در آن حال فكر مي‌كني كه خدا با پيغمبرش صلي الله عليه و آله و سلم چه خواهد كرد؟ و پيامبرش صلي الله عليه و آله و سلم با وصي خود (عليه‌السلام) چه مي‌كند؟ حارث آنچه گفتم بپذير كه اندكي است از بسيار (و نمونه‌اي است از خروار) آري تو با كسي محشور مي‌شود كه دوستش مي‌داري و براي توست تمام اعمالي كه براي خود كسب كرده‌اي و اين مطلب را سه بار تكرار فرمود: در اين هنگام حارث از جاي خود برخاست و در حالي كه عباي او به زمين كشيده مي‌شد گفت: از اين پس ديگر باك ندارم كه مرگ بسوي من آيد يا من به سوي مرگ بودم [282].

ابوحمزه ثمالي مي‌گويد: امام باقر (عليه‌السلام) از پدرش روايت كرده كه جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئيل را به نزد محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاد، تا آن حضرت در حال حيات خود براي ولايت علي (عليه‌السلام) از مردم شاهد و گواه بگيرد، و پيش از وفات خود حضرتش را به نام اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) نامگذاري نمايد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نه نفر از ياران و مشهورين از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده‌ام تاگواهان الهي در روي زمين باشيد، خواه بر گواهي خود پايداري كنيد، يا كتمان نموده و از اداي شهادت [صفحه 176]
خودداري كنيد. آنگاه فرمود: اي ابابكر برخيز و بر علي (عليه‌السلام) بنام اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سلام ده. او گفت: ايا اين فرمان خدا و رسول صلي الله عليه و آله و سلم اوست؟ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري. وي برخاست و بر آن حضرت به عنوان اميرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخيز و بر علي بنام اميرمؤمنان (عليه‌السلام) سلام كن. عمر گفت: ايا به فرمان خدا و رسولش او را اميرمؤمنان (عليه‌السلام) بناميم؟ حضرت فرمود: آري. او نيز برخاست و سلام كرد سپس به مقداد بن اسود كندي فرمود: برخيز و به علي (عليه‌السلام) بنام اميرمؤمنان (عليه‌السلام) سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تكرار نكرد. آنگاه به ابوذر غفاري فرمود: برخيز و به علي (عليه‌السلام) بنام اميرمؤمنان (عليه‌السلام) سلام ده، وي برخاست و سلام داد، بعد به حذيفه يماني و عماربن ياسر و عبدالله بن مسعود و بريده كه از همه آنان جوان‌تر بود فرمود: برخيز و بر اميرمؤمنان (عليه‌السلام) سلام كن او نيز برخاست و سلام داد. [283] پس از آن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من شما را براي اين كار خواندم تا در اين زمينه گواهان الهي باشيد خواه بر آن پايدار بمانيد يا ترك اداي شهادت كنيد. [284].

سد ابواب مسجد نبي

پس از آنكه مسجد النبي را حصار كشيدند و پيغمبر در آن نماز مي‌خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود دري باز كرده بودند تا كه براي نماز فورا برسند، ابوبكر و عباس و حمزه هر يك در خانه خود را به مسجد باز كردند و يك در ديگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه‌اي كه يك در داشت و آنهم وارد مسجد مي‌شد خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و علي (عليه‌السلام) بود. وحي الهي نازل شد به پيغمبر كه بايستي تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و علي (عليه‌السلام) (اين روايت را سني‌ها نيز از عبدالله بن عمرو از عمربن خطاب هم ذكر كرده‌اند) گويند كه از پسر عمر پرسيدند: راجع به علي (عليه‌السلام) گفت اسم علي را نياوريد كه سه افتخار بزرگ براي اوست يكي سد ابواب دومي ازدواج با
[صفحه 177]
فاطمه عليهاالسلام سوم فتح خيبر. اجمالا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم رفت بالاي منبر و فرمود كه خداوند فرمود: بايد درها بسته شود ولي استثناء راجع به علي (عليه‌السلام) را ذكر نفرمود، روايت دارد اولين كسي كه مشغول بستن درب خانه‌اش شد علي (عليه‌السلام) بود ولي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آمد و نگذاشت عباس و عمر نيز درها را نبستند، سايرين آمدند گفتند: در را مي‌بنديم اما بگذاريد روزنه‌اي باز بگذاريم رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: روزنه‌اي هم نبايد باز باشد. عباس آمد پيش رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و عرض كرد من هم كه پيرمردي هستم و حكم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم بالاي منبر رفت و فرمود: من نگفته‌ام كه درها را ببنديد امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه علي (عليه‌السلام) باز باشد. رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم از پيش خود كاري نمي‌كند اگر مي‌كرد به عباس اجازه مي‌داد كه عمويش بود، حمزه نيز آمد تا روزنه‌اي را باز بگذارد ولي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همان جواب را به او داد (و ما ينطق عن الهوي) محمد از روي هواي حرف نمي‌زند علي (عليه‌السلام) فرمود: كه متهم كردند رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را در مسأله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم در ضلالت افتاده است.

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بستگان نزديكش را به خانه ابوطالب دعوت كرد آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و از عموهاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ابوطالب، حمزه و ابولهب حضور داشتند. پس از صرف غذا هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌خواست وظيفه خود را ابلاغ كند ابولهب با گفته‌هاي خود زمينه را از ميان برد لذا فرداي آن روز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنها را دعوت مجدد به غذا كرد و بعد از صرف غذا فرمود: اي فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هيچ جواني را در عرب نمي‌شناسم كه براي قومش چيزي بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد. من خير دنيا و آخرت را براي شما آورده‌ام و خداوند به من دستور داده است كه شما را دعوت به اين آيين كنم كداميك از شما مرا در اينكار ياري خواهيد كرد تا برادر من و وصي و جانشين من باشيد؟
جمعيت همگي سر باز زدند جز علي (عليه‌السلام) كه از همه در سن كوچكتر بود، برخاست و
[صفحه 178]
عرض كرد: اي پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم! من در اين راه ياور تو هستم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست بر گردن علي نهاده و فرمود: اين برادر و وصي و جانشين من در بين شما است سخن او را بشنويد و فرمانش را اطاعت كنيد. جمعيت از جا برخاستند در حالي كه خنده تمسخرآميزي بر لب داشتند به ابوطالب مي‌گفتند: به تو دستور مي‌دهد كه گوش به فرمان پسرت كني و از او اطاعت نمايي [285].

سلمان مي‌گويد: در حالي كه علي (عليه‌السلام) سرگرم غسل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود از آنچه مردم (در بيرون خانه) انجام دادند به او خبر دادم و گفتم: يا علي (عليه‌السلام) هم اكنون ابوبكر بر منبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نشسته و مردم به بيعت با يكدستش هم اكتفا نمي‌كنند بلكه با هر دو دست راست و چپش بيعت مي‌كنند.
علي (عليه‌السلام) فرمود: اي سلمان، هيچ فهميدي اول كسي كه روي منبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با او بيعت كرد چه كسي بود؟ عرض كردم: نه همين قدر مي‌دانم كه او را در سقيفه بني ساعده ديدم وقتي كه با انصار مخاصمه مي‌كردند. و اول كسي كه با ابوبكر بيعت كرد مغيره بود و بعد از او بشيربن سعيد، سپس ابوعبيده بعد عمربن خطاب و بعد سالم غلام ابي‌حذيفه و معاذبن جبل،علي (عليه‌السلام) فرمود: درباره اينان از تو سؤال نكردم، بگو آيا فهميدي اول كسي كه از منبر بالا رفت و با ابوبكر بيعت كرد چه كسي بود؟ گفتم: نفهميدم، ولي پيرمرد سالخورده‌اي را ديم كه بر عصاي خود تكيه كرده و ميان دو چشمش جاي سجده بود طوري كه بسيار جدي و كوشا در عبادت مي‌نمود. از منبر بالا رفت و در حال گريه گفت: شكر خدا را، كه قبل از مردن ترا در اينجا مي‌بينم، دستت را براي بيعت دراز كن. ابوبكر دستش را جلو برد، او هم بيعت كرد و گفت: روزي است مانند روز آدم! و از منبر پايين آمد و از مسجد خارج شد اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) پرسيد: اي سلمان،
[صفحه 179]
آيا او را شناختي؟ عرض كردم: نه! ولي از گفتارش ناراحت شدم، مثل اينكه مرگ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به سرزنش گرفته بود.
علي (عليه‌السلام)فرمود: او شيطان بود ... پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من خبر داد كه مردم در سقيفه با ابوبكر بيعت خواهند كرد بعد از آنكه بر سر حق اختلاف پيدا مي‌كنند و با دليل ما استدلال مي‌كنند، بعد به مسجد مي‌آيند و اول كسي كه با او بيعت مي‌كند شيطان است، كه به صورت پير سالخورده‌اي جدي خواهد بود، كه اين حرفها را نيز خواهد گفت، بعد خارج شه و شياطين خود را جمع مي‌كند. آنها هم در مقابلش سجده كرده و مي‌گويند: اي رئيس بزرگ ما، تو همان كسي هستي كه آدم را از بهشت راندي. او هم مي‌گويد: كدام امت بعد از پيامبرش گمراه نشد؟ خيال كرده‌ايد من ديگر راهي بر آنان ندارم ... [286].

روزي علي (عليه‌السلام) به محضر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم شرفياب شد قيافه جذاب و صورت زيباي علي (عليه‌السلام) به قدري جلوه داشت كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چنين پنداشتم كه ماه شب چهارده به من نزديك شده است.
«اظننت الا انه اشرف علي علي القمر الیلة البدر» [287].

شهيدي تنها

عايشه مي‌گويد: روزي علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اجازه ورود خواست. حضرت اجازه نفرمود، بار ديگر اجازه خواست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي (عليه‌السلام) داخل شو، چون علي (عليه‌السلام) داخل شد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم برخاست و او را در آغوش كشيد و پيشانيش را بوسيد و فرمود: پدرم فداي آن شهيد، پدرم فداي آن تنهاي شهيد. [288].

[صفحه 180]

نام علي در چهار جا

روزي حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! من در چهار مقام و محل اسم تو را نزديك به اسم خود ديدم. وقتي مرا به سوي آسمان به معراج مي‌بردند همينكه به بيت المقدس د رسيدم در روي صخره آن اين جملات بود: نيست معبودي، مگر خدا، محمد است رسول خدا، او را تأييد كردم به علي كه وزير اوست. وقتي كه به سدرة المنتهي رسيدم بر آن ديدم اين كلمات را: نيست معبودي مگر من، به تنهايي، محمد است برگزيده از ميان آفريده‌هاي من، من او را تأييد كردم به علي وزير او، او را به علي ياري كردم. چون به عرش خداوند رسيدم ديدم: بر پايه‌هاي آن نوشته بود، من خدايي هستم كه هيچ معبودي نيست جز من، محمد است حبيب من، از ميان بندگان، من او را تأييد كردم به علي، وزير او و او را به علي ياري نمودم. و چون به بهشت رسيدم ديدم بر در بهشت نوشته بود: نيست معبودي مگر من، محمد است حبيب من از ميان مخلوقات من، او را تأييد كردم به علي وزير او و او را به علي نصرت دادم. [289].

مخدوج بن زبير گويد: چون آيه ان اصحاب الجنة هم الفائزون به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد به حضرت گفتيم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اصحاب بهشت چه كساني هستند؟ حضرت فرمود: كسي كه مرا اطاعت كند و علي (عليه‌السلام) را بعد از من سرپرست و صاحب اختيار خود قرار دهد.
در اين حال حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم دست علي (عليه‌السلام) را گرفته بود آنگاه فرمود: حقا علي از من است و من از علي پس كسي كه با او جنگ كند با من جنگيده و كسي كه با من جنگ
[صفحه 181]
كند خداوند عزوجل را به خشم در آورده است.
سپس فرمود: اي علي جنگ كردن با تو جنگ كردن با من است و دوستي با تو، دوستي با من است تو پرچم هدايت و نشانه رهبري هستي بين من و بين امت من. [290].

تمام مردم دنيا يك طرف..

علقمه و اسود مي‌گويند ما به ابوايوب انصاري در منزلش وارد شديم و از او پرسيديم اي ابوايوب! خداوند پيغمبر خود را گرامي داشت و تو را بواسطه صحبت با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فضيلت داد؛ حال براي ما بگو چگونه به حمايت از علي (عليه‌السلام) برخاسته و با اهل توحيد (منظور اصحاب معاويه است كه به ظاهر مسلمان بودند) جنگ كردي؟
ابوايوب گفت: بخدا سوگند روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در همين اطاقي كه ما و شما فعلا در آن نشسته‌ايم، نشسته بود در اطاق كسي جز رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) كه در سمت راست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود و من كه در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالك كه خادم آن حضرت بود كسي نبود، كه ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز كنيد براي عمار، مرد پاك و پاكيزه؛ در را باز كردند و عمار داخل شد و سالم كرد، حضرت به او خوش آمد گفت.
سپس فرمود: اي عمار! بزودي بعد از من در امت من فتنه برپا مي‌شود بطوريكه شمشير به روي هم مي‌كشند و بعضي از آنها همديگر را مي‌كشند، چون چنين ديدي بر تو باد به آن مردي كه در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) كردند سپس فرمود:
اگر ديدي تمام مردم جهان در يك مسير حركت مي‌كنند و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) به تنهايي در مسير ديگري حركت مي‌كند تو در مسير علي (عليه‌السلام) حركت كن و مردم را رها كن، اي عمار! علي (عليه‌السلام) تو را در ضلالت و پستي وارد نمي‌كند، و از راه هدايت تو را در نمي‌كند اي عمار! متابعت از علي (عليه‌السلام) متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست. [291].

پيشواي شرفاء

انس مي‌گويد: رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: آب وضوئي براي من مهيا كن! سپس برخاست و دو ركعت نماز خواند سپس به من فرمود: اي انس! اولين كسي كه از اين در بر تو وارد مي‌شود، امير و سالار مؤمنين و آقا و مولاي مسلمين و پيشواي شرفاء و تابنده چهره‌هاي بهشت كه در غرفه‌هاي امن پروردگار جاي دارند و خاتم اوصياء من خواهد بود.
انس مي‌گويد: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردي از انصار قرار بده و اين دعا را از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مخفي داشتم ناگهان علي (عليه‌السلام) وارد شد حضرت فرمود: اي انس كيست؟ عرض كردم علي (عليه‌السلام) است حضرت با شادماني هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او مي‌شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح مي‌نمود.
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله! امروز كاري را ديدم با من كردي كه تا به حال چنين ننموده بودي؟ حضرت فرمود: چه باز مي‌دارد مرا از اين گونه رفتار درباره تو؟ تو هستي كه دين مرا ادا مي‌كني و صداي مرا به جهانيان مي‌رساني و در اختلافاتي كه بعد از من بوجود مي‌آيد حق را براي آنان آشكار مي‌گرداني. [292].

گريه رسول خدا

اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من با پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم راه مي‌رفتيم تا اينكه در باغي داخل شديم، حضرت يكباره مرا در آغوش گرفت و شروع كرد به گريه كردن؛ من عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم علت گريه شما چيست؟ حضرت فرمود: گريه بخاطر كينه‌ها و عقده‌هايي كه در سينه‌هاي جماعتي است از تو و ظاهر نمي‌كنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!
من عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا در آن وقت دين من سالم خواهد بود؟ حضرت
[صفحه 183]
فرمود: بلي در آن هنگام دين تو سالم خواهد بود. [293].

علي از من است

از اميرالؤمنين (عليه‌السلام) نقل شده است كه فرمود: براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شاخه موزي هديه آوردند حضرت موز را با دست خود پوست مي‌كند و در دهان من مي‌گذارد، گوينده‌اي گفت: اي رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم تو علي (عليه‌السلام) را دوست مي‌داري؟
حضرت فرمود: آيا نمي‌داني كه علي از من است و من از علي هستم. [294].

يحيي پيامبر كيست؟

ام‌اسلم، يكي از بانوان مسلمان و هشيار عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌خواست بداند كه وصي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم كيست؟ تصميم گرفت شخصا از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم سؤال كند، او به سوي خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حركت كرد. به او گفته شد كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در منزل يكي از همسرانش به نام ام‌سلمه است، لذا او بسوي آن خانه رفت او از همسر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيد: پيامبر كجاست؟ همسر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت: به دنبال كاري رفته هم اكنون مي‌آيد.
ام‌اسلم وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را ديد عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم پدر و مادرم فدايت، من كتابها را خوانده‌ام و به پيامبران و اوصياء آنها آگاهي دارم حضرت موسي (عليه‌السلام) در زمان حيات خود خود داراي وصي (بنام هارون) بود و بعد از غيبتش نيز داراي وصي (بنام يوشع) بود حضرت عيسي (عليه‌السلام) نيز براي خود وصي داشت (در زمان حياتش كالب بن يوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اكنون بفرمائيد: فمن وصيك يا رسول‌الله: اي رسول خدا! وصي شما كيست؟
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي ام‌اسلم! وصي من در حيات و بعد از وفات من يكي است؛ اي ام‌اسلم! هر كس اين كار را كه اكنون انجام مي‌دهم انجام دهد، او وصي من است، هماندم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مشتي از سنگريزه‌هاي زمين را برداشت و با دستش ماليد تا مانند آرد شد،
[صفحه 184]
همان را خمير كرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جاي مهر در آن نقش بست!!
ام‌اسلم از محضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيرون آمد و به حضور اميرمؤمنان علي (عليه‌السلام) رسيد و گفت: پدر و مادرم به فدايت آيا وصي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شما هستيد؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: آري، اي ام‌اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگريزه‌اي برداشت و آن را ماليد و مانند آرد نمود سپس آن را خمير كرد و انگشتر خود را بر آن زد كه جاي انگشترش در آن نقش بست.
ام‌اسلم از محضر علي (عليه‌السلام) بيرون آمد، نزد امام حسن (عليه‌السلام) كه هنوز كودك بود رفت و گفت آيا تو وصي پدرت هستي؟
امام حسن فرمود: آري اي اي اسلم سپس امام حسن (عليه‌السلام) همان

کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد.
ام‌اسلم سپس نزد حسین (علیه‌السلام) آمد و گفت: آیا تو وصي برادرت هستي؟ امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: آري اي ام‌اسلم! آنگاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادر حسن (علیه‌السلام) را انجام داد.
ام‌اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) آنگاه به حضور امام سجاد (علیه‌السلام) آمد و پرسید: آیا شما وصي پدرت هستي؟ امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: آري اي ام‌اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کار را که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد. [295].

عروة بن زبير مي‌گويد: ما در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با ساير اصحاب نشسته بوديم و در مورد اهل بدر و بيعت رضوان گفتگو مي‌كرديم كه ابودرداء گفت: اي مردم من شما را آگاه نكنم از كسي كه مالش از همه كمتر است و تقوا و ورع او از همه بيشتر و كوشش او در عبادت از همه افزونتر است؟
[صفحه 185]
گفتند او كيست؟ گفت: علي بن ابيطالب (عليه‌السلام)
تا او اين حرف را زد همه اعضاي جلسه از او روي گردانيدند، آنگاه مردي از انصار به او گفت: اي ابودرداء تو سخني گفتي كه كسي با تو موافق نبود ابودرداء گفت: اي مردم! من آنچه را ديدم مي‌گويم و شما همه آنچه را كه ديديد بگوئيد من خود شبي علي (عليه‌السلام) را در منطقه شويحطات نجار؛ ديدم كه از جمع حاضر جدا شد و پشت نخلهاي خرما رفت من كه بدنبال او مي‌رفتم او را گم كرده بودم بحدي كه پنداشتم علي (عليه‌السلام) به خانه خود رفته است، اما به ناگه صداي حزين و آهنگ دلگدازي را شنيدم كه مي‌گفت: معبودا چه بسيار جرم بزرگي كه از من ديدي ولي به عوض آن به من نعمت دادي ...؛ «الهي كم من موبقة حملت عني فقابلتها بنعمتك و كم من جريرة تكرمت ...»
اين آواز مرا بخود جلب كرد و به دنبال آن رفتم ديم او علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است خود را از آن حضرت پنهان كردم و آرام حركت نمودم آن حضرت در آن نيمه شب چند ركعتي نماز بجا آورد سپس بدرگاه خدا مشغول گريه و زاري و دعا شد ... ابودرداء گفت: اين حالت را بخدا قسم در هيچ يك از اصحاب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نديدم. [296].

ولي خدا چه كسي است؟

روزي جمعي از يهودياني كه تازه مسلمان شده بودند مانند: عبدالله بن سلام، و اسد، و ثعلبه، و ابن‌يامين و ابن‌صوريا، نزد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و عرض كردند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حضرت موسي بن عمران وصي خود را يوشع بن نون قرار داد وصي بعد از شما چه كسي است؟
هنوز سؤال آنها تمام نشده بود كه آيه شريفه انما و ليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راكعون نازل شد كه،ولي شما خدا و رسول او آن كسانيكه ايمان آوردند و نماز به پا كردند و در ركوع زكوة پرداختند.
سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به يهوديان فرمود برخيزيد تا به مسجد
[صفحه 186]
برويم آنگاه به مسجد رفتند جلوي مسجد فقيري را ديدند كه از مسجد بيرون مي‌آيد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: اي سائل كسي به تو چيزي داده است؟
فقير گفت: آري يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اين انگشتر را به من دادند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چه كسي اين را به تو داد، عرض كرد: اين مردي كه نماز مي‌خواند، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: در چه حالي به تو اين انگشتر را داد عرض كرد: در حال ركوع پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم تكبير گفت و اهل مسجد هم تكبير گفتند.
آنگاه فرمود: اين علي بن ابيطالب پس از من ولي شما است.
آنگاه آن جمع تازه مسلمان گفتند: به خداوند سوگند بدين اسلام و پيغمبري محمد و به ولايت علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) خشنود و راضي شديم. از عمر بن خطاب روايت شده كه چهل انگشتر صدقه دادم در حال ركوع تا آيه‌اي نيز مثل آيه‌اي كه براي علي (عليه‌السلام) نازل شد، براي من نيز نازل شود ولي چيزي نازل نشد. [297].

گره گشاي مؤمنان، انفاق مخلص

موسي بن عيسي مي‌گويد: روزي در خدمت علي (عليه‌السلام) در دوران زندگاني رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم كه شخصي آمد و گفت: يا علي (عليه‌السلام) در همسايگي ما شخصي هست كه با وزش باد از درختهاي خرماي او مقداري خرما در حياط ما مي‌ريزد و بچه‌هاي من آنها را مي‌خورند و اين شخص مي‌گويد: من راضي نيستم، بيا برويم تا او را راضي كنيم. با امام حركت كرديم تا به منزل آن شخص رسيديم، علي (عليه‌السلام) هر چقدر به آن شخص اصرار كرد كه او راضي شود اما او نپذيرفت.
علي (عليه‌السلام) فرمود: من از طرف رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به تو ضمانت مي‌دهم كه باغي در بهشت به تو بخشيده شود، ولي صاحب خانه امتناع ورزيد تا اينكه آفتاب در حال غروب كردن و وقت نماز فرا رسيد.
امام به او فرمود: آيا خانه خود را با فلان باغ خرماي من عوض مي‌كني؟ [صفحه 187]
صاحب خانه در كمال ناباوري گفت: اگر واقعا بدهي مي‌پذيرم.
امام شاهدان حاضر را به گواهي گرفت كه خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خريده است.
سپس رو به فرد نيازمند كرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالك آن را تصرف نما، كه خدا به شما بركت دهد و نعمت‌هاي او بر شما حلال باشد.
آنگه همگي به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رو به علي (عليه‌السلام) كرد و فرمود: علي جان نسبت به كار پسنديده ديشب تو اين آيات نازل شد:
«بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشيي ... فاما من اعطي و اتقي و صدق بالحسني فسنيسره لليسري» [298].
آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به اين ايثارگر مخلص فرمود:
علي جان تو به بهشت يقين داشتي و خانه را به آن مرد بخشيدي و باغ خود را از دست دادي ولي خداوند با نزول اين آيات از تو تشكر فرمود. [299].

كنيزي معتقد و باادب

فضه كنيزي حبشي بود، بعضي هم نوشته‌اند نجاشي پادشاه حبشه خودش اين كنيز را خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هديه فرستاد و پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم هم او را به دخترش بخشيد، روزي هنگام وضو گرفتن، حضرت علي (عليه‌السلام) فضه را صدا زد تا آب بياورد فضه نداد دو مرتبه امام او را صدا زد اما او جواب نداد، تا سه مرتبه.
در اينجا حضرت خود برخاست آب بردارد وقتي از حجره خود بيرون رفت هاتفي صدا زد كه آب در سمت راست است، علي (عليه‌السلام) آب را برداشت و وضو گرفت.
در اين هنگام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وارد شد در حالي كه قطرات آب وضو از محاسن علي (عليه‌السلام) مي‌چكيد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمود: يا علي! آي مي‌داني هاتف كه بود و ندايش چه بود؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بهتر مي‌داند.
[صفحه 188]
حضرت فرمود: اين نداي برادرم جبرئيل بود، كه گفت: خداي عالم سلامت مي‌رساند و مي‌فرمايد: بر فضه غضبناك نباش علت اينكه برايت آب نياورد اين بود كه او در قائده زنانه است اينجا بود كه علي (عليه‌السلام) براي فضه بخاطر ادبش دعا كرد: اللهم بارك لنا في فضتنا خدايا! مبارك گردان و بركت خير بده به فضه ما. [300].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در روز جنگ احد كه مردم از اطراف رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پراكنده گشتند من آن روز به قدري براي آن حضرت ناراحت و پريشان گشتم كه سابقه نداشت. حال من، مانند حال كسي بود كه بر جان خود تسلط و اختياري ندارد.
پيش روي حضرت با دشمنان مهاجم مي‌جنگيدم و آنها را از اطراف وي پراكنده مي‌ساختم، تا اينكه پس از گذشت لحظاتي به عقب بازگشتم تا از حال رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خبري بگيرم. اما هر چه جويا شدم خبري نيافتم (نگران شدم) با خود گفتم:
پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به كجا ممكن است رفته باش؟! احتمال فرار كه در حق وي منتفي است، احتمال شهادت هم در بن نيست، چون حضرت اگر شهيد شده بود بايد در ميان كشته‌ها ديده مي‌شد.
سپس راهي جز ين باقي نمانده كه او را به سوي آسمانها برده باشند و ما را از نعمت وجود او محروم كرده باشند علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: از شدت ناراحتي غلاف شمشيرم را شكستم و با خود گفتم: حال كه چنين است به تلافي فقدان وجود نازنين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم چندان نبرد خواهم كرد تا كشته شوم.
آنگاه خود را به درياي دشمن زدم و آنان را از هر سو پراكنده ساختم. با فرار دشمن محوطه‌اي جلوي من باز شد ناگهان ديدم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با حال ضعف و بيهوشي نقش بر زمين افتاده است.
(معلوم شد كه آن حضرت در تمام اين مدت زير دست و پاي دشمن بوده است) به
[صفحه 189]
جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم نگاهي به من كرد و فرمود: علي! مردم چه كردند؟
گفتم: به دشمن پشت كردند و كافر شدند و شما را به آنان تسليم كردند و خود گريختند.
در اين بين پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم متوجه حمله گروهي از سپاه دشمن شد كه قصد داشتند غافلگيرانه به او يورش ببرند، لذا فرمود: علي!آنان را از من دور كن [301] من به جانب آنها حمله كردم و جمعشان را متفرق ساختم كه هر يك از آنها به سويي گريختند سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: علي! آيا صداي رضوان را كه در آسمان در مدح و ستايش تو سخن مي‌گويد را نمي‌شنوي؟ او هم اينك بانك برداشته و

مي‌گويد: شمشيري جز شمشير علي نيست و جوانمردي جز علي نيست [302].

شمشير شكسته، معجزه نبوي

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در بحبوحه جنگ احد شمشيرم دو نيم شد از ميدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمده و عرض كردم:
اي فرستاده خدا! انسان چاره‌اي ندارد جز اينكه با شمشير بجنگد ولي شمشير من شكست.
پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم نگاهي به اطراف خود انداخت، آنگاه چشمانش به شاخه خشكيده نخلي افتاد كه در كناري افتاده بود.
آن شاخه نخل را برگرفت و تكاني داد، كه ناگهان به شمشيري مبدل شد و آن را به من داد. و اين همان شمشيري است كه ذوالفقار نام گرفت. آن را بر كسي فرود نياوردم جز آنكه او را دو نيم ساختم. [303].
[صفحه 190]

جبرئيل قوت بازوي علي

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد در جنگ احد وقتي شانزده زخم عميق برداشتم، از شدت جراحت در چهار مورد از آن زخم‌ها من نقش بر زمين شدم، هر بار مرد خوش صورتي كه گيسواني زيبا برگوشهايش آويخته بود و بوي خوشي از او به مشام مي‌رسيد بالاي سرم حاضر مي‌شد و بازوان مرا مي‌گرفت، و از زمين بلند مي‌كرد و مي‌گفت:
برخيز و بر مشركان و دشمنان حمله كن، چه اينكه تو در طاعت خدا و رسول او هستي و آن دو پيوسته از تو خشنودند
هنگامي كه خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رسيدم و ماجراي آن مرد را باز گفتم آن حضرت فرمود.
علي! چشمانت روشن باد، او جبرئيل بوده است. [304].
البته نكته مهم‌تر اينكه علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من هر شمشيري را كه مي‌زنم اول فكر مي‌كنم ببينم كجا وارد مي‌شود، گذشته و آينده آن فرد را در نظر مي‌گيرم و اگر بناست يك روزي از اين فرد انسان خوبي از كار درآيد من شمشيرم را وارد مي‌كنم و او را نمي‌كشم.

فاتح بي‌بديل

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: وقتي كه فتح يكي از قلعه‌هاي خيبر دشوار شد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ترتيب ابوبكر و عمر را براي فتح آنجا فرستاد، اما فتح قلعه صورت نگرفت [305] روز بعد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مرا در حالي كه مبتلا به چشم درد بودم، خواست سپس آن حضرت با آب دهان خود درد چشمم را معالجه كرد و برايم اين چنين دعا كرد:
«پروردگارا (سوزش و سختي) گرما و سرما را از او برطرف كن»
[صفحه 191]
به بركت دعاي آن حضرت تا اين ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است، آنگاه پرچم را به دست گرفتم و به قلعه يهود يورش بردم و خداي متعال آنان را شكست داد و فتح و پيروزي را به دست من نصيب مسلمانان كرد.
در اين جنگ بود كه من 25 جراحت برداشتم با همان وضع نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمدم، حضرت وقتي مرا ديد گريست سپس مقداري از اشك ديدگانش را برگرفت و به زخم‌هايم ماليد، كه در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم. [306].

قتل مرحب خيبري

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: مرحب دلاور نامي عرب به ميدان مبارزه با من آمد و شعار مي‌داد و مي‌گفت:
من آن كي هستم كه مادرم، مرا مرحب ناميد، آماده كارزارم و تكاوري آزموده‌ام، كه گاهي با نيزه مي‌جنگم و زماني با شمشير.
من به مصاف او رفتم. مرحب به منظور حفاظت هر چه بيشتر از خود قطعه سنگي را تراشيده بود و آنرا به سر خود نهاده بود و از آن به جاي كلاه خود استفاده مي‌كرد، چرا كه هيچ كلاه خودي نمي‌توانست براي سر بزرگ او پوشش ايجاد كند. من با ضربتي كه بر سر او فرود آوردم، آن سنگ شكافته شد و تيغه شمشير من بر فرق سرش اصابت كرد و او را به قتل رسانيد. [307].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در روز جنگ بدر پس از آنكه آفتاب بالا آمد و همه جا روشن شد و نبرد ميان ما و سپاه دشمن بالا گرفت من به منظور يافتن مردي از سپاه دشمن از
[صفحه 192]
معركه جنگ خارج شدم در اين بين چشمانم به سعد بن خيثمه افتاد كه با يكي از مشركان در حال جنگ بود، نبرد بن آن دو در حالي صورت مي‌گرفت كه هر دو بر فراز تپه‌اي از ريگ و شن قرار داشتند اما ديري نپاييد كه سعد با زخم تيغ حريف خود از پاي در آمد و شهيد شد.
مشرك فاتح كه سر تا پا در حصاري از آهن و پوششي از زره، سوار بر اسب خود بود، همين كه مرا ديد از اسب خود پائين آمد و مرا به نام صدا زد و گفت: اي پسر ابوطالب! پيش آي تا باهم به نبرد پردازيم.
من به جانب او رفتم و او نيز به پيش آمد.
من چون قامتم كوتاهتر از او بود، از طرفي او در بلندي قرار داشت من خود را به عقب كشيدم تا از يك تساوي نسبي برخوردار شويم.
آن بيچاره اين حركت مرا بر ترس و فرار من حمل كرد از اين رو گفت:
اي پسر ابوطالب! آيا فرار مي‌كني؟
به او گفتم: دور شده: به زودي باز مي‌گردد (مثلي است كه در روايت آمده است)
حضرت مي‌فرمايد: وقتي كه من جاي پاي خود را محكم مي‌كردم، او ضربتي به من حواله كرد كه با سپر خود آن را دفع كردم. شمشير او در سپر من گير كرد و در حالي كه براي رهايي آن تلاش مي‌كرد من ضربتي بر كتف او زدم كه از شدت و سنگيني آن به لرزه در آمد و زره‌اش از هم گسست.
من پنداشتم كه از سوزش زخم آن ضربه، كار او تمام شد. اما به ناگاه برق شمشير ديگري را از پشت سر ديم من به سرعت سر خود را پائين كشيدم و آن شمشير فرود آمد و چنان به سر آن مشرك اصابت كرد كه جمجمه او را همراه كلاه خودش به هوا پرتاب كرد. آنگاه زننده آن گفت: بگير (اي مشرك) منم فرزند عبدالمطلب.
آنگاه ديدم ضارب عمويم حمزه و مقتول هم طعيمة بن عدي است. [308].
[صفحه 193]

آزار پيامبر توسط دو زن

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در حالي كه در آغوش من تكيه داده بود و دهان در گوش من داشت، متوجه حركت زشت دو تن از همسرانش (عايشه و حفصه دختران ابوبكر و عمر) شد كه سعي داشتند با استراق سمع از سخنان آهسته و پنهاني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سر در بياورند.
رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم همانجا بر آشفت و گفت: پروردگارا! شنوايي را از ايشان بازگير.
سپس فرمود: علي! اين آيه را ديده‌اي:
كساني كه ايمان آوردند و كارهاي شايسته انجام مي‌دهند بهترين خلق خدا هستند [309].
آيا مي‌داني آنان چه كساني هستند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند، فرمود: آنان شيعيان و ياوران تو هستند وعده ديدار من و آنان كنار حوض كوثر ...
آن روز (قيامت) از تو و شيعيانت نام مي‌برند و همه آنها با چهره‌هايي برافروخته و روشنايي كه از پيشاني و سجده‌گاه آنان مي‌درخشد، در حال نشاط و نزد من آيند ... [310].

صداي شيطان بود

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: لحظه‌اي كه براي غسل دادن رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آماده مي‌شدم، همين كه بدن پاك و پاكيزه آن جناب را بر سكو نهادم، صدايي از گوشه اتاق به گوشم رسيد، كه گفت: «اي علي! محمد را غسل مده،بدن پاك و مطهر او احتياج به غسل و شستشو ندارد»
از سخن او در دلم گماني كوتاه پيدا شد (اما بزودي برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: واي بر تو، تو كه هستي؟!
پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم ما را به غسل و شستشوي خود فرمان داده و تو ما را از آن نهي مي‌كني؟!
[صفحه 194]
در همين حال آواز ديگري با صدايي بلندتر شنيده شد كه گفت: يا علي! او را بشوي و غسل ده، كه بانگ نخستين از شيطان بود. او به سبب حسدي كه بر محمد صلي الله عليه و آله و سلم دارد، خوش ندارد كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با غسل و طهارت پاي بر بساط پروردگار خويش بگذارد.
گفتم: اي صاحب صدا! از اين كه او را به من معرفي كردي خدا به تو پاداش نيك دهد، اما تو كيستي؟
گفت: من خضر نبي هستم، كه براي تشييع جنازه پيغمبر خاتم صلي الله عليه و آله و سلم آمده‌ام. [311].

دور كن و دو بال علي

جابربن عبدالله مي‌گويد: شنيدم از رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم سه روز قبل از وفاتش؛ كه به علي (عليه‌السلام) مي‌فرمود:
درود بر تو اي پدر دو گل من، تو را به دو ريحانه دنياي خود سفارش مي‌كنم، اي علي! به همين زودي دو ستون و ركن تو ويران خواهد شد و خدا خليفه من است بر تو، آنگاه وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وفات كرد، علي (عليه‌السلام) فرمود: اين يك ستون من بود كه رسول خدا به من خبرش را داده بود،و چون حضرت فاطمه عليهاالسلام وفات كرد، علي (عليه‌السلام) اين ستون دوم است كه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم خبرش را فرموده بود. [312].

روزي علي (عليه‌السلام) به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم شما عقيل را خيلي دوست داريد؟
حضرت فرمود: آري بخدا، نسبت به او دو محبت دارم يكي براي خوبي خود اوست و ديگري بخاطر آنكه ابوطالب او را دوست مي‌داشت و فرزندش (مسلم بن عقيل) بخاطر دوستي فرزند تو كشته خواهد شد و ديده مؤمنان براي او اشك مي‌ريزد و فرشتگان مقرب بر او صلوات مي‌فرستند، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم گريست، تا اينكه تا اشكهايش به [صفحه 195]
سينه‌اش روان شد. سپس فرمود: بخدا شكايت مي‌برم از آنچه بعد از من با خاندانم خواهند كرد. [313].

عهد خداوند

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي من و فاطمه و حسن و حسين (عليه‌السلام) نزد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بوديم، آن حضرت به ما رو كرد و گريست، من عرض كردم: رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم چرا گريه مي‌كنيد؟
حضرت فرمود: گريه مي‌كنم بخاطر آنچه با شما مي‌كنند، عرض كردم: آن چه چيزي است، يا رسول‌الله؟
حضرت فرمود: گريه مي‌كنم از ضربتي كه بر فرق تو زنند و از سيلي كه بر صورت فاطمه عليهاالسلام مي‌زنند، و از نيزه‌اي كه به ران حسن (عليه‌السلام) مي‌زنند و زهري كه به او مي‌نوشانند، و از قتل حسين (عليه‌السلام)؛ علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: همه اهل بيت گريه كردند، سپس عرض كردم: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ما را نيافريده‌اند جز براي بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو اي علي! كه خداوند با من عهد كرده كه تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق. [314].

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را در همان جامه‌اي كه بر تن داشت به تنهايي، غسل و شستشو دادم. ابتدا خواستم پيراهن از برش بيرون كنم، اما جبرئيل مانع شد و گفت: علي! برادرت را از جامه‌اش برهنه مكن، كه خدا او را برهنه نساخته است، در كار غسل پسر عمويت من خود به تو كمك خواهم كرد.
شستشوي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در فضايي عطرآگين آغاز كردم و فرشتگان نيك سرشت و
[صفحه 196]
مقرب الهي پيوسته بشارتم مي‌دادند، و در كار غسل ياريم مي‌كردند، و لحظه به لحظه با من سخن مي‌گفتند.
پدر و مادر فدايش باد، هر وقت مي‌خواستم پيكر پاك و مطهرش را جابه جا كنم، خود به خود حركت مي‌كرد و مطابق با نيازم چرخش داده مي‌شد، اين وضع تا پايان غسل و كفن او همچنان ادامه داشت. [315].

ياوران علي در غسل پيامبر

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: هنگامي كه وصيت نامه رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم را مطالعه كردم ديدم كه بخشي از آن چنين نوشته شده است:
«اي علي! جز تو كسي در كار غسل و كفن من شركت نكند»
به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدايت، آيا انجام دادن آن به تنهايي برايم ممكن است؟!
حضرت فرمود: دستور جبرئيل است كه (بي‌شك) از جانب پروردگار آورده است.
پرسيدم: در صورت عجز آيا از كسي كمك بخواهم؟ فرمود: جبرئيل گفته است كه:
سنت ديرينه الهي چنان بوده است، كه پيامبران را به جز جانشينان آنان، غسل نمي‌داده‌اند اكنون نيز بايد تداوم اين سنت به دست علي انجام يابد ...
آنگاه فرمود: براي انجام دادن غسل من محتاج به ياري كسي نخواهي شد، چه اينكه تو را ياراني نيكو و برادراني پاك سرشت همراهي مي‌نمايد.
پرسيدم: پدر و مادرم به فدايت! آنها چه كساني هستند؟ فرمود: جبرئيل، ميكائيل، اسرافيل ملك الموت و اسماعيل و فرشته‌اي كه امور آسمان دنيا به او واگذار شده است [316].
[صفحه 197]

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در واقعه صلح حديبيه كه مشركان از ورود رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم و همراهانش به شهر مكه جلوگيري كردند و آنها را از زيارت خانه خدا و مسجد الحرام باز مي‌داشتند، پيمان نامه صلحي نوشته شد كه من كاتب آن معاهده بودم، نماينده قريش، سهيل بن عمرو در اعتراض به نوشته معاهده مبني بر اينكه محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاده خداست گفت:
اگر ما باور مي‌داشتيم كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاده خداست، با شما نزاعي نداشتيم و از او اطاعت مي‌كرديم، پس رسول‌الله را از كنار نام او محو كن و بنويس محمد بن عبدالله.
به سهيل گفتم. علي رغم ميل تو، به خدا سوگند كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم رسول و فرستاده خداست.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: علي! همان طور كه او مي‌گويد بنويس براي تو نيز چنين روزي در پيش خواهد بود (رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اشاره به معاهده حضرت علي (عليه‌السلام) با معاويه است)
(بنابر نقلي علي (عليه‌السلام) عرض كرد): اي فرستاده خدا! دستهاي من قدرت ندارد كه لفظ نبوت و رسالت را از نام شما محو نمايم. حضرت فرمود: پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمايم آنگاه من دست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را روي جمله رسول‌الله گذاشتم و حضرت آن را محو كرد.
اما پس از گذشت چند سال تاريخ تكرار شد و آن روزي بود، كه قرار داد صلح را ميان خود و سپاه شام مي‌نوشتند، چنين نوشتند:
به نام خداوند بخشنده مهربان، اين قراردادي است ميان علي ابن ابيطالب اميرمؤمنان و معاوية بن ابي‌سفيان ...
عمروعاص و معاويه به مخالفت برخاستند و گفتند:
«اگر ما تو را اميرمؤمنان مي‌دانستيم با تو در ستيز نبوديم نام خود و پدرت كافي است، جمله اميرالمؤمنين را حذف كن»
آن روز ياد سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم افتادم و گفتار او را حق يافتم. [317].
[صفحه 198]

وعده خداوند

روزي جمعي از مردم گرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حلقه زده بودند آن گاه حضرت فرمود: خداوند امت مرا در جهان طينت و سرشت، به من نشان داد و نامهاي آنها را به من آموخت چنانكه به آدم (عليه‌السلام) آموخت آنگاه رهبران و زمامداران از كنار من گذشتند من براي علي (عليه‌السلام) و شيعيانش از درگاه خدا طلب آمرزش كردم
خداوند يك مطلب را درباره شيعيان علي (عليه‌السلام) به من وعده داد.
شخصي پرسيد: اي رسول خدا! آن مطلب چيست؟.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آن مطلب وعده داده شده چنين بود: آمرزش براي مؤمنان شيعه و عفو از گناهانشان و تبديل گناهان آنها به پاداش و نيكي‌ها. [318].

آن، هنگامي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رحلت كرد و ابوبكر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزي علي (عليه‌السلام) ابوبكر را ديد و به او فرمود: اي ابوبكر قرآن مي‌فرمايد: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها كه در راه خدا كشته شده‌اند، مردگانند، بلكه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزي داده مي‌شوند [319].
و من گواهي مي‌دهم كه محمد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شهيد از دنيا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو مي‌آيد، وقتي كه نزد تو آمد يقين كن؛ چرا كه شيطان نمي‌تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.
آنگاه امام علي (عليه‌السلام) دست ابوبكر را گرفت و شخص پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به او نشان داد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به ابوبكر فرمود:
يا ابابكر آمن بعلي و باحد عشر من ولده، انهم مثلي الا النبوة و تب الي الله مما في يدك، فانه لا حق لك فيه؛ اي ابوبكر به (امامت) علي (عليه‌السلام) و يازده فرزندش ايمان بياور، آنها (در مقام رهبري و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه
[صفحه 199]
در دست گرفته‌اي در پيشگاه خدا توبه كن زيرا تو در آن مقام حقي نداري سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از رفت و ديده نشد. [320].

انفاق در ركوع

نجاشي از زمامداران مهربان و عادل حبشه بود كه اسلام را پذيرفت بعدها براي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هدايايي نيز فرستاد كه از جمله آنها يك دست رولباسي گران قيمت بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنرا گرفت و به علي (عليه‌السلام) بخشيد علي (عليه‌السلام) آن را پوشيد (ولي چون علي (عليه‌السلام) زاهد بود گوئي آن لباس را نيم پسنديد لذا در انتظار فقيري بود تا آن را به او ببخشد) علي (عليه‌السلام) به مسجد رفت و در آنجا مشغول نماز شد هنگامي كه در ركعت دوم به ركوع ركعت دوم رفت فقيري به پيش آمد و گفت: السلام عليك يا وي الله و اولي بالمؤمنين من انفسهم تصدق علي (عليه‌السلام) مسكين؛ سلام بر تو اي ولي خدا و اي كسي كه نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتري، به فقير صدقه‌اي بده
حضرت علي علي (عليه‌السلام) در همان حالت ركوع آن روپوش را به سوي فقير انداخت و اشاره كرد كه بردارد ... [321].

دوست خالص مرا حاضر كنيد

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در بستر رحلت بود به حاضران فرمود: ادعولي خليلي؛ دوست خالص مرا حاضر كنيد آن دو زن (حفصه و عاشيه) به دنبال پدران خود فرستادند وقتي آن دو نفر حاضر شدند تا چشم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آنها افتاد از آنها روي گردانيد سپس بار ديگر فرمود:
«خليل و دوست خالص مرا حاضر كنيد»
آنگاه به دنبال علي (عليه‌السلام) فرستادند هنگامي كه علي (عليه‌السلام) وارد شد و چشم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آن حضرت افتاد به او متوجه شد و سخناني به او فرمود وقتي كه علي (عليه‌السلام) از خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خارج شد عمر و ابوبكر به علي (عليه‌السلام) گفتند:
[صفحه 200]
خليل تو، چه سخني به تو گفت؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هزار باب علم را به من خبر داد كه از هر باب آن هزار باب ديگر گشوده مي‌شود و هزار حرف به من آموخت كه هر حرف آن، كليد هزار حرف ديگر است. [322].

تزويج دو نور

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرشته‌اي را كه 24 چهره داشت ديد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: «اي محبوبم جبرئيل! من هيچگاه تو را به اين صورت نديده بودم»
فرشته عرض كرد: يا رسول‌الله من جبرئيل نيستم بلكه خداوند مرا فرستاده تا ازدواج بين دو نور را برقرار سازم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: كدام نور را با كدام نور؟ فرشته گفت: فاطمه عليهاالسلام را با علي (عليه‌السلام)؛ وقتي كه آن دو فرشته پشت گردانيد در ميان دو شانه او چنين نوشته شده بود: محمد رسول‌الله، علي (عليه‌السلام) وصيه؛ محمد صلي الله عليه و آله و سلم رسول خدا است و علي (عليه‌السلام) وصي رسول خدا است پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آن فرشته فرمود: اين نوشته بين دو شانه تو از چه وقت نوشته شده است؟ فرشته عرض كرد: از 22 هزار قبل از خلقت آدم (عليه‌السلام)نوشته شده است [323].

فراموش نخواهي كرد

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست مبارك خود را بر سينه علي (عليه‌السلام) نهاد و چنين دعا كرد: خدايا قلب علي (عليه‌السلام) را از علم و شناخت و حكم و نور پر كن.
علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: من به حضرت عرض كردم: اي پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم پدر و مادرم به قربانت، از زماني كه آن دعا را درباره من كردي چيزي را فراموش نكردم و هر آنچه كه ننوشتم از يادم نرفت اكنون با اين حال ترس آن هست كه فراموش كنم؟
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: لا لست اتخوف عليك النسيان و الجهل؛ نه، در مورد تو ترس فراموشي و ناداني ندارم. [324].
[صفحه 201]

امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: فاطمه عليهاالسلام 75 روز بعد از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم زنده بود و در اين مدت از فراق پدر بسيار غمگين بود جبرئيل نزد فاطمه عليهاالسلام مي‌آمد و او را دلداري مي‌داد و احوال و مقام پدرش را براي او بيان مي‌كرد و حوادث آينده را كه دشمنان چه عملي نسبت به فرزندان او روا مي‌دارند را به او خبر مي‌داد حضرت فاطمه عليهاالسلام جريان را به علي (عليه‌السلام) گزارش داد حضرت علي (عليه‌السلام) به فاطمه عليهاالسلام فرمود: هر گاه حضور فرشته را احساس كردي و صدايش را شنيدي مرا خبر كن.
فاطمه عليهاالسلام هنگامي كه احساس حضور فرشته را مي‌كرد و صدايش را مي‌شنيد به علي (عليه‌السلام) اطلاع مي‌داد و علي (عليه‌السلام) نزد فاطمه عليهاالسلام مي‌آمد و هر چه مي‌شنيد مي‌نوشت تا آنكه از آن سخنان مصحف فاطمه عليهاالسلام را به وجود آورد. [325].

258- پيوند ناگسستني

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمْ

حضرت علي (عليه‌السلام) هر روز يك نوبت و هر شب يك نوبت به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رفت، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با او خلوت مي‌كرد و در هر موضوعي علي (عليه‌السلام) را به رموز و اسرار آن آگاه مي‌نمود، و هيچ چيز را از علي (عليه‌السلام) پنهان نمي‌كرد اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌دانستند كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم جز با علي (عليه‌السلام) اينگونه خصوصي نبود.
اگر علي (عليه‌السلام) در خانه خود بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به نزد علي (عليه‌السلام) مي‌رفت و بيشتر همنشيني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با علي (عليه‌السلام) در خانه او صورت مي‌گرفت، گاهي كه علي (عليه‌السلام) به خانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رفت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم زنان خود را از خانه بيرون مي‌كرد و تنها با علي (عليه‌السلام) هم سخن مي‌شد ولي تنها كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به خانه علي (عليه‌السلام) مي‌آمد فاطمه و پسران فاطمه (يعني حسن و حسين (عليه‌السلام)) را از خانه بيرون نمي‌كرد علي (عليه‌السلام) هر سؤالي مي‌كرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پاسخ مي‌داد وقتي كه سوالش تمام مي‌شد و سكوت مي‌كرد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آغاز سخن مي‌كرد، هيچ آيه اي بر رسول خدا نازل نشد مگر اينكه آن را براي علي (عليه‌السلام) مي‌خواند و املاء مي‌فرمود،

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همه احكام از حلال و حرام و امر و نهي گذشته و آينده و كتاب را كه بر پيامبران قبل نازل شد را به علي (عليه‌السلام)آموخت و علي (عليه‌السلام) همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتي يك حرف از آن را فراموش نكرد. [326].

مسئله رد الشمس

امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: يك روز رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در بيرون شهر مدينه [327] بعد از ظهر خسته بود سر خود را در دامن اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) گذاشت و خوابيد مقداري خواب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم طول كشيد كه به حسب پاره‌اي از روايات وقت فضيلت نماز عصر گذشت اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) مبتلا شد بين دو كار؛ يكي خواندن نماز عصر و يا استراحت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم!؛ حضرت علي (عليه‌السلام) هيچ حركتي نكرد تا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خواب راحتي كرده باشد وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از خواب بيدار شد علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم من نماز عصر را نخوانده‌ام.
حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! برخيز و رو به آفتاب بايست و اول سلام كن، بعد از او بخواه تا با تو سخن بگويد بعد از او درخواست كن كه برگردد در موضع خاص اقامه نماز عصر؛ تا تو بتواني نمازت را به وقت فضيلت آن بخواني.
آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سلام كردن به آفتاب را گفت: يا اباالحسن بگو: السلام عليك يا خلق الله وقتي علي (عليه‌السلام) به آفتاب سلام كرد، از آفتاب صدا بلند شد فقالت، عليك السلام يا اول يا آخر يا ظاهر و يا باطن، من ينجي محبيه و يوبق مبغضيه؛ سلام بر تو اي اول و اي آخر و اي ظاهر و اي باطن؛ خداي عالم دوست تو را نجات مي‌دهد و دشمن ترا هلاك مي‌كند. آنگاه آفتاب برگشت و اين فضيلتي است بنام ردالشمس كه اختصاص به آن حضرت دارد البته مسئله برگشت آفتاب براي اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) نيز يكبار در راه جنگ صفين براي امام اتفاق افتاده است سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي (عليه‌السلام) بگويم آنچه را كه آفتاب به تو
[صفحه 203]
گفت: يا خودت مي‌گويي حضرت عرض كرد: اگر شما بفرمائيد شيرين‌تر است حضرت فرمود: خورشيد به تو گفت: يا اول يا آخر يا ظاهر و يا باطن آيا مي‌داني يعني چه؟ يعني: يا اول من آمن بالله و رسوله يعني، اي كسي كه تو اول مؤمن بخدا و رسولش هستي و انت الاخر آخرين كسي كه با من عهد مي‌بندد و من از دنيا مي‌روم تو هستي (در نفس آخر؛ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سرش در دامن علي (عليه‌السلام) بود و از دار دنيا رفت).

انت الظاهر علي جان تو كسي هستي كه آيات خدا را ظاهر مي‌كني (هر كه علي (عليه‌السلام) را شناخت خدا را شناخته است)
انت الباطن يعني توئي آن پنهاني كه كسي حقيقت ترا نفهميد؛ يا علي (عليه السلام) كسي تو را نشناخت غير از من و حق تعالي؛ چنانچه كسي نشناخت خداوند را جز من و تو. [328].

حيله‌گر در دام خود افتاد

هنگامي كه اسلام در مدينه به اوج خود رسيد عبدالله بن ابي كه از روساي يهود بود نسبت به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حسادت مي‌ورزيد عبدالله در صدد قتل حضرت بر آمد لذا به بهانه جشن عروسي دخترش، وليمه و طعامي تهيه نمود و حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم و اصحابش، از جمله اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) را نيز دعوت كرد و در ميان صحن خانه خود چاله‌اي حفر كرد و داخل آن چاله را پر از شمشير و نيزه‌هاي زهرآلود نمود و روي آن را با فرش پوشانيد و جمعي از يهوديان را هم با شمشيرهاي برهنه و زهر آلود پنهان نمود كه وقتي آن حضرت و اصحابش پا روي آن حفره گذاشتند و در حفر افتادند آنها نيز با يك حمله همه را از بين ببرند هم چنين در طعام ميهماني خود زهر ريختند تا بتوانند از طرق مختلفي به هدف پليد خودشان برسند قبل از آمدن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اصحاب آن حضرت؛ جبرئيل نازل شد و گفت: خداوند متعال مي‌فرمايد: به خانه عبدالله بن ابي برو و هر كجا را به اصحابت نشان داد بنشينيد و هر غذايي كه نزد شما گذاشت تناول نماييد كه من شما را از شر و كيدي حفظ خواهم كرد.
[صفحه 204]
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اصحابش وارد منزل او شدند آن ملعون آنها را دعوت كرد تا در صحن خانه بنشينند نبي اكرم صلي الله عليه و آله و سلم با همه يارانش روي فرشي كه زيرش گودال بود نشستند عبدالله از اينكه آنها در گودال نيفتادند بسيار تعجب كرد چون از اين راه نااميد شد طعام مسموم شده را آورد تا شايد به هدف خود برسد حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم به اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) فرمود: اين دعا را بخوان و خودش هم خواند، دعا اين بود:
«بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله المعافي بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيي و لا داء في الارض و لا في السماء و هوالسميع العليم»
سپس همه آنها غذا را خوردند و از آن مجلس بيرون آمدند عبدالله وقتي ديد آن طعام مسموم ضرري به آنها نرسانيد چنين گمان نمود كه اشتباه كرده و زهر را در آن طعام نريخته‌اند، براي همين به افرادي كه با شمشيرهاي زهرآلود آماده كشتن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بودند امر كرد كه تا از باقيمانده غذا بخورند از طرفي دختر عبدالله كه خود در توطئه قتل نقش داشت از آنجا كه از فرو نرفتن فرش تعجب كرده بود، رفت و روي فرش نشست كه ناگهان به گودال افتاد و كشته شد و از آن طرف تمام يهودياني كه طعام باقيمانده را خوردند همه آنها نيز كشته

شدند عبدالله بعد از این واقعه به تمام اقوام خود دستور داد که این ماجرا را براي کسي نقل کنند بدینسان مراسم عروسي که آن ملعون براي دخترش ترتیب داده بود تبدیل به عزا شد زماني که خبر واقعه به پیامبر صلي الله علیه و آله و سلم رسید از عبدالله علت فوت آنها را پرسید، عبدالله گفت: دخترم از پشت بام افتاده و افراد دیگر به مرض اسهال مرده‌اند. [329].

سه نفر از خارج مدينه مي‌خواستند خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم برسند شبانه وارد مدينه شدند و گفتند: اگر بخواهيم هر سه نفر ما ميهمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم باشيم ممكن است سبب مزاحمت ايشان بشود بنابراين يكي از آنها گفت: من به منزل پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم
[صفحه 205]
مي‌روم، دومي گفت: من هم به منزل علي (عليه‌السلام) مي‌روم، سومي گفت: من هم به مسجد مي‌روم تا ميهمان خانه خدا باشم.
فردا هر سه نفر آنها در مسجد جمع شدند و يك به يك ماجراي شب گذشته خويش را تعريف كردند ميهمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گفت: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا در خوراك شير خودش شريك كرد و سير شدم و خوابيدم.دومي گفت: من هم با علي (عليه‌السلام) هم خوراك شدم و سير شده و خوابيدم. سومي گفت: من هم گرسنگي كشيدم و درست خوابم نبرد: در اين هنگام وحي بر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد كه به ميهمان ما بگو: اگر پذيرايي بهتر از گرسنگي بود ما از تو پذيرايي مي‌كرديم [330].

در جريان فتح مكه كه در سال هشتم هجرت واقع شد دو نفر از كافران كه هنوز تسليم نشده بودند با علي (عليه‌السلام) رخ به رخ شدند و از دست آن حضرت فرار كردند اين دو نفر يكي هبيرة بن وهب شوهر ام‌هاني خواهر امام علي (عليه‌السلام)بود [331] و ديگري پسر عموي هبيره بود.
علي (عليه‌السلام) اين دو نفر را تعقيب كرد اين دو نفر به خانه ام‌هاني آمده و خود را در آن خانه مخفي ساختند.
علي (عليه‌السلام) در حالي كه شمشير در دست داشت به دنبال آن دو نفر به در خانه ام‌هاني خواهر خود رسيد، ام‌هاني كه هشت سال بود برادرش علي (عليه‌السلام)را نديده بود در برابر او ايستاد و گفت: از اين دو نفر چه مي‌خواهي؟
علي (عليه‌السلام) دست رد به سينه ام‌هاني زد و او را رد كرد تا آن دو نفر را طبق دستور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم گردن بزند، ام‌هاني به علي (عليه‌السلام) گفت: آيا مي‌خواهي وارد خانه‌ام شوي و حريم و احترام مرا بشكني و شوهرم را بقتل برساني تو پس از هشت سال، از من واهمه نمي‌كني؟!
[صفحه 206]
حضرت علي (عليه‌السلام) كه پيوند مكتبي را بر پيوند نسبي مقدم مي‌داشت فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم خون اين دو نفر را هدر دانسته بنابراين به ناچار بايد فرمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در مورد قتل اين دو نفر اجرا كنم پس از اين جريان ام‌هاني نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و ديد آن حضرت غسل مي‌كند و دخترش حضرت زهرا عليهاالسلام با گرفتن پارچه بلندي آن حضرت را پوشانده كه كسي آن حضرت را هنگام غسل نبيند.
آن حضرت پس از غسل هشت ركعت نماز خواند و پس از نماز ام‌هاني را ديد و فرمود: به به! خير مقدم ام‌هاني! چه موجب شده كه اينجا آمده‌اي؟
ام‌هاني جريان برخورد شديد علي (عليه‌السلام) را بازگو كرد در اين هنگام علي (عليه‌السلام) از راه رسيد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تا او را ديد لبخندي زد و فرمود: با ام‌هاني چه كردي؟ بعدها شوهر ام‌هاني به نجران گريخت و در همانجا در حال كفر مرد و پسر عموي او برگشت و ديگر كسي متعرض او نشد. [332].

نزول فرشتگان در شب قدر

عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود، هر گاه عمر و ابوبكر به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌آمدند مي‌ديدند كه آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گريه قرائت مي‌كند و آنرا با حالي جانسوز مي‌خواند عمر و ابوبكر عرض كردند: اي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم! چقدر دلت هنگام قرائت اين سوره مي‌سوزد؟ چرا؟
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود براي آنكه در شب قدر چشمم فرشتان را ديده و دلم فهميده است و براي آنچه كه دل اين شخص (اشاره به علي (عليه‌السلام)) پس از من در شب قدر آن را مي‌فهمد و در مي‌يابد، مي‌گريم.
عمر و ابوبكر عرض كردند: مگر شما در شب قدر چه ديده‌ايد و او (علي (عليه‌السلام)) در آن شب چه مي‌بيند؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم روي زمين براي آنها نوشت «تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر»
[صفحه 207]
آنگاه فرمود: پس از آنكه خداوند مي‌فرمايد: براي تقدير هر كار آيا ديگر چيزي باقي مي‌ماند؟ عمر و ابوبكر عرض كردند نه، چيزي باقي نمي‌ماند.
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آيا مي‌دانيد، كه شخصي كه هر امري بر او نازل مي‌شود كيست؟ آنها عرض كردند: او تو هستي، اي رسول خدا. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري، ولي آيا بعد از رحلت من نيز شب قدر وجود دارد؟آنها گفتند: آري وجود دارد؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:
آيا بعد از من باز در شبهاي قدر آن امر (تقدير كارها) نازل مي‌شود؟ عمر و ابوبكر گفتند: آري؛ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: بنابراين بعد از من نزول هر چيزي در شب قدر بر چه شخصي است؟
عمر و ابوبكر گفتند: نمي‌دانيم آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست مبارك خود را بر سر علي (عليه‌السلام) نهاد و فرمود:
«ان لم تدر يا فا در يا هو هذا من بعدي، اگر نمي‌دانيد، اينك بدانيد، آن شخص بعد از من اين اشاره به علي (عليه‌السلام) است.» [333].

انار بهشتي براي وصي پيامبر

روي جبرئيل دو انار براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم يكي از آن انارها را خورد و انار ديگر را دو نصف كرد، نيمي از آن را خود خورد و نيم ديگر را به علي (عليه‌السلام) داد و آن حضرت آن را خورد سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود:
برادرم! آيا مي‌داني اين دو انار چه بود؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: نه نمي‌دانم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: انار اولي نبوت بود كه مخصوص من است و تو از آن بهره‌اي نداري ولي ديگري علم و دانش بود كه تو در آن با من شريك هستي [334].

کیفر زنان گناهکار

اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) فرمود: روزي من و فاطمه عليهاالسلام به محضر رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم
[صفحه 208]
رسيديم. حضرت را ناراحت و گريان ديديم. گفتيم اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چه چيز سبب ناراحتي شما شده؟ حضرت فرمود: يا علي! شبي كه من به آسمانها رفتم بعضي از زنهاي امتم را ديدم كه از موي سر، آنها را آويخته‌اند و با آتش عذاب مي‌كردند و مغز سر آنها مي‌جوشيد.
زني را ديدم كه از زبانش آويزان كرده بودند و از حميم به گلوي او مي‌ريختند زني را ديدم كه از پستانش آويخته آويخته بودند و گوشت بدن خود را مي‌خورد و در ميان آتش مي‌سوخت.
زني را ديدم كه پاهاي او را به پستانش بسته و عقرب و مارها را به بدن او مسلط ساخته بودند ...
حضرت فاطمه عليهاالسلام عرض كرد، پدر! گناه اين زنان چه بوده است؟
حضرت فرمود: آن زني كه از موي سرش آويخته بودند زني است كه موي سرش را در دنيا نامحرم نمي‌پوشانده و آن زني كه از زبان آويزان بود زني است كه شوهر خود را با زبان آزار مي‌داده.
و آن زني كه از پستانش آويخته بود، زني است كه شوهرش را در فراش و رختخواب اطاعت نمي‌كرده.
و اما زني كه دست و پاي او را بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط شده بود زني است كه وضو و نماز را سبك مي‌شمرده و لباس و خانه‌اش را از نجاست پاك نمي‌كرده و غسل جنابت و حيض و نفاس را انجام نمي‌داده ... [335].

نخل خرماي صيحاني

از علماي شافعي و همچنين شيعي نقل شده كه: روزي حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) از نخلستان مدينه رد مي‌شدند. از دور درخت نخلي صيحه زد:
[صفحه 209]
هذا محمد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم اي محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرستاده خداست و تا علي (عليه‌السلام) نزديك درخت شد آن درخت خرما صدايش بلند شد: و هذا علي ولي الله سيد الوصيين و امام الائمه الهادين المهديين.
پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مقداري از خرماي آن درخت را ميل فرمود و نام آن درخت خرما را صيحاني گذاشت و اكنون نيز بهترين خرماي مدينة النبي خرماي نخل صيحاني است. [336].

ام‌سلمه مي‌گويد: روزي كه نوبت من بود رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به حجره من آيد با علي (عليه‌السلام) وارد حجره من شد و در حالي كه دست به دست هم داده بودند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دست بر دوش علي (عليه‌السلام) گذاشت و به من فرمود: اي ام‌سلمه! لحظه‌اي از حجره بيرون برو و خانه را براي ما خلوت كن، ام‌سلمه مي‌گويد: من بيرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز كردند و من صداي آنها را مي‌شنيدم ولي سخن آنها را نمي‌فهميدم تا اينكه روز به نيمه رسيد پس من به در حجره رفتم و سلام كردم حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: به مكان اول خود بازگرد، من بازگشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتي بار ديگر همين كار را كردم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همان جواب را به من داد بار ديگر من رفتم بر در حجره كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همان فرمود: داخل شو، علي (عليه‌السلام) دست خود را به زانوي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گذشته بود و با يكديگر صحبت مي‌كردند به محض ورود من كلام را قطع كردند حضرت امير (عليه‌السلام) برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: كه اي ام‌سلمه! جبرئيل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد كه چون بعد از تو علي جانشين و وصي تو است بگو به او آنچه را كه بعد از تو تا روز قيامت واقع خواهد شد، آگاه باش خداي تعالي براي امتي پيغمبري انتخاب نمود و براي هر پيغمبري وصي معين فرمود پيغمبر اين امت من هستم و علي (عليه‌السلام) وصي من مي‌باشد [337].
[صفحه 210]

شفاء رسول خدا

روايت است روز رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مريض شده بود اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) بر بالين فرمود: يام ملدم اخرجي عن رسول‌الله؛ اي تب از بدن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيرون برو كه در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست. [338].

علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) روايت كرده است كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در روز فتح خيبر فرمود:
اگر انديشه نمي‌كردم از اينكه مردم امت من در حق تو آنچه را كه نصاري در حق عيسي بن مريم گفتند بگويند هر آينه امروز در فضل تو سخني مي‌گفتم كه بر هيچ گروهي از مسلمانان نگذري مگر اينكه به خاك كفش تو تبرك جويند و به آب وضوي تو استشفاء نمايند، لكن در فضل تو كافي است كه تو از من باشي و من از تو ... و تو اول كسي هستي كه وارد حوض من مي‌شوي و اول كسي هستي كه داخل بهشت مي‌شوي از امت من، و شيعه تو بر منبرهائي از نور مي‌باشند همه سيراب و خوشحال با رويهاي سفيد بر دور من هستند و من از آنها شفاعت مي‌كنم ...
خداوند مرا امر فرموده است كه ترا بشارت دهم به اينكه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم است و دشمن تو وارد حوض من نشود ...
علي (عليه‌السلام) فرمود: من به سجده افتادم و خداي را حمد كردم به آنچه به من احسان فرموده از اسلام و قرآن و از اينكه مرا دوست خاتم النبيين صلي الله عليه و آله و سلم گردانيد [339].

پس از آنكه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از سفر مكه و حجة الوداع به مدينه بازگشت به منزل
[صفحه 211]
ام‌سلمه وارد شد و در حدود يكماه در منزل بود و بيشتر ايام خود را با علي (عليه‌السلام) خلوت مي‌ساخت و منزل ساير زوجات خود نمي‌رفت.
عايشه و حفصه به پدران خود شكايت كردند و گفتند: كه علت اعراض رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را نمي‌دانيم چيست، پدران آنها گفتند: شما بهتر مي‌توانيد اين راز را كشف كنيد.
عايشه به منزل ام‌سلمه آمد پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم را ديد كه با علي (عليه‌السلام) هر دو در يك اتاق هستند. پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از عايشه پرسيد براي چه كاري آمديد؟ عايشه علت اعراض و دوري كردن از ساير (زوجات در صورتي كه خلافي از آنان سرنزده است) را سؤال كرد؟ پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم در جواب او گفت: اگر راست مي‌گويي پس چرا امري كه بتو گفته بودم و سفارش در كتمان و مخفي داشتن آن را به تو كردم بر خلاف دستور من رفتار كردي، بدان و باخبر باش كه هم تو از زمره هلاك شدگان و زيان كاران هستي و هم كساني كه در اين كار تصميمي گرفته‌اند.
بعد از آمدن عايشه به منزل ام‌سلمه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به ام‌سلمه گفت: كه ساير زنان را خبر كند تا در اين منزل جمع شوند وقتي همه زوجات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در خانه حاضر شدند، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به آنان گفت: كه گوش دهيد و حرفهاي مرا همگي بشنويد و اطاعت كنيد.
اين شخص علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) برادر و وصي و قائم بر شما و امت من است بعد از من بايد از علي (عليه‌السلام) اطاعت كنيد و مخالفت او را نكنيد و هر كس با او مخالفت كند هلاك خواهد شد، سپس د به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي! اين زنان را به تو مي‌سپارم و بايد از آنان محافظت و نگهداري كني و هر گاه يكي از آنان با تو مخالفت كرد فورا او را از خود دور كن. بعد از صحبت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عايشه سخن گفت و عرض كرد: تاكنون در كدام يك از امور مخالفت با تو كرده‌ايم پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به او گفت: كه اول مخالفت را تو نمودي و آن راز را كه سفارش كتمان كردن آن را به تو كرده بودم فاش كردي، بخدا قسم! كه بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهي كرد و از خانه من بيرون خواهي رفت در صورتي كه يك

[صفحه 212]
عده از مخالفين را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته‌هاي خداوند بر خواهي آمد. [340].

لقب اميرالمؤمنين براي علي

حذيفه مي‌گويد: در زمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و قبل از رسيدن آيه حجاب مردم پيش رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفت و آمد مي‌نمودند و هر وقت كه مي‌خواستند نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رفتند، لذا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنها را نهي كرد از اينكه وقتي دحيه نزد پيغمبر است نزد او حاضر شدند (مراد از دحيه نام شخصي از طايفه كلبي بود كه در نهايت خوش صورتي قرار داشت كه جبرئيل به قيافه او ظاهر مي‌گرديد) حذيفه مي‌گويد: روزي بواسطه مطلبي من نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتم وقتي وارد شدم جلو در پرده‌اي بود وقتي پرده را بالا زدم دحيه را ديدم لذا فورا از نزد حضرت بواسطه حضور جبرئيل خارج شدم در بين راه علي (عليه‌السلام) را ديدم حضرت از من سؤال كرد من هم كيفيت مطلب را به او گفتم و از حضرت خواستم تا سؤال مرا از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كند علي (عليه‌السلام) مرا همراه خود برد سپس وارد خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شديم، من دم در نشستم و علي (عليه‌السلام) وارد خانه شد و سپس سلام كرد من شنيدم كه جبرئيل جواب سلام او را داد و جواب او را به اين جمله داد و عليك‌السلام يا اميرالمؤمنين جبرئيل از نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفت علي (عليه‌السلام) مرا صدا زد و من وارد خانه شدم.
آنگاه ديدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: ملائكه و آسمان‌ها قبل از اينكه اهل زمين ترا به اين اسم بنامند ملائكه آسمان‌ها بر تو سالم مي‌رسانند و ترا به اين اسم كه اميرالمؤمنين است ناميدند؛ اي علي، جبرئيل اين اسم را از طرف خداوند آورد و به من گفت كه به مسلمين امر كنم بعد از اين ترا به اين اسم بخوانند و من ان شاء الله اين امر را به تمام مردم ابلاغ خواهم كرد. كه روز بعد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اين امر الهي را به مردم
[صفحه 213]
رساند و دستور داد همه به حضرت اين گونه سلام دهند. [341].

بت فلس شكسته شد

در سال نهم هجري پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم گروهي از سربازان اسلام را به سرداري اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) به سوي قبيله طي [342] نزديك سرزمين اردن فعلي فرستاد تا آنها را به آئين اسلام دعوت كند و بت معروف آنها را به نام فلس نابود سازد.
اميرمؤمنان (عليه‌السلام) نيز آنها را دعوت فرمود و چون نپذيرفتند با آنها جنگ كرد و بت آنها را درهم شكست و دو شمشير قيمتي به اسامي مخذم و رسوب كه بت پرستان به بت خانه هديه كرده بودند و به پيكر آن بت آويخته بودند را با ساير غنائم و اسيران جنگي به مدينه آورد [343].

علي شرش را كم كن

عقبة ابن ابي‌معيط قبل از ظهور اسلام در مكه همسايه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود ولي بعد از اينكه كار پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم بالا گرفت و بر ضد بت پرستي قريش قيام كرد او نيز از افراد سرشناسي بود كه به مخالفت آن حضرت برخاست و چون همسايه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود بيش از همه حضرت را مي‌آزرد و حتي روزي با كمال بي‌شرمي آب دهان خود را به صورت مبارك پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم افكند.
روزي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي عقبه! گويا مي‌بينم كه چون از مكه خارج شوي گردنت را بزنيم و بارها رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من در ميان دو همسايه شرور، ابولهب و
[صفحه 214]
عقبة بن ابي‌معيط قرار گرفته بودم. تا اينكه عقبة در جنگ بدر اسير شد و به فرمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، اميرمؤمنان (عليه‌السلام) شر او را از سر همه كم كرد و گردن او را با شمشير خود زد، وليد نيز پسر آن ملعون است كه در زمان عثمان بواسطه اينكه برادر مادري عثمان بود به استانداري كوفه منصوب شد و در حال مستي به نماز جماعت حاضر شد كه اين شخص خبيث نيز علي رغم ميل عثمان توسط بازوان حيدري علي (عليه‌السلام) حد شرابخور بر او جاري شد.

شجاعت علي

ابودائل نقل مي‌كند: روزي همراه عمر بن خطاب بودم كه گفت: نزديك بيا تا از شجاعت و دل آوري علي (عليه‌السلام) براي تو بگويم او مي‌گويد: من نزديك او رفتم و آنگاه گفت:
ما در جنگ احد با پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم پيمان بستيم كه از مقابل دشمنان فرار نكنيم و هر كس از ما فرار كند او گمراه است و هر كدام از ما كشته شد او شهيد است و پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم سرپرست او خواهد بود در حين جنگ ناگهان صد فرمانده دل آور از دشمن كه هر كدام آنها داراي صد نفر جنگجو بودند دسته دسته به ما حمله نمودند به طوري كه ما توان جنگي خود را از دست داديم و با آشفتگي تمام از ميدان جنگ فرار كرديم.
علي (عليه‌السلام) را در اين ميان ديديم كه مانند شير پنجه افكن مقداري ريگ از زمين برداشت و به صورت ما ريخت و گفت:
زشت و بريده و پوشيده باد روي شما! به كجا فرار مي‌كنيد؟ آيا به سوي جهنم مي‌گريزيد؟
ما به ميدان برگشتيم علي (عليه‌السلام) بر ما حمله كرد و در دستش شمشيري بود كه از آن خون مي‌چكيد! فرياد زد: شما بيعت كرديد و بيعت شكني نموديد سوگند به خدا شما سزاوارتر از كفاران به كشته شدن هستيد. به چشم‌هايش كه نگاه كردم، ديدم گويي مانند دو مشعل زيتون بودند كه آتش از آن شعله مي‌كشيد و يا مانند دو ظرف پر از خون، يقين كردم به طرف ما كه مي‌آيد همه ما را خواهد كشت من از همه اصحاب زودتر به سويش
[صفحه 215]
شتافتم و گفتم:
اي ابوالحسن خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهي فرار مي‌كنند و گاهي حمله مي‌آورند و حمله جديد خسارت فرار را جبران مي‌كند.
گويا خود را كنترل كرد و چهره‌اش را از من برگردانيد از آن وقت تاكنون همواره آن وحشتي كه آن روز هيبت علي (عليه‌السلام) بر دلم نشسته هرگز فراموش نكرده‌ام. [344].

يا علي در چه حالي؟

روزي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم از حضرت پرسيد: اي ابوالحسن! در چه حالي؟ حضرت عرض كرد: در حالي كه هشت طلبكار دارم:
خدا واجبات دين را طلب مي‌كند، شما مستحبات، و نويسندگان عمل، راستگويي، فرشته مرگ روح، عايله غذا، شيطان گناه، نفس لذت، و دنيا تمايل و رغبت. [345].

صاحب سر پيامبر

روزي علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) سوار بر مركب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از محلي عبور مي‌كرد كه گذرش بر گروهي افتاد كه سلمان فارسي در ميان آنان نشسته بود. سلمان به آنها گفت: آيا برنمي‌خيزيد تا دامان اين مرد را بگيريد و از او پرسش كنيد؟
به خدائي كه دانه را شكافت و جانداران را آفريد هيچ كس را به راز پيامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا كه عالم روي زمين و موجب قوام و استواري آن است و زمين با اوست كه آرامش مي‌يابد و اگر او را از دست بدهيد هر آينه علم را از دست داده‌ايد ... [346].

برگشت خورشيد به خاطر علي

عروة بن عبدالله بن قشير جعفي مي‌گويد: بر فاطمه دختر علي بن ابيطالب وارد
[صفحه 216]
شدم در حالي كه او پير زني كهنسال بود ... سپس او گفت: اسماء بنت عميس به من خبر داد كه: خداوند به پيامبرش محمد صلي الله عليه و آله و سلم وحي فرستاد و آن وحي وجود حضرت را فرا پوشاند، و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) با لباس خود آن حضرت را پوشاند و وحي به طول انجاميد تا حدي كه آفتاب غروب كرد، چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حالش بجا آمد و وحي الهي قطع شد به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي آيا نماز عصر خود را خوانده‌اي؟
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله سر گرم كار شما بودم و نماز را با ايما و اشاره خواندم (در آخر وقت آن)، آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به خداوند عرض كرد: پروردگارا! آفتاب را بر علي بن ابيطالب بازگردان.
در آن وقت آفتاب غروب كرده بود، پس آفتاب مجدد بازگشت به حدي كه نور آفتاب به اطاق من و نصف مسجد رسيد. آنگاه علي (عليه‌السلام) نماز عصرش را خواند. [347].

سلام علي به رسول خدا

ابوالهيثم بن تيهان انصاري مي‌گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال پيش از اجساد آنها آفريد، و آنها را به عرش آويخت و به آنان دستور داد تا بر من سلام و درود بفرستند و از من اطاعت كنند، بعد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اولين كسي كه از مردان بر من سلام كرد و از من طاعت كرد روح علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بود.

ابان بن تغلب مي‌گويد: امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از طرف گروهي از طايفه قريش اين خبر رسيد كه گفته‌اند: محمد چنين پيداشته كه امر خلافت و حكومت (امامت و ولايت) را در ميان خاندان خود محكم و پا برجا ساخته است؟!
پس چون محمد بميرد آن را از چنگ خاندان او بيرون خواهيم آورد، و بدست غير آنان خواهيم سپرد. پس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيرون آمد و در محلي كه آنها آنجا گرد آمده
[صفحه 217]
بودند ايستاد و فرمود: اي گروه قريش! چگونه خواهيد بود آنگاه كه پس از من كافر شويد، سپس د مرا در ميان لشكري از يارانم ببينيد كه شمشير به رويتان كشيد، گردنهاي شما را با شمشير مي‌زنم؟ جبرئيل (عليه‌السلام) فرود آمد و گفت: اي محمد پروردگارت سلامي مي‌رساند و مي‌فرمايد: بگو: ان شاء الله (يا من اين كار را خواهم كرد) يا علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: ان شاء الله ... [348].

سعادتمند واقعي

سلمان فارسي مي‌گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در روز عرفه (نهم ذي حجه) بيرون شد و فرمود: اي مردم خداوند در اين روز به شما افتخار و مباهات كرد تا همگي شما را عموما و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) را خصوصا مورد بخشايش خويش قرار دهد.
سپس فرمود: اي علي نزديك من بيا، علي (عليه‌السلام) نزديك رفت، پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم دست او را گرفت و فرمود: همانا سعادتمند واقعي كسي است كه پس از من اطاعت تو را كند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت، واقعي كسي است كه پس از من با تو مخالفت كند و به دشمني با تو بپردازد. [349].

وصي شما كيست؟

جابر بن عبدالله انصاري مي‌گويد: روزي خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مشرف شدم و عرض كردم: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وصي شما كيست؟ آن حضرت ده روز از جواب گفتن خودداري نمود و به من پاسخي نداد، آنگاه بعد از آن ده روز به من فرمود: اي جابر تو را از آنچه پرسيدي خبر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدايت، به خدا سوگند چنان از دادن پاسخ خودداري فرمودي كه پنداشتم بر من خشم گرفته‌اي.
حضرت فرمود: اي جابر بر تو خشم نگرفتم وليكن منتظر بودم كه از آسمان برايم
[صفحه 218]
خبر رسد جبرئيل نزد من آمد و گفت: اي محمد! پروردگارت سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: همانا علي بن ابيطالب وصي و جانشين تو بر خاندان و امت تو است و او همان كسي است كه نااهلان را از كنار حوض كوثر عقب براند و او پرچمدار توست كه در راه بهشت پيشگام تو خواهد، جابر عرض كرد: اي پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم نظرتان اين است كه با كسي كه به اين مطلب ايمان نياورد كار زار كنم؟
حضرت فرمود: آري، اي جابر او در اين جايگاه قرار داده نشده مگر به اين خاطر كه از وي پيروي شود پس هر كس كه از او پيروي كند فرداي قيامت با من است، و هر كس با او مخالفت كند هرگز در كنار حوض كوثر بر من وارد نخواهد شد. [350].

خدايا من علي را دوست دارم

شهر بن حوشب گويد: از اباامامه باهلي شنيدم كه مي‌گفت: والله، شكوت و بزرگي مقام ظاهر معاويه مرا از گفتن حق درباره علي (عليه‌السلام) باز نمي‌دارد. از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: علي (عليه‌السلام) از همه شما برتر است، و داناترين شما در دين و بيناترين شما به سنت من است، و از همه شما بيشتر و بهتر آن گونه كه سزاوار است، كتاب خدا را قرائت مي‌كند، بار خدايا! من علي را دوست دارم تو نيز دوستش بدار، بار خدايا! من علي را دوست دارم تو نيز دوستش بدار [351].

ظرف پر از آب شد

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در برخي از جنگها در حالي كه آب تمام شده بود رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا مأمور ساخت و فرمود: اي علي ظرفي برايم بياور، وقتي آن ظرف را براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از ميان انگشتان ما جوشيد و بر آمد و ظرف پر از آب شد. [352].
[صفحه 219]

فرمان جنگ گرفت

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: به زودي با پيمان شكنان (ناكثين) و ستمگران (قاسطين) و از دين بيرون رفتگان (مارقين) خواهي جنگيد، هر كدامشان با تو بجنگند براي تو در برابر هر يك نفر از آنان شفاعت صد هزار نفر از شيعيانت خواهد بود علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پيمان شكنان كيستند؟
حضرت فرمود: طلحه و زبير به زودي در حجاز با تو بيعت مي‌كنند و در عراق پيمان مي‌شكنند، وقتي چنين كردند با آنها نبرد كن كه در جنگ با آنان پاكي و طهارتي براي اهل زمين است. آنگاه عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم ستمگران كيستند؟
حضرت فرمود: معاويه و يارانش
سپس گفتم: از دين بيرون رفتگان كيستند؟
حضرت فرمود: ياران ذوالثديه و آنان از دين همچون تير از كمان بيرون مي‌روند، آنان را بكش كه در كشتن آنان فرج و گشايش براي اهل زمين است و عذابي شتابان بر آنان از براي دين بيرون رفتگان است؛ و اندوخته‌اي براي تو در نزد خداي عزيز و جليل در روز رستخيز است. [353].

از سنگ آب جوشيد

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: در يكي از جنگها رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بي‌آب ماند و به من گفت: اي علي، نزد آن صخره سنگ برو و بگو من فرستاده رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هستم براي من آب روان كن.
[صفحه 220]
علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: سوگند به خدائي كه او را به نبوت گرامي داشت وقتي پيغلم را به آن سنگ رساندم در سنگ زائده‌هاي مثل پستان گاو پيدا شد و از هر پستان آب جاري گرديد، وقتي اين را مشاهده كردم به خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شتافتم و به او خبر دادم.
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي علي برو و از آن آب بردار، و مردم نيز آمدند و مشكها و آفتابه‌هاي خود را پر كردند و چهارپايانشان را آب دادند و خود از آن نوشيدند و وضو ساختند. [354].

وحي الهي بريده شد

عبدالله بن عباس مي‌گويد: چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وفات يافت كار غسل او را اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بدست گرفت و عباس و پسرش، به همراه فضل با آن حضرت بودند، چون علي (عليه‌السلام) از غسل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فراغت يافت، كفن را از چهره مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كنار زد و گفت: پدر و مادرم فدايت، پاكيزه زيستي و پاكيزه بدرود گفتي، با مرگ تو چيزي از ما بريده شد كه با مرگ هيچ يك از انبياء گذشته بريده نشد، و آن نبوت و اخبار آسماني و وحي الهي است ... پدر و مادرم فدايت ما را به نزد خدايت يادآور و ما را وجهه همت خود دار سپس خود را به روي بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسيد و كفنش را به رويش كشيد [355].

صديق اكبر نزد پيامبر

كعب الحبر مي‌گويد: عبدالله بن سلام؛ قبل از آنكه مسلمان شود روزي به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شرفياب شد و به آن حضرت عرض كرد: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) در ميان شما چه نام دارد؟
پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: علي بن ابيطالب در نزد ما صديق اكبر (بزرگ و
[صفحه 221]
راستگو) نام دارد.
عبدالله عرض كرد: گواهي مي‌دهم كه معبودي جز الله نيست و محمد صلي الله عليه و آله و سلم رسول خداست، و ...
همانا من در تورات يافته‌ام كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم پيامبر رحمت است و علي (عليه‌السلام) بر پا دارنده حجت دليل خداست. [356].

حضرت رضا (عليه‌السلام) از پدران بزرگوارش و از اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) روايت كرده كه فرمود: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود:
يا علي! اين دين با تو شروع شده و بدست تو پايان مي‌پذيرد، صبر را پيشه سازيد كه سرانجام امور از آن پرهيزكاران است، شما حزب خدائيد و دشمنانتان حزب شيطان، خوشا به حال آنكس كه از شما فرمان برد، و واي بر آنكس كه شما را نافرماني كند، شما حجت و دليل خدا بر آفريدگانش و دستاويز محكم خدائيد.پس هر كس به آن دستاويز چنگ زند هدايت يافته و آن كس كه آن ريسمان را رها سازد گمراه گردد من از خداوند بهشت را برايتان درخواست مي‌كنم ... [357].

قلب با ايمان

روزي ميمونه همسر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم گفت: اي رسول خدا!من از ميان اصحاب تو! تنها تعداد كمي را مي‌شناسم كه علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) را دوست بدارند، حضرت فرمود: همان جمع كم مؤمنين؛ (در حقيقت) زياد هستند. تو از اينها كدامشان را مي‌شناسي؟
ميمونه گفت: اباذر و مقداد و سلمان را مي‌شناسم و شما مي‌داني كه من نيز علي (عليه السلام) را به خاطر محبت شما به او، و دلسوزي علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) نسبت به شما، دوست دارم.
[صفحه 222]
حضرت فرمود: راست گفتي. تو قلبت را خداوند به ايمان آزموده است. [358].

پاك و پاكيزه و معصوم

ابن‌بابويه از اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) روايت كرده كه فرمود: روزي با حسنين عليهم‌السلام و فاطمه عليهاالسلام حضور پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در حجره، ام‌سلمه همسر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وارد شديم جبرئيل آمد و آيه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا را نازل نمود آن حضرت فرمود: اي علي (عليه‌السلام) اين آيه در شأن تو و فاطمه عليهاالسلام و حسنين عليهم‌السلام و ائمه از فرزندان حسين (عليه‌السلام) نازل شده علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: ائمه بعد از شما چند نفر هستند حضرت فرمود: دوازده نفر، كه اولي آنها تو هستي و بعد از تو حسن و حسين عليهم‌السلام و علي فرزند حسين و يك بيك اسامي ايشان را بيان نمود تا حضرت حجة (عليه‌السلام) و فرمود: اسامي تمام شما بر ساق عرش نوشته شده در شب معراج پروردگار به من فرمود: اينها نام اوصياء و ائمه بعد از تو مي‌باشند همه ايشان پاك و پاكيزه و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند. [359].

شمشير از پي حق مي‌زنم

بعد از جنگ علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) با عمرو بن عبدود در جنگ خندق، حضرت علي (عليه‌السلام) سر عمرو بن عبدود را جلو پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آورند آنگاه مسلمانان در اطراف علي (عليه‌السلام) جمع شدند و دست و صورت آن حضرت را بوسيدند عمر بن خطاب جلو رفت و به علي (عليه‌السلام)عرض كرد: يا علي (عليه‌السلام) چرا زره عمرو بن عبدود را از تنش به عنوان غنيمت بيرون نياوردي؛ كسي در بين اعراب چنين زره ي مانند آن ندارد.
حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: نخواستم هتك حرمت او بشود، در آنوقت بود كه پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: بشارت باد بر تو اي علي! اگر تمام اعمال مسلمانان تا روز قيامت با عمل تو مقايسه شود عمل تو بر تمام آن اعمال برتري و فضيلت دارد؛ آنگاه وقتي كه خبر قتل
[صفحه 223]
عمرو بن عبدود به خواهرش رسيد خواهرش سئوال كرد چه كسي جرأت كرد آن دلاور نامي عرب را به قتل برساند؟ گفتند: علي بن ابيطالب (عليه‌السلام).
جواب داد چون مرگش به دست انسان كريمي واقع شد. من بر او گريه و زاري نمي‌كنم. [360].

صلوات بر پیامبر

در اصول كافي در ذيل آيه شريفه ان الله و ملائكته يصلون علي النبي از ابن‌مريم انصار روايت كرده كه گفت: حضور حضرت باقر (عليه‌السلام) عرض كردم يابن رسول‌الله؛ صلوات بر پيغمبر اكرم صلي الله؛ صلوات بر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم چگونه بود حضرت فرمود: وقتي كه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بدن مقدس پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم را غسل داد و كفن نموده ده نفر از اصحاب وارد شده و پيرامون بدن مطهر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم دوره زده و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) در وسط آنها ايستاده بود و گفت: ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يا ايهاالذين امنوا صلوا عليه و سلموا تسليما آنگاه تمام حاضرين اين آيه را تلاوت كردند. [361].

ابن‌بابويه از مفضل بن عمر روايت كرده كه گفت: امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: روزي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) و امام حسن (عليه‌السلام) و امام حسين (عليه‌السلام) به حضور پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسيدند آن حضرت با حال تأثر؛ نظري به آنها نموده و فرمود: به خدا سوگند شما بعد از من ستضعفون مي‌باشيد. حضورش عرض كردند اي مولاي من، مراد و مقصود از مستضعفون چيست؟
امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: مقصود پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آن بود كه آنها ائمه و پيشوا و امام همه خلايق هستند. سپس آيه و نريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض ... را تلاوت
[صفحه 224]
كرده و فرمود: مفهوم و مضمون اين آيه تا روز قيامت در خاندان رسالت جاري است. [362].

پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم لشكري را به فرماندهي حضرت علي (عليه‌السلام) براي يكي از غزوات فرستاد، پس از پيروزي در جنگ و در موقع تقسيم غنائم اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) قصد داشت كنيزي را با سهمي از غنائمي كه نصيب حضرتش مي‌شد خريداري نمايد.
حاطب بن ابي‌بلتعه و بريده اسلمي حيله كردند و قيمت كنيز را زياد كردند و در موقع برگشت به مدينه آن دو نفر به حضور پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و شروع به سعايت و بدگوئي علي (عليه‌السلام) كردند و به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردند: علي (عليه‌السلام) كنيزي را خريداري كرد و قيمت او را از غنايم مسلمانان پرداخت كرده است.
پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم سخت خشمناك شد و رنگ چهره مباركش تغيير كرد و اعضاء بدنش بلرزه افتاد، آنگاه فرمود: اي بريده! چگونه رسول خدا را اذيت مي‌كني و حال آنكه امروز شنيدي آيه ان الذين يوذون الله و رسوله آنگاه حضرت تا آخر آيه را قرائت فرمود:
بريده عرض كرد: من قصد آزار شما را نداشتم يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم حضرت فرمودند: تو قصد آزار علي (عليه‌السلام) را داشتي و علي نفس من است، مگر نمي‌داني من از علي، و علي از من است و هر كه علي را بيازارد مرا آزرده و هر كه مرا بيازارد خدا را اذيت نموده و بر خدا حتم است كه آزار كننده را به عذاب دردناكي در آتش جهنم معذب بدارد.
اي بريده! تو بهتر ميداني يا خداوند؛ تو بهتر مي‌داني يا خوانندگان لوح محفوظ؛ تو بهتر مي‌داني يا فرشتگان ارحام؛ تو بهتر مي‌داني يا فرشتگان محافظ علي (عليه‌السلام).
بريده عرض كرد: همه اينها از من بهتر مي‌دانند؛ آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: چگونه علي (عليه‌السلام) را تخطئه و سعايت مي‌نمايي او را سرزنش مي‌كني و در كارهايش ايراد مي‌گيري اين جبرئيل است كه مزا خبر داده كه فرشتگان حافظ علي (عليه‌السلام) هرگز از زمان كودكي
[صفحه 225]
تاكنون گناهي را بر او ننوشته‌اند و اين فرشتگان ارحام مي‌باشند كه گواهي مي‌دهند پيش از آنكه علي (عليه‌السلام) از شكم مادر متولد شود و بعد از آن هرگز مرتكب لغزش و گناهي نشده و اين قرائت كنندگان لوح محفوظ هستند كه در شب معراج به من خبر دادند كه در لوح محفوظ

نوشته شده كه علي (عليه‌السلام) معصوم است.
اي بريده! بر خلاف آنچه خداوند درباره علي (عليه‌السلام) فرموده متعرض او نشود، همانا علي؛ اميرالمؤمنين، و بزرگ نيكوكاران و يكتا سوار مسلمين و پيشرو سفيدرويان و تقسيم كننده. بهشت و دوزخ است هيچ يك از مسلمانان حق ندارند و نبايد درباره او مكر و حيله بكار برند، قدر و منزلت علي (عليه‌السلام) در پيشگاه خداوند بالاتر از قدر و منزلت تمامي مسلمانان است آيا مي‌خواهي كه ترا خبر دهم مطلبي را تا موجب روشني ديده و قوت قلب تو و تمام مؤمنين شود!! عرض كرد: بلي حضرت فرمود: در روز قيامت در مقام سنجش اعمال، سيئات اعمال عده‌اي باعث سنگيني ميزان گناهان آنها مي‌شود از آنها مي‌پرسند پس حسنات اعمال شما كجاست آنها در كمال شرمندگي عرضه مي‌دارند كه ما حسناتي نداريم. خطاب مي‌رسد اگر شما براي خود حسناتي قائل نيستيد، ما حسنات اعمال شما را مي‌شناسيم آنگاه به باد امر مي‌شود رقعه كوچكي آورد و در كفه حسنات آنها بگذارد، آنگاه چنان برتري بر گناهان آنها حاصل مي‌شود كه فاصله ميزان آنها در بدي و خوبي به اندازه فاصله زمين و آسمان مي‌شود آنگه به آنها گفته مي‌شود دست پدر و مادر و برادر و خواهر و خاصان خود را گرفته و داخل بهشت شويد اهل محشر فرياد برآوردند پروردگارا ما سيئات و بديهاي اين جمع را مي‌دانستيم ولي حسنات و خوبي‌هاي آنها را نفهميديم، خطاب مي‌رسيد اينها دوستداران علي (عليه‌السلام) بودند چون آنها علي (عليه‌السلام) را دوست داشتند ما هم ايشان را بدوستي خود پذيرفتيم و بدوستي و محبت علي (عليه‌السلام) گناهان ايشان را بخشيديم و سيئات آنها را به حسنات تبديل كرديم و بهشت را به آنها واجب كرديم. [363].
[صفحه 226]

به علي رجوع كن

ابواسحاق سبيعي مي‌گويد: بر مسروق بن اجدع وارد شدم او ميهماني داشت كه آنرا نشناختم و هر دو آنها مشغول غذا خوردن بودند آن ميهمان گفت: من در جنگ حنين با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بودم كه صفيه [364] دختر حيي بن اخطب حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و عرض كرد: اي رسول خدا من چون ديگر زنان شما نيستم پدر و برادر و عموي مرا كشته‌ايد (و من كسي را ندارم) بنابراين پس از وفات شما من به چه كسي رجوع كنم؟
حضرت فرمود: به اين شخص- و با دست خود به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) اشاره نمود. [365].

امام مبين علي است

ابن‌بابويه از حضرت باقر (عليه‌السلام) روايت كرده كه فرمود: چون آيه و كل شيئي احصيناه في امام مبين نازل شد، ابوبكر و عمر بن خطاب خدمت پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و عرض كردند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آيا منظور از امام مبين تورات است؟!! حضرت فرمود: خير. باز پرسيند: آيا منظور قرآن است حضرت فرمود: خير در همين موقع حضرت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) وارد جلسه شد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: آن امام مبين كه خداوند همه چيز را در آن بيان فرمود: علي (عليه‌السلام) است كه پروردگار علم هر چيزي را در وجود برادر و وصي و خليفه بعد از من؛ علي (عليه‌السلام) به وديعه نهاده است. [366].

امام حسين (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي جد بزرگوارم رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: ابوبكر به منزله گوش و عمر در حكم چشم و عثمان مانند قلب است، حضرت امام حسين (عليه‌السلام) مي‌فرمايد بر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرداي آن روز وارد شدم و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام)نيز حضور
[صفحه 227]
داشت پس از عرض ادب از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سؤال كردم مقصود شما از فرمايش ديروزتان راجع به آن اشخاص چه بود؟
حضرت فرمود: اينها اشاره به ابوبكر و عمر و عثمان بود كه در حكم گوش و چشم و قلب مي‌باشند آنگاه روي مبارك خود را به پدرم كرد و فرمود: زود است كه از آن گوش و چشم و قلب از ولايت اين وصيم اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سؤال كنند،و آنگاه اين آيه را قرائت فرمود:
«ان السمع و البصر و الفواید كل اولئك عنه مسئولا»
سپس فرمود: به عزت و جلال پروردگار قسم كه روز قيامت تمام امت مرا نگاه مي‌دارند و از آنها درباره ولايت اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) سؤال مي‌نمايند [367].

محمد بن عباس از اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) روايت كرده كه فرمود: روزي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمودند: يا علي ميان كساني كه تو را دوست دارند و ميان آنچه كه از ديدنش، ديدگانش روشن شود فاصله‌اي جز مرگ وجود ندارد و همين كه مرگ آنها فرا رسد به آن مقام (ديدن تو) خواهند رسيد ... آنگاه فرمود: يا علي دشمنانت از درون آتش دوزخ فرياد و ناله مي‌كنند و مي‌گويند: پروردگارا ما را از اين آتش دوزخ نجات بخش تا به جبران گذشته اعمال شايسته به جا آورده و علي و فرزندانش را دوست بداريم. [368].

وصيت رسول خدا در دست علي

در اصول كافي از حضرت موسي بن جعفر (عليه‌السلام) روايت كرده كه فرمود: به پدر بزرگوارم عرض كردم آيا نويسنده وصيت نامه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بود كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم املا مي‌فرمود و علي (عليه‌السلام) آن را مي‌نوشت و جبرئيل و فرشتگان مقرب نيز شاهد بر آن بودند؟ پدرم اندكي تأمل كرد و سر مبارك را بزير انداخت و پس از آن فرمود: آري چنين
[صفحه 228]
است اي اباالحسن، فرشتگان شاهد بر وصيت بودند، ولي وصيت نامه پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم كتاب مسجل و نامه نوشته شده‌اي بود كه جبرئيل با خيل فرشتگان مقرب براي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم آورده بودند و عرض كردند: اي رسول خدا جز وصي و برادرت علي (عليه‌السلام) هر كسي كه در محضر شما هستند بيرون بفرست تا آنكه وصيت نامه را علي (عليه‌السلام) دريافت نمايد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همه را غير از علي (عليه‌السلام) بيرون فرستاد آنگه جبرئيل گفت: اي رسول خدا! خداوند سلام تو را مي‌رساند و مي‌فرمايد: اين مكتوب و وصيت نامه، عهد من است و شرايطي است كه با شما نموده‌ام و خودم و فرشتگان مقرب گواه آن است، كه گواه خود من بر صحت اين عهدنامه كافي است.
حضرت صادق (عليه‌السلام) فرمود: پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از شنيدن پيام جبرئيل لرزيد و گفت: اي جبرئيل بر ذات اقدس پروردگار سلام باد، تصديق مي‌كنم كه اين وصيت نامه پروردگار به من رسيد آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آنرا از جبرئيل گرفته و به علي (عليه‌السلام) داده و فرمود: يا علي! اين مكتوب را حرف به حرف و كلمه به كلمه قرائت كن اين عهدنامه پروردگار با من است و اينك امانت خدا را بدست تو مي‌سپارم علي (عليه‌السلام) عرض كرد: پدر و مادرم فدايت، من هم شهادت مي‌دهم كه تو اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اين وصيت نام و پيمان خدا را به من رساندي و تمام اعضا و جوارح من مصدق و موید اين امر هستند. جبرئيل گفت: من هم براي هر دو نفر شما گواهي مي‌دهم پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! وصيت نامه مرا گرفتي و از مضمونش آگاه شدي در پيشگاه خدا و در حضور من ضامن اجراي آن شدي بايد قول بدهي كه به آنچه در اين نامه است وفا كني اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا من متعهد مي‌شوم كه بر اين عهدنامه وفادار باشم و از خداوند ياري مي‌طلبم

که مرا مؤفق بدارد بر طبق آن عمل کرده و حق آن را ادا کنم ...
بعد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فاطمه عليهاالسلام و حسنين عليهم‌السلام را طلبيدند و مضمون وصيت نامه و سفارشي كه به اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) فرموده بود را به ايشان ابلاغ و امر بصبر و شكيبائي نمودند آنها نيز قبولي و اطاعت خود را اعلام كردند و عرض كردند، آنچه خداوند مقرر داشته و اراده مي‌فرمايد مورد قبول و رضاي ما است آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وصيت نامه را مهر كرده و تسليم علي (عليه‌السلام) نمود.
[صفحه 229]

اصحاب شيطان و نقضه شيطان

در كافي از زيد شحام روايت كرده وقتي پروردگار امر فرمود: به پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم كه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) به خلافت و امامت آن حضرت در روز غدير منصوب كند و پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم وقتي علي (عليه‌السلام) را در روز غدير علي (عليه‌السلام) را بر روي دست بلند كرد و به مردم معرف كرد و فرمود: هر آن كس را كه من آقا و مولاي او هستم، علي نيز مولا و آقاي اوست، شياطين به نزد شيطان بزرگ خود رفتند در حالي كه خاك بر سر و صورت خود مي‌ريختند و فرياد مي‌زدند؛ شيطان به آنها گفت: اين چه حالتي است كه شما را در آن مي‌بينم گفتند: مگر نمي‌بيني پيغمبر خاتم صلي الله عليه و آله و سلم از مردم عهد و پيمان گرفت كه بر امامت و خلافت علي (عليه‌السلام) پاي بند باشند ما گمان نمي‌كنيم هيچ انساني بتواند نقض عهد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بكند و پيمان را بشكند، شيطان به آنها گفت، چنين نيست كه شما تصور كرده‌ايد در اطراف رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كساني هستند كه نقض عهد مي‌كنند و بدانيد هرگز وعده من به شما در اين موضوع تخلف ندارد ... [369].

امتيازات علي

پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خدا سه امتياز به من داده كه علي (عليه‌السلام) در آنها شريك است و سه امتياز به علي داده كه من در آنها شركت ندارم.
پرسيدند: سه امتياز مشترك شما و علي (عليه‌السلام) در چيست؟
فرمود: يكي پرچم حمد است كه علي (عليه‌السلام) علمدار آن است، ديگري حوض كوثر است كه علي (عليه‌السلام) ساقي آن است سوم اختيار بهشت و دوزخ است كه علي (عليه‌السلام) قسمت كننده آنها است.
اما سه امتياز مخصوص علي (عليه‌السلام): پدر زني چون من دارد، و زني چون فاطمه عليهاالسلام و فرزنداني چون حسن و حسين عليهم‌السلام كه من هيچ يك از آنها را ندارم. [370].
[صفحه 230]

چه كسي ولي ماست؟

انس بن مالك به سلمان فارسي گفت: از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم سوال كن كه چه كسي جانشين و وصي شماست؟ سلمان نيز از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اين موضوع را سؤال كرد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي سلمان وصي موسي (عليه‌السلام) چه كسي بود؟ سلمان جواب داد: يوشع بن نون. آنگاه فرمود: همانا وصي من وارث من، ادا كننده دين من و انجام دهنده امور من علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است.

طرح پيش ساخته براي مخالفت با علي

عليرغم اينكه بيعت مردم با ابوبكر در سقيفه را بعضي‌ها امري تصادفي مي‌پنداشتند مدارك و قرائني در دست است كه نشان دهنده آن است كه طرح مقدماتي اين طرح در زمان رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در ضمن سفر حجة الوداع در مكه معظمه توسط چند نفر در برگشت به مدينه برنامه‌ريزي شده بود آنها پس از بازگشت به مدينه به خانه ابوبكر رفته و صحيفه و عهدنامه‌اي را كه نوشته شده بود را امضاء مي‌كنند حذيفه از اسماء بنت عميس [371] چنين نقل مي‌كند كه عده‌اي از مخالفان در منزل ابوبكر گرد آمدند و قراردادي را جملگي امضاء كردند كه نويسنده آن قرارداد سعد بن عاص بود [372] كه پس از درگذشت حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم با حضرت علي (عليه‌السلام) به مخالفت برخيزند سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به هنگام ملاقات با ابوبكر از آن به صحيفه ملعونه اشاره مي‌نمايند كه آن چند نفري كه امضاء كردند عبارتند از 1- ابوبكر 2- عمر بن خطاب 3- ابوعبيد 4- مفاذ بن جبل؛ 5- سالم، غلام ابي‌حذيفه؛ 6- سعيد بن عاص 7- ابي‌عبيدة بن جراح.

برادر رسول خدا

وقتي كه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به مدينه هجرت كرد، تقريبا پس از گذشت پنج ماه از
[صفحه 231]
طرف خداوند مأمور شد كه مهاجر و انصار را با يكديگر برادر كند.
لذا روزي در جلسه‌اي عمومي به مسلمانان فرمود: دو تا دو تا با يكديگر برادر ديني شويد. آنگاه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بين سيصد نفر از مهاجرين و انصار پيمان برادري بست و رو به مسلمانان كرد و فرمود: شما همه با هم برادريد. پس از اين پيمان به ناگاه علي (عليه‌السلام) با چشمهاي اشكبار گفت: يا رسول‌الله! اصحاب خود را با يكديگر برادر كرديد ولي عقد اخوت ميان من و ديگري برقرار نكرديد؟
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رو به علي (عليه‌السلام) كرد و فرمود: انت اخي في الدنيا و الاخرة؛ تو برادر مني در دنيا و آخرت.

براي ازدواج چه چيزي داري

وقتي علي (عليه‌السلام) از رسول خدا راجع به فاطمه عليهاالسلام خواستگاري كرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: ايا براي اين امر چيزي داري؟
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: پدر و مادرم فداي شما يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم من چيزي را از شما پنهان نمي‌كنم آنچه دارم يك شمشير و يك زره، يك شتر آبكش (يا اسب) است و جز اينها چيزي ندارم.
[373] نبي اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: شمشير براي تو لازم است زيرا تو مرد جنگ هستي و با آن در راه خدا جهاد مي‌كني و شتر نيز از لوازم زندگي تست كه بايد با آن آبكشي نموده و براي اهل و عيال خود كسب روزي كني و در مسافرت‌ها بارت را بر آن حمل نمائي فقط زره تو مي‌ماند كه من آنرا به مهر زهراء مي‌پذيرم يا علي! مي‌خواهي ترا بشارتي بدهم؟
عرض كرد: بلي پدر و مادرم فداي شما باد، فرمود: ترا بشارت باد كه خداي تعالي فاطمه عليهاالسلام را در آسمان به تو تزويج نمود پيش از اينكه من او را در زمين به تو تزويج كنم [374].
[صفحه 232]

در روايت بعضي از بزرگان اهل سنت از قبيل حمونين نقل شده است، بعد از اينكه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را جانشيني خود انتخاب كرد [375] ابوبكر و عمر از جا برخاستند و از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدند كه آيا ولايت مخصوص علي (عليه‌السلام) است؟
حضرت فرمود: مخصوص علي و اوصياء من تا روز قيامت است.
پرسيدند: از اوصيا شما چه كساني هستند:
حضرت فرمودند: اخي و وزيري و وارثي و وصيتي و خلقتي في امتي ... [376] و در اينجا بود كه آيه: اليوم اكملت لكم دينكم نازل شد و در اين هنگام بود كه حسان بن ثابت شاعر معروف از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خواست تا در مورد ولايت و امامت علي (عليه‌السلام) قصيده‌اي بسرايد ... تمام مفسران شيعه و برخي از علما اهل سنت در كتب و تفاسير خود نوشته‌اند: منظور از اليوم روز عيد غدير خم است [377].

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: جبرئيل براي ابلاغ اذان بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد، در اين هنگام، سر مبارك پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بر روي زانوي علي (عليه‌السلام) بود، آنگاه جبرئيل فصل‌هاي اذان و اقامه را به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آموخت، هنگامي كه آن حضرت از آن حالت بيرون آمد به علي (عليه‌السلام) فرمود: آيا كلمات اذان و اقامه را شنيدي؟ حضرت علي (عليه‌السلام) عرض كرد: آري فرمود: فرا گرفتي؟ حضرت علي (عليه‌السلام) عرض كرد: آري. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هماندم فرمود: ادع لي بلالا نعلمه يعني، بلال حبشي را نزد من به طلب تا اذان را به او بياموزم.
[صفحه 233]
حضرت علي (عليه‌السلام) بلال را طلبيد و كلمات اذان و اقامه را به او ياد داد. [378].

خليفه خدا

عمر بن حصين روايت كرده گفت: من و عمر بن خطاب حضور پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم و اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) هم در كنار پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم جلوس كرده بود كه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم اين آيه را تلاوت نمود امن يجيب المضطر اذا دعاه ناگاه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) ضجه‌اي كرد و ناله‌اي نمود پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! چرا با شنيدن اين آيه جزع نموده مضطرب شدي؟
گفت: اي رسول خدا چگونه جزع نكنم در صورتي كه در اين آيه خداوند تصريح مي‌فرمايد كه شما را خليفه‌هاي روي زمين قرار داديم. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! جزع نكن، به خدا قسم ترا دوست نمي‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمي‌دارد ترا مگر منافق. [379].

دابة الله كيست؟

از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت كرده فرمود: روزي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم وارد مسجد شد ديد اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) ريگهاي مسجد را جمع كرده و سر مباركش را روي ريگها گذارده و بخواب رفته است، او را با پاي مبارك خود حركت داد، فرمود: اي دابة الله برخيز. يكي از اصحاب حضور پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آيا جايز است ما فرزندان خود را به اين اسم بناميم؟ حضرت فرمود: خير، به خدا قسم اين كلمه دابة الله مختص پسر عمم علي (عليه‌السلام) است. اصبغ بن نباته مي‌گويد: روزي حضور مولاي اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) بودم خدمتش عرض كردم: دابه‌اي كه خداوند در قرآن [380] بيان فرمود: كيست حضرت فرمود: همان شخصي است كه نان سركه و زيتون تناول مي‌كند؛ كه مقصود حضرت خود آن جناب بوده كه در حال خوردن آنها بوده. [381].

علي در طوفان نوح

روزي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بود يك نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را مي‌پرسيد كه به ناگاه علي (عليه‌السلام) به حضور پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم وارد شد پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم مشاهده كرد كه آن جن رعشه‌اي بر اندامش افتاد و چون گنجشك ضعيفي، كوچك شد و به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: اي رسول خدا مرا پناه دهيد.
پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: از كه مي‌ترسي و پناه مي‌خواهي؟ عرض كرد: از اين جوان (اميرالمؤمنين) پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند چرا از اين جوان مي‌ترسي؟ گفت: وقتي كه كشتي نوح در روز طوفان و سيل به حركت در آمد، من خود را به كنار كشتي حضرت نوح (عليه‌السلام) رساندم تا شايد بتوانم كشتي نوح (عليه‌السلام) را غرق كنم، وقتي نزديك كشتي شدم اين جوان، چنان ضربه‌اي به من زد، كه يك دست من قطع شد،آنگاه دست خود را بيرون آورد و نشان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم داد، آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حرف آن جن را تصديق كرد و فرمود: آري اين جوان همانست كه نوح نبي (عليه‌السلام) را ياري كرده است. [382].

دستور ساده پوشي

نمايندگان نجران عمدا با لباسهائي پر زرق و برق و زيور آلات وارد مدينه شدند پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم براي مبارزه منفي را در پيش گرفت به اين ترتيب كه وقتي نمايندگان با زرق و برق عجيبي به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيدند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آنها اعتنا نكرد و با آنها سخن نگفت و به پيروي از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مسلمانان نيز با آنها سخن نگفتند، آنها سه روز در مدينه متحير و سرگردان بودند تا روزي نمايندگان نجران از عثمان و عبدالرحمن كه سابقه آشنائي با آنها داشتند علت اين بي‌اعتنائي را پرسيدند، آنها نمايندگان را نزد علي (عليه‌السلام) بردند و جريان را به آن حضرت عرض كردند: علي (عليه‌السلام) به نمايندگان فرمود: برويد و اين زرق و برقها را از خود دور سازيد و به شكل عادي و ساده خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم برسيد كه حتما موفق خواهيد شد، آنها طبق فرموده علي (عليه‌السلام) رفتار كردند و موفق شدند [383].

[صفحه 235]

صفات بهشتيان

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: در بهشت اتاقهاي زيادي است كه درونش از برون و برونش از درون پيداست در اين اتاقها كساني از امت من ساكن هستند كه كلام نيكو مي‌گويند و اطعام مي‌كنند و سلام را آشكار مي‌سازند و شب هنگام در وقتي كه همه مردم خوابند به نماز مي‌ايستند، اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله! چه كساني از امت شما اين گونه‌اند؟ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي نيكويي كلام به اين است كه ده مرتبه در صبح و شب بگويد: سبحان الله و الحمدلله و لاله الا الله والله اكبر؛ و اطعام طعام آن است كه انسان خرج خانواده خود را بدهد، و اما نماز در شب هنگام وقتي كه مردم همه خوابند به اين است كه نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخوانند، پس گويا تمام شب را به عبادت قيام كرده است و اما آشكار نمودن سلام به اين است كه وقتي به فرد مسلمان مي‌رسد بخل به سلام نكنند. [384].

ابن‌مغازلي شافعي مذهب روايت كرده از ابن‌عباس كه وي مي‌گويد: شبي اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در خانه ايشان جمع بودند تا اينكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: امشب در نزديكي سحر كوكبي از آسمان فرود مي‌آيد پائين در خانه هر كه فرود آمد آن شخص ولي و جانشين من است همان شب همه اصحاب نخوابيدند از همه طماع تر عباس پدرم بود (عباس عموي رسول‌الله بود) نزديك سحر ناگهان اصحاب ديدند كه ستاره‌اي روشن از آسمان پائين آمد تا در خانه علي (عليه‌السلام) فرود آمد، البته پس از اين واقعه اصحاب گفتند، محمد صلي الله عليه و آله و سلم درباره ابن‌عمش علي (عليه‌السلام) در ضلالت است و مي‌خواهد پسر عم خود را ولي خود كند. [385].
[صفحه 236]

درخواست رسول خدا از پروردگار

وقتي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در ميان سرزمين قديد (بر وزن زبير نام جايي است در نزديكي مكه) فرود آمد، به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) فرمود: اي علي، من از خدا خواسته‌ام كه بين من و تو دوستي برقرار كند و ساخت. و از او خواستم كه ميان من و تو برادري افكند، پس افكند، و از او خواست كه تو را وصي و جانشين من قرار دهد، و داد.

مردي از آن قوم گفت: بخدا سوگند يك صاع (پيمانه‌اي است نزديك يك من) خرما در مشكي پوسيده، بهتر از آن چيزهايي است كه محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملك و سلطنتي درخواست نكرده كه او را بر دشمنش ياي دهد، يا گنجي كه بدان سبب بر فقر و تهيدستي خود چيره گردد؟! پس د خداي متعال اين آيه [386] را فرستاد:

گويا پاري از آنچه به تو وحي شده ناديده مي‌گيري، يا سينه‌ات به تنگ مي‌آيد از اينكه مي‌گويند: چرا گنجي بر او فرود نيامده يا فرشته‌اي در كنار او نيامده است؟ جز اين نيست كه تو تنها بيم دهنده‌اي و خداوند به هر چيزي وكيل است. [387].

خليفه خدا در زمين كجاست؟

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: چون روز قيامت شود، آواز دهنده‌اي از اندرون عرش ندا دهد: خليفه خداوند در زمينش كجاست؟ پس حضرت داود پيامبر (عليه‌السلام) بر مي‌خيزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نيستي هر چند كه خليفه خداوند بوده‌اي.
بار دوم ندا رسد: خليفه خداوند در زمينش كجاست؟ پس اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بر مي‌خيزد، از جانب خداوند ندا مي‌رسد: اي آفريدگان، اين علي بن ابيطالب خليفه خدا در زمين او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر كه در دنيا به ريسمان (ولايت) او آويخته امروز نيز به ريسمان او بياويزد تا از نور او روشني گيرد، و به
[صفحه 237]
دنبال او به درجات بلند بهشتي راه يابد پس مردمي كه در دنيا به ريسمان امام علي (عليه‌السلام) آويخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت به بهشت مي‌روند.
سپس از جانب خداوند ندا مي‌رسد: هان! هر كس در دنيا دنبال پيشوائي راه افتاده (امروز نيز) بدنبال او بهر جا كه مي‌خواهد و او مي‌رود، راه بيفتد ... [388].

امام علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: وقتي آيه اذا جاء نصر الله و الفتح بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي علي! به تحقيق نصرت خداوند و فتح او فرا رسيده، پس هر گاه كه ديدي مردم دسته دسته در دين خدا وارد مي‌شوند به حمد پروردگارت تسبيح كن و از او آمرزش بخواه كه خداوند پذيرنده توبه است.
اي علي! خداوند جهاد را در فتنه‌اي كه پس از من رخ مي‌دهد بر مؤمنين واجب نموده چنانكه جهاد با مشركين را در ركاب من بر آنان واجب ساخته بود.
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا! آن فتنه‌اي كه خداوند جهاد درباره آن را، بر ما واجب نموده كدام است؟ حضرت فرمود: فتنه گروهي كه شهادت به لا اله الا الله و اينكه من رسول خدا هستم مي‌دهند اما با اينحال مخالف سنت من و طعنه زننده در دين من هستند.
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا! پس به چه جهت با آنان بجنگيم در حالي كه آنان شهادت به لا اله الا الله و رسالت الهي شما مي‌دهند؟ حضرت فرمود: به جهت پديد آوردن مسائل بي‌سابقه و بدعت گزاري در دين، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آنها در ريختن خون عترت من،.
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا! شما مرا به شهادت مژده فرمودي، از خدا بخواه كه براي من در اين باره شتاب ورزد.
حضرت فرمود: آري من به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهي بود آن
[صفحه 238]
زمان كه اين از اين رنگين شود؟- و با دست مبارك اشاره به سروريش من نمود- عرض كردم: اي رسول خدا! حال كه چنين مژده‌اي بمن داده‌اي، ديگر جاي صبر نيست بلكه جاي مژدگاني و سپاس است. حضرت فرمود: آري
آنگاه فرمود: پس خود را براي خصومت و درگيري آماده ساز، كه تو با امت من مخاصمه خواهي نمود. عرض كردم: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم راه پيروزي (بر آنان) را به من بنما، حضرت فرمود: چون گروهي را ديدي كه از هدايت بسوي گمراهي رو گردانده‌اند پس با آنان به مخاصمه برخيز (كه پيروزي از آن توست)، زيرا كه هدايت از جانب خدا، و گمراهي از سوي شيطان است.
اي علي! همانا هدايت پيروي فرمان خداست نه پيروي از هواي نفس و

دلخواه خود،و گويا تو با گروهي روبرو هستي كه قرآن را تأويل و توجيه نموده و به شبهات چنگ زده و شراب را بنام آب انگور و كم فروشي را با زكات و رشوه را بنام هديه و پيشكش حلال مي‌شمردند.
عرض كردم: اي رسول خدا! بنابراين وقتي چنين كنند چگونه‌اند؟ آيا مرتد و بر گشتگان از دين هستند؟ يا اهل فتنه و آزمايش؟ حضرت فرمود: آنان اهل فتنه‌اند متحير و سرگردان در آن گردش كنند تا عدل گريبان گيرشان شود، عرض كردم: اي رسول خدا! عدل از جانب ما يا از سوي غير ما؟ حضرت فرمود: بلكه از جانب ما، خداوند (دين را) بدست ما گشوده و بدست ما پايان بخشد و بواسطه ما خداوند ميان دلها پس از شرك آوري مهر و دوستي انداخت و بواسطه ما نيز ميان دلها پس از فتنه مهر و دوستي اندازد، علي (عليه‌السلام) عرض كرد: سپاس خداي را به آنچه كه از فضل خويش به ما ارزاني داشته است [389].

بسياري از مورخين نقل كرده‌اند جمعي از اصحاب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پيرامون اين
[صفحه 239]
بحث مي‌كردند كه كداميك از حروف در كلمات بيشتر به كار مي‌رود همه متفق شدند بر اينكه حرف الف بيشتر در كلمات به كار مي‌رود. آنگاه اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ايراد نمود كه مختصري از آن از نظرتان مي‌گذرد اين خطبه با حدود 795 كلمه، در آن پيرامون مسائلي چون توحيد- قرآن و حمد الهي- اخلاص- توكل- يقين- حكمت الهي- و عذاب الهي- صفات الهي- خالقيت الهي- پرده پوشي خداوند- قيامت و عذاب الهي- تقوا- مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائي روز قيامت- ملائكه الهي و دعا، صحبت به ميان آمده است، البته به علت طولاني بودن خطبه از كل خطبه صرفا 149 كلمه اول را مي‌آوريم:
حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت كلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيته، حمدته حمد مقر لربوبيته متخضع لعبوديته متنصل من خطيئته، معترف بتوحيده، مومل من ربه مغفرة تنجيه، يوم يشغل عن فصيلته و بنيه، و نستعينه و نستر شده و نستهديه و نومن به و نتوكل عليه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفريد مؤمن متيقن، و وحدته توحيد عبد مذعن، ليس له شريك في ملكه و لم يكن له ولي في صنعه جل عن مشير و وزير و عون و معين و نظير، علم فستر و نظر فخبر و ملك فقهر و عصي فغفر و حكم فعدل، لم يزل و لن يزول ليس كمثله شيء و هو قبل كل شيء و بعد كل شيء ما رب متفرد بعزته متمكن بقوته متقدس بلعوه متكبر بسموه، ليس يدر كه بصر و ليس يدر كه بصر و ليس يحيط به نظر، قوي منيع بصير سميع حليم ...
ترجمه: حمد و تعظيم مي‌كنم خدائي را كه منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائي كه) رحمتش بر غضبش پيشي گرفته و كلماتش به سر حد كمال و تمام رسيده است، اراده‌اش در همه چيز نافذ و حكمش همگان را فراگير است او را حمد و ستايش مي‌كنم همانند حمد و ثناي كسي كه به خدائي‌اش اقرار نموده و در بندگي‌اش كمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهايش بيزار گشته، به بيگانگي او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزي كه انسان از فرزند خود غافل و در انديشه سرانجام خويش مي‌باشد از او كمك مي‌طلبيم و در خواست مي‌كنيم كه ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او

ايمان مي‌آوريم و بر او توكل مي‌كنيم،
[صفحه 240]
شهادت به خداوندي او مي‌دهم شهادتي خالصانه و از روي يقين و با علم و ايمان او را يكتا مي‌دانم و چون بنده‌اي كه قلبا اقرار مي‌كند او را مي‌ستايم.
او در ملك خويش شريك و همتايي ندارد و در آفريدن مخلوقات او را يار و ياوري نيست، او برتر از اين است كه داري مشاور و وزير و ياور و معين و ياري كننده و هم نظير باشد. او مي‌داند ولي پرده‌پوشي مي‌كند و مي‌بيند و از همه چيز آگاه است و مالك و غالب بر همه چيز مي‌باشد، او معصيت مي‌شود ولي در مي‌گذرد و هنگام حكم به عدالت حكم مي‌راند، در گذشته و آينده كسي به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقي خواهد بود پروردگاري است كه در عزت خويش يكتا و باقوت خويش قوي و با برتري خويش در نهايت پاكي و با بلند مرتبگي خود در نهايت كبريائي بسر مي‌برد. هيچ چشمي او را نمي‌بيند و هيچ ديده‌اي او را نمي‌يابد، او قوي و بلند مرتبه، بينا و شنونده، مهربان و بخشنده مي‌باشد ... [390].

کوثر چیست؟

وقتي كه سوره كوثر به پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم نازل شد، علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عرض كرد: اي رسول خدا كوثر چيست؟
حضرت فرمود: نهري است كه خداوند به من كرامت نموده است، عي (عليه‌السلام) عرض كرد: اين نهر گرانقدر است، پس آنرا براي ما توصيف كن اي رسول خدا.
حضرت فرمود: آري اي علي، كوثر نهي است كه از زير عرش خدا- عزوجل- جاري است،آبش از شير سفيدتر، و از عسل شيرين‌تر، و از كره نرم‌تر است، سنگريزه‌هايش زبر جد و ياقوت و مرجان، گياهش زعفران، خاكش مشك خوشبو، و پايه‌هايش به زير عرش خداوند استوار است.
پس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست به پهلوي اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) زد و فرمود: علي! اين نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود. [391].
[صفحه 241]

مرز بين مؤمن و منافق

عمران بن حصين مي‌گويد: روزي من و عمر و بن خطاب در حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم و علي (عليه‌السلام) نيز كنار آن حضرت نشسته بود، كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اين آيه را خواند: امن يجيب المضطر ... وقتي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آيه را تا آخر خواند ناگهان علي (عليه‌السلام) مانند گنجشك به خود لرزيد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او فرمود: چه شد، نگران شدي، علي (عليه‌السلام) عرض كرد: چرا نگران نباشم و حال آنكه خداوند در اين آيه مي‌فرمايد: كه ما را خليفه‌هاي زمين قرار خواهد داد! پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: ناراحت و نگران مباش كه بخدا سوگند تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق [392].

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) فرمود: آيا به تو بشارت ندهم، آيا تو را مژده ندهم؟
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: چرا يا رسول‌الله. حضرت فرمود: اي علي! من و تو از يك سرشت آفريده شديم و مقداري از آن سرشت زياد آمد و شيعيان ما از آن آفريده شدند، پس چون روز قيامت شود همه مردم به نام مادرانشان خوانده شوند جز شيعيان تو كه به نام پدرانشان خوانده مي‌شوند آنهم به جهت آن است كه ولادتشان پاك است (يعني نسبت آنان به پدران خود حتمي و صحيح است) [393].

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي حال تو چگونه است، آنگاه كه صراط را بر روي دوزخ كشيده شود و تو بر لب پرتگاه دوزخ ايستاده باشي و به مردم گفته مي‌شود: عبور كنيد و تو به دوزخ گوئي: اين شخص از آن من و اين شخص از آن تو؟ علي (عليه‌السلام) عرض كرد: اي رسول خدا، اينان (كه من براي خود بر مي‌گيرم) كيانند؟ حضرت
[صفحه 242]
فرمود: آنان شيعيان تواند و هر كجا كه باشي با تو خواهند بود. [394].

در روايت وارد شده است كه حضرت علي (عليه‌السلام) هر شب هنگامي كه مردم به خوابگاه خود مي‌رفتند صداي نازنينش بلند مي‌شد به حدي كه مي‌شنيدند صداي آن حضرت را تمام اهل مسجد و كساني كه همسايه مسجد بودند؛ مي‌فرمود: تجهزوا رحمكم الله فقد نودي فيكم بالرحيل. [395].
يعني: آماده شويد و اسباب سفر خود را مهيا كنيد، خدا شما را رحمت كند، همانا مرگ نداي الرحيل در ميان شما داده و كم كنيد توقف خود را بر دنيا و بيرون رويد از دنيا در حالي كه با خود داشته باشيد زاد و توشه‌اي از اعمال صالحه، بدرستي كه در جلو شما عقبه‌هاي كئود [396] است كه بايد از آنجاها عبور كنيد و چاره‌اي نيست از آن.

شخصي بواسطه جرمي كه مرتكب شده بود طبق فرمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مهدور الدم شد و حكم قتل او را صادر كرده بودند آن فرد به حضرت اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) متوسل شد و عرض كرد: يا علي! چه كنم تا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا مورد عفو خود قرار دهد؟ علي (عليه‌السلام) فرمود: بخدمت آن حضرت مي‌روي و اين آيه را تلاوت كن.
تالله لقد آثرك الله علينا و ان كنا لخاطئين [397] آن مرد به حضور رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و فورا اين آيه را قرائت كرد عادت آن حضرت چنين بود كه اگر كسي يك آيه از قرآن مجيد
[صفحه 243]
را در نزد حضرتش مي‌خواند، حضرت آيه بعد را بدنبال آن مي‌خواندند لذا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ادامه آن را تلاوت كردند لاتثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين با توجه به معني اين آيه به منزله حكم عفو درباره آن شخص قرار گرفت.

ارادت قلبي

حبه عرني از اصحاب حضرت علي (عليه‌السلام) است مي‌گويد: علي (عليه‌السلام) بيت المال بصره را پانصد درهم، پانصد درهم بين يارانش قسمت كرد و پانصد درهم براي خود برداشت، كسي كه حاضر در جنگ نبود خدمت حضرت رسيد، و عرض كرد: يا اميرالمؤمنين من قلبا با شما بودم گر چه شخصا حاضر در جبهه نبودم از غنيمت چيزي به من بده، حضرت آنچه را براي خود برداشته بود به او داد و براي خود حضرت نصيبي از غنيمت نماند [398].

حضرت صادق (عليه‌السلام) از پدر بزرگوارش روايت مي‌كند: كه علي (عليه‌السلام) با مردي مسيحي در جاده‌اي كه به كوفه منتهي مي‌شد هم سفر شد، مسيحي به حضرت گفت: اي بنده خدا قصد كجا داري؟ حضرت فرمود: كوفه، چون مرد مسيحي براي رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده كرد امام او را دنبال مي‌كند عرضه داشت مگر نمي‌خواهي به كوفه بروي؟ فرمود چرا، گفت: اگر قصد كوفه داري چرا دنبال من مي‌آئي؟ حضرت فرمود: اين برنامه كه من اجرا مي‌كنم يعني چند قدم هم سفر خود را بدرقه كردن، تمام كردن حسن معاشرت است و اين دستور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ماست، مسيحي گفت: راستي دستور رسول شماست؟ فرمود: آري، مرد مسيحي گفت: تو را به شهادت مي‌طلبم كه من بر دين توام، آنگاه از راه خود همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد. [399].
[صفحه 244]

سنگي از آسمان

امام صادق (عليه‌السلام) از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند: وقتي كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم حضرت علي (عليه‌السلام) را در روز عيد غدير خم به امامت و خلافت نصب فرمودند و گفتند: هر كه را من مولاي اويم علي مولاي اوست اين مطلب در شهرها پيچيد. نعمان بن حارث فهري محضر حضرت شرفياب شد و عرض كرد: از طرف خدا ما را امر كردي شهادت دهيم كه معبودي جز الله نيست و شما فرستاده خدائيد و سپس امر كرديد ما را به جهاد و حج و روزه و نماز و زكوة ما هم همه را قبول كرديم سپس به همين جا بسنده نكردي تا اين جوان را نصب كردي و گفتي: هر كه را كه من مولاي اويم عليش مولاست اين از خود شماست يا امر پروردگار است. حضرت فرمود: بخدايي كه معبودي جز او نيست اين پيام و امر از جانب اوست و الله الذي لا اله الا هو هذا من الله پس نعمان بن حارث در حاليكه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دور مي‌شد مي‌گفت: پروردگارا! اگر اين حقي است از نزد تو؛ پس سنگي از آسمان بر من بباران، در همين حال سنگي از بالا بر سر او خورد و جان سپرد. [400].

ابوذر غفاري مي‌گويد يك روز در مسجد قبا نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بوديم، حضرت در جمعي از اصحابش بود كه فرمود: اي اصحابم از اين در مردي بر شما وارد مي‌شود كه او اميرمؤمنان و امام مسلمانان است، همه اصحاب به آن در نگاه دوختند آنگاه ديدند علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) وارد شد سپس پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم برخاست و به استقبال او رفت و او را در آغوش كشيد و ميان دو چشمش را بوسيد و او را نزد خود نشاند سپس به او كرد و فرمود: اين علي پس از من امام شما است اطاعتش اطاعت من است و نافرماني او نافرماني من ... [401].

[صفحه 245]

فرزند رسول خدا فدائي امام حسين

ابن‌شهر آشوب از ابن‌عباس روايت كرده است كه روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بود و بر ران چپ حضرت فرزندش ابراهيم نشسته بود و بر پاي ديگر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حضرت سيدالشهداء امام حسين (عليه‌السلام) نشسته بود، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم يك بار اين را مي‌بوسيد و يك مرتبه او را؛ ناگاه جبرئيل نازل شد و چون جبرئيل رفت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: كه جبرئيل از جانب پروردگار من آمد و گفت: اي محمد پروردگارت تو را سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: كه اين دو تن كه بر روي پاي تو هستند يكي از آنها براي تو نمي‌ماند، پس يكي را فداي ديگري كن و خود تو انتخاب كن كه كداميك از آنها فوت نمايد.
رسول خدا به سوي ابراهيم نظر كرد و گريست بعد بسوي سيدالشهداء علي (عليه السلام) نگاهي كرد و گريست سپس فرمود: اگر ابراهيم بميرد بغير از من كسي محزون و ناراحت نمي‌شود، ولي مادر حسين (عليه‌السلام) فاطمه عليهاالسلام است و پدرش علي (عليه‌السلام) است كه پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بميرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناك و غصه‌دار مي‌شوند من نيز بر او محزون و ناراحت مي‌گردم، من انتخاب مي‌كنم غم خود بر ناراحتي ايشان، آنگاه فرمود: اي جبرئيل! ابراهيم را فداي حسين كردم و به مرگ فرزندم رضايت دادم!!! پس از سه روز ابراهيم از دنيا رفت.
بعد از فوت ابراهيم هر گاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم امام حسين (عليه السلام) را مي‌ديد او را به سينه خود مي‌چسبانيد و لبهاي او را مي‌مكيد و مي‌گفت:
(فداي تو شوم، اي كسي كه ابراهيم را فداي تو كردم). [402].

هم رزمان علي غنيمت خود را به او بخشيدند

روزي پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به جنگي رفت و علي (عليه‌السلام) را بجاي خود بر خاندانش خليفه
[صفحه 246]
كرده بود، وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به مدينه برگشت نوبت تقسيم نوبت تقسيم غنائم جنگي شد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم غنايم را كه تقسيم كرد اما با اينكه علي (عليه‌السلام) در ميدان جنگ نبود به علي (عليه‌السلام) دو سهم از غنيمت داد. مردم گفتند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) كه در مدينه بود دو سهم دادي؟ حضرت فرمود: اي گروه مردم! شما نديديد كه در ميدان جنگ اسب سواري از سمت راست بر مشركان حمله برد و آنها را شكست داد سپس آن اسب سوار نزد من آمد و گفت: اي محمد من نيز سهمي از غنايم جنگ دارم اما آن سهم را به علي بخشيدم، او جبرئيل بود. اي گروه مردم! شما را به خدا و رسولش سوگند، ايا شما نديديد آن اسب سواري كه از سمت چپ به مشركان حمله برد و نزد من برگشت و گفت: اي محمد سهم غنيمتم را به علي دادم او ميكائيل بود به خدا سوگند به علي (عليه‌السلام) غنيمت ندادم الا جز سهم جبرئيل و ميكائيل، سپس همه مردم تكبير گفتند [403].

وصي سيد الانبياء تويي

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! تو امام مسلمانان و اميرالمؤمنين و قائم الغرالمحجلين هستي، و پس از من حجت خدائي بر همه خلق، تو سيد اوصياء و وصي سيد انبيائي، اي علي! چون مرا به آسمان هفتم بالا مي‌بردند و از آنجا به سدرة المنتهي و از آنجا به حجب نور رسيدم، پروردگارم مرا با مناجات با خود گرامي داشت آنگاه فرمود: «اي محمد! گفتم: لبيك ربي وسعد يك تبارك و تعاليت؛ خداوند فرمود: بدرستي كه علي امام اولياء من است و نوريست براي هر كه مرا اطاعت كرده است ... هر كه او را اطاعت كند مرا اطاعت كرده، و هر كه او را نافرماني كند مرا نافرماني كرده، او را بدين مژده بده»
علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله! مقام من به آنجا رسيده كه در آن مقام ذكر شوم
[صفحه 247]
پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري اي علي! پروردگارت را شكر كن،علي (عليه‌السلام) رو بر خاك نهاد و سجده كرد بواسطه اين نعمتي كه خدا به او اعطاء كرده است آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي علي! سر بر دار كه خدا به تو بر ملائكه خود مباهات مي‌كند.

هم رزم جبرئيل و ميكائيل

وقتي كه امام علي (عليه‌السلام) به شهادت رسيد فرداي آن روز امام حسن (عليه‌السلام) بر منبر رفت و اين خطبه را خواند؛
سپس از حمد و ستايش خداوند فرمود: اي مردم در اين شب بود كه قرآن خداوند نازل شد و در اين شب بود كه عيسي بن مريم بالا رفت و در اين شب بود كه يوشع بن نون كشته شد و در اين شب اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) از دنيا رفت.
به خداوند سوگند كه هيچ كدام از اوصياء و پيغمبران گذشته پيش از پدرم به بهشت وارد نشوند، وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پدرم را به جهاد مي‌فرستاد، جبرئيل از سمت راستش به همراه پدرم نبرد مي‌كرد و ميكائيل از سمت چپ او، هيچ پول زرد و سفيدي (طلا و نقره) از او بجا نمانده جز هفتصد درهم كه از حقوق خود پس‌انداز كرده بود تا خادمي براي خانواده خود بخرد [404].

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! تو صاحب حوض مني، پرچمدار مني، و بر آورنده وعده‌هاي مني، محبوب دل مين، وارث علم مني، امانت دار مواريث پيغمبراني، تويي امين الله در زمينش، توئي حجت بر خلق خدا، توئي ركن ايمان، توئي چراغ هدايت توئي ... هر كه تو را پيروي كند نجات يافته و هر كه از تو تخلف كند هلاك مي‌شود.
[صفحه 248]
توئي راه روشن، توئي راه راست، توئي قائد الغرالمحجلين، توئي سرور هر كه من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاكزاد و دشمن ندارد بد زاد،
پروردگارم هيچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اينكه فرمود: اي محمد! سلام مرا به علي (عليه‌السلام) برسان و به او اعلان كن كه امام اولياء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو اي علي اين كرامت‌ها. [405].

سلمان فارسي مي‌گويد: روزي نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بودم كه علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) آمد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: يا علي به تو مژده ندهم؟ علي (عليه السلام) عرض كرد: چرا يا رسول‌الله، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: جبرئيل از طرف خداوند به من خيبر مي‌دهد كه به دوستان و شيعيان تو هفت خصلت داده‌اند.
1- راحتي در هنگام مرگ 2- آرامش در هنگام ترس 3- روشني در تاريكي 4- آسودگي به هنگام هراس 5- عدالت به وقت ميزان 6- عبور از صراط 7- ورود به بهشت قبل از ساير مردم و امتهاي گذشته ... [406].

علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي از شدت بدهي‌ام نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتم و از اين جهت با آن حضرت درد و دل كردم حضرت فرمود: اي علي بگو: (اللهم اغتني بحلالك عن حرامك و بفضلك عمن سواك) اي علي! اگر به اندازه كوه صبير قرض داشته باشي خداوند آن را ادا كند (صبير نام بزرگ‌ترين كوه در يمن است). [407].

گل رحمت خداوند

ابن‌عباس مي‌گويد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) را گرفت و از منزل خارج شد و مي‌فرمود: اي گروه انصار و اي گروه بني هاشم و اي فرزندان عبدالمطلب، من محمدم و فرستاده خدا، همانا من از گل رحمت به همراه چهار كس ديگر از خاندانم آفريده شديم؛ خودم، علي و حمزه و جعفر، يكي از آنها گفت: يا رسول‌الله! اينها روز قيامت با تو سوار مي‌باشند؟ حضرت فرمود: مادرت به عزايت بنشيند، در آن روز كسي سوار نباشد، جز چهار تن من و علي (عليه‌السلام) و فاطمه عليهاالسلام و صالح پيغمبر، من بر براق سوارم و فاطمه عليهاالسلام بر ناقه غضباء و صالح پيغمبر بر آن شتري كه پي شد، و علي (عليه‌السلام) بر يكي از ناقه‌هاي بهشتي كه مهارش از ياقوت است و او ميان بهشت و دوزخ مي‌ايستد، در آن روز مردم خيس عرق هستند آنگاه بادي از طرف عرش خداوند مي‌وزد و عرق آنها را خشك مي‌كند، فرشتگان مقرب و صديقان مي‌گويند: اين ملكي است مقرب يا پيغمبري است مرسل، اما منادي از طرف عرش ندا مي‌دهد. او علي بن ابيطالب برادر رسول خداست در دنيا و آخرت [408].

تنها برنده مسابقه علي بود

روزي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دو شتر هديه دادند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم يكي از آن دو شتر را هديه و جايزه قرار داد براي كسي كه بتواند دو ركعت نماز به جاي آورد و چيزي از دنيا را به خاطر خود در نماز نگذارند و به فكر چيزي از دنيا نيفتد.
كسي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در اين مسابقه پاسخ مثبت نداد. بجز علي (عليه‌السلام) كه پاسخ مثبت داد و حاضر شد براي خواندن نماز؛ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هر دو شتر را به علي (عليه‌السلام) مرحمت فرمود: [409].

هم‌طراز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سواره بر اسب خود از منزل بيرون شد و علي (عليه‌السلام) همراهش
[صفحه 250]
پياده حركت مي‌كرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي اباالحسن! يا سوار شو، يا برگرد؛ زيرا خداوند به من دستور داده كه چون من سوارم تو نيز سواره باشي (پياده نباشي) و اگر تو پياده باشي من پياده شوم و چون بنشيني من نيز نشسته‌ام ... علي جان به خداوندي كه مرا مبعوث كرده سوگند، ايمان ندارد كسي كه منكر تو باشد و به خداوند ايمان و اعتقادي ندارد كسي كه كافر به تو باشد ... بخدا سوگند، يا علي! تو آفريده نشدي مگر براي آنكه خدا پرستيده شود و بوسيله تو معالم دين شناخته شوي. [410].
خالدبن ربعي مي‌گويد: اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) براي كاي به مكه رفت، يك عرب بياباني را ديد كه به پرده خانه كعبه چسبيده و دعا مي‌كند، شب دوم همان مرد را ديد كه به ركن چسبيده و مشغول دعاست ... شب سوم ديد دوباره به ركن چسبيده و مي‌گويد: خدايا! به اين اعراب چهار هزار درهم بده؛ علي (عليه‌السلام) نزد او رفت و فرمود: اي اعرابي! از خدا هر چه خواستي بتو داد،اعرابي چهار هزار درهم را از علي (عليه‌السلام) خواست، علي (عليه‌السلام) فرمود: اي مرد! من مي‌روم مدينه وقتي رسيدي مدينه مرا بجو، يك هفته بعد اعرابي وارد مدينه شد و فرياد مي‌زد كيست كه مرا به خانه اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) ببرد، امام حسين (عليه‌السلام) در اين ميان فرمود: من ترا به خانه او مي‌برم زيرا كه من پسر او هستم، اعرابي با امام حسين (عليه‌السلام) بر در خانه رسيدند، مرد اعرابي به امام حسين (عليه السلام) گفت: برو به پدرت بگو ضمانتي كه در مكه كردي، صاحبش آمد. امام حسين (عليه‌السلام) پيام را رسانيد

علي (عليه‌السلام) به حضرت فاطمه عليهاالسلام فرمود: آيا چيزي داري تا اين مرد بخورد حضرت فرمود: نه علي (عليه‌السلام) لباسش را بر تن كرد و بيرون آمد و فرمود: سلمان را نزد من آوريد، سلمان آمد، حضرت به او فرمود: باغي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم برايم كاشته به تجار بفروش، سلمان آن را دوازده هزار درهم فروخت و آنگاه امام اعرابي را حاضر كرد و چهار هزار درهم به او داد سپس چهل درهم ديگر نيز براي خرج سفر وي به او داد، اين خبر به فقيران مدينه رسيد همگي گرد علي (عليه‌السلام) را گرفتند، علي (عليه‌السلام) هم پولها را در مقابل خود ريخت آنگاه يارانش آنها را بين فقيران تقسيم كردند تا اينكه حتي يك درهم نماند، چون به منزل آمد فاطمه عليهاالسلام به علي (عليه‌السلام)
[صفحه 251]
گفت: اي پسر عم! باغي را كه پدرم به تو داده بود فروختي؟ امام فرمود آري به بهتر از آنچه در دنيا و آخرت است. حضرت فاطمه عليهاالسلام پرسيد: پولش كجا است؟
حضرت فرمود: به فقرا دادم حضرت فاطمه عليهاالسلام گفت: من و دو پسرت گرسنه‌ايم و بي‌شك تو هم مانند ما گرسنه‌اي. [411].

توبه كنيد علي ستمكار نيست

امام باقر (عليه‌السلام) فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را به يمن فرستاد، در آنجا اسب شخصي از اهل يمن گريخت و با پاي خود به مردي لگد زد و او را كشت، اولياء مقتول صاحب اسب را گرفتند و نزد علي (عليه‌السلام) آوردند و بر او اقامه دعوي كردند صاحب اسب گواه آورد كه اسبش گريخته و آن مرد را كشته است، علي (عليه‌السلام) خون مرد كشته شده را هدر ساخت، اولياء مقتول از يمن نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمدند و از حكم علي (عليه‌السلام) شكايت كردند و گفتند: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) به ما ستم كرد، و خون صاحب ما را هدر كرده است پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: (علي ستمكار نيست و براي ستم آفريده نشده و ولايت و سروري بعد از من با علي است و حكم او حكم قطعي است و قول او قول صحيح است كسي رد حكم و قول و ولايت علي را نكند مگر كافر و حكم و قول و ولايتش را نپسندد الا مؤمن) اهل يمن چون اين توصيف را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره علي (عليه‌السلام) شنيدند گفتند: يا رسول‌الله ما به قول و حكم علي راضي شديم، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: همين توبه شما است از آنچه كه گفتيد. [412].

روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در منزل ام‌ابراهيم و جمعي از اصحابش در حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بودند كه به ناگه علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) وارد شد، وقتي چشم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) افتاد فرمود: اي گروه مردم! نزد شما آمد بهترين مردم بعد از من، او سرور شما است و اطاعت او واجب است همچون اطاعت شما از من، و نافرماني او حرام است، مثل نافرماني
[صفحه 252]
من، اي مردم! من خانه حكمتم و علي كليد آن است و به خانه نتوان وارد شد الا به وسيله كليد آن خانه، اي مردم دروغ مي‌گويد، كسي كه گمان دارد مرا دوست دارد ولي علي (عليه‌السلام) را دشمن مي‌دارد [413].

بهترين عبادت نگاه كردن به چهره علي است

مردي خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و گفت: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم خبر داري كه فلاني (يعني شخصي) از راه دريا كالاي اندكي به چين برده و زود برگشته و بهره و سود فراواني از اين راه كسب كرده به حدي كه دوستانش به او حسد مي‌ورزند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: مال دنيا هر چه بيشتر شود صاحب مال به گرفتاري و بلا نزديك‌تر مي‌شود هرگز به پولداران رشك نبريد، مگر آن پول داري كه در راه خدا مالش را بخشيده باشد.
آيا مي‌خواهيد به شما خبر دهم كه از آن رفيق سفر كرده شما چه كسي سرمايه كمتري دارد ولي بهره سودش را بيشتر آورده و هر چه هست براي او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟
گفتند: چرا يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: به اين مرد كه به سوي شما مي‌آيد بنگريد.
آن مرد مي‌گويد: نگاه كرديم ديدم مردي از انصار است آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: از همين مرد امروز آنقدر خير و بندگي خدا بالا رفته كه اگر بين همه اهل آسمانها و زمين پخش شود كمترين بهره‌مند از آن كسي است كه گناهان او آمرزيده و بهشت بر او واجب شود.
عرض كردند: مگر چه كرده است اين مرد؟
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: برويد از خود او بپرسيد تا بگويد امروز چه عملي را انجام داده است؟ همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد اي مرد آنچه
[صفحه 253]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به تو مژده داده؛ امروز چه كردي كه خدا اين همه ثواب براي تو نوشته است؟
آن مرد گفت: از خانه‌ام بيرون آمدم و دنبال كاري رفتم، اما تا خيري پيش آمد ترسيدم كارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن كار را با نگاه كردن به صورت علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) عوض مي‌كنم و دنبال آن كار نرفتم، من از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه نگاه بر روي علي (عليه‌السلام)عبادتست.
آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتي از آن بهتر، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي بنده خدا! تو دنبال كسب دينار و درهم براي خانواده‌ات رفتي تا آن را بدست آوردي اما آن كار از دست رفت ولي به

عوض آن، نگاه به صورت علي (عليه‌السلام) را انتخاب كردي اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا اين كار تو بهتر و برتر از آن كه همه دنيا پر از طلاي سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق كني، ... [414].

وقتي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مسلمان را با هم برادر ساخت و بين آنها صيغه برادري جاري كرد، به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! تو برادر مني، نسبت تو به من همچون هارون است نسبت به موسي؛ جز اينكه بعد از من پيغمبري نمي‌آيد.
اي علي! اول كسي كه در روز قيامت خوانده شود منم، كه در سمت راست عرش مي‌ايستم و حله سبزي از حله‌هاي بهشتي مي‌پوشم و پس از آن پيغمبران الهي را يك به يك دنبال هم فرا مي‌خوانند و آنها در دو صف سمت راست عرش خداوند در زير سايه آن بايستند و جامه‌هاي سبز بهشتي بر تن كنند.
آگاه باش! اي علي! به تو خبر مي‌دهم كه امت من اولين امتي است كه در قيامت خداوند آنها را محاسبه مي‌كند و تو را بشارت مي‌دهم كه تو اول كسي هستي كه دعوت
[صفحه 254]
مي‌شوي، سپس پرچم حمد است به تو مي‌دهند و تو ميان آن دو صف آن را بدوش مي‌گيري و آدم و همه مردم در روز قيامت همه در سايه پرچم من هستند، كه درازي و بلند اين پرچم برابر با هزار سال راه است، نوك پرچم از ياقوت سرخ است ...
اين پرچم سه نور دارد يكي در مشرق و ديگري در مغرب و سومي در وسط دنيا است و سه جمله بر آن پرچم نوشته شده است.
اول: بسم الله الرحمن الرحيم، دوم: الحمدلله رب العالمين، سوم: لا اله الله محمد رسول الله، طول هر يك از اين جملات هزار سال مسافت و پهناي اين جملات هزار سال مسافت مي‌باشد، يا علي! تو پرچم را بر مي‌گيري و حسن سمت راست توست و حسين سمت چپ ... آنگاه جامه سبزي از جامه‌هاي بهشتي را بر تن مي‌كني، ... علي جان!، به تو مژده دهم كه تو با من دعوت مي‌شوي و با من جامه در تن كني و با من زنده مي‌شوي [415].

پيامبر تعهد گرفت

شخصي از ابو حمراء خادم رسول صلي الله عليه و آله و سلم سوال كرد: چگونه خدا صلي الله عليه و آله و سلم با علي (عليه‌السلام) رفتار مي‌كرد را براي من بازگو كن؟ ابوحمراء گفت اي مرد آنچه ديده‌ام را مي‌گويم.
روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي ابوحمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سي تن از جماعت قبط و بيست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر كن، من نيز طبق دستور، اين جماعت را آماده كردم سپس فرمود: عربها را در صفي رديف كن بعد از آن به دنبال آن عجم‌ها و بعد قطبي‌ها و بعد حبشي‌ها در يك صف بايستند.
آنگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم برخاست و حمد و ستايش خداوند را آغاز كرد، سپس فرمود: اي گروه عرب و عجم و قبط و حبش آيا شما اعتراف كرديد نيست معبودي جز خداي يگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟ آنها جملگي گفتند: آري پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سه بار اين
[صفحه 255]
مطلب را تكرار كرد آنها هم تأكيد كردند، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم درباره سوم گفت: خدايا تو گواه باش.
بعد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: شما اعتراف كرديد، لا اله الا الله و اني محمد عبده و رسول و ان علي ابن‌ابيطالب اميرالمؤمنين و ولي امرهم من بعدي.
آنها گفتند: آري (ما رسالت تو و ولايت علي (عليه‌السلام) را قبول داريم) پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سه بار به خداوند عرض كرد: خدايا تو گواه شهادت اينها باش
آنگاه فرمود: اي علي! برو كاغذ دواتي برايم بياور، سپس آنرا گرفت و بدست علي (عليه‌السلام) داد و فرمود: بنويس اي علي!، عرض كرد چه بنويسم؟ فرمود: بنويس مردم عرب، عجم، قبط و حبشي اعتراف كردند كه نيست معبودي جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و علي بن ابيطالب اميرمؤمنان است و امام بعد از من؛سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آن عهدنامه را مهر كرد و به علي (عليه‌السلام) سپرد.
آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برايم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بيرون آمد و دست علي (عليه‌السلام) را به دست خود داشت سپس فرمود: اي گروه مردم! براستي خداي تبارك و تعالي امروز به شما مباهات مي‌كند، اگر همه شما

را بيامرزد، سپس رو به علي (عليه السلام) كرد و فرمود: تو را بالخصوص بيامرزد، بعد فرمود: اي علي! نزديك من بيا علي (عليه‌السلام) نزديك رفت سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود ... اي علي! هر كس با تو بجنگد با من جنگيده و هر كه با من بجنگد با خدا جنگيده‌اي علي! هر كه تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر كه مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته،
و خدا او را بخت برگشته كند و به دوزخ ببرد. [416].

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم يك روز به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! جان به تو مژدهاي بدهم؟ عرض
[صفحه 256]
كرد: چرا، پدر و مادرم به فدايت، تو هميشه مژده‌دهنده‌اي به هر چيزي، حضرت فرمود: اخيرا به من خبر شگفت‌آوري داد، علي (عليه‌السلام) عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم جبرئيل چه خبري به شما داده است؟
حضرت فرمود: به من خبر داد كه هر كدام از امتم بر من صلوات بفرستند و دنبالش بر خاندانم نيز صلوات بفرستد درهاي آسمان برويش گشوده شود و فرشته‌ها هفتاد صلوات بر او فرستند اگر چه گنهكار و خطاكار باشد سپس گناهانش مثل برگهاي درخت در فصل پائيز بريزد، و خداي متعال به او مي‌فرمايد: لبيك عبدي و سعد يك و خداوند به فرشتگان مي‌فرمايد: اي فرشتگانم! شما بر او هفتاد صلوات فرستاديد من هفتصد صلوات بر او مي‌فرستم. [417].

روز شمار عمر علي

روزي فاطمه زهرا (عليه‌السلام) خدمت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رسيد و از ضعف حال خود سخن گفت: پيغمبر: به او فرمود: تو نمي‌داني علي (عليه السلام) چه مقامي در نزد من دارد.
12 سال داشت كه كارهاي مرا اداره مي‌كرد.
16 سال داشت كه در برابرم شمشير مي‌زد.
19 سال داشت كه پهلوانها را مي‌كشت
20 سال داشت كه غمهاي مرا بر طرف كرد.
22 سال داشت كه در قلعه خيبر را از جا كند در حالي كه 50 مرد نمي‌توانستند آن را بردارند.
چهره حضرت فاطمه (عليه‌السلام) از شادي برافروخت و سرپايش قرا نداشت، تا اينكه نزد علي (عليه‌السلام) برگشت و به او فرمايش رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را گزارش داد. علي (عليه‌السلام) فرمود: چه حالي مي‌داشتي اگر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم همه تفضلات خدا بر من را برايت بيان مي‌فرمود. [418].
[صفحه 257]
(يعني اين همه الطاف الهي نيست مختصري بود كه شنيدي).

پرورانده پیامبر

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وقتي كه خبر وفات ابوطالب پدر بزرگوار علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) را شنيد بر سر جنازه عمويش حاضر شد و فرمود: اي عمو جان! در يتيمي پرستارم بودي و در خردسالي مرا پرورش دادي و در سالخوردگي مرا ياري كردي، خدا تو را از من پاداش نيك دهد.
آنگاه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) دستور داد تا پدرش ابوطالب را غسل دهد [419].

لقب الهي اميرمؤمنان

ابن‌عباس مي‌گويد: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر بالاي منبر شنيدم، اينكه برخي از مردم قريش نمي‌پذيرند علي (عليه‌السلام) را اميرمؤمنان ناميده است فرمود: اي گروه مردم! به راستي خداوند مرا رسول قرار داد، و به من دستور داده كه علي (عليه‌السلام) را بر شما امير كنم، هر كس كه من پيغمبر او هستم، علي نيز امير اوست ... خداوند مرا كرده كه من به شما بگويم تا او را اطاعت كنيد و به دستوراتش عمل كنيد ... احدي از شما بر علي امير نيست نه در زمان حيات من و پس از وفات من، زيرا خداوند او را بر شما امير قرار داده و او را امير المؤمنين ناميده است و كسي پيش از او به اين نام ناميده نشده است من آنچه را كه دستور داشتم درباره علي (عليه‌السلام) به شما رساندم ... [420].

يك روز رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به اصحاب خود فرمود: اي اصحاب من! به درستي كه
[صفحه 258]
خداوند دستور مي‌دهد شما را به ولايت علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) و پيروي و اطاعت از او چرا كه او ولي شما است، پس از من با علي (عليه‌السلام) مخالفت نكنيد كه كافر مي‌شويد، و از او جدا نشويد كه گمراه مي‌شويد به راستي خداوند علي (عليه‌السلام) را نشانه ميان نفاق و ايمان قرار داده است هر كس او را دوست دارد مؤمن است و هر كه دشمن بدارد منافق است، براستي خداوند علي (عليه‌السلام) را وصي من و نور بخش شما قرار داده پس از من؛ او سر نگهدار و گنجينه علم من و خليفه بعد من است، به خداوند از ظالمان در حق علي شكايت مي‌كنم ... [421].
هر كس مي‌خواهد چون برق جهنده از صراط بگذرد و بي‌حساب وارد بهشت شود بايد ولايت او بپذيرد، پس به دوزخ رود هر كه ترك ولايت او را كند، به عزت و جلال پروردگار سوگند، علي باب الله است كه جز از آن نيايند، و اوست صراط مستقيم، و اوست كه در روز قيامت از ولايتش پرسش مي‌شود ... [422].
و در روايتي ديگر آمده است كه: ابي‌مسلم مي‌گويد: من با حسن بصري و انس بن مالك به در خانه ام‌سلمه آمديم، انس بر در خانه نشست و ما وارد خانه شديم، حسن به ام‌سلمه گفت: درود بر تو اي مادرم! ام‌سلمه پاسخ داد و پرسيد تو كيستي؟ گفت: من حسن بصريم، پرسيد براي چه در اينجا آمده‌اي گفت آمده‌ام حديثي از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره علي (عليه‌السلام) برايم بگوئي، ام سلمه گفت: به خدا برايت حديثي گويم كه با اين دو گوشم از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم و با اين دو چشمم ديدم و گرنه كر و كور شوند و دلم آن را حفظ كرده و گرنه بر آن نهاده شود و لال شوم. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) فرمود: اي علي! هر بنده‌اي كه خدا را ملاقات كند و منكر ولايت تو باشد همچو يك بت پرست، خدا را ملاقات كرده است، آنگاه حسن بصري گفت: الله اكبر گواهي مي‌دهم كه علي (عليه‌السلام) مولاي من و مولاي هر مؤمن است ... [423].
[صفحه 259]

صحبت علي با خورشيد

ابن‌عباس مي‌گويد: بعد از فتح مكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هجرت مسلمانان را لغو كرد و فرمود: بعد از فتح مكه هجرتي نيست، سپس با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به هوازن رسيديم در اين هنگام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم رو به علي (عليه‌السلام) كرد و فرمود: اي علي! برخيز و كرامت خداي عزوجل را نسبت به خود ملاحظه كن، علي جان! وقتي آفتاب بر آمد با آن سخن بگو، ابن‌عباس مي‌گويد: به خدا سوگند به احدي جز به علي (عليه‌السلام) رشك نبردم به واسطه فضلش الا در آن روز؛ ابن‌عباس مي‌گويد: با خودم گفتم برويم ببينيم علي (عليه‌السلام) با آفتاب چطور سخن مي‌گويد، چون آفتاب بر آمد علي (عليه‌السلام) برخاست و گفت: درود بر تو اي بنده خوب و فرمانبر و اطاعت كننده خداوند، آفتاب در پاسخ امام علي (عليه‌السلام) عرض كرد: درود بر تو اي برادر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و وصي او و حجت خدا بر خلقش!!

ابن‌عباس مي‌گويد: در اين لحظه علي (عليه‌السلام) به سجده افتاد و شكر خداوند مي‌كرد، آنگاه به خداوند سوگند ديدم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و سر علي (عليه‌السلام) را بر گرفت و او را بلند كرد و دست خود را بر صورت علي كشيد و گفت: حبيبم برخيز! تو اهل آسمان را از گريه خود گرياندي و خدا به وجود تو به حاملان عرش مباهات كرد. [424].

فرمان پيامبر به ابر آسمان

ابن‌عباس: گفت: ما با جمعي در حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بوديم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره كرد و ما نگاه كرديم ديديم ابري آمد و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آن را دو بار به سوي خود فرا خواند آن ابر آمد پايين، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ايستاد و دست ميان ابر كرد و از ميان آن جام سپيدي پر از خرماي تازه بيرون آورد و آن ظرف در كف دست حضرت تسبيح مي‌گفت، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ظرف را به علي ابن‌ابيطالب (عليه‌السلام) داد، علي (عليه‌السلام) از آن خرما خورد، جام در كف دست علي (عليه‌السلام) نيز تسبيح
[صفحه 260]
مي‌گفت، مردي گفت: يا رسول‌الله از جام تناول كردي و آن را به علي (عليه‌السلام) دادي در اينجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، اي مردم بدانيد من هديه‌اي هستم به سوي پيغمبر از من كسي چيزي نخورد الا پيغمبر يا وصي آن [425].

جايگاه معنوي علي

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خدا براي برادرم علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) فضائل بي‌شماري مقرر كرده هر كه يك فضيلت او را ذكر كند خدا گناهان گذشته و آينده‌اش را بيامرز گر چه با گناه جن و انس به محشر آيد و هر كه يك فضيلت از او بنويسد تا آن نوشته بماند فرشتگان برايش آمرزش جويد و هر كه به فضيلتي از او گوش دهد، خدا گناهاني كه به گوش كرده بيامرزد و هر كه به فضيلتش نگاه كند، خدا گناهاني كه با چشم كرده بيامرزد، سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:
نگاه به علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) عبادتست و يادآوريش عبادتست و ايمان بنده پذيرفته نيست جز به ولايت او و برائت از دشمنان او. [426].

محل دعاي پيامبر

پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم هر سپيده دم بر در خانه علي (عليه‌السلام) و فاطمه عليهاالسلام مي‌ايستاد و به خداوند عرض مي‌كرد: (الحمدلله المحسن المجمل المنعم المنفصل الذي بنعمه تتم الصالحات سميع سامع به حمد الله و نعمته و حسن بلاوه عند نانعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح النار نعوذ بالله من مساء النار الصلوة ...)
حمد مخصوص آن خداي محسن و نيكوئي است كه فضيلت بخش به نعمت خود اعمال صالحه را تمام كرده، سميع است و سامع، حمد خدا و نعمت او و حسن آزمايش او
[صفحه 261]
بر ما پناه مي‌برم به خدا از دوزخ، پناه مي‌برم به خدا از شام دوزخ، رحمت بر شما باد اي اهل بيت، همانا خدا خواسته پليدي را از شما ببرد اي اهل بيت و به خوبي شما را پاكيزه كند) [427].

گل خوش بوي محمد

امام علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: (حياني رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم بالورد بكتا يديه فلما ادنيته الي انفي قال اما انه سيد ريحان الجنة بعد الاش؛ يعني: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با دو دستش گلي را به من هديه كرد هنگامي كه آن را به بيني خود نزديك بردم آن حضرت فرمود: اين گل، بعد از گل آس، سرور گلهاي بهشت است). [428].
گل آس درختي است شبيه درخت انار كه برگهايش سبز و خوش رنگ و گلهايش سفيد و خوشبو مي‌باشد.

فرشته‌اي از سه جنس

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: شبي كه مرا به معراج بردند جبرئيل دست مرا گرفت و به بهشت برد و مرا به يكي از مسندهاي بهشت رسانيد.آنگاه يك دانه‌اي به من داد و چون آن دانه را دو نيم كردم حوريه‌اي از آن بيرون آمد كه مژگان چشمش چون پرهاي جلو كركس بود: به من گفت: درود بر تو يا احمد، اي رسول خدا، اي محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو كيستي؟ گفت: من راضيه و مرضيه‌ام خداوند مرا از سه جنس آفريده، پائين تنم از مشك است و بالاي آن از كافور و ميانه‌ام از عنبر و با آب زندگي خمير شدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفريده شدم براي پسر عم و وصي و وزير تو علي بن ابيطالب. [429].

[صفحه 262]

امام صادق (عليه‌السلام) از قول پدرانش فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم روز از منزل خود بيرون رفت و عبائي سياه با دو تيره در تن داشت، سپس فرمود: اين عبا را به من پوشاند دوستم، صفيم، عزيز من، آنكه از طرف من ادا مي‌كند قرض مرا و وصي و وارث و برادر من است پيش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ايمان از همه مخلص‌تر، و از همه با سخاوت‌تر است و پس از من سيد بشر است و سرور رو سفيدان است و امام اهل زمين است همانا او علي بن ابيطالب است، آنگاه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از شوق او پياپي گريست تا ريش مباركش از اشك چشمش تر شد. [430].

از علي جدا مشو

حذيفه بن اسيد غفاري مي‌گويد: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: اي حذيفه! براستي حجت خدا بعد از من بر شما علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است، كفر با او كفر با خداست، شرك به او شرك به خداست، شك در او شك در خداست، و الحاد در او الحاد در خداست، و انكار او انكار خداست، و او حبل الله المتين است كه بريدن او قطع شدني ندارد، دو كس درباره او هلاك شدند، دوست غلو كننده و كسي كه در حق او كوتاهي كند.
اي حذيفه! از علي (عليه‌السلام) جدا مشو، كه از من جدا مي‌شوي و با او مخالفت مكن كه مخالفت با من است، علي (عليه‌السلام) از من است، و من از علي (عليه‌السلام) هر كس كه علي را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر كه او را خشنود سازد مرا نيز خشنود و واضي كرده است [431].

جوانمرد مطلق

امام صادق (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: روزي يك عرب بياباني نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد، آن حضرت در حالي كه عباي گلي رنگ در تن داشت او را پذيرفت، عرب بياباني عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم آمدي پيش من همانند جوانمردان؟ و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: آري منم جوانمرد و پسر جوانمرد و برادر جوانمرد.
عرب بياباني عرض كرد: يا رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم خود جوانمردي اما چگونه است پسر و برادر جوانمرد تو؟
رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: نشنيدي قول خداي عزوجل را كه مي‌فرمايد: (گروهي گفتند: شنيديم نوجواني از مخالفت با بتها سخن مي‌گفت: كه او را ابراهيم مي‌گويند) و من پسر ابراهيم هستم و اما برادر جوانمرد هستم زيرا در روز احد منادي از آسمان ندا كرد، نيست شمشيري جز ذوالفقار و نيست جوانمردي جز علي، و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) برادر من است و من برادر او [432].

حيله زن يهودي

علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: يهوديان عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نزد زني يهودي بنام عبده آمدند و گفتند: تو ميداني كه محمد پشت بني اسرائيل را شكسته و يهوديت را ويران كرده همه اشراف يهود اين زهر را آماده كردند و در مقابل اينكه تو اين گوسفند را با اين زهر آلوده كني و به محمد بخوراني مزد شاياني خواهند داد آن زن گوسفند را بريان كرد و همه رؤساي بني اسرائيل را به خانه دعوت كرد و نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آمد و گفت يا محمد همه يهود را به خانه خود دعوت كردم و تو هم با يارانت مرا سرافراز كن، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به همراه من (علي) و ابودجاجه و ابوايوب و سهل بن حنيف و جمعي از مهاجرين به
[صفحه 264]
منزل او آمدند و چون وارد شدند زن گوسفند بريان شده را خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورد، يهوديان حاضر در جلسه بيني‌هاي خود را با چشم بسته بودند و به پا ايستاده بودند و به عصاهاي خود تكيه زده بودند، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: بنشينيد آنها گفتند: چون پيغمبري به دين ما آيد ما به خود اجازه نشستن نمي‌دهيم و بد مي‌دانيم كه نفس‌هاي ما به او برسد و او را آزار دهد، علي (عليه‌السلام) مي‌فرمايد: آنها دروغ گفتند، بلكه بيني‌هاي خود را به واسطه ترس از نفوذ بخار زهر بسته بودند چون گوسفند را خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آوردند دست مسموم آن گوسفند به سخن در آمد و گفت: يا رسول‌الله صبر كنيد مرا مخور من مسمومم، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عبده را خواست و فرمود: براي چه مرتكب اين عمل شدي، او گفت: با خود گفتم اگر او پيغمبر خدا باشد اين كار من به او زياني نخواهد رساند و اگر دروغگو و يا جادوگر باشد قوم خود را از او راحت كرده‌ام،جبرئيل در اين هنگام فرود آمد و گفت: اي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سلامت مي‌رساند مي‌فرمايد بگو بنام خدا ... پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بعد از خواندن آن دعا و آيه قرآن و به ياران خود هم نيز سفارش كرد تا آن دعا را بخوانند، سپس فرمود: همه را بخوريد، سپس دستور داد تا حجامت كنند. [433].
[صفحه 267]

دوران خانه نشيني امام علي

از ابوبكر راجع به آيه و فاكهته و ابا كه در سوره عبس مي‌باشد سؤال كردند كه معني ابا چيست؟
ابوبكر گفت: كدام آسان را سايه سرم كنم و كدام زمين مرا در خود گيرد، اگر بگويم در تفسير كلام خدا علمي ندارم، من فاكهة را مي‌دانم چيست ولي ابا را خدا مي‌داند.
اين خبر به علي (عليه‌السلام) رسيد فرمود: سبحان الله آيا نمي‌داند كه ابا گياه را گويند كه حيوانات از آن منتفع مي‌شوند خداوند مي‌فرمايد: كه انعام كردم به شما و حيوانات شما، آنچه تقويت كند به آن بدن‌ها و نفسهاي شما را و تقويت كند جسد حيوانات را [434].

وليد بن عقبه كه برادر مادري عثمان بود توسط عثمان او را حاكم و استاندار كوفه شد وليد بواسطه ميگساري، صبح هنگام با حالت مستي در مسجد جامع كوفه آمد و طبق معمول با مردم نماز جماعت گزارد در اثناي نماز بناي بد مستي نهاد و اشعار عاشقانه خواند و چون به حال خود نبود به جاي دو ركعت چهار ركعت نماز صبح را خواند سپس رو به جماعت پشت سر خود كرد و گفت: امروز نشاط خوبي دارم اگر بخواهيد مي‌توانم زيادتر هم بخوانم؟!
[صفحه 268]
وليد استفراغ كرد و سپس بيهوش به زمين افتاد جمعي از حاضران كه ناظر اوضاع بودند انگشتر استاندار مست را از دستش خارج كردند يكي از اين چند نفر جندب بن زهير بود كه وقتي به عثمان قضيه را گفت: عثمان او را با تازيانه زد آنها پيش عايشه رفتند و بي‌اعتنايي عثمان را به حركت زشت وليد عنوان كردند، آنگاه خدمت علي (عليه‌السلام) رفتند. علي (عليه‌السلام) نزد عثمان آمد و فرمود: اجراي حكم الهي را درباره تبهكاران را تعطيل نمودي و افرادي را كه شهادت به فسق برادرت وليد دادند كتك زدي و احكام خدا را دگرگون ساختي با اين كه عمر بن خطاب به تو دستور داد كه مردان بني اميه و مخصوصا اولاد ابي‌معيط را بر گردن مردم مسلط مكن! چرا اين فاسق را بر سر مردم مسلط كردي؟!
عثمان پرسيد: اكنون نظر شما چيست و چه بايد كرد؟ حضرت فرمود: بايد فوري وليد را از حكومت كوفه معزول نمائي و ديگر هيچ كاري به وي محول نكني، سپس شهود را احضار كن اگر گواهي آنها از روي گمان و دشمني نبود بايد حد شرابخوار را درباره وليد جاري نمايي.
عثمان؛ سعيد بن عاص را استاندار كوفه كرد؛ وليد وقتي وارد مدينه شد و نزد عثمان رسيد عثمان وليد را خواست و لباس فاخري (به جاي لباس محكومين) به وي پوشانيد و با كمال عزت او را در اتاقي نشانيد آنگاه اعلام كرد هر كس مي‌خواهد برود و او را حد بزند!
هر كس براي حد زدن او مي‌رفت وليد او را به ياد خويشاوندي خود با خليفه مي‌انداخت و مي‌گفت: دست از من بردار و خليفه را نسبت به خود خشمگين مساز، و او هم خودداري مي‌نمود.
همين كه علي (عليه‌السلام) اين صحنه سازي خليفه مسلمين را ديد، سخت خشمگين شد و به تازيانه به دست گرفت و در حالي كه فرزند بزرگش امام حسن (عليه‌السلام) نيز در خدمتش بود وارد اتاق شد. وليد باز همان سخناني كه به ديگران گفته بود و آنها را فريب و مرعوب كرده بود را به

زبان آورد، علي (عليه‌السلام) فرمود: ساكت باش! بني اسرائيل چون اجراي حدود الهي را تعطيل نمودند نابود شدند اگر من هم به خاطر خويشاوندي تو با خليفه از اجراي حدود الهي صرف نظر كنم مؤمن نيستم وليد كه ديد حضرت مصمم است كه او را حد بزند
[صفحه 269]
برخاست تا از چنگ حضرت فرار كند ولي علي (عليه‌السلام) او را گرفت به زمين كوبيد آنگاه با تازيانه‌اي كه دو شاخه داشت وليد را به زير ضربات محكم و پي در پي خود گرفت و 80 تازيانه به او زد. عثمان كه هيچ انتظار به زمين زدن برادرش، آن هم در حضور خود او را نداشت گفت: يا علي! تو حق نداري كه با وليد اين طور رفتار كني حضرت فرمود: وليد شراب خورده و مرتكب فسق گرديده و مانع شده كه حكم خدا جاري شود او شايسته كيفري بيش از اين است كه ديدي. [435].

امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: حضرت علي (عليه‌السلام) روزي از كنار جمعي از قريش عبور مي‌كرد، آنها وقتي پيراهن كهنه و پاره آن حضرت را ديدند اظهار كردند كه علي (عليه‌السلام) فقير و تهيدست است و بر اثر فقر پيراهن پاره پوشيده است، هنگامي كه امام علي (عليه‌السلام) سخن آنها را شنيد به متصدي نخلستانهاي احداثي خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلكه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباري كه خرماها را در آنجا جمع مي‌كردي بگذار.
متصدي طبق دستور علي (عليه‌السلام) رفتار نمود آنگاه جوالي پر از پول تهيه شد و آن را در انبار گذاشت.
سپس علي (عليه‌السلام) براي همان‌هايي كه حضرتش را تهيدست مي‌پنداشتند، پيام فرستاد و آنها را دعوت كرد آنان به حضور علي (عليه‌السلام) آمدند، سپس امام براي پذيرائي خرما طلبيد متصدي براي آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائين آمدن پايش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهاي زياد آن در زمين پخش گرديد.
آن افراد از روي تعجب گفتند: ما هذا يا ابالحسن؛ اي علي! اين پولهاي زياد چيست؟
آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ اين مال كسي است كه مال
[صفحه 270]
ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسيم كرده و براي مستمنداني كه هر سال برايشان خرما مي‌فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد كه ساده زيستي علي (عليه‌السلام) به خاطر فقر آن حضرت نيست [436].

زودتر مي‌دانست خليفه خواهد شد

وقتي كه آن گروه شش نفره براي تعيين خليفه پس از عمر بن خطاب در خانه، شورا گرفتند. مقداد بن اسود كه از ياران ممتاز و مخلص علي (عليه‌السلام) بود آمد و به آنها گفت: مرا نيز با خود شركت دهيد كه من براي رضاي خدا نصيحتي داشته و خيري برايتان در نظر دارم، آنها نپذيرفتند، مقداد گفت: پس لااقل بگذاريد سرم را در خانه داخل كنم و سخني از من بنشويد، آنها اين را هم نپذيرفتند آنگاه گفت:
حال كه نمي‌پذيريد پس با آن مردي كه در جنگ بدر حضور نداشته، و در بيعت رضوان شركت نكرده و در جنگ احد فرار نموده بيعت نكنيد و او را خليفه نكنيد.
در اينجا عثمان كه جزو جلسه بود گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حكومت را بدست بگيرم تو را به صاحب اولت برمي‌گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسيد گفت: به عثمان خبر دهيد كه من به صاحب اول و آخرم بازگشتم. چون خبر مرگ وي به عثمان رسيد (و خاطرش از مقداد آسوده شد رسم سياست و سياست بازان را بجا آورد) آمد تا بر سر قبرش رسيد و ايستاد و گفت: خدا تو را رحمت كند خوب بودي هر چند كه ... [437].

غصب خلافت از ديدگاه پدر ابوبكر

سعيد بن مسيب مي‌گويد: چون پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم رحلت نمود شهر مكه از اين خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابوقحافه (پدر ابوبكر) گفت: چه خبر است؟
گفتند: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وفات يافته است. گفت: چه كسي زمام امور خلاف را بدست گرفته؟ گفتند: پسر تو ابوبكر!!!
[صفحه 271]
گفت: آيا بني شمس و بني مغيره (دو قبله از عرب) به اين امر (خلافت) راضي شدند؟ گفتند: آري، گفت: براي آنچه خدا بخشيد. جلوگيري نيست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشنده‌اي نباشد، چه عجب است اين امر، شما (بني عبد شمس و بني مغيره) در امر نبوت نيز با پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به نزاع و جنگ برخاستيد و در امر خلافت (كه به ناحق غصب شده) با مسالمت عمل كرديد و آن را پذيرفتيد!!
البته كه اين از مشكلات روزگار است كه گريزي از آن نيست [438].

نامه ابوبكر به پدر در مورد خلافت

وقتي كه ابوبكر خليفه شد به پدر خود ابوقحافه نامه‌اي نوشت كه بسيار قابل توجه و تعمق است. و اما مضمون نامه:
اين نامه‌ايست از خليفه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به سوي ابوقحافه
اما بعد؛
بدرستي كه مردم راضي به خلافت من شدند، پس امروز خليفه خداوند هستم و اگر تو به سوي من بيايي از براي تو خوب خواهد بود!! [439]
وقتي پدر ابوبكر نامه پسرش را خواند به حامل همراه نامه گفت:
چه چيزي باعث شد كه مردم از خلافت علي (عليه‌السلام) سر باز زنند؟
نامه رسان ابوبكر به ابوقحافه گفت: علي (عليه‌السلام) كم سن بود و بسياري از بزرگان قريش بدست او كشته شده بودند و ابوبكر از علي (عليه‌السلام) در سن و سال بزرگتر بود لذا به اين جهت پسر تو را خليفه خدا كردند.
ابوقحافه گفت:
اگر امر امامت و خلافت به سن و سال است، من در سن بزرگترم از ابوبكر، پس من سزاوارترم.
[صفحه 272]
بدرستي كه بر علي (عليه‌السلام) ظلم كرده‌اند و حق او را غصب كرده‌اند. بدرستي كه من شاهد بودم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در حضور ما با علي (عليه‌السلام) بيعت كرد و امر كرد به ما كه با علي (عليه‌السلام)بيعت كنيم.
سپس ابوقحافه جواب نامه پسرش ابوبكر را چنين نوشت:
نامه تو به من رسيد و يافتم مضمون آن نامه را.
اي مرد احمق! بعضي از مطالب در نامه تو با بعضي ديگر آن تناقض دارد؛ تو يك بار مي‌گويي من خليفه خدا هستم و يك بار مي‌گويي خليفه رسول و يكبار مي‌گويي كه مردم مرا انتخاب كردند و به امر خلافتم راضي شدند پس او را از اين امر شنيع بسيار منع كرد و تصريح كرد كه انتخاب خليفه با خداست نه با رأي مردم!!! [440].

اجل نگهبان مرد است

علي (عليه‌السلام) در پاي ديوار كجي نشسته بود و ميان مردم داوري مي‌كرد. شخصي به آن حضرت گفت: اينجا منشين كه در شرف سقوط است. علي (عليه‌السلام) فرمود: اجل نگهبان من است. همين كه علي (عليه‌السلام) برخاست ديوار خراب شد.امام صادق (عليه‌السلام) فرمود: علي (عليه‌السلام) از اين گونه كارها مي‌كرد و اين يقين است. [441].

قضا و قدر الهي

اصبغ بن نباته گفت: علي (عليه‌السلام) از پاي ديوار كجي حركت كرد و پاي ديوار ديگر نشست، همين كه مورد اعتراض قرار گرفت كه يا علي (عليه السلام)مي‌خواهي از قضا و قدر الهي فرار كني، حضرت پاسخ داد از قضا و قدري به قضا و قدر ديگر فرار مي‌كنم. [442].
[صفحه 273]

چرا قصاص دو بار انجام شود

مردي توسط شخص ديگري كشته شد، برادر مقتول شخص قاتل را نزد عمر بود، عمر بن خطاب حكم كرد كه برادر مقتول شخص قاتل را قصاص كند و بكشد؛ برادر مقتول،شخص قاتل را به قدري زد كه يقين پيدا كرد او را كشته است و او از دنيا رفته است. لذا جسم او را رها كرد و رفت، اولياي قاتل، او را برداشته دريافتند كه زنده است لذات به درمان او پرداختند و او را مداوار كردند و بعد از مدتي حال قاتل خوب شد، برادر مقتول وقتي او را سالم ديد مجدد مدعي قصاص و كشتن او شد و عمر بن خطاب نيز دوباره حكم قتل وي را صادر كرد. نزاع آنها ادامه داشت تا اينكه مطلب را نزد حضرت علي (عليه‌السلام) رسيده شد و از آن حضرت درخواست قضاوت را كردند. امام (عليه‌السلام) نزد عمر رفت و حكم او را لغو كرد و فرمود:
ابتدا قاتل بايد شكنجه‌هايي را كه توسط برادر مقتول بر او وارد شده قصاص كند. سپس او را بكشد، برادر مقتول چون جان خود را در خطر ديد از قصاص صرف نظر كرد.
آنگاه عمر در پايان ماجرا دست به دعا برداشت و گفت: سپاس خداي را، يا اباالحسن! شما خاندان رحمت ايد. آنگاه گفت: اگر علي (عليه السلام) نبود عمر هلاك مي‌شد.

شهيدي بر نخل خرما

رشيد از اصحاب و ياران خاص علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) و صاحب اسرار آن حضرت است و از ايشان علم بلايا منايا را آموخته بود. روايت كرده‌اند كه روزي حضرت امير (عليه‌السلام) با اصحاب خود به نخلستاني آمد و در زير درخت خرمايي نشست و از ميوه آن درخت تناول كرد. رشيد عرض كرد: چه نيكو رطبي بود.حضرت فرمود: كه يا رشيد! تو را بر چوب اين درخت بر دار خواهند كشيد. از آن پس رشيد آن درخت را آبياري مي‌كرد تا آنگاه كه درخت را قطع كردند و دانست كه مرگش نزديك است. چندي بعد ابن‌زياد او را احضار كرد و از او خواست كه از امام علي (عليه‌السلام) پيروي نكند. اما وي اعتنايي نكرد. ابن‌زياد از او پرسيد كه امام عاقبت تو را چگونه خبر داده است. رشيد گفت: كه امام فرمود: دستها و
[صفحه 274]
پاها و زبانم را خواهي بريد. ابن‌زياد به تصور باطل خود دانست دروغ امام را افشاء كند.
لذا دستور داد دستها و پاهاي او را ببرند و زبانش را سالم نگاه دارند. امام پس از مدتي متوجه شدند او از حال آينده مسلمانان سخن مي‌داند و نزديك است كه مردم را بر اين زياد بشوراند پس ابن‌زياد دستور داد زبان رشيد هجري را نيز بريدند و او را شهيد كردند.

او را رو سفيد مي‌بينم

هنگامي كه خليفه دوم براي فتح بيت المقدس به مشورت با اصحابش نشست، نظر آنان را نپسنديد و چون با حضرت علي (عليه‌السلام) مشورت كرد و راهنمايي آن حضرت را دريافت، آن را پذيرفت. آنگاه رو به اصحابش كرد و گفت:
من جز به مشورت و سخن علي (عليه‌السلام) رفتار نمي‌كنم و او را در مشورت مي‌ستايم و او را رو سفيد مي‌بينم. [443].
و زماني كه ابوبكر قصد لشكر كشي به شام را گرفت به مشاوره با اصحاب خويش پرداخت، لكن نظر آنان را نپسنديد و چون با علي (عليه‌السلام) مشورت كرد، پيشنهاد حضرت را پذيرفت و رو به مردم كرد و گفت: اين علي (عليه‌السلام) وارث علم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است هر كه در راستي او شكند منافق است. [444] و خليفه دوم مي‌گفت: خداوند مرا رها نكند در شهري كه ابوالحسن در آن نباشد و مرا رها نكند در شرايطي كه او بر آن نباشد. [445].

حق با علي است

مردي در نزد عمر، امام علي (عليه‌السلام) را به خود خواهي متهم كرد، خليفه دوم رو به آن مرد كرد و گفت: كسي مانند علي حق دارد كه تكبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشير او
[صفحه 275]
نبود، اساس اسلام استوار نمي‌شد، علاوه بر آن او داناترين فرد اين امت است در قضاوت، و با سابقه‌ترين و شريف‌ترين آنان است. [446] لذا خليفه دوم براي دريافت خراج از پيروان اديان ديگر نظر حضرت علي (عليه‌السلام) عمل مي‌كرد [447] و بارها عمر در نزد مردم مي‌گفت: زنان عاجزند تا كسي چون علي (عليه‌السلام) را به دنيا آورند. [448].

مالك بن نويره از صحابه رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و از ياران باوفاي امام علي (عليه‌السلام) است. او از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيده بود كه مقام جانشيني از آن علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) است. پس از ارتحال پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وارد مدينه شد تا جانشين راستين رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بيابد. چون ابوبكر را بر منبر ديد از او سؤال كرد كه تو آن برادر تميمي ما نيستي؟ و چون جواب آري شنيد؛ گفت: بر آن وصي حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم (علي (عليه‌السلام)) چه پيش آمده كه مرا به ولايت او امر كرده‌اند؟ وقتي براي او ماجراي غصب خلافت را تعريف كردند و ديد حضرت علي (عليه‌السلام) خانه‌نشين شده است گريست و گفت: هيچ كاري حادث نشده بلكه شما در كار پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خيانت كرده‌ايد. سپس رو به ابوبكر مي‌كند و مي‌گويد: چه كسي تو را بر اين منبر بالا برده؟ آنگه ابوبكر فرمان داد او را بيرون كنند مي‌گويند قنفذ و خالد بن وليد برخاستند و او را از مسجد بيرون كردند و او در حالي كه بر اسب خويش سوار مي‌شود بر پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم درود مي‌فرستاد. شيعه و سني نقل كرده‌اند كه چند روز بعد مالك به دست خالد بن وليد و طبق فرمان ابوبكر كشته شد و سر او را زير ديگ در آتش گذاشتند و در همان شب كه او را كشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طايفه مالك را كشت و زنان ايشان را اسير كرد و به مدينه آورد.
آنهم به علت صرفا نپذيرفتن حكومت و خلافت ابوبكر؟!!!
[صفحه 275]

احتجاج امام علي با ابوبكر

حضرت امام صادق (عليه‌السلام) از پدرانش روايت مي‌كند، چون ابوبكر پايه‌هاي خلافت خود را محكم يافت جهت عذر آوردن نزد امام عي (عليه‌السلام) مي‌رود و به حضرت مي‌گويد: يا اباالحسن (عليه‌السلام) به خدا سوگند ميل و رغبتي به خلافت نداشتم و خود را از ديگران به اين مقام سزاوارتر نمي‌دانم.
امام علي (عليه‌السلام): اگر مسأله چنين است پس چه چيز تو را به اين كار وادار كرد؟
ابوبكر عرض كرد: از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: خداوند امت مرا به گمراهي جمع نمي‌كند، چون جماعت مردم را ديدم و مخالفاني مشاهده نكردم اين مقام را پذيرفتم.
امام علي (عليه‌السلام): آيا من و گروهي چون سلمان، عمار، ابوذر و ... [449] كه از بيعت با تو امتناع ورزيدند، افرادي از اين امت بودند يا نه؟
ابوبكر: آري شما و همه ايشان از امت بوديد.
امام علي (عليه‌السلام): در اين صورت حديث پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با مخالفت اين گروه را، براي خود دليل خلافت محسوب مي‌كني؟
ابوبكر: من تا خاتمه كار خلافت، از مخالفت ايشان بي‌اطلاع بودم و چون مطلع شدم ترسيدم با كنار كشيدنم، مردم از دين برگردند.
امام علي (عليه‌السلام): بگو چه خصوصياتي را خليفه بايد داشته باشد؟
ابوبكر: خيرخواهي و وفا و عدم چاپلوسي و نيك سيرتي و عدالت خواهي و عالم بودن به كتاب و فصل الخطاب و داشتن زهد و دفاع از مظلومين.
امام علي (عليه‌السلام): تو را به خدا: اين صفاتي را كه گفتي، آيا در وجود خود مي‌يابي يا در وجود من؟
ابوبكر: در وجود تو يا اباالحسن (عليه‌السلام).
[صفحه 277]
امام علي (عليه‌السلام): تو را به خدا: آيا دعوت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را، نخست من اجابت كردم يا تو؟
ابوبكر: البته تو.
امام علي (عليه‌السلام): آيا سوره برائت را در موسم حج به مشركان من ابلاغ كردم يا تو؟
ابوبكر: بلي؛ تو قرائت كردي.
امام علي (عليه‌السلام): آيا در موقع هجرت حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم من جان خود را سپر آن حضرت قرار دادم يا تو؟
ابوبكر: الحق كه تو بودي.

امام علي (عليه‌السلام): آيا در روز غدير من مولاي تو و همه مسلمانان شدم يا تو؟
ابوبكر: بلكه، تو.
امام علي (عليه‌السلام): آيا در آيه زكات، ولايتي كه بر ولايت خدا و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هم رديف آمده مربوط به تو است يا من؟
ابوبكر: مربوط به تو است.
امام علي (عليه‌السلام): آيا پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم براي مباهله مشركين نصارا با اهل و فرزندان من به سوي آنها خارج شد يا با تو و فرزندانت؟
ابوبكر: نه با شما و فرزندانت خارج شد.
امام علي (عليه‌السلام): آيا آيه تطهير درباره من و اهل بيتم نازل شده يا درباره تو و اهل بيت تو؟
ابوبكر: يقينا براي تو و اهل بيت تو نازل شد.
امام علي (عليه‌السلام): آيا در زير كساء من و همسرم و فرزندانم به دعاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مشمول واقع شديم يا تو؟
ابوبكر: بلي تو و اهل و فرزندانت بودند.
امام علي (عليه‌السلام): آيا منم صاحب آيه يوفون بالنذر و يخافون يوما كان شرده مستطيرا يا تو هستي؟
[صفحه 278]
ابوبكر: البته تويي.
امام علي (عليه‌السلام) آيا تو بودي آنكه آفتاب براي او برگشت تا او نماز خود را خواند سپس آفتاب غروب كرد يا من بودم؟
ابوبكر: تو بودي.
امام علي (عليه‌السلام): آيا تو بودي آنكه در روز احد از جانب آسمان او را چنين خطاب كردند. لا سيف الا ذوالفقار لا فتي الا علي يا من بودم؟
ابوبكر: البته تو بودي ...
امام علي (عليه‌السلام): آيا آنكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را به سوي طايفه جن مأموريت داد و او مأموريت را پذيرفت تو بودي يا من؟
ابوبكر: يا علي تو بودي.
امام علي (عليه‌السلام): آيا منم كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علم قضا و فصل الخطاب دلالت كرد و فرمود: علي اقضاكم يا تويي؟
ابوبكر: تو بودي
امام علي (عليه‌السلام): آيا تو بودي آن كسي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در حق او به فاطمه عليهاالسلام فرمود: تو با كسي ازدواج كردي كه از حيث ايمان و اسلام بر همه مقدم است يا من بودم؟
ابوبكر: آن شخص تو بودي.

امام علي (عليه‌السلام): آيا تو بودي در روز بدر كه ملك‌هاي هفت آسمان به او سلام دادند، يا من بودم؟
ابوبكر: البته تو بودي ... [450].
امام علي (عليه‌السلام) از مناقب خويش مي‌گفت و ابوبكر آن را تصديق مي‌كرد. آنگاه امام به او فرمود: پس چه چيز تو را از خدا و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و دين خدا باز داشته و مقامي را كه اهليت آن را نداري تصاحب كردي؟
[صفحه 279]
ابوبكر در اين حال به گريه افتاد و عرض كرد: راست فرمودي امروز را به من مهلت بده تا در اين مبارزه بينديشم. آنگاه به سوي خانه خود مراجعه كرد. سحرگاه ابوبكر به خدمت امام علي (عليه‌السلام) آمد و گفت: يا اباالحسن دستت را باز كن تا با تو بيعت كنم و ماجراي خواب شب گذشته خود را كه حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به او بي‌اعتنايي كرده و به او فرموده، كه حق را به اهلش بازگرداند را براي حضرت تعريف كرد.
علي (عليه‌السلام) دست خود را گشود و ابوبكر با امام دست بيعت داد و آنگاه امام علي (عليه‌السلام) به او فرمود: اين واقعه را براي مردم در مسجد بازگو كنند. ابوبكر به سوي مسجد روان شد، لكن در راه عمر با او برخورد كرد و چون ماجرا را شنيد او را از اين عمل بازداشت. [451].

خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند

علي (عليه‌السلام) براي اتمام حجت خويش بر مردم و هم براي دفاع از حقوق الهي خويش سه شب متوالي بعد از ارتحال پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم، در حالي كه حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام را سوار مركب مي‌كرد و به همراه حسن و حسين (عليه‌السلام) شبانه در خانه مهاجران و انصار مي‌رفت و آنان را به بيعت با خود فرا مي‌خواند. حضرت زهرا عليهاالسلام براي همسر خود از آنان استمداد مي‌كرد و آنان جز اظهار تأسف كاري نمي‌كردند و مي‌گفتند: اگر علي (عليه‌السلام) پيش از ابوبكر به ما روي مي‌آورد ما هرگز از او روي نمي‌گردانيديم. امام در پاسخ آنها مي‌فرمود: آيا شايسته بود كه من بدن مطهر پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بدو غسل و كفن و دفن در خانه رها سازم و براي بدست آوردن خلافت به ستيز برخيزم. در اين 3 شب فقط جمعا 44 نفر به حضرت پاسخ مثبت دادند. در پايان حضرت به آنها فرمود: كه صبح با سرهاي تراشيده و اسلحه به دست براي عقد پيمان با مرگ آماده شويد اما صبح فقط 4 نفر يعني: سلمان، ابوذر، مقداد و زبير اجابت فرمان علي (عليه‌السلام) را كردند.

در آن هنگامه حضرت دست‌هاي خود را بالا برد و چنين گفت: خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند، آنگونه كه بني اسرائيل، هارون را، خداوندا تو پنهان و آشكار ما را

[صفحه 280]

مي‌داني، سوگند به كعبه، سوگند به مسافران كعبه و ... اگر نبود پيماني كه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به من رسانيده بود همه مخالفان را به رود مرگ مي‌انداختم و صاعقه‌هاي هلاكت را فرو مي‌باريدم، تا بعد از اندك زماني حقيقت را بفهمند ...

و هنوز 10 روز از رحلت پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم نگذشته بود كه فدك با علي (عليه‌السلام) اهدايي پيامبر به حضرت زهرا عليهاالسلام به دستور خليفه ابوبكر!! اشغال شد و آنچه را كه نبايد مي‌شد ...

جانشين واقعي

روزي مردي نزد ابي‌بكر آمد و گفت: اي جانشين رسول خدا، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من وعده فرموده كه سه مشت خرما به من بدهد. ابوبكر گفت: علي را نزد من بخوانيد، علي (عليه‌السلام) آمد، ابوبكر گفت: يا اباالحسن! اين مرد مي‌گويد: كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به او وعده فرموده كه سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهيد!!
حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبكر گفت: تعداد آن خرماها را به شماريد، وقتي شمردند ديدند كه هر مشت خرما شصت خرما بوده است.
ابوبكر گفت: به راستي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در شب هجرت كه از مكه به سوي مدينه بيرون مي‌شديم درست فرمودند: كه اي ابابكر، كف من و كف (دست) علي در عدل (يا عدد) برابر است. [452].

روزي عبدالرحمن بن ابي‌ليلي در حضور اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) برخاست و عرض كرد: اي اميرمؤمنان (عليه‌السلام) از شما پرسش مي‌كنم تا چيزي را از شما فرا گيرم، البته منتظر بوديم كه درباره كار خودت چيزي بفرمايي اما چيزي نفرمودي. آيا از كار خويش به ما خبر نمي‌دهي كه آيا (اين سكوت شما) به دليل سفارش پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم است يا نظر خودتان چنين است؟ همانا ما درباره شما گفتار فراواني گفته‌ايم، و مطمئن‌ترين آنها
[صفحه 281]
همان است كه از زبان خودتان بشنويم و از شما بپذيريم. ما مي‌گفتيم: اگر حكومت پس از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به دست شما مي‌رسيد احدي با شما به نزاع نمي‌پرداخت، به خدا سوگند اگر از من در اين باره بپرسند نمي‌دانم چه بگويم؟
آيا چنين خيال كنيم كه اين جماعت به آنچه كه در آنند از شما شايسته‌ترند؟ اگر چنين بگويم پس به چه دليل رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در بازگشت از حجة الوداع شما را نصب نمود و فرمود: اي مردم هر كه من مولاي اويم پس علي مولاي اوست و اگر شما از آنان نسبت به آنچه كه آنها در آنند شايسته‌تري پس براي چه ما ولايت آنها را بپذيريم؟
اميرالمؤمنين علي (عليه‌السلام) فرمود: اي عبدالرحمان همانا خداي متعال پيامبر خود صلي الله عليه و آله و سلم را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت به مردم از شايستگي خود به اين لباسم شايسته‌تر بودم و همانا از جانب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من سفارشي شده بود كه اگر مرا مسخر خود نموديد، بخاطر اطاعت از خدا اقرار كنم و بپذيريم و همانا نخستين چيزي كه پس از آن حضرت (يا پس از غصب خلافت) از حقمان كاسته و ضايع شد ابطال حق ما در خمس بود پس چون كار ما سست گشت، چوپاني چند از قريش در ما طمع ورزيدند و همانا مرا حقي بر مردم است كه اگر بدون درخواست و درگيري به من بازگردانند مي‌پذيرم و به انجامش بر مي‌خيزم و آن تا مدت معلومي ادامه خواهد يافت و من بسان مردي هستم كه از مردم در مدت معيني طلبي دارد، اگر در پرداخت مال او تسريع كنند آنرا بگيرد و سپاسشان گويد: و اگر به تأخير اندازند بالاخره آن را مي‌ستاند بدون اينكه ديگر مورد سپاس قرار گيرد، و من مانند مردي باشم كه راه سهولت و نرمي را پيش مي‌گيرد اما در نظر مدرم بسان حيوان چموشي جلوه مي‌كند.
جز اين نيست كه هميشه حق از اين راه شناخته مي‌شود كه طرفداران

اندكي از مردم دارد، پس هرگاه سكوت كردم از من صرفنظر كنيد كه اگر مطلبي پيش آيد كه نيازمند پاسخ باشيد شما را هدايت خواهم كرد، پس تا آنگاه كه من دست مي‌دارم شما نيز دست از من بداريد. عبدالرحمن گفت: اي اميرمؤمنان بجان خودت سوگند كه شما همانطور كه پيشينيان گفته‌اند: [صفحه 282]
بجانب سوگند كه هر كس را خواب بود بيدار نمودي، و بگوش هر كسي كه گوش شنوا داشت رسانيدي [453].

بيعت اجباري

عدي بن حاتم مي‌گويد: به خداوند سوگند! ددر طول عمرم هرگز دلم به حال كسي آنطور كه به حال علي (عليه‌السلام) در هنگام بردنش نزد ابوبكر براي بيعت نسوخته است؛ مهاجمان در حالي كه بازوان علي (عليه‌السلام) را بسته بودند حضرت را كشان كشان پيش خليفه بردند. در ميان اين مهاجمان خالد بن وليد، عبدالرحمان بن عوف، عمربن خطاب، زيدبن سالم، قنفذ، اسيدبن حضير و سلمة بن اسلم به چشم مي‌خوردند. سلمان مي‌گويد: چون حضرت را نزد ابوبكر بردند عمر از او خواست تا بيعت كند و گرنه او را خواهد كشت. حضرت فرمود: با كشتن من بنده خدا و برادر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را كشته‌ايد و دلايل خود را بر ولايت خود بيان داشت.
سرانجام چون ابوبكر مقاومت امام را ديد گفت: اگر بيعت نكني تو را به آن مجبور نمي‌كنم. آنگاه حضر به عنوان تظلم خود را به قبر پاك پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسانيد و با ناله سوزناك همان آيه‌اي را كه هارون در وقت شكايت از بني اسرائيل به حضرت موسي (عليه‌السلام) خوانده بود را قرائت كرد:
اي برادر پس از تو اين گروه مرا ناتوان شمردند و نزديك بود كه مرا بكشند ...

خليفه در منزل عباس بن عبدالمطلب

در ميان بزرگان، عباس بن عبدالمطلب عموي حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در جمع مسلمانان از موقعيت بالايي برخوردار بود و بايد به طريقي او را به امر بيعت با خليفه متقاعد مي‌ساختند.
بنابراين دو شب پس از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ابوبكر به همرده عمر و ابوعبيده و
[صفحه 283]
مغيرة بن شعبه راهي خانه عباس شدند و ابوبكر ماجراي خلافت خويش را بيان كرد و از او خواست كه از سايرين تبعيت كند ... سپس به او نيز وعده‌ها داد.
عباس در جواب او چنين گفت:
... تو اي ابوبكر، اگر اين امر را به واسطه نزديكي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به دست آوردي؟ كه در واقع حق ما را تصاحب كرده‌اي. اگر با رأي و اجماع مسلمانان به خلافت رسيدي كه ما نيز از مؤمنان هستيم و ما به خلافت تو رضايت نداريم. و اما آنچه را كه مي‌خواهي به من و فرزندانم بدهي، اگر حق خلافت به تو اختصاص دارد كه براي خود نگهدار، اما اگر حق مؤمنان است كه مسلما تو را در بخشش آن حقي نيست. آنان وقتي كه چنين ديدند از نزد عباس ناميدانه خارج شدند. [454].

پس از غصب فدك مأموران خليفه بازور سرنيزه كارگران حضرت فاطمه عليهاالسلام را از باغ فدك بيرون كردند و خود امور آنجا را به دست گرفتند. حضرت فاطمه عليهاالسلام با گروهي از زنان بني هاشم به قصد بازگيري حق خود در مسجد پيش خليفه حاضر شد. ابتدا حضرت براي محاكمه او خطبه مفصلي را ايراد كرد، آنگاه به ابوبكر فرمود: چرا مرا از حق مسلم خويش بازداشتي؟ ابوبكر پاسخ داد: از پدرت شنيدم كه فرمود: پيامبران از خود چيزي به ارث نمي‌گذارند. حضرت فاطمه عليهاالسلام فرمود: فدك را پدرم در حال حيات خود به من بخشيده بود (يعني ارث نبود بلكه بخششي بوده در زمان حيات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و من در زمان او مالك فدك بودم.
خليفه از حضرت فاطمه عليهاالسلام شاهد طلبيد!!!
حضرت در جواب فرمود: آيا از من كه از محصول آن برداشت مي‌كردم و فدك در اختيارم بوده شاهد مي‌خواهي، يا از آنان كه فقط ادعايي بيش ندارند؟
ابوبكر راضي نشد كه فدك را پس دهد؛ لذا حضرت فاطمه عليهاالسلام امام علي (عليه‌السلام) و
[صفحه 284]
حسنين عليهم‌السلام و ام ايمن و غلامي از غلامان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به نام رياح و اسماء بنت عميس را بعنوان شاهد معرفي كردند.
همه گواهان معرفي شده، مالكيت حضرت فاطمه عليهاالسلام را در مورد فدك در زمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تأييد كردند، در آن ميان باز علي (عليه‌السلام) پس از اقامه شهادت شهود، خليفه را به اشتباه خود متوجه ساخت، زيرا از كسي خليفه طلب شاهد كرده كه خود مالك قطعي آن با علي (عليه‌السلام) بوده است.
خليفه از علي (عليه‌السلام) گواه خواست.
حضرت فرمود: مدت هاست كه فدك در اختيار ماست و اضافه كرد: آيه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا در حق چه كساني نازل شده است؟ در حق ما، يا در حق غير از ما؟
ابوبكر گفت: اين آيه در حق شما نازل شده!!!
امام فرمود: با اين حساب اگر شهودي بالفرض شهادت به گناه دختر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دهد، چه حكمي خواهي داد؟
ابوبكر گفت: مانند ساير زنان مسلمان عمل كرده و به او حد جاري مي‌كنم!!!

حضرت فرمود: در اين صورت تو در رديف كافران قرار مي‌گيري، زيرا شهادت خدا را به طهارت و پاكي فاطمه عليهاالسلام رد كردي و شهادت مردم را بر عليه او قبول مي‌كني.
اكنون نيز در مورد فدك چنين مي‌كني!!!

عبدالفتاح عبدالمقصود در كتاب الامام علي (عليه‌السلام) مي‌نويسد: عمربن خطاب اگر چه در وصيت خود شخص معيني را در مقام خلافت انتخاب نكرد اما بر اساس نقشه‌اي ميان 6 نفر، خلافت را محدود كرد. بعد اضافه مي‌كند نويسنده كه: آيا خليفه با ترسيم اين نقشه، علي (عليه‌السلام) را از خلافت محروم نكرد؟ و اگر شورا اين است است، پس عمر چه حق انتخابي براي مردم قايل مي‌شود؟ به هر حال وقتي عمر اعضاي شورا را به حضور
[صفحه 285]
خواست و پس از گفتگويي كوتاه رو به ابوطلحه انصاري كرد و گفت: پس از آنكه مرا به خاك سپردند، 50 نفر از انصار را جمع كنيد و شمشيرها را از نيام بيرون كشيد. اين 6 نفر [455] را در خانه‌اي محبوس كنيد و 3 روز به آنها مهلت دهيد. در اين 3 روز آنها بايد از ميان خودشان يك نفر را به خلافت انتخاب كنند؛ اگر پس از 3 روز؛ 5 نفر از آنها به انتخاب يكي از آن 6 تن، موافق بودند و يكي مخالف بود، گردن آن يك نفر مخالف را با شمشير بزنيد، و اگر 4 نفر از آنها موافق بودند و دو نفر ديگر مخالفت ورزيدند، سر آن دو نفر مخالف را با شمشير از تن جدا كنيد، اگر براي انتخاب هر دو طرف بربر شدند، يعني 3 رأي در يك طرف و 3 رأي در طرف ديگر جمع شد، در آن حال عبدالله بن عمر را حكم قرار دهيد و اگر به حكم او نيز گردن ننهادند، آن سه نفري رأي شان معتبر است كه عبدالرحمان بن عوف جزو آنهاست و شما بايد جانب آنها را بگيريد. سپس اگر آن سه نفر ديگر مخالفت كردند، گردن بزنيد و اگر پس از انقضاي مدت سه روز، رأي ايشان به چيزي تعلق نگرفت و با هم مخالفت كردند در اين صورت هر 6 نفر را به ديار عدم بسپاريد و مسلمانان براي خود زمامدار ديگري انتخاب كنند.
گفتني است سعدابي وقاص و عبدالرحمان بن عوف هر دو از قبيله زهره بودند ضمنا عبدالرحمن بن عوف علاوه بر پيمان اخوت با عثمان؛ با خواهر ناتني عثمان نيز ازدواج كرده بود از طرفي طلحة بني تميمي مخالف علي (عليه‌السلام) بود پس بدين صورت علي (عليه‌السلام) فقط يك رأي مي‌آورد، از سوي ديگر عبدالله بن عمر با امام علي (عليه‌السلام) نيز ميانه خوبي نداشت و حكميت او نيز به نفع علي (عليه‌السلام) يقينا تمام نمي‌شد ...
همين كه وصيت عمر در ميان مردم خوانده شد عباس بن عبدالمطلب بزرگ خاندان بني هاشم و عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم

بي‌درنگ نزد علي (عليه‌السلام) آمد و گفت: اي برادرزاده بهتر است در اين شورا شركت نكني، زيرا عمر به اين ترتيب خواسته است كه امر خلافت را به عثمان وا گذارد.
امام فرمود: عمو! من همه اينها را خوب مي‌دانم، با اين همه در شورا شركت مي‌كنم
[صفحه 286]
تا ثابت شود كه با عضويت من در شورا، عمر مرا شايسته خلافت دانسته است و با اينكه پيش از اين هميشه او مي‌گفت، نبوت و خلافت در يك خانواده جمع نمي‌شود و براي اثبات مدعاي خود آن را به پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نسبت مي‌داد لذا من امروز در شورا شركت مي‌كنم تا معلوم شود كه عمل خليفه با روايت خود او در تناقض است. به هر تقدير، بعد از دفن خليفه، برگزيدگان عمر،در خانه‌اي در بسته جمع شدند و به گفتگو پرداختند و ابوطلحه جلو خانه ايستاد و در پي او 50 نفر مرد مسلح آماده باش بودند در جلسه پس از سخنان عوف، طلحه كه مي‌دانست با وجود علي (عليه‌السلام) و عثمان كسي به او رأي نمي‌دهد و در ثاني رابطه‌اش نيز با علي (عليه‌السلام) تيره بود رأي خود را فورا به عثمان داد و به نفع او كنار رفت، زبير رأي خود را به علي (عليه‌السلام) داد و كنار رفت. سعدابي وقاص كه عداوت و كينه‌اي ديرينه با علي (عليه‌السلام) داشت رأي خود را به عبدالرحمن داد در اين لحظه عبدالرحمن رو به علي (عليه‌السلام) و عثمان كرد و گفت كداميك حاضر است حق خود را به ديگري واگذار كند و به نفع او كنار رود؟ و چون سكوت آن دو را ديد گفت: من شما را گواه مي‌گيرم كه خود را از صحنه خلافت بيرون مي‌برم تا يكي از شماها را برگزينم. آنگاه مردم را در مسجد پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم جمع كرد تا در حضور مردم رأي خود را اعلام كند. سپس رو به امام علي (عليه‌السلام) كرد و گفت: يا اباالحسن آيا دست بيعت به تو بدهم تا بر طبق كتاب خدا و سنت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و روش و برنامه شيخين (ابوبكر و عمر) عمل كني؟ حضرت با كمال مردانگي فرمود: من برنامه ديگران را قبول ندارم و فقط مطابق كتاب خدا و سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و نظر خود عمل مي‌كنم. آنگاه عوف رو به عثمان كرد و كف دست خود را به دست عثمان داد و همان جمله را تكرار كرد عثمان هم في الفور گفت: سوگند مي‌خورم كه جز طريق شيخين به راهي نروم. در اين هنگام عبدالرحمن بن عوف خلافت را به عثمان تبريك گفت و براي سومين بار طبقه نقشه‌اي شيطاني حكومت از مسير ولايت منحرف شد آنگاه امام علي (عليه‌السلام) رو به عبدالرحمن و مردم قريش كرد و با لحن تأثرآميزي فرمود: امروز اولين
[صفحه 287]

روزي نيست كه شما به سبب دشمني با ما، پشت در پشت هم داده‌ايد به خدا سوگند كه تو عثمان را به كرسي خلافت سوار نكردي، مگر به اميد اينكه روزي عثمان خلافت را به تو برگرداند. اما در نزد خدا هر روزي شأني دارد و هر وقتي اقتضايي.

خوشحالي بني اميه

تاريخ سلطنت بني اميه در روز زمامداري عثمان شروع شد. آنان پس از انتخاب او در شورا در اين روز شادي كردند و به تشكيل جلسه‌اي پرداختند. عثمان در روز اول خلافت خود چون وارد خانه شد آنجا را مملو از اقوام خود ديد و ابوسفيان كه پيري فرتوت و از دو چشم نابينا بود شخصا در آن جلسه شركت كرد و از ديگران سؤال كرد كه بيگانه‌اي در بين آنان نيست و چون مطمئن شد، انگار نيروي جواني خويش را به دست آورده بود رو به حاضرين گفت: اي فرزندان اميه اين حكومت را مانند توپ دست به دست بگردانيد سپس اضافه كرد: نه عذابي هست و نه حسابي و نه بهشتي و نه دوزخي نه حشري و نه قيامتي. آنگاه از خانه خارج شد و در كنار قبر شريف حمزه سيدالشهداء (عليه‌السلام) عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ايستاد و در حالي كه بر آن لگد مي‌زد مي‌گفت: اي اباعماره! آن چيز كه براي بدست آوردن آن با شمشير به هم مي‌تاختيم اينك به دست بچه‌هاي ما افتاده است و آنها باهم بازي مي‌كنند!!! عثمان بعد از حكومت؛ بني اميه را از بيت المال مسلمين سيراب كرد و با علي (عليه‌السلام) فدك را با يك ميليون درهم پول نقد به مروان بن حكم بخشيد و معاويه و مروان بن حكم و وليدبن عقبه و عمرو عاص و ... را بر مسلمانان مسلط كرد و آنها هم به فساد و چپاول مردم پرداختند و در كنار آنها طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعدابي وقاص و زيدبن ثابت و تمامي آنها كه در روي كار آمدن عثمان نقشي داشتند ثروتهاي كلاني اندوختند و عمارتهاي مجللي بنا كردند كه مفصل بخشش‌هاي عثمان به اطرافيان خود در جلد 8 كتاب شريف الغدير مضبوط است.
[صفحه 288]

وقف كردن چاه

باغبان حضرت امير (عليه‌السلام) مي‌گويد: باغي كه ما داشتيم كم آب بود در اين باغ حضرت كند و كاو كردند، حضرت مي‌خواست چاه يا چشمه‌اي را در اين باغ احداث كند، چندين بار مي‌آمد و كلنگ مي‌زد ولي آب نمي‌جوشيد و بالا نمي‌آمد تا اينكه روزي آمد و كلنگ را گرفت و شروع به كار كرد تا اينكه نفس‌هاي علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) در اثر خستگي كار به گوشم مي‌رسيد. آنقدر كند و كاوها كرد تا آب جوشيد. همين كه آب از چشمه يا چاه جوشيد من ديدم صيغه وقف را علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) جاري كرد و فرمود: هذه صدقة و ديگر مهلت نداد. [456].

سلام جبرئيل و همراهان به علي

علي (عليه‌السلام) به اصحاب شوراي فرمايشي كه عمر دستور تشكيل آن را داده بود فرمود: آيا در بين شما كسي هست كه چون من باشد كه در يك ساعت سه هزار ملائكه كه جبرئيل و ميكائيل هم در ميانشان بودند بر او سلام كند. آن شبي كه در چاه بدر رفتم تا در اجراي امر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از چاه آب بياورم؟ همه اعضاي شوراي تعيين خليفه گفتند: نه، كسي به منزلت تو نيست. (اما شرح ماجرا) در شب جنگ بدر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به اصحاب خود فرمود كيست امشب براي ما برود آب بياورد اصحاب همگي سكوت كردند، حضرت علي (عليه‌السلام) مشك آبي برداشت و به طرف چاه بدر آب رسيد و آن چاهي بود بسيار گود و تاريك، آن حضرت دلو آب را نيافت تا از چاه آب بكشد، لاجرم خود به درون چاه رفت و مشك را پر از آب كرد و بيرون آمد وقتي به سمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رفت ناگهان باد سختي در گرفت كه حضرت از شدت آن باد نشست تا آن برطرف شد. سپس برخاست و حركت كرد، مجدد باد سختي درگرفت كه حضرت از شدت آن نشست تا آن باد برطرف شد، سپس برخاست و حركت كرد، ولي مجدد باد سختي همانند آن باد قبلي آمد، آن حضرت نشست تا آن نيز رد شود، سپس حضرت برخاست و خود را به حضرت رسول صلي الله عليه و آله و سلم رساند. حضرت پرسيد: يا اباالحسن براي چه دير آمدي؟ عرض كرد: سه مرتبه باد شديدي وزيدن گرفت كه بسيار سخت بود و مكث من به جهت برطرف شدن آن بادها بود. حضرت فرمود: يا علي (عليه‌السلام) مي‌داني آنها چه بود؟ عرض كرد شما بفرماييد حضرت فرمود: اولين بار جبرئيل بود با هزار فرشته كه بر تو سلام كردند و پس از آن اسرافيل با هزار فرشته بود كه بر تو سلام كردند اينها براي كمك به ما فرود آمده‌اند. [457].

شخصيت مستقل و مستحكم

روز جمعه‌اي بود و خليفه دوم عمر بر روي منبر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بود در اين هنگام امام حسين (عليه‌السلام) كه كودك خردسالي بود وارد مسجد شد و به خليفه گفت: از منبر پدرم به زير آي! عمر گريه كرد و گفت: راست گفتي اين منبر پدر توست، نه منبر پدر من. علي (عليه‌السلام) در آن مجلس حضور داشت و احتمال مي‌رفت كه عده‌اي خيال كنند كه امام حسين (عليه‌السلام) به تحريك و هدايت علي (عليه‌السلام) چنين سخني را گفته باشد. لذا آن حضرت در وسط مجلس برخاست و با صداي بلند فرمود: به خدا سوگند گفته حسين (عليه‌السلام) از ناحيه من نيست. عمر نيز قسم ياد كرد و گفت: يا اباالحسن (عليه‌السلام) راست مي‌گويي من هرگز شما را در گفته فرزندت متهم نمي‌كنم، يعني حسين (عليه‌السلام) را مي‌شناسم او با اين كه كودك است شخصيت ممتاز و مستقلي دارد. [458].

ابويحيي مولاي معاذبن عفراء انصاري مي‌گويد: روزي عثمان كسي را نزد ارقم بن
[صفحه 290]
عبدالله خزانه‌دار بيت المال فرستاد و گفت: صدهزار درهم به من وام ده، ارقم گفت: يك قبض رسيد براي اطمينان خاطر مسلمين بنويس. عثمان گفت: اي بي‌مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه‌دار ما هستي. چون ارقم اين را شنيد نزد مردم آمد و گفت: اي مردم مواظب مال خودتان باشيد من تا به حال فكر مي‌كردم خزانه‌دار شما هستم و تا امروز نمي‌دانستم كه خزانه‌دار عثمان هستم، اين را گفت و به منزل خود رفت اين خبر به گوش عثمان رسيد آنگاه او به سوي مردم در مسجد رفت سپس بر منبر رفت و گفت ... مردم! همانا ابوبكر، بني تيم را بر ديگران مقدم مي‌داشت و عمر نيز بني عدي [459] را بر همه مردم مقدم و برتر مي‌داشت به خدا سوگند من بني اميه را بر تمامي مردم مقدم و برتر خواهم داشت ... اين بيت المال از آن ماست هر گاه به آن نيازمند شديم. از آن برگيريم، هر چند بر ديگران ناخوش آيد، عماربن ياسر گفت: اي مسلمانان گواه باشيد كه اين كار براي من ناخوشايند است. عثمان گفت: هان توهم اينجائي؟ سپس از منبر فرود آمد و عمار را زير دست و پاي خود انداخت و آنقدر لگد به وي زد تا او از هوش رفت آنگاه عمار را به منزل ام سلمه بردند، اين واقع بسيار بر مسلمانان گران آمد ... راوي گويد به عثمان خبر دادند عمار نزد ام‌سلمه است عثمان كسي را نزد ام‌سلمه فرستاد و گفت: اين جماعت با اين مرد فاجر به چه جهت در منزل تو گرد آمده‌اند؟ همه آنها را از نزد خود بيرون كن. ام‌سلمه گفت: به خدا جز عمار و دو دختر او كسي ديگر نزد ما نيست، اي عثمان! از ما درو شو و قدرت خود را به جاي ديگري ببر اين مرد يار و همدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است كه بخاطر اعمال تو در حال جان دادن است. عثمان از كار خود پشيمان شد و طلحه و زبير را فرستاد تا نزد عمار رفته از او دلجويي كنند، اما عمار آنها را نپذيرفت پس از آن عمار كمي بهبود يافت و بسوي مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفت. در همين حال كسي بر عثمان وارد شد و خبر مرگ ابي‌ذر را از زبده آورد عمار كه در آنجا بود گفت: خداوند اباذر را از جانب همه ما رحمت فرستد، عثمان به وي گفت: پس از
[صفحه 291]
اين هم تو به آنجا خواهي رفت ... (در اينجا عثمان دشنام و فحش زشتي به عمار داده) و ادامه داد: تو گمان مي‌كني من از اينكه او را تبعيد كرده

بودم پشيمانم؟ عمار گفت: نه بخدا سوگند من چنين پنداري ندارم، عثمان گفت: تو نيز به همانجايي كه ابوذر بود برو، و تا ما زنده هستيم باز نگرد، عمار گفت: مي‌روم به خدا سوگند مجاورت با درندگان بيابان براي من محبوب تر از مجاورت با توست. پس عمار براي خروج مهيا شد ولي بني مخزوم نزد اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) رفتند و از آن حضرت درخواست كردند كه با آنها نزد عثمان آيد و او را از تبعيد عمار منصرف سازد. علي (عليه‌السلام) با آنان رفت و با نرمش از عثمان خواست كه از تبعيد عمار صرف نظر كند تا اينكه او درخواست حضرت را پذيرفت. [460].

پس از مراسم تدفين و نماز بر پيكر مقدس رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم جماعتي از بزرگان بني هاشم در خانه مولي علي (عليه‌السلام) جمع شدند زبير بن عوام از جمله آنها بود در اين جلسه زبير شمشير خود را از نيام بركشيد و گفت: شمشير به نيام نمي‌كنم مگر آن كه مردم با علي (عليه‌السلام) بيعت كنند اين خبر به ابوبكر و كارگزاران خلافت گزارش شد. عمر با جمعي از مهاجرين و انصار به خانه علي (عليه‌السلام) آمد، عمربن خطاب فرياد كشيد! بايد جملگي از خانه خارج شويد و با ابوبكر بيعت كنيد و گرنه به خدا سوگند كه خانه را آتش مي‌زنم زبير با شمشير برهنه خارج شد، ولي پايش به زمين گرفت و افتاد و مهاجمان شمشير زبير را گرفته و به ديوار كوبيدند، ديگر افراد نيز از خانه علي (عليه‌السلام) خارج شدند و مهاجمان گرداگرد آنها را محاصره كرده و اجبارا به حضور ابوبكر آوردند و گفتند: اگر بيعت نكنيد خون شما به هدر خواهد رفت. بني هاشم بيعت كردند و عمر به علي (عليه‌السلام) گفت: بيعت كن، علي (عليه‌السلام) فرمود: اگر بيعت نكنم چه خواهي كرد؟ عمر گفت: در آن صورت تو را خواهيم كشت. علي (عليه‌السلام) فرمود: آيا برادر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌كشيد. عمر گفت: تو را رها نخواهيم كرد جز اين كه خواه ناخواه بيعت كني. علي (عليه‌السلام) فرمود: پستان خلافت را بدوش كه نيم دوشاب، از
[صفحه 292]
آن توست اساس حكومت او را استوار كن تا فردا زمام خلافت را در دست تو بگذارد، بخدا سوگند كه من سخنت را نمي‌پذيرم و از تهديد تو باكي ندارم. امام (عليه‌السلام) در آن مجلس فرمود: كارها را به فساد كشاندي و مشورت نكردي و حقوق ما را ناديده گرفتي، حضرت در ادامه اقدامات خود جهت بيداري مردم به همراه حضرت فاطمه عليهاالسلام در اوائل كار بيعت با ابوبكر شبانه به در خانه‌هاي مردم مدينه مي‌رفتند و ياد آور بيعت كهن و ميثاق آنها با خط ولايت مي‌شدند ليكن حمايتي و اقدامي از طرف مردم نشد و شروع دردناك 25 سال خانه‌نشيني حضرت آغاز گرديد. [461] لذا علي (عليه السلام) فرمود: دست خويش را از بيعت كردن بازداشتم، تا آن كه ارتداد مردمان را ديدم كه به محو نابودي دين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌انجاميد لذا هراسان شدم كه مبادا اگر اسلام و مسلمانان را ياري نكنم، در آن رخنه و يا نابودي را ببينم و آن مصيبتي دردناكتر از تغيير مسير ولايت بود. [462].

سرداري لايق

بعد از رحلت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ابوبكر و عمر و عثمان هر كدام در گرفتاريهاي سياسي؛ اجتماعي؛ ديني؛ فقهي؛ جنگي؛ خود از حضرت علي (عليه‌السلام) استفاده مي‌كردند؛ ولي هيچ كدام از آنها با اطلاع به شايستگي‌هاي حضرت، به واگذاري مسئوليتهاي حساس د حكومت خود به علي (عليه السلام) پرهيز مي‌كردند. ابوبكر در زمينه جنگ با روم با اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مشورت كرد، راءي قانع كننده‌اي از آنها نگرفت لذا از علي (عليه‌السلام) سؤال كرد حضرت فرمود: ان فعلت ظفرت اگر انجام دهي پيروز خواهي شد و در جريان جنگ با مرتدين (جنگ ذوالقصه) ابوبكر قصد كرد كه از مدينه خارج شود و در جنگ حضوري مستقيم داشته باشد، ليكن امام مانع اين تصميم او شد ابن‌اثير در نام كارگزاران حكومتي خليفه اول نوشته است ابوعبيده امور مالي را بر عهده گرفت و عمر قضاوت را داشت و علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) و زيدبن ثابت و عثمان نامه‌ها را مي‌نوشتند. [463] در همين
[صفحه 293]
زمينه امام باقر (عليه‌السلام) مي‌فرمايد موقعي كه مردم با ابوبكر بيعت كردند اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) از ادعاي خلافت دست كشيد چرا كه مي‌ترسيد مسلمانان يك باره بسوي بت پرستي بازگردند و نداي لااله الاالله محمد رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم فراموش شود. علي (عليه‌السلام) چنان صلاح انديشيد كه حق را مسكوت بگذارد تا همه معارف و احكام ريشه كن نشود [464] البته حضرت با خلقي امام گونه خود را از كسي دريغ نمي‌كرد و به كليه مراجعات خلفا پاسخ مي‌داد از جمله اينكه: روزي عمر با صحابه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره زمينه اراضي كوفه مشورت كرد برخي گفتند: آنان را بين ما تقسيم كن اما او با علي (عليه‌السلام) مشورت كرد. حضرت فرمود: اگر آن را تقسيم كني براي نسل آينده چيزي نمي‌ماند آنان را در دست اهالي آن باقي بگذار تا كشت زرع كنند بعد از آنها خراج بگير تا منبع درآمدي باري مسلمانان باشد. البته در اين دوره (خانه‌نشيني حضرت) عده‌اي از ياران آن حضرت در مشاغل حكومتي راه يافتند بي‌ترديد نمي‌توان اين حركت را از آنان بدون رضايت امام دانست، چند نمونه از اين موارد عبارتند از 1- استانداري سلمان فارسي بر مدائن. 2- نصب عمار ياسر بر فرماندهي جنگ و امامت جماعت كوفه. 3- انتصاب عثمان بن حنيف و حذيفة بن يماني براي مساحي و خراج گذاري اراضي كوفه و نصب عمار ياسر در امارت كوفه را مي‌توان نام برد.

کوتاه و گویا

روزي علي (عليه‌السلام) به عمر فرمود: اي عمر در مقام مديريت جامعه سه موضوع را در كارهاي خود انجام بده كه در بر دارنده كليه مسائل مي‌باشد و تو را از انجام بسياري از كارها كفايت مي‌كند و هر گاه اين سه مطلب را مد نظر نگيري: ديگر اعمال تو نيز سودي نخواهد داشت. عمر پرسيد: آن سه عمل كه جنبه ريشه‌اي براي يك مدير دارند كدامند؟
علي (عليه‌السلام) فرمود: اقامه الحدود علي القريب و البعيد، و الحكم بكتاب الله في الرضا و السخط، و القسم بالعدال بين الاحمر والاسود.
[صفحه 294]
1- اجرا كردن قانون خدا در مورد نزديكان و بيگانگان، 2- قضاوت كردن به كتاب خدا در حال خشنودي و خشم، 3- توزيع اموال عمومي به عدالت يعني بين همه بدون در نظر گرفتن هيچ رابطه و تبعيض بين سياه پوست و سرخ پوست. [465].
عمر پس از شنيدن اين سخنان گفت: به جان خودم چه كوتاه و رسا سخن گفتي.

در عصر خلافت عمر بن خطاب روزي جمعي از موالي (مانند اسيران ايراني و افراد غير عرب) به حضور امام علي (عليه‌السلام) آمدند و از سران قوم خود شكايت كردند و گفتند: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در تقسيم بيت المال، يا در مسأله ازدواج، ميان عرب و غير عرب، هيچ گونه تبعيضي قائل نبود. سلمان و صهيب در عصر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با زنان عرب ازدواج كردند ولي اكنون اعراب (سران قوم) ميان ما و خودشان تفاوت قائلند. امام علي (عليه‌السلام) در اين باره با سران قوم گفتگو كرد تا براي رفع تبعيض اقدام جدي كنند ولي سفارش آن حضرت اثري نبخشيد و آنها فرياد مي‌زدند: چنين چيزي ممكن نيست، چنين چيزي ممكن نيست. امام علي (عليه‌السلام) در حالي كه از اين جريان خشمناك شده بود نزد شكايت كنندگان آمد و به آنها فرمود: متأسفانه سران قوم حاضر نيستند با شما روش مساوات را پيش گيرند و مانند يك مسلمان داراي حقوق، بطور مساوي با شما رفتار نمايند اكنون كه چنين است:
فاتجرو بارك الله لكم فاني قد سمعت رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم يقول: الرزق عشرة اجزاء تسعة اجزاء في التجاره و واحدة في غيرها.
يعني: برويد تجارت كنيد خداوند به شما بركت خواهد داد همانا من از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: طريق بدست آوردن معاش روزانه داراي ده شاخه است نه شاخه آن از طريق تجارت است و يك شاخه آن از راههاي ديگر است. [466].
[صفحه 295]

تعيين مبداء سال هجري قمري

روزي عمر بزرگان اهل مدينه را دعوت كرد و گفت: بهتر است ما همچو ساير اديان، مبداء سال، براي خود تعيين كنيم. مسيحيان مبداء سال را از تولد حضرت عيسي (عليه‌السلام) مي‌دانند، لذا ما مسلمانان نيز مبداء سال براي خود تعيين كنيم. هر يك از مشاورين وي نظريه‌اي دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امير (عليه‌السلام) و عرض كرد: شما هم نظرتان را بفرمائيد، زيرا نظريه شما بر همه نظرات برتري دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از مكه به طرف مدينه طيبه معين كنيد و آنگاه دلايلي هم بيان فرمود، لذا با راهنمايي دلايل علي (عليه‌السلام) هجرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم را، اول سال تاريخ اسلامي قرار داده شد. [467].

ابن ابي‌الحديد در چند جا به مناسباتي نقل مي‌كند كه عمر بن خطاب بارها به علي (عليه‌السلام) گفته است كه يا علي (عليه‌السلام) من نسبت به شما در شگفتم، زيرا در مورد هر مشكلي كه از شما سؤال مي‌شود، كلمه نمي‌دانم به زبان خود جاري نمي‌كني و بدون تأمل، پاسخ سؤال كننده را مي‌گويي. حضرت علي (عليه‌السلام) پنج انگشت دست خود را به عمر نشان داد و فرمود: عمر اينها چند انگشت است عمر فورا در جواب عرض كرد: پنج انگشت. آنگاه حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: آگاه باش تمامي علوم و پاسخ هر مشكلي و سؤالي در نزد من به همين آساني است.

شعر وداع

حضرت امير در حين دفن همسر خود فاطمه الزهرا عليهاالسلام فرمود:
لكل اجتماع من خليليل فرقة
و كل الذي دون الفراق قليل
و ان افتقادي واحدا بعد واحد
دليل علي ان لا يدوم خليل
[صفحه 296]
يعني: براي هر جمع دوستانه‌اي بالاخره جدايي است و آنچه جداي ناپذير باشد بس كم و اندك است.
و فقدان يكي (يعني فاطمه عليهاالسلام) بعد از ديگري (يعني پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم) براي من دليل آنست كه هيچ رفاقت و انسي را دوام نيست. [468].

پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نخستين كسي كه به گردآوري و ضبط آيات قرآن پرداخت اميرالمؤمنين علي بن ابي‌طالب (عليه‌السلام) بود، لذا حضرت علي (عليه‌السلام) سوگند ياد كرد ردا بر دوشش نيفكند مگر آنكه قرآن را جمع آوري نمايد و فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من وصيت كرد كه پس از دفن او از خانه خارج نشوم مگر زماني كه قرآن را گرد آورده باشم ...
و حضرت امير (عليه‌السلام) نيز چنين كرد و چون از گردآوري قرآن فارغ شد گفت: هذا كتاب الله و و قد جمعته من اللوحين البته قرآن كريم قبلا بطور پراكنده موجود بود. لذا حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به حضرت علي (عليه‌السلام) فرمود: قرآن در قطعه‌هاي حرير و كاغذ و پوست پراكنده است و تو آن را جمع آوري كن لذا علي بن ابيطالب (عليه‌السلام) بدين منظور تلاش كرد و قرآن را در پارچه زرد رنگي گردآوري نمود و بر آن مهر زد. [469].

شروع خانه نشيني

سايباني در مدينه بود كه مشرف بر بازار مدينه بود، به رسم و آداب ملي اعراب در بروز مسائل و مشكلات مهم مردم زير آن سايبان جمع مي‌شدند كه به آن سايبان، سقيفه بني ساعده مي‌گفتند و امور خود را به مشورت مي‌گذاشتند. [470].
علي ابن‌ابيطالب (عليه‌السلام) و زبير بن عوام و طلحه بن عبيدالله در خانه فاطمه عليهاالسلام بودند موقعي كه علي (عليه‌السلام) مشغول غسل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود و ابوبكر در مسجد راجع به مرگ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سخن مي‌گفت به عمر خبر دادند كه انصار در سقيفه بني ساعده مشغول
[صفحه 297]
تعيين خليفه هستند عمر ابوبكر را خبر كرد. آنگاه هر دو با هم به طرف سقيفه رفتند در راه ابوعبيدة بن جراح را كه از هم پيمانان آنها بود را ديدند انصار، اوس و خزرج همه در آنجا جمع بودند. رئيس خزرج سعد بن عباده با حال بيماري نشسته بود و همه مشغول گفتگو بودند و هر كسي از خود و قوم خود در برتري چيزي گفت و تأكيد كرد خلافت حق مهاجرين است چرا كه خويشاوندان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هستند!!!
بالاخره يكي از آنها پيشنهاد كرد يك نفر خليفه از انصار و ديگري از مهاجرين باشد كه هيچ يك نپذيرفتند، دامنه اين گفتگو به مسجد كشيد و برخي از صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غيره به مخالفت برخواستند و نصب خلافت علي (عليه‌السلام) را در 81 روز قبل از آن در واقعه غدير خم كه همه شاهد آن بودند را مطرح و يادآوري كردند. ليكن بيعت در روز دوشنبه 12 ربيع انجام شد و روز سه شنبه ابوبكر در مسجد نشست تا مردم براي بيعت دسته دسته بيايند. عمر نيز با صحبت‌هاي مهيجي فضائل ابوبكر را بر شمرد. علي (عليه‌السلام) كه در آن وقت سي و سه سال داشت از جمله كساني بود كه براي احقاق حق خود تلاش كرد ليكن پس از تجهيز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه‌السلام) را به مسجد بردند. علي (عليه‌السلام) در مسجد با ابوبكر و ابوعبيده احتجاج كرد و حاضر به بيعت نگرديد و فاطمه زهرا عليهاالسلام نيز در مسجد آمد و از ولايت حضرت دفاع كرد. سلمان، اباذر و بسياري از اصحاب براي خلافت آن حضرت تلاش كردند ولي در پايان حضرت براي حفظ دين خدا سكوت را در قبال خلافت ابوبكر اتخاذ كرد. [471].

حجر الاسود گواهي مي‌دهد

ابوسعيد خدري مي‌گويد: ما با عمر بن خطاب در اولين حجي كه در زمان خلافتش كرد، رفتيم وقتي عمر داخل مسجد الحرام شد به حجر الاسود نزديك شد و آن را بوسيد و به آن دست ماليد، آنگاه گفت: من حقا مي‌دانم كه تو سنگي بيش نيستي نه نفعي از تو ساخته و نه ضرري و اگر من نمي‌ديدم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تو را مي‌بوسد و دست به تو
[صفحه 298]
مي‌مالد هر آينه من هيچ گاه تو را نمي‌بوسيدم و دستهاي خود را به تو نمي‌سودم در اين حال علي (عليه السلام) فرمود: اي عمر! اين سنگ هر آينه نفع مي‌دهد و ضرر مي‌رساند. خداوند تعالي مي‌فرمايد: و به ياد آور اي پيامبر،آن زماني كه خداوند ذريه بني آدم را از پشت‌هايشان بيرون كشيد و آنان را بر خودشان گواه گرفت كه آيا من پروردگار شما نيستم. همه آنها گفتند: آري. و چون آنان را بر امر توحيد گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف كردند به آنكه خداوند پروردگار آنها است اين عهد و پيمان را بر روي پوست نازكي نوشت و به اين سنگ (حجرالاسود) خورانيد، آگاه باش، اي عمر اين سنگ سياه دو چشم دارد و يك زبان و دو لب و در روز قيامت گواهي به برخوردها و آمدن‌هاي مردم به اينجا را مي‌دهد و اين سنگ امين خداوند عزوجل در اين مكان است. عمر گفت: اي اباالحسن (عليه‌السلام) خداوند مرا در جايي كه تو نباشي زنده نگذارد. [472].

در جريان فتح ايران به دست مسلمانان كه در زمان خليفه دوم انجام شد يكي از غنائمي كه به دست مسلمانان افتاد قالي بزرگ زربافت كاخ سفيد مدائن بود،اين قالي بيش از 350 متر طول داشت كه مورخان از آن به عنوان بهارستان كسري ياد كرده‌اند وقتي كه اين قالي را به چندين قطعه قابل استفاده در آوردند و قطعات آن را بين مسلمانان تقسيم كردند. امام علي (عليه‌السلام) سهميه خود از آن قالي را بهمراه ساير غنائم براي توسعه كشاورزي و توليد به كار برد. آنگاه قنات ويران شده‌اي را خريد و بازسازي كرد و سيصد هزار هسته خرما كاشت و آنها را با آب همان قناعت آبياري كرد و به اين ترتيب نخلستان عظيمي را به وجود آورد و غذاي هر روز مردم را تأمين نمود. آنگاه يك قسمت از آن نخلستان و قنات را براي مجاهدان در راه و قسمت ديگرش را براي مستمندان وقف كرد تا محصول هر ساله آن دو راه مصرف گردد. [473].
[صفحه 299]

علي در كنار سلمان فارسي

سلمان در مدائن بيمار شد او ساعات آخر عمر خود را مي‌گذراند به همسرش بقيره گفت: منتظر باش كه به زودي مرا در بسترم بي‌روح مي‌يابي. سپس به اطرافيان خود حذيفه، سعد و قاص و اصبغ بن نباته فرمود: خانه را خلوت كنيد،ناگاه امام علي (عليه‌السلام) وارد خانه شد و پرسيد حال سلمان چطور است؟ سپس به بالين سلمان آمد و روپوش را به كناري زد سلمان لبخندي زد. امام (عليه‌السلام) به سلمان فرمود: آفرين بر تو اي بنده صالح خدا هنگامي كه با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ملاقات نمودي چگونگي رفتار اين قوم، با برادرش را برايش تعريف كن. سلمان از دنيا رفت. امام علي (عليه‌السلام) جنازه او را غسل داد و كفن كرد و بر كفن او اين دو بيعت شعر را نوشت:

و فدت علي الكريم بغير زاد
من الحسنات و القلب السليم
و حمل الزاد اقبح كل شيي
اذا كان الوفود علي الكريم

يعني: بر شخص كريم و بزرگواري وارد شدم بي‌آنكه توشه نيك و قلب پاك داشته باشم ولي هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار بردن توشه نزد او قبيح‌ترين چيز است. [474].

اتمام حجت علي با ابوبكر

بعد از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و نشستن ابوبكر بر مسند خلافت، روزي علي (عليه‌السلام) با ابوبكر ملاقات كرد و به عنوان اعتراض به او فرمود: ظلمت و فعلت يعني: ظلم كردي و بر مسند خلافت نشستي ابوبكر گفت: از كجا معلوم مي‌شود كه امروز من ظلم كرده باشم و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شما را شايسته خلافت دانسته نه مرا!!
علي (عليه‌السلام): رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر اين كار آگاهي دارد و مرا حق و تو را باطل مي‌داند.
ابوبكر: چگونه من با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با اينكه از دنيا رفته ملاقات كنم و از او سؤال كنم و حق و باطل قضيه را بفهمم مگر اينكه در عالم خواب به حضورش برسم و جريان را به من بفرمايد.
[صفحه 300]
علي (عليه‌السلام): من حاضرم كه هم اكنون تو را نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ببرم و آن حضرت حقيقت را به تو بگويد.
ابوبكر اعلام آمادگي كرد و همراه علي (عليه‌السلام) با هم به مسجد قبا رفتند. علي (عليه‌السلام) در آن مسجد به اعجاز الهي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را به ابوبكر نشان داد. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نشسته بود و به ابوبكر رو كرد و فرمود: (اعتزل عن ظلم اميرالمؤمنين از ظلم كردن به امير مؤمنان علي (عليه‌السلام) دوري كن.) ابوبكر از مسجد بيرون آمد و تصميم گرفت زمام امور خلافت را به دست علي (عليه‌السلام) بسپارد در مسير راه با عمر ملاقات كرد و جريان ديدار خود را با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در مسجد قبا و گفتار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را براي عمر شرح داد، عمر به او تندي گفت: (اسكت اما عرفت قديما سحر بني هاشم بن عبدالمطلب خاموش باش اي ابوبكر آيا از قديم الايام سحر و جادوگري فرزندان هاشم پسر عبدالمطلب را نشناخته‌اي)؟! [475].

علامه حلي (ره) مي‌گويد: پدرم براي من نقل كرد، روزي به طرف يكي از دروازه‌هاي بغداد رفتم وقتي كه از آن وارد شدم احساس كردم خيلي تشنه‌ام به بعضي از همراهان گفتم براي من آب بياوريد آنها براي تهيه آب رفتند و من و ساير دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف كرديم در اين ميان دو كودك بازي مي‌كردند و يكي از آنها به ديگري مي‌گفت: اما بر حق علي بن ابيطالب اميرمؤمنان (عليه‌السلام) است ولي ديگري مي‌گفت: بلكه رهبر مردم بعد از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شخص ديگري است به ناگه من اين حديث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه‌السلام) كه با تو دوستي نمي‌كند مگر مؤمن و با تو دشمني نمي‌كند مگر ولد حيض. ناگاه ديدم زني كه سخن مرا شنيده بود نزديك آمد و گفت: اي آقاي من تو را به خدا آنچه را گفتي، بار ديگر براي من بگو گفتم حديثي بود كه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده نيازي به ذكر مجدد آن نيست او اصرار كرد كه بايد حديث را بخواني من هم حديث را براي او خواندم آن زن كه مادر آن دو كودك بود گفت: اي آقاي
[صفحه 301]
من سوگند به خدا اين خبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم راست است. اين دو كودك هر دو فرزند من هستند. آنكه علي (عليه‌السلام) را دوست دارد پاك زاده است ولي آنكه با علي (عليه‌السلام) دشمني مي‌كند جهتش اين است كه من در حال حيض بودم كه نطفه او بسته شد. [476].

روزي علي (عليه‌السلام) براي يك يهودي از امتحانات الهي كه آن حضرت از آنها سر بلند بيرون آمده است توضيح مي‌داد و در بن اين بيان ناله‌هاي مظلوميت آن حضرت بيشترين بخش تكان‌دهنده آن را تشكيل مي‌دهد هم اكنون اصل داستان:
علي (عليه‌السلام) در بين اصحاب خود بعد از جنگ نهروان در مسجد كوفه نشسته بود كه در پاسخ به سؤال يك يهودي مطالب زير را بيان فرمودند:
اي برادر يهودي كسي كه پس از پيغمبر براي امر خلافت مسلمين به پا خواست همه روزه وقتي كه مرا مي‌ديد از من عذر خواهي مي‌كرد و بر خلاف آنچه كه حق مرا غصب كرده و بيعت مرا شكسته بود با من رفتار مي‌كرد و از من حلاليت مي‌خواست ... من با خود مي‌گفتم خلافت چند روزه او مي‌گذرد و سپس حقي كه خداوند براي من ايجاد نموده به آساني به من باز مي‌گردد ... در مطالبه حق خويش نزاعي به راه نيانداختم تا يك وقت يكي به صلاي من جواب مثبت دهد و ديگري پاسخ منفي و در نتيجه كار به منازع و گفتگو و مشاجره بيانجامد جمعي از خواص اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را كه بخوبي مي‌شناختم و خيرخواه خدا و رسول صلي الله عليه و آله و سلم و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشكار بنزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت مي‌كردند كه حق خود را باز پس گيرم و آمادگي خودشان را براي فداكاري در راه اداي بيعتي كه از من بگردن آنها بود اعلام مي‌كردند ولي من مي‌گفتم آرام باشيد و اندكي صبر كنيد. شايد خداوند بدون جنگ و خون ريزي و به آساني حق از دست رفته مرا به من بازگرداند ... چون عمر زمامدار اولي (ابوبكر) به سر رسيد و مرگش
[صفحه 302]
فرا رسيد زمام امور را پس از خود بدست رفيقش (عمر بن خطاب) سپرد اين هم مانند گذشته، گرفتاري ديگري براي من شد و دوباره حقي كه خداوند براي من قرار داده بود از من گرفته شد، باز اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كه بعضي از آنان هم اكنون زنده‌اند و بعضي مرده‌اند گرداگرد من جمع شدند و همان را گفتند كه در جريان قبلي گفته بودند، من نيز از گفتار پيشين خود تعدي نكردم و آنان را به صبر و آرامش و يقين دعوت كردم چرا كه مي‌ترسيدم مبادا اجتماع مردم تباه شود آن اجتماعي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با سياستي عميق آن را تشكيل داده بود ... مسلم يك چنين اجتماعي را كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر بودم كه

نگذارم از هم بپاشد و به راهي نكشانم كه روي نجات نبيند و تا پايان عمر گرفتار باشند و من اگر آنروز خود را كانديد خلافت مي‌كردم و مردم را به ياري خويش مي‌خواندم مردم درباره من يكي از دو كار را مي‌كردند يا پيروي از من مي‌كردند، و با مخالفين من مي‌جنگيدند كه اگر عده شان كم بود طبعا كشته مي‌شدند، و يا مردم از ياري من سرباز مي‌زدند كه آن وقت به واسطه اين سرباز زدن و تقصير در ياري از ولايت من و خودداري از اطاعت من كافر مي‌شدند.
اي يهودي: ديدم چاره‌اي نيست جز اينكه جام‌هاي غم و اندوه را سركشم و آه‌هاي سرد را در قفس سينه نگهدارم و دامن صبر و شكيب از دست ندهم تا موقعي كه خداوند گشايشي عطا فرمايد يا هر طور كه صالح مي‌داند دادرسي فرمايد: سپس علي (عليه‌السلام) رو به اصحاب خود كرد و فرمود: آيا چنين نبود، همه آنها گفتند: چرا يا اميرالمؤمنين (عليه‌السلام). [477].

علي از امتحانات الهي مي‌گويد

علي (عليه‌السلام) بعد از جنگ نهروان در مسجد كوفه در پاسخ به سؤال يك يهودي از امتحانات الهي كه سربلند از آنها بيرون آمده است توضيح مي‌دهد و زندگي مظلومانه
[صفحه 303]
خود مي‌فرمايد:
... اي برادر يهودي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هنگامي كه زنده بود رياست همه امت خود را به من واگذار نمود و از همه آنانكه حضور داشتند بيعت گرفت كه بدستورات من گوش فرا دهند. (با نزديك شدن مرگ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم) رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دستور فرمود: لشكري در ركاب اسامة بن زيد تشكيل شود، با اينكه بيماري و مرگ گريبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و ديگران كه بيم آن مي‌رفت بيعت مرا بشكنند و با من به ستيز برخيزند و يا به خاطر اينكه من پدر و يا فرزند و يا فاميل و يا دوستانشان را كشته بودم به ديده دشمني به من نگاه مي‌كردند خواست تا در لشكر اسامة باشد لذا كسي نماند مگر اينكه (طبق فرمان پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم) همه به همراه اين لشكر رفتند حتي از مهاجرين و انصار و مسلماناني كه سست عقيده بودند و منافقين همه را بزير پرچم اسامة كرد تا يك دسته از مردم پاكدل در حضور آن حضرت بمانند ... و در خلافت و زمامداري پس از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كسي نباشد كه با من مخالفت كند. سپس آخرين كلامي كه درباره كار امت فرمود: اين بود كه: دستور داد لشكر اسامة حركت كند و احدي از افراد لشكر حق بازگشت ندارد و دستور اكيد در اين باره صادر فرمود، و تا آنجا كه ممكن بود نسبت به اجراي اين دستور تأكيد فرمود ولي همين كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وفات كرد، من ناگهان ديدم كه عده‌اي از افراد زير پرچم اسامة پادگان نظامي خود را ترك گفته و از محل خدمت سرباز زده و دستور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را كه فرموده بود در ركاب فرمانده خود باشند ... زير پا گذاشتند ... و سواره و شتابان به مدينه بازگشتند تا رشته بيعتي را كه خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم بگردن آنان بسته بود باز كنند و بازگردند و تا پيماني را كه با خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم بگردن آنان بسته بود باز كنند و بازگردند و تا پيماني را كه با خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم داشتند بشكنند و شكستند و با هو و جنجال ... بطور خصوصي پيماني براي خود بستند بدون اينكه با يك نفر از ما بني عبدالمطلب مشورتي كنند

... من كه سرگرم تجهيز جنازه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بودم ... اينان از اين فرصت استفاده نمودند و نقشه خود را عملي نمودند. اي برادر يهودي! در چنين موقعي كه من بزير با مصيبتي به آن سنگيني [صفحه 304]
و فاجعه‌اي به آن عظمت قرار داشتم ... اين گونه رفتار با من، نمكي بود بر زخم دل من، پاشيده شد ولي من دامن صبر از دست ندادم ... سپس علي (عليه‌السلام) رو به اصحاب خود كه گرداگرد حضرتش را در مسجد كوفه فرا گرفته بودند كرد و فرمود: مگر چنين نبود. عرض كردند چرا يا اميرالمؤمنين (عليه‌السلام). [478].

دو يا سه روز بود كه عثمان خليفه شده بود كه زن و مردي دست دختر 14 ساله‌اي را گرفته و به پيش او در مسجد آوردند و گفتند: اين دختر يتيم بود و در 7 سالگي پدر و مادرش را از دست داد هيچ چيزي نداشت ما به حكم اسلام و انسانيت او را تحت تكفل خود آورديم تا امروز در تربيت و نگهداري او نيز همت گماشتم و همچون فرزندمان او را بزرگ كرديم اما او با يك جوان بر خلاف شرع خلاف كرده و دوشيزگي خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله‌اي بيايد و دختر يتيم را ببيند تا اگر قضيه درست است به حد شرعي مجازاتش كند قابله هم پس از تحقيق تصديق كرد كه دختر با كره نيست. دختر سر بزير افكنده و مدام گريه مي‌كرد عثمان به او گفت: بگو ببينم مگر از حدود الهي باكي نداشتي كه عفاف خود را به هدر دادي و اين رسوايي را به بار آوردي. دختر گريه مي‌كرد و جواب داد، خدا مي‌داند من گناهي ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم كه اين دختر بي‌عفتي كرده و به جاي دو شاهد، شش شاهد دارم كه اين دختر، را با مردي بدكار نيمه عريان ديده‌اند و شاهدان را به عثمان معرفي كرد. آنها همه گواهي دادند كه آن دختر را با مردي ناشناس در خرابه‌اي ديده‌اند دختر هم گريه مي‌كرد و اظهار مي‌داشت كه خدا را گواه مي‌گيرم دست مردي به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمي‌توانست با اطمينان خاطر فتوي دهد. لذا سخت بيچاره شده بود احساس

[صفحه 305]

مي‌كرد كه به علي (عليه‌السلام) سخت محتاج است اما رويش هم نمي‌شد كه دست به دامن علي (عليه‌السلام) بشود و از احاطه‌اش در فن قضاوت كمك بگيرد، بالاخره پيامي با اين لحن به علي (عليه‌السلام) داد. يا اباالحسن (عليه‌السلام) ادرك امة محمد يا علي امت محمد را دريا‌ب علي (عليه‌السلام) به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنايت به مصالح مردم غفلت نمي‌ورزم. بگوييد چه پيش آمده است. عثمان جريان را گفت علي (عليه‌السلام) شاهدان قضيه را يك به يك جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علي (عليه‌السلام) دستش را گرفت و به زاويه‌اي از مسجد برد و از او پرسيد خوب توضيح بدهيد اين دختر را در كجا، و چگونه ديده‌ايد؟ او گفت: در خرابه‌اي در سمت شرقي قبيله‌ي بني نضير. حضرت از قيافه و سن مرد بدكاره نيز سؤال كرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود اين دختر با آن مرد بدكاره كجا ديدي عرض كرد: يا علي (عليه‌السلام) در نخلستان آل وائل ديدم ... و سؤالات بعد حضرت. حضرت

فرمود: شهادت دادن كافي است قضيه روشن است، قنبر برو شمشيرم را بياور، علي (عليه‌السلام) با قيافه‌اي ملتهب و عصباني پيش آمد و به آن زن انصاري گفت: اي زن مرا مي‌شناسي، عرض كرد بلي يا علي (عليه‌السلام). در اين هنگام قنبر شمشير برهنه‌اي جلوي علي (عليه‌السلام) گذاشت. علي (عليه‌السلام) با آهنگي خشن فرمود: بحق قبر محمد صلي الله عليه و آله و سلم اگر راست نگويي تو و گواهان ترا به همين شمشير در همين مسجد به سزايتان خواهم رسانيد بگوييد ببينم چه بلايي به سر اين دختر آورده‌ايد. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض كردند: يا اباالحسن (عليه‌السلام) ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگي اين دختر انحرافي نديديم. اين زن همسايه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهيم زن نيز اقرار كرد و عرض كرد: يا علي (عليه‌السلام) اين دختر در خانه‌ي ما به سر مي‌برد بزرگ شد و قشنگ شد و من مي‌ترسيدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسي كند دستور دادم دست و پايش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بكارت او را برداشت و بعد تهمتش زدم كه ... قضيه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابكار را كه مايه‌ي چنين سر و صدايي شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر يتيم را به عقد خود در آورد. بعد علي (عليه‌السلام) دستور داد آن زن جنايت كار به پرداخت كابين بكارت آن دختر محكوم شود و گواهان

[صفحه 306]

هم هر يك جريمه‌اي بپردازند. عثمان جلو آمد و به علي (عليه‌السلام) گفت: يا علي (عليه‌السلام) اين فن را در قضاوت از كجا آموخته‌اي. اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) تبسم كرد و گفت: از دانيال (عليه‌السلام)، پيغمبر بني اسرائيل ... [479].

قاتل ظاهري

مأموران حكومتي مدينه در خرابه‌اي در بيرون شهر سركشي كرده و در آنجا مردي را كشته شده يافتند و چند متر آن طرف تر او مردي را كه كارد خون آلودي در دست داشت يافتند، مأموران جنازه بي‌سر را به همراه قاتل كارد بدست به حضور عمر بردند تا حكم قصاص را در حق او صادر كند قاتل نيز به قضيه قتل اعتراف كرد، عمر نيز حكم قصاص او را در ملأعام صادر كرد. علي (عليه‌السلام) فرمود: اي عمر! قضيه را ساده نگير كسي كه آدم مي‌كشد به اين آساني به جنايت خود اعتراف نمي‌كند. لذا علي (عليه‌السلام) قاتل را خواست و از او سؤال كرد، آنگاه به او فرمود: اين مرد را تو كشتي؟ بله يا اباالحسن (عليه‌السلام). مقتول را مي‌شناسيد؟ نه يا اباالحسن. علي (عليه‌السلام) فرمود: حتما نسبت به وي كينه و عداوتي هم نداشتيد؟ عرض كرد: نه يا عم رسول‌الله صلي الله عليه و آله و سلم. علي (عليه‌السلام) فرمود: پس چرا بيجهت سرش را از تنش جدا كردي آن مرد خاموش شد. علي (عليه‌السلام) فرمود: حرف بزن بگوئيد ببينم كسب و كار تو چيست؟ عرض كرد: قصابم. علي (عليه‌السلام) فرمود: قصابي، اينهم كارد قصابي توست. متهم عرض كرد: اجازه بدهيد آنچه حقيقت دارد تعريف كنم. من در كنار خرابه‌اي كه آن مرد كشته شده بود گوسفندي را كشته بودم و هنوز دست خود را نشسته بودم كه به قضاي حاجت احتياج پيدا كردم لذا وارد خرابه شدم تا به خرابه رسيدم مقتول را ديدم و همانجا هم دستگيرم كردند. لذا ديدم انكار با اين چنين وضعي (دست خوني، كارد بدست، و بر سر مقتول بودن) فايده و نتيجه‌اي ندارد. لذا اقرار كردم كه من كشتم. يا

[صفحه 307]

علي (عليه‌السلام) ولي در پرده‌اي قلبم اميدوار بودم كه پروردگار دانا و توانا بر بي‌گناهي من ترحم مي‌آورد و از مجازات ايمنم مي‌فرمايد. ناگهان در اين لحظه مردي وارد مجلس شد و گفت: يا علي (عليه‌السلام) قاتل من هستم و قصاب بي‌گناه است. قصاب آزاد شد و عمر قاتل حقيقي را بازجويي كرد. قاتل داستاني از مظالم و مفاسد مقتول گفت. ولي چون قاتل بود بايد قصاص مي‌شد. عمر دوباره رو به عي (عليه‌السلام) كرد و عرض كرد: يا اباالحسن (عليه‌السلام) فتواي شما درباره‌ي اين مرد چيست؟ حضرت فرمود: آزادش كنيد. عرض كرد: يا علي قاتل است خودش اقرار مي‌كند كه آدم كشته!! علي (عليه‌السلام) با استناد به آيه‌اي از قرآن آنكس كه بي‌جهت انساني را از ميان بردارد چنانست كه همه‌ي مردم را كشته باشد و آنكس كه انساني را زنده كند چنانست كه بهمه‌ي

مردم نعمت حيات بخشد لذا فرمود: اين مرد قاتل حقيقي با اينكه قاتل است و به جرم خود اعتراف كرده ولي چون قصاب بي‌گناه را از اعدام نجات داد يعني انساني را زنده كرده. چنان است كه همه‌ي مردم را زنده كرده اين مرد بپاداش اين جوان مردي و فداكاري در راه يك انسان بي‌گناه از قصاص معاف خواهد بود و خونبهاي قاتل را نيز از بيت المال مسلمانان به ورثه‌اش پرداخت شود. [480].

قضاوت خليفه

مردي كه متأهل بود در زمان خلافت عمر با زني بر خلاف شرع هم خواب شد و بعد دستگير شد او را نزد عمر آوردند عمر به منبر خلافت نشسته بود و گفت: اين مرد چون زن داشته پس زاني محصن است. پس بايد سنگسارش كرد. سپس مرد را گرفته جهت اجراي حكم خليفه به سمت صحرا مي‌بردند. علي (عليه‌السلام) از راه رسيد و پس از بررسي فرمود: از آنجايي كه زن اين مرد در مدينه حضور نداشته او را نمي‌توان محصن ناميد (زن دار ناميد) بنابراين حد شرعي او سنگسار نيست. بلكه مجازات او صرفا يك صد تازيانه شلاق مي‌باشد آن مرد در سايه‌ي علم و فكر علي (عليه‌السلام) از مرگ حتمي نجات يافت. [481].
[صفحه 308]

شش زناكار

روزي شش نفر مرد زنا كردند، آنان را جهت صدور حكم شرعي و الهي بحضور عمر آورده بودند، تا دستور مجازات آنها را دريافت كنند عمر با عصبانيت گفت: هر شش نفر آنها را سنگسار كنيد. ولي علي (عليه‌السلام) فرمود: اي عمر، حكم بر خون و مال مردم نبايد اين قدر ساده باشد!! خوبست دستور دهي پيرامون زندگي اين شش مرد گناهكار بررسي به عمل آورند، عمر فرمايش علي (عليه‌السلام) را اطاعت كرد: معلوم شد كه نفر اول مردي مسيحي بود كه با زني مسلمان هم بستر شده بود. علي (عليه‌السلام) فرمود گردنش را بزنيد زيرا اين مرد ذمي بود و در پناه حكومت اسلامي زندگي مي‌كرد و با اين تعدي قرار ذمه را درهم شكست.
نفر دوم، مردي زن دار بود و زنش هم در كنارش به سر مي‌برد لذا علي (عليه‌السلام) فرمود: بنا به فرمان قرآن سنگسارش كنند.
نفر سوم، مردي عرب و مجرد بود و مجازاتش هم صد ضربه تازيانه بود كه حضرت حكم را فرمود.
نفر چهارم، برده‌اي بود كه مرتكب زنا شده بود لذا مجازات بردگان نيمي از مجازات احرار است. حضرت فرمود: بيش از پنجاه ضربه شلاق كيفر ندارد.
نفر پنجم، پسري بود كه هنوز به سن بلوغ نرسيده بود علي (عليه‌السلام) دستور داد كه تعزيرش كنيد يعني تنبيهش كنند تا ديگران از اين غلطها نكنند
نفر ششم، را حضرت دستور داد آزادش كنند چرا كه آن مرد ديوانه بود اينجا بود كه عمر به علي (عليه‌السلام) عرض كرد: لا ابقاني الله بعدك يا علي، پس از تو خدا زنده‌ام نگذارد زيرا اگر تو نباشي به لغزش‌هاي بزرگي دچار خواهم شد. [482].

زني حامله زنا كرده بود به فتواي عمر كه خليفه‌ي وقت بود از مسجد او را بيرون بردند تا سنگسارش كنند. علي (عليه‌السلام) وقتي قضيه را بررسي كرد فرمود: اي عمر درست
[صفحه 309]
است كه اين زن زنا كرده و حد شرعي او رجم است ولي آيا مي‌داني آن طفل كه در رحم اين زن پنهان است گناهي نكرده شما اين زن را مي‌توانيد بكشيد ولي جنين معصومش به چه جرمي بايد رجم و سنگسار شود عمر با دست پاچگي گفت: يا اباالحسن چاره ي كار چيست؟ حضرت فرمود: صبر كنيد تا دوران حمل و بارداري او به پايان رسد و بچه بدنيا بيايد و پرستارش مشخص شود آنوقت مادرش را به سزاي كردارش برسانيد. آنگاه عمر گفت: تا آن زن را تا پايان حمل از مجازات معاف بدارند دست بر قضا آن زن هنگام وضع حمل مرد وقتي عمر مطلع شد بي اختيار گفت: لولا علي لهلك عمر! [483].

روزي پيرمرد سالخورده با دوشيزه اي عروسي كرد. در شب زفاف در همان حال كه عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسيد به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولي پس از چندي آثار حاملگي در عروس يك شبه آشكار شد اين پير مرد از زنان ديگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او يكباره جنجال براه انداختند كه عروس د جوان باكس ديگري هم بستر شده و مي‌خواهد فرزند حرام زاده ي خود را در ميراث ما شريك كند ولي عروس ادعا مي‌كرد كه اين از همان شوهر پيرمرد مي‌باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ي حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از اين ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پيرمرد اين بچه را حرام زاده مي‌شمردند و ميراثش را تسليم نمي‌كردند اين داوري را به خليفه عمر واگذار كردند وقتي عمر جريان را مطلع شد برايش روشن شد اين عروس يك شبه زني بدكاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد اين وارث حرام زاده را درست كرده باز هم طبق هميشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار كنند ولي (عليه السلام) فرمود: شتاب نكنيد، آيا پدر شما با اين زن هم بستر شده يا نه. عرض د كردند: بله يا اباالحسن. ولي فقط يك شب آنهم يكبار و در همان حال از دنيا رفت. علي (عليه السلام) كودك را خواست و بعد وادارش كرد با چهار پنج

[صفحه 310]

كودك ديگر به همان سن و سال كه در گوشه اي بازي مي‌كردند بازي كند. بچه‌ها مشغول بازي شدند. علي (عليه السلام) مشتي خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازيگاه، بچه‌ها را صدا كرد فرمود: هر كدام از شما كه زودتر بطرف من بدود از اين خرما هم بيشتري خواهد داشت بچه‌ها به اشتياق خرما هر كدام به سرعت خود را به علي (عليه السلام) رساند ولي اين بچه ي مشكوك وقتي خواست برخيزد دو دستش را بر زمين گذاشت و باسستي از جايش برخاست و ديرتر از همه به دنبال ساير بچه هاي ديگر خود را به علي (عليه السلام) رساند. علي (عليه السلام) به عمر و حاضرين فرمود: به علت همين سستي و بدليل همين ضعف كه اين كودك دارد از نطفه ي آن پيرمرد بوجود آمده است. زيرا بي آنكه بيمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پيرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادري خود گرفتند. [484].

همراز و همراه فاطمه

عمار ياسر نقل مي‌كند: روزي حضرت فاطمه عليهاالسلام خطاب به حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) گفت: علي جان نزديك بيا تا اطلاع دهم شما را از آنچه در گذشته اتفاق افتاده و آنچه در حال وقوع پيوستن است و آنچه در آينده رخ خواهد داد تا روز قيامت، هنگام بر پايي رستاخيز عمومي. [485].

هنگامي كه حضرت علي (عليه السلام) را كشان كشان براي بيعت به مسجد مي‌بردند مردي يهودي كه آن وضع و حال را ديد بي اختيار لب به تهليل گشود (تهليل در لغت عرب يعني لااله الاالله گفتن) و مسلمان شد. وقتي سبب مسلمان شدنش را پرسيدند گفت: من اين شخص (علي (عليه السلام)) را مي‌شناسم او همان كسي كه وقتي در ميدانهاي جنگ ظاهر مي‌شد دل رزمجويان را ذوب مي‌كرد و لرزه بر اندامشان مي‌افكند او همان كسي
[صفحه 311]
است كه قلعه هاي مستحكم خيبر را گشود و در آهنين آن را كه بوسيله چهل مرد باز و بسته مي‌شد با يك تكان از جا كند و به زمين انداخت اما حالا در برابر جنجال يك مشت آشوبگر هرزه سكوت كرده است و اين سكوت خالي از حكمت نيست. سكوت او براي حفظ دين اوست و اگر اين دين حقيقت و باطن نداشت او در برابر اين اهانتها صبر و تحمل نمي‌كرد. براي اين حق بودن اسلام بر من ثابت شد و من مسلمان شدم ابن ابي الحديد مي‌نويسد: علي (عليه السلام) شجاعي بود كه نام گذشتگان را محو كرد و محلي براي آيندگان باقي نگذاشت در قوت ساعد و نيروي بازو نظيري نداشت و يك ضربت او براي قوي ترين شجاعان مرگ و هلاكت را پيش مي‌آورد، چنانكه هيچ مبارزي از دست او جان سالم بدر نبرد و هيچ ضربه اي با شمشير خود نزد، كه احتياج به ضربه دوم داشته باشد و در ليلة الهرير (يكي از شبهاي جنگ صفين) شماره تكبيراتش به 523 رسيد و معلوم شد كه 523 نفر از ابطال نامي را در آن شب به ديار عدم فرستاده است. [486].

پناه مردم و مؤمنان

ابن بابويه از حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام روايت كرده كه فرمود: در زمان ابوبكر و عمر زلزله شديدي در مدينه رخ داد به طوري كه عموم مردم ترسيدند و نزد ابوبكر و عمر رفتند. مردم مشاهده كردند آن دو نفر از شدت ترس به شتاب به حضور اميرالمؤ منين (عليه السلام) مي‌روند مردم هم به تبعيت آنها حضور آن حضرت رسيدند.
اميرالمؤ منين (عليه السلام) از منزل خارج شدند ابوبكر و عمر و عموم مردم در عقب آن حضرت رفتند. آن حضرت بر روي زمين نشست. مردم هم اطراف او نشستند ديوارهاي مدينه مانند گهواره حركت مي‌كرد: اهل مدينه از شدت ترس صداهاي خود را بلند كرده و فرياد مي‌زدند يا علي (عليه السلام) به فرياد ما برس. هرگز چنين لرزه اي نديده ايم لبهاي آن حضرت به حركت آمد و با دست به زمين زد و فرمود: اي زمين آرام و قرار بگير. زمين به اذن خدا ساكت شد و قرار گرفت. مردم از اطاعت زمين از اميرالمؤ منين (عليه السلام) تعجب كردند
[صفحه 312]
آنگاه حضرت فرمود: شما تعجب كرديد كه زمين اطاعت امر من نمود وقتي به او گفتم قرار بگير. عرض كردند: بلي يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: من همان كسي هستم كه خداوند در قرآن مي‌فرمايد و قال الانسان مالها من به زمين مي‌گويم بيان كن براي من حوادث و اخباري را كه بر روي تو انجام شده و به من بگو عملهايي را كه مردم در روي تو بجا آورده اند، پس از آن حضرت فرمود: اگر اين همان زمين لرزه هايي بود كه خداوند در سوره زلزله مي‌فرمايد: زمين به من اخبار خود را مي‌داد ولي اين زلزله آن زلزله نيست. [487].

يك روز صبح، عمر خليفه ي وقت به مسجد رفت تا نماز صبح خود را ادا كند. وقتي خواست داخل محراب رود، ديد زني در محراب خوابيده است به غلام خود يرفي گفت: اين زن را بيدار كن: غلام عمر، ديد كه جنازه زني است، يرفي جلوتر رفت ناگهان وحشت زده برگشت و گفت: در محراب جنازه زني است بي سر، عمر گفت: برو به دنبال ابو طلحه، بگو: بيايد اينجا، ابوطلحه امور انتظامي مدينه را اداره مي‌كرد ابوطلحه جنازه را از محراب خارج كرد سپس متوجه شد جسد زن بي سر، زن نيست بلكه مردي است كه لباس زنانه بر تن دارد، سر آن مرد را در كنج محراب پيدا كردند. عمر نماز صبح را به جماعت خواند، بعد دستور داد جنازه آن مرد را دفن كنند. ابوطلحه نيز در بررسي اين قتل بسيار تلاش د كرد ولي به جايي نرسيد. 9 ماه از اين پيش آمد گذشت اما باز هم يك روز در سپيده دم كه عمر به مسجد آمد بجاي همان جنازه قنداقه كودكي را يافت. عمر به غلامش يرفي دستور داد براي كوك دايه اي بگيرد و حقوقش د را از بيت المال بپردازد ولي در فكر رفته بود كه اين كارها چيست؟ كه در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌شود. عمر با اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در مورد اين قضيه مشورت كرد، ولي بجايي نرسيد عمر با ناراحتي گفت: اگر ابوالحسن (عليه السلام) به من كمك كند من از راهنمايي همه بي نياز خواهم شد، در اين هنگام علي (عليه السلام) از راه رسيد، عمر خوشحال شد و به پاي حضرت

[صفحه 313]

برخاست و علي (عليه السلام) را به آغوش كشيد و گفت: بنشين اي شهر علم، اي آسمان علم، اي آفتاب فكر، عمر ماجرا را براي حضرت تعريف كرد و راه چاره را سؤ ال كرد. علي (عليه السلام) دايه كودك را خواست و دستور داد هفته ديگر روز دوشنبه كه عيد قربان است كودك را مي‌آرايي و او را به صحراي پشت مدينه كه گردشگاه عمومي است مي‌بري سعي كن همه ترا ببينند در آن هنگام زني خواهد رسيد و اين بچه را نوازش خواهد كرد همان زن را بگيريد و نزد من بياوريد بعد حضرت به عمر فرمود: ميان اين جنازه و نوزاد حكايتي است دايه كودك اين كار را اجرا كرد. زن دستگير شد و او را وارد مسجد كردند. عمر در كنار علي (عليه السلام) ايستاده بود و مات و مبهوت، علي (عليه السلام) لبخندي زد و فرمود: نترس دخترم حرف بزن. اما احتياط كن كه دروغ نگويي. زن جواني اندكي نشست آن وقت به شرح ماجرا پرداخت عرض كرد: يا علي (عليه السلام) اسم من جميله است از طايفه انصارم و تنها دختر عامر بن سعد خزرجي هستم كه

در جنگ احد در ركاب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به شهادت رسيد، مادرم در زمان ابوبكر فوت كرد اما چون ثروتمند بوديم در خانه با عفاف و تقوي بسر مي‌بردم روز با دختران همسن خود مشغول صحبت بودم كه پير زني آمد و با يك يك ما صحبت كرد و از من سراغ مادرم را گرفت. گفتم: مادرم مرده است او گفت: اي كاش من مي‌توانستم مادر تو باشم. من از فرط تنهايي استقبال كردم پير زن را به خانه ي خود بردم و برايش غذا بردم، ولي او اظهار داشت روزه است و مشغول عبادت خداوند شد، تا صبح كه پيش من بود نماز خواند بعد صبح رفت و گفت: من دختري دارم كه بايد به او هم سر بزنم من از او خواهش كردم دخترش د را نيز به منزل ما بياورد آن پير زن با حيله گري مرا فريب داد روز ديگر پير زن به ظاهر صالح و مؤ من با دخترش به منزل ما آمد و دخترش را در منزل ما گذاشت و گفت: من به مسجد اعظم مي‌روم پير زن رفت ناگهان در زير لباس زنانه مردي مست ظاهر شد او به من تجاوز كرد و چون مست بود، جلوي اتاق خوابش برد من نيز با خنجر خودش او را كشتم و جنازه او را در لاي چادري پيچيدم و به مسجدش رسانيدم پس از چندي نطفه حرام در رحم من رشد كرد، شبي كه دردم شد در گوشه ي ناشناسي از شهر مدينه اين بچه را بدنيا آوردم و او را همانجا كه نعش پدرش
[صفحه 314]
را گذاشته بودم، گذاشتم، اما چشمم به دنبالش بود عمر مات و مبهوت مانده بود، علي (عليه السلام) فرمود: نترس جميله تو دختر شجاع و شريفي بوده اي، چون تو از شرافت و عصمت خود دفاع كردي، تو را قاتل نمي‌شود شمرد. عمر گفت: يا علي (عليه السلام) پس خونبهاي مقتول. علي (عليه السلام) فرمود: اين مقتول خونبها ندارد. زيرا خونش را به شهوتش فروخته است. عمر خاموش شد و علي (عليه السلام) به جميله فرمود: آن پير زن كجاست. جميله گفت: يابن عم رسول الله به من سه روز مهلت بدهيد او را خدمت شما مي‌آورم هنوز روز دوم به پايان نرسيده بود كه در بيرون شهر مدينه پير زني را مردم سنگ سار مي‌كردند اين محكوم به رجم همان پير زن حيله گر نانجيب بود. [488].

منطق ابوبكر در قضيه فدك

حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: چون ابوبكر كار خلافت را محكم نمود و از اكثر مهاجرين و انصار بيعت گرفت، كسي را فرستاد تا وكيل و كارگران حضرت فاطمه عليهاالسلام را از باغ فدك بيرون كند، آن حضرت به نزد ابوبكر آمد و فرمود: به چه سبب وكيل مرا از فدك بيرون كردي و حال آنكه پدرم به فرمان خدا آن را به من داده است؟ ابوبكر گفت: بر آنچه مي‌گويي گواه بياور!! فاطمه عليهاالسلام ام ايمن را آورد وام ايمن به ابوبگر گفت: من تا حجت بر تو تمام نكنم گواهي نمي‌دهم ترا به خدا سوگند آيا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در حق من گفته است كه ام ايمن اهل بهشت است؟ ابوبكر گفت: بلي.ام ايمن گفت: من گواهي مي‌دهم كه حق تعالي به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وحي فرستاد كه حق ذي القربي را به او بده و رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فدك را به امر خدا به فاطمه عليهاالسلام داد حضرت علي (عليه السلام) نيز آمد و به همين نحو گواهي داد و به روايتي حسنين (عليه السلام) نيز شهادت دادند. ابوبكر نامه اي درباره فدك نوشته و به فاطمه داد. آنگاه عمر پيدا شد و گفت: اين چه نامه اي است؟ ابوبكر گفت: فاطمه عليهاالسلام دعوي فدك را نمود وام ايمن و علي (عليه السلام) بر او گواهي دادند، لذا من نيز اين نامه را نوشتم. عمر نامه را گرفت و پاره كرد و گفت فدك في ء همه مسلمين است و گذشته از اين علي (عليه السلام) شوهر

[صفحه 315]

فاطمه عليهاالسلام است و به نفع او گواهي دهد، روز ديگر خود حضرت امير (عليه السلام) در حالي كه مهاجرين و انصار در نزد ابوبكر جمع بودند در آنجا حضور يافت و فرمود: اي ابابكر چرا وكيل فاطمه عليهاالسلام را از فدك بيرون كردي؟ در صورتي كه در حيات رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فاطمه مالك و متصرف فدك بود. ابوبكر گفت: فدك في ء همه مسلمين است اگر فاطمه عليهاالسلام اقامه شهود كند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فدك را به او داده است من هم فدك را به او مي‌دهم و الا او را در آن حقي نباشد!

علي (عليه السلام) فرمود: اي ابابكر آيا درباره ما بر خلاف حكم خداوند كه در مورد مسلمين است حكم مي‌كني؟ گفت: نه. حضرت فرمود: بگو ببينم اگر در دست مسلماني چيزي باشد، مالك و متصرف آن است و من بيايم و آن را براي خود ادعا كنم تو از چه كسي طلب بينه (دليل و مدرك) مي‌كني؟ گفت: از تو. حضرت فرمود: پس چرا در مورد فدك از فاطمه

عليهاالسلام بينه و شاهد طلب مي‌كني در حالي كه فاطمه عليهاالسلام مالك فدك بوده است. ابوبكر سكوت كرد. عمر گفت: اين سخنان را واگذار ما را توانايي احتجاج با تو نيست، اگر گواهان عادلي بياوريد فدك را مي‌دهيم و الا تو و فاطمه عليهاالسلام را در آن حقي نيست. علي (عليه السلام) به ابوبكر فرمود: آيا قرآن خوانده اي؟ گفت: بلي. فرمود: مرا خبر ده از گفتار خداي تعالي:
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا در حق ما نازل شده يا ديگران؟ ابوبكر گفت: در حق شما. حضرت فرمود: پس اگر دو نفر نزد تو شهادت دهند كه فاطمه عليهاالسلام كار زشتي مرتكب شده چه مي‌كني؟ گفت: مانند ساير مردم اقامه حد مي‌كنم. فرمود: اگر چنين كني در نزد خدا از كافران محسوب شوي. ابوبكر گفت: چرا؟ علي (عليه السلام) فرمود: براي آنكه شهادت خدا را به طهارت فاطمه صلي الله عليه و آله و سلم رد كرده و شهادت مردم را پذيرفته اي همچنانكه حكم خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم را كه فدك را به فاطمه عليهاالسلام داده اند و او در حال حيات پدرش آن را تصرف كرده است را رد كردي و شهادت يك نفر اعرابي را كه بر پاشنه خود بول مي‌كند مي‌پذيري و فدك را از فاطمه عليهاالسلام گرفتي ... در اين موقع صدا و همهمه از ميان مردم برخاست و همگي سخنان علي (عليه السلام) را تاءييد كردند در اينجا بود كه
[صفحه 316]
عمر و ابوبكر توطئه قتل علي (عليه السلام) در سر نماز را توسط خالد بن وليد طراحي كردند. [489].

خليفه تراشي اسباب امتحان الهي

هنگامي كه علي (عليه السلام) با تني چند از بني هاشم مشغول شستن و تكفين پيكر مطهر رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بودند خبر رسيد كه جمعي از مهاجرين و انصار در سقيفه بني ساعده براي تعيين خليفه محاجه و گفتگو مي‌كنند و طولي نكشيد كه خبر ديگري رسيد كه ابوبكر به سمت خليفه مسلمين انتخاب گرديد در اين موقع به نقل شيخ مفيد قدس د رحمة حضرت امير (عليه السلام) فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم - الم -احسب الناس ان يتركو ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون؟ آيا مردم گمان كردند كه فقط با گفتن ايمان اينكه آورديم رها شده و ديگر مورد آزمايش قرار نخواهد گرفت؟ و مقصود حضرت اين بود كه عمرم مردم جز چند نفر از اين آزمايش نتوانستند موفق بيرون آيند. [490].

بعد از غصب فدك علي (عليه السلام) در جلسه اي ابوبكر و عمر را با دلايل متعدد محكوم نمود بعد از اتمام جلسه بود كه ابوبكر، عمر را خواست و گفت: ديدي علي امروز با ما چه كرد؟ اگر در يك مجلس ديگر با ما چنين معارضه كند كار ما را بر هم مي‌زند اكنون نظر تو در اين باره چيست؟ عمر گفت: به نظر من دستور دهيم او را به قتل برسانند! ابوبكر گفت: چه كسي جراءت اينكار را دارد؟ عمر گفت: خالد بن وليد! آنگاه خالد را طلبيدند و گفتند مي‌خواهيم يك امر خطيري را به تو واگذار كنيم خالد گفت: هر چه باشد حاضرم ولو كشتن علي (عليه السلام) باشد. آنها گفتند: مقصود ما نيز همين است خالد گفت: چه موقع اينكار را انجام دهم؟ ابوبكر گفت: هنگام نماز در مسجد، پهلوي او بايست و چون من سلام نماز را گفتم فورا برخيز و گردنش را بزن. خالد پذيرفت و خود را آماده نمود. اسماء بنت عميس كه در آن موقع زن ابوبكر بود سخن آنها را شنيد و فورا كنيز خود را به خانه علي (عليه السلام)
[صفحه 317]
فرستاد و گفت: سلام مرا به علي (عليه السلام) و فاطمه عليهاالسلام برسان و اين آيه را تلاوت كن ان الملاء ياتمرون بك ليقتلوك فاخرج اني لك من الناصحين. [491] كنيز اسما به خانه علي (عليه السلام) آمد و آيه را تلاوت كرد و آن حضرت فرمود: به اسماء بگو خداوند نخواهد گذاشت كه اراده آنها انجام بگيرد. آنگاه آن حضرت موقع نماز به مسجد آمد و پشت سر ابوبكر ايستاد، خالد نيز كه شمشيرش را زير جامه خود بسته بود آمد و در كنار حضرت قرار گرفت! ابوبكر نماز را شروع كرد و چون به تشهد نشست از هيبت علي (عليه السلام) مرعوب بود و با خود انديشيد كه خالد چگونه مي‌تواند چنين كاري را انجام دهد لذا از شجاعت آن حضرت به ترس و لرزه افتاد و جراءت گفتن سلام نماز را نمي‌كرد لذا تشهد را تكرا مي‌كرد و سلام نماز را نمي‌گفت و مردم گمان مي‌كردند كه نماز منصرف شد. لذا پيش از آنكه سلام نماز خود را بگويد گفت: يا خالد لا تفعلن ما امرتك به (اي خالد مبادا آنچه را كه به تو دستور داده ام انجام دهي) و سپس سلام نماز خود را گفت و نماز را پايان داد. علي (عليه السلام) از خالد پرسيد چه دستوري به تو داده بود؟ خالد گفت: دستور اين بود كه پس از سلام نماز، گردن ترا بزنم! حضرت امير (عليه السلام) فرمود: آيا تو هم چنين كاري را مي‌كردي؟ خالد گفت: آري به خدا سوگند اگر پيش از سلام آن جمله را نمي‌گفت: من هم ترا مي‌كشتم!! علي (عليه السلام) خالد را از جايش بلند كرد و بر زمين كوبيد. عمر گفت: به خداي كعبه، الان خالد را

مي‌كشد و به روايتي ديگر گردن خالد را با دو انگشت سبابه و وسطي خود چنان فشار داد كه خالد نعره زد و رنگش سياه شد و جامه اش را خراب كرد و دست و پا مي‌زد ابوبكر فورا از عباس بن عبدالمطلب خواست كه شفاعت خالد را بكند. عباس نزد علي (عليه السلام) رفت و او را به قبر و صاحب قبر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و حسنين (عليه السلام) و فاطمه عليهاالسلام قسم داد و پيشاني آن حضرت را بوسيد تا حضرت از خالد دست برداشت. [492].
[صفحه 318]

شب دفن زهراي بتول سپري شد. صبح شيخين و ديگران براي تشييع جنازه حضرت زهرا عليهاالسلام بسوي منزل علي (عليه السلام) آمدند ولي مقداد به آنها گفت: جنازه زهرا عليهاالسلام ديشب به خاك سپرده شده اس. عمر رو به ابوبكر نمود و گفت: لم اقل لك انهم سيفعلون؟ من به تو نگفتم كه آنها چنين خواهند نمود؟ عباس بن عبدالمطلب گفت: خود فاطمه عليهاالسلام چنين وصيت كرده بود كه شما دو نفر در نماز او حاضر نشود! عمر گفت: شما بني هاشم اين حسد قديمي تان را كه به ما داريد هيچ گاه رها نمي‌كنيد ... من تصميم گرفته ام كه قبر او را بشكافم و برايش نماز بخوانم اين خبر توسط سلمان به اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيد، آن حضرت در حالي كه خشمگين و چشمانش د سرخ گشته و رگهاي گردنش پر شده بود از خانه خود خارج شد و لباس د زردي كه در مواقع جنگ مي‌پوشيد در بر كرده و ذوالفقار در دست گرفت، وارد بقيع شد در اين حال به مردمي كه در آنجا اجتماع كرده بودند خبر دادند كه علي (عليه السلام) قسم ياد كرده كه اگر يك سنگ از اين قبرها كنده شود همه را از دم شمشير خواهد گذراند عمر با ياران خود نزد آن حضرت آمد و گفت: چه شده، يا اباالحسن (عليه السلام) به خدا سوگند ما قبر فاطمه عليهاالسلام را نبش مي‌كنيم و برايش نماز مي‌خوانيم. علي (عليه السلام) با دست خود گريبان عمر را گرفت و او را از جا بلند نمود و بر زمين كوبيد و فرمود: اي پسر زن سياه براي اينكه مردم از دين بر نگردند از حق خود (خلافت) صرف نظر كردم و اما درباره قبر فاطمه عليهاالسلام صبر نمي‌كنم سوگند بدان كسي كه جانم در دست قدرت اوست اگر تو و يارانت بخواهند بدان دست بزنيد زمين را از خوش شما آبياري مي‌كنم. ابوبكر كه وضع را خيلي وخيم ديد جلو رفته و عرض كرد: يا اباالحسن (عليه السلام) به حق رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و به حق من فوق العرش [493] به حق رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و به حق كسي كه در بالاي عرش است او را رها كن و ما كاري كه ترا خوشايند نباشد انجام نمي‌دهيم. علي (عليه السلام) دست از او برداشت و مردم نيز متفرق شده و از انجام اين كار منصرف شدند. [494].

خطبه اي توحيدي

علي (عليه السلام) هفت روز پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و فراغت از جمع كردن قرآن خطبه عجيبي را انشا فرمود كه در قسمت اول آن اين چنين فرموده است:
الحمد لله الذي اعجزالاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول عن ان تتخيل ذاته في امتناعها من الشبه و الشكل ...
يعني: سپاس و حمد و ثناي وجود مقدس الله را سزاست كه اوهام را از اينكه جز وجود او را نائل شوند عاجز و زبون نموده و عقول را مانع گشته از اينكه ذات و حقيقت او را تصور كنند از اين جهت كه از هر گونه شبه و شكلي اباء و امتناع دارد بلكه اوست كه هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پيدا نكرده و بواسطه عروض تجزيه عددي در كمالش پاره پاره نشده است. از اشباء جدايي گرفته نه بطور اختلاف مكاني و از اشياء متمكن شده و بر آنها تسلط يافته نه بطور آميزش و آنها را دانسته نه ابزاري كه بدون آن علم ميسر نشود ميان او و معلوم او علمي جز خودش نيست اگر گفته شود: بود، مرجعش اينست كه وجودش ازلي و غير مسبوق است و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد منظور نفي عدم و نيستي از ذات او بوده پس ساحت او منزه و بسي بلند است از سخن آنان كه غير او را پرستيده و جز او خداي ديگري گرفته اند. [495].

روزي جنازه اي را به سوي قبرستان مي‌بردند. حضرت علي (عليه السلام) پشت آن جنازه حركت مي‌كرد اما ابوبكر و عمر جلوي تابوت آن جنازه راه مي‌رفتند از آن حضرت پرسيده شد، كه يا علي آن دو نفر (ابوبكر و عمر) چرا جلوي جنازه حركت مي‌كنند حضرت فرمود: آنها هم خود مي‌دانند كه عقب جنازه راه رفتن ثواب بيشتري دارد اما مي‌خواهند بدينوسيله در نظر مردم ممتازتر از ديگران جلوه گري كنند. [496].
[صفحه 320]

والكاظمين الغيظ

قنبر غلام اميرالمؤ منين (عليه السلام) مي‌گويد: در خدمت علي بن ابيطالب (عليه السلام) نزد عثمان رفتم. عثمان مايل بود كه با علي (عليه السلام) تنها باشد پس آن حضرت به من اشاره فرمود: كه دور شوم. قنبر مي‌گويد: من مقداري نه چندان دور از آنان كناري ايستادم. شنيدم كه عثمان به درشتي و تندي با علي (عليه السلام) سخن مي‌گفت: در حالي كه علي (عليه السلام) سر بزير انداخته و چشم بر زمين دوخته بود. تا اينكه عثمان رو به علي (عليه السلام) نمود و گفت: چرا سخن نمي‌گويي؟ حضرت فرمود: اگر بگويم، سخني خواهم گفت، مگر آنچه برخلاف خواسته توست و به سود تو چيزي سراغ ندارم ...
مبرد مي‌گويد: تفسير فرمايش حضرت اين است كه اي عثمان اگر همانگونه كه تو به من پر خاش نمودي سخن بگويم مقابله به مثل خواهم كرد و نتيجتا پر خاش من تو را آزرده خواهد ساخت پس ترجيح مي‌دهم كاري نكنم اگر چه مورد پر خاش تو قرار گرفته ام و اين است معني مظلوم عالمين فافهم!! [497].

يكي از دختران علي (عليه السلام) بنام ام كلثوم بود كه توسط عمر از علي عليه السلام خواستگاري شد. حضرت علي (عليه السلام) عذر آورد كه او هنوز كوچك است و موقع ازدواجش نرسيده است. [498] به نقل مرحوم كليني كه از حضرت صادق (عليه السلام) روايت كرده است عمر پيش د عباس بن عبدالمطلب رفت و گفت: من از برادر زاده ات دخترش را خواستگاري كردم و او مرا رد نمود به خدا سوگند من هم افتخارات بني هاشم را از بين مي‌برم و دو شاهد مي‌آورم كه او (علي (عليه السلام)) دزدي كرده است و آنگاه به اتهام دزدي دستش را قطع مي‌كنم!! عباس نزد علي (عليه السلام) رفت و پس از گفتگو آن حضرت را راضي نمود كه كار ام كلثوم را به او واگذار كند. [499].
ام كلثوم ابتدا زوجه عمر شد و پس از كشته شدن او زوجه پسر عموي خود عون بن جعفر و بعد از او نيز زوجه محمد بن جعفر شد.
[صفحه 321]

خمس حق ماست

در زمان عمر خمس غنائم شوش و جندي شاپور (ايران) به مدينه رسيد و تحويل عمر شد. علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: من و مسلمانان به همراهي عباس نزد او بوديم عمر به ما گفت: چون خمس به شما زياد رسيده امروز نيازي به خمس نداريد و لازم است مسلمانان ديگر را كه نيازمند هستند غني كنيم شما حق خود را در اين مال (خمس) به ما بدهيد تا بعدا آنرا پرداخت كنيم. علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: من از پاسخ به او خودداري كردم زيرا خمس را به عنوان وام تقاضا كرد و ترسيدم اگر درباره خمس با او صحبت كنم آنرا انكار كند و همان چيزي را بگويد كه درباره حق بزرگتر ما گفت، و آن ميراث خلافت پيغمبر بود كه درباره آن اصرار كرديم و آنرا اصلا انكار كرد، عباس به او گفت: اي عمر! درباره آنچه از آن ما است كوتاهي و چشم پوشي مكن زيرا خداوند اين حق را براي ما ثبت كرده ... عمر در پاسخ او گفت: شما بايد به مسلمانها ارفاق و همراهي و كمك كنيد. [500].

بدرقه ابوذر توسط امام علي

افشا گري و آگاهي بخش ابوذر موجب شد كه عثمان تصميم بگيرد او را به صحراي سوزان ربذه تبعيد كند. هنگام تبعيد، عثمان دستور داد اعلام كنند كه بدرقه ابوذر ممنوع است و به مروان فرمان داد تا مراقب باشد و با خشونت جلو بدرقه كنندگان او را بگيرد. ولي امام علي (عليه السلام) به حكومت نظامي عثمان توجه نكرد و همراه حسن و حسين (عليه السلام) و برادرش عقيل و عمار ياسر به بدرقه ابوذر رفتند. امام حسن (عليه السلام) با ابوذر سخن مي‌گفت: مروان فرياد زد: اي حسن! خاموش د باش مگر فرمان خليفه را نشنيده اي كه بدرقه كردن ابوذر ممنوع است. امام علي (عليه السلام) به مروان حمله كرد و بين گوش مركب مروان تازيانه زد و فرمود: دور شو خدا تو را به آتش هلاكت بيفكند. [501] مروان نزد عثمان رفت و برخورد خشن امام علي (عليه السلام) را به او گزارش د داد سپس هر يك از بدرقه كنندگان سخني به ابوذر گفتند. امام علي (عليه السلام) به او فرمود يا اباذر انك غضبت
[صفحه 322]
لله فارج من غضبت له ان القوم خاقوك علي دينا‌هم و خفتهم علي دينك ... يعني: اي ابوذر! تو براي خدا خشم كردي پس به او اميدوار باش حاميلان عثمان به خاطر دنياي خود از تو ترسيدند و تو به خاطر دينت از آنها ترسيدي پس آنچه را كه آنها برايش در وحشتند (يعني دنيا) به خودشان واگذار. [502].
امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) و ... نيز با سخناني ابوذر را به سوي تبعيدگاه ربذه بدرقه نمودند.
چو به دوست عهد بندد ز ميان پاكبازان
چو علي كه مي‌تواند كه به سر برد وفا را [503].

عصر خلافت عثمان بود، جمعيتي از مهاجران و انصار كه تعدادشان بيشتر از دويست نفر بود در مسجد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم جمع شده بودند و گروه گروه با يكديگر مناظره مي‌كردند. گروهي در شاءن علم و تقوا سخن مي‌گفتند و از برتري قريش و سوابق درخشان آنها و گفتاري كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در فضائل آنها فرموده بود سخن مي‌گفتند، و هر گروهي افتخارات دودمان خود را بر مي‌شمرد. در ميان افرادي از مهاجران مانند علي (عليه السلام) سعد وقاص و عبدالرحمن عوف، طلحه و زبير، مقداد، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عمر، امام حسن و امام حسين (عليه السلام)، ابن عباس، محمد بن ابوبكر، عبدالله بن جعفر بودند و از انصار نيز تعدادي حضور داشتند. اين بحث در بين آنها از بامداد تا ظهر ادامه يافت در حالي كه عثمان در خانه خود به سر مي‌برد اين در حالي بود كه علي (عليه السلام) و بستگانش سكوت كرده بودند. در اين هنگام جمعيت متوجه امام علي (عليه السلام) شدند و عرض كردند، يا علي (عليه السلام) شما چرا سخن نمي‌گوييد؟ در اين هنگام امام علي (عليه السلام) فرمود: هر دو گروه شما، از مهاجران و انصار هر كدام از مقام و شاءن خود (براي شايستگي به مقام رهبري) سخن گفتيد ولي من از هر دو گروه شما مي‌پرسم: خداوند به خاطر چه اين افتخار و برتري را به شما عطا كرد؟ مهاجران و انصار گفتند: به خاطر محمد صلي الله عليه و آله و سلم و خاندان
[صفحه 323]
او به ما امتياز بخشيد. امام علي (عليه السلام) فرمود: راست گفتيد آيا نمي‌دانيد علت وصول شما به اين سعادت دنيا و آخرت تنها به خاطر ما خاندان نبوت بوده است؟ ... سپس علي (عليه السلام) پاره اي از فضائل خود را بر
شمرد و حاضران را قسم داد كه آيا چنين است و حاضران اعتراف نمودند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در شاءن علي (عليه السلام) آن فضائل را فرموده است از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند مي‌دهم كه هر كس از شما سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را درباره خلافت من شنيده است برخيزد و گواهي دهد در اين هنگام افرادي مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، زيدبن ارقم و براء بن عازب برخاستند و گفتند: ما گواهي مي‌دهيم كه سخن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به خاطر سپرده ايم كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوند به من فرمان داده تا امام شما و جانشين خودم و وصي و عهده دار كارهاي

من بعد از خودم را كه خداوند اطاعت از او را بر مؤ منان واجب نموده را نصب كنم ... اي مردم امام و مولا و راهنماي شما بعد از من برادرم علي (عليه السلام) است. [504].

جابر بن عبدالله انصاري مي‌گويد: امام علي (عليه السلام) براي ما (كه جمعيت بسياري بوديم) سخنراني كرد و پس از حمد و ثناي خداوند فرمود: در پيشاپيش شما چهار نفر از اصحاب محمد صلي الله عليه و آله و سلم در اينجا هستند كه عبارتند از: انس بن مالك، 2- براء بن غازب انصاري،3اشعث بن قيس، 4- خالدبن يزيد بجلي. سپس د حضرت روبه يك يك اين چهار نفر كرد، نخست از انس بن مالك پرسيد، اي انس مگر تو نشنيده اي كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در حق من فرمود: من كنت مولاه فهذا علي مولاه (كسي كه من مولا و رهبر او هستم بداند كه علي (عليه السلام) مولا و رهبر او است) چرا امروز گواهي به رهبري من نمي‌دهي. آنگاه حضرت او را نفرين كرد و گفت: خداوند تو را به بيماري برص (پيسي) مبتلا كند. سپس به اشعث رو كرد، و فرمود: اي اشعث مگر نشنيده اي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در حق من چنين گفت؟ اما تو اي خالد بن يزيد مگر تو نيز چنين نشنيده اي و تو اي براء بن عازب تو
[صفحه 324]
نيز چنين فرمايشي از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مگر نشنيده اي. آنها از اداي شهادت حق استنكاف كرده و حضرت هر يك از آنها را نفرين كرد.
جابربن عبدالله انصاري مي‌گويد: سوگند به خدا بعد از مدتي من انس بن مالك را ديدم كه بيماري برص گرفته بطور كه عمامه اش نمي‌تواند لكه هاي سفيد اين بيماري را از سر و رويش بپوشاند و اشعث نيز طبق نفرين حضرت از هر دو چشم كور شد و مي‌گفت: سپاس خداوندي را كه نفرين علي (عليه السلام) در مورد كوري دو چشم من در دنيا بود و مرا به عذاب آخرت نفرين نكرد كه در اين صورت براي هميشه در آخرت عذاب مي‌شدم. خالدبن يزيد را نيز ديدم كه در منزلش مرد خانواده اش د خواستند او را در منزل دفن كنند قبيله كنده با خبر شد و هجوم آوردند و او را به رسم جاهليت كنار در خانه دفن كردند و به مرگ جاهليت دفن شد و اما براء بن عازب معاويه او را حاكم يمن كرد و او در يمن از دنيا رفت همانجايي كه از آنجا هجرت كرده بود آن هم در حالي كه حاكم و نماينده فرد ظالمي چون معاويه بود. [505].

ابوبكر به همراهي عمر براي عيادت دختر پيغمبر به خانه فاطمه عليهاالسلام رفتند ولي آن حضرت به آنها اجازه ورود نداد. ابوبكر سوگند ياد كرد كه تا رضايت حضرت زهرا عليهاالسلام را جلب نكند زير سايه و سقفي نرود از اين رو شب را در بقيع بيتوته نمود. عمر نزد علي (عليه السلام) آمد و عرض كرد: يا علي (عليه السلام) ابوبكر پير مردي رقيق القلب است و يار غار رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است، ما چند بار براي عيادت فاطمه عليهاالسلام آمده ايم اما به ما اجازه ورود نداده است شما در اين امر وساطت كنيد و براي ما از او اجازه عيادت بگيرد. علي (عليه السلام) نزد فاطمه عليهاالسلام آمد و مقصود آنها را بيان كرد ولي زهرا عليهاالسلام نپذيرفت و سوگند ياد كرد كه من با آنها طرف صحبت نخواهم شد تا پدرم را ملاقات كنم و از ظلم و تعدي آنها به پدرم شكايت نمايم. حضرت امير (عليه السلام) فرمود: آنها مرا واسطه قرار داده اند و من هم به عهده گرفته ام كه از تو براي
[صفحه 325]
آنها اجازه عيادت بگيرم. زهرا عليهاالسلام گفت: حال كه چنين است چون خانه، خانه تست و زن هم بايد از شوهر اطاعت كند البته من در هيچ امري با تو مخالفت نمي‌كنم. علي (عليه السلام) بيرون آمد و به آنها اجازه ورود داد پس از ملاقات آن دو نفر حضرت فاطمه از آنها اقرار گرفت كه شنيده اند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: فاطمه عليهاالسلام بضعة مني و انا منها من اذاها فقد اذاني ...
يعني: فاطمه عليهاالسلام پاره تن من است و من هم از او هستم هر كس او را بيازارد مرا آزارده است ...
آنها به اين مطلب اقرار كردند آنگاه حضرت فرمود: پروردگارا تو شاهد باش كه اين دو نفر مرا بيازردند ... ابوبكر صداي خود را به واويلا بلند كرد و گفت: اي كاش مادرم مرا نزائيده بود ... آنگاه حضرت فاطمه عليهاالسلام فرمود: به خدا من در هر نمازي كه مي‌خوانم به تو نفرين مي‌كنم ... آنگاه هر دو بدون كسب رضايت حضرت از خانه امام (عليه السلام) خارج شدند. [506].

چشم خدا ديده و دست خدا زده

روزي امام علي (عليه السلام) در اطراف كعبه مشغول طواف بود در اين هنگام مردي در حال طواف به زن نامحرمي نگاه كرد. امام علي (عليه السلام) چشم چراني اين مرد را ديد. لذا بعد از طواف آن مرد را به حضور خود طلبيد و به عنوان تاءديب چند سيلي به صورت او زد. آن مرد در حالي كه صورتش را با دستش گرفته بود با آه و ناله به عنوان شكايت نزد عمر بن خطاب رفت و چنين شكايت كرد: اي امير مسلمانان! علي (عليه السلام) به صورتم زده بايد قصاص شود چرا مرا زده است ... عمر، علي (عليه السلام) را خواست و سؤ ال كرد، يا اباالحسن (عليه السلام) به اين مرد سيلي زده اي؟ حضرت فرمود: در طواف ديدم اين شخص چشم چراني مي‌كند و به زن نامحرم نگاه مي‌كند. عمر به آن مرد گفت: (قد راءي عين الله و ضرب يدالله يعني: چشم خدا ديده و دست خدا زده است) و با اين تعبير چشم چران را محكوم كرد. [507].
[صفحه 326]

سليم بن قيس مي‌گويد: ابوذر در عصر خلافت عمر بيمار شد به عيادتش د رفتم و امام علي (عليه السلام) را در آنجا ديدم همه كنار بستر ابوذر بوديم كه ناآگاه ديديم عمر بن خطاب براي عيادت ابوذر آمد. ابوذر وصيت خود را به علي (عليه السلام) كرد و آن حضرت را وصي خود قرار داد پس از آنكه عمر رفت يكي از بستگان ابوذر به او گفت: چرا به رئيس مؤ منان عمر وصيت نكردي؟ ابوذر گفت: من به آن كسي كه در حقيقت امير مؤ منان است و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به ما كه هشتاد نفر عرب و چهل نفر عجم بوديم امر كرد كه به علي (عليه السلام) به عنوان امير مؤ منان سلام كنيم و ما بر آن حضرت به اين عنوان سلام كرديم ...، وصيت كردم، سليم مي‌گويد: به امام علي (عليه السلام) و سلمان و مقداد كه در آنجا بودند عرض كردم آيا اين موضوع را كه ابوذر گفت: (دستور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مبني بر سلام كردن به علي (عليه السلام) با عنوان امير مؤ منان) را تصديق مي‌كنيد؟ هر سه نفر گفتند: خدا را شاهده مي‌گيريم كه ابوذر راست مي‌گويد: سپس از اين چهار نفر خواستم كه نام آن هشتاد نفر را ذكر كنند: سلمان نام فرد فرد آن هشتاد نفر را گفت و امام علي (عليه السلام) و ابوذر و مقداد قول سلمان را تصديق كردند (از جمله اين 80 نفر: ابوبكر، عمر ابوعبده، معاذ، طلحه، عثمان، سعد بن ابي وقاص، زبير، عمار ياسر ... بودند). [508].

به نقل ابوبصير امام باقر (عليه السلام) فرمود: بعد از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم جمعي از مهاجران و انصار و غير آنها به حضور علي (عليه السلام) آمده و گفتند: يا علي (عليه السلام) سوگند به خدا تو امير مؤ منان هستي، سوگند به خدا تو از همه مقدمتر و شايسته تر نزد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشي (ابوبكر غصب خلافت كرده است) دستت را بده تا با تو بيعت كنيم بيعت جان نثاري، كه تا حد مرگ بپاي اين بيعت ايستادگي كنيم. علي (عليه السلام) به آنها فرمود: اگر در ادعاي خود صادق هستيد فردا با سرهاي تراشيده نزد من بيائيد. فردا كه شد خود علي (عليه السلام) سرش را تراشيد و بعد تنها سلمان و ابوذر و مقداد با سر تراشيده آمدند و به قول بعضي عمار و ابوسنان و ابو عمرو با سر تراشيده آمدند (جمعا 7 نفر) سپس آنها متفرق شدند. علي (عليه السلام) بار ديگر
[صفحه 327]
اعلام كرد باز جز همين افراد ياد شده كسي سرش د را نتراشيد لذا علي (عليه السلام) تكليف خود را در سكوت كردن ديد. [509].

حيله گر درمانده

در زمان خلافت عمر دو نفر حيله گر نقشه كشيدند تا با نيرنگ مال زني را از چنگش در آورند آنها با هم مالي را نزد آن زن بردند و گفتند: اين مال نزد شما به عنوان امانت باشد هر گاه هر دو نفر ما با هم آمديم اين امانت را به ما مي‌دهي و اگر تنها آمديم اين مال را به هيچكدام از ما نمي‌دهي. زن قبول كرد پس از چندي يكي از آن دو مرد نزد زن آمد و گفت: مال امانتي ما را بده. زن گفت: نمي‌دهم مگر اينكه رفيق تو نيز حاضر شود. مرد به زن گفت: شرط ما حضور هر دوي ما بوده ليكن رفيق من مرده است. سرانجام زن گول خوردو امانت را به يكي از آنها تحويل داد بعد از چند روز مرد دوم نزد زن براي مطالبه امانت آمد زن جريان را برايش توضيح داد كه رفيقش مال او را گرفته است. مرد دوم گفت: تو شرط ما را نقض كردي و ضامن هستي بايد جبران كني.
جهت حل قضيه نزد عمر آمدند. عمر به زن گفت: تو ضامن هستي و بايد به هر نحو كه شده مال اين مرد را جبران كني زن گفت: اي عمر، علي (عليه السلام) را در ميان ما حاكم قرار بده تا او داوري كند. عمر پيشنهاد زن را پذيرفت. علي (عليه السلام) آمد و به مرد دوم فرمود: امانت تو نزد من است ولي تو با رفيقت شرط كردي با هم بياييد امانت را بگيريد برو رفيقت را پيدا كن و با هم بياييد تا من امانت را به شما دو نفر بدهم مرد دوم رفت و به ناچار ديگر نيامد. سپس علي (عليه السلام) فرمود: اين دو مرد با هم اين نقشه را طرح كرده بودند كه اموال اين زن را ببرند. [510].

حد شراب خوار

شخصي به نام قدامة بن مظعون شراب خورد. عمر خواست او را حد شرعي (در اين مورد هشتاد تازيانه) بزند، قدامه گفت: زدن حد بر من واجب نيست زيرا خداوند
[صفحه 328]
مي‌فرمايد: بر آنكه ايمان آورده و كردار نيكو كرده اند، در چيزهايي كه مي‌خوردند تا آنگاه كه تقوي و عمل صالح داشته باشند باكي نيست [511] عمر او را حد نزد. خبر به حضرت علي (عليه السلام) رسيد، لذا آن حضرت نزد عمر آمد و بازخواست فرمود: كه چرا قانون خداوند را اجرا نكردي عمر همان آيه را خواند، قدامه مشمول اين آيه نيست زيرا آنها كه ايمان به خدا آورده اند و كار نيكو انجام مي‌دهند، حرام خدا را حلال نمي‌كنند، قدامه را بازگردان و از او توبه بخواه، اگر توبه كرد بر او حد خدا را جاري كن و گرنه بايد به قتل برسد زيرا با انكار حرمت شرابخواري از اسلام خارج شده است. قدامه شنيد و آمد توبه كرد و از گناه دست كشيد. اما عمر نمي‌دانست حد او چقدر است، سپس از امام (عليه السلام) پرسيد. آن حضرت فرمود: هشتاد تازيانه. [512].

پناه و امان امت

وقتي كه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم از دنيا رفت علي بن ابيطالب (عليه السلام) زياد نام ابن عمش پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌برد و مي‌فرمود: مسلمانان شما دو امان و پناه داشتيد يكي از آنان رفت و ديگري برخاست، امان اول محمد صلي الله عليه و آله و سلم بود و امان دوم شما استغفار است كه تا توبه كنيد خدا نيز قبول مي‌كند.
اگر رسول خدا از دنيا رفته است استغفار را رها نكنيد.
و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون.
[513].

برادر رسول خدا تصميم گرفت

در زمان عمر سپاه اسلام ايران را فتح كرده و با فرار، و سپس كشته شدن يزدجر سوم حكومت ساسانيان منقرض شد. سپاهيان اسلام وقتي به مدينه رسيدند گروهي ايراني از زن و مرد را كه اسير كرده بودند همراه خود به مدينه آورند. عمر تصميم گرفت كه زنان اسير را به عنوان برده بفروشد و مردان آنها را برده و غلام مردم عرب قرار دهد.
[صفحه 329]
علي (عليه السلام) در آنجا حاضر بود فرمود: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: بزرگان قوم را هر چند با شما مخالفت كنند احترام كنيد و گرامي بداريد و اين مردم فارس (ايراني) افراد آگاه و بزرگواري هستند كه اسلام را با ميل پذيرفتند و تسليم شدند من به مقدار حق خود و بني هاشم آنها را آزاد كردم. مهاجران و انصار به آن حضرت گفتند: ما نيز حق خود را به شما اي برادر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بخشيديم. امام علي (عليه السلام) عرض كرد: خداوندا گواه باش اينها حق خود را بر من بخشيدند و من هم به اندازه حق آنها پذيرفتم و اسيران را آزاد نمودم.
عمر گفت: علي بن ابيطالب (عليه السلام) از ما سبقت گرفت و عزم مرا در مورد عجم‌ها نقض كرد آخرالامر حكم علي (عليه السلام) اجرا شد در اين ميان جمعي از دختران و بستگان شاهان ايراني كه آزاد بودند اظهار تمايل كردند كه ازدواج كنند. علي (عليه السلام) فرمود: آنها را در انتخاب همسر آزاد بگذاريد در مورد شهربانو دختر يزيجرد سوم آخرين آخرين شاه ساساني خواستگاران متعددي وجود داشت. ليكن او با شرمساري پاسخ منفي داد به او گفته شد اي خانمي كه در ميان خاندانت بزرگ بودي در ميان اين خواستگاران كدام را بر مي‌گزيني؟ آيا مي‌خواهي شوهر كني؟ او سكوت كرد. علي (عليه السلام) فرمود: راضي شد. (و شكوتش حاكي از رضايت در اصل ازدواج است) اينك، بايد انتخاب، يكي از خواستگاران را به عنوان شوهر؛ با زبان اقرار كند. شهربانو گفت: من در ميان خواستگاران هرگز نور پر فروغ و شهاب درخشنده يعني حسين (عليه السلام) را با ديگران هم سطح قرار نمي‌دهم اگر در واقع در انتخاب آزاد هستم. علي (عليه السلام) فرمود: چه كسي را ولي (وكيل) خود قرار مي‌دهي؟ شهربانو گفت: شما را. امام علي (عليه السلام) خذيفه بن يمان را ماءمور كرد كه عقد ازدواج او را با حسين (عليه السلام) منعقد نمايد حذيفه اين ماءموريت را انجام داد. امام سجاد (عليه السلام) از اين بانو متولد شد و گويند آن هنگام كه بيش از چند روز از تولد امام سجاد (عليه السلام) نمي‌گذشت شهربانو از دنيا رفت و طبق نقل ديگر امام علي (عليه السلام)

خواهر شهربانو را به همسري محمد بن ابي بكر در آورد و قاسم بن محمد از آن بانو متولد شد. بنابراين قاسم و امام سجاد (عليه السلام) پسر خاله هم هستند و دختر قاسم كه ام فروه نام داشت همسر امام باقر (عليه السلام) شد و امام صادق از او متولد شد. [514].
[صفحه 330]

روزي عمربن خطاب با حضرت علي (عليه السلام) مشورت كرد كه ارتشي به قادسيه و ايران فرستاده ام ولي سران لشگرم به توسط خبرگزاري خود به من اطلاع داده اند كه پيروزي ما در اين جنگ منوط به آمدن خليفه در ميدان جنگ است. مشاورين من نيز پس از صحبت هاي مكرر نتيجه را چنين اعلام كرده اند كه خود در جبهه حاضر شوم تا به شكوه و ابهت لشكر اضافه شود و فتح و پيروزي زودتر انجام گيرد. آنگاه عمر رو به حضرت امير (عليه السلام) كرد و گفت: شما نظرتان را بفرمائيد. حضرت فرمود: صلاح نيست خودت به جبهه جنگ بروي بلكه ارتشي ديگري با تاكتيك هاي جنگي گسيل دار آنگاه حضرت دليل و راهنمايي هاي لازم را فرمودند. چون لشكر اسلام پيروز شد همگي اقرار و اعتراف كردند به برتري نظريه آن حضرت بر همه مشاورين خليفه.
ابن ابي الحديد در ذيل اين روايت مي‌نويسد: حضرت علي (عليه السلام) در آن جلسه مشورتي عمر خيانت نكرد و الا اگر عمر به جبهه مي‌رفت كشته و يا مجروح مي‌شد زيرا در آن مقطع چندين مرتبه لشكر اسلام شكست خورده بود. يا در جلسه اي ديگر عمر شورايي تشكيل داده بود آنگاه به اعضاي جلسه گفت ارتش اسلام به نزديكي شهر مدائن كه پايتخت ايران است رسيده است و فرمانده هانم به من نوشته اند كه خليفه خودت هم به جبهه بيا آنگاه گفت: حالا من بروم يا آنكه فرمان دهم ارتش د عقب نشيني كند يا دستور دهم حمله نمايند در آن جلسه حضار نظرات مختلفي دادند تا اينكه حضرت امير (عليه السلام) فرمود: هيچ كدام از اين راءي‌ها به صلاح تو و آنان نيست، بلكه من دستوراتي مي‌دهم با آن فرامين عمل كن تا پيروزي حاصل شود آنگه حضرت فراميني را دادند آنها هم اجرا و اطاعت كردند و سپس پيروز شدند در فتح بيت المقدس وقتي كه ارتش مسلمانان شهر شام را فتح كرد قصد فتح بيت المقدس را داشتند لذا نامه اي به عمربن خطاب نوشته و مشورت نمودند كه آنجا را فتح نمايند؟ عمر مشاورين خود را جمع كرد و با آنان راجع به آن مشورت كرد. تمامي مشاورين عمر گفتند صلاح نيست وارد بيت المقدس شويم. حضرت امير (عليه السلام) مخالفت كرده و عمر نظر حضرت را به آنان
[صفحه 331]
نوشت و آنها پس از جنگ فراوان و اجراي فرامين امام علي (عليه السلام) بيت المقدس را فتح كردند. [515].

امانت داري حجرالاسود

حلبي از امام باقر و امام صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند: اولين سالي كه عمربن خطاب در عهد خلافتش حج مي‌كرد مهاجرين و انصار و علي (عليه السلام) به همراه حسنين عليهماالسلام و عبدالله بن جعفر حج مي‌نمودند. موقع احرام عبدالله لباس احرامي را كه با قرمز رنگ شده بود پوشيد و در حالي كه لبيك مي‌گفت در كنار حضرت علي (عليه السلام) حركت مي‌كرد عمر از پشت سر گفت اين چه بدعتي است كه در حرم روا داشته اي؟

حضرت علي (عليه السلام) رو به او كرده فرمود: كسي نمي‌تواند سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به ما بياموزد. عمر گفت: راست گفتي يا اباالحسن (عليه السلام) به خدا نمي‌دانستم شماييد.

راوي مي‌گويد اين يك واقعه كوچكي بود كه در آن سفر رخ داد سپس د داخل مكه شدند و طواف خانه نمودند عمر حجرالاسود را دست مي‌زد و مي‌گفت: به خدا قسم مي‌دانم تو سنگي بيش نيستي كه نه سودي مي‌رساني و نه زياني اگر اين نبود كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تو را دست زد به تو دست نمي‌زدم. علي (عليه السلام) فرمود: خاموش د باش. رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم بي جهت به اين سنگ دست نزد اگر قرآن خوانده بودي و آنچه از تاءويلش را كه همه جز تو؛ آن را مي‌دانند مي‌دانستي و هر آينه مي‌فهميدي كه هم زيان مي‌زند و هم سود مي‌رساند و او چشم و لب و زبان گويا و رسا دارد و گواهي مي‌دهد وفاداري كسي را كه وفا كرده. عمر گفت: آيه مربوطه را به من نشان بده؟ امام علي (عليه السلام) فرمود: خداوند فرموده واذا اخذ ربك من بني آدم من ظهور هم ذريتهم واشهد هم علي انفسهم الست بربكم قالوا بلي ... يعني: هنگامي كه خداي تو از پشت آدم فرزندان و ذريه آنها را برگرفت: و آنها را برخود گواه ساخت، فرمود كه من پروردگار شما نيستم؟ همه گفتند: آري ما به خداوندي تو گواهي مي‌دهيم سپس د موقعي كه اقرار كردند بني آدم به اطاعت و به اين

[صفحه 332]

كه او پروردگار و آنها بندگان او هستند از آنها براي حج بيت الله الحرام پيمان گرفت پس صفحه نازكي لطيف تر از آب آفريد و به قلم فرمان داد كه بنويس وفاداري خلقم را به خانه ام قلم هم وفاداري بني آدم را در آن صفحه نوشت پس به حجرالاسود گفته شد دهانت را باز كن آن صفحه را در دهانش فرو كرد و به حجر فرمود نگهدار و گواهي بده براي بندگانم وفاداري را، حجر هم مطيعانه فرود آمد. اي عمر مگر نه موقعي كه حجر

را دست مي‌زني مي‌گويي امانتم را ادا و به پيمانم وفا كردم تا گواهي به وفاداري من بدهي. عمر گفت به خدا آري. پس علي (عليه السلام) فرمود ايمان بياور به آنچه گفتم.

سياست بازي نامشروع

بعد از ماجراي سقيفه و حوادث سياسي بعد از رحلت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم و خانه نشيني حضرت امير (عليه السلام) ابوسفيان پدر معاويه از حكومت ابوبكر و عمر دل خوشي نداشت با جمعي به حضور امام علي (عليه السلام) رسيد تا با آن حضرت بيعت نمايد و در ضمن گفتاري عرض كرد اگر اجازه دهي با سپاهي فراوان پياده و سواره از تو حمايت مي‌كنم امام علي (عليه السلام) كه به سابقه سوء طينت ناپاك ابوسفيان فرصت طلب آگاهي داشت گول سخنان او را نخورد و در پاسخ او سخناني فرمود: اي مردم امواج فتنه‌ها را با كشتي هاي نجات (علم و ايمان و وحدت) درهم بشكنيد از راه اختلاف و پراكندگي كنار آييد و تاج بلند پروازي و برتري جويي را از سر بنهيد [516].

فعاليتهاي كشاورزي

هنگامي كه پس از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حضرت علي (عليه السلام) را از حكومت بر كنار نمودند و فدك را كه يك منبع مهم اقتصادي از براي خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود از دست آنها گرفتند، امام علي (عليه السلام) براي تاءمين معاش شيعيان و خاندان رسالت و مستمندان به فعاليت كشاورزي پرداخت و به احداث قناتها و چشمه سارها و باغها و نخلستانها
[صفحه 333]
پرداخت براي نمونه امام صادق (عليه السلام) فرمود: كان اميرالمؤ منين صلوات الله عليه يضرب بالمر و يستخرج الارضين ... و ان اميرالمؤ منين اعتق الف مملوك من ماله وكد يده، اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در زمين بيل مي‌زد و مواهب زمين را (بر اثر كشاورزي) خارج مي‌نمود و همانا اميرالمؤ منين (عليه السلام) هزار برده را از مال شخصي خود و از محصول دسترنج خود خريد و آزاد كرد. [517].

امام صادق (عليه السلام) فرمود: حضرت زهرا عليهاالسلام پس از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بسيار محزون و غمگين شد خداوند در آن ايام (75 يا 95 روز بعد از رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم) فرشته اي
را نزد فاطمه عليهاالسلام فرستاد تا او را دلداري دهد. فاطمه عليهاالسلام ماجراي سخن گفتن خود را با فرشته الهي به شوهر خود حضرت علي (عليه السلام) گفت: علي (عليه السلام) فرمود: وقتي كه آمدن فرشته را احساس كردي به من بگو. فاطمه عليهاالسلام آمدن فرشته را به حضرت عي (عليه السلام) خبر داد و فاطمه عليهاالسلام آنچه را از فرشته مي‌شنيد، به علي (عليه السلام) خبر مي‌داد و عي (عليه السلام) آن را مي‌نوشت تا اينكه آن گفتار به صورت مجموعه اي به نام مصحف در آمده سپس امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد:
اما نه ليس فيه شيي من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون
بدانيد كه در آن مصحف چيزي از حلال و حرام نيست بلكه در آن علم به حوادث آينده است. [518].

زيدبن وهب مي‌گويد: آنانكه با ابي بكر بعنوان خليفه مخالفت كردند از مهاجرين و انصار فقط 12 مرد بودند، از مهاجرين مقداد و عمار ياسر و ابوذر غفاري و سلمان فارسي و عبدالله بن مسعود و ... و از انصار خزيمة بن ثابت، ذوالشهادتين و سهل بن حنيف و
[صفحه 334]
ابوايوب انصاري و ديگران بودند همين كه ابوبكر در مسجد به منبر رفت آنها با يكديگر مشورت كردند بعضي از آن 12 نفر پيشنهاد كردند كه ابوبكر را از منبر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پايين بياوريم. ديگران گفتند: چنين كاري جز به زحمت انداختن خويشتن نيست و خداي متعال مي‌فرمايد خود را با دست خود به هلاكت نيندازيد بهتر اين است كه همگي نزد علي (عليه السلام) برويم و در اين باره با او مشورت كنيم همه آنها خدمت علي (عليه السلام) آمدند و عرض كردند يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) ... حقي را كه سزاوارتر به آن بودي رها كردي ما تصميم داشتيم كه نزد اين مرد (ابوبكر) برويم و او را از منبر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پايين كشيم ... ولي خواستيم بدون مشورت با شما او را از منبر پايين نكشيم.
علي (عليه السلام) فرمود: اگر اين كار را كرده بوديد چاره اي جز جنگ با آنان را نداشتيد ... اين مردمي كه گفتار پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را رها كرده و بر پروردگار خود دروغ بسته اند همگي در اطراف او هستند و من در اين باره با افراد خاندان خود مشورت كردم چاره به جز سكوت نديدم زيرا مي‌دانيد كه سينه هاي اين مردم از كينه و بغض خداي عزوجل و خاندان پيغمبرش صلي الله عليه و آله و سلم آكنده است ... بخدا اگر اينكار را كرده بوديد شمشيرهاي خود را از نيام مي‌كشيدند و آماده جنگ و كشتار بودند همچنانكه با من همين كار را كردند و به زور بر من چيره شدند و گريبان مرا گرفته و كشيدند و به من گفتند بيعت كن و گرنه تو را خواهيم كشت ... ولي شماها به نزد اين مرد (ابوبكر) برويد و آنچه را كه خود از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيده ايد به او بگوييد تا شبهه اي در كار او نماند و در اين كار حجت را بر او تمامتر كنيد ...
راوي مي‌گويد: آنها از خدمت اميرالمؤ منين (عليه السلام) مرخص شدند و روز جمعه همگي در اطراف منبر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نشستند ... آنگاه نخستين كسي كه برخاست و سخن گفت خالدبن سعيد بن عاص بود او از علي (عليه السلام) دفاع كرد و حديثي از پيامبر صلي

الله عليه و آله و سلم را ياد آور وي كرد عمر بن خطاب به خالد گفت: ساكت باش اي خالد كه تو نه صلاحيت صالح انديشي داري و نه سخنت را كسي خوش دارد. سپس ابوذر بپا خواست و بعد سلمان فارسي و بعد مقداد و سپس بريده اسلمي و بعد از آن عبدالله بن مسعود و بعد از آن عمار ياسر و بعد خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين و بعد سهل بن حنيف و ابوايوب انصاري ... به پا خاستند و

[صفحه 335]

يك به يك دلايل و احاديثي را از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بيان كردند ... ابي بكر بعد از اين صحبت سه روز در خانه خود نشست و روز سوم عمر، طلحه، زبير، عثمان و سعدبن ابي وقاص و ... هر يك با ده نفر از فاميل خود با شمشيرهاي برهنه نزد ابوبكر آمدند و او را از خانه اش بيرون كشيدند و بر فراز منبرش د كردند. [519].

خانه ام را آتش زده اند؟

مروان بن عثمان مي‌گويد: چون مردم با ابي بكر بيعت كردند. علي (عليه السلام) و زبير و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه عليهاالسلام شدند و از بيرون آمدن خودداري نمودند عمربن خطاب فرياد زد، كه خانه را به روي آنان آتش بزنيد در اين هنگام زبير شمشير بدست بيرون آمد. ابوبكر گفت: اين سگ را بگيريد مهاجمان به او حمله كردند، پاي زبير لغزيد و به زمين خورد و شمشير از دستش افتاد. ابوبكر گفت: شمشير او را به سنگ بزنيد و آنرا به سنگ زدند تا شكست. علي بن ابيطالب (عليه السلام) از منزل به سوي دهانت نجد بيرون شد و در راه با ثابت بن قيس بن شماس برخورد كرد. ثابت عرض كرد: اي اباالحسن (عليه السلام) چه شده؟ حضرت فرمود: مي‌خواهند خانه ام را بر من آتش د بزنند و ابوبكر بر فراز منبر نشسته و مشغول بيعت گرفتن از مردم است و نه از اين حمله‌ها جلوگيري مي‌كند و نه آنها را محكوم مي‌نمايد. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو كشته شوم. پس با هم به مدينه بازگشتند چون به منزل رسيدند ديدند فاطمه عليهاالسلام كنار درب ايستاده و خانه از مهاجمين خالي شده است و حضرت زهرا عليهاالسلام صدا مي‌زند: هرگز قومي را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم. شما پيكر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را نزد ما رها ساخته و ميان خود مصمم شديد كه حكومت را تنها از آن خود بداريد و ما را به امارت نگماريد و هيچ از ما در اين باره نظر خواهي نكرديد و به سر ما آورديد آنچه آورديد و هيچ حقي براي ما در نظر نگرفتيد! [520].
[صفحه 336]

روزي دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند و از طلاق كنيزي سئوال كردند، كه چند مرتبه مي‌توان او را طلاق داد تا حرام نشود و ديگر لازم نباشد او را بعقد جديدي در حباله نكاح درآورد.
عمر با آنها برخاست، تا آنكه به مسجد رسيد در ميان حلقه اي از جمعيت مرد اصلعي [521] نشسته بود.
عمر گفت: اي اصلع! در طلاق اءمة (يعني كنيز) چه مي‌گوئي؟ آن مرد سر خود را بسوي او كرد، و با انگشت سبابه و وسط خود اشاره كرد، عمر دانست كه طلاق امه دو طلاق است، و فورا به آن دو مرد گفت: تطليقتان يعني دو بار طلاق
يكي از آن دو نفر گفت: سبحان الله! ما نزد تو آمديم و تو اميرالمؤ منين و بزرگ آنها هستي! پس چگونه با ما آمدي تا در مقابل اين مرد ايستاده! و از او سئوال كردي! و به اشاره او با دو انگشت اكتفا نمودي؟
عمر به آن دو نفر گفت: آيا مي‌دانيد اين مرد كيست؟
گفتند: نه. عمر گفت: اين علي بن ابيطالب است، آنگاه گفت: من از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم درباره او شنيدم كه فرمود:
اگر آسمان هاي هفتگانه و زمين هاي هفت طبقه را در كفه ترازوئي بگذارند سپس ايمان علي (عليه السلام) را در كفه ديگر آن بگذارند هر آينه، ايمان علي بي ابيطالب سنگين تر خواهد بود.
سپس علامه اميني مي‌گويد: در حديثي كه زمخشري روايت كرده مي‌گويد:
آن دو نفر به عمر گفتند: تو خليفه مسلمين هستي و ما آمده ايم از تو سؤ ال كنيم تو ما را پيش مرد ديگري بردي و از او سؤ ال نمودي پس يكي از آن دو نفر گفت: سوگند بخدا كه اي عمر! من ديگر با تو سخن نخواهم گفت.
عمر گفت: واي بر تو! مي‌داني اين مرد كه بود؟ او علي بن ابيطالب است. [522].
[صفحه 337]

از بيكاري بيزار بود

روزي اميرمؤ منان علي (عليه السلام) به خانه خود آمد و از فاطمه (عليه السلام) پرسيد: آيا غذايي داريم؟ فاطمه عليهاالسلام گفت: در منزل چند روزي است كه غذاي كافي وجود ندارد، امام (عليه السلام) فورا سطل آبي را برداشت و از منزل بيرون رفت، آنگاه خود را به روستاي قبا رسانيد و آبياري يكي از نخلستانهاي اطراف قبا را بعهده گرفت و شب تا صبح مشغول آبياري شد. [523] و آن حضرت چنان كار مي‌كرد كه بر
دستان مباركش پينه مي‌بست. [524] حتي حضرت براي يهودي‌ها نيز كار مي‌كرد تا با اجرت آن بتواند هم به خانواده خود و هم به فقرا و مستمندان چيزي ببخشد.

كار كردن شيوه او بود

در يكي از مشكلات قضائي كه خليفه دوم سخت درمانده شده بود به او گفتند: نزد علي (عليه السلام) برويم تا مشكل را حل نمايد. خليفه دوم به همراه ابن عباس و جمعي ديگري به راه افتادند سراغ امام را گرفتند به آنان گفته شد اميرمؤ منان (عليه السلام) در فلان باغ مشغول كار است، خود را به باغ رساندند ديدند، امام (عليه السلام) سخت مشغول كار است و اين آيه را مي‌خواند:
ايحسب الانسان ان يترك سدي؛ آيا انسان مي‌پندارد او را به حال خود رها مي‌كنند همه به امام سلام كردند حل مشكل آن دو زني كه هر دو آنها ادعا مي‌كردند، فرزند پسر از آنهاست را از اما (عليه السلام) خواستند اما فرمود: شير دو زن را در ظرف خاصي وزن كنيد آن زن كه شير او سنگين تر است پسر بچه از آن اوست. [525].
[صفحه 338]

چه مصيبتها كه از اين جماعت نكشيدم

علي (عليه السلام) در وصف دوران خانه نشيني خود تعابير و جملاتي دارد كه به حق دل هر آزاد مرد شيعي را پاره پاره مي‌كند ايشان در بياني مي‌فرمايد:
قبل از من، متصديان امور مردم به كارهايي دست مي‌زدند كه با دستورات صريح رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مخالف بود آنها از روي عمد و توجه، مرتكب تحريف و شكستن سنتهاي نبوي و تغيير احكام الهي گشتند ...
يكبار به مردم گفتم: اي مردم! در ماه رمضان جز براي اداي نماز واجب در مسجد اجتماع نكنيد، به آن‌ها گفتم: نماز جماعت فقط در نمازهاي يوميه مشروع است خواندن نمازهاي مستحبي با جماعت بدت است [526] در اين بني بعضي از سربازانم برآشفتند و گفتند: اي اهل اسلام، سنت عمربن خطاب تغيير يافته، علي ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز مي‌دارد؟! (حماقت را تا جايي رساندند) كه من ترسيدم در ميان بخشي از سربازانم شورش بر پا شود.
(من) از اختلاف و پيروي كوركورانه و جاهلانه آنها و از پيشوايان گمراهشان، چه مصيبتهايي كه نكشيدم. [527].

علي (عليه السلام) در شوراي انتخاب خليفه بعد از عمر بن خطاب، به جمع حاضر فرمود: شما را به خدا سوگند، آيا در ميان خود فردي را جز من مي‌شناسيد كه آن 9 مبارز تنومند، از تيره عبدالدار را كه همگي از سران و پرچمداران قوم خود بودند به خاك و خون كشيده باشد؟!
آيا به ياد داريد صواب حبشي برده آن مقتولان كه چگونه ديوانه وار و خشمگين
[صفحه 339]
به ميدان جنگ آمد و دائم فرياد مي‌زد و مي‌گفت: من به انتقام سروران و دلاوراني كه از دست داده ايم به قتل شخصي جز محمد خرسند نخواهم شد.
چشمانش كاسه خون شده بود، دهانش كف آلود شده بود و شما مردم وحشت زده از برابر او فرار مي‌كرديد، ولي در اين حال اين من بودم كه به مقابله با او بر خاستم.
هنگامي كه صواب آن غلام وحشي به من نزديك مي‌شد گويي هيولايي جلو مي‌آمد! نبرد بين ما آغاز شد اما بيش از دو ضربه بين ما رد و بدل نشد. سرعت شمشير من چنان برق آسا بود كه در كي لحظه او را به دو نيم ساخت تيغه شمشيرم به پهلوي او اصابت كرد و قسمت پائين بدن او روي پاها بر روي زمين باقي ماند و بالا تنه او به جانبي ديگر افتاد و مسلمانان مي‌نگريستند و به او مي‌خنديدند. [528].

عفو زن زناكار

زني در زمان عمر بن خطاب اعتراف به زنا كرد و اصرار داشت تا حد زنا بر او جاري گردد تا از عذاب الهي در آخرت در امان باشد عمر نيز به عقوبت زن فرمان داد ولي امام علي (عليه السلام) به عمر فرمود:
از او بپرسيد چرا زنا كرده و در چه شرايطي تن به اين گناه داده و آن را مرتكب شده؟ زن گفت: در بيابان تشنه و در راه ماندم. از ور خيمه اي ديدم، وارد خيمه شدم و از مردي كه آنجا بود تقاضاي آب كردم آن مرد آب به من نداد و قصد گناه داشت از اين رو من از خيمه بيرون آمدم.
اما بار ديگر تشنگي مرا بي تاب كرد به گونه اي كه چشمانم سياهي مي‌رفت در اين حالت مجبور شدم تا به گناه تن دهم امام علي (عليه السلام) فرمود: اين همان مورد اضطرار است كه در قرآن كريم حد از آن برداشته شد. او را رها كنيد. [529].
[صفحه 340]

آزار پيامبر

عروة بن زبير از جدش نقل مي‌كند، كه مردي در حضور عمر بن خطاب به علي بن ابيطالب (عليه السلام) جسارت كرد، عمر به او گفت: صاحب اين قبر را مي‌شناسي (اشاره به قبر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم) او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و علي (عليه السلام) نيز پسر ابيطالب بن عبدالمطلب است، جز به نيكي نام علي (عليه السلام) را مبر اگر از او عيب جويي كني و جسارت و بدگوئي او را كني اين را (اشاره به قبر شريف پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم) در قبرش آزار كردي [530].

روزي خالد با يارانش در اراضي خود امام علي (عليه السلام) را ديد و به آن حضرت جسارتي كرد، حضرت خالد را از اسبش پائين آورد و او را به سمت آسياي حارث بن كلده كشاند و ميله آهني آن سنگ آسياب را بيرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه كرد، خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها كند، در حالي كه آن ميله همانند حلقه اي برگردن او بود نزد ابوبكر وارد شد، ابوبكر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگين را از گردن خالد بيرون كنند، ليكن آنها نتوانستند، پيوسته اين آهن همانند قلاده اي برگردن او بود، آهنگران گفتند اين راهن را كه بصورت حلقه اي بر گردن توست فقط با حرارت آتش مي‌توان باز كرد از طرفي هم خالد تحمل حرارت شديد آتش را نداشت، چرا كه يقينا با آن حرارت به هلاكت مي‌رسيد. مردم نيز با دين قلاده برگردن خالد بن او مي‌خنديدند، خالد صبر كرد تا علي (عليه السلام) از سفر خود مراجعت كرد، پس د جماعتي نزد امام رفتند و شفاعت خالد را كردند، آن حضرت نيز قبول كرد، لذا امام آن طوق آهني را مثل خمير پاره پاره كرد و بر زمين ريخت [531].

حكومتداري امام علي

همكاري اقوام و فاميل با يكديگر

عصر خلافت حضرت علي (عليه السلام) بود، ماجراي شورش اصحاب جمل پيش آمد. علي (عليه السلام) با همراهان خود از مدينه به سوي بصره براي سركوبي شورشيان حركت نمود. هنگامي كه به سرزمين ربذه رسيدند مردي از قبيله محارب به حضور علي (عليه السلام) آمد و عرض د كرد: اي اميرمؤ منان! من در رابطه با فاميل خود، تاواني را به عهده گرفتم وقتي كه نزد بعضي از آنها رفتم و تقاضاي همكاري و كمك نمودم كمك من كردند و گفتند: ما خودمان سخت در مضيقه زندگي هستيم، اي اميرمؤ منان! به آنها امر كن كه با من همكاري كنند و مرا كمك نمايند
امام علي (عليه السلام) از او پرسيد: آنها كجا هستند؟! آن مرد گروهي از آنها را كه از دور پيدا بودند نشان امام (عليه السلام) داد و گفت: عده اي از آنها، اينها هستند.
امام علي (عليه السلام) كه بر مركب سوار بود، به سرعت نزد آنها رفت به گونه اي كه اصحاب و اطرافيان امام علي (عليه السلام) به سختي به آن حضرت رسيدند.
امام علي (عليه السلام) وقتي به آنها رسيد، سلام كرد و از آنها پرسيد: چرا با رفيق خود همكاري نمي‌كنيد؟ آنها از آن مرد و او نيز از قوام خود در حضور حضرت علي (عليه السلام) شكايت كردند. امام علي (عليه السلام) درباره پيوند خويشاوندي و وظايف خويشان نسبت به همديگر چنين فرمود: هر كس بايد به خويشانش پيوند گرم داشته باشد و خويشان از ديگران سزاوارتر به همكاري و كمك هستند به خصوص در آن هنگام كه خويشان در فشار زندگي قرار گرفتند زيرا خويشاني كه با يكديگر پيوند دارند و به همديگر همكاري و كمك و گذشت مي‌كنند به پاداش آن مي‌رسند ولي اگر رشته خويشي را قطع نمايند
[صفحه 344]
گرفتار بار سنگين مجازات خواهند شد.
آنگاه آن حضرت مركب خود را حركت داد و به جاي اول خود بازگشت. [532].

عامل هلاكت زودرس

روزي اميرمؤ منان علي (عليه السلام) خطبه مي‌خواند و در ضمن آن فرمود:
اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء پناه مي‌برم به خداوند، از گناهاني كه موجب زودرسي هلاكت خواهند شد.
عبدالله بن كواء (منافق سرشناس عهد اميرالمؤ منين (عليه السلام) كه بعدها رئيس گروه گمراه خوارج شد) بلند شد و گفت: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) آيا گناهاني كه موجب مكافات زودرس است وجود دارد؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: آري، واي بر تو، و آن گناه قطع رحم (بريدن پيوند از خويشاوندان) است، چه بسا خانداني هستند با اينكه از حق دورند ولي بر اثر همكاري و خدمت به يكديگر به گرد هم آيند و همين كار موجب مي‌شود كه خداوند به آنها روزي مي‌رساند و چه با افراد پرهيزكاري كه تفرقه و درگيري افراد خاندانشان و قطع رحم بينشان موجب مي‌شود كه خداوند آن‌ها را از روزي و رحمتش محروم سازد. [533].

وقت بيكاري برو مسجد

دو يا سه روز قبل از ضربت خوردن علي (عليه السلام) بدست ابن ملجم لعنة الله عليه - حضرت امير (عليه السلام) در بازار كوفه مي‌رفت كه به ناگه ابن ملجم را دي. حضرت به او فرمود: ابن ملجم كجا مي‌روي؟ (البته حضرت مي‌دانست تمام هم او آن زن ملعونه است) ابن ملجم پاسخي داد كه نشانه بيكاري او را داشت. لذا حضرت به او فرمود: وقت بيكاري به مسجد برو. [534].

[صفحه 345]

از كتب اهل تسنن روايت شده كه عرب فقيري به خدمت حضرت علي (عليه السلام) شرفياب شد و از آن حضرت درخواست كمك نمود. حضرت به او فرمود: به خدا قسم در خانه چيزي نداريم. فقير گفت: به خدا قسم اگر نااميدم كني خداوند روز قيامت از شما نمي‌گذرد.
حضرت علي (عليه السلام) به شدت گريست، آنگه به قنبر دستور داد: زره مرا بياور و به اين عرب ده. سپس به فقير فرمود قدر آن را بدان كه من با اين زره در مقابل دشمنان ايستاده ام و پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم را خوشحال كرده ام. قنبر عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) قيمت اين زره بيست درهم است و اين مقدار براي يك فقير زياد است.
حضرت فرمود: اي قنبر اگر به اندازه دنيا طلا و نقره داشته باشم در صورتي خوشحال مي‌شوم كه آنها را در راه خدا صدقه دهم و خدا قبول كند. چون كه خداوند از نعمتهاي خود سؤ ال خواهد نمود. [535].

اسم اعظم خداوند

براءبن عازب مي‌گويد: بر اميرمؤ منان علي (عليه السلام) وارد شدم و آن حضرت را به خدا سوگند دادم كه مرا به اعظم اسمايي كه خداوند رحمان، جبرئيل را به ارسال آن مخصوص داشت و او رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حضرت شما را مخصوص گرداند مرا مطلع فرماييد.
حضرت فرمود: اگر سؤ ال تو نمي‌بود من اراده داشتم تا وقتي كه آنرا در لحدم نهاده شوم پوشيده بدارم. سپس حضرت فرمود: هر گاه خواست خداوند را به اسم اعظمش بخواني، شش آسه اول سوره حديد (بعد از بسم الله الرحمن الرحيم؛ تا؛ و هو عليم بذات الصدور) و آخر سوره حشر از (هو الله الذي لااله الا هو تا آخر سوره را بخوان) بعد از آن مي‌گويي: يا من هو كذلك افعل بي كذا و كذا (حاجت خود را بخواه) كه سوگند به خداوند اگر
[صفحه 346]
بر شقي بخواني سعيد مي‌گردد. براء گفت: يا علي! قسم به خدا من آنرا براي امور دنيا نمي‌خوانم. امام علي (عليه السلام) فرمود: همين صواب است. رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم مرا هم اين چنين وصيت فرمود جز اينكه مرا امر كرد كه خدا را بدان در كارهاي بزرگ و دشوار روزگار بخوانم. [536].

كمترين ها

سليم بن قيس مي‌گويد: از امام علي (عليه السلام) شنيدم كه مردي به حضورش آمد و اين سه سؤ ال را كرد:
1- كمترين چيزي كه انسان به آن مؤ من مي‌شود؟
2- كمترين چيزي كه انسان به خاطر آن كافر مي‌گردد؟
3- كمترين چيزي كه انسان به خاطر آن گمراه مي‌شود؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: كمترين چيزي كه انسان به وسيله آن مؤ من مي‌شود آن است كخ خداوند خود را به او بشناساند، و انسان به اطاعت از خدا اقرار كند و سپس خداوند، پيامبرش را به او شناساند و او به اطاعت تاز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم اقرار نمايد و هم چنين خداوند امام و حجتش را در زمين و گواهش را بر مردم (يعني امام را) به او معرفي كند و او به اطاعت از امام اقرار نمايد.
سپس حضرت ادامه داد: كمترين چيزي كه انسان به خاطر آن كافر مي‌شود آن است كه چيزي را كه خداوند نهي كرده گمان كند كه انجام آن رواست و اين پندار را رد دين خود قرار دهد (بدعتگزار گردد) و به اين عقيده باقي بماند و خيال كند كه آنچه را (به پند او) خدا دستور داده، بايد خدا را بر آن اساس پرستش كرد در صورتي كه چنين كسي شيطان را مي‌پرستد.
و كمترين چيزي كه انسان به خاطر آن گمراه مي‌شود: آن است كه حجت و گواه خدا بر بندگانش را نشناسد. يعني آن امامي را كه خداوند به اطاعت از او دستور داده و
[صفحه 347]
رهبريش را واجب كرده نشناسد.
سليم مي‌گويد: عرض كردم: اي اميرمؤ منان! آن حجت و گواهان الهي را براي من تعريف كن!
امام علي (عليه السلام) در پاسخ فرمود: آنها كساني هستند كه خداوند (اطاعت) آنان را (در قرآن) قرين اطاعت خود و پيامبرش قرار داده و فرموده است:
يا ايها الذين آمنوا اطيعو الرسول و اولي الامر منكم اي كساني كه ايما آورده ايد اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد رسول خدا را و اطاعت كنيد صاحبان امر را. [537].
عرض كردم: اي اميرمؤ منان، خدا مرا فدايت كند اين مطلب را روشن تر بيان كن. حضرت فرمود: آنها (صاحبان امر) كساني هستند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در آخرين خطبه اش، در روز رحلتش د فرمود:

همانا من دو چيز را در ميان شما مي‌گذارم كه پس از من تا وقتي كه به آن دو چنگ زنيد هرگز گمراه نشويد. كتاب خدا و عترت من كه خاندان من هستند. زيرا خداوند لطيف و آگاه به من سفارش كرده كه آن دو از هم جدا نشوند تا در كنار حوض بر من وارد گردند؛ مانند اين دو انگشت؛ سپس امام دو انگشت اشاره خود را بهم چسبانيد و ...
آنگاه فرمود: فتمسكوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا و لا تقدموهم فتضلوا؛ پس به هر دوي اينها چنگ زنيد تا لغزش نكنيد و گمراه نگرديد و از آنها جلو نيفتيد كه گمراه خواهيد شد. [538].
و در روايت از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نقل شده است كه فرمود: سوگند به خداوندي كه جان من در دست اوست اگر كسي عمل هفتاد پيامبر را انجام دهد هرگز وارد بهشت نخواهد شد مگر اين كه برادرم علي (عليه السلام) را دوست داشته باشد. [539].
[صفحه 348]

واضع علم قواعد عربي

روزي ابوالاسود دئلي خدمت علي (عليه السلام) رسيد، ديد آن حضرت به فكر فرو رفته است. ابوالاسود مي‌گويد: به آن حضرت عرض كردم: يا اميرالمؤ منين درباره چه چيزي فكر مي‌كنيد؟ فرمود: در شهر شما شنيدم كسي قرآن را غلط مي‌خواند مي‌خواهم كتابي درباره ريشه هاي ادبيات عربي پديد آورم.
عرض كردم: اگر اين لطف را بفرماييد ما را زنده كرده ايد و زبان عربي براي ما باقي خواهد ماند ابوالاسود مي‌گويد: پس از چند روز وقتي به حضور امام رسيدم صحيفه اي را به من داد كه در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم كلام عرب سه قسم است: اسم و فعل و حرف.
اسم چيزي است كه از مسمي خبر مي‌دهد، فعل از حركات ...
سپس به من فرمود: دنبال آن را بگير و چيزهايي كه به نظرت مي‌رسد بر آن اضافه كن.
سپس ادامه داد: اي ابوالاسود: اسم‌ها نيز سه نوع هستند: ظاهر و مضمر و چيزي كه نه ظاهر است و نه مضمر.
ابولاسود گفت: از سخنان حضرت چيزهايي گرد آوردم و به نظر حضرت رساندم از جمله حروف ناصبه بود (انّ،انّ،ليت، لعل و كان) وقتي حضرت اين حروف را ديد فرمود: چرا لكن را ترك كردي؟ عرض كردم: در رديف اينها به شمار نمي‌آورم. حضرت فرمود: چرا در رديف آنهاست. بايد آن را نيز در رديف آنها ذكر كني. [540].

فردي كه مورد لعن واقع شد

ابوموسي اشعري، از عوامل مؤ ثر در انتقال خلافت به بني اميه بود. ابوموسي با اينكه از نظر شخصيت فردي فوق العاده متزلزل و سست راءي، بي كفايت، كوته فكر، و بي تميز و غير قابل اعتماد بود و او در جنگ صفين توسط گروهي جاهل، حضرت علي (عليه السلام) را مجبور
[صفحه 349]
به انتخاب وي براي حكميت نمودند. ابوموسي از همان ابتداي خلافت علي (عليه السلام) با امام رفتار مناسبي نداشت و مردم را به پراكنده شدن از پيرامون علي (عليه السلام) دعوت مي‌كرد. ابوموسي در جريان حكميت پيشنهاد كرد هم امام علي (عليه السلام) و هم معاويه از خلافت خلع شوند ولي بعدها او به دربار معاويه رفت و آمد كرد و با معاويه بيعت كرد. خيانت كاري او به حدي بود كه امام علي (عليه السلام) بعد از ماجراي حكميت او را قنوت نماز خود لعن مي‌كرد.

كلمه ناقه در عربي به معني شتر ماده است و كلمه جمل به معني شتر نر مي‌باشد. بعد از جنگ فين كه ميان اميرالمؤ منين (عليه السلام) و معاويه در سرزمين صفين به وقوع پيوست. بعد از جنگ شتر سواري از مردم كوفه كه مركز خلافت حضرت علي (عليه السلام) بود وارد شام پايتخت معاويه شد. يكي از شاميان چون آن مرد كوفي را با شتر ديد با وي گلاويز شد و گفت: اين ناقه كه تو بر آن سواري مال من است و تو آن را در صفين هنگامي كه در ركاب علي (عليه السلام) بودي از من گرفتي!
مرد كوفي منكر شد گروهي از شاميان نيز به طرفداري از مرد شامي برخاستند و براي حل اين دعوا جملگي نزد معاويه رسيدند.
مرد شامي پنجاه نفر شاهد را آورد كه ناقه حاضر متعلق به اوست. شاهدان نيز موضوع را گواهي كردند. معاويه هم دستور داد تا شتر را بگيرند و به مرد شامي بدهند!!
مرد كوفي وقتي موضوع را چنين ديد گفت: اي معاويه شاهدان همگي گفتند: اين ناقه متعلق به اين مرد شامي است در صورتي كه اين شتر ناقه نيست بلكه جمل است و آن ماده نيست بلكه نر است و اين هم علامت آن.
معاويه گفت: با اين وصف چون شهود گواهي داده اند حكم صادر شده است و بايد اجرا شود! سپس معاويه مرد كوفي را به خلوت برد و قيمت شتر را از او پرسيد و دو برابر قيمت آنرا به وي بخشيد.
آنگاه به او گفت: از جانب من به علي بگو در جنگ آينده با صد هزار نفر از مردمي كه ميان شتر نر و ماده فرق نمي‌گذارند با تو روبرو خواهم شد. [541].

بعد از واقع جنگ جمل كه در نزديك شهر بصره ميان سپاه امام علي (عليه السلام) و آشوبگران داخلي به وقوع پيوست معاويه كه حكمران شامات بود. دم از استقلال و برابري با اميرالمؤ منين (عليه السلام) مي‌زد لذا نامه اي به كوفه نزد آن حضرت نوشت اي پسر ابوطالب! راهي را پيش گرفته اي كه به زبان تو است آنچه را برايت سودمند بود ترك گفتي و بر خلاف كتاب خدا و سنت پيغمبر رفتار نمودي! تا آنجا كه صحابه پيغمبر طلحه و زبير چنان كردي. به خدا قسم تير آتشيني به سويت رها كنم كه نه آب آنرا فرو نشاند و نه باد بر طرف سازد! ...
وقتي نامه او به حضرت امير رسيد، حضرت پاسخ آن را بدين گونه نوشت: اين نامه ايست از بنده خدا علي بن ابيطالب برادر خوانده پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و پسر عم و جانشين و غسل و كفن كننده او، و ادا كننده قرض او ...
اي معاويه من همانم كه در جنگ بدر خويشان بت پرست تو را از دم شمشير گذراندم و به ديار عدم فرستادم ... هنوز شمشيري كه آنها را به وسيله آن نابود ساختم در دست من است ...
سپس حضرت نامه خود را مهر كرد و به يكي از ياران خود بنام طرماح بن عدي تسليم نمود و فرمود: شخصا آنرا به دست معاويه بدهد. طرماح مردي قوي هيكل و بلند بالا و سخنور بود و از ياران فداكار علي (عليه السلام) بود.
او وقتي به شام رسيد از او پرسيدند از كجا مي‌آيي؟ گفت: از نزد آزاد مردي پاك و پاكيزه و نيكو خصال.
گفتند: باكي كار داري؟ گفت: مي‌خواهي اين بدگوهري كه شما او را پيشواي خود مي‌دانيد ملاقات كنم. آنها جواب دادند: امير ما معاويه در اين ساعت با اطرافيان خود
[صفحه 351]
سر گرم مشورت در امور مملكت است و امروز نمي‌تواني به حضور او برسي. طرماح گفت: خاك بر سر او كنند او را رسيدگي به امور مسلمين چكار؟ ...
سرانجام ناگزير او را به مجلس معاويه آورند. طرماح با كفش وارد مجلس د شد و دم در نشست! گفتند: كفشت را از پا در آور. گفت: مگر اينجا وادي ايمن و سرزمين مقدس طور سينا است كه بايد مانند موسي كفش از پاي در آورم؟!
آنگاه چون معاويه را ديد، گفت: اي پادشاه گناهكار سلام! عمر و عاص د

مشاور معاويه گفت: اي اعرابي چرا معاويه را پادشاه گناهكار خواندي و او را اميرالمؤ منين نگفتي؟ طرماح گفت: مادرت به عزايت بنشيند! مؤ منين ما هستيم چه كسي او را امير ما نموده است ... سپس نامه علي (عليه السلام) را معاويه از دست طرماح گرفت ... سپس معاويه كاتب خود را طلبيد و جواب حضرت امير (عليه السلام) را بدين گونه نوشت: اي علي! لشكري از شام به جنگ تو خواهم فرستاد كه ابتداي آن كوفه و انتهايش ساحل دريا باشد و هزار شتر با اين لشكر مي‌فرستم كه بار آنها ارزن باشد و به عدد هر ارزني هزار مرد جنگجو باشد!
طرماح گفت: اي معاويه! علي را به جنگ تهديد مي‌كني و مرغابي را از آب مي‌ترساني؟ به خدا قسم اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) خروس د بزرگي دارد كه تمام اين ارزنهاي تو را به آساني از روي زمين مي‌چيند و در چينه دان خود انباشته مي‌كند. معاويه گفت: راست مي‌گويد: همانا او مالك اشتر است.
سرانجام طرماح جواب نامه را گرفت ... و به جانب كوفه شتافت. بعد از رفتن او معاويه به اطرافيان خود گفت: به خدا اگر من آنچه دارم به شما بدهم، يك دهم خدمتي را كه اين مرد به علي (عليه السلام) نمود. نسبت به من انجام نمي‌دهيد. [542].

شهيد آگاه

اصبغ بن نباته مي‌گويد: در جنگ جمل در حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) بودم كه مردي آمد و در حضور آن حضرت ايستاد و عرض د كرد: اي اميرمؤ منان من مي‌بينم هم
[صفحه 352]
سپاه دشمن تكبير (الله اكبر مي‌گويد) و هم ما، هم آنها تهليل (لا اله الا الله) مي‌گويند و هم ما، هم آنها نماز مي‌خوانند و هم ما، بنابراين بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عايشه، طلحه و زبير) جنگ كنيم؟!
اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن مي‌جنگيم. او پرسيد: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهي نداريم به ما بياموز. امام (عليه السلام) فرمود: بر آنچه كه خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسيد: كدام آيه به ما بياموز؟
امام (عليه السلام) فرمود: بر اساس آيه 253 سوره بقره تلك الرسل فصلنا بعضهم علي بعض ...؛ بعضي از آن رسولان را بر بعضي ديگر برتري داديم. برخي از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (يعني موسي) و بعضي را درجاتي بالاتر داد، و به عيسي بن مريم نشانه هاي روشن داديم و او را با روح القدس تاييد نموديم و اگر خدا مي‌خواست كساني بعد از اين پيامبران بودن پس از آنكه آن همه نشانه هاي روشن براي آنها آمد، با هم جنگ و ستيز نمي‌كردند ولي اين امتها بودند كه با هم اختلاف كردند. بعضي ايمان آوردند و بعضي كافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز كرد) و باز اگر خدا مي‌خواست با هم پيكار نمي‌كردند ولي خداوند آنچه را مي‌خواهد انجام مي‌دهد.
سپس امام فرمود: ما از آن گروهي هستيم كه ايمان آورديم ولي آنها از كاسني هستند كه راه كفر را پيمودند.
آن مرد از اين بيان اميرمؤ منان (عليه السلام) آگاه شد و گفت: سوگند به خداي كعبه كه آنها كافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسيد. [543].

ملاقات علي با منشي انوشيروان

انوشيروان از شاهان مشهور ساساني است كه حدود 50 سال قبل از هجرت بر سراسر ايران حكومت مي‌كرد. بوذر جمهر فيلسوف معروف مدتي وزير او برود و شخصي بنام جميل مدتي كاتب او بود.
[صفحه 353]
پس از مرگ انوشيروان، جميل عمر طولاني كرد تا آن هنگم كه علي (عليه السلام) به خلافت رسيد در سال 36 هجري هنگامي كه علي (عليه السلام) همراه سپاه خود به جنگ خوارج به سوي سرزمين نهروان در حركت بود از نزديكي مدائن گذشت و با پيرمود سالخورده اي كه همان جميل منشي انوشيروان بود ملاقات كرد در اين ملاقات علي (عليه السلام) از جميل پرسيد: يك انسان چگونه بايد باشد؟ و چگونه زندگي كند؟ جميل گفت: لازم است كه دوست كم و دشمن زياد داشته باشد!
علي (عليه السلام) فرمود: اي جميل سخن تازه اي مي‌گويي؟ با اينكه همه مردم مي‌گويند دوست بسيار بهتر است.
جميل گفت: آن گونه كه مردم مي‌گويند صحيح نيست زيرا دوست بسيار موجب تكليف سخت در راه اداي نيازهاي آنها مي‌شود و انسان نمي‌تواند آن گونه كه سزاوار است از اداي حق دوستان بر آيد، و در مثالهاي آمده: بسياري ناخدايان كشتي موجب غرق كشتي خواهند شد.
علي (عليه السلام) پرسيد: بسياري دشمن چه سودي دارد؟ جميل گفت: دشمن كه بسيار شد انسان لحظه مراقب خود هست تا خطا و لغزش نكند لذا خود را از گزند دشمن حفظ كند و اگر انسان در چنين حالت مراقبت و كنترل باشد برايش بهتر است.
امام علي (عليه السلام) اين سخن او را پسنديد و آن را زيبا خواند. [544].

شمشسير بجاي فحش

حجر بن عدي و عمرو بن حمق دو يار از ياران با وفاي امام علي (عليه السلام) بودند. امام شنيد كه آنها از پيروان معاويه بيزاري مي‌جويند و به آنها ناسزا مي‌گويند. امام براي آنها پيغام فرستاد كه ناسزا گويي نكنيد.
حجر و عمرو بن حمق به حضور امام آمدند و عرض كردند: آيا ما بر حق نيستيم؟
[صفحه 354]
امام فرمود: آري ما بر حقيم. آنها عرض كردند: آيا پيروان معاويه بر طريق باطل نيستند. امام فرمود: آري آنها بر باطل هستند.
آنها عرض كردند: پس چرا ما را از بيزاري جستن و ناسزا گفتن به آنها نهي مي‌فرمايي؟!
امام فرمود: من دوست ندارم شما ناسزاگو و لعن كننده باشيد و فحش و بيزاري بجوييد، ولي اگر بديها و كارهاي زشت، دشمن را افشاء كنيد و بر شمريد، استوارتر در گفتار، و رساتر در عذر است.
بجاي فحش و ناسزاگويي بگوييد: خداوندا، خونهاي ما و آنها را حفظ كن و بين ما و آنها صلح (صحيح) برقرار فرما و آنها را از گمراهي، هدايت كن، تا حق براي جاهلان شناخته شود، و چنين روشي نزد من بهتر است و براي شما نيز خير و سعادت است.
حجر و عمرو هر دو عرض كردند: بسيار خوب به نصيحت تو گوش د مي‌كنيم و آن را بكار مي‌بنديم [545].

عادل دلسوز و آگاه

پس از شهادت علي (عليه السلام) يكي از دوستان علي (عليه السلام) بنام ضراربن ضمره به شام رفت و در جلسه اي با معاويه ملاقات كرد. معاويه كه او را مي‌شناخت به او گفت: مقداري از علي (عليه السلام) بر ايمان تعريف كن.
ضمره تا اسم علي (عليه السلام) را شنيد منقلب شد و بي اختيار قطرات اشك از چشمانش سرازير گرديد و گفت: اي معاويه از اين تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.
معاويه اصرار كرد و گفت: از تو دست برنمي دارم تا مقداري از فضائل علي (عليه السلام) را بر ايمان بگويي. او به مطالبي از شاءن اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) اشاره كرد و در ميان اين
[صفحه 355]
مطالب در جمله اي گفت: كه بسيار بلند معني است. او گفت:
لا يخاف الضعيف من جوره، و لا يطمع القوي في ميله؛ مستضعفان و ضعيفان ترس آن نداشتند كه از ناحيه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسيدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند [546].
پسر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم
در جنگ جمل حضرت علي (عليه السلام) فرزندش محمد حنفيه را طلبيد و نيزه ي خود را به او داد و فرمود: با اين نيزه به سپاه دشمن حمله كن!
محمد حنفيه نيزه را گرفت و به دشمن حمله كرد، گروهي از سپاه دشمن جلوي او را گرفتند، لذا او نتوانست پيش روي كند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسيد. در اين هنگام امام حسن (عليه السلام) نيزه را گرفت و به سوي دشمن شتافت پس از مدتي با نيزه اي خون آلود نزد پدر آمد. هنگامي كه محمد حنفيه آن شجاعت را از امام حسن (عليه السلام) مشاهده كرد براثر احساس شكست خود؛ سرخ رو و سرافكنده شد.
حضرت علي (عليه السلام) به او فرمود:
ناراحت نباش! او پسر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و تو پسر علي (عليه السلام) هستي. [547].

قنبر آهسته تر

روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) شنيد كه مردي به قنبر دشنام مي‌دهد و قنبر نيز مي‌خواست به او جواب دهد. حرت قنبر را صدا زد: آي قنبر! آهسته، ناسزاگوي خود را؛ رها كن تا خداي رحمان را خشنود سازي، و شيطان را به خشم آوري و دشمن را كيفر و شكنجه دهي. سوگند به آن كس كه دانه را شكافت و جانداران را بيافريد شخص با ايمان، خداي خويش را به چيزي مانند حلم و بردباري خرسند نسازد و شيطان را به چيزي
[صفحه 356]
مثل سكوت و خموشي به خشم نياورد، و هيچ احمقي و ناداني به عكس العملي مانند سكوت در مقابل او كيفر و شكنجه نگردد. [548].

حكم خدا را اجرا كردم

هنگامي كه دوازده شب از ماه سپري شده بود حضرت امير (عليه السلام) از بصره وارد كوفه شدند. سپس به ايراد خطبه پرداختند. بعد از خطبه ابو بردة بن عوف ازدي، كه از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شركت نكرده بود و در جنگ صفين با نيتي سست وارد جنگ شده بود از ميان جمعيت برخاست و به حضرت علي (عليه السلام) گفت: آيا اين كشته هايي كه در اطراف عايشه و طلحه و زبير ديده مي‌شود به نظر شما به چه دليل كشته شده اند؟

حضرت امير (عليه السلام) فرمود: به اين دليل كه شيعيان و كارگزاران مرا كشتند و نيز به سبب كشتن آن مرد- عبدي رحمة الله - من از آنها خواستم كه قاتلين برادرانم را از ميان آن گروه به من تحويل دهند تا آنها را به قصاص آن كشته‌ها بكشم. سپس كتاب خدا ميان من و آنها حاكم باشد، اما آنان نپذيرفتند و با اينكه هنوز بيعت من و خون نزديك به هزار نفر از شيعيانم به گردن آنها بود به جنگ با من برخاستند و من بدين خاطر آنها را كشتم، آيا تو در اين زمينه ترديدي به دل داري؟ گفت: قبلا ترديد داشتم ولي الان حق را شناختم و اشتباه آن گروه برايم روشن شد، راستي كه تو هدايت يافته و درست كاري.

سپس علي (عليه السلام) آماده شد كه از منبر فرود آيد، مرداني برخاستند تا سخن گويند ولي چون ديدند كه حضرت پايين آمد نشستند و ديگر حرفي نزدند.

ابوالكنود مي‌گويد: ابو برده با اينكه در جنگ صفين حضور داشت با اين حال با علي (عليه السلام) منافقانه عمل مي‌كرد و با معاويه مكاتبات سري داشت و چون معاويه قدرت را به دست گرفت محصول سرزميني در منطقه فلوجه را به وي وا گذاشت و او در نزد معاويه مورد احترام بود. [549].

فرزند آخرت باش

جبه عربي مي‌گويد: روزي از اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود: من از دو چيز بر شما نگرانم. آرزوي دراز و پيروي از خواهش د دل. سپس حضرت ادامه داد. اما آرزوي دراز آخرت را از ياد انسان مي‌برد، و پيروي از نفس خود، جلوگير حق است. راستي كه دنيا پشت كرده و مي‌رود، و آخرت است كه رو كرده و مي‌آيد؛ و هر كدام از اينها را فرزنداني است، پس از فرزندان آخرت باشيد نه از فرزندان دنيا، كه امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل. [550].

مالك بن ضمره مي‌گويد: روز از اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود:
آگاه باشيد كه شما در معرض لعن گفتن من، و در معرض دروغگو شمردن من قرار خواهيد گرفت. [551] پس هر كس مرا از روي كراهت و عدم رضايت قلبي لعن كند و خداوند ناراضي بودن او را به اين كار از دلش د بداند من و او با هم بر محمد صلي الله عليه و آله و سلم وارد مي‌شويم، و هر كس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نكند به اندازه زمان پر تاب يك تير يا يك چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود و هر كس با رضايت و خوشحالي مرا لعن كند حجابي ميان او و (عذاب) خداوند نخواهد بود و حجت و دليلي به پيشگاه محمد صلي الله عليه و آله و سلم ندارد.
هان بدانيد كه روزي محمد صلي الله عليه و آله و سلم دست مرا گرفت و فرمود:
هر كس با اين پنج (انگشت) بيعت كند، و در حالي كه تو را دوست مي‌داشته است بميرد حقا به عهد و تكليف خود عمل نموده و هر كس در حالي كه تو را دشمن بدارد و
[صفحه 358]
بميرد همانا به مرگ دوران جاهليت مرده است ... و اگر در حالي كه تو را دوست مي‌دارد پس از تو زنده بماند، تا آن وقت كه خورشيد طلوع و غروب كند خداوند كارهاي او را به امن و ايمان پايان خواهد داد. [552].

امام باقر (عليه السلام) فرمود: عايشه در زمان خلافت عثمان پيش عثمان آمد و به او گفت: آن سهميه اي (پولي) را كه پدرم ابوبكر و عمر بن خطاب به من داد به من رد كن. عثمان گفت: من در كتاب و سنت جايي براي چنين چيزي كه برا تو مقرر باشد نيافتم، و همانا پدرت و عمر از روي رضايت خاطر خود به تو بخشش مي‌كردند و من اين كار را نمي‌كنم. عايشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بده؟!!
عثمان گفت: مگر تو و مالك بن اوس نزد من نيامديد و گواهي داديد كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ارث نمي‌گذارد، تا جايي كه فاطمه دختر پيامبر را توانستيد از ارث خود (باغ فدك) منع كنيد و حق او را پايمال نموديد؟ [553] حال چگونه امروز ارث پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌طلبي؟!!
عايشه بازگشت و از آن روز به بعد هر گاه عثمان را براي نماز مي‌ديد پيراهن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌گرفت و بر سر ني بلند مي‌كرد و مي‌گفت: همانا عثمان با صاحب اين پيراهن مخالفت ورزيده و سنت او را رها ساخته است و در تضعيف عثمان هر كاري كه مي‌شد انجام مي‌داد.
و عجب اينكه عايشه بعد از كشته شدن عثمان، خون او را از امام علي (عليه السلام) طلبيد و به بهانه خو خواهي عثمان بر عليه حضرت قيام كرد و جنگ جمل را به راه انداخت. [554].
[صفحه 359]

از حمله شير در اماني

روزي جوبرية بن مسهر راهي سفر مي‌شد كه علي (عليه السلام) را ديد، حضرت به او فرمود: تو از گزند شير در اماني؛ جويرية بن مسهر وقتي در مسير راه خود مي‌رفت با شيري مواجه شد. آنگاه سلام علي (عليه السلام) را به شير رساند و به او گفت: كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) مرا از آسيب تو امان داده. شير وقتي صحبت او را از او روي بر تافت و پنج مرتبه صدا بلند كرد و رفت. [555].

علي (عليه السلام) در تقسيم بيت المال هيچ فرقي براي كسي قائل نمي‌شد. چنانچه در تقسيم بيت المال بين خواهر خود ام هاني و آن كنيز عجمي (فارس) هيچ فرقي نگذاشت و به هر كدام بيست درهم داد. در روايتي ديگر روزي عبدالله پسر جعفر طيار به علي (عليه السلام) عرض د كرد: اي اميرمؤ منان چه مي‌شد اگر دستور مي‌فرموديد براي گذران زندگي به من چيزي داده مي‌شد، به خدا سوگند هيچ مالي براي گذران زندگي خود ندارم مگر آنكه مركب سواري خود را بفروشم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند هيچ چيز براي تو ندارم جز آنكه از عمويت بخواهي دزدي كند و به تو بدهد و در پاسخ عقيل برادر خود كه به حضرت گفت: مرا با يكي از سياهان مدينه برابر قرار مي‌دهي؟ حضرت فرمود: تو چه برتري بر او داري؟ مگر آنكه در اسلام بر او سبقت جسته يا در تقوا بر او برتري داشته باشي و ماجراي سكه سرخ كردن حضرت و دادن به برادرش عقيل نمونه ديگري از عدالت محض اين فرشته خصال است. [556].

يتيم نواز مهربان

ابوالطفيل مي‌گويد: روزي ديدم علي (عليه السلام) يتيمان را به حضور خود خاست سپس چنان به يتيمان تفقد و مهرباني مي‌كرد و به آنها عسل مي‌خوراند كه بعضي از اصحابش تمنا مي‌كردند كه اي كاش ما نيز يتيم مي‌بوديم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع مي‌شديم) [557].
[صفحه 360]

ياري دهنده ضعيفان

روزي علي (عليه السلام) به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور كرد كه ناگهان ديد كنيزي مي‌گريد. حضرت جلو رفته و علت گريه كنيز را از او پرسيد. او گفت: صاحبم پول به من داد كه خرم بخرم وقتي خرما را تهيه كردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسنديد و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به اين مغازه دار مي‌گويم خرماهايت را پس بگير و پولم را پس بده قبول نمي‌كند.
حضرت به خرما فروش گفت: اي بنده خدا اين كنيز از خود اختيار ندارد. درهم او را رد كن و خرماي او را بگيرد.
آن مرد برخاست و با دست خود بر سينه علي (عليه السلام) زد و امام را از جلوي مغازه اش دور كرد. مردم به او گفتند: اي مرد اين اميرالمؤ منين علي عليه السلام است، آن مرد ترسيد و پول خرما را به كنيز داد و خرماي خود را پس گرفت. سپس به امام عرض كرد كه يا علي (عليه السلام) مرا عفو بفرماييد و از اشتباه من در گذريد.
حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح كني زودتر از تو راضي خواهم شد يا در روايتي ديگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعايت كني از تو راضي مي‌شوم. [558].

قناعت نفس

روزي عدي بن حاتم طايي بر علي (عليه السلام) وارد شد، ديد در سفره حضرت ريزه هاي نان جوين و نمك و مشكي كهنه كه در آن قدري آب بود. وجود دارد عدي مي‌گويد: به حضرت عرض كردم: يا علي (عليه السلام) من مي‌بينم شما را در روزهاي دراز با شكمي گرسنه در
[صفحه 361]
امور مسلمانان كوشش مي‌كني و شب را به بيداري و خون جگر خوردن و مشقت كشيدن در بندگي خدا به روز مي‌آوري، حالا افطار تو همين مقدار است؟!
حضرت به او فرمود:
علل النفس بالقنوع و الا
طلبت منك فوق ما يكفيها
فرمود: نفس خود را به قناعت مشغول كن و بازدار آن را؛ و اگر نه سركشي خواهد كرد و بيشتر از نيازش از تو طلب خواهد كرد. [559].

از احنف بن قيس روايت شده كه وقتي او نزد معاويه رفت از شيريني و ترشي چنان نزد او در سر سفره چيدند كه گفت من نام بعضي از آنها را نمي‌دانستم. لذا يك يك آنها را از معاويه پرسيدم و او جواب مي‌گفت. چون معاويه طعام خود را تعريف مي‌كرد من گريه ام گرفت. چرا مي‌گريي؟
گفتم: به ياد آمد شبي را كه در خدمت حضرت علي ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نيز نزد او بمانم. پس كيسه اي را خواست كه سر مهر كرده بود. چون آن را حاضر كردند به او گفتم: يا علي! اين چيست؟
حضرت فرمود: نان جو است. عرض كردم: ترسيدي كه از آن نان بردارند، يا بخل كردي كه اين چنين سر آن را مهر كرده اي؟
حضرت فرمود: نه اينكه گفتي درست نيست؛ بلكه مي‌ترسيدم كه حسن و حسين عليهم السلام آن نان را به روغن بيالايند.
عرض كردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولكن واجب است بر امامان عادل كه زندگي خود را در سطح فقيرترين مردم قرار دهد تا فقير بواسطه فقرش از جاده بندگي بيرون نرود. معاويه گفت: ذكر كسي را كردي كه احدي فضل او را نمي‌تواند انكار كند. [560].
[صفحه 362]

عبادت علي

از كنيز حضرت علي (عليه السلام) پرسيدند كه نماز علي (عليه السلام) در ماه رمضان چگونه بود؟ او گفت: نماز در رمضان و شوال نزد علي (عليه السلام) يكسان بود او تمام شب‌ها را به عبادت خداوند احياي مي‌داشت، حضرت علي بن الحسين (عليه السلام) را با آن كثرت عبادت و نماز كه او را ذوالثفنات [561] مي‌گفتند، مي‌فرمود: من يقدر علي عبادة علي بن ابيطالب (عليه السلام)؛ يعني چه كسي توانايي دارد بر عبادت علي بن ابيطالب (عليه السلام) و چه كسي قدرت دارد كه مثل علي (عليه السلام) خدا را عبادت كند. [562].

توصيف عبادت علي

ضرار وقتي در مجلس معاويه حاضر شد براي معاويه از عبادت علي (عليه السلام) گفت: اگر او را مي‌ديد وقتي كه در محراب عبادتش د ايستاده بود در حالي كه شب، پرده سياه خود را فرو افكنده بود و ستارگان پايين آمده بودند (يعني ديروقت و در تاريكترين موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزيده به خود مي‌پيچيد و مانند مصيبت زده، اندوهمند مي‌گريست، و مي‌گفت: اي دنيا آيا در پي من افتاده و آرزومند من شده اي! هيهات، مرا به تو نيازي نيست، ترا سه طلاقه كرده ام كه هرگز به تو رجوع نخواهم كرد.
سپس مي‌فرمود: آه، آه، از دوري سفر آخرت و كمي توشه و سخني راه.
ضرار مي‌گويد: معاويه از حرفهاي من گريه كرد و گفت: اي ضرار كافي است به خدا سوگند علي (عليه السلام) چنين بود، خدا ابوالحسن (عليه السلام) را رحمت كند. [563].

مردي خدمت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) رسيد و به آن حضرت عرض كرد: يا علي (عليه السلام) مرا از معني آيه آيا آن كس كه بر بينه و دليل روشن از جانب خداي خود است و گواهي
[صفحه 363]
در كنار دارد ... [564] مطلع فرما.
حضرت فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آن كسي است كه به عنوان دليلي روشن از جانب خداست و من گواه او و از او هستم. سوگند به آن كس كه جانم در دست اوست احدي از قريش نيست كه تيغ سر تراش بر سرش كشيده شده باشد جز اينكه خداوند درباره او مطالبي در كتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند به آن كس كه جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را كه خداوند درباره ما خاندان بر زبان پيامبر امي خود جاري ساخته، (اين داشتن آنان) نزد من محبوبتر است از اينكه به اندازه ظرفيت اين صحن (صحن مسجد كوفه) برايم طلا باشد. به خدا سوگند مثل ما در ميان اين امت مانند كشتي نوح و باب حطه (در توبه) در ميان بني اسرائيل، چيز ديگر نيست. [565].

پس از آنكه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) مكرر مردم و اصحاب خود را به جهاد در راه خدا فرا مي‌خواند و آنان از او تبعيت نكردند آن حضرت روزي در خطبه اي فرمود: اي مردم من شما را فرمان بسيج دادم و بسيج نشديد، و براي شما خير خواهي نمودم و نپذيرفتيد، شما حاضراني هستيد همچون غايبان ...
اشعث بن قيس كندي از ميان جمعيت برخاست و به آن حضرت گفت: اي اميرمؤ منان! چرا تو آن گونه كه عثمان با ما رفتار مي‌كرد عمل نمي‌كني [566].
حضرت فرمود: اي كاكل آتش (رئيس دوزخيان)، واي بر تو همانا كار پسر عفان موجب خواري آن كسي است كه دين ندارد و دليلي با او نيست، من چگونه آن طور باشم و حال آنكه بر دليل روشني از جانب خداي خود هستم و حق بدست من است.
به خدا سوگند آن مردي كه دشمن را بر خود چيره كند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشكند، و پوستش بكند، و خونش را بريزد، مردي است بزدل و ترسو، تو اگر مايلي همين
[صفحه 364]
گونه باش، اما من آنگونه (مثل عثمان) نيستم كه خود را بدست چنين سرنوشتي بسپارم ...
ابو ايوب انصاري، خالدبن زياد كه صاحب منزل رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بود برخاست و گفت: مردم! حقا كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) سخن خود را به آن كس كه گوش شنوا و دلي فراگير دارد رساند، همانا خداوند شما را كرامتي بخشيده؛ و شما آنطور كه شايسته است نپذيرفتيد، خداوند پسر عموي پيامبرتان و سرور بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در ميان شما نهاد كه دين را به شما مي‌فهماند و شما را به پيكار با پيمان شكنان فرا مي‌خواند ولي گويا كريد و نمي‌شنويد يا بر دلهايتان مهر خورده كه انديشه نمي‌كنيد، آيا شرم نمي‌داريد؟ [567].

عمرو بن حمق مدت زيادي در خدمت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بود، تا اينكه روزي حضرت به او فرمود: به همان جايي كه از آنجا هجرت كردي بازگرد تا اينكه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به ولايت رسد، آنگاه به سوي علي (عليه السلام) بشتاب.
عمر بن حمق از مدينه برگشت و در محل خود به تبليغ اسلام مشغول شد تا اينكه حضرت امير (عليه السلام)، كوفه را مقر حكومت خود قرار داد، پس به سوي اميرالمؤ منين (عليه السلام)- به كوفه - روانه شد و در آنجا مدتها درخدمت آن حضرت بود تا اينكه روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به او فرمود:
آيا منزلي داري؟ عرض كرد: آري! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبيله ازد بسپار زيرا پس از چندي كه من از ميان شما رفتم حكومت وقت در پي تو مي‌فرستد كه دستگيرت نمايد، پس قبيله ازد تو را پناه مي‌دهند تا اينكه از كوفه خارج شوي و به قلعه موصل برسي. به موصل كه رسيدي به شخص فلجي برمي خوري، پس نزد او بنشين. آنگاه از او آب مي‌خواهي تو را سيراب خواهد كرد و از تو مي‌پرسد كه
[صفحه 365]
چه كاره اي؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه كن كه او مسلمان مي‌شود. سپس دستت را روي پايش بمال كه خداوند ان شاء الله او را شفا مي‌بخشد و همراه تو قيام مي‌كند. از آن پس بر شخص نابينايي مي‌گذري كه او هم از تو سؤ ال مي‌كند چه كاره اي؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش د كن، دعوتت را اجابت مي‌كند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال كه به خواست خداوند بينائيش باز مي‌گردد و همين دو نفر هستند كه ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظاميان سواره به دنبال تو مي‌آيند، پس هر گاه نزديك قلعه در فلان موضع رسيدي خسته خواهي شد؛ از اسبت فرود آي و غاري كه آنجا هست وارد شو و همانا در ريختن خون تو فاسقين از جن و انس شركت خواهند داشت، پس از مدتي در سال 50 هجري قمري عمروبن حمق به آنچه اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرموده بود عمل كرد تا اينكه به قلعه فوق رسيد، به آن دو نفر گفت: چه مي‌بينيد؟ گفتند: اسب سواراني مي‌بينيم كه به سوي ما مي‌آيند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها كرد وقتي وارد غار شد ماري او را زد سپاه دشمن رسيد اسبش را ديدند كه بي سرپرست رها شده فهميدند كه او در همين نزديكي است. دنبالش رفتند تا او را در غار يافتند سر مباركش را از تن جدا كرده نزد معاويه آوردند. معاويه دستور داد سر او را

بر نيزه اي قرار داده در شهر بگرداند و اين اولين سري در اسلام بود كه توسط معاويه بر نيزه رفت. [568].

همسر پيامبر پشتيبان علي

جري بن كليب از كساني بود كه با اميرالمؤ مني علي (عليه السلام) بيعت كرد و اهل كوفه بود او براي فرار از جنگ در سپاه آن حضرت راهي مي‌جست. خود او جريان را اين گونه آورده است: هنگامي كه علي (عليه السلام) به طرف صفين حركت كرد، من از جنگ روي گردان شدم و آمدم به مدينه. تا اينكه بر ميمونه همسر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم وارد شدم. ميمونه به من گفت: تو از مردمي؟
[صفحه 366]
گفتم: از اهل كوفه، گفت: از كدامشان؟ گفتم: از بني عامر.
او گفت: بني عامر پشت در پشت آزاده و رادمرد بودند چه باعث آمدند شد؟
گفتم: علي (عليه السلام) به سوي صفين حركت كرد و من به جنگ خشنود نبودم. لذا آمدم اينجا؛ او گفت: آيا با او بيعت كرده بودي؟ گفتم: آري، گفت: پس بسوي او برگرد و با او باش كه به خدا سوگن! او نه گمراه شد و نه به واسطه اش كسي به گمراهي مي‌افتاد. [569].

عمر و بن حمق خزاعي از شرطة الخميس و از خواص اصحاب اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) بود. اين شهر آشوب او را نزديكترين ياران امام علي (عليه السلام) و امام حسن (عليه السلام) مي‌داند.
برخي نقل كرده اند كه عمر بن حمق روزي رو به علي (عليه السلام) كرد و عرض كرد:
يا اميرالمؤ منين! به خدا سوگند، من ترا دوست نداشتم و با تو بيعت نكردم براي اين كه خويشاوندي بين من و تو وجود دارد و به براي گرفتن پولي و يا درخواست مقامي از تو بود، ولي به اين خاطر ولايت تو را پذيرفتم چون كه در تو پنج خصلت است:
تو پسر عموي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و اولين كسي هستي كه به او ايمان آوردي و تو همسر سرور زنان امت؛ فاطمه زهرا عليهاالسلام دختر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هستي و تو پدر ذريه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشي و تو عظيم ترين مرد از مهاجرين هستي كه در جهاد خدا والاترين سهم را دارا هستي، پس اگر به من دستور داده شود كه كوههاي سنگين را از زمين بر كنم و به جايي ديگر منتقل نمايم و يا درياهاي مواج را از آب خالي سازم تا اينكه بتوانم به نحوي در هر امري دوستان و اوليايت را تقويت نمايم و دشمنانت را منكوب سازم، گمان نمي‌كنم توانسته باشم، حقي را كه بر گردنم داري ادا نمايم.
حضرت امير (عليه السلام) در پاسخ او فرمود: بارالها! قلبش را به نور تقوي منور ساز و او را به صراط مستقيم هدايت كن. اي كاش در سپاه من صد نفر مانند تو وجود داشت.
حجر عرض كرد: در آن صورت، به خدا قسم سپاه تو تكميل شده و كمتر كسي پيدا مي‌شد كه به تو خيانت كند.
[صفحه 367]

از خداوند ياري جوييد

اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در جنگ صفين به سپاهيان خود فرمود: دشمن را براي پايداري دينتان از دم شمشير بگذرانيد گامي فراتر، سلاحتان را به آنها رسانيد و از خداوند ياري جوييد تا پيروزي و نصرت حق شامل حالتان شود ... [570] در دعاي وارده از حضرت علي (عليه السلام) براي رزمندگان اسلام است كه به پيشگاه خداوند عرضه مي‌داشت: اللهم الهمهم الصبر و انزل عليهم و اعظم لهم الاءجر؛ خداوندا! صبر و شكيبايي بر سختيها و مشكلات و جنگ را به آنها الهام فرما و پيروزي و نصرت را بر آنان فرو فرست و اجرشان را افزون ساز [571].

رستگاري يافتن

امام حسن (عليه السلام) مي‌فرمايد: هنگامي كه ابن ملجم (لعنة الله) حضرت امير (عليه السلام) را با شمشير زد، در حالي كه امام لحظات آخر عمرش را مي‌گذراند، بر آن حضرت وارد شدم، بسيار نگران و متاءثر گشتم.
حضرت فرمود: پسرم! چرا اين قدر نگراني؟
عرض كردم: چگونه نگران نباشم در حالي كه شما را با اين وضعيت مي‌بينم.
حضرت فرمود: مي‌خواهي تو را چهار خصلت ياد دهم كه اگر به ياد خود بسپاري، رستگاري را دريابي و اگر فراموش كني، هر دو جهان از دست تو برود؟ ... يا بني لاغني اكبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشة اشد من العجب و لا عيش الذمن حسن الخلق؛ اي فرزندم! 1- هيچ ثروتي بالاتر از عقل نيست. 2- هيچ تنگدستي مانند جهل نيست. 3- هيچ وحشتي بزرگتر از خودبيني نيست. 4- هيچ كاميابي لذيذتر از حسن خلق نيست. [572].
[صفحه 368]

حافظ بيت المال

روزي حضرت علي (عليه السلام) بيت المال را تقسيم مي‌كرد كه به ناگاه طفلي از نوه هاي امام آمد و از بيت المال چيزي برداشت و رفت. امام سراسيمه به دنبال آن كودك دويد و آنچه را كه در دستش بود گرفت و به بيت المال مسلمين برگردانيد.
مردم به حضرت عرض كردند: يا علي! اين طفل هم، خود سهمي از بيت المال دارد.
امام فرمود: هرگز، بلكه تنها پدرش سهمي دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادي، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر كه خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد. [573].
البته اين نوع سخت گيري هاي امام مربوط به بيت المال بوده اما در بخشيدن اموال شخصي خود، حضرت سخاوت داشته، چنان كه معاويه مي‌گويد: اگر علي (عليه السلام) دو اطاق داشته باشد يكي پر از كاه و ديگري پر از طلا براي او بخشيدن هر دو يكسان است.

سوء استفاده از مقام

روزي حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در كوفه، مركز حكومت خود، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود:
يا اهل الكوفه اذا انا خرجت من عندكم بغير راحلتي و رحلي و علامي فلان فانا خائن ...؛ اي مردم كوفه! اگر ديديد كه من از شهر شما بيرون رفتم بغير از آن وضعي كه قبلا داشتم و لباس و خوراك من يا مركب و غلام من عوض شده و در مدت حكومت من يك زندگي مرفه، براي خود درست كرده ام بدانيد كه من در حكومت، به شما خيانت كرده ام. [574].

صعصة بن صوحان مي‌گويد: براي انجام نماز صبح در مسجد كوفه حاضر شدم. حضرت علي (عليه السلام) با ما نماز گذارد و پس از سلام نماز رو به قبله نشست و به ذكر خدا پرداخت و به راست و يا چپ خود نگاه نمي‌كرد تا اينكه آفتاب زد.
[صفحه 369]
سپس رو به ما كرد و فرمود: در زمان خليل و دوستم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كساني بودند كه در اين مسجد شب تا صبح در سجده و ركوع به سر مي‌برند و چون سپيده مي‌دميد ژوليده مو و غبار آلود بودند و پيشاني آنان بر اثر سجده ي زياد پينه بسته بوده آنگه كه آنها به ياد مرگ مي‌افتادند، همچون درخت كه به تازيانه ي باد مي‌لرزد، به اضطراب مي‌افتادند و مي‌گريستند چندان كه لباسشان از اشك چشم تر مي‌شد.
آنگاه حضرت امير (عليه السلام) برخاست اما مي‌فرمود:
گويا آنان كه باز مانده اند غفلت به سر مي‌برند. [575].

حضرت اميرمؤ منان علي (عليه السلام) به محمد بن ابي بكر دستور داد: ارتقب وقت الصلاة، فصلها لوقتها، و لا تعجل بها قبله لفراغ، و لاتوخرها عنه لشغل ... منتظر نماز؛ در اول وقت آن باش، پس نماز را در وقتش بجاي آر و هيچ گاه قبل از وقت به بهانه فراغت، نماز را نخوان و به بهانه كار، نماز را تاءخير نينداز [576].
و به كميل بن زياد فرمود: اي كميل! مهم نيست كه نماز بخواني و روزه بگير و صدقه بدهي. مهم اين است كه نماز با قلبي پاك انجام پذيرد و مورد قبول خداوند باشد و با خشوع ادا شود. [577].
در توصيف نماز اميرمؤ منان (عليه السلام)، حضرت امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: هر گاه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) براي نماز مي‌ايستاد عرض مي‌كرد: در برابر خدايي ايستاده ام كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است؛ و رنگ چهره اش به نحوي تغيير مي‌كرد كه از سيماي مباركش پديدار بود.
قال الصادق (عليه السلام): كان علي اذاقام الي الصلاة فقال: (وجهت وجهي للذي فطر السموات و الارض) تغير لونه حتي يعرف ذلك في وجهه. [578].

درست وضو بگير

حسن بن ابي الحسن بصري مي‌گويد: چون اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به شهر ما بصره وارد شد گذرش به من افتاد در حالي كه من وضو مي‌ساختم. حضرت فرمود: اي جوان نيكو وضو بگير تا خدا به تو نيكويي كند. سپس از نزد من گذشت.
من به دنبال آن حضرت رفتم. پس حضرت رو به جانب من نگاه كرد و فرمود: اي جوان حاجتي داري؟ عرض كردم: آري به من سخني بياموز كه خداوند مرا به آن جهت سود و خير ببخشد.
حضرت فرمود: اي جوان! هر كس با خدا به صداقت و راستي رفتار كند نجات مي‌يابد 7 و هر كس از دين خود بترسد از هلاكت سالم بماند، و هر كس در دنيا به زهد روي آورد، ديده اش به آنچه از پاداشهاي خدا- عزوجل -مي بيند روشن گردد.
سپس حضرت فرمود: اي جوان آيا بيشتر برايت نگويم؟ عرض كردم: چرا اي اميرمؤ منان. سپس فرمود: سه خصلت است كه در هر كس باشد دنيا و آخرت برايش سالم بماند. آنكس كه به كار نيك فرمان دهد و خودش نيز به آن عمل كند و از كار زشت بازدارد و خودش نيز از آن دست كشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نمايد.
اي جوان! آيا دلشاد مي‌شوي از اينكه روز قيامت در حالي به ديدار خدا مي‌روي از تو خرسند و راضي باشد؟ عرض كردم: آري اي اميرمؤ منان.
فرمود: نسبت به دنيا زاهد و بي ميل باش، و نسبت به آخرت راغب و مايل و در تمام كارهاي خود از راستي جدا مشو چرا كه خداوند، تو و تمام بندگان را از راه راستي به عبادت فرا خوانده است. سپس حضرت به راه افتاد تا به بازار بصره وارد شد، نگاهي به مردم كرد و ديد مردم سرگرم خريد و فروش هستند پس به سختي گريست و آنگاه فرمود: اي بندگان خدا ... حال كه شما در روز پيوسته سوگند مي‌خوريد، و در شب به بسترهاي خود مي‌آرميد و در خلال اين حالات از آخرت غافليد پس چه وقت به جمع آوري نزاد و توشه آخرت برخاسته و در امر معاد انديشه مي‌كنيد؟!
[صفحه 371]
آنگاه مردي به آن حضرت گفت: اي اميرمؤ منان! ما ناگزيريم از بدست آوردن روزي، پس چه كنيم؟ حضرت فرمود: همانا تحصيل روزي از راه حلال آدمي را از كار آخرت باز نمي‌دارد، و اگر مي‌گويي: ما ناچاريم كه احتكار كنيم، عذرت پذيرفته نيست، آن مرد از سخنان حضرت متاءثر شد و گريه كنان به راه افتاد. علي (عليه السلام) به او فرمود: اي مرد پيش من بيا تا شرح بيشتري دهم سپس آن مرد نزد حضرت برگشت، آنگاه امام به

او فرمود: بنده خدا! بدان كه هر كس در دنيا براي آخرت كار كند ناگزير پاداش عملش به تمام و كمال به او داده شود و هر كسي به امور ديني به جهت دستيابي به دنيا عمل كند اجر و پاداش وي در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.
سپس اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) اين آيات را تلاوت كرد: اما آن كس كه سركشي كند، و زندگي دنيا را ترجيح دهد، پس همانا دوزخ جايگاه اوست [579].

نماز اول وقت

هنگامي كه علي (عليه السلام) در جنگ صفين سرگرم نبرد با لشگريان معاويه بود در ميان دو صف كارزار، حضرت به نگاه به آسمان مراقب حركت وضعيت خورشيد بود (تا در يابد چه وقت خورشيد به وسط آسمان مي‌رسد تا نماز ظهر خود را بخواند(
ابن عباس به حضرت عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) اين چه كاري است كه مي‌كنيد؟
حضرت فرمود: منتظر زوال هستم تا نماز بخوانيم.
ابن عباس عرض كرد: آيا حالا وقت نماز است با وجود اينكه سرگرم پيكار هستيم؟
علي (عليه السلام) فرمود: جنگ ما با ايشان بر سر چيست؟ تنها به خاطر نماز است كه با آنها نبرد مي‌كنيم ... [580].
[صفحه 372]

نماز چيست؟

روزي حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در مسجد كوفه جواني را مشغول نماز خواندن ديد. جوان با حضور قلب و توجه تام نسبت به آداب نماز، نماز مي‌خواند. حضرت به او فرمود: اي جوان تاءويل و معني نماز چيست؟
جوان عرض كرد: ايا نماز را جز عبوديت، تاءويلي است؟!
كه بدون آن، ناقص و ناپسند است. آنگه امام (عليه السلام) فرمود: تاءويل حقيقت نماز، عبادت است از: قربت، خلوص، حضور قلب و توجه، معرفت خدا و محبت اهل بيت عليهم السلام كه بدون آن هيچ عملي صحيح نخواهد بود، اگر چه در همه دهر صائم و روزه دار باشد و در بني صفا و مروه به عبادت قيام كند. [581].

مثل تو مثل کلاغ است

در روايات بر رعايت آداب نماز و انجام درست و صحيح آن سفارشات متعددي شده است، از جمله اينكه روزي حضرت علي بن ابيطالب (عليه السلام) شخصي را در حال نماز خواندن ديدن، كه با سرعت و تند نماز خود را مي‌خواند. پس از نماز حضرت به او فرمود: چه مدت است كه چنين نماز مي‌خواني؟
آن مرد عرض كرد: از فلان وقت.
حضرت فرمود: مثل تو نزد خداوند مثل كلاغ است كه دانه را نوك مي‌زند، بدان اگر تو در اين حال بميري، بر غير دين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مرده اي. فقال: مثلك عند الله كمثل الغراب اذا ما نقره لومت؛ مت علي غير ملة ابي القاسم صلي الله عليه و آله و سلم [582].

به اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) خبر رسيد: كه گروهي براي نماز در مسجد حاضر نمي‌شود. حضرت خطبه اي خواند و در آن خطبه چنين فرمود: به درستي كه گروهي
[صفحه 373]
براي نماز در مساجد ما حاضر نمي‌شوند، پس با ما نه غذا بخورند، نه آب بياشامند، نه مشورت كنند، نه از ما (زن) بگيرند و از غنايم ما چيزي اخذ نكنند، تا اينكه در نماز جماعت با ما حاضر شوند. [583].
لذا در روايت است كه رسول خدا صلي الله عليه
و آله و سلم كساني كه صداي اذان مسجد را بشنوند و در مسجد جهت نماز حاضر نشوند، آنها را به عنوان يهودي امت خود ناميده اند و دستور داده اند بر اي افراد سلام نكنند.

امام صادق (عليه السلام) فرمود: به علي (عليه السلام) خبر رسيد كه گروهي از مردم براي نماز در مسجد حاضر نمي‌شوند.اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) براي مردم سخنراني كرده و در ضمن آن فرمود: گروهي كه براي نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمي‌شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بياشامند و مشورت كنند و با ما ازدواج نمايند و حق ندارند از بيت المال مسلمين استفاده كنند مگر اينكه در نماز جماعت ما حاضر شوند.
نزديك است اگر آنها از كار خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه هاي آنان را به آتش بسوزانند.
آنگاه امام صادق (عليه السلام) فرمود: مسلمانان از خوردن و آشاميدن و ازدواج با آنها خودداري كردند تا اينكه آنان در نماز جماعت مسلمين حاضر شدند. [584].
لذا مساءله نماز جماعت از چنين جايگاهي برخوردار است كه امام علي (عليه السلام) با شدت با اين عده كه اهل نماز جماعت نيستند برخورد مي‌نمايد. در زمان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نيز برخي از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شركت در نماز كوتاهي مي‌كردند. رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: زود است دستور دهيم خانه هاي كساني كه نماز در مسجد را ترك مي‌كنند بر سرشان بسوزانند [585] و در روايت است كه علي (عليه السلام) مردي را در مسجد ديد كه مشغول دستان سرايي بود او را با تازيانه زدند و از مسجد بيرون كردند. [586].
[صفحه 374]

ساختن مصلي در خانه

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد، (روش امام علي (عليه السلام) اين گونه بود كه) امام علي (عليه السلام) در خانه خود اتاقي را، كه نه بزرگ بود و نه كوچك، به عنوان محل نماز قرار داده بود و شبها براي خواندن نماز به آن محل مي‌رفت و اگر طفل كوچكي نمي‌خوابيد، آن حضرت كودك را با خود به آن اتاق مي‌برد و نماز مي‌خواند. [587].

ترك همسايگي مسجد

امام صادق (عليه السلام) فرمود: به امام علي (عليه السلام) در زمان حكومتداري حضرتش خبر دادند: در كوفه مردمي در همسايگي مسجد هستند كه به نماز جماعت مسلمين در مسجد حاضر نمي‌شوند.
امام فرمود: آنها بايد به جماعت ما و نماز با ما در مسجد حاضر شوند، و گرنه بايد كوچ كرده و از همسايگي مسجد دور شوند و با ما همسايه نباشند و ما نيز با آنان مجاور نباشيم. [588].

يك پيراهن بيشتر ندارد

صاحب كتاب الغارات [589] از يكي از اساتيد استادش نقل مي‌كند، مي‌گويد: من بچه بودم پدرم مرا به مسجد جامع كوفه برد و علي بن ابيطالب (عليه السلام) در حال ايستاده، روز
[صفحه 375]
جمعه مشغول خواندن خطبه نماز بود و من ديدم علي بن ابيطالب: يروح بكمه؛ با آستينش د خود را باد مي‌زند مسجد پر از جمعيت بود و من هم بچه بودم. پدرم مرا روي گردنش نشاند كه من آن صحنه‌ها را ببينم.
من اين صحنه را ديدم كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) با آستينش خود را خنك مي‌كند به پدرم گفتم: پدر؛ چون هوا گرم است اميرالمؤ منين (عليه السلام) با آستين لباسش خود را خنك مي‌كند؟
پدرم به من فرمود: نه چنين نيست. علي بن ابيطالب (عليه السلام) احساس گرما و سرما نمي‌كند. نه گرما علي (عليه السلام) را آزار مي‌دهد و نه سرما و علتش هم آن است كه در جرياني رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نسبت به اميرالمؤ منين (عليه السلام) دعا كرد. و عرض كرد: خدايا اثر برودت و حرارت را به علي نچشان و بعد از آن دعا ديگر علي (عليه السلام) نه در تابستانها از گرما رنج مي‌برد و نه در زمستانها از سرما رنج مي‌برد.
پسرجان! علي بن ابيطالب براي اين آستين لباسش را حركت مي‌دهد چون كه او يك پيراهن دارد و چون اين لباس را شسته و خشك نشده است، آستين آن را حركت مي‌دهد تا خشك بشود.
پسرم! علي (عليه السلام) از اين كار لذت مي‌برد چون به غير حق دل نمي‌بندد و اين را هم هنر نمي‌داند و به حساب كمال نمي‌آورد. [590].

منهال بن عمرو مي‌گويد: مردي از بني تميم برايم باز گفت: كه ما در ذي قار (كه جنگ جمل در آنجا آغاز شد) در ركاب اميرالمؤ منين (عليه السلام) بوديم و گمان كرديم كه امروز ما از روي زمين برچيده و ربوده خواهيم شد (يعني دشمنان بر ما پيروز مي‌شوند) از آن حضرت در آن لحظه شنيدم كه مي‌فرمود: بخدا سوگند بر اين فرقه پيروز مي‌شويم، و اين دو مرد - طلحه وزبير - را مي‌كشيم و سپاه آن دو را ريشه كن مي‌سازيم.
او مي‌گويد: من وقتي صحبت حضرت علي (عليه السلام) را شنيدم نزد عبدالله بن عباس رفتم
[صفحه 376]
و گفتم: به پسر عمويت (عي (عليه السلام)) و اين گفتارش نمي‌نگري؟
او گفت: شتاب مكن ببينيم چه مي‌شود؟ پس چون كار اهل بصره به آنجا رسيد و همگي شكست خوردند نزد ابن عباس رفته و گفتم: نمي‌بينم پسر عمويت را جز آنكه در سخنش راست گفت ... [591].

انواع گناهان

ابي رفعه مي‌گويد: روزي علي (عليه السلام) به منبر رفت، سپس خداي را حمد و ثنا گفت.
آنگاه فرمود: مردم، گناه سه قسم است. سپس ساكت شد.
مردي در بين جمعيت بنام حبه عرني عرض كرد: گناهان را توضيح دهيد يا ابالحسن.
حضرت فرمود: از گناهان جز به منظور تفسير و توضيح، نام نبردم. لكن تنفس تند و غير عادي كه عارضم شد مرا از سخن گفتن بازداشت.
آنگاه ادامه داد؛ بلي گناهان سه قسم است؛ اول گناهي است كه خدا مي‌بخشد. دوم گناهي است كه او نمي‌بخشد. سوم گناهي است كه ما براي صاحب گناه به عفو الهي اميدواريم، ولي با داشتن اميد از عذاب او نيز مي‌ترسيم. عرض شد: اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) مطلبي را كه فرموديد براي ما توضيح دهيد.
حضرت خواسته آنها را اجابت نمود و هر يك را شرح داد.
درباره قسم اول گناهان فرمود: آن گناهي است كه خداوند صاحب گناه را در دنيا عقاب نموده است و خداوند حكيم تر و بزرگوارتر از آن است كه دوباره او را در قيامت براي همان گناه عذاب نمايد.
امام درباره قسم دوم گناهان، گناهاني كه بخشيده نمي‌شود ظلم و ستم بندگان به يكديگر است خداوند در روز جزا در مقام قضا و موقع احقاق حق مظلومان و كيفر ستمكاران به عزت و جلال خود سوگند ياد مي‌كند كه ظلم هيچ ظالمي را بدون بررسي سنجش از دادگاه عدلش نگذرد و آنرا ناديده نگيرد هر چند آن ظلم كوچك و ناچيز باشد ... [592].
[صفحه 377]

جنگجوها را از اسارت آزاد کنید اما..

در يكي از جنگها تعدادي از سپاهيان علي (عليه السلام) را به اسارت گرفتند به حضرت عرض كردند: يا علي (عليه السلام) اجازه بدهيد ما از بيت المال بودجه اي در اختيار بگيريم تا اين اسراء را آزاد كنيم.
حضرت فرمود: آزاد كردن اسير كار خوب است و خود ادامه مبارزه است. اما اگر مي‌خواهيد اسير آزاد كنيد بررسي كنيد ببينيد اينها زخمي شده اند يا نه، كسي كه با حادثه اي كوچك فورا دست هاي خود را بلند كرده و تسليم مي‌شود و زخمي نشده او شهامتي ندارد.
اما آنهايي كه زخمي هستند و اسير شده اند اگر زخم در جلوي بدن آنها است آنها را آزاد كنيد. معلوم مي‌شود تا آخرين لحظه مقاومت كرده اند و بعد اسير شده اند.
اما آنهايي كه زخمي هستند و اسير شده اند اگر زخم در جلوي بدن آنها است آنها را آزد كنيد. معلوم مي‌شود تا آخرين لحظه مقاومت كرده اند و بعد اسير شده اند.
اما آنهايي كه زخمي شده اند و زخمشان در پشت بدنشان است معلوم مي‌شود صحنه جنگ را ترك كرده و فرار كرده اند و به همين جهت از پشت سر به آنها تير رسيده است آنها را دستگير كرده اند نه اسير. [593].

طلا يا نقره؟ كداميك!

ماءمور مستغلات ملكي حضرت امير (عليه السلام) به حضرت عرض د كرد: كسي از شما بواسطه نيازمنديش چيزي و كمكي خواسته است. شما فرموديد: به او هزار واحد بدهيد، اما نفرموديد هزار واحد از طلا يا نقره.
حضرت فرمود: براي من فرقي نمي‌كند كدامشان باشد هر چه به حال او نافع تر است و مشكلش را حل مي‌كند به او بده. [594].
[صفحه 378]

نافرماني از پدر

عبيدالله يكي از فرزندان امام علي (عليه السلام) است كه نام مادرش ليلي بنت مسعود است گويا وي نزد امام منزلتي نداشته است و به هنگامي كه حضرت همه پسرانش را به اطاعت از امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) سفارش مي‌كرد. عبيدالله برخاست و گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام)! به محمد حنفيه وصيت نمي‌كني؟
حضرت فرمود: در زمان حياتم بر من جسارت مي‌ورزي؟ گويا مي‌بينم در خيمه ات ذبح شده اي و معلوم نباشد كه چه كسي تو را كشته است.
پس از قيام مختار عبيدالله از مختار مي‌خواهد تا او مردم را به سوي وي دعوت كند. اما مختار اينكار را نپذيرفت. سرانجام در خدمت مصعب بن زبير به جنگ با مختار مي‌شتابد و درگير و دار جنگ به شكل مجهولي كشته مي‌شود.

ترويج سب حضرت علي

پس از قتل عثمان در 18 ذي سال 35 هجري، معاوية بن ابي سفيان كه خود از عاملين تحريك مردم به كشتن عثمان بود حكومت شام را در اختيار داشت او مي‌دانست كه امام علي (عليه السلام) همچون عثمان ميدان را براي حيف و مال بيت المال مسلمانان به وي نخواهد داد و از سويي تابعيت از علي (عليه السلام) را نيز نمي‌پذيرفت. به ناچار بناي مخالف با حضرت را در پيش گرفت و از خون عثمان به نفع خويش بهر برداري كرد. او با پيراهن خون آلود عثمان و انگشتان قطع شده نائله همسر عثمان احساسات عوام مردم را بر ضد علي (عليه السلام) مي‌شورانيد و بي محابا آن حضرت را به قتل عثمان متهم مي‌كرد و خون به خون خواهي او برخاست او براي نخستين بار بر بالاي منبر، قاتلان عثمان را دشنام داد. معاويه در سب و ناسزا گويي به وجود مقدس د حضرت عي (عليه السلام) اصرار مي‌ورزيد و تا زنده بود از آن دست برنداشت، حتي وقتي امام حسن (عليه السلام) روي مصالحي با معاويه صلح كرد به هيچ يك از مفاد قطعنامه كه يكي از آن عدم سب به حضرت علي (عليه السلام) بود عمل نكرد. او بعد از گرفتن بيعت از مردم كوفه به منبر رفت و با وجود پيمان نامه
[صفحه 379]
صلح و نهي صريح اسلام از ناسزاگويي نسبت به ساحت مقدس حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) و امام حسن (عليه السلام) در حضور حسنين عليهم السلام به ناسزاگويي پرداخت كه با اعتراض اما حسن (عليه السلام) روبرو شد. معاويه سپس با تطميع پاره اي از روايان و صحابه هاي معلوم الحال احاديثي به نام حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بر ضد حضرت عي (عليه السلام) جعل كرد. معاويه در مقابل مخالفت پاره اي صحابه نسبت به لعن و شتم علي (عليه السلام) صريحا اعلام كرد كه به خدا سوگند دست از اين كار بر نمي‌دارم تا كودكان با اين عادت بزرگ شوند و بزرگان با آن پير، تا آنجا كه هيچ كس او را به نيكي ياد نكند و اين عمل آن چنان رايج شد كه بعد از نمازهاي واجب بر وجود مقدس امام علي (عليه السلام) لعن مي‌شد و در كليه ممالك اسلامي و هر كجا كه جزو قلمرو اسلام بود در خطبه هاي نماز و منبرهاي خطابه حتي در تعقيب نمازهاي جماعت و اوقات ديگر حضرت علي (عليه السلام) را سب و لعن مي‌كردند. حموي در كتاب خود مي‌نويسد: جز در شهر سجستان كه بيش از يكبار در آن دشنام داده شد در تمامي منابر شرق و غرب عالم اسلام مدام بر حضرت لعن و دشنام داده مي‌شد چنانچه مردم مي‌پنداشتند اين كار جزو

دستورات ديني است و اگر روزي اين كار را فراموش مي‌كردند قضايش را بجا مي‌آوردند و عده اي از مردم اصفهان و حران عقيده داشتند كه نماز بدون لعن حضرت فايده ندارد و اين عمل تا زمان خلافت عمربن عبدالعزيز ادامه داشت. [595].

فقط پيامبر بين آنها نبود

گويند روزي عقيل [596] بر معاويه وارد شد از وي سؤ ال شد كه لشكر امام علي (عليه السلام) و معاويه را چگونه ديدي؟ عقيل جواب داد: از لشكر برادرم گذشتم ديدم شب و روز آنها چون زمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود در حالي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در ميان آنان نبود و از لشكر تو (معاويه) گذشتم منافقاني را ديدم كه مي‌خواستند شتر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در شب عقبه رم دهند و چون از خود او سؤ ال كرد؟ عقيل به وي گفت: حمامه را مي‌شناسي (جده معاويه كه زني بدكار بود).
[صفحه 380]

قنبر غلام علي

ابوالشعثا غلام ابن معمر بود كه علي (عليه السلام) او را قنبر ناميد و غلا حضرت شد، وقتي قنبر را نزد حجاج يوسف ثقفي آوردند از او پرسيدند: تو در خدمت علي (عليه السلام) چه مي‌كردي؟ گفت: آب وضويش را حاضر مي‌كردم. پرسيد: علي (عليه السلام) چه مي‌گفت؟
قنبر گفت: چون از وضو فارغ مي‌شد اين آيه مباركه را تلاوت مي‌كرد:
چون اندرزها را فراموش كردند درهاي همه چيز را به روي آنها گشوديم تا چون به آنچه يافته بودند شاد شوند. ناگهان آنها را فرو گرفتيم و در اين هنگام بود كه همه ماءيوس شدند، ريشه ستمكاران قطع شد و سپاس خدايي را كه پروردگار جهانيان است.
حجاج گفت: گمان مي‌كنم كه اين آيه را بر ما تاءويل مي‌كرد.
قنبر گفت: بلي.
حجاج گفت: چه خواهي كرد اگر تو را گردن بزنم؟ قنبر گفت: در اين هنگام من رستگار و تو از اشقياء خواهي شد.
آنگاه حجاج دستور داد تا قنبر را گردن بزنند.

علي بن عثمان مي‌گويد: وقتي كه نوبت خلافت به علي بن ابيطالب (عليه السلام) رسيد با پدرش از وطن خود مهاجرت كردند تا به حضور علي (عليه السلام) رسند. روايت مي‌كنند كه در نزديكي كوفه از تشنگي ياراي حركت نداشتند. علي (عليه السلام) در پي آب رفت و سرابي را از دور ديد تا به سراب رسيد، آنگاه آب به اندازه نوشيد و سيراب شد و برگشت و پدرش را هم به آنجا برد. اما اثري از آب نديد و پدرش جان سپرد.
وي زماني كه به حضور امام علي (عليه السلام) رسيد حضرت عازم صفين بود. علي بن عثمان
[صفحه 381]
مي‌گويد: كه ركاب مبارك امام را گرفتم تا سوار شوند وقتي حضرت سوار شد خواستم پاي حضرت را ببوسم حضرت مانع شد ... بعد حضرت به او بشارت عمري دراز را داد و فرمودند: كه هر كس از آن سراب خورد عمري طولاني يابد.

بزرگترين سود

در جنگ صفين در يك مرحله امام علي (عليه السلام) گرفتار شاميان شد لذا ارتباط علي (عليه السلام) با سپاه خود قطع شد، امام فرياد زد: ايا كسي هست كه جانش را به خدا بفروشد و دنيا را با آخرت معامله و معاوضه كند؟ تنها عبدالعزيزبن حارث معروف به ابوحارث پيش امام آمد و از ايشان اجازه خواست. سپس به قلب دشمن حمله كرد و محاصره آنان را شكافت و به سوي ديگر لشكريان امام رسيد. سپاهيان امام به محض د ديدن او خوشحال شدند و از و حال امام را سؤ ال كردند، حارث پاسخ داد: حال امام خوب است و به شما سالم رسانيد. آنگاه گفت: امام فرمودند: كه شما از آن سو تهليل و تكبير بگوييد و به دشمن حمله كنيد و ما نيز از سوي ديگر حمله مي‌كنيم در اين حمله 700 نفر از نام آوران شامي كشته شدند، اما به هيچ يك از ياران آن حضرت آسيبي نرسيد.
در اين موقع حضرت فرمود: چه كسي از مردم بزرگترين سود را در اين كارزار كرده است؟ همگان گفتند: شما اي اميرمؤ منان.
حضرت فرمود: بيشترين سود را ابوحارث برده است.

تغيير دادن اذان و اقامه

حضرت عي (عليه السلام) در ضمن شمارش بدعتها فرمود: يكي از بدعتهاي او (عمر) اين بود كه جمله حي علي خير العمل را در اذان ترك كرد و همين بدعت را سنت قرار داد و مردم از او متابعت كردند. [597].
لذا مطابق بعضي از روايات، عمر در عصر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همواره با آن حضرت بگو
[صفحه 382]
مگو مي‌كرد، كه چرا نماز بهتر از جهاد است؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به او مي‌فرمود: در جهاد، انسان يك بار كشته مي‌شود، ولي در نماز خالص با حضور قلب، چندين بار بايد جهاد كرد (و كشته شد) تا بتوان يك نماز مقبول بجا آورد.
عمر سخن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را نپذيرفت و همواره مترصد فرصت بود تا جمله حي علي خيرالعمل را كه بيانگر برتري نماز بر ساير اعمال است را حذف كند، در عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نتوانست اين كار را بكند و سرانجام بعد از رحلت آن حضرت موفق شد، حتي در اين باره اختلاف شديد شد، بنا گذاشتند كه بلال حبشي اذان بگويد، بلال در ظاهر پذيرفت و اذان گفت ولي پس از اشهد ان محمدا رسول الله بر اثر فشار زياد روحي، غش كر و همان را عذر آورد، با توجه به اين كه جوسازان بلال را آنچنان در محاصره گرفته بودند كه اگر حي علي خيرالعمل مي‌گفت كشته مي‌شد [598] لذا جمله الصلوة خير من النوم جايگزين جمله فوق گرديد البته اين امر در ابتداي امر چنان عجيب بود كه عبدالله بن عمر نيز هنگامي كه اين جمله الصلوة خير من النوم را به جاي حي علي خيرالعمل در مسجد شنيد به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد. [599].

امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد: اميرالمؤ منين (عليه السلام) در آن ايام كه در كوفه بود چنين عادت داشت كه هر روز صبح از دارالاماره خود بيرون مي‌آمد و در يكايك بازارهاي كوفه مي‌گشت و تازيانه اي دو شاخه به نام سبيبه به همراه داشت، در هر بازاري مي‌ايستاد و در ميان اهل آن صدا مي‌زد: تاجران پيش از داد و ستد از خداوند خير و نيكي طلبيد و با آسان گيري در معامله از خداوند بركت جوييد و به خريداران نزديك شويد (گران نفروشيد تا از شما بگريزند) و خود را به زينت حلم و بردباري آرايش دهيد و از سوگند خوردن خودداري كنيد و از دروغ بپرهيزيد و از ستم كناره گيريد، و با مظلومان به انصاف رفتار نماييد و به رباخواري نزديك مشويد و پيمانه را كامل بدهيد (كم فروشي نكنيد) و
[صفحه 383]
چيزي از حق مردم كم نگذاريد و روي زمين در غرقاب فساد فرو نرويد.
و همين طور در تمام بازارهاي كوفه دور مي‌زد، سپس باز مي‌گشت در محلي براي رسيدگي به كارهاي مردم مي‌نشست و چون مردم مي‌ديدند كه آن حضرت بسوي آنها مي‌آيد و فرياد اي مردم امام بلند مي‌شد، همه دست از كار خود مي‌كشيدند و خوب به فرمايشات امام گوش مي‌دادند و به روي آن حضرت چشم مي‌دوختند تا از سخن خود فارغ مي‌گشت، و چون سخن امام تمام مي‌شد مي‌گفتند: اي اميرمؤ منان شنيديم و اطاعت خواهيم كرد. [600].

مردم مجهز شويد!!

امام باقر (عليه السلام) فرمود: عادت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در كوفه اين بود كه چون نماز عشاء را با مردم مي‌گزارد سه بار با صداي بلند كه تمام اهل مسجد مي‌شنيدند مي‌فرمود: مردم مجهز شويد - خدا شما رارحمت كند - كه همانا آواي كوچيدن در ميان شما برخاسته پس اين اقامت و دلبستگي بر دنيا چه معني دارد پس از آنكه آواي كوچيدن برخاسته است؟!
خدا شما را رحمت كند مجهز شويد و بهترين زاد و توشه اي را كه آماده و در دسترس داريد و آن تقواست - به همراه خود برداريد و بدانيد كه راه شما بسوي معاد، و عبور شما بر صراط و وحشت بزرگ در پيش رويتان است، و همانا كريوه‌ها و گردنه هاي صعب العبور و منازل وحشت زا و هراسناكي در پيش داريد كه ناگزير بايد از آنها عبور نموده و در آنجاها توقف كنيد. [601].
بنابراين با رحمت خداست كه نجات از وحشت و خطر بزرگ و درهم بودن چهره قيامت و سختي خبرگاه آن است و يا مهلكه اي است كه قابل جبران نخواهد بود. [602].
[صفحه 384]

چگونه صبح كردي؟!

حنش بن معتمر مي‌گويد: بر اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در حالي كه در رحبه (محلي در كوفه) تكيه زده بود داخل شدم و گفتم: السلام عليك يا اميرالمؤ منين و رحمة الله و بركاتة، چگونه صبح كردي؟ حضرت سربلند كرد و جواب سلام مرا داد و فرمود:
صبح كردم در حالي كه دوستدار دوستان و صبر كننده دشمني دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتي و گشايش است و دشمن ما بناي كار خود را بر پايه اي نهاده كه سخت نااستوار و لغزان است، اين بناي او بر لب پرتگاهي است كه وي را در آتش د مي‌افكند.
اي اباالمعتمر! به راستي كه دوست ما نمي‌تواند ما را دشمن بدارد و دشمن ما نمي‌تواند ما را دوست بدارد، همانا خداي متعال دلهاي بندگان را بر دوسيت ما سرشته و دست از ياري دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمني ما، و دشمن ما توان دوستي ما را ندارد، و هرگز دوستي ما و دوستي دشمن ما در يك دل نگنجد زيرا كه خداوند براي يك مرد دو دل در درونش ننهاده است تا با يكي گروهي را و با ديگري دشمنان همان گروه را دوست بدارد. [603].

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) برفراز منبر كوفه ايراد خطبه مي‌فرمود: سپس خطاب به مردم فرمود: اي مردم! ده خصلت از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به يادگار دارم كه نزد من از آنچه كه خورشيد بر آن مي‌تابد محبوبتر است.
سپس ادامه داد؛ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي علي! تو در دنيا و آخرت برادر مني، و در روز قيامت در پيشگاه خداوند جبار تو نزديكترين آفريدگان به من هستي، و جايگاه تو در بهشت مقابل جايگاه من است همچنانكه منازل دوستان در راه خدا - عزوجل - در مقابل هم قراردارد، تو وارث مني، و تو پس از من در مورد وعده‌ها و كارهايم
[صفحه 385]
وصي من خواهي بود، و تو حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غيبت من هستي، تو پيشواي امت مني، و تو به پا دارنده عدالت در ميان امت مني، و تو دوست مني و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. [604].

ربيعه و عماره و گروهي ديگر از اصحاب علي (عليه السلام) مي‌گويند: در آن زماني كه گروه كثيري از ياران علي (عليه السلام) از دور آن حضرت پراكنده شدند و نزد معاويه رفتند تا كه نصيبي از دنيا ببرند، گروهي از ياران امام خدمت او رسيدند و عرض كردند: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) اين همه اموال را كه در نزد خودداري بين ياران خود بخشش كن و اين اشراف عرب و قريش و كساني را كه مي‌ترسي زير بار تو نروند و تبعيت از تو نكنند به سوي معاويه مي‌گريزند، را بر ساير آزاد شدگان و عجميان ترجيح و تفضيل مده (تا وفادار بمانند(
علي (عليه السلام) فرمود: مرا مي‌فرماييد كه ياري كردن آنها را از راه ستم بجويم؟! نه بخدا سوگند تا خورشيد مي‌تابد و ستاره اي در آسمان مي‌درخشد دست به چنين كاري نمي‌زنم، بخدا سوگند اگر اين اموال از خود من بود هر آينه مساوات را در ميان آنها مراعات مي‌كردم حال چه برسد به اينكه مال خود آنها است (بيت المال مسلمين است) سپس د لحظه اي سكوت كرد و سر به جيب تفكر فرو برد و پس از آن فرمود:
هر كس ثروتي دارد جدا بايد از فساد بپرهيزد كه بخشش مال در غير حقش تبذير و اسراف است ... هر كس بخواهد از آنچه كه خداوند به او ارزاني داشته؛ نيكي نمايد به خويشان و نزديكان خود رسيدگي كند و مهمان نوازي كند و اسيري را آزاد كند و به ورشكستگان و در راه ماندگان و تهيدستان و جهادگران در راه خدا ياري رساند و بايد بر مشكلات و سختي‌ها شكيبا باشد، كه همانا دستيابي به اين خصال اشراف كرامتهاي دنيا و رسيدن به فضائل آخرت است. [605].
[صفحه 386]

خروش آتش دوزخ در گوش

ابوارا كه مي‌گويد: در همين مسجد كوفه پشت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) نماز گزاردم، آن حضرت به جانب راست خويش بگرديد - و قدري كسالت داشت - و مدتي همانطور ماند تا خورشيد بر ديوار همين مسجد به قدر يك نيزه برآمد، و آن ديوار به اندازه فعلي نبود، سپس د رو به مردم كرد و فرمود: هان به خدا سوگند ياران رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم همه شب رنج و مشقت بيداري آن را تحمل مي‌كردند و در ميان پيشاني و زانوهاي خود نوبت مي‌گذاشتند (كنايه از سجده و قيام در عبادت است) گويا كه خروش آتش دوزخ در گوششان طنين انداز بود، چون وارد صبح مي‌شدند رنگ پريده و زرد چهره بودند، پيشاني آنان بسان زانوي بز، پينه بسته بود و چون ياد خداوند مي‌شد مانند حركت درخت در يك تند باد به حركت در مي‌آمدند و از چشمانشان چنان اشك مي‌باريد كه لباسهايشان تر مي‌گشت سپس حضرت برخاست و در آن حال مي‌فرمود: به خدا سوگند گويا اين قوم به حال غفلت شب را به صبح آورده اند و از آن پس ديگر خندان و شادان ديده نشد تا آنكه كار ابن ملجم - لعنة الله - صورت گرفت. [606].

گفتار حضرت علي پيرامون مفهوم اذان

امام حسين (عليه السلام) مي‌فرمايد: در مسجد نشسته بودم مؤ ذن براي اذان بالاي ماءذنه رفت، وقتي كه گفت: الله اكبر، الله اكبر پدرم حضرت علي (عليه السلام) منقلب شد و آنچنان گريه كرد كه همه ما گريه كرديم، هنگامي كه اذان او تمام شد، فرمود: آيا مي‌دانيد كه مؤ ذن چه مي‌گويد؟ عرض كرديم: خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم و وصي رسولش داناترند فرمود: لو تعلمون ما يقول لصحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا؛ اگر مي‌دانستيد كه چه مي‌گويد، كم مي‌خنديديد و بسيار مي‌گريستيد آنگاه حضرت به تفسير اذان پرداختند. [607].
[صفحه 387]

اصحاب رس كيانند

امام رضا (عليه السلام) فرمود: مردي از اشراف قبيله بني تميم بنام عمرو سه روز پيش از شهادت اميرالمؤ منين (عليه السلام) به حضور آن حضرت رسيد و عرض كرد: اي مولاي من تقاضا دارم داستان اصحاب رس را براي من بيان فرماييد تا بدانم آنها در چه عصر و زماني زندگي مي‌كرده اند و سرزمين آنها در كجا بوده است و پادشاه آنها چه كسي بوده است؟ آيا خداوند پيغمبري براي آن قوم مبعوث فرموده و به چه علت آنها به هلاكت رسيدند؟ زيرا كه در قرآن كريم آز آنها نام برده شده ولي شرح حال آنها بيان نشده است.
اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمودند: پرسشي نمودي كه پيش از تو كسي از من سؤ ال ننموده و بعد از من نيز كسي خبر آنها را به تو نخواهد گفت مگر آنكه از من حديث كند.
بدان اي مرد در كتاب خدا هيچ آيه اي نيست مگر آنكه تفسير آنرا من مي‌دانم و حتي موقع نزول و شاءن نزول آن را مطلع هستم سپس به سينه مبارك خود اشاره نموده و فرمودند: در اينجا علم و دانش بي پاياني است اما جويندگان آن بسيار كم هستند و بزودي وقتي كه ديگر مرا در بين خود نبينند پشيمان خواهند شد.
اي تميمي! اصحاب رس مردمي بودند كه درخت صنوبر را پرستش د مي‌كردند و آن را در فارسي شاه درخت مي‌ناميدند و آن درختي بود كه پس از طوفان نوح در كنار چشمه آبي بنام روشناب كاشته شد. قوم مزبور بعد از عصر حضرت سليمان در روي زمين مي‌زيستند و دوازده شهر در كنار رود ارس در بلاد مشرق زمين بنا كرده بودند و به همين مناسبت آنها را اصحاب رس ناميده اند در آن زمان در روي زمين نهري پر آب تر و بهتر و گواراتر از رود ارس وجود نداشت و هيچ شهر و ديارى آبادتر از شهرهاي ايشان نبود. نام دوازده شهر آنها عبارت بود از: آبان، آذر، دي، به من، اسفندار، فروردين، ارديبهشت، خرداد، تير، مرداد، شهريور و مهر. مركز كشور و سلطنت آنها شهر بزرگ اسفندار و نام پادشاه ايشان تركوذبن غابوربن يارش بن ساذبن نمرود بن كنعان بود ... چشمه روشناب و اولين صنوبر در شهر اسفندار بود. اصحاب رس در هر ماه عيدي داشتند كه در پيرامون درخت صنوبر اجتماع نموده و درخت را با انواع زيورهاي
[صفحه 388]
مي‌آراستند و گاو و گوسفند بسيار قرباني مي‌كردند و آتش افروخته و قرباني هاي خود را در آتش مي‌انداختند و چون دود قربانيها بلند مي‌شد همگي به سجده افتاده و به نيايش مي‌پرداختند و مي‌گفتند: خداي ما از ما

راضي شو، در اين وقت شيطان درخت صنوبر را مي‌جنبانيد و از ساق درخت صدايي به مانند آواي كودك بر مي‌خاست كه اي بندگان من از شما خشنود شدم. مردم از شنيدن صداي مزبور خوشحال شده و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و يك شب و يك روز در آن مكان توقف كرده و روز ديگر به جايگاه خود باز مي‌گشتند و عيد هر شهري منسوب به آن شهر بوده و ايرانيان نام دوازده ماه سال خود را از نام دوازده شهر مذكور اقتباس كرده بودند. در هر سال يك مرتبه اهالي دوازده شهر بسوي شهر اسفندار كه مركز كشور و جايگاه چشمه روشناب و صنوبر اصلي بوده مي‌رفتند و عيد بزرگ خود را در آنجا برگزار مي‌نمودند. بدين ترتيب كه در كنار صنوبر سراپرده مجلل و رفيعي از ديبا كه به انواع صورتهاي مختلف مزين شده بود ميزدند و به آن سراپرده دوازده در تعبيه كرده بودند كه اهالي هر شهري از در مخصوص خود وارد مي‌شدند. خارج سراپرده به نيايش صنوبر پرداخته و قرباني‌ها براي آن درخت خيلي بيش تر از ساير درختها مي‌آوردند. آنگاه شيطان درخت را به شدت تكان مي‌داد و از ميان درختها به آواز بلند صدايي بلند مي‌شد و مردم را وعده‌ها و اميدواري‌ها مي‌داد مردم سر از سجده برداشته و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و مدت دوازده شبانه روز بعدد تمام عيدهاي سال به عياشي و باده گساري مي‌پرداختند و روز سيزدهم جشن پايان يافته و به شهرها و خانه هاي خود باز مي‌گشتند چون كفر و طغيان آن قوم از حد گذشت. پروردگار يكي از بني اسرائيل از نسل يهودا فرزند يعقوب را به رسالت مبعوث و براي هدايت آن قوم فرستاد و مدت مديدي آن پيغمبر در ميان آنها بود و ايشان را به خدا پرستي دعوت نمود ولي آنها پيروي نكرده و تبعيت پيامبر خدا را نكردند. هنگام فرا رسيدن عيد بزرگشان آن پيغمبر در مقام مناجات با پروردگار بر آمد و گفت: خداوندا مي‌بيني كه اين مردم چگونه رسالت مرا تكذيب و از پرستيدن تو سرباز زده و درختي را كه هيچ سود و زياني براي آنها ندارد ستايش و پرستش مي‌كنند. الهي
[صفحه 389]
قدرت و سلطنت خود را بر اين قوم بنم
ا و معبودشان را از بين ببر و درخت صنوبر را خشك كن همين كه مردم صبح از خواب برخاستند ديدند تمام درختهاي مورد ستايش آنها خشك شده، متحير گشته جمعي از آنها به يك ديگر گفتند اين مرد كه مدعي است از طرف خداي آسمان و زمين پيغمبر است براي آنكه عبادت معبود خود منصرف و به خداي او توجه كنيم خدايان ما را به جادو و سحر خود به اين صورت در آورده ... سپس پس از اظهار نظرهاي متعدد تصميم گرفتند پيغمبر خدا را به قتل برسانند. آنها بعد از اين كار دچار عذاب خداوند شدند در همان موقعي كه مشغول برگزاري تشريفات عيد بودند ناگاه باد سرخي

به ايشان وزيد. حيران و سرگردان شده به يكديگر پناه مي‌بردند. خداوند زمين زير پاي آنها را به گوگرد افروخته اي مبدل ساخت و ابري بالاي سر ايشان آمد كه آتش فشاني نمود و بدنهاي آن قوم را مانند سرب مذاب گداخته و از هم پاشيد و به اين صورت با بدترين حالي نابود و از صفحه گيتي رخت بربستند. [608].

مظهر عفو و رحمت خداوندي

روزي ابوهريره سخنان زشت و توهين آميزي به اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) نسبت داد، فرداي آن روز براي حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام (عليه السلام) نياز او را بر طرف ساخت، ياران امام با تعجب عرض كردند: يا علي (عليه السلام) چرا چنين كرديد؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اينكه جهالت و ناداني او، بر حلم من و خطايش بر عفوم و سؤ الش بر كرم من غلبه و پيشي گيرد از اين رو حاجتش را روا ساختم و باز در روايت است كه موسي بن طلحه بن عبدالله را وقتي دستگير كردند او را به حضور امام (عليه السلام) آوردند. امام (عليه السلام) فرمود: سه بار بگو: استغفر الله و اتوب اليه. او چنين گفت، آنگاه حضرت او را آزاد كرد و فرمود: از اسب و شمشير هر چه نياز داري در اردوگاه از لشكر ما بگير ليكن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.
[صفحه 390]

شناسايي علي در ميدان جنگ

روزي در جنگ صفين معاويه ديد كه يك نفر در مقابل لشكر او به تنهايي مي‌جنگد، رو به عمر و عاص كرد و گفت: اين شجاع قوي دلي كيست كه اينگونه مبارزه مي‌كند؟
عمر و عاص گفت: اين با عبدالله بن عباس يا علي بن ابيطالب، حيدر كرار.
معاويه گفت: چگونه مي‌توان تشخيص داد كه كداميك از آنها هستند؟
عمر و عاص گفت: اگر چه ابن عباس مرد شجاعي است، ولي نمي‌تواند در برابر سپاهي مقاومت كند، لذا اگر روي گردانيد او ابن عباس است ولي اگر ثابت و پابرجا ماند و جنگيد و عقب نرفت بدان كه او، همان علي بن ابيطالب (عليه السلام) است. كه اگر تمام اعراب به مقابله با او برخيزند او روي خود را بر نمي‌گرداند، چه برسد به سپاه تو.
آنگاه معاويه براي آزمايش فرمان حمله عمومي سپاه خود را صادر كرد، اما ديد آن جنگجو با شجاعت بي همتاي خود همچون كوهي آهنين در جاي خود ثابت و استوار مانده است و يك يك سپاهيان او را به هلاكت مي‌رساند.
آنگاه به اين طريق علي (عليه السلام) را شناسايي كرد و فورا دستور عقب نشيني سپاه را صادر كرد.

يكي از رجال ثروتمند حلوايي پخته و مقداري از آن را به عنوان تحفه به نزد علي (عليه السلام) فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و ديد رنگ و بوي خوبي دارد.
آنگاه فرمود: از رنگ و بويت معلوم است كه طعم خوب هم داري ولي هيهات كه من ذائقه ي خود را به طعم تو آشنا كنم. شايد در قلمرو خلافت من كسي پيدا شود كه شب را گرسنه خوابيده باشد.
لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخين ديده شده است: كه آن حضرت روي خاك مي‌نشست، فرش خانه اش حصير بود، كفش خود را وصله مي‌زد ولي او در حالي كه فرمانرواي تمام ممالك اسلامي بود معيشتي چنين سختگيرانه و زاهدانه دارد. [609].
ها، علي بشر، كيف بشر، كيف بشر
عقل عاجر شد در كار تو اي پاك گهر [610].
[صفحه 391]

زياده طلبي ظالمان و جواب علي

طلحه و زبير در زمان خلافت علي (عليه السلام) با اينكه داراي ثروت فوق العاده اي بودند و آن ثروت‌ها نيز در زمان خلافت خلفاي قبل تهيه كرده بودند [611] چشم داشتي نيز به آن حضرت داشتند. علي (عليه السلام) فرمود: دليل اينكه شما خودتان را برتر از ديگران مي‌دانيد چيست؟ عرض كردند: در زمان خلافت عمر و عثمان مقرري ما بيشتر از ديگران بود حضرت فرمود: در زمان پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم مقرري شما چگونه بود؟ عرض كردند: مانند ساير مردم، علي (عليه السلام) فرمود: اكنون هم مقرري شما مانند ساير مردم است. آيا من از روش پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم پيروي كنم يا از روش عمر؟ آنها چون جوابي نداشتند عرض كردند: ما خدماتي كرده ايم و سوابقي در اسلام داريم. علي (عليه السلام) فرمود: خدمات و سوابق من بنا به تصديق خود شما بيشتر از همه مسلمين است و با اينكه فعلا خليفه ام هيچ گونه امتيازي ميان خود و فقيرترين مردم قائل نيستم بالاخره آنها ظاهرا مجاب شدند و نااميدانه برگشتند.

رافع بن سلمه مي‌گويد: در جنگ نهروان با علي (عليه السلام) بودم و هنگامي كه آن حضرت نشسته بود، سواري آمد و عرض كرد السلام عليك يا علي! حضرت فرمود: و عليك السلام، چرا مرا به اسم اميرالمؤ منين سلام نكردي؟ گفت: آري اينك تو را از آن خبر مي‌دهم. در جنگ سفين تا قبل از تعيين حكم بر حق بود، و هنگامي كه آن دو حكم
[صفحه 392]
(ابوموسي اشعري و عمر و بن عاص) را تعيين كردي، از تو بيزار شدم و مشرك ناميدم، و آنگاه متحير شدم كه ولايت و فرمانروايي چه كسي را اختيار كنم؟! به خدا سوگند! معرفت و علم من به هدايت و گمراهي تو (كه بفهم تو بر حقي يا بر باطل) براي من از دنيا و مافيها محبوب تر است! حضرت فرمود: مادرت به عزايت نشيند، نزديك من بايست تا علامات هدايت و گمراهي را به تو بنمايانم. آن مرد نزديك حضرت ايستاد، و در اين اثناء ناگاه سواري اسب تازان نزد علي (عليه السلام) آمد و گفت:
يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) بشارت باد تو را به فتح و پيروزي، چشمت روشن باشد، به خدا قسم! همه خوارج كشته شدند، حضرت در پاسخ او فرمود: جلو نهر يا پشت نهر؟ عرض كرد: جلوي نهر. حضرت فرمود: دروغ گفتي، به آن خدايي كه دانه را شكافت و بشر را آفريد از نهر عبور نكنند تا كشته شوند، آن مرد گفت: پس بصيرتم در حق او زياد شده سپس د سوار ديگري آمد و مثل اولي خبر داد، حضرت هم مثل جواب اولي را به او داد. آن مرد شكاك گفت: همت گماشتم تا بر علي حمله كنم و سرش را با شمشير بشكافم. سپس دو سوار ديگر آمدند به طوري كه اسبانشان را به عرق آورده بودند و گفتند: يا اميرالمؤ منين! خدا چشمت را روشن كند، بشارت بادت به فتح و پيروزي. به خدا سوگند! همه خوارج كشته شدند، حضرت فرمود: پشت نهر يا جلوي آن؟ گفتند: بلكه پشت نهر، و هنگامي كه اسبانشان را در نهروان فرو بردند و آب بر سينه اسبها مي‌زد، برگشتند و كشته شدند، فرمود: شما راست گفتيد. آن مرد از اسبش پياده شد و دست و پاي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) را گرفت و بوسيد. اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمود: اين نشانه اي است براي تو (كه با آن حق را بشناسي). [612].

گناهان به حسنه و ثواب تبديل مي‌شود

اصبغ بن نباته روايت كرده، گفت: روزي داخل منزل اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) شدم و منتظر ورود و تشريف آوردن آن حضرت بودم كه ناگاه وارد منزل شدند به پا ايستاده و
[صفحه 393]
سلام كردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارك به كتف من زده و فرمودند: اي اصبغ! عرض كردم: بلي. فدايت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بميرند از افق اعلي شربتي به آنها بنوشانند كه از شير سفيدتر و از عسل شيرين تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض كردم: اگر چه آن دوستان شما معصيتكار باشند؟ فرمود: بلي. آيا در قرآن نخوانده اي كه مي‌فرمايد: اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنا اي اصبغ! اگر دوستان ما با محبتي كه به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمايند خداوند گناهان ايشان را مي‌آمرزد. [613].

هفتاد و دو حرفي از اسم اعظم خداوند

روزي اميرالمؤ منين (عليه السلام) در مسجد نشسته بود كه دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با يكديگر بر موضوعي نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مساءله را طرح نموده، يكي از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعاي او باطل و بي اساس و سخن ناروا مي‌گفت:، اميرالمومنين (عليه السلام) بر عليه او حكم داد و آن مرد خارجي گفت: به خدا قسم حكم به عدل نفرمودي و قضاوت شما در پيشگاه خداوند باطل و مرضي حضرت حق نيست. اميرالمومنين (عليه السلام) با دست اشاره اي به او نمود و فرمود: اي سگ ساكت شو و از مسجد بيرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سياهي شد و اصحاب ديدند لباسهاي آن مرد به هوا پرواز كرد و خودش صدا مي‌نمود و اشك از چشمانش جاري گرديد. اميرالمؤ منين (عليه السلام) چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت كرد و سر به آسمان بلند كرد و كلماتي فرمود كه ما نفهميديم. به خدا قسم ديديم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهايش از هوا روي شانه اش افتاد و از مسجد بيرون رفت در حالي كه قدم هاي او مي‌لرزيد و ما بسيار تعجب كرديم و نظرمان را به اميرالمؤ منين (عليه السلام) دوخته شده بود حضرت توجهي به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنين تعجب كرده ايد. گفتيم فدايت شويم چگونه تعجب نكنيم از اين حادثه اي كه هم اكنون به چشم ديديم فرمود: آيا

[صفحه 394]

نمي‌دانيد آصف بن برخيا نظير اين حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقيس را در لحظه اي به حضور سليمان كشانيد و آورد كه داستانش در قرآن بيان شده. آنگاه آيات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسيد كه آيا پيغمبر شما محمد صلي الله عليه و آله و سلم نزد خدا گرامي تر است يا سليمان. عرض كرديم: پيغمبر ما. فرمود: پس وصي پيغمبر شما گرامي تر از وصي سليمان است، در نزد آصف وصي سليمان يك حرف از حروف اسم اعظم بود ولي در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است. [614].

اميرمؤ منان علي (عليه السلام) پس از بازگشت از جنگ نهروان نامه اي را نوشت و دستور داد به مردم آن را ابلاغ كنند، اما سبب نوشتن نامه اين بود كه عده اي در مورد ابوبكر و عمر و عثمان از آن مولاي بزرگوار پرسش د كردند كه علي (عليه السلام) از اين سؤ ال خشمگين شدند و فرمودند: اين پرسشهاي بي حاصل را چه سود؟ بنگريد كه شهر مصر را تصرف كرده اند و معاويه ابن خديج و محمد بن ابي بكر را به قتل رسانيده چه مصيبت بزرگي! كشته شدن محمد را مصيبتي است بزرگ. به خدا سوگند كه او مانند يكي از فرزندان من بود.
سبحان الله ما اميدوار بوديم كه بر اين قوم و متصرفاتشان چيره و پيروز شويم اما ناگهان آنان بر ما تاختند و متصرفات ما را تصاحب كردند. اينك من براي شما نامه اي مي‌نويسم كه انشاء الله تعالي به پرسش هاي شما پاسخي روشن باشد. پس، دبير خود عبيدالله بن ابي رافع را فرمود: چند تن از مردمي را كه به آنان اعتماد دارم را نزد من حاضر كن، گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) نام آنان چيست؟ چه كساني را به خدمت آورم؟ حضرت فرمود: اصبغ ابن نباته و ابوطفيل عامر بن وائله كناني و رزين بن جبيش اسدي و جويريه بن مسهر عبدي و خندف بن زهير اسدي و حارثه بن مضرب الهمداني و حارث بن عبدالله اعور همداني و مصباح نخعي و علقمة بن قيس و كميل بن زياد و عمير بن زراره، را بياور نزد من.
[صفحه 395]
آنان حاضر شدن. علي (عليه السلام) به آنها فرمود: اين نوشته را بگيريد و عبيدالله بن ابي رافع آن را بر مردم بخواند و شما هم جمعه حاضر باشيد و اگر كسي بر ضد شما برخيزد. با او به كتاب خدا در اختلاف خود انصاف دهيد و به عدالت رفتار كنيد. اينك نامه:
بسم الله ارحمن الرحيم
از بنده خدا علي اميرمؤ منان، به مومنان و مسلمانان از شيعيان خود ... به خدا سوگند نمي‌دانم به چه كسي شكايت برم. آيا در حق انصار ستم رفت يا در حق من ستم كردند؟ بلكه حق مرا به ستم گرفتند و من مظلوم واقع شدم ... (امام پس از تحليل وقايع غصب خلافت و ولايت او، به بيعت مردم با عثمان مي‌پردازند كه البته به علت طولاني بودن نامه اين موارد حذف گرديد) ... مردم مي‌ترسيدند اگر من بر آنان ولايت يابم گلويشان را بفشارم و نتوانند دم بر آوردند و از ولايت بهره اي در دست آنان نماند. پس همه بر ضد من بر پاي خاستند و متفق شدند تا ولايت را از من به عثمان برگردانند به اين اميد كه بوسيله او از آن نصيب برند و آن امر را در

ميان خود دست به دست بگردانند. شبي كه با عثمان بيعت كردند، بانگي برخاست و در مدينه پيچيد و به گوشها رسيد و معلوم نشد بانگ از كيست و به گمان من بانك از كسي بود كه پنهان از چشم‌ها مي‌زيست!! باري چنين گفت: آن ندا دهنده: اي كه بر اسلام سوگواري مي‌كني، خيز و سوگواري كن، اي جارچي مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفت، برخيز و خبر مرگ اسلام را اعلام كن همانا كه معروف مرد و منكر آشكار شد. همانا كه علي بر عمر ولايت از او برتر است پس ولايت را در دست او گذاريد و مقام والي او انكار مكنيد اين ندا مايه عبرت بود و اگر همه مردم از اين واقعه آگاهي نداشتند آنرا نقل نمي‌كردم. و بردباري پيشه ساختم تا خداي تعالي چه خواهد ... عبدالرحمن بن عوف به من گفت: اي پسر ابوطالب تو آيا به اين امر (حكومت) بسيار دلبسته اي؟ گفتم: دلبسته به آن نيستم اما ميراث محمد صلي الله عليه و آله و سلم و حق او را مطالبه مي‌كنم. ولايت اين امت بعد از او از آن من است و شما به اين امر (حكومت) حريص ترید تا من، زيرا كه شما با زور شمشير ميان من و حق من حائل
[صفحه 396]
شده ايد و مرا از حقم باز داشته ايد. بار خدايا! من شكايت قريش د را به درگاه تو مي‌آورم ...
رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم با من عهد كرد و فرمود: اي پسر ابوطالب ولايت امر من با تو است پس اگر با عافيت و سلامتي ولايت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن تسليم شدند به آن كار و پذيرش آن قيام كن، اما اگر اختلاف كردند، آنرا و آنچه را كه به آن سرگرمند رها كن ...
و اما اگر بعد از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم حمزه عمويم و جعفر برادرم براي من مانده بودند به اجبار و اكراه با ابوبكر بيعت نمي‌كردم. من دچار دو مرد (عباس و عقيل) بودم كه كاري از آنان ساخته نبود. پس در نظر گرفتم كه خاندان خود را حفظ كنم و با خار و خاشاك در ديده، چشم برهم نهادم و جرعه هاي خشم و اندوه را با گلوي گرفته فرو بردم و با شكيبايي تلخ تر از حنظل و شكافنده تر از تيغ ساختم ...
شرح كار او (عثمان) به طور كامل و جامع اين است كه امري را برگزيد و آن اختياري بد بود. و شما مردم نيز جزع كرديد كه آن نيز بد بود. خداوند ميان ما و او حكم فرمايد. به خدا سوگند در خون عثمان اتهامي ندارم (شراكت نداشتم) من مسلماني بودم از مهاجران كه در خانه خود بود وقتي او را كشتيد نزد من آمديد تا با من بيعت كنيد. من از قبول آن خودداري كردم شما عذر مرا نپذيرفتيد دستم را كه براي بيعت گرفتيد و كشيديد واپس كشيدم. آنگاه به من هجوم آورديد مانند هجوم شتران تشنه كه به آبشخور خود هجوم برند. ازدحام شما چنان بالا گرفت كه بيم آن كردم كه كشته شوم و يا بعضي از شما بعضي ديگر را به قتل برسانند، از

شدت هجوم بند نعلينم پاره شد و ردا از دوشم افتاد و ناتوان پايمال شد ... (حضرت از اينجا به بعد در نامه خود به شورش ها، بيعت شكني‌ها و ظلم هاي بعد از بيعت را كه بر او روا داشتند را تحليل مي‌نمايد و شديدا اعمال ناجوانمردانه بعضي را سرزنش مي‌نمايد و در انتها مي‌فرمايد ...) بار خدايا! ما را، و اينان را، راهروان راه هدايت فرماي و ما و آنان را، به دنيا بي رغبت گردان و آخرت را براي ما بهتر از دنيا قرار ده. [615].
[صفحه 397]

حق به اهلش رسيد

چون اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) از مدينه به سوي پيكار با بيعت شكنان در بصره رو كرد، در ربذه فرود آمد و چون از آن جا كوچ كرد و در منزلي در قديد (بر وزن زبير نام محلي است در نزديكي مكه) فرود آمد. عبدالله بن خليفه طائي با آن حضرت ملاقات نمود، اميرالمؤ منين (عليه السلام) به او خوش آمد گفت. عبدالله عرض كرد: سپاس خدايي را كه حق را به اهلش بازگرداند و آنرا در جاي خودش نهاد خواه قومي را ناخوش آيد يا به آن شاد شوند، به خدا سوگند آنان محمد صلي الله عليه و آله و سلم را نيز خوش نداشتند و با اعلام جنگ نموده و به كارزار پرداختند ... به خدا سوگند در هر جا و هر شرايطي و به جهت وفاداري با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در كنار تو پيكار مي‌كنيم.
اميرالمؤ منين (عليه السلام) بر او آفرين گفت و او را در كنار خود نشاند - و اودوست و ياور آن حضرت بود - و شروع كرد از وي اوضاع و احوال مردم را پرسش كردن تا اينكه درباره ابوموسي اشعري از وي پرسش د نمود، او به حضرت گفت: به خدا سوگند من به او اطمينان ندارم و از مخالفت او با شما اگر ياوري بيابد بيمناكم.
اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمود: به خدا سوگند او نزد من نيز مورد اطمينان و خيرخواه دلسوز نيست و همانا كساني كه پيش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند و او را به فرمانروايي بر مردم گماشته و مسلط ساختند و من مي‌خواستم او را بركنار كنم. ولي مالك اشتر از من خواست كه او را سر جاي خودش بگذارم و من نيز با كراهت او را باقي داشتم ولي پس از آن باز تصميم به عزلش گرفتم.
همينطور كه امام با عبدالله مشغول گفتگو بود جمعيت كثيري از جانب كوههاي طي بسوي آن حضرت رو آورد. اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: ببينيد اين جمعيت چه كساني هستند؟ سواراني چند به سرعت رفتند و چيزي نگذشت كه بازگشتند و عرض كردند: اينها قبيله طي هستند كه گوسفندان و شتران و اسبان خود را پيش انداخته و بسوي شما مي‌آيند، عده اي هدايا و پيشكش هاي خود را آورده و گروهي قصد دارند با تو براي پيكار با دشمن بسيج شوند.
[صفحه 398]
اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: خداوند به قبيله طي پاداش خير دهد ...
آنان چون خدمت حضرت رسيدند عرض سلام نمودند، عبدالله بن خليفه گويد: به خدا سوگند آن جماعت و حسن هياءت آنان مرا به شادي واداشت

و هر كدام از آنها سخني گفته و عرض ارادت نمودند.
علي بن حاتم طايي برخاست و حمد و ثناي الهي را به جاي آورد، سپس د ارادت و اطاعت خود را نسبت به آن حضرت ابراز كرد. اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمود: خداوند از جانب اسلام و اهل آن به شما قبيله جزاي خير دهد. شما بدلخواه خود مسلمان شديد و با مرتدان جنگيديد و آهنگ ياري رساندن به مسلمين را در خاطر داشتيد ... سپس بعضي ديگر مثل سعيد بن عبيد بحتري از بني بحتر و ديگران به نوبه خود شديدا اظهار ارادت نمودند كه امام پاسخ آنها را داد.
سپس اميرالمومنين علي (عليه السلام) كوچ كرد و شش صد مرد از آنان به دنبال آن حضرت روان شدند تا به منطقه ذي قار رسيد و در ميان هزار و سيصد مرد به آنجا فرود آمد. [616].

فال بد زدن

روزي اميرالمومنين علي (عليه السلام) از كوفه خارج شد كه به حروريه عزيمت نمايد، مردي به آن حضرت عرض كرد، يا علي (عليه السلام) حركت شما در اين ساعت به صلاح نيست، صبر كنيد تا آنكه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم كه آسيبي به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بين، فرمود: اينكه من بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنين اسب من نر است يا ماده؟ عرض كرد: اگر حساب كنم خواهم دانست.
اميرالمؤ منين فرمود: هر كه گفتار ترا تصديق كند قرآن را تكذيب نموده و در تاءييد فرمايش خود اين آيه را تلاوت كرد: ان الله عنده علم الساعة [617] آنگاه به آن مرد فال بين فرمود: پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم با مقام عالي و دانش و جامعيت و خاتميت خود هرگز ادعايي را كه تو مي‌كني نمي‌فرمود!!
[صفحه 399]
تو تصور مي‌كني كه مرا از دانش خود نفعي مي‌رساني و يا زياني را از من دور مي‌كني، هر كس ترا تصديق كند و به گفته هاي تو اعتماد كند بايد از استعانت و ياري خداوند بي نياز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان كرد و عرض كرد: خداوند!! هيچ فال بدي نيست مگر مشيت تو، و هرگز ضرر و زياني نمي‌رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نيست خدايي غير از تو اي خداي يگانه. [618].

بسوي خدا بيا

مالك بن ابي عامر مي‌گويد: هنگامي كه علي بن ابيطالب (عليه السلام) از مدينه بسوي بصره براي جنگ جمل روانه شد. من در كنار مغيرة بن شعبه ايستاده بودم كه عمار ياسر پيش ما آمد و به مغيره گفت: اي مغيره ميل و گرايش به خداوند داري؟ مغيره گفت: كجا چنين چيزي برايم خواهد بود اي عمار؟! عمار به او گفت: در اين دعوت (فرا خواندن بسوي جهاد در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسي و بر آيندگان سروري پيدا كني.
مغيره گفت: اي ابااليقظان يك چيز بهتر از اين كه تو مي‌گويي هست!
عمار گفت: آن چيست؟ او گفت: اينكه در خانه برويم و درها را به روي خود ببنديم تا حقيقت بر ما روشن شود. سپس با روشني و آگاهي بيرون مي‌شويم و مثل زور آزمايان نباشيم كه مي‌خواهد با پاره كردن زنجيري، خنده اي را برانگيزد و ليكن خود به غم و اندوه گرفتار آيد.
عمار گفت: هرگز هرگز، آيا ناداني پس از دانايي و كوري پس از بينايي را برگزينيم؟ گوش به حرف من بده به خدا سوگند مرا نبيني جز در صف اول، امام علي (عليه السلام) از جريان آن دو با خبر شد و فرمود: اي ابااليقظان، اين عور (چپول و يك چشم) به تو چه مي‌گويد:؟ به خدا سوگند او پيوسته كوشش مي‌كند كه حق را به باطل بپوشاند و آنرا وارونه و غير واقع جلوه دهد و به چيزي از دين نياويزد مگر آن كه موافق دنيا باشد.
اي واي مغيره! اين دعوتي است كه هر كس را كه با آن همراهي كند بسوي بهشت مي‌راند. مغيره گفت: راست مي‌گويي اي اميرالمومنين (عليه السلام) من اگر با تو نباشم هرگز عليه تو نيز نخواهم بود. [619].
[صفحه 400]

اصبغ بن نباته مي‌گويد: روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) سخنراني كرد و پس از حمد و ثناي الهي و درود بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي مردم سخنم را بشنويد و كلامم را خوب فرا گيريد، همانان تكبر و خودفروشي از نشانه گردنكشي است و نخوت و بزرگ منشي از تكبر است شيطان دشمني حاضر و آماده است او شما را به باطل دلخوشي مي‌دهد ... القاب زشت بر هم نزنيد ... ما خاندان رحمتيم، گفتار ما حق و كردار ما عدل است.
هان! كه از همه شگفت تر اينكه معاويه و عمر و عاص عده اي از مردم را به خون خواهي پسر عمويشان (عثمان) بر مي‌انگيزند [620] به خدا سوگند كه من هرگز با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مخالفت نورزيدم و هرگز در كاري از وي سرپيچي نكردم، جان خود را در مواردي سپر او ساختم كه زورمندان و شجاعان از آن عقب مي‌نشستند و بندهاي بدنها از آن مي‌لرزيد ...
در اين موقع عمار ياسر برخاست و عرض كرد: اي مردم! اميرالمؤ منين (عليه السلام) شما را آگاه ساخت كه امت، با او وفادار نخواهد ماند. پس د مردم پراكنده شدند در حالي كه امام آنها را آگاه ساخته بود. [621].

امام مبين منم

عمار ياسر مي‌گويد: در يكي از جنگها كه در خدمت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) بودم از بياباني عبور مي‌كرديم كه مملو از مورچه بود به حضرت عرض كردم: اي مولاي من آيا
[صفحه 401]
كسي هست كه شماره اين مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلي اي عمار من مي‌دانم و مي‌توانم تعداد آنها را تعيين كنم.
عرض كردم: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) تعداد اينها را از كجا مي‌دانيد؟ حضرت فرمود: اي عمار مگر سوره يس را نخوانده اي، آنجا كه مي‌فرمايد: و كل شيئي احصيناه في امام مبين عرض كردم: بلي فدايت شوم اين سوره را مكرر خوانده ام. حضرت فرمود: اي عمار منظور از امام مبين كه خداوند فرموده است منم. [622].

حضرت علي و برزخيان

حضرت علي (عليه السلام) هنگام مراجعت از جنگ صفين وقتي كه نزديك كوفه، به كنار قبرستاني كه بيرون دروازه قرار داشت رسيد رو به سوي قبرها كرد و چنين فرمود: اي ساكنان خانه هاي وحشتناك و مكانهاي خاكي و قبرهاي تاريك! اي خاك نشينان، اي غريبان اي تنهايان اي وحشت زدگان، شما در اين راه بر ما پيشي گرفتيد و ما نيز به شما ملحق خواهيم شد. اگر از اخبار دنيا بپرسيد به شما مي‌گويم خانه هايتان را ديگران ساكن شدند، همسرانتان به نكاح ديگران در آمدند و اموالتان تقسيم شده اينها چيزهاي است كه نزد ما است نزد شما چه خبر.
پس رو به يارانش كرد و فرمود: اگر به آنها اجازه گفتن داده شود حتما به شما خبر مي‌دهند كه بهترين زاد و توشه براي سفر پرهيزگاري است. [623].

ابوهريره [624] از كساني است كه 3 سال آخر عمر شريف پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را درك كرد وي در دور خلافت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) سكوت ظاهري كرد و از خير خواهي به دستگاه
[صفحه 402]
معاويه دريغ نمي‌نمود. در هنگام جنگ صفين از جنگ كناره گرفت و روزي را در خيمه گاه حضرت امير (عليه السلام) و روز ديگر را در ميان لشكريان معاويه مي‌گذراند و گويند در نماز به حضرت اقتدا مي‌كرد ولي سفره معاويه را ترجيح مي‌داد و بر سفره او حاضر مي‌گشت و مي‌گفت: غذاي معاويه چرب تر و نماز با علي (عليه السلام) افضل است ... [625].

روزي علي (عليه السلام) در كوفه سخنراني مي‌كرد و ضمن سخنراني فرمودند قبل از دست دادن من از من سؤ ال كنيد كه من از مادون عرش، از هر آنچه سؤ ال شود پاسخ خواهم داد و چنين ادعايي را پس از من جز دروغگويان نخواهند كرد. مردي از يهوديان عرب از گوشه مجلس با صداي بلند با لحني زننده فرياد زد كه: من چيزهايي سؤ ال خواهم كرد كه در آن درخواهي ماند. اصحاب و دوستان علي (عليه السلام) از برخورد بي ادبانه او در خشم شدند و به وي هجوم آوردند. علي (عليه السلام) آنان را منع و فرمودند: رهايش كنيد و وي را به شتاب و دستپاچگي مكشانيد. حجج الهي با شتابزدگي و كم خردي استوار نمي‌گردد و با فرصت گرفتن از سائل براهين الهي نمود. پيدا نمي‌كند ... [626].

حكومت و احقاق حق

حضرت اميرالمومنين علي (عليه السلام) در راه سفر خود به سوي بصره براي جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذي قار [627] توقف كرد. گروهي از حجاج نيز كه از مكه باز مي‌گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علي (عليه السلام) در آن محل مطلع شدند نزديك خيمه آن حضرت جمع شدند تا از نصايح آن حضرت استفاده نمايند. ابن عباس با مشاهده جمعيت مشتاق، به خيمه اميرالمومنين داخل شد و ايشان را در حال وصله نمودن لنگه كفش كهنه خود يافت. عرض كرد: اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) احتياج ما به اينكه

[صفحه 403]

امور ما را اصلاح نمايي از وصله كردن اين كفشهاي كهنه بيشتر است. حضرت پاسخي به وي نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمير كفش خود فارغ شد. آنگاه آن را كنار لنگه ديگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس اين كفشهاي من چقدر مي‌ارزند؟ ابن عباس عرض كرد: اين كفشهاي از بس وصله خورده مندرس شده اند از قيمت افتاده و ارزشي ندارند. حضرت فرمود: با اين حال قيمتي براي آن بگو. ابن عباس عرض كرد: يك درهم يا شايد كمتر از اين. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم اين كفشهاي كهنه و بي ارزش د نزد من محبوب تر از امارت و حكومت بر مردم است. مگر آنكه به واسطه آن احقاق حقي كنم و يا باطلي را دفع نمايم. [628].

والي مصر

هشام بن محمد (مورخ مشهور) مي‌گويد: چون خبر شهادت محمد بن ابي بكر به اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيد [629] نامه اي به مالك بن حارث اشتر نخعي كه آن روزها در منطقه نصيبين اقامت داشت نگاشت كه: اما بعد، همانا تو از كساني هستي كه من براي برپايي دين از وي كمك مي‌جويم ... محمد بن ابي بكر را بر مصر گماردم و بر وي عده اي خروج كردند ... و او به شهادت رسيد - خدايش رحمت كناد - بنابراين بزودي نزد من آي، تا در امر مصر تدبيري بينديشيم و يكي از يارانت را كه مورد اعتماد و خير خواهي هستند براي جايگزيني بر كارهاي خودت بگمار. مالك اشتر فردي را به شبيب بن عامر ازدي را بجاي خود گذاشت و به سوي علي (عليه السلام) رفت، تا بر آن حضرت وارد شد. امام خبر مصر را به وي باز گفت و از احوال اهالي مصر او را باخبر ساخت و به او فرمود: كسي جز تو براي آنجا شايسته نيست پس برو به آنجا. پس هرگاه من به تو سفارشي نمي‌كنم به اين دليل است كه به راءي و نظر تو بسنده مي‌كنم از خدا در كارهاي مهم ياري جو و درشتي را با نرمي
[صفحه 404]
بهم بياميز و تا آنجا كه نرمش كارساز است با نرمي رفتار كن ... مالك اشتر از نرد علي (عليه السلام) خارج شد و اثاث خود را جمع كرد تا آماده حركت بسوي مصر شود. علي (عليه السلام) نيز پيشاپيش او نامه اي به مردم مصر نوشت. بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر شما ... همانا من بنده اي از بندگان خدا را به سوي شما فرستادم كه در روزهاي ترسناك نمي‌خوابد و در اوقات هراس انگيز از دشمن روي بر نمي‌تابد او از رزمنده ترين بندگان خدا ... و او همان مالك بن حارث اشتر است او به سان شمشيري است كه دندانه تيزش، و تيزي لبه اش، به كندي نگرايد زود از ميدان نگريزد و به هنگام رزم با متانت و سنگين است. انديشه اي عميق و ريشه دار و صبر و تحملي نكو دارد پس سخنش را بشنويد و امرش را فرمان بريد ...
چون مالك آماده حركت شد جاسوسان معاويه در عراق خبر حركت مالك را به وي نوشتند. معاويه مي‌دانست اگر مالك به مصر پا نهد مصر از چنگ وي بيرون خواهد رفت لذا به دهقاني كه ماليات پرداز در منطقه قلزم ساكن بود پيغام فرستاد كه علي (عليه السلام) مالك اشتر را به طرف مصر فرستاده اگر شر او را از سر ما برداري تا زنده هستي ماليات همان ناحيه را به تو خواهم بخشيد بنابراين هر چه مي‌تواني در قتل
او چاره كن. آنگاه معاويه اهل شام را جمع كرد و به آنان گفت: همانا علي

(عليه السلام)، مالك اشتر را به سوي مصر فرستاده همگي گردآييد تا از خدا بخواهيم و دعا كنيم كه خداوند شر او را از سر ما كوتاه كند. آنگاه دعا كرد و همگي نيز با او دعا كردند.
مالك اشتر به سوي مصر بيرون شد تا به قلزم رسيد آن دهقان به استقبال او آمد بر وي سلام كرد و گفت: من مردي از اهل شام هستم و براي تو و يارانت خدمت كارم و خواست تا مالك زكات او را حساب نمايد. مالك اشتر به خانه وي رفت. او خوراكي را كه با عسل مسموم آغشته كرده بود نزد مالك برد و چون مالك از آن بخورد، او را در جاكشت، خبر شهادت مالك به معاويه رسيد او مردم را جمع كرد و گفت: مژده باد بر شما كه خدا تعالي دعايتان را اجابت كرد و شر مالك را از سر شما باز كرد و همگي با شنيدن اين مسرور شده و به هم مژده مي‌دادند اما چون خبر شهادت مالك به امام علي (عليه السلام) رسيد
[صفحه 405]
آهي بركشيد و بسيار افسوس خورد و فرمود: آفرين خدا، بر مالك كه هر چه داشت از او بود، او اگر از كوه بود البته بزرگترين ستون و صخره آن بود و اگر سنگ بود همانا سنگ سختي بود. مالكا راستي كه بخدا سوگند، مرگ تو جهاني را ويران ساخت و مويه كنان بر چون تويي بايد مويه سر دهند، سپس فرمود: انالله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين ... خداوندا من اين مصيبت بزرگ را به حساب تو مي‌گذارم كه مرگ او از مصائب روزگار است ... [630].

راوي حديث مي‌گويد

راوي حديث مي‌گويد: علي (عليه السلام) را ديدم كه يك درهم خرما خريداري كرد و خود شخصا آن را حمل كرده و به منزل مي‌برد بعضي از اصحاب از روي ارادت به رئيس مملكت عرض كردند: يا علي (عليه السلام)! اجازه فرماييد آنرا براي شما بياوريم. حضرت در جواب فرمود: كسي كه عائله دارد به حمل متاع خود شايسته تر است [631].

صعصعة بن صوحان يكي از همراهان و پيروان دائمي علي (عليه السلام) بود. لذا هنگامي كه علي (عليه السلام) به خلافت رسيد خطاب به آن حضرت گفت: زينت الخلافة و مازانتك و رفعتها و مارفعتك و هي اليك احوج منك اليها يعني: تو با قبول خلافت به آن زينت بخشيدي و جلا دادي اما خلافت تو را زينت نبخشيد و جلال نداد تو به خلافت رفعت دادي و مقامش را بالا بردي ولي خلافت به تو رفعت و مقام نداد و تو را بالا نبرد. خلافت به تو نيازمندتر است از تو به خلافت.
همين صعصعة بن صوحان وقتي كه حضرت ضربت خورده بود و در بستر آرميده بود به عيادات امام آمد خطاب به آن حضرت عرض كرد يرحك الله يا اميرالمؤ منين حيا و ميتا، فوالله لقد كان الله في صدرك عظيما و لقد كنت بذات الله عليما اي اميرمؤ منان، خدايت
[صفحه 406]
در زندگي و پس از مرگ رحمت كند، زيرا به خدا سوگند كه خدا در نزد تو بزرگ بود و تو بشناسائيش كاملا دانا بودي.
علي (عليه السلام) خطاب به صعصعة بن صوحان فرمود: و انت يرحمك الله فلقد كنت خفيف المؤونة كثير المعونة تو را نيز خداوند رحمت كند كه مردي كم خرج و سبكبار و بسيار ياي كننده و كمك كار بودي. [632]
صعصعه جزء افراد معدودي بود كه در شب شهادت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در تشييع جنازه آن حضرت و مراسم تدفين او در دل تاريك شب شركت كرد. صعصعة پس از پايان تدفين؛ كنار قبر مطهر علي (عليه السلام) ايستاد و يك سدت روي قلب پر تپش خود گذاشت و يا دستي ديگر مشتي از خاك قبر برداشت و بر سر خود ريخت و خطابه اي پر شور در جمع خاندان و ياران خاص علي (عليه السلام) ايراد كرد كه دو جمله زيباي آن را در اينجا ذكر مي‌نمائيم.
فاسال الله ان ممن علينا باقتفائنا اثرك و العمل بسيرتك؛
از خداوند تقاضا مي‌كنم كه بر ما منت نهد و توفيق دهد كه پيرو تو پاشيم و به سيره تو عمل كنيم.
فو الله لقد كانت حياتك مفاتح الخير و مفالق للشر؛ بخدا سوگند زندگي تو درهاي خير را گشود و راههاي شر و بدي را بست. [633].

شروع خلافت

ابوبكر در سال دهم هجرت خليفه شد و در سال 13 هجري در 63 سالگي از دنيا رفت. در حالي كه 2 سال و 3 ماه و ده روز خلافت كرد [634].
پس از او عمر روي كار آمد و در اواخر ذي الحجه ي سال 23 به دست ابولؤ لؤ (فيروز ايراني) كشته شد و مدت خلافت وي ده سال و شش ماه و 4 روز بود. [635] عمر به هنگام تعيين خلفيه ي پس از خود دستور تشكيل شورايي را داد كه نتيجه آن به سود عثمان؛ منوط به عمل كردن وي به سيره پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم و سيره شيخين، تمام شد و عثمان در
[صفحه 407]
اوائل محرم سال 24 هجري تا ذي الحجه سال 35 هجري خلافت كرد كه مجموعا خلافت وي 12 سال چند روز كم به درازا كشيد. [636].
در سال 35 هجري مردم اجماع بر خلافت علي (عليه السلام) نمودند اول كاري كه حضرت پس از خلافت خود كرد عمال فاسق و فاجر عثمان و بني اميه را عزل نمود از كساني كه زير بار اين عزلها نرفت معاويه بود كه در زمان ابوبكر والي شام شده بود.
در پنج سال خلافت مولاي متقيان اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) جنگهايي رخ داد كه به ترتيب عبارتند از:
1- جنگ جمل در سال 36 هجري در بصره.
2- جنگ صفين در سال 36 و 37 هجري
3- جنگ نهروان در سال 39 هجري.
و بالاخره علي (عليه السلام) در سال 40 هجري توسط خواج و اشق الشقياء ابن ملجم به شهادت رسيد.

اي غمديده، به سوي ما شتاب كن!!

بانوي در خانه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به خدمتگذاري همت مي‌گماشت به نام ام موسي او مسئوليت رسيدگي و نگهداري فاطمه دختر آن حضرت (عليه السلام) را بر عهده داشت. اين زن چند روز پيش از شهادت علي (عليه السلام) شاهد گفتگويي ميان آن حضرت (عليه السلام) و دخترش ام كلثوم بوده است او اين گفتگو را چنين گزارش د مي‌كند:
شنيدم علي (عليه السلام) به دخترش ام كلثوم مي‌گويد: اي دختر عزيزم! من چنين مي‌بينم كه ديگر چندان همراه و همنشين با شما نخواهم بود. ام كلثوم پرسيد: چطور مگر، اي پدر عزيز؟ حضرت فرمود: من رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را در خواب ديدم كه با دست خويش غبار از چهره ام پاك مي‌كند و مي‌فرمايد: اي علي! ديگر چيزي بر تو نيست، وظيفه ات را به پايان بردي.
[صفحه 408]
بيش از سه روز نگذشته بود كه حضرت علي (عليه السلام) آن ضربت را خورد ام كلثوم با مشاهده اين صحنه فريادي جانخراش سرداد كه آن حضرت (عليه السلام) به او فرمود: اي دختر عزيزم! اين كار را نكن من رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌بينم كه با دستش به من اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد: اي علي به سوي ما بشتاب كه آنچه پيش ما است براي تو بهتر است. [637].

روزي دختري را در مسجد خدمت حضرت علي (عليه السلام) آوردند. پدر و برادران دختر ناراحت بودند. پدر دختر به حضرت عرض كرد يا علي (عليه السلام) اين دختر من است و خواستگاران زيادي از اعيان و اشرف برايش پيداشده. لكن اخيرا پيش آمدي شده كه اسباب سربزيري ما گرديده او حامله شده در حالي كه باكره هم هست به قابله مراجعه كرديم مي‌گويد باكره است ولي ولي حمل هم دارد از ناچاري اين مسافت زياد را پيموده ايم تا شما مشكلمان را حل نماييد.
در مسجد حضرت فرمود پرده اي زدند. آنگاه حضرت به قابله فرمود: دختر را معاينه كن قابله خبر داد كه همانطوري كه مي‌گويند هست، حضرت از خود دختر پرسيد كه خودت چه سابقه داري؟دختر قسم خورد و گريه كرد كه يا علي (عليه السلام) من مرتكب معصيتي نشده ام. حضرت فرمود: الان مشكل را حل مي‌كنم (اين داستان دو روايت دارد) يك روايت اين است كه حضرت فرمود: مقداري از اين سبزي هايي كه روي آب راكد و مانده سبز مي‌شوند را بياوريد، ... مقداري از آن سبزي‌ها را در ظرفي ريخته و حضرت فرمود: به قابله كه آن دختر برهنه روي آن بنشيند آن وقت آنچه بايد از او دفع شود خارج مي‌شود. اما به روايت دوم (البته ممكن است يا قضيه دو مورد مستقل ديگري بوده باشد) حضرت به پدر دختر فرمود: در سرزمين شما برف پيدا مي‌شود؟ عرض كرد: بلي كوههاي ما خيلي برف دارد. فرمود: مي‌تواني قدري از آن برفها را بياوري؟ عرض كرد: يا علي (عليه السلام) از كوفه تا محلي كه ما هستيم 250 فرسخ است. هيچ
[صفحه 409]
قدرتي نمي‌تواند اين كار را بكند. حضرت فرمود: بدون برف هم نمي‌شود بلكه اين مشكل بوسيله برف حل خواهد شد. آنگاه حضرت فرمود: آرام باش كه خداوند قدرت خودش را ظاهر كرد و سپس دست ولايت را دراز كرد و از كوههاي شام برف آورد و در مسجد گذاشت. سپس فرمود: آن را پشت پرده در طشتي بريزند و به دختر بگوييد روي اين برف بنشيند و از او دفع مي‌گردد حيواني كه 750 مثقال وزن دارد، يك وقت خبر دادند يا علي (عليه السلام) بيرون آمده حيواني كرم مانند ... آنگاه خود علي (عليه السلام) مشكل را حل كرد. حضرت از دختر سؤ ال كرد ايا گاهي در آبهايي كه مانده و راكد بوده براي شنا و استحمام رفته بودي؟ دختر عرض كرد: بلي يا علي (عليه السلام) مكرر نزديك محلمان جايي بوده كه من هم در آن رفته ام. حضرت فرمود: بلي در آب رفته اي و آن جانور (زالو) در بدنت

وارد شده و همانجا بواسطه خوردن خون رشد کرده بود در اینجا بود که تکبیر مردم بلند شد. [638].

كساني كه امام علي (عليه السلام) را به عنان خليفه مطرح كردند همگي ضد عثمان بودند. جناح طرفدار امام كه از انصار و قراء كوفه تشكيل شده بود و از حمايت صحابه برخوردار بود آن چنان قوي بود كه به طلحه و زبير مجال سربلند كردن نمي‌داد و نيز فرصت، داعيه خلافت را از سعدبن وقاص نيز گرفت. سعدبن وقاص درگير و دار حكميت مي‌گفت: كه او از همه كس به خلافت سزاوارتر است. چون دستي در قتل عثمان و فتنه هاي اخير نداشته است. ليكن در برابر اصرار صحابه، امام علي (عليه السلام) در ابتدا از پذيرفتن خودداري كرد. طبري از محمد حنفيه نقل كرده كه پس د از كشته شدن عثمان اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند كه ما سزاوارتر از تو به خلافت كسي را نمي‌شناسيم. علي (عليه السلام) گفت: من وزير شما باشم بهتر از آن است تا امير شما باشم. آنان گفتند: جز بيعت با تو چيزي را نيم پذيريم. آن حضرت گفت: كه بيعت او در خفا نمي‌تواند باشد و بايد در مسجد باشد ابن عباس مي‌گويد: ترس آن داشتم مبادا در مسجد بعضي برخاسته و سخني بگويند و
[صفحه 410]
يا كساني كه پدر يا عموي خويش را در جنگهاي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از دست داده اند اعتراض د كنند. بالاخره علي (عليه السلام) به مسجد رفت و مهاجرين و انصار به مسجد آمدند و با او بيعت كردند به غير از بعضي كه مخالفان غير انصاري كه عبارتند بودند از عبدالله بن عمر و زيد بن ثابت و محمدبن مسلمه و اسامة بن زيد كه همه از بهره مندان از نعمات خلافت عثمان بودند و مخالف ديگر حسان بن ثابت و كعب بن مالك مسلمة بن مخلدو سعدبن ابي وقاص بودند. محمد حنفيه مي‌گويد: همگي انصار جز چند نفر با علي (عليه السلام) بيعت كردند. به روايت ابن اعثم امام در آغاز، از پذيرش بيعت خودداري كرده و فرمود: من كار را آن چنان متشتت مي‌بينم كه قلبها بر آن آرام نگرفته و عقلها بر آن ثبات ندارند آنگاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواست خلافت را بپذيرد اما طلحه گفت: سزاوارتر از تو به خلافت كسي نيست. نظير همين سخن با زبير نيز مطرح شد. ليكن آنها كه هيچ زمينهاي را در خود نمي‌شناختند به بيعت با امام راضي شدند تا از اين طريق جايي براي خود دست و پا كنند. البته اين دو هواي خلافت را در سر داشتند و كسي چون طلحه از حمايت عايشه نيز برخوردار بود بعضي از بستگان عثمان خواستند در بيعت با امام شرط كنند تا امام از آنچه از بيت المال در دست آنهاست صرف نظر كند امام امام ضمن مخالفت، فرمود: تنها حقي كه آنان بر عهده او دارند عمل به كتاب

خدا و سنت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است و بس و اين آغاز خلافت چهار سال و نه ماه امام علي (عليه السلام) بود.

احساس امام در موقع هجوم بيعت كندگان اين بود كه در ميان اين فتنه هاي نوظهور و پيچيده به علت عدم همكاري مردم نمي‌توان جامعه را به سلامت رهبري كرد. لذا در روز بيعت فرمود: مرا بگذاريد و ديگري را به دست آريد كه ما پيشاپيش كاري مي‌رويم كه آن را رويه هاست و گونه گون رنگهاست. دلها در برابر آن برجاي نمي‌ماند و خردها بر پاي ... [639]
اما حوادث و رخدادهاي بعدي اين تصور امام را كه كار كردن در فتنه
[صفحه 411]
بسيار دشوار است را روشن كرد. لذا امام زماني فرمود: اگر مي‌دانستم كه كار به اين حد بالا مي‌گيرد از اول داخل در آن نمي‌شدم. [640].
لذا بعدها آن حضرت درباره روز بيعت چنين فرمود:
تا آن گاه كه به خلافت عثمان برخاستيد آمديد و او را كشتيد، روي به من نهاديد كه با من بيعت كنيد و من سرباز مي‌زدم و دستم را واپس داشته بودم با من به كشاكش پرداختيد تا دستم را بگشاييد و من مانع مي‌شدم و شما دستم را مي‌كشيديد و من نمي‌گذاشتم پس بر سر من چنان ازدحام كرديد كه پنداشتم يا يكديگر را خواهيد كشت يا مرا و گفتيد كه بيعت مي‌كنيم چون جز تو كسي را نيابيم و جز تو به كسي رضا ندهيم ... به ناچار با شما بيعت كردم ... [641].

علي (عليه السلام) را به خانه آوردند همه مردم گرداگرد خانه امام جمع شده بودند. تمامي فرزندان آن حضرت اشك مي‌ريختند و امام (عليه السلام) آنها را آرام مي‌نمود و آنها را مي‌بوسيد.
كاسه شيري به دست حضرت دادند. مقداري از آن را نوشيد و بقيه را براي ابن ملجم فرستاد و مجددا سفارش او را كرد. امام دستمال زردي بر سرش بسته بود و بر بالشتها تكيه داده بود. اصبغ بن نباته مي‌گويد: آنقدر صورت امام در اثر كم خوني زرد شده بود كه نفهميدم دستمال سر امام زردتر است يا صورت آن حضرت، آنگاه عده اي از اطباء را حاضر كردند و ماهرترين آنها كه اثيربن عمرو بود دستور داد گوسفندي را ذبح كردند و شش (جگر سفيد) آن را حاضر كردند آنگاه از ميان آن رگي را بيرون آورد و به ميان فرق شكافته حضرت گذاشت و بعد از لحظاتي آن را برداشت و چون ذرات مغز حضرت را ديد گفت: يا علي (عليه السلام) وصيت خود را بكنيد كه مداوا اثر ندارد. حضرت وصيتهاي خود را به امام حسن كرد و دستور داد قبر او را مخفي نمايد تا دشمنان آسيبي به قبر نرسانند. عرق بر پيشاني حضرت نشست آنگاه پايش را رو به قبله كرد و
[صفحه 412]
چشمانش را بست و گفت:
اشهد ان لا اله الاالله اشهد ان محمدا عبده و رسوله

يكي از ياران امام علي (عليه السلام) بنام حجربن عدي در نيمه شب 19 ماه رمضان در مسجد كوفه مشغول عبادت بود كه صداي صحبت آهسته اشعث و ابن ملجم را شنيد و فهميد كه قصد ترور امام را دارند. حجر با عجله به طرف خانه ام كلثوم كه حضرت آنجا مهمان بود رفت تا امام را از قصد شوم آنها مطلع كند ولي در آن شب حضرت از راه ديگري به مسجد آمد و وقتي حجر به مسجد بازگشت كار تمام شده بود. روايت شده كه حضرت در آن شب اين جملات را زياد تكرار مي‌كرد:
انا لله و انا اليه راجعون - لاحول ولاقو الا بالله العلي العظيم - اللهم بارك لي في الموت - استغفرالله - و ...
و مرتب از اتاق بيرون مي‌رفت و به آسمان نگاه مي‌كرد و مي‌فرمود: به خدا قسم اين آن شبي است كه وعده شهادت در آن داده اند.
حضرت براي نماز صبح به سوي مسجد رفت. ام كلثوم از امام خواست تا شخص ديگري را براي اقامه نماز به مسجد بفرستد ولي حضرت فرمود: از قضاي الهي نمي‌توان فرار كرد. هنگام خروج امام از خانه چند مرغابي كه در منزل بودند جلوي حضرت آمده و به سر و صدا پرداختند. حضرت سفارش رسيدگي به آنها را به دخترشان نمود و چون
[صفحه 413]
خواست از خانه خارج شود قلاب در به كمربند حضرت گير كرد حضرت كمر خود را محكم بست و گفت: اي علي كمرت را ببند و براي مرگ آماده شو، امام به مسجد آمد چند ركعتي نماز خواند. سپس بر بام مسجد آمد و اذان گفت: آن گاه به صحن مسجد آمد و خفتگان را براي نماز بيدار كرد. ابن ملجم بيدار بود ولي به رو خوابيده و خود را به خواب زده بود و شمشير خود را در زير جامه خود پنهان كرده بود. حضرت به او فرمود: برخيز براي نماز و اين گونه نخواب كه اين خواب شيطان است. بعد فرمود: قصدي در خاطر داري كه نزديك است آسمانها از قصد تو فر ريزد. حضرت به محراب رفت ابن ملجم كنار ستوني در كنار محراب ايستاد و چون حضرت در ركعت اول سر از سجده برداشت ابتدا شبيب شمشيرش را بالا برد تا فرود آورد ولي به سقف محراب گير كرد ولي فورا ابن ملجم با بيان شعار خوارج لله الحكم يا علي لا لك و لا لاصحابك يعني: حكم براي خداست نه براي تو و اصحابت، شمشير را بر فرق حضرت زد. صداي امام علي (عليه السلام) بلند شد و فرمود: بسم الله و بالله و علي ملة رسول الله فزت و رب الكعبه و بعد فرياد زد بگيريد ابن ملجم را كه مرا كشت در همين حال صدايي بين زمين و آسمان از جبرئيل به گوش رسيد كه تهدمت

و الله اركان الهدي و انطمست اعلام التقي و انفصمت العروة الوثقي قتل ابن عم المصطفي قتل الوصي المجتبي قتل علي المرتضي قتله اشقي الاشقياء يعني: بخدا پايه هاي هدايت خراب شد نشانه هاي تقوا فرو ريخت ريسمان نجات پاره شد پسر عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و جانشين او كشته شد. آري علي مرتضي (عليه السلام) كشته شد بدفرجام ترين انسانها او را كشت، اهل كوفه شيون كنان به سوي مسجد دويدند علي (عليه السلام) ديگر توان نماز خواندن با مردم را نداشت. امام حسن (عليه السلام) بجاي پدر به نماز ايستاد و خود حضرت نشسته و نماز خواند. ابن مجلم را در حالي كه مردم آب دهان بر او مي‌انداختند به حضور امام آوردند. امام با صداي ضعيفي به او فرمود: امر بزرگي مرتكب شدي اي من امام بدي براي تو بودم ... آيا به تو احسان نكردم ... ابن ملجم گريه كرد و گفت: تنفذ من النار آيا تو نجات مي‌دهي كسي را كه اهل آتش است. [642].

ابن ميثم و ابن ابي الحديد [643] نوشته اند: معاويه هنگام مراسم حج جمعي را به مكه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده و از ياري علي (عليه السلام) بازدارند و اينگونه در ميان مرم شايع كنند كه امام (عليه السلام) قاتل و كشنده عثمان است يا اينكه به جهت كوتاهي كردن، در كمك به او، باعث خذلان و خاري عثمان گرديده است و به هر جهت كسي كه قاتل و يا خوار كننده خليفه شده است براي خلافت شايستگي ندارد. آنها وظيفه داشتند محاسن و نيكيهايي از معاويه را به دروغ بين مردم نقل كنند. امام علي (عليه السلام) نامه اي براي قثم فرستاد و او را از دسيسه معاويه مطلع كرد و از او خواست با تدبير عمل كند. مسلماناني كه در ايام حج در مكه جمع مي‌شدند عده اي از آنها از مسائل سياسي كه در مركز حكومت اسلامي اتفاق مي‌افتاد بي اطلاع بودند لذا معاويه مي‌خواست زمينه را براي حكومت و رياست خود فراهم نمايد و مردم را با اين طريق تبليغ از ياري علي (عليه السلام) باز دارد.
امام در نامه اي به قثم بن عباس براي خنثي كردن اين توطئه مي‌فرمايد:
بالمغرب كتب الي يعلمني انه وجه ...
يعني: ماءمور مخفي من در مغرب (شام) به من گزارش داده كه مردمي از اهل شام به سوي حج گسيل گشته اند كور دل، كر و نابينا كساني كه حق را از راه باطل مي‌جويند و در معصيت آفريننده خالق نافرماني خدا، از آفريده شده و مخلوق پيروي مي‌كنند و به بهانه دين شير دنيا را مي‌دوشند ... پس بر آنچه در دست توست (حكومت مكه) پايداري و ايستادگي كن، ايستادگي شخصي دور انديش، استوار و پند دهنده خردمند، كه پيرو سلطان، فرمانبردار امام و پيشوايش مي‌باشد مبادا كاري كني كه به عذر خواهي بكشد و در هنگام خوشي هاي فراوان، زياد شادمان، و در هنگام سختيها، هراسان و دل باخته مباش د والسلام. [644].
[صفحه 415]

شب نوزدهم ماه رمضان

مشهور بين علماء شيعه آن است كه علي (عليه السلام) در شب 19 ماه مبارك رمضان سال چهلم هجري هنگام طلوع صبح از دست ابن ملجم مرادي لعنة الله عليه ضربت خورد و چون ثلثي از شب 21 همان ماه گذشت به شهادت رسيد.
نحوه شهادت امام اينگونه بود كه گروهي از خوارج در مكه جلسات متعددي برگزار مي‌كردند يكي از آن افراد عبدالرحمن بن ملجم مرادي لعنه الله عليه بود. در يكي از جلسات گفته شد، كه علي (عليه السلام) و معاويه باعث اختلاف بن امت شده اند و اگر هر دو كشته شوند مردم از هر دوي آنها آسوده مي‌شوند مردي گفت: به خدا قسم عمروعاص هم كمتر از آن دو نيست بلكه اصل و ريشه فتنه او مي‌باشد لذا قرار شد هر سه نفر در يك شب و يك ساعت كار خود را به انجام رسانند. آنگاه شب نوزدهم ماه رمضان را براي اين كار تعيين نمودند. شمشيرهاي خود را مسموم نموده و به سوي كوفه محل خلافت علي (عليه السلام)، شام مركز خلافت معاويه، مصر محل اقامت عمروعاص حركت كردند. ترور معاويه منجر به جراحت شديدي در ران او، ناموفق ماند و عمر و عاص د در آن شب قاضي مصر خارجة بن ابي حبيبه را بجاي خود به نماز فرستاد و او بجاي عمروعاص به قتل رسيد اما ترور علي (عليه السلام) توسط ابن ملجم لعنة الله عليه در مسجد كوفه انجام شد. [645].

تهديد و اندرز فرماندار

عبدالله بن عباس از طرف علي (عليه السلام) استاندار اهواز، فارس و كران بود (كه امروز سه استان بزرگ ايران به شمار مي‌روند) و زياد بن ابيه از طرف ابن عباس فرماندار بصره بود. علي (عليه السلام) كه سرپرست هر دو نفر بود كاملا مواظب احوال آنها بود و پيوسته نامه هايي در راهنمايي و اندرز آنها مي‌نگاشت كه مبادا به كسي ستم كنند يا از مرز اخلاق و قوانين اسلام خارج شوند. كه در اينجا ترجمه دو نامه از نامه هاي آن حضرت را كه به زياد نوشته شده را ذكر مي‌كنيم.
[صفحه 416]
علي (عليه السلام) چون از وضع روحي زياد و ضعف ايماني او خبر داشت و شايد كم و بيش گزارشهايي هم از او به حضرتش رسيده بود در يك نامه سخت او را تهديد مي‌كند و در نامه ديگر نصيحتش مي‌نمايد. اما در نامه نخست نوشت:
اي زياد بن ابيه براستي به خدا سوگند ياد مي‌كنم كه اگر به من اطلاع برسد كه نسبت به اموال عمومي مسلمانان تجاوز و خيانت كرده اي، كم باشد، يا زياد به جرم خيانت، مانند دزدان فرومايه تو را كيفر مي‌كنم بطوري كه پس از آن در اجتماع نتواني قد علم كني و باقيمانده عمر خويش را با ذلت و منفوريت بگذراني. [646].
و در نامه ديگر امام براي اينكه او را بسازد و شايد بتواند روح و فكر زياد بن ابيه را عوض كند و از درون او را اصلاح نمايد براي او نوشت:
هميشه در زندگي خويش اعتدال و ميانه روي را رعايت كن و از زياده روي دوري نما و پيوسته فرداي خود را در نظر داشته باش و بيش از مقدار ضروري مصرف نكن و آنچه زياد مي‌آوري بفرست براي روز نيازمنديت (روز قيامت) ... توجه داشته باش كه هر كس آنچه كشت كرده، مي‌برد و پاداش آنچه براي روز بازپسين فرستاده مي‌يابد. [647].

عادل دادگر

در زمان خلافت علي (عليه السلام) غلام سياهي مرتكب شد. او را نزد علي (عليه السلام) آوردند. غلام به گناه خويش اقرار كرد. آن حضرت نيز دست او را قطع نمود. غلام هم بر خلاف انتظار شروع به مدح و ثنا و تمجيد امام كرد. امام وقتي غلام را اينگونه ديد دست غلام را برداشت و به جاي خود گذاشت و آنگاه با دعايي به اذن خداوند دست غلام خوب شد. [648] در اين موقع علي (عليه السلام) فرمود:
ان لنا محبين لو قطعنا الواحد منهم اربا اربا ...؛ يعني: ما دوستاني داريم كه اگر يكي از آنها را پاره پاره كنيم علاقه شان به ما زيادتر مي‌گردد. و دشمناني داريم كه اگر عسل به كامشان بريزيم نتيجه اي ندارد جز اينكه دشمني آنها درباره ما زيادتر مي‌گردد.
[صفحه 417]

جايگاه سهل بن حنيف در پيش علي

در تاريخ طبري و سيره ابن هشام آمده است وقتي كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) در هنگام هجرت در قبا فرود آمد، نزد زني به نام ام كلثوم، دختر هدم به مدت دو يا سه شب منزل گزيد. حضرت مي‌ديد كه نيمه هاي شب، كسي در مي‌زند و ام كلثوم چيزي از او مي‌گيرد. حضرت از او سؤ ال كرد؟ زن گفت: اين مرد، سهل بن حنيف است و مي‌داند كه من كسي را ندارم. او شبانه به بتهاي قومش حمله مي‌كند و آن را مي‌شكند و چوبهايش را براي من مي‌آورد و مي‌گويد: از چوب اينها براي آتش غذاي خود استفاده كن. از آن زمان حضرت امير (عليه السلام) به سهل بن حنيف احترام مي‌گذاشت [649] و بعدها زماني كه حضرت علي (عليه السلام) عازم بصره شد. سهل بن حنيف را در بيست و ششم ربيع الاول به عنوان فرماندار مدينه منصوب نمود. وقتي كه حضرت امير (عليه السلام) براي جنگ جمل به جانب بصره مي‌رفت به ذي قار كه رسيد عايشه طي نامه اي از بصره براي حفصه دختر عمربن خطاب - كه در مدينه بود - نوشت: اما بعد، به من خبر رسيده كه علي (عليه السلام) به ذي قار آمده است، در حالي كه مرعوب و خائف است، چرا كه عده ما زياد است. او مثل شتر زخم خورده است كه اگر جلو بيايد، كشته مي‌شود و اگر عقب نشيني كند، قرباني مي‌شود. حفصه دختر عمر از اين خبر، خيلي خوشحال شد و كنيزان خود را خواست كه آواز بخوانند و به دايره بكوبند و در هنگام آواز خواندن بگويند: چه خبر؟ چه خبر؟ علي رفته سفر - مانند - فرد زخم خورده (در ذي قار)، اگر جلو رود، كشته مي‌شود و گر عقب نشيني كند، قرباني گردد.

مالخبر ماالخبر علي كالا شقربذي قار
ان تقدم نحروان تاخر عقر

زنان طلقاء (آزاد شدگان) بر حفصه وارد مي‌شدند و اين آواز را مي‌شنيدند و اظهار خوشحالي مي‌كردند. اين خبر به گوش ام كلثوم، دختر علي (عليه السلام) رسيد. بلادرنگ جلباب خود را پوشيد و به صورت ناشناس، بر آنها وارد شد و در جمع آنها جامه را از صورت خود برداشت. همين كه حفصه او را ديد، با شرمندگي صورت خود را برگرداند. امام ام كلثوم به [صفحه 418]

او گفت: اگر امروز تو و عايشه، بر ضد پدرم، علي (عليه السلام) توطئه مي‌كنيد، قبلا همه عليه برادرش، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم توطئه مي‌كرديد و اين كار از شما دو نفر، تازگي ندارد تا اين كه خداوند درباره شما نازل كرد، [650] آنچه نازل كرد. حفصه گفت: كافي است. رحمت خدا بر تو باد آنگاه دستور داد نامه عايشه را از بين بردند و استغفار كرد.

سهل بن حنيف كه در آن زمان والي مدينه بود، در اين باره اشعاري سرود و گفت: مردها در جنگ با مردها عذر دارند اما چه كاري به زنها و دشنام دارد. آيا كافي است ما را آنچه به ما خبر رسيده؟ آيا براي تو (حفصه) خير است در هتك حجاب زنان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم؟! كسي كه او را از خانه اش بيرون كرده به گناه خود متوجه مي‌شود، زماني كه سگها بر او پارس زنند، حالا نامه اي از او به ما رسيده: نامه اي شوم، زشت باد اين نامه!

اسلام يادگار تو و رنجهاي توست
كو راز خاك بر سر اختر گذاشتي [651].

نوف بن فضاله بكالي منسوب به قريه بكال يمن و از قبيله حمير بود و سعادت هم نشيني و مصاحبت با علي (عليه السلام) نصيبش شده بود او در زهد و وارستگي و خصوصيات اخلاقي به علي (عليه السلام) بسيار نزديك بود. او مي‌گويد: نيمه شبي علي (عليه السلام) را ديم كه از بستر خواب برخاسته و به ستارگان آسمان مي‌نگرد به من فرمود: اي نوف خوابي يا بيدار. گفتم: بيدارم و به ستارگان مي‌نگرم آنگاه امام به او فرمود: اي نوف، خوشابه سعادت زاهدان و وارستگان در دنيا و مشتاقان به سراي آخرت، آنانكه زمين را آسايشگاه خود نموده و خاك زمين را بستر خود ساختند و آب آنرا بجاي عطر پذيرفته اند و قران را شعار خود و دعا را همچون لباس رويين قرار داده اند و دنيا را همچون شيوه مسيح (عليه السلام) برگزيده اند. اي نوف داود (پيامبر) در چنين ساعتي از شب دست به دعا به پيشگاه خدا برداشت و گفت: به راستي كه اين همان ساعتي است كه هيچ بنده اي در آن دعا نمي‌كند مگر اينكه دعايش به استجابت مي‌رسد ... [652].

اختلاف بزرگ

اصبغ بن نباته روايت كرده كه گفت: در روز جنگ جمل در بصره سواري از لشكر بصره بيرون آمد و آيات اول سوره نباء (عم يتسائلون عن النباء العظيم) را مي‌خواند اميرالمؤ منين (عليه السلام) جلو رفت و به او گفت: اي مرد آن خبر بزرگ را مي‌شناسي؟ عرض كرد: خير.
فرمود: والله اني انا البنا العظيم الذي هم فيه مختلفون كلا سيعلمون حين اقف بين الجنة و النار ...؛ بخدا قسم منم آن خبر مهم كه در من خلاف كرديد بزودي خواهيد شناخت مرا آن وقتي كه ميان بهشت و دوزخ بايستم و خلايق را قسمت كنم و به دوزخ گويم اين براي تو، آن ديگر براي من، بگير او را كه او از دشمنان من است، و دست بدار از اين كه از دوستان من است و به زودي خواهيد دانست كه من نباء عظيم هستم در آن زمان كنار حوض كوثر بايستم و طايفه اي را از حوض كوثر برانم چنانكه در دنيا شتران غريب را از كنار حوض آب برانند آنگاه امام به جنگ با او رفت و پس از آنكه آن مرد بصري را به قتل رسانيد به جاي خود بازگشت. [653].

علي و ميل به جگر

روزي اميرالمؤ منين (عليه السلام) اشتها كردند كه جگر كباب شده اي را با نان نرم بخورند. همين طور اين امر طول كشيد تا يك سال بر آمد و پيوسته حضرت اين اشتها را داشتند ولي ابراز نمي‌كردند پس از يك سال در حالي كه روزي از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن (عليه السلام) اين مطلب را گفتند. امام حسن (عليه السلام) براي آن حضرت غذاي مورد نظر را آماده كرد وقتي هنگام افطار رسيد ناگهان سائلي به در خانه آمد و درخواست غذا كرد.
[صفحه 420]
علي (عليه السلام) فرمود: اي نور ديده من اين طعام را بردار و به اين سائل بسپار، براي آنكه ما فرداي قيامت در صحيفه اعمال خود نخوانيم كه: شما طيبات خود را در زندگاني دنيا استفاده كرديد و در اين حيات دني، شما با طيبات خود استمتاع نموده و بهره مند شديد. [654].

خداي مهربانتر از خودت

اصبغ نباته (يكي از ياران مخلص علي (عليه السلام)) گويد: در خانه علي ع مشغول دعا بودم، پس از مدتي، علي (عليه السلام) از منزل بيرون آمد، مرا كه ديد فرمود: چه مي‌كني؟ عرض كردم: دعا مي‌كنم. فرمود: هر گاه مي‌خواهي دعا كني بگو: الحمدلله علي كان ما و الحمدلله علي كل حال؛ سپاس خداوند را بر آنچه كه گذشت و سپاس او را بر هر حال سپس دست راستش را بر شانه چپ من گذاشت و فرمود: اي اصبغ! لئن ثبتت قدمك و تمت و لايتك و انبسطت يدك فالله ارحم من نفسك؛ اگر در راه دين ثابت قدم بودي و ولايت تو كامل شد (يعني امامت رهبران حق را قبول كردي و آنها را دوست داشتي و دستت را گشودي و كمك به تهديدستان نمودي) آنگاه خداوند از خودت، به تو مهربانتر است. [655].

علي بن ابي رافع گفت: من عامل و كارگزار بيت المال حضرت علي (عليه السلام) و نويسنده او بودم. در بيت المال گردنبندي از مرواريد وجود داشت كه از بصره بدست آمده بود. روزي دختر آن حضرت كسي را نزد من فرستاد و پيغام داد كه شنيده ام گردنبند مرواريد نزد تو است، آن را به صورت عاريه (امانت) در اختيارم بگذار تا روز عيد قربان از آن استفاده كنم.
من پيغام دادم كه اگر آن را به صورت عاريه مضمونه قبول مي‌كني، تا در صورتي كه
[صفحه 421]
خسارتي، به آن وارد شود تاوان آن را بدهي، مي‌تواني از آن بهره گيري. او پذيرفت و من نيز گردنبند را براي او فرستادم. اتفاقا اميرالمؤ منين (عليه السلام) آن گردنبد را نزد دخترشان ديدند و آن را شناختند و از او پرسيدند كه اين را از كجا آوردي؟ دختر جريان را گفت. حضرت مرا احضار كرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضاي مسلمانها در بيت المال آنها خيانت مي‌كني! عرض كردم: پناه بر خدا كه خيانتكار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبد را به دخترم داده اي؟ عرض د كردم: به صورت عاريه مضمونه داده ام. فرمودند: همين امروز آن را باز پس گير و در جاي خود بگذار، واي بر تو، اگر من بعد چنين كاري از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشيد. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاريه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهاي احتمالي) نگرفته بود اولين زن هاشمي بود كه دستش بريده مي‌شد!
علي بن ابي رافع گفت: چون عتاب و ناراحتي آن حضرت با من، به گوش د دخترشان رسيد نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم ... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هواي نفس خود از دايره حق بيرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عيد قربان چنين زينتي دارند كه تو مي‌خواهي داشته باشي؟!
ابي رافع گفت: پس از اين گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جاي خود گذاشتم. [656].

خانه اي در محله فاني و كوچه هلاك شدگان

شريح بن حارث، قاضي كوفه در زمان خلافت علي (عليه السلام) خانه اي براي خود به هشتاد دينار خريد اين موضوع به علي (عليه السلام) گزارش د شد. امام او را خواست و فرمود: به من گزارش شده كه تو خانه اي به قيمت هشتاد دينار خريده اي و آن را قباله خود كرده اي.
شريح در پاسخ گفت: درست گزارش داده اند. امام نگاه خشم آلودي به او كرد و فرمود: اي شريح بزودي كسي (عزرائيل) به سوي تو مي‌آيد كه نه به قباله ات مي‌نگرد و
[صفحه 422]
نه به امضاي آن؛ و نه به شهود و گواهان آن توجه مي‌نمايد، تو را از آن خارج مي‌كند و تنها تو را در گودال قبر مي‌گذارد ... بعد حضرت ادامه داد: اي شريح، اگر هنگام خريداري خانه نزد من آمده بودي قباله اي برايت مي‌نوشتم ... كه به خريدن خانه اي به يك درهم يا بيشتر نيز رغبتي نداشتي اما نسخه قباله اي كه من مي‌نوشتم اين بود.
اين چيزي است كه بنده اي ذليل از مرده اي كه آماده كوچ است خريداري كرده است، اين خانه اي است در سراي غرور و در محله فاني شدگان و در كوچه هلاك شوندگان قرار دارد اين ملك از يك سو به آفات و بلاها اتصال دارد و سوي ديگرش به مصائب روي دارد و حد سومش به هوشهاي نفساني و حد چهارمي آن به اغواي شيطان منتهي مي‌گردد ... و شاهد اين قباله عقل است آنگاه كه از سلطه هوسها بيرون آيد و از بند دنيا پرستي آزاد گردد. [657].

سيماي شيعيان

در يك شب مهتابي امام علي (عليه السلام) از مسجد كوفه بيرون آمد و به سمت صحرا حركت كرد، گروهي از مسلمانان به دنبال امام حركت كردند. امام ايستاد و به آنها رو كرد و فرمود: من انتم؛ شما كيستيد؟ آنها عرض كردند:

نحن شيعتك يا اميرالمؤ منين؛ ما از شيعان تو هستيم اي اميرالمؤ منين

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه كرد و آنگاه فرمود: چگونه است كه سيما و نشانه شيعه را در چهره شما نمي‌بينم؟

آنها پرسيدند: سيما و نشانه شيعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حدب الظهور من القيام، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبرة الخاشعين.

آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بيداري شب. 2- خراب چشمانند بر اثر گريه. 3- خميده پشت بر اثر قيام. 4- تهي دل بر اثر روزه. 5- خشكيده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتني بر آنها نشسته است. [658].

روز حشرم از عصيان كي هراس و پروائيست

تا كه بسته ام پيمان با علي عمراني [659].

[صفحه 423]

خوارج به عنوان اعتراض به حكومت امام علي (عليه السلام) در مسجد كوفه جمع مي‌شدند و در نماز جماعت آن حضرت شركت نمي‌كردند و گاهي هم با شعارهاي تند و زننده مخالفت خود را علني مي‌ساختند. روزي حضرت علي (عليه السلام) در نماز صبح بود و ابن كوا (يكي از منافقان مشهور عصر امامت امام علي (عليه السلام)) اين آيه را تلاوت كرد، و لقد اوحي اليك و الي الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين؛ [660] به تو و همه پيامبران پيشين وحي شده كه اگر مشرك شوي تمام اعمالت تباه مي‌شود و از زيانكاران خواهي بود.
هدف او از خواندن اين آيه اين بود كه به كنايه به آن حضرت در مورد قبول حكميت در جنگ صفين اعتراض كند.
امام (عليه السلام) براي احترام به قرآن، سكوت كرد تا وي آيه را به پايان رسانيد، سپس امام (عليه السلام) به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولي ابن كوا، كار خود را دو مرتبه تكرار كرد، باز امام سكوت كرد، و ابن كوا، براي سومين بار آيه را به گونه اي تلاوت كرد تا به نماز او لطمه اي وارد نشود.
فاصبر ان وعدالله حق و لا يستخفنك الذين لا يوقنون؛ اكنون كه چنين است صبر پيشه كن كه وعده خدا حق است و هرگز كساني كه ايمان ندارند تو را خشمگين نسازند. [661].
و اين اشاره به مجازات دردناك الهي است كه در انتظار مخالفان و منافقان و افراد بي ايمان مي‌باشد. سرانجام امام سوره نماز خود را تمام كرد و به ركوع رفت. [662].
مظهر كل، فاتح خيبر، اميرالمؤ منين
بندگي قنبرش فخر من و آباي من [663].
[صفحه 424]

لذات دنيا چيست؟

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به عمار ياسر فرمود: اي عمار بر دنيا غم مخور كه تمام لذات دنيا شش چيز است.
مطعوم و مشروب و ملبوس و منكوح و مشموم و مركب
امام شريفترين طعامها عسل است كه فرآورده زنبور مي‌باشد و بهترين مشمومات مشك است كه از خون آهو است و نفيس ترين مركوبها اسب است كه تمام حيوانات از آن مي‌آشامند و نيكوترين ملبوسات ابريشم است و آن بافته گرمي است. و منكوحات زنانند و آنها وسيله دفع شهوت هستند پس دنيا چه زيبايي دارد و چگونه مي‌شود به آن دلبستگي و تفاخر نمود فرمود: مصيبات دنيا بسيار است و مشاربش تيره و هيچ دوستي را با دوستي خود برخوردار نكند. [664].

شمارش مورچگان

ابوذر غفاري مي‌گويد: من با حضرت علي (عليه السلام) براي انجام كار حضرت، به مقصدي حركت كرديم تا اينكه به بيابان وسعي كه در آن مورچگان زياد مانند سيل روان بودند رسيديم از عظمت اين منظره و اين سيل مورچه تعجب كردم و گفتم الله اكبر چقدر بزرگ است آن خدايي كه شمارش اين مورچگان را دارد و از عدد آنها مطلع است.
حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اين سخن را مگو. بلكه بگو (جل باريه) چقدر بزرگ است آن خدايي كه آن مورچگان را آفريده است.
بعد امام ادامه داد: سوگند به آن خدايي كه تو را آفريده و صورت بندي كرده است من شمارش آنها را مي‌دانم و نر آنها را از ماده آنها به اذن خداي عز و جل مي‌شناسم.
[صفحه 425]

سردار لشكر ضلالت

روزي در دوران خلافت، حضرت علي (عليه السلام) در مسجد كوفه با اصحاب خود نشسته بودند. شخصي گفت: خالد ابن عويطه در وادي القري از دنيا رفته است، حضرت فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا اينكه سردار لشكر ضلالت و گمراهي گردد و علمدار او حبيب بن عمار خواهد شد.
جواني از ميان جمعيت عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) من حبيب بن عمار هستم از دوستان صميمي و حقيقي شما.
حضرت فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت براستي مي‌بينم خالد سردار لشكر ضلالت و گمراهي گرديده و تو علمدار او هستي و از اين در مسجد (شاره به باب الفيل) وارد مي‌شويد و پرده چشم شما بدر مسجد گرفته و پاره خواهد شد.
سالها از اين خبر حضرت علي (عليه السلام) گذشت. در دوره خلافت يزيد، عبيدالله بن زياد والي كوفه شد. او لشكر فراواني به جنگ حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) مي‌فرستاد (همان افرادي كه از حضرت علي (عليه السلام) خبر ضلالت خالد و علمداري حبيب بن عمار را شنيده بودند در مسجد كوفه حاضر بودند) كه به ناگه صداي هلهله و هياهوي لشكريان برخاست (چون در آن زمان محل اجتماعات مساجد بود لذا لشكريان براي نمايش قدرت به مسجد مي‌آمدند) ديدند خالد بن عويطه سردار لشكر گمراهي است كه قصد كربلا و جنگ با امام حسين (عليه السلام) را دارد و از همان باب الفيل وارد مسجد شد در حاليكه حبيب بن عمار علمدار او بود، موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت و پاره شد. [665].

فردا كه هر كسي به شفيعي زنند دست
مائيم و دست و دامن معصوم مرتضي [666].

علي در شهر بصره

حضرت علي (عليه السلام) خطبه اي در بصره ايراد فرمود و پس از حمد و ستايش بر خداي عز و جل و صلوات بر پيامبر (عليه السلام) و آلش د فرمود: مدت هر چه دراز باشد باز كوتاه است. گذشته؛ عبرت زندگان است و مرده؛ پند براي شخص زنده است ديروزي كه گذشته است برگشت ندارد و فردا هم مورد اعتماد كسي نيست ... سپس فرمود: اي پيروان من شكيبا باشيد ...
ما صبر بر طاعت خدا را آسانتر از صبر بر عذاب خداوند مي‌يابيم، بدانيد كه شما عمري محدود آرزويي بلند و نفسي چند داريد سرانجام عمر تمام شود و دفتر آرزو بر هم نهاده شود و نفسها به پايان مي‌رسد.
آنگاه اشك از ديدگان مبارك آن حضرت جاري شد و اين آيه (11 سوره انفطار) را تلاوت نمود. براستي نگهباناني بر شما گمارده شده، نويسندگاني گرامي، مي‌دانند كه چه مي‌كنيد. [667].

اسم اعظم خداوند

حضرت علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: در شب قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب ديدم از او خواستم به من چيزي ياد دهد كه به كمك آن بر دشمنان پيروز شوم. خضر گفت: يا هو يا من لا هو الا هو
پس هنگامي كه صبح شد جريان خوابم را خدمت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم، حضرت فرمود: اي علي اسم اعظم به تو تعليم شده است و اين جمله در جنگ بدر، ورود زبان من بود ... و در جنگ صفين نيز عمار ياسر به حضرت امير (عليه السلام) عرض كرد: يا علي (عليه السلام) اين جملاتي كه به طور كنايه زير زبان مي‌گويد چيست؟ پس حضرت فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون توحيد است، سپس د خواند آيه شهدالله انه لا اله الا هو ... و آخر سوره الحشر سپس د آن حضرت از مركب خود پايين آمد و چهار ركعت نماز خواند قبل از زوال ظهر. [668].
[صفحه 427]

ورود علي به كوفه

چون علي (عليه السلام) بر اصحاب جمل پيروز شد در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب سال 36 از بصره وارد كوفه شد اشراف مردم و اهل بصره همراهش بودند مردم كوفه همراه قراء و اشراف و بزرگان خود امام را استقبال كردند و وي را به شهر دعوت كردند و عرض نمودند: اي اميرمؤ منان كجا فرود مي‌آيي؟ آيا به كاخ وارد مي‌شوي؟ حضرت فرمود: به كاروانسراي (رحبه) [669] در مي‌آيم. آنگاه به آنجا رفت، سپس از آنجا پياده به مسجد رفت، بعد دو ركعت نماز خواند و آنگاه به منبر رفت و خداي را سپاس و ستايش كرد و بر پيامبرش صلي الله عليه و آله و سلم صلوات فرستاد و گفت:
اما بعد! اي مردم كوفه شما را تا بدانگاه كه تبديل و تغييري نيافته بوديد در اسلام فضل و مزيتي بود. من شما را به حق خواندم و پذيرفتيد (ولي) به ناروا آغاز كرديد و دگرگونه شديد. هلا! به راستي مزيت شما در آنچه ميان شما و خداوند مي‌گذرد در (اجراي) احكام و اعطاء است. پس شما براي آن كس كه دعوتتان را پذيرفت و به دينتان درآمد نمونه ايد. هلا! ترسناكترين چيزي كه من بر شما از آن بيم دارم پيروي از هوي كه (آدمي را) از حق باز مي‌دارد و درازي آرزو كه آخرت را از ياد مي‌برد ... پس شما فرزندان آخرت باشيد. امروز كردار است و حسابي نه، و فردا حساب است و كرداري [670].
نيست ...

اسراف در قتل

مالك بن حبيب فرمانده شرطه و رئيس نيروي نظامي حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او كه اجازه قتل مردان كوفي كه در حمايت حضرت امير (عليه السلام) برنخاستند فرمود:
منزه است خدا، آي مالك، از اندازه در گذشتي و از حد تجاوز كردي و در تندروي غرقه شدي، گفت: يا اميرمؤ منان (عليه السلام) مقداري سخت گيري در برخي از كارها آدمي را از
[صفحه 428]
سازش با دشمنان بي نياز مي‌سازد.
علي (عليه السلام) گفت: اي مالك چنين نيست، خداوند حكم خود را داده كه قتل نفسي در برابر نفسي است پس چه جاي ظلم و ستمكاري! او فرموده است من قتل مظلوما فقد جعلنا ...؛ كسي كه مظلوم كشته شود ما بر ولي او حكومت تسلط بر قاتل را داديم در (مقام انتقام) قتل اسراف نكنند كه او از جانب ما مؤ يد و منصور خواهد بود [671].
و اسراف در قتل آن است كه كسي را كه هيچ يك از كسان تو را نكشته است بكشي و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است. [672].

امام صادق (عليه السلام) فرمود: روزي حضرت علي (عليه السلام) با يكي از كفار اهل ذمه [673] در راه همراه شده بود آن كافر ذمي از حضرت پرسيد به كجا مي‌روي؟ حضرت فرمود: به كوفه مي‌روم. مقداري از راه كه سپري كردند بر سر دو راهي رسيدند اما اميرالمؤ منين (عليه السلام) راه كوفه را رها كرد و به دنبال آن كافر رفته و راهي كه او مي‌رفت ادامه داد. شخص كافر پرسيد: مگر به كوفه نمي‌رفتي؟ حضرت فرمود: چرا. گفت: راه كوفه از آن طرف بود. حضرت فرمود: مي‌دانم. او گفت: اگر مي‌داني كه راه كوفه از آن طرف است پس چرا همراه من مي‌آيي؟ حضرت فرمود: پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ما دستور داده كه حق دوستي و همراهي را بجاي آوريم و همسفر خود را تا مقداري از راه، دوست همراه خود را بدرقه كنيم، آن كافر گفت: آيا واقعا پيغمبر بر شما چنين دستوري داده است؟ حضرت فرمود: آري. كافر گفت: پس به جهت همين اخلاق نيكو و بزرگوارانه است كه اين همه مردم پيرو او شده اند. كافر اين را گفت: و با حضرت به كوفه آمد و چون دريافت كه او حضرت علي (عليه السلام) است مسلمان شد. [674].

مادرش كيست؟

اعراب در زمان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و بعد از، آن حضرت، با نهايت حرص مي‌كوشيدند كه بر پسران خانواده ي خود بيفزايند پسري بدنيا آمده بود و دو زن كه هر دو آنها در يك خانه بسر مي‌بردند سر نوزاد بدعوا افتادند و هر يك ادعا داشتند كه اين طفل را او زاييده است و اين ديگري است كه مي‌خواهد فرزند او را بر بايد. علي (عليه السلام) بر مسند شرع قرار داشت، آن دو زن قنداق بچه را بدست گرفتند و كودك را جلوي اميرالمؤ منين (عليه السلام) و اصحاب بر فرش مسجد خوابانيدند و هر دو به جيغ و داد افتادند و هر دو مي‌گفتند يا علي ع اين كوك مال من است و بي آنكه به علي (عليه السلام) مجال سخن دهند، پشت سر هم براي اثبات دعوي خود منطق و برهان مي‌آوردند. امام (عليه السلام) همچنان خاموش بود بعد از مدتي كه زنها ساكت شدند امام به قنبر فرمود: برخيز شمشير مرا بياور. يكي از آن دو زن با هراس و حيرت گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) شمشير براي چه.
حضرت فرمود: براي اينكه به يك ضربه اين كودك را دو نيم كنم نيمي را به تو و نيم ديگر را به طرف دعوي تو بدهم. آيا براي حل و فصل اختلاف شما اين كار بهتر نيست. زن كمي فكر كرد و گفت: من رضا دارم يا علي (عليه السلام) ولي زدن ديگر فرياد كشيد، نه يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) من از حق خود گذشتم و بر اين طفل، شمشير نگذارد كه من مادرش نيستم. مادرش همين زن است بچه را به او بدهيد. علي (عليه السلام) تبسمي فرمود و گفت: نه همين تو، مادر اين بچه هستي كه از حق مادري خود چشم پوشيدي. برخيز فرزندت را به سينه ات بفشار. برخيز كه اين كودك جگر گوشه تست. [675].

جايگاه قيامتي ابوطالب

امام حسين (عليه السلام) نقل مي‌كند، پدرم علي (عليه السلام) در رحبه - ميدان معروف كوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردي برخاست و به علي (عليه السلام) گفت: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) تو در چنين مقام ارجمندي از ناحيه خداوند هستي، ولي پدرت در آتش دوزخ است؟
[صفحه 430]
اميرمؤ منان فرمود: فض الله فاك، و الذي بعث محمدا بالحق نبيالو شفع ابي فك كل مذنب علي وجه الارض لشفعه الله ...؛ خدا دهانت را بشكند؛ سوگند به خداوندي كه محمد صلي الله عليه و آله و سلم را به به حق به پيامبري برانگيخت اگر پدرم از همه گنهكاران زمين شفاعت كند خداوند شفاعت او را مي‌پذيرد.
سپس فرمود: آيا پدرم در آتش است و پسر او تقسيم كننده بهشتيان و دوزخيان است؟ سوگند به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قيامت نورهاي همه خلائق را تحت الشعاع قرار مي‌دهد جز نور محمد صلي الله عليه و آله و سلم و فاطمه عليهاالسلام و حسن و حسين عليهم السلام و امامان معصوم از فرزندانش. آگاه باشيد كه نور ابوطالب از نور ما است كه خداوند دو هزار سال قبل از آفرينش آدم (عليه السلام) آن را آفريده است. [676].

عصر خلافت امام علي (عليه السلام) بود، شبي مقداري اموال از بيت المال را به محضر امام علي (عليه السلام) آوردند. علي (عليه السلام) به ماءموران حاضر فرمود: اين مال را تقسيم كنيد و به مستحق برسانيد، عرض كردند: شب شده و تاريكي است، تقسيم آن را تقسيم كنيد و به مستحق برسانيد، عرض كردند: شب شده و تاريكي است، تقسيم آن را تا فردا تاءخير بيندازيد. امام علي (عليه السلام) فرمود: آيا شما قبول مي‌كنيد كه من تا فردا زنده باشم؟ آنها گفتند: اين كار در دست ما نيست. آنگاه فرمود: بنابراين تاءخير نيندازيد. آنگاه شمعي آورده و روشن كردند و همان شب در پرتو روشني آن شمع به تقسيم اموال پرداختند. [677].

بيعت قلبي

در حديثي چنين آمده است كه در اثناء جنگ صفين مردم دسته دسته از اطراف مي‌آمدند و با اميرالمؤ منين (عليه السلام) بيعت كرده و به سپاه آن حضرت مي‌پيوستند. روزي حضرت فرمود: كه امروز صد نفر مي‌آيند و با من بيعت مي‌كنند. نود و نه نفر آمدند و روز
[صفحه 431]
بلند شد و وقت آن رسيد كه حضرت براي استراحت بروند اما همچنان در آفتاب گرم نشسته و انتظار مي‌كشيدند. ابن عباس مي‌گويد: شبهه اي براي من پديد آمد زيرا تاكنون هر چه آن حضرت فرموده بودند تخلف نپذيرفته بود، حضرت همچنان منتظر بودند كه اويس قرني از راه رسيد ظاهرا ابتدا حضرت را نشناخت سؤ ال كرد و حضرت را به او نشان دادند وقتي به خدمت آن حضرت رسيد فرمودند براي چه آماده اي؟ عرض كرد: براي اينكه با شما بيعت كنم. فرمود به چه بيعت كني؟ عرض كرد، بمهجتي يعني با سويداي قلب خود، آنگاه با دوست خود با آن حضرت بيعت كرد و اين امر منحصر و مختص به خود او بود زيرا باقي مردم با يك دست بيعت مي‌كردند و سپس آن بزرگوار با دو شمشير يكي در دست راست و ديگري در دست چپ جهاد كرد تا شهيد شد ديگران سپر را به دست چپ مي‌گرفتند تا خود را حفظ كنند اما اين بزرگوار تمام همش علي (عليه السلام) بود و از خود در جنگ خبري نداشت.

عدي بن حاتم مي‌گويد: در جنگ صفين از حضرت علي (عليه السلام) شنيدم كه با صداي بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاويه و اصحابش را به قتل مي‌رسانم. ولي در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاءالله، من نزديك آن حضرت بودم به آن حضرت عرض كردم اي اميرمؤ منان (عليه السلام) تو سوگند ياد كردي كه معاويه و يارانش را مي‌كشي، ولي آهسته گفتي ان شاء الله. علي (عليه السلام) فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ يك نوع خدعه است؛ من در نزد مؤ منان دروغ نمي‌گويم خواستم يارانم را بر دشمنان بشورانم و روحيه بدهم.
بدان كه وقتي خداوند موسي (عليه السلام) را همراه با برادرش به سوي فرعون فرستاد؛ فرمود: اي موسي و هارون نزد فرعون طاغي برويد با نرمش با او سخن بگوييد شايد متذكر شود و يا از خدا بترسد [678].
با اينكه خداوند مي‌دانست كه فرعون نه متذكر مي‌شود و نه از خدا مي‌ترسد ولي اين فرمان خدا از اين رو بود كه موسي را براي رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجيع بيشتري كرده باشد. [679].
[صفحه 432]

نفرين علي

شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال 40 هجرت، آخرين شب عمر امام علي (عليه السلام) بود، امام حسن (عليه السلام) مي‌گويد: همراه پدرم علي (عليه السلام) به سوي مسجد رهسپار شديم پدرم به من فرمود: پسرم امشب لحظه اي چرت مرا فرا گرفت در هماندم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر من آشكار شد. عرض كردم: اي رسول خدا چيست اين مصائبي كه از ناحيه امت تو، به من رسيده است؟ آنها به راه عداوت و انحراف افتاده اند.
رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: ادع عليهم؛ آنها را نفرين كن. من آن شب در مورد اين امت (منحرف) چنين نفرين كردم:
الله ابدلني بهم خيرا منهم و ايدلهم بي من هو شر مني؛ خدايا به عوض آنها، ديدار و همنشين با خوبان را، نصيب من گردان و به عوض د من، بدان را بر آنها مسلط كن. [680].
سحرگاه همان شب نفرين امام علي (عليه السلام) به استجابت رسيد.

نهي از گريه كردن بر شهيد

جنگ صفين بزرگترين جنگ دوره خلافت امام علي ع بود در اين جنگ بسياري از سپاه علي (عليه السلام) به شهادت رسيدند بعد از اتمام جنگ كه علي (عليه السلام) از جبهه به سوي كوفه مي‌آمد از كنار خانه هاي قبيله شبا، مي‌گذشت حضرت شنيد كه گريه زنهاي آن قبيله براي شهيدانشان بلند است، در اين هنگام يكي از سران اين قبيله بنام حرب بن شرحبيل به حضور علي (عليه السلام) آمد آن حضرت به او فرمود: چنانكه دريافته ام زنان شما بر شما چيره شده اند آيا آنها را از اين شيون و گريه نهي نمي‌كنيد و باز نمي‌داريد. [681].
[صفحه 433]

روباهي در چنگ شير

معروف است كه در جنگ صفين عمر و عاص (دومين نفر از حكمت معاويه كه حيله گري ناپاك بود) به ميدان جنگ آمد، امام علي (عليه السلام) به او حمله كرد او خود را سخت در تنگنا ديد لذا پا به فرار گذاشت ولي مشاهده كرد كه علي (عليه السلام) مثل برق توفنده به سوي او مي‌آيد، خود را به زمين انداخت و يك پاي خود را بلند كرد و عورتش د كشف شد، علي (عليه السلام) از او رو برگرداند و او با اين حيله فرار كرد. مدتها از جنگ صفين گذشت، روزي عمر و عاص نزد معاويه آمد معاويه تا او را ديد خنديد، عمر و عاص گفت: چرا مي‌خندي؟
معاويه گفت: به ياد شمشير پسر ابوطالب (عليه السلام) افتادم كه در بالاي سر تو قرار گرفته بود، تو با حيله آنچناني از دست او گريختي.
عمر و عاص گفت: اي معاويه آيا مرا سرزنش و مسخره مي‌كني؟ بلكه عجيب تر از اين روزي بود كه علي (عليه السلام) تو را به مبارزه طلبيد تو رنگ باختي و تعادل خود را از دست دادي و حنجره ات باد كرد، سوگند به خدا اگر به ميدان علي (عليه السلام) مي‌رفتي گوشهايت از شدت درد مي‌سوخت و فرزندانت يتيم مي‌شدند و سلطنتت فرو مي‌پاشيد آنگاه اشعاري خواند. معاويه گفت: آرام باش و ادامه نده. عمر و عاص گفت: خودت باعث شدي كه من اين مطالب را بگويم. [682].

عقبه بن علقمه روايت كرده كه بر علي (عليه السلام) وارد شدم، پيش د رويش دوغ ترشي نهاده بود كه ترشي و پر آبي آن آزارم مي‌داد. عرض د كردم: آيا از اين دوغ ميل ميل مي‌كنيد. امام فرمود: اي اباالخبوب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را ديدم كه از اين بدتر مي‌خورد و از لباس د من خشن تر مي‌پوشيد من بيم آن دارم اگر كاري كه او انجام مي‌داده انجام ندهم به او ملحق نشوم. [683].
[صفحه 434]

چقدر فاصله اينها كم است

وزي اميرمؤ منان علي (عليه السلام) از ميدان جنگ صفين به سوي كوفه مي‌آمد نزديكي كوفه كنار جاده قبرستان كوفه قرار داشت. آن حضرت در آنجا توقف كرد و ضمن سخناني اشاره اي نيز به قبرستان نمود و فرمود هذه كفات الاموات؛ اينجا منازل و محل سكونت مردگان است سپس به خاكهاي كوفه نگريست و اشاره كرد و فرمود: هذه كفات الحياه؛ اينجا خانه‌ها و محل سكونت زندگان است.
شايد منظور حضرت اين بوده كه فاصله بين زندگي و مردم و محل سكونت مرده‌ها با زنده‌ها چندان فاصله اي ندارد بلكه شايد مردم عبرت گيرند. [684].

اصبغ بن نباته مي‌گويد: صبح زودي به همراه علي (عليه السلام) نماز خواندم، سپس ناگهان ديدم مردي وارد شد كه معلوم بود مسافر است، به حضور علي (عليه السلام) رسيد. علي (عليه السلام) به او فرمود: از كجا مي‌آيي؟ عرض كرد: از شام. علي (عليه السلام) فرمود: براي كاري به اينجا آمده اي آن را خودت مي‌گويي يا من بگويم. او عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) خودت بفرما. علي (عليه السلام) فرمود: در شام معاويه اعلام كرد هر كسي برود و علي را بكشد ده هزار دينار به او جايزه مي‌دهم. شخصي حاضر شد تا اين كار را به انجام رساند ليكن وقتي به خانه اش رفت پشيمان شد و با خود گفت من پسر عموي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و پدر فرزندان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را نخواهم كشت. روز ديگر معاويه ده هزار دينار بر رقم قبلي افزود و اعلام كرد هر كس علي (عليه السلام) را بكشد 20 هزار دينار جايزه دارد مرد ديگري اين كار را قبول كرد ولي او نيز در عاقبت كار خود فكر كرد و پشيمان شد. روز بعد معاويه سي هزار دينار جايزه قرار داد و تو بخاطر اين جايزه اين كار را قبول كردي و اينك خود را به قصد كشتن من به اينجا آمده اي و تو از فاميل حمير هستي. شخص تروريست به اين مطلب اقرار كرد. علي (عليه السلام) به او فرمود: اكنون چه تصميم داري؟ او گفت: پشيمان شدم و اكنون مي‌خواهم به شام برگردم. حضرت به غلامش قنبر فرمود: وسايل سفر او را تكميل كند و آب و غذا به او بدهد و او را روانه شام كند آن مرد با كمال شرمندگي به سوي شام برگشت. [685].
[صفحه 435]

محمد حنفيه يا حيدر ثاني

جنگ صفين بود درگيري شديد بين سپاه علي (عليه السلام) با سپاه معاويه جريان داشت يكي از قهرمانان سپاه معاويه به نام كريب [686] به ميدان تاخت و چند نفر از سپاه علي (عليه السلام) را به شهادت رسانيد. حضرت علي (عليه السلام) وقتي كه آن منظره را ديد طاقت نياورد و مانند برق به سوي ميدان رفت و با يك ضربه كريب را از اسب بر زمين انداخت و او را به هلاكت رساند، آنگاه امام علي (عليه السلام) به پايگاه خود بازگشت و چون مي‌دانست شجاعان ديگري از سپاه دشمن براي انتقام خون كريب به ميدان مي‌آيند به پسرش محمد حنفيه فرمود: برو در ميدان مراقب دشمن باش و بجاي من بايست، محمد حنفيه كه در شجاعت حيدر ثاني بود به ميدان تاخت هفت نفر از شجاعان دشمن يكي پس از ديگري براي خون خواهي خون كريب به ميدان تاختند، همه آنها را به خاك هلاكت افكند. [687].

توانمردي شيرزرد

معاويه در دوران خلافت علي (عليه السلام) در شام حكومت مي‌كرد و خود را براي جنگ صفين آماده مي‌كرد. در سال 36 قمري قبل از جنگ نامه هاي متعددي بين علي (عليه السلام) و معاويه رد و بدل شد. روزي يكي از آزاد مردان بنام اسود بن عرفجه در مجلس معاويه فرياد زد: اي معاويه اي چيت كه هر روز نقشه ريزي مي‌كني؟ گاهي نامه مي‌نويسي گاهي مردم را با نامه هايت مي‌فريبي، گاه شرحبيل (يكي از سران) را براي تحريك مردم ماءمور مي‌كني. بدانكه اين كارها سودي به حال تو ندارد آنگاه شعري خواند.
[صفحه 436]
فاحذر اليوم صولة الاسد الودر
اذا جاء في رجال الهيجاء
امروز بر حذر باش از توانمردي شير زرد، آن هنگام كه با دلاور مردان ميدان كارزار فرا رسد. با شنيدن اين شعر آتش خشم معاويه زبانه كشيد و فرياد زد اي پسر عرفجه! اين شير زرد كه ما را از آن مي‌ترساني كيست؟ اسود گفت: مگر او را نمي‌شناسي او علي بن ابيطالب (عليه السلام) است كه برادر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و پسر عمو و شوهر دختر او، و پدر هر دو فرزند او، وصي و وارث علم او است، همان كس كه در جنگ بدر عموي تو، عتبه و دايي تو وليد و عموي مادر تو شيبه و برادر تو حنظله را با شمشيرش به دوزخ فرستاد (مادر
معاويه هند جگرخوار بود كه عتبه پدرش بود وليد برادر هند و شيبه عموي هند بودند) معاويه عصباني شود و دستور داد او را دستگير كنند ولي شرحبيل به معاويه گفت: دستور بده عرفجه را آزاد كنند چرا كه او مرد فاضل و بزرگي است اگر او را آزاد نكني من بيعتم را با تو قطع مي‌كنم، معاويه ديد دستگيري عرفجه گران تمام مي‌شود او را آزاد كرد. [688].

در كتاب تبصرة العوام، از دو تن بنام اسود و علقمه روايت شده است، كه روزي به خدمت اميرالمؤ منن (عليه السلام) شرفياب شدم در پيش روي آن حضرت ظرفي از ليف خرما بود كه يكي دو گرده نان جو سبوس دار در آن ديده مي‌شد و امام آن را با زانوي خود مي‌شكست و با نمك ريزي، تناول مي‌فرمود: به خدمتكار سياهي كه فضه نام داشت گفتيم مگر سبوس د اين آرد را نگرفته اي؟ گفت: توقع داريد براي آنكه نان بر اميرالمؤ منين (عليه السلام) گوارا گردد من خويش را به ورز و وبال گرفتار سازم؟! امام تبسم كرد و گفت: من خود دستور داده ام كه سبوس اين نان گرفته نشود، عرضه داشتيم به چه منظور چنين فرموده ايد؟ گفت: اين كار را سزاوارتر ديدم براي آنكه نفس خويش را خفت و خواري دهم و نيز براي آنكه اهل ايمان به من تاءسي كنند و من هم در خوراك همانند ديگر ياران باشم. [689].

[صفحه 437]

گويند: روزي اميرالمؤ منين (عليه السلام) با لباسي وصله دار در جمع مردم حاضر شد، كسي آن حضرت را در اين مورد سرزنش كرد. امام فرمود: يخشي القلب بلبسه و يقتدي المومن بي؛ يعني: قلب با پوشيدن اين جامه به فروتني و خشوع مي‌افتد و در عين حال مؤ منان نيز به من تاءسي خواهند كرد. [690].

تا هست علي امام عاليست
در مملكت دوكون واليست [691].

پيراهن وصله اي

علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دنيا را بدرود گفت، و كسي بود كه طي شصت و سه سال زندگي خشتي بر خشت ديگر نگذاشته بود و ما هم به دنبال وي راه مي‌پوييم ما هم هدف او را همي مي‌جوييم:

والله لقد رقعت مدرعتي هذه حتي استحيت من راقعها

آنقدر بر اين جبه (لباس) كه به تن دارم وصله دوخته ام، كه از وصله كاريش شرم دارم، به من مي‌گويند جبه اي از نو بدست آور، زيرا اين جبه سراسرش وصله اي است ديگر پوشيدني نيست ولي من بدو چنين پاسخ داده ام.

بگذار اين شب تيره به پايان رسد تا در روشنايي روز، قلب هاي روشن از دلهاي تيره آشكار شود. [692].

[صفحه 438]

رشوه براي علي

اشع بن قيس براي پيروزي بر طرف دعواي خود در محكمه عدل علي (عليه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفي پر از حلواي لذيذ به در خانه علي (عليه السلام) آورد و نام آن را هديه گذاشت. علي (عليه السلام) بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزايت اشك بريزند آيا با اين عنوان آمده اي كه مرا فريب دهي و از آئين حق بازداري؟ به خدا سوگند اگر هفت اقليم را با آنچه در زير آسمانها است به من بدهند كه پوست جوي از دهان مورچه اي به ظلم بگيرم هرگز اين كار را نخواهم كرد، دنياي شما از برگ جويده اي در دهان ملخ براي من كم ارزش تر است علي را با نعمتهاي فاني و لذتهاي زودگذر چه كار ... [693].

علي (عليه السلام) در زمان تصدي خلافت خود روزي بهمراه اصحاب خود از كوچه اي مي‌گذشتند، پير مرد مسيحي را ديدند كه مشغول گدايي است. حضرت پرسيدند: اين واقعه ناگوار و ناپسند چيست؟ در پاسخ عرض كردند: يا علي (عليه السلام) اين مرد نصراني است. قالوا: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) نصراني. امام فرمود: هنگام جواني؛ او را به كار گرفتيد ولي در هنگام ناتواني او را رها نموديد. سپس دستور دادند كه او را از بيت المال مسلمين اداره كنند. [694] فقال (عليه السلام) استعملتوه حتي اذا كبر و عجز منعتموه انفقوا عليه من بيت المال

لذا اين روش علي (عليه السلام) بود كه مسيحيان اردن در وقت ورود لشكريان اسلام به آن سرزمين به فرمانده لشكر اسلام مي‌نويسند: شما مسلمانان در نزد ما از رومي‌ها محبوب ترند گر چه ما با آنان هم مذهبيم ولي شما نسبت به ما با وفاتر و رئوف تر و عادل ترند، روميان بر ما حكومت كردند ولي اموال و خانه هاي ما را از ما غاصبانه گرفتند. [695].

ديباچه ي مروت و ديوان معرفت

لشكر كش فتوت و سردار اتقيا [696].

[صفحه 439]

عبور امام علي از كنار كاخ مدائن

يكي از بناهاي پر شكوه ايران قديم در نزديكي شهر بغداد مي‌باشد بنا به نقل
مورخين اين بنا توسط شاپور دوم نهمين پادشاه ساساني در حدود قرن 4 ميلادي
ساخته شد و مدت 20 سال ساختن آن طول كشيد نماي خارجي آن با آجر بود ولي
ستونها
روزي اميرمؤ منان (عليه السلام) به قصد سرزمين صفين براي مبارزه با فرماندهان ظلم و جنايت كار معاويه از كنار اين ايوان گذشت و بقاياي عظيم حكومت ساسانيان را مشاهده كرد يكي از همراهان امام از روي عبرت اين شعر را خواند:
جرت الرياح علي رسوم ديارهم
فكانهم كانوا علي ميعاد
يعني: باد بر ويرانه هاي خانه هايشان مي‌وزد گويا آنها فقط چند روزي نوبت داشتند كه در اين تالار بنشينند و گذاشتند و گذشتند.
علي (عليه السلام) فرمود: چرا اين آيات را نخواندي كم تركوا من جنات ... [697].
چه بسيار باغها و چشمه سارها و كشتزارها و جايگاهي ارجمند و نعمتي كه در آن شادمان بودند، بجا گذاشتند اين چنين است رسم روزگار كه ما آنها را به قومي ديگر ميراث داديم، آنگاه آسمان و زمين بر آنها نگريست و از مهلت دادگان نبودند
سپس امام فرمود: براستي اينها وارث ملك پيشينيان بودند ولي طولي نكشيد كه ديگران وارث آنها شدند، نعمت هاي الهي را سپاسگزار نكردند، در حال معصيت، دنيا از آنان ربوده شد، اي مردم كفران نعمت نكنيد تا مبادا بر شما نقمت (و بلا) فرود آيد. [698].
[صفحه 440]

اعتكاف امام علي

در ايام اعتكاف علي (عليه السلام) در مسجد كوفه معتكف بود. هنگام افطار عربي نزد آن حضرت آمد. امام (عليه السلام) از انبان نان جو كوبيده شده خود را در آورد و مقداري به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسين عليهم السلام حركت كرد و بعد از آنكه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض كرد: مردي را در مسجد غريب ديدم كه جز اين كوبيده نان جو چيزي نداشت. دلم براي او سوخت مي‌خواهم كمي از اين غذاي شما را براي او ببرم تا او هم ميل كند.
حسنين عليهم السلام به گريه افتادند و گفتند: او پدر ما اميرالمؤ منين (عليه السلام) است كه به اين رياضت با نفس خود مجاهدت مي‌كند. [699].
لذا امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد: به خدا سوگند جدم چنان بود كه مانند بندگان غذا مي‌خورد و بر زمين مي‌نشست ... و در مدت خلافتش د آجري روي آجر نگذاشت و طلا و نقره اي نيندوخت، به مردم نان گندم و گوشت مي‌خورانيد و خود نان جو با سركه مي‌خورد و هرگاه با دو كار خدا پسندانه رودررو مي‌شد، سخت ترين آنها را انتخاب مي‌كرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد كار خود آزاد كرد در حاليكه دستش خاك آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت مي‌فرمايد:
من در خوراك و پوشاك بدانگونه ام كه اگر فقيرترين مردم مرا ببيند مي‌تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شكيبا باشد زيرا وقتي امام خود را چنين ببيند از وضع حال خود راضي مي‌شود.
آن شير دلاور كه براي طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نيالود علي بود [700].

روزي حضرت علي (عليه السلام) فرياد مردي را شنيد كه مردم را به كمك خود مي‌خواند. آن حضرت خود را به او رساند و مشاهده كرد دو نفر در حال نزاع هستند. حضرت آنها را از هم جدا كرد، بعد يكي از آنان گفت: من لباسي به اين مرد فروخته ام و شرط كرده ام كه از
[صفحه 441]
فلان قسم پول مرا بدهد ولي او پول ديگري داده است، اكنون به او مي‌گويم پول را عوض د كن او اطاعت نمي‌كند. علاوه بر اين چند سيلي هم به من زده است. علي (عليه السلام) به آن مرد فرمود: پول را عوض كن و آنچه شرط كرده ايد بده. آنگاه حضرت به آن مردي كه سيلي خورده بود فرمود: آيا شاهدي داري كه گواهي دهند تو سيلي خورده اي.
او عرض كرد: بلي، آنگاه گواهان نيز گواهي دادند.
آن حضرت به سيلي زننده فرمود: بنشين او هم نشست بعد به آن مرد فرمود: سيلي هائي كه به تو زده قصاص كن و به او بزن. او گفت من او را بخشيدم علي (عليه السلام) بخشش او را پذيرفت ولي خود حضرت نه سيلي به آن مرد زد و فرمود: اين هم حق حاكم [701].
دست حق از پرده گرديد آشكارا
تا علي دستش برون از آستين شد [702].

غفلت تاكي؟!!

روزي امام علي (عليه السلام) به بازار بصره آمد و مردم را ديد آنچنان سرگرم خريد و فروشند كه گويي خود را از ياد برده و از هدف انساني به كلي غافل شده اند با مشاهده اين منظره حضرت آنچنان متاءثر شد كه بشدت گريست. سپس فرمود: اي بندگان دنيا و اي كارگزاران اهل دنيا. شما كه روزها سرگرم معامله و سوگند خورديد و شبها با بيخبري در خواب آرميده ايد و بين روز و شب، از آخرت و حساب و كتاب آن غافليد، پس چه وقت خود را براي سفري كه در پيش داريد مجهز مي‌كنيد و براي آن توشه بر مي‌داريد و در چه زمان به روز قيامت مي‌انديشيد و به فكر معاد مي‌افتيد. [703].
(در زمان آن حضرت بود كه در بصره نه دستور آن حضرت سكه هاي اسلامي براي اولين بار زده شد و در بازار مورد استفاده مردم قرار مي‌گرفت). [704].
[صفحه 442]

امام پدر يتيمان

از حبيب بن ثابت نقل شده كه مقداري عسل و انجير از منطقه اي بنام همدان و حلوان، كه اكثر درختان آنجا انجير است براي حضرت علي (عليه السلام) آوردند. اميرالمؤ منين (عليه السلام) به ماءموران دستور داد كه فرزندانم يتيم را حاضر كنند. آنها آمدند و حضرت اجازه داد كه خود آنها به سر ظرف هاي عسل بروند و بخورند و با انگشتان خود آنرا بليسند. اما به ديگران با ظرف عسل بطور مساوي بين آنها تقسيم مي‌نمود. به حضرت اعتراض كردند كه چرا اجازه مي‌دهيد يتيمان با انگشتان خود از سر ظرف‌ها بخورند؟ حضرت فرمود: امام پدر يتيمان است و بايد به عنوان پدر به فرزندان خود اجازه چنين كاري را بدهد تا آنان احساس د يتيمي نكنند [705].

علي و ابن ملجم

حضرت علي (عليه السلام) در عين حالي كه از نقشه خائنانه ابن ملجم خبر داشت، اما هيچ گونه اقدامي عليه وي انجام نداد.اصحاب علي (عليه السلام) كه از توطئه ابن ملجم بيم داشتند به حضرت عرض كردند: شما كه ابن ملجم را مي‌شناسيد و به ما خبر داده ايد كه او قاتل شما خواهد بود چرا او را نمي‌كشيد؟ حضرت فرمود: او هنوز دست به كاري نزده است كه من او را بكشم؟! روزي علي (عليه السلام) در ماه رمضاني، بر فراز منبر از شهادت خود در اين ماه خبر داد. ابن ملجم كه در مجلس د حاضر بود پس از سخنان اما نزد حضرت آمد و گفت: دست چپ و راست من با من است: دستور بده تا دستهاي مرا قطع كنند و يا فرمان بده تا مرا گردن بزنند. حضرت فرمود: چگونه تو را بكشم در حاليكه هنوز جرمي مرتكب نشده اي، لذا بعد از ضربت خوردن امام در مسجد كوفه، ابن ملجم را خدمت حضرت آوردند. حضرت فرمود: من آن همه به تو نيكي كردم در حال كه مي‌دانستم تو قاتل من هستي ولي خواستم حجت خدا را بر تو تمام كنم و در آن لحظه هم حضرت دستور داد با او رفتاري نيكو داشته باشند. [706].

اطاعت امام یا دعوت دشمن

در روز صفين يكي از بني هاشم و از ياران علي (عليه السلام) از فاميلهاي علي (عليه السلام) بنام عباس بن ابي ربيعه ايستاده بود در ميدان و در زاويه اي از لشكر، ناقل ماجرا عبدالعرز است، ناگهان يك مرد شامي از لشكر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ كرد، عباس گفت: مي‌آيم بشرط اينكه از اسب خود پايين بيايي، هر دو پايين آمدند هر دو اشتهار به شجاعت داشتند و همه حواس هاي دو لشكر متوجه اين دو نفر شد شروع به پيكار كردند ليكن هيچ كدام نتوانستند ضربه اي به يكديگر بزنند عبدالعرز مي‌گويد: پشت عباس بودم عباس يك وقت متوجه سوراخ زير زره قرار بن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره كرد و با نيزه ضربه اي به او زد و يك مرتبه تكبير از مردم عراق بلند شد و يك اضطراب خاصي به لشكر كفر وارد شد و عباس سر او را جدا كرد عبدالعرز مي‌گويد: ديدم پشت سرم يكي دارد آيه قرآن مي‌خواند ديدم علي (عليه السلام) است از من سؤ ال كرد چه كسي بود كه جنگيديد؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بايد رفتم گفتم آمد خدمت آقا: ديدم علي (عليه السلام) غضب كرد، كه چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتي مگر نگفتم به ميدان نرويد. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمي‌شد نروم به ميدان.

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامي، بعد غضب آقا فروكش كرد آنگاه امام به آسمان سربلند كرد و گفت: خدايا من از عباس گذشتم تو ني از او بگذر، معاويه وقتي فهميد كه اين قتل انجام شده خيلي ناراحت شد و گفت هر كس برود عباس بن ابي ربيعه را بكشد صد ظرف طلا و صد حوله مي‌دهم و ... و ... دو مرد از قبيله بني لوخت از قابلان لشكر شام و شجاعان لشكر، گفتند: ما او را خواهيم كشت، آمدند ميدان و عباس را صدا زدند براي جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا اميرالمؤ منين اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد مي‌آيم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب كردند حضرت فرمودند: معاويه نمي‌خواهد از بني هاشم كسي روي زمين باشد، مي‌گويند قد و حجم بدن عباس مثل علي (عليه السلام) بود و علي (عليه السلام) لباس د عباس را گرفت و خود شمشير و اسب او را گرفت و رفت به ميدان آنها، از علي (عليه السلام) سؤ ال كردند به

[صفحه 444]

تمسخر كه اميرت اجازه جنگيدن داد، علي (عليه السلام) فورا يك آيه خواند: (خداوند به كساني كه مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد.(

علي (عليه السلام) جنگ كرد و آنها را كشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض كرد، خبر به معاويه رسيد: معاويه گفت: لج بازي من باعث شد اين دو نفر نيز كشته شوند واي بر من، عمرو عاص گفت: واي بر آنها كه كشته شدند، معاويه گفت: زمان شوخي نيست عمرو عاص گفت: شوخي نمي‌كنم راست مي‌گويم. [707].

روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردي نزد حضرت رسيد و آهسته در گوش امام مطلبي را گفت كه آثار خشم در صورت آن حضرت پديدار شد، آنگاه حضرت سكوت كرد.
ناگاه اشعث بن قيس از سر و كله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزديك منبر امام رساند و عرض كرد: يا علي (عليه السلام) اين سرخرها (ايرانيان) در مقابل روي شما بر ما چيره و غالب شدند ولي شما از آنها جلوگيري نمي‌كنيد.
صعصعة بن صوحان كه يكي از ياران باوفاي امام بود با شنيدن اين اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا اليه راجعون).
... امام (عليه السلام) در حاليكه از گفتار اشعث سخت عصباني شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود:
اين شكم كنده‌ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت مي‌كنند و آنان (ايرانيان) روزي هاي گرم بخاطر خدا فعاليت مي‌نمايند و عربها از من مي‌خواهند كه آنها (ايرانيان) را از خود طرد و دور كنم، تا از ستمكاران باشم. سوگند به ايزد متعال كه دانه را شكافته و آدمي را آفريده از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: والله لضربنكم علي الدين عودا كما ضربتمو هم عليه بد؛ بخدا سوگند همچنانكه در آغاز، شما پيروز و حاكم بر ايرانيان مي‌شويد. در آينده ايرانيان نيز حاكم و بر شما و غالب گردند و شما را سركوب خواهند نمود. [708].
[صفحه 445]

امام باقر (عليه السلام) فرمود: كه حضرت علي (عليه السلام) در ايام خلافت با غلام خود قنبر براي معامله به بازار بزازها، آمد به مرد كاسبي فرمود دو لباس داري به من بفروشي؟ مرد كاسب عرض كرد: بلي! اي پيشواي مسلمين جنسي را كه احتياج داري نزد من موجود است. حضرت وقتي متوجه شد كه مرد كاسب او را شناخته و به عنوان اميرالمؤ منين (عليه السلام) خطابش كرده است با او معامله نكرد و از در دكان او گذشت و در مقابل بزاز ديگري كه جوانتر بود توقف كرد و دو لباس از او خرد يكي را به سه درهم و ديگري را به دو درهم. پس به قنبر فرمود: پيراهن سه درهمي را تو بردار. قنبر عرض كرد: مولاي من، شايسته تر آن است كه شما لباس سه درهمي را بپوشيد زيرا منبر مي‌روي و با مردم سخن مي‌گويي و بايد لباس شما بهتر باشد. حضرت فرمود: تو جواني و مانند ساير جوانان به تجمل و زيبائي رغبت بسياري داري به علاوه من از خداي خود حيا مي‌كنم كه لباسم از تو بهتر باشد زيرا از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: به آنان همان لباسي را بپوشانيد كه خود مي‌پوشيد و همان غذا را بخورانيد كه خود مي‌خوريد. [709] لذا وقتي آن حضرت دو پيراهن مي‌خريد يكي را كه بهتر بود به قنبر مستخدم خود مي‌داد و پيراهن ديگر را كه آستينش بلند بود براي خود بر مي‌داشت و زيادي آستين آن را پاره مي‌كرد و پيراهن آستين پاره را بر تن خود مي‌كرد. [710].

يكي از اصحاب حضرت علي (عليه السلام) بنام سويد ابن غفلة نقل مي‌كند، روزي بعد از ظهر موقع صرف غذا حضور علي (عليه السلام) شرفياب شدم ديدم حضرت كنار سفره نشسته و نان خشكي در دست آن حضرت است كه سبوسهاي جو در آن آشكار بود نزد خدمتگذار آن حضرت رفته و گفتم: يا فضه الاتتقين الله في هذا الشيخ؟
اي فضه! چرا مراعات حال اين پيرمرد را نمي‌كنيد؟ چرا نان از آرد الك نكرده به او مي‌دهيد كه اين اندازه سبوس دارد؟ فضه گفت: خود آن حضرت دستور داده كه نانش از آرد الك نكرده باشد، او نقل مي‌كند مجدد حضور حضرت آمدم و سخن فضه را به عرض امام رساندم. معلوم شد علي (عليه السلام) اين روش را نبي اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرا گرفته و فرمود: (بابي و امي من لم ينخل طعام) پدر و مادرم فداي او (رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم) باد كه نانش از آرد الك نكرده بود. [711].

مردم مكه و بيعت با امام علي

مكه شهري بود كه مردم آن در پي فتح و غلبه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به اسلام گرويدند و سابقه اسلام آنها در زمان حيات پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كم بود بدين جهت نيروي انقلابي در آن اندك بود، ولي به لحاظ اينكه حرم امن الهي بود، عده اي مكه را به عنوان سكونت خود برگزيدند، بعد از اينكه مردم مدينه و مهاجر و انصار و انقلابيوني كه از مصر و كوفه آمده بودند با علي (عليه السلام) بيعت كردند. حضرت طي نامه هايي از برخي استانداراني كه از طرف عثمان در مناطق مختلف منصوب شده بودند خواست كه از مردم بيعت بگيرند البته عده اي از اين استانداران منصب خود را رها كرده و فرار نمودند. حضرت امير (عليه السلام) طي نامه اي به استاندار مكه كه از طرف عثمان منصوب شده بود و خالد بن عاص نام داشت او را به امارت مكه ابقا كرد و از او خواست كه از مردم بيعت بگيرد. مردم مكه از بيعت سرباز زندند مخصوصا اينكه عده اي مخالفان حضرت در مكه بودند و از طرفي چون در ماه ذي الحجه با حضرت بيعت شده بود عده اي از مخالفان حضرت به حج رفته و هنوز در مكه بودند و به شهرهاي خود بازنگشته بودند عده اي از كارگزاران عثمان نيز كه يقين
[صفحه 447]
داشتند حضرت امير (عليه السلام) به جهت خلافكاري هايشان آنها را بر كنار خواهد كرد به مكه گريخته بودند بعد از اين كه اهل مكه از بيعت با امام امتناع ورزيدند جواني از قريش به نام عبدالله [712] بن وليدبن زيد نامه اي را كه حضرت به فرماندار مكه نوشته بود گرفت آن را جويد و در كنار چاه زمزم انداخت تا مردم نامه امام را لگد كنند البته از اين نامه در تاريخ اثري نيست به هر حال همه مردم با حضرت بيعت كردند الا معاويه و مردم شام و اندكي از خواص د مردم، بعدها حضرت، خالدبن عاص را كه از سوي عثمان والي مكه شده بود را عزل كرد و ابوقتاده انصاري را به جاي او منصوب كرد. [713].

غريبي يا غريبه اي نشسته؟!

روايت شده هنگامي كه امام حسن و امام حسين عليهم السلام و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوي كوفه باز مي‌گشتند كنار ويرانه اي پيرمرد بينوا و نابينايي را ديدند كه پريشان بود و خشتي زير سر نهاده و گريه مي‌كرد از او پرسيدند، تو كيستي؟ و چرا نالان و پريشان هستي؟ او گفت: من غريبي بينوا هست در اينجا مونس و غمخواري نداريم يكسال است كه من در اين شهر هستم هر روز مرد مهربان و غمخواري دلسوز نزد من مي‌آمد و احوال مرا مي‌پرسيد و غذا به من مي‌رسانيد و مونس مهرباني من بود ولي اكنون سه روز است او نزد من نيامده است و از حال من جويا نشده است. گفتند: آيا نام او را مي‌داني؟ گفت: نه. گفتند: آيا از او نپرسيدي كه نامش چيست؟ گفت: پرسيدم ولي فرمود: تو را با نام من چكار، من براي خدا از تو سرپرستي مي‌كنم. گفتند: اي بينوا! رنگ و شكل او چگونه بود؟ گفت: من نابينايم نمي‌دانم رنگ و شكل او چگونه بود. گفتند: آيا هيچ نشاني از گفتار و كردار او داري؟ گفت: پيوسته زبان و به ذكر خدا مشغول بود وقتي كه او تسبيح و تهليل مي‌گفت: زمين و زمان و در دو ديوار با او همصدا و همنوا مي‌شدند وقتي كه كنار من مي‌نشست مي‌فرمود: مسكين جالس مسكينا: غريب جالس غريبا؛

[صفحه 448]

درمانده اي با درمانده اي نشسته و غريبي همنشين غريبي شده است! حسن و حسين عليهم السلام و محمد حنفيه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روي هم نگريستند و گفتند: اي بينوا! اين نشانه‌ها كه بر شمردي نشانه هاي باباي ما اميرمؤ منان علي (عليه السلام) است. بينوا گفت: پس او چه شده كه در اين سه روز نزد ما نيامده؟ گفتند: اي غريب بي نوا شخص بدبختي ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقي شتافت و ما هم اكنون از كنار قبر او مي‌آئيم بينوا وقتي كه از جريان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گرديد، خود را بر زمين مي‌زد و خاك زمين را به روي خود مي‌پاشيد و مي‌گفت: مرا چه لياقت كه اميرمؤ منان (عليه السلام) از من سرپرستي كند؟ چرا او را كشتند؟حسن و حسين عليهم السلام هر چه او را دلداري مي‌دادند آرام نمي‌گرفت. آن پير بي نوا به دامن حسن و حسين عليهم السلام را چسبيد و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عاليقدرتان، مرا كنار قبر او ببريد. امام حسن (عليه السلام) دست راست او و امام حسين (عليه السلام) دست چپ او را گرفتند و او را كنار مرقد مطهر علي (عليه السلام) آوردند، او خود را به روي قبر افكند و در حالي كه اشك مي‌ريخت مي‌گفت: خدايا من طاقت

فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعاي او به استجابت رسید و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسین علیهم السلام از این حادثه جانسوز گریستند و خو شخصا جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالي همان روضه پاك به خاك سپرده اند. [714].

سهل؛ ياري صادق و همراهي دائمي امام علي

سهل بن حنيف كارگزار حضرت علي (عليه السلام) در شهر مدينه بود. وقتي حضرت براي پيكار صفين آماده مي‌شد حضرت به كارگزاران خود در تمام سرزمين اسلامي خود نامه نوشت و آنان را جملگي به كوفه فرا خواند از جمله آنها سهل بن حنيف بود او همراه قيس بن سعد كه از مصر برگشته بود به جانب كوفه رهسپار شد. وقتي آنها به كوفه
[صفحه 449]
رسيدند حضرت ياران خود را فرا خوانده بود تا درباره جنگ با معاويه از آنها نظر خواهي كند و از آنان مي‌خواست كه نظر خود را علام نمايند. هاشم بن عتبه و عمار بن ياسر و قيس بن سعد نظر موافق خود را به حضرت اعلام نمودند، سپس گروهي از انصار گفتند: فردي از ميان شما جواب اميرالمؤ منين (عليه السلام) را بدهد در اينجا بود كه سهل بن حنيف پاسخ مثبت خود را به نمايندگي از انصار به حضرت اعلام كرد در جنگ صفين، سهل فرمانده سواران نيروهاي بصره بود. سهل در جنگ صفين شركت فعال داشت وي همراه اميرالمؤ منين (عليه السلام) بعد از جنگ به كوفه برگشت و بعد از بازگشت به كوفه اين يار ديرينه و فداكار علي (عليه السلام) از دنيا رفت. سيدرضي گويد: حضرت، حضرت، سهل را از ديگران بيشتر دوست مي‌داشت، لذا حضرت فرمود است: (لو احبني جبل لتهافت) اگر كوهي مرا دوست داشته باشد (تكه تكه شده) فرو ريزد امام جعفر صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: وقتي كه سهل از دنيا رفت حضرت علي (عليه السلام) او را با برداحمر يمني كه منسوب به حبره بود كفن كرد، از امام باقر (عليه السلام) نقل شده است كه فرمود: رسول خدا بر جنازه حمزه 70 تكبير گفت و حضرت علي (عليه السلام) بر جنازه سهل 25 تكبير گفت و اينها را به صورت پنج تا پنج تا بر جنازه او خواند، زيرا بعد از هر نماز گروهي مي‌آمدند و مي‌گفتند اي اميرمؤ منان ما به نماز نرسيديم و حضرت دستور مي‌داد جنازه را به زمين گذاشته بر او نماز مي‌خواند تا اينكه پنج مرتبه جنازه را بر زمين گذاشتند.
رحمت خدا بر سهل باد كه با افتخار زندگي كرد و در حالي از دنيا رفت كه علي (عليه السلام) از او راضي بود. [715].

صداي شيطان

روزي حسن بصري خدمت اميرالمؤ منين (عليه السلام) كه كنار شط فرات بود ظرفي را پر از آب نموده و قدري از آن را آشاميد و بقيه آن را روي زمين ريخت. عي (عليه السلام) فرمود: در اين كار اسراف نمودي زيرا آب را، بر زمين ريختي و بر روي آب نريختي، حسن بصري از
[صفحه 450]
روي اعتراض گفت: شما خون مسلمين را بر زمين مي‌ريزي اسراف نمي‌كني، من به اين مقدار آب اسراف نموديم؟حضرت فرمود: اگر من در ريختن خون مسلمين اسراف مي‌كردم چرا به آنها كمك نكردي و جزء شورشيان با من جنگ نمودي؟ حسن گفت: من آماده جنگ شده بودم لباس و سلاح هم پوشيديم تا با شاميان همراه شوم همين كه از منزل بيرون آمدم هاتفي از آسمان صدا زد! قالت و مقتول در جهنم هستند لذا از تصميم خود منصرف شدم. حضرت فرمود: راست گفتي او برادرت شيطان بود.

سعيد بن قيس همداني مي‌گويد: يكي از روزها به هنگام شدت گرما كه معمولا كوچه هاي شهر خلوت مي‌شد و هر كس در زير سايه بان و يا در خانه خود استراحت مي‌كرد، اميرمؤ منان علي (عليه السلام) را ديدم كه در كنار ديواري ايستاده است بخدمت آن حضرت رسيدم و پس از سلام علت ايستاد ايشان را در اين هواي گرم جويا شدم فرمود:
ما خرجت الا لا مظلوما و اغيث ملهوفا [716].
در اين ساعت از محل استراحت بيرون نيامدم مگر براي اينكه مظلومي را ياور و گرفتاري را پناهگاه باشم لذا ابن ابي الحديد در كتاب شرح نهج البلاغه خود مي‌گويد: اميرمؤ منان علي (عليه السلام) خود اين كار را انجام مي‌داده و خانه اي نيز به نام بيت المقصص داشت كه مردم شكايت و تقاضاهاي خود را به آنجا مي‌بردند.
ديباچه مروت و ديوان معرفت
لشكر كش فتوت و سردار اتقياء
فردا كه هر كسي به شفيعي زند دست
مائيم و دست و دامن معصوم مرتضي [717].
[صفحه 451]

نظارت در حكومت

حضرت علي (عليه السلام) به هنگام در دست گرفتن حكومت اسلامي بر منبر رفت و پس از ستايش خداوند فرمود:
سوگند به خدا، تا هنگامي كه يك نخل در مدينه داشته باشم از بيت المال چيزي بر نمي‌دارم درست بينديشيد كه آيا وقتي من خود از بيت المال مسلمانان به خود سهمي نمي‌دهم مي‌توانم آن را به شما بدهم؟
در اين موقع عقيل برادر حضرت امير (عليه السلام) از جا برخاست و گفت: يا علي (عليه السلام) مرا با سياه پوستي كه در مدينه است برابر مي‌نهي؟
حضرت فرمود: بنشين برادر، مگر جز تو كسي در اينجا نبود كه حرف بزند تو بر آن سياه پوست هيچ برتري نداري مگر به مزيت در ايمان و يا پرهيزكاري. [718].

بيشتر ما داستان زن زناكاري كه مردم او را نزد حضرت مسيح (عليه السلام) آوردند و از او خواستند كه به خاطر خطايش سنگسارش د كند را شنيده ايم ولي حضرت عيسي (عليه السلام) به آنها فرمود: هر كس د تاكنون هيچ لغزشي از او سر نزده او را سنگسار كند و پس از اين خطاب همه سرافكنده رفتند و جز حضرت عيسي (عليه السلام) و يارانش كسي نماند. اما زني نيز نزد حضرت علي (عليه السلام) آمد و اقرار به زنا كرد. حضرت امير (عليه السلام) فرمود: كه مردم جمع شوند و منادي ندا در داد و مردم جمع شدند،حضرت پس از ستايش و ثناي خداوند سبحان فرمود: من فردا اين زن را خواهم آورد و حد شرعي را بر او جاري خواهم ساخت شما نيز به همراه مشتي سنگ حاضر شويد. فرداي آن روز حضرت زن زنا كار را به ميدان آورد و مردم نيز با سنگهاي خود گرد هم آمدند. حضرت نيز بر قاطري سوار شد و انگشت بر گوش مباركش نهد و با صدايي بلند فرمود: اي مردم خداي بزرگ با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خود عهدي كرد و او نيز همان عهد را با من نمود و آن اين است كه كسي كه خود در خور حدي است در اجراي حدي شركت نكند ... پس هر آن كس كه بر او حدي مانند حد اين زن است حق ندارد بر اين زن حد جاري سازد و سنگي بر او افكند تمام مردم جز امام و دو فرزند عزيزش د امام حسن و امام حسين عليهم السلام برگشتند چنانكه جز حضرت عيسي و حواريونش مردم همه خجلت زده خود را به كناري كشيدند! [719].
[صفحه 452]

حسن بصري مي‌گويد: روزي علي (عليه السلام) بر بالاي منبر رفت و فرمود: آيا در ميان شما كسي هست كه نسب مرا بگويد؟ و الا من خود را به شما معرفي كنم، پس از سكوت جمعيت حضرت فرمود:
نام من زيد است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغيره، پسر زيد، فرزند كلاب مي‌باشد. ابن كوا [720] برخاست و گفت: اي عي (عليه السلام) نسب
ي براي تو نمي‌شناسيم جز اينكه تو علي فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصي بن كلاب هستي، اميرالمؤ منين (عليه السلام) به او فرمود: اي فرو مايه ساكت باش! پدرم مرا زيدناميده، همنام جد خود قصي و نام پدرم عبدمناف است كه ابوطالب كنيه اوست و بر اسمش غلبه پيدا كرده و نام عبدالمطلب عامر است كه لقب او بر نامش غلبه يافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبد مناف، مغيره است كه لقب بر نام او مستولي شده و اسم قصي، زيد بوده و عرب او را مجمع ناميده است زيرا آنان را از بلد الاقصي در مكه گرد آورده است پس د لقبشان بر نامشان غلبه يافت. آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شيبه و عامر است [721].

وقتي در جنگ صفين معاويه آب را بر روي سپاه علي (عليه السلام) بست و مانع از رسيدن لشگريان آن حضرت به شريعه شد فرياد اصحاب امام بلند شد كه يا علي (عليه السلام) حيوانات ما تشنه اند، خودمان نيز تشنه ايم. حضرت فرمود: چرا آب نمي‌دهيد به اينها. عرض كردند
[صفحه 453]
يا علي (عليه السلام) شريعه را بر روي ما بسته اند. حضرت فرمود: برويد و شريعه را بگشائيد لشگريان رفتند و با نبردي دشمن را از شريعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شريعه متوجه شد كه تعدادي از سربازان نيامده اند از آنها خبژژر گرفت عرض كردند: يا علي (عليه السلام) آنها را در شريعه موكل و نگهبان قرار داديم تا همانطوري كه معاويه و سربازانش د آب را بر روي ما بستند ما هم به تلافي، شريعه را بر روي آنها ببنديم. حضرت فرمود: برگرديد و به آنها بگوييد هر چه زودتر شريعه را به حال خود بگذارند كه الناس فيها شرع واحد معاويه بد عمل كرد ليكن ما بد نخواهيم كرد. صحنه اي ديگر وقتي حضرت داشت لشكر خود را صف آرايي مي‌كرد متوجه شد كه يكي از لشگريان آن حضرت به لشكر معاويه دشنام و بدگويي مي‌نمايد به او فرمود: به چه كسي فحش د مي‌دهي عرض كرد: يا علي (عليه السلام) به معاويه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش مي‌دهي به آنها. عرض كرد: مگر اينها باطل نيستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلي اگر اينها باطلند فحش د دادن هم باطل است. [722].

پس شهادت حضرت علي (عليه السلام) يكروز سوده دختر عمار كه از قبيله همدان بود بر معاويه وارد شد معاويه خاطره فعاليتهاي سوده را كه در جنگ صفين در سپاه امام علي (عليه السلام) از او به ياد داشت، لذا او را سرزنش كرد ... آنگاه از او پرسيد براي چه اينجا آمده اي؟ سوده گفت: اي معاويه خداوند تو را به واسطه سلب حقوق واجب ما (مردم) بازخواست خواهد كرد، تو پيوسته فرمانداراني براي ما مي‌فرستي كه ما را همچون محصول رسيده درو مي‌كنند اينك اين بسربن ارطاة را فرستاده اي كه مردان ما را مي‌كشد و اموال ما را مي‌برد ... اگر او را عزل كني چه بهتر و گرنه ما خود قيام خواهيم كرد ... معاويه عصباني شد و گفت: مرا به قبيله ي خود مي‌ترساني تو را با بدترين حالت نزد همان بسر مي‌فرستم تا با تو هر چه مي‌خواهد و مي‌داند انجام دهد. سوده اندكي ساكت شد، آنگاه گفت:

[صفحه 454]

درود خدا بر آن روان، كه در گور خفت و با مگر او عدالت و دادگري به خاك سپرده شد او هم پيمان حق و راستي بود و حق را با هيچ چيز عوض د نمي‌كرد حق و ايمان در او يكجا فراهم آمده بود

معاويه سؤ ال كرد اين چه كسي است كه مي‌گويي؟ سوده پاسخ داد حضرت علي بن ابيطالب اميرالمؤ منين (عليه السلام)، اي معاويه روزي نزد او رفتم و مي‌خواستم از ماءمور جمع آوري زكات شكايت كنم وقتي رسيدم او به نماز بر مي‌خاست اما تا كه مرا ديد به نماز نايستاد و با رويي گشاده و مهرباني فرمود: آيا حاجتي داري؟ گفتم: آري و شكايت خود را عرض كردم، آن بزرگوار همچنانكه بر آستانه ي نماز ايستاده بود گريست و آنگاه به عرض كردم، آن بزرگوار همچنانكه بر آستانه ي نماز ايستاده بود گريست و آنگاه به خداوند عرض كرد: خدايا! تو آگاه و شاهد باش كه من هرگز فرمان ندادم كه او (آن ماءمور) به بندگانت ستم كند و بي درنگ قطعه پوستي در آورد و بعد از نام خدا و آيه اي از قرآن نوشت:

... آنگاه كه نامه ام را خواندي، دست و بالت را جمع كن، تا كسي را بفرستم آنها را از تو تحويل بگيرد ... آنگاه نامه را به من داد، اي معاويه سوگند به خداوند كه نه آن نامه را بست و نه مهر كرد نامه را به آن ماءمور ستمكار دادم و او معزول گرديد و از نزد ما رفت ... معاويه پس از شنيدن اين ماجرا ناگزير فرمان داد سوده هر چه مي‌خواهد براي او بنويسد و نظر او را تاءمين كند. [723].

تحمل عدالت!!!

نجاشي، شاعر نامي عراق و از اهل يمن و از مردان سرشناس كوفه است كه در جنگ صفين از ياران علي (عليه السلام) بود وي در روز اول ماه مبارك رمضان به تحريك دوستش ابوسمال اسدي به خوردن كباب و نوشيدن شراب سرگرم شدند. به طوري كه در حال مستي عربده كشيدند و سر و صداي آنها همسايگان را سخت ناراحت كرد تا اينكه يكي از [صفحه 455]
شيعيان به اميرالمؤ منين (عليه السلام) شكايت كرد و به امر آن حضرت آنها را حضار كردند. ابوسمال گريخت و در ميان خانه هاي قبيله اسدي پنهان گشت ولي نجاشي دستگير شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زنداني گرديد و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش كردند و هشتاد تازيانه بر بدنش نواختند. سپس بيست تازيانه ديگر به خاطر اينكه حرمت ماه رمضان را شكسته بود بر آن افزودند. نجاشي گفت: هشتاد تازيانه براي ميگساري بود بيست ضربه ديگر براي چه؟ علي (عليه السلام) فرمود: به خاطر اينكه اين عمل زشت را در ماه مبارك رمضان رمضان مرتكب شدي و احترام ماه خدا را نگاه نداشتي. فاميل و قبيله نجاشي كه همه يمني و از دوستان علي (عليه السلام) بودند از اين پيش آمد سخت ناراحت گشته و در پيروي و تبعيت از آن حضرت دچار سستي و ترديد شدند. يكي از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض كرد ما مردم يمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستيم و انتظار نداشتيم ما را با آنها كه با شما دشمني مي‌كنند به يك چشم نگاه كني و امروز سابقه دوستي ما را ناديده بگيري و در ملاء عام بين دوست و دشمن نجاشي، اين مرد نامي ما را شلاق بزني تا نزد دوست و دشمن خوار شويم؟
اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اجراي عدالت و دستور الهي براي گناهكاران سنگين است. مگر من چه كردم؟ آيا جز اين است كه نجاشي بر معصيت خدا جراءت كرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاري كردم؟ طارق بن عبدالله از نزد علي (عليه السلام) بيرون رفت و در راه مالك اشتر را ديد مالك كه بر خورد طارق را با علي (عليه السلام) شنيده بود با ناراحتي گفت: اي طارق تو با علي (عليه السلام) چنين سخن گفتي؟ (او عزت صدورنا و شتت امورنا) طارق گفت: آري. مالك در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نيست كه تو گفتي (دلهاي ما اندوهناك و امور ما پراكنده گشت) بلكه سينه هاي ما گشاده و گوشهاي ما به فرمان علي (عليه السلام) است و امور ما هم جامع و هيچ تفرقه وجود ندارد.

طارق ناراحت شد و رفت.
ابن ابي الحديد مي‌گويد: نجاشي به اتفاق طارق به خاطر اجراي حق و عدالت علي (عليه السلام) از كوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاويه پيوستند و چون به شام رسيدند، معاويه نگاهي به طارق كرد و با كلمات توهين آميزي به علي (عليه السلام) ناسزا گفت، و در ميان
[صفحه 456]
جمعي از يارانش و مردم شام به علي (عليه السلام) دشنام داد. طارق تحمل نكرد و بپاخاست و در حالي كه به شمشير خود تكيه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهيزكار و عادلي بوديم ... اي معاويه فخر مكن و شاد مباش كه ما به سوي تو آمديم و علي (عليه السلام) را رها كرديم (بلكه ما تحمل عدالت او را نتوانستيم بكنيم). [724].

شريح قاضي غاصب

حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) خطاب به شريح [725] قاضي كوفه مي‌فرمايد: تو بر مقام و منصبي قرار گرفته اي كه جز نبي يا وصي نبي و يا شقي، كسي بر آن قرار نمي‌گيرد. [726].
شريح بر مسند قضاوت نشسته بود او كسي بود كه حدود 50 - 60 سال منصب قضاوت را در عهد عمر، عثمان و حضرت امير (عليه السلام) و معاويه عهده دار بود. در واقعه عاشورا از طرفدار ابن زياد شد و مردم را به قايم عليه امام حسين (عليه السلام) فرا خواند البته او بواسطه تقرب به دستگاه معاويه در زمان علي (عليه السلام) بر خلاف حكومت اسلامي امام علي (عليه السلام) فعاليت مي‌كرد. حضرت امير (عليه السلام) در دوران حكومت خود هم نتوانست او را عزل كند رجاله‌ها و جاهلان نگذاشتند و تحت عنوان اينكه شيخين او را نصب كرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نكنيد او را بر حكومت عدل آن حضرت تحميل كردند منتها حضرت نمي‌گذاشتند بر خلاف قانون الهي دادرسي كند.

در جنگ جمل كه در سال 36 هجري در بصره بين سپاه امام علي (عليه السلام) و عايشه و طلحه و زبير واقع شد، علي (عليه السلام) در يك نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفيه كه علمدار لشگر بود فرمود: اي پسر حمله كن؛ از آنجا كه لشكر بصره در برابر محمد حنفيه
[صفحه 457]
تيراندازي مي‌كردند محمد حنفيه منتظر ماند تا تيراندازي دشمن تمام شود بعد حمله كند بار ديگر حضرت علي (عليه السلام) خود را به او رساند و فرمود: احمل بين الاسنة از ضربات دشمن مترس و حمله كن، او حمله كرد ولي بر بين تيرهاي دشمن توقف نمود، علي (عليه السلام) از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزديك او آمد و با قبضه شمشير به دوش وي كوبيد و فرمود: فضربه بقائم سيفه و قال ادر كك عرق من امك.
با راستاي شمشيري به او زد و فرمود: رگي (ارثي) از مادرت بسراغ تو آمده است. [727].

پيوستن سرباز دشمن به سپاه علي

عبدالرحمان بن ابي ليلي مي‌گويد: وقتي آتش جنگ صفين شعله ور شد و بين سپاه علي (عليه السلام) با سپاه معاويه جنگ درگرفت روزي يك نفر از سپاه دشمن سوار بر اسب به ميدان تاخت وقتي كه نزديك سپاه علي (عليه السلام) شد فرياد زد آيا اويس قرني در ميان شما است؟ گفتيم آري از او چه مي‌خواهي؟ گفت: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: اويس قرني بهترين تابعين است آنگاه اسبش را به سوي سپاه علي (عليه السلام) روانه كرد و به سپاه علي (عليه السلام) پيوست [728].

امام حسن (عليه السلام) وقتي از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگيري از تخريب يا نبش قبر مطهر حضرت علي (عليه السلام) توسط بني اميه و مروانيها، سه تابوت تهيه كرد و بر يكي از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اينكه مي‌خواهند آنرا در خانه دفن كنند ببرند و يك تابوت را فرستاد در خانه جعدة بن هبيره به عنوان اينكه مي‌خواهند
[صفحه 485]
آنجا دفن كنند و يك تابوتي را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اينكه مي‌خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن كنند و در روايتي ديگر دارد كه سه تابوت ديگر هم تدارك كرد و يك تابوت را فرستاد بيت المقدس كه مردم بگويند جنازه امام را برده اند بيت المقدس و يك تابوت ديگر را فرستاد مدينه و يك تابوت ديگر را فرستاد مكه و به اين شكل محل اصلي قبر مطهر پدر خود را مخفي نمود. حضرت سجاد (عليه السلام) پس از واقعه كربلا چند مرتبه پنهان به زيارت آمد و به بعضي از خواص مثل ابوحمزة ثمالي قبر امام را نشان داد (صاحب دعاي مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر (عليه السلام) از مدينه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نيز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق (عليه السلام) كه امام به صفوان چند درهم پول داد تا با اين پول چند سنگ روي قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهايي تدارك كرد و دور قبر را كمي مثل تل بالا آورد تا اينكه روزي هارون الرشيد وقتي از بغداد رفته بود براي شكار به اين صحرا رسيد سگهاي شكاري خود را به دنبال عده اي آهو رها كرد، هارون ديد آهوان به تل خاكي رسيدند و آنجا سر به خاك سائيدند و سگهاي او برگشتند آهوان دوباره پس از اينكه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها كرد ولي دوباره همان اتفاق افتاد و حتي براي سومين بار نيز اين كار تكرار شد شعيه و سني اين موضوع را نقل مي‌كند، مورخ مشهور ابن خلكان سني نيز آنرا نقل كرده است. هارون تعجب كرد كه اينجا چه خبر است، هارون پرسيد در اين محدود اگر آبادي هست پيدا كنيد و پيرمردي از آن را حاضر كنيد. لشكريان هارون گشتند و پيرمردي را پيدا كردند و پيرمرد گفت: من با پدرم اينجا مي‌آمديم، پدرم مي‌گفت: كه من همراه امام صادق (عليه السلام) اينجا مي‌آمدم اينجا قبر اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) است. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقي تهيه كرد و اتاقي بر روي آن قبر شريف بنا كرد تا سال 300 هجري كه مرحوم عضدالدوله ديلمي خودش را به نجف رساند و ساختمان

مجللي را در آنجا بنا كرد. [729].
[صفحه 459]

علي و شكر كتيبه

در جنگ صفين معاويه لشكري بيست و پنج هزار نفري را تدارك ديد و در نوع خود در تمام جوانب اين مجموعه بيست و پنج هزار نفري را مجهز نمود، با تدارك وسائل و اسلحه و از حيث زره و كلاه خود و كاملترين تمرينات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علي (عليه السلام) آماده نمود تمامي اين لشكر از فرق سر تا پا غير از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شكلي كه هيچ جائي جهت نفوذ تير يا شمشير در آن نباشد و تمامي آنها را سوار بر اسب كرد تا روحيه لشكر علي (عليه السلام) را با هيبت اين لشگر در ابتداي نبرد تضعيف نمايد اين لشگر را كتيبه ناميد و راهي ميدان كرد. لشكريان حضرت امير (عليه السلام) وقتي اين وضعيت را ديدند جراءت مقابله با آنرا در خود نديدند چون وضع جبهه مقابل را مي‌ديدند چگونه است نه جاي شمشير زدن بود نه راه نفوذ، علي (عليه السلام) از صف لشكريان خود بيرون آمد و لشكر خود را به تذكراتي هشدار داد و آنها را براي نبرد تشجيع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگويم اين لشكر كتيبه معاويه را در هم خواهم كوبيد كسي حق ندارد از جاي خود تكان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله كرد حضرت آنچنان جنگيد كه تمامي لشگر پا به فرار گذاشتند. علي (عليه السلام) به تعقيب آنها پرداخت فراريان آنها خود را به خيمه معاويه رساندند معاويه كه منتظر بود اين لشگر برود و همه لشكر علي (عليه السلام) را درهم بكوبد و بيايد؛ ديد همه شكست خورده با كشته هاي فراوان برگشته اند. معاويه گفت: اي واي بر شما كي شما را اينطور كرده؟ مگر لشكر علي (عليه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاويه ما كه لشكر علي (عليه السلام) را نديديم ولي ما هر وقت نگاه مي‌كرديم مي‌ديدم علي (عليه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله مي‌كند. همين قدر بدان كه هر كه كشته شده به شمشير علي (عليه السلام) كشته شده و هر كه نيزه خورده به نيزه علي (عليه السلام) است، هر كه تير خورده، به تير علي (عليه السلام) است او گفت: علي (عليه السلام) كه تير ندارد گفتند و الله ما نمي‌دانيم چه شده ولي مي‌ديديم كه علي (عليه السلام) گاهي با تير حمله مي‌كرد گاهي با نيزه و گاهي با شمشير و گاهي هم از پشت سر. [730].

توجيه در جنگ جمل

در جريان جنگ جمل بعضي به بهانه اينكه اين جنگ يك نوع برادر كشي و مسلمان كشي است از دفاع مي‌كشيدند و بعضي از مقدس نماهاي چند آتشه صريحا امام بر حق، حضرت علي (عليه السلام) را از اينكه با آشوبگران جمل مي‌جنگد مورد انتقاد قرار مي‌دادند. امام علي (عليه السلام) آشكارا سپاه جمل را لعنت كرد، يكي از مقدس مآبها به علي (عليه السلام) گفت: مؤ منين آنها را از لعن خود استثناء كن!
حضرت علي (عليه السلام) قاطعانه به او فرمود: ويلك ما كان فيهم مؤ من [731] واي بر تو كسي در ميان آنها مؤ من نيست.
و در جنگ صفين نيز بعضي با توجيه و حربه مسلمان كشي جايز نيست از ياري علي (عليه السلام) دست كشيدند.

توجيه گر؛ مكار و پاسخ امام علي

در جريان جنگ صفين كه بين سپاه امام علي (عليه السلام) و سپاه معاويه در گرفت و هجده ماه طول كشيد عمار ياسر صحابي بزرگ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم جزء سپاه اميرمؤ منان علي (عليه السلام) بود. مسلمانان همه مي‌دانستند كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به عمار فرمود: تقتلك الفئة الباغية؛ گروه ستمگر و متجاوز تو را مي‌كشند.
عمار در جنگ صفين به شهادت رسيد و براي آنان كه در شك و ترديد بودند ثابت شد كه معاويه و پيروانش جمعيت ستمگر و ياغي را تشكيل مي‌دهند زيرا آنها عمار ياسر را كشتند، معاويه به غلط اندازي و توجيه گري پرداخت و اعلام كرد كه علي (عليه السلام) عمار ياسر را كشته است زيرا علي (عليه السلام) او را به ميدان جنگ فرستاده و سبب كشتن او شده است و با اين توجيه گري گروهي را فريب داد و اغفال كرد وقتي كه علي (عليه السلام) از اين توطئه با خبر شد در پاسخ به اين غلط اندازي فرمود: اگر سخن معاويه درست باشد پس حضرت حمزه را رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كشته است زيرا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم او را به ميدان فرستاد. عبدالله پسر عمر و عاص همين پاسخ علي (عليه السلام) را به معاويه گفت: معاويه به قدري خشمگين گرديد كه به عمر و عاص گفت: فرزند احمق خود را از اين مجلس بيرون كن. [732].
[صفحه 461]

نامه معاويه به علي

معاوية بن ابوسفيان در عصر خلافت حضرت علي (عليه السلام) پس از بروز جنگ صفين براي آن حضرت نامه اي نوشت كه در ضمن آن نامه چهار مطلب زيرا را مطرح كرده بود:
1- اينكه سرزمين شام را به من واگذار كن تا رهبري آن را خودم به عهده بگيرم.
2- ادامه جنگ (صفين) موجب خونريزي زياد و موجب نابودي عرب خواهد شد، آن را متوقف كن.
3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستيم و هر دو طرف مسلمانند و شخصيتهاي اسلامي در هر دو سو وجود دارند.
4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم) هستيم و بر يكديگر برتري نداريم. بنابراين هنوز جاي آن هست كه از گذشته پشيمان شويم و آينده خود را اصلاح نماييم. امام علي (عليه السلام) در پاسخ به معاويه، تك تك موارد سخن او را جواب داد و آن اين بود كه فرمود:
1- اينكه خواسته اي سرزمين شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چيزي را كه ديروز از تو منع كردم امروز به تو نخواهم بخشيد (حكومت الهي امروز و ديروز ندارد).
2- اينكه نوشته اي جنگ موجب نابودي عرب مي‌شود، بدان كه اگر آن كس كه در جنگ كشته شده طرفدار حق است جايگاهش بهشت مي‌باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.
3- اينكه ادعا كردي در جنگ و جنگاوران من و تو جايگاهي مساوي داريم، چنين نيست زيرا تو در شك به درجه من در يقين نرسيده اي و اهل شام حريصتر از اهل عراق به آخرت نيستند.
[صفحه 462]
4- اما اينكه گفته اي ما همه از فرزندان عبد مناف هستيم، آري چنين است ولي اميه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نيست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نيست و ابوسفيان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نيست و هرگز مهاجران مانند اسيران (كفار در فتح مكه) كه آزاد شده رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هستند، و فرزندان صحيح النسب همانند منسوب به پدر نيستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤ من همانند مفسد نخواهد بود ... وانگهي افتخار و برتري مقام نبوت در اختيار ماست كه با آن عزيزان را ذليل و ذليلان را ارجمند ساختيم ... [733].

علي و يتيمان

حبيب بن ابي ثابت مي‌گويد: روزي مقداري عسل به بيت المال آوردند حضرت علي (عليه السلام) دستور داد يتيمان را حاضر كردند موقعي كه عسل را بين نيازمندان تقسيم مي‌فرمود: خود شخصا به دهان يتيمان عسل مي‌گذارد. بعضي گفتند: اي اميرمؤ منان اين عمل براي چيست؟ حضرت فرمود: امام پدر يتيمان است. عسل به دهان يتيم مي‌گذارم و به جاي پدران از دست رفته آنها، عطوفت پدري مي‌كنم. [734].
(نقل شده پير مردان عصر علي (عليه السلام) وقتي اين گونه عواطف امام گونه، را از آن حضرت مشاهده مي‌كردند به حسرت مي‌گفتند: اي كاش ما نيز بچه يتيمي بوديم تا حضرت با دستان مبارك خود عسل در دهان ما نيز مي‌گذاشت).

پيامبر از ناكثين و قاسطين و مارقين مي‌گويد

اميرالمؤ منين (عليه السلام) مي‌فرمايد: روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي علي (عليه السلام) به زودي با عهد شكنان، گمراهان و خارج شدگان از دين جنگ خواهي كرد. عرض كردم يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم ناكثين (پيمان شكنان) كيانند؟ فرمود: طلحه و زبير و (عايشه) كه در حجاز با تو بيعت مي‌كنند و در عراق پيمان مي‌شكنند و هر گاه اين كار را كردند با آن ها
[صفحه 463]
جنگ كن. زيرا در قتال و جهاد با آنها پاكيزگي براي اهل زمين است. عرض كردم يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم قاسطين (گمراهان) كيانند؟ فرمود: معاويه و يارانش، عرض كردم: آنها كه از دين بيرون مي‌روند (مارقين) كيايند؟ فرمود: ياران ذي الثديه [735] (پستاندار) و آنها هستند كه از دين بيرون مي‌روند همانطور كه تير از كمان خارج مي‌شود پس آنها را بكش چون در كشتار آنان گشايش و فرج براي اهل زمين و عذابي فوري بر آنها و ذخيره اي (ثوابي) براي تو در قيامت در نزد خداست ... يا علي (عليه السلام) تو پيمان مرا رعايت كرده و بر طريقه من كارزار مي‌كني و امت من با تو مخالفت خواهند كرد. [736].

خبر از شهادت ميثم

ميثم تمار پيش از شهادت خود به توسط علي (عليه السلام) از آن باخبر بوده و آن را از مولايش علي (عليه السلام) شنيده بود. امام (عليه السلام) به ميثم تمار گفت: چه خواهي كرد آن روزي كه فرزند ناپاك بني اميه - عبيدالله زياد - از تو بخواهد كه از من تبري و بيزاري بجويي؟ ميثم گفت: نه به خدا سوگند هرگز چنين نخواهم كرد، امام فرمود: در غير اينصورت به دارت آويخته و تو را مي‌كشند. ميثم گفت: صبر و بردباري خواهم كرد اين در راه خدا چيزي نيست. علي (عليه السلام) به او فرمود: اي ميثم تو بعدها با اين درخت ماجراها خواهي داشت ... اي ميثم اين درخت خرما را به چهار قسمت تقسيم مي‌كنند و تو را از قسمت چهارم آن به دار مي‌آويزند، از اين رو ميثم خيلي وقتها پيش آن درخت مي‌آمد و در كنارش د نماز مي‌خواند و مي‌گفت: مباركت باد اي نخل؛ مرا براي تو آفريده اند و تو براي من روييده اي و همواره به آن نخل نگاه مي‌كرد روزي كه ابن زياد حاكم كوفه شد هنگام ورود به كوفه پرچمش به شاخه اي از آن درخت نخل گير كرد و پاره شد ابن زياد از اين پيش آمد فال بد زد و دستور داد آن را بريدند آنگاه نجاري آن را خريد و به چهار قسمت در آورد، ميثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل حك كن صالح مي‌گويد: نام پدرم را آن روز بر آن چوب نوشتم وقتي ابن زياد پدرم را به دار آويخت پس از چند روز چوبه دار را ديدم همان قسمتي از آن نخل بود كه نام پدرم را بر آن نوشته بودم. [737].

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) با لشكرش به سوي صفين حركت كرد در بين راه آب آنها تمام شد و همه تشنه ماندند و هر چه جستجو كردند آبي نيافتند! به دستور حضرت مقداري از جاده خارج شدند و در وسط بيابان دير (عبادتگاهي) ديدند از راهب طلب آب كردند راهب گفت: از اينجا تا نزديكترين چاه آب دو فرسخ فاصله است و گاهي براي من آب مي‌آوردند و من آبم را براي خودم جيره بندي مي‌كنم و گرنه از شدت تشنگي مي‌ميرم. حضرت فرمود: شنيديد كه راهب چه مي‌گويد: عرض كردند: آيا مي‌فرمائي كه به آنجا كه راهب مي‌گويد برويم؟ حضرت فرمود: نيازي به پيمودن اين مسير طولاني نيست. پس حضرت سر شتر خود را به سوي قبله گردانيد و محلي را كه در نزديكي دير بود نشان داد و فرمود آنجا را حفر كنند زمين را كندند و خاكها را كناري ريختند تا به سنگ بسيار بزرگي رسيدند، عرض كردند: يا علي (عليه السلام) اينجا سنگي است كه وسائل ما (مثل كلنگ) در آن اثر نمي‌كند حضرت فرمود: زيرا اين سنگ آب است جديت كنيد تا آن را برداريد اصحاب جمع شدند و تلاش كردند امام نتوانستند آن سنگ را حركت بدهند حضرت علي (عليه السلام) كه ناتواني اصحاب خود را ديد، نزد آنها آمد و انگشتانش د را از گوشه سنگ به زير آن برد و با يك حركت آن را تكان داد و از جاي بر كند و به محلي بسيار دور پرتاب كرد. آنگاه آب بسياري پديدار شد، لشكريان آمدند و از آن آب كه بسيار گوارا و سرد بود نوشيدند و به دستور حضرت مقدار زيادي آب براي خود برداشتند آنگاه حضرت آن سنگ را برداشت و سر جاي خود گذاشت و دستور داد خاك‌ها را بر آن ريخته و اثر آن را محو كنند، راهب در بالاي دير اين منظره را ديد، آنگاه نزد علي (عليه السلام) رسيد و

[صفحه 465]

عرض كرد آيا تو پيامبر خدا هستي؟ حضرت فرمود: نه. پرسيد آيا ملائكه هستي؟ فرمود: نه پرسيد تو كيستي؟ فرمود: من جانشين پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم هستم. راهب گفت: دستت را بده تا با تو بيعت كنم و مسلمان شوم حضرت دستش را داد و او نيز با شهادت به توحيد و نبوت و امامت علي (عليه السلام) مسلمان شد. حضرت از او پرسيد چه چيزي باعث شد كه تو اسلام بياوري؟ عرض د كرد: يا علي (عليه السلام) اين دير اينجا بنا شد تا كسي كه اين سنگ را از جاي خود بر مي‌دارد شناخته شود قبل از من علما و راهبهاي زيادي در اينجا ساكن شدند تا تو را بشناسند ولي موفق نشدند و خدا اين نعمت را به من مرحمت نمود زيرا ما در كتاب خود خوانده ايم و از علماء خود نيز شنيده ايم كه از محل اين

سنگ هيچ كس جز پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و يا جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خبر ندارد و تا او نيايد محل او آشكار نمي‌شود و كسي قدرت كندن آن را ندارد جز همان نبي يا وصي او و چون من اين را در شما ديدم مسلمان شدم. حضرت وقتي اين سخن را شنيد آنقدر گريه كرد كه صورت و ريش او از اشك چشمش تر شد و فرمود: بشنويد اين برادر مسلمان شما چه مي‌گويد، راهب يكبار ديگر جريان را گفت و همه اصحاب شكر خدا را بجاي آوردند كه از ياران علي (عليه السلام) هستند، سپس لشكر حركت كرد و راهب هم با آنها همراه شد و در جنگ با اهل شام آن راهب كشته شد و حضرت بر او نماز خواند و او را به خاك سپرد و بسيار براي او استغفار كرد. [738].

دنيا براي اهل تقوا

جابربن عبدالله انصاري مي‌گويد: ما در بصره به همراه اميرالمؤ منين (عليه السلام) بوديم چون آن حضرت از جنگ با مخالفان خود آسوده شد در پايان شبي به ما سركشي كرد و فرمود: در چه چيزي گفتگو مي‌كنيد؟ عرض كردم: يا علي (عليه السلام) در نگوهش از دنيا حضرت فرمود: اي جابر دنيا را براي چه نكوهش مي‌كنيد؟ آنگاه حمد الهي و ستايش د خداوند را كرد و فرمود: اما بعد؛ چه چيزي در نهاد مردم است كه دنيا را نكوهش مي‌كنند؟.. دنيا براي كسي كه آنرا دست بفهمد خانه راستي است و مسكن تندرستي و محل ثروت.
[صفحه 466]
مسجد پيغمران خداست و فرودگاه وحي حضرت حق است و نمازگاه فرشته هايش.
... اي جابر كيست كه دنيا را نكوهش كند؟ با اينكه به فرزندان خود اعلام كرده و فرياد كشيده كه رفتني است و خود را به نابودي وصف كرده است ... مردمي بد كار، هنگام پشيماني آنرا به باد مذمت مي‌گيرند ... بس د است اي جابر! با من بيا با او رفتن، تا بر گورستان رسيديم و فرمود: (اشاره به قبور) اي خاك نشينان، اي آوارگان، امام خانه‌ها شما را مسكن ساختند و ميراثها را قسمت كردند و همسرهايتان به شوهر رفتند! اينست خبري كه ما داريم، شما چه خبر داريد؟ سپس لختي دم بست و باز سر برداشت و فرمود: سوگند به آنكه آسمان را برداشت تا بلندي گرفت و زمين را بگسترد تا پهناور شد اگر به اين مردگان اجازه سخن مي‌دادند مي‌گفتند: ما بهترين توشه بعد از مرگ را تقوا يافتيم. سپس فرمود: اي جابر برگرد. [739].

فاصله حق و باطل چقدر است..

معاويه مرد ناشناسي را خدمت حضرت علي (عليه السلام) فرستاد تا سوالاتي كه پادشاه روم از او پرسيده بود و از آن حضرت سؤ ال كند، آن مرد چون به كوفه آمد با حضرت صحبت كرد و حضرت فهميد كه او فرستاده معاويه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بكشد كه چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بكشد ... بعد فرمود: حسن و حسين عليهم السلام و محمد را نزد من بياوريد آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامي گفت: اي برادر شامي اين دو فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هستند و اين فرزند من است از هر كدام مي‌خواهي مسائل خود را بپرس. آن شامي گفت: از اين (يعني حسن (عليه السلام)) سؤ ال مي‌كنم و سؤ ال كرد:

1- ميان حق و باطل چقدر فاصله است؟

2- ميان آسمان و زمين چقدر فاصله است؟

3- ميان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ اين لكه بي نوري كه در ماه است چيست؟

[صفحه 467]

4- قوس و قزح چيست؟

5- كهكشان چيست؟

6- نخستين آبي كه بر روي زمين جاري شد كدام است؟

7- نخستين چيزي كه روي زمين به جنبش در آمد چيست؟

8- آن چشمه كه ارواح مؤ منان و مشركان بدان ماءوي دارند كدام است؟

9- مؤ نث چيست؟

10- آن ده چيزي كه هر كدام از ديگري سخت تر است چيست؟

امام حسن (عليه السلام) در پاسخ وي فرمود: اي برادر شامي، ميان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود ديدي حق است و با گوش خود بيهوده و باطل بسيار مي‌شنوي و اما ميان آسمان و زمين به اندازه دعا و آه ستمديده و مد بصر فاصله است ...

ميان مشرق و مغرب يك روز حركت خورشيد است، خورشيد را هنگام طلوع و غروب ببين در مي‌يابي، و اما اين كهكشان همان شكافهاي آسمان است كه محل نزول آب سيل آساي طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنكه نبايد قزح بگويي زيرا قزح شيطانست ولي آ

ن قوس الله است و امان از غرق شدن است و اما لكه سياه روي ماه بدرستي كه نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولي خداوند آنرا محو و تاريك كرده چنانچه در قرآنش [740] فرمود: آيت شب را محو كرديم و آيت روز

را روشن ساختيم و اما نخستين چيزي كه روي زمين روان شد وادي دلس بود (يعني وادي ظلمت) و اول چيزي كه روي زمين جنبيد درخت خرما بود.
و اما چشمه اي كه ارواح مؤ منان در آن جمع هستند چشمه اي است بنام سلمي و اما آن چشمه ايكه ارواح كفار در آن جمع اند چشمه ايست بنام برهوت و اما مونث آن آدمي است كه معلوم نيست زن است، يا مرد، لذا بايد تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ريش در آورد ... اما آن ده چيزيكه از يكديگر
[صفحه 468]
سخت ترند، آن است كه خداوند سنگ را سخت تر آفريد و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملك است و سخت تر از ملك، ملك الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است [741].

بايد بسيج عمومي نمود

عصر حكومت و خلافت حضرت علي (عليه السلام) بود سپاه متجاوز معاويه به شهر انبار حمله كرد و به غارت و چپاول گري پرداختند، خبر اين حادثه به علي (عليه السلام) رسيد، شخصا پياده و نخليه (منزلگاهي نزديك كوفه كه ميدان رزم بود) آمد (تا براي سركوبي متجاوزان، اقدام كند) مسلمان خود را به حضور علي (عليه السلام) رساندند و عرض د كردند: اي اميرمؤ منان (عليه السلام)، ما عهده دار سركوبي متجاوزان خواهيم شد، شما بجاي خود برويد. امام علي (عليه السلام) به آنها فرمود: ما تكفونن انفسكم فكيفت تكفونني غيركم ... شما قادر نيستيد كه از عهده مشكلات خودتان برآييد، بنابراين چگونه مشكل ديگران را از من دفع مي‌نماييد؟ اگر ملت هاي قبل، از ستم فرمانروايان خود، شكايت داشتند، من امروز از ستم ملت خودم شكايت دارم، گويي من پيرو و فرمانبر هستم و آنها رهبر و فرمانروا مي‌باشند ...

در اين ميان كه علي (عليه السلام) ناراحتي خود را نسبت به سستي و سهل انگاري ملت، اعلام داشت، دو نفر از اصحابش به حضور علي (عليه السلام) آمدند و يكي از آنها عرض كرد: من جز اختيار خود و برادرم را ندار،

فرمان بده تا آن را اجرا كنيم.

امام علي (عليه السلام) در پاسخ فرمود: اين تقعان مما اريد: (شما در برابر آنچه من مي‌خواهم چه كاري مي‌توانيد انجام دهيد؟) [742].

يعني: با يك نفر و دو نفر، كاري ساخته نيست، بايد بسيج عمومي نمود و با سپاه مجهز و بسيار براي سركوبي متجاوزان حركت كرد.

[صفحه 469]

صالح يكي از فرزندان ميثم تمار نقل كرده است كه پدرم گفت: روزي در بازار بودم، اصبغ بن نباته يكي از ياران علي (عليه السلام) نزد من آمد و با حالتي شگفت زده گفت اي واي ميثم از اميرالمؤ منين (عليه السلام) سخني دشوار و عجيب شنيدم. گفتم چه شنيدي؟ گفت: شنيدم كه مي‌فرمود: حديث و سخن اهل بيت بسيار سنگين و دشوار است و آن را جز فرشته اي مقرب يا پيامبر صاحب رسالت يا بنده مؤ مني كه خداوند دلش را براي ايمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درك عمق آن نمي‌رسد.
ميثم مي‌گويد: فوري برخاسته خدمت علي (عليه السلام) رفتم و از او نسبت به كلامي كه از اصبغ شنيده بودم توضيح خواستم حضرت تبسمي كرد و فرمود: بنشين اي ميثم! آيا هر صاحب دانشي مي‌تواند هر علمي را حمل كن و بار آن را بكشد؟!
خداوند وقتي به فرشتگان گفت: كه مي‌خواهم در زمين جانشيني قرار دهم فرشتگان گفتند: خدايا آيا كسي را در آن قرار مي‌دهي كه فساد كند و خون بريزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسي و خضر و سوراخ كردن كشتي و گشتن آن غلام اشاره كرد، آنگاه فرمود: پيامبر ما صلي الله عليه و آله و سلم در روز غدير خم دست مرا گرفت و فرمود: خدايا هر كه را من مولايش بودم علي (عليه السلام) مولاي اوست، ولي جز اندكي كه خداوند نگاهشان داشت آيا ديگران اين كلام پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به دوش كشيدند و فهميده و عمل كردند؟ پس بشارت باد بر شما كه آنچه از گفته پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حمل كرديد و به آن متعهد مانديد، خداوند به شما امتيازي بخشيد (اي ميثم) كه به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضيلت ما و كار بزرگ و شاءن والاي ما را براي مردم بازگو كنيد. [743].
اما ميثم؛ پس از شهادت حضرت مسلم در كوفه توسط شخصي بنام عريف و به همراه 100 نفر از ماءموران مختار توسط ابن زياد به زندان افتادند و بعدها مختار از زندان آزاد شد ولي ميثم به دار آويخته شد [744] و در محلي ميان نجف اشرف و كوفه مدفن اين يار با وفاي حضرت علي (عليه السلام) است.
[صفحه 470]

سازمان شرطة الخميس

شرطة الخميس افرادي بودند كه با علي (عليه السلام) شرط و پيوند ناگسستني برقرار نمودند و با نظام خاصي تا سر حد شهادت در آمادگي كامل براي دفاع از حريم مقدس علي (عليه السلام) به سر مي‌بردند و از اين رو آنها را خميس مي‌گفتند كه به پنج گروه تقسيم شده بودند:

1- گروه پيش از جنگ.
2- گروه مراقب قلب لشگر.
3- گروه مراقب طرف راست لشگر.
4- گروه مراقب طرف چپ لشگر.
5- گروه ذخيره.

اين سازمان قبل از خلافت علي (عليه السلام) تحت نظر آن حضرت پي ريزي شد و اعضاي مركزي آن افرادي مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابربن عبدالله انصاري و ... بودند و در زمان خلافت علي (عليه السلام) به پنج هزار تا شش هزار نفر رسيدند، اينك در اين رابطه به داستان زير توجه كنيد:

اصبغ بن نباته از پارسايان وارسته بود سابقه بسيار نيكي در اسلام داشت و در عصر خلافت علي (عليه السلام) سن پيري را مي‌گذراند و از افراد جدي و سرشناس سازمان شرطة الخميس به شمار مي‌آمد. از او پرسيدند چرا شما را شرطة الخميس گويد؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) متعهد شديم تا خود را در راه او فدا كنيم و آن حضرت فتح و پيروزي را براي ما ضمانت كرد.

ابوالجاورد گويد: به اصبغ گفتم: مقام علي (عليه السلام) در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمي‌دانم منظور چيست؟ ولي همين قدر بدان كه شمشيرهاي ما همواره همراه ماست، هر كسي را كه علي (عليه السلام) اشاره كند كه به قتل برسانيد، آنكس را خواهيم كشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازي شما) طلا و نقره را شرط نمي‌كنم و شرط و عهد شما جز كشته شدن در راه حق نيست، در ميان بني اسرائيل، افرادي اينگونه به عهد و پيمان خود وفا كردند، خداوند مقام پيامبري قوم با قريه خودشان را به آنها داد، شما نيز در اين پايه از ارزش هستيد جز اينكه پيامبر نمي‌باشيد. [745].

ميثم تمار صاحب سر امام

ميثم فرزند يحيي بود و از صاحبان سر علي (عليه السلام) بود كه علم تفسير قرآن را نزد علي (عليه السلام) فرا گرفته بود و از معارفي كه آن حضرت به او ياد داده بود كتابي هم تدوين كرده بود، يك بار امام علي (عليه السلام) به جاي ميثم در مغازه خرمافروشي وي ايستاد و او را به دنبال كاري فرستاد و تا بازگشت او خود در مغاره ماند، يك مشتري باري خريد خرما به علي (عليه السلام) مراجعه كرد حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما را بردار ...
وقتي ميثم برگشت و از اين معامله با خبر شد ديد كه پولهاي آن شخص د تقلبي است و به حضرت قضيه را گفت. علي (عليه السلام) فرمود: او هم خرما را تلخ خواهد يافت، ميثم در همين گفتگو با علي (عليه السلام) بود كه مشتري خرما را آورد و گفت: اين خرماها تلخ است ... [746].

ميثم تمار نقل مي‌كند شبي از شبها مولايم علي (عليه السلام) مرا با خود به صحراي بيرون كوفه برد تا اين كه به مسجد جعفي رسيد آنگه رو به قبله كرد و چهار ركعت نماز خواند و پس از سلام، نماز و تسبيح، دستهايش را به دعا باز كرد و گفت:
خدايا چگونه بخوانمت؟ در حالي كه نافرماني كرده ام و چگونه نخوانمت؟ كه تو را شناخته ام و دلم خانه محبت توست دستي پر گناه و چشمي پر اميد به سويت آوردم ...
و سپس به سجده رفت و صورت بر خاك نهاده و صد بار گفت: العفو! العفو!
برخاست و از آن سجده بيرون رفت من نيز در پي آن حضرت بودم تا به صحرا رسيديم آنگاه پيش پاي من خطي كشيد و فرمود مبادا كه از اين خط بگذري ...! آنگاه مرا همان جا گذاشت و خود رفت، شبي تاريك بود پيش خود گفتم: مولايم را چرا تنها
[صفحه 472]
گذاشتم؟ او دشمنان بسياري دارد اگر مساءله اي پيش آيد پيش خدا و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم چه عذري خواهم داشت؟ هر چند كه بر خلاف دستور اوست ولي در پي او خواهم رفت تا ببينم چه مي‌شود رفتم و رفتم تا او را بر سر چاهي يافتم كه سر در داخل چاه كرده و ديدم با چاه سخن مي‌گويد حضور مرا حس كرد و پرسيد كيستي؟ عرض كردم ميثم.
فرمود: مگر به تو دستور ندادم كه از آن خط فراتر نيايي؟ عرض كردم: چرا مولاي من، ليكن از دشمنان نسبت به شما و جانتان ترسيدم و دلم طاقت نياورد، آن گاه پرسيد از آنچه گفتم چيزي هم شنيدي؟ گفتم نه مولاي من و حضرت اشعاري را خطاب به من به اين مضمون خواند:
در سينه ام اسراري است كه هر گاه فراخناي سينه ام احساس تنگي مي‌كند زمين را با دست كنده و راز خويش را با زمين مي‌گويم ... [747].
و في الصدر لبانات
اذا ضاق لها صدري
نكت الارض بالكف
و ابديت لها سري

حسن بن ذكوان فارس گفت: من نزد حضرت علي (عليه السلام) بودم كه عده اي نزد آن حضرت آمده و از زيادي بيش از اندازه اب فرات به سبب طغيان به او شكايت كردند و گفتند كه مزارع آنها از اين زيادي آب آسيب ديده است و از حضرت خواستند تا دعا كند آب كمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اينكه بعد از لحظاتي حضرت، در حالي كه لباس و عمامه و عباي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را بر تن و عصاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حركت كرد فرزندان او و مردم هم او را همراهي مي‌كردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت كنار فرات ايستاد و از اسب پياده شد سپس دو ركعت نماز مختصري خواند آنكاه چوبي به دست گرفت و با حسن و حسين عليهم السلام روي پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم وبقيه مردم
[صفحه 473]
ايستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار يك ذراع پايين رفت. حضرت رو به مردم كرد و فرمود: ايا كافي است؟ گفتند: نه يا اميرالمؤ منين (عليه السلام). حضرت با ديگر با چوپ اشاره به آب كرد و به اندازه يك ذراع ديگر آب كم شد تا اينكه يكبار ديگر بر اثر خواهش د مردم همين كار را تكرار كرد و وقتي آب به مقدار سه ذرع كم شد مردم، گفتند بس است (و اين اندازه آب بي ضرر است) حضرت سوار مركب شد و به منزل خود بازگشت. [748].

ايثار و جان بازي كميل

روزي حجاج بن يوسف دستور دستگيري كميل بن زياد را صادر كرد. كميل از آن دستور مطلع شد و فرار كرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طايفه و قبيله كميل را قطع كردند. وقتي كميل از آن دستور مطلع شد گفت: من پير شده و عمرم رو به پايان است و شايسته نيست بخاطر من حقوق ديگران قطع شود پس از مخفي گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پيدا كرده و دستگير مي‌كردم. كميل گفت: از عمر من چيزي باقي نمانده و هر گونه كه مي‌خواهي درباره من حكم كن، كه حسابرسي در نزد خداوند است و اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) نيز قبلا به من خبر داده كه تو قاتل من هستي. سپس حجاج دستور داد سر كميل اين يار با وفا و صاحب سر علي (عليه السلام) را از بدنش جدا كردند. [749].

روزي شخصي، دست سخن چيني را گرفت و او را نزد حضرت علي (عليه السلام) آورد حضرت پس از ملاقات فرمود: اي مرد ما درباره آنچه كه تو گفته اي تحقيق مي‌كنيم اگر راست باشد (و آنچه گفته اي راست باشد) نسبت به تو بدبين خواهيم بود و ترا دشمن مي‌داريم (چرا كه ستر عيب مردم كردي) اگر آنچه گفته بودي دروغ بود و حقيقت نداشت تو را تنبيه مي‌كنيم (حد خواهيم زد) ... و اگر ميخواهي تو را عفو كنم و از گناهان بگذريم. شخص گناهكار عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) راه سوم را انتخاب مي‌كنم. مرا ببخشيد. [750].
[صفحه 474]

روزي پدر و پسري كه از دوستان و شيعيان اميرالمؤ منين (عليه السلام) بودند نزد آن حضرت آمدند، حضرت برخاست آنها را احترام كرد آنگاه آنها را بالاي اتاق خود نشانيد و خود جلوي آنها نشست بعد از مدتي دستور داد غذا را آوردند، آنگاه با آنها غذا را ميل فرمود. سپس به قنبر فرمود: طشت و آفتابه و دستمال به اتاق بياور تا ميهمانان دستشان را بشويند وقتي وسايل آماده شد حضرت برخاست و آفتابه را گرفت تا بر دست آن مرد بريزد. آن شخص به خاك افتاد و اجازه آن كار را به حضرت نداد و عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) چگونه خداوند مرا ببيند در حالي كه تو بر دستم آب مي‌ريزي؟ حضرت فرمود: بنشين و دستت را بشوي كه خداوند مي‌بيند كه برادر (يعني علي (عليه السلام)) فضيلت و برتري بر تو ندارد و مي‌خواهد تو را خدمتگذاري كند تا در بهشت پاداش د ده برابري بگيرد. آن مرد نشست و حضرت فرمود: تو را (به حق بزرگ من كه آن را شناخته اي) قسم مي‌خورم كه كاملا دستت را بشويي و گمان كن كه قنبر آب بر دستت مي‌ريزد. آن شخص اطاعت كرد و اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) آب را ريخت تا او دستهايش را بشويد، آنگاه علي (عليه السلام) آفتابه را به فرزندش محمد حنفيه داد و فرمود: پسرم اگر فرزند اين مرد به تنهايي نزد من آمده بود خودم آب بر دستش مي‌ريختم اما خداوند اجازه نداده كه بين پدر و پسري كه در يك مجلس هستند به تساوي برخورد شود لذا من بر دست پدر او آب ريختم و تو بر دست پسر او؛ محمد برخاست و آب بر دست آن جوان ريخت تا او نيز دستهايش را بشويد ... امام حسن (عليه السلام) فرمود: كسي كه از رفتار علي (عليه السلام) پيروي كند شيعه واقعي اوست. [751].
[صفحه 475]

وقتي علي (عليه السلام) وارد كوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بين آن مردم جواني بود از شيعيان آن حضرت كه در جنگهاي آن حضرت نيز شركت كرده و در ركاب او مي‌جنگيد، روزي آن جوان با زني ازدواج كرد. صبح روز بعد حضرت علي (عليه السلام) در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به يكي از اصحاب فرمود: به فلان محله مي‌روي در آنجا مسجدي مي‌بيني در كنار آن مسجد خانه اي است كه صداي مشاجره زن و مردي را مي‌شنوي آن زن و مرد را نزد من بياور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علي (عليه السلام) فرمود: چرا از ديشب تا حال در مشاجره و نزاع هستيد؟ جوان گفت: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) من اين زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفري در خود نسبت به او احساس كردم و نزديك او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بيرون مي‌كردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بوديم، تا اينكه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرين در آن مجلس فرمود: بعضي از حرفها را نبايد همه كس بشنوند (يعني، شما از مجلس خارج شويد) همه برخاستند و مجلس را ترك كردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقي ماندند. حضرت علي (عليه السلام) به آن زن فرمود: آيا اين جوان را مي‌شناسي؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برايت بگويم و او را بشناسي انكار حقيقت نمي‌كني؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آيا تو فلاني دختر فلان شخص نيستي؟ زن گفت: آري. حضرت فرمود: آيا پسر عمويي نداشتي كه هر دو عاشق يكديگر بوديد. گفت: آري. فرمود: آيا پدرت از ازدواج شما ممانعت نكرد و او را از همسايگي خود دور نكرد تا شما با يكديگر تماسي نداشته باشيد؟ زن گفت: همين طور است. فرمود: آيا به ياداري كه يك شب براي قضاء حاجت خارج شدي و پسر عمويت تو را غافلگير كرد و با تو نزديكي كرد و تو حامله شدي و جريان را از پدرت پنهان كردي و تنها به مادرت خبر دادي؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسيد مادرت تو را به بيرون خانه برد و بچه ات را به دنيا آوردي و او را در پارچه اي پيچيدي و پشت ديوار گذاشتي و لحظاتي بعد سگي به آنجا آمد و تو ترسيدي كه بچه ات را بخورد، سنگي برداشتي و به
[صفحه 476]
سوي سگ انداختي اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شكست و تو و مادر نزد او آمديد و مادرت سر او را با پارچه اي بست و بچه را گذاشتيد و رفتيد ... زن ساكت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه حق را بگويي زن فرمايش امام را تاءكييد كرد و گفت: يا علي (عليه

السلام) غير از من و مادرم هيچ كس از اين جريان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر كرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده اي آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ كردند و او را با خود به كوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالي كه او پسر تو بود.
سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه كرد اثر شكستگي در سر او ديده شد. حضرت فرمود: اين جوان همان پسر تو مي‌باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگي كن كه ازدواج بين شما وجود ندارد. [752].

زني بنام حبابه والبيه مي‌گويد: در لشكرگاه حضرت علي (عليه السلام) رفتم و نزد آن حضرت رسيديم و عرض كردم: يا علي (عليه السلام) چه دليلي بر امامت شما وجود دارد.
حضرت (پاسخي در حد فهم او داد) به سنگ كوچكي اشاره كرد و فرمود: آن ريگ را به من بده، من نيز سنگ ريزه را برداشته و به آن حضرت دادم و او مهر خود را بر آن سنگ گذاشت و آنچه در مهر بود روي سنگ نقش بست! آنگاه فرمود: هر كس ادعاي امامت كرد و توانست چنين كاري بكند راست مي‌گويد و امام واقعي است و بايد از او اطاعت كني او مي‌گويد: بعد از شهادت حضرت علي (عليه السلام) به محضر امام حسن (عليه السلام) رسيدم و ديدم مردم از او سؤ الاتي مي‌كنند تا آن حضرت مرا ديد فرمود: اي حبابه، آنچه همراه داري به من بده! من آن سنگ ريزه را به او دادم و همان كار را كه پدرش كرده بود انجام داد و مهر خود را بر آن سنگ زد و من اثر آن را در سنگ ديدم. پس از شهيد شدن
[صفحه 477]
امام حسن (عليه السلام) در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و سلم به محضر امام حسين (عليه السلام) رسيدم او قبل از آنكه من صحبتي بكنم فرمود: آيا دليل بر امامت من نيز مي‌خواهي؟ عرض كردم: آري. حضرت فرمود: آن ريگ و سنگ را بده به من؛ آنرا به آن حضرت دادم و نقش مهر خود را بر آن سنگ زد و من ديدم بعد از شهادت امام حسين (عليه السلام) در حالي كه يكصد و سيزده سال از عمرم مي‌گذشت و فرسوده و لرزان بودم نزد امام زين العابدين (عليه السلام) رفتم و از پيري و رنجوري و عدم قدرت بر عبادت و ركوع و سجود خود شكايت كردم. آن حضرت با دست خود اشاره كرد و من جوان شدم! ... سپس فرمود: آنچه را همراه داري به من بده؛ من نيز سنگ خود را به او دادم آنگاه او مهر خود را بر آن زد و اثر آن در سنگ نقش بست و بعد از آن حضرت به محضر امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام)، و امام موسي بن جعفر (عليه السلام) و امام رضا (عليه السلام) رسيدم و اثر مهر همه را بر آن سنگ ديدم.
محمد بن هشام مي‌گويد: بعد از آنگه حبابه به محضر امام رضا (عليه السلام) رسيد صلي الله عليه و آله و سلم ماه زندگي كرد و از دنيا رفت. [753].

بسر بن ارطاة يكي از دژخيمان خون آشام معاويه بود، كه به دستور او، به شهرها و روستاها رفت و به قتل و غارت مردم پرداخت، تا مردم را از پيروي حكومت علي (عليه السلام) باز دارد و بسوي معاويه متوجه سازد (و سرانجام علي (عليه السلام) او را نفرين كرد و او در اواخر عمر، ديوانه شد و با حال بسيار بد، از دنيا رفت) بسر، با سپاه خود به يمن رفت، در آن هنگام يمن در قلمرو حكومت علي (عليه السلام) بود عبيدالله بن عباس، فرماندار علي (عليه السلام) در آنجا بود، عبيدالله خود را پنهان ساخت و از يمن بيرون آمد. بسر وارد منزل عبيدالله شد و دو كودك او را سربريد كه سخنان جانسوز مادر او در اشعاري در تاريخ ثبت شده است. پس از جريان صلح امام حسن (عليه السلام) روزي تصادفا عبيدالله و بسر بن ارطاة نزد معاويه بودند، عبيدالله بن عباس فرصت را غنيمت شمرد و به معاويه گفت: آيا تو اين مرد لعين و پست
[صفحه 478]
(اشاره به بسر) را دستور دادي فرزندان مرا بكشد؟ معاويه گفت: نه. بسر خشمگين شده و شمشيرش را بزمين كوبيد و گفت: اي معاويه! شمشيرت را بگير، تو آن را به من دادي و دستور دادي مردم را بكشم، من آنچه را تو مي‌خواستي انجام دادم. معاويه گفت: تو مرد ضعيفي هستي. شمشيرت را جلو كسي انداختي كه ديروز فرزندانش را كشته اي.
عبيدالله گفت: اي معاويه تو خيال مي‌كني كه من بسر را به جاي يكي از فرزندان خواهم كشت، او پست تر و حقيرتر از اين است، من اگر بخواهم خونبهاي فرزندانم را بگيرم مي‌بايست، يزيد و عبيدالله فرزندان تو را به قتل رسانم. [754].

روزي علي (عليه السلام) با لشكريان خود از بيابان كربلا عبور مي‌كرد لحظه اي ايستاد و نگاهي به راست و چپ انداخت و در حاليكه گريه مي‌كرد، گفت: به خدا سوگند اينجا محل جنگ كردن و كشته شدن آنها مي‌باشد. عده اي پرسيدند: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) اينجا چه جايي است؟ حضرت فرمود: اينجا كربلا مي‌باشد و افرادي در اينجا كشته مي‌شوند كه بدون حساب وارد بهشت خواهند شد اين را بگفت و حركت كرد و آن روز مردم معناي فرمايش آن حضرت را نفهميدند. [755].

علي و جاسوس معاويه

شخصي را كه متهم به جاسوسي براي معاويه بود نزد حضرت علي (عليه السلام) آوردند نام او عيزار بود اما او پيوسته جاسوسي خود را انكار مي‌كرد و خود را تبرئه مي‌نمود. حضرت به او فرمود: آيا قسم مي‌خوري كه جاسوسي نكرده اي؟ گفت: آري و سوگند خورد. حضرت فرمود: اگر دروغ گفته باشي خدا چشمان تو را كور ميكند و چون روز جمعه فرا رسيد چشمان آن جاسوس نابينا شده بود. [756].
[صفحه 479]

معاويه و پيشگويي علي

وقتي كه معاويه به حكومت رسيد روزي به اهل مجلس خود گفت: چگونه مي‌توانيم آينده خود را پيش بيني كنيم؟ آن‌ها گفتند ما راهي براي آن نمي‌شناسيم معاويه گفت: من آن را از علم علي (عليه السلام) به دست مي‌آورم زيرا او هر چه مي‌گويد راست است و باطل نيست. پس سه نفر را احضار كرد و به آنها گفت: هر سه به كوفه برويد و يكي پس از ديگري وارد شهر شهر شويد و خبر مرگ مرا به مردم برسانيد ولي توجه داشته باشيد كه هر سه يك سخن بگوييد و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشيد و توجه كنيد كه علي (عليه السلام) چه مي‌گويد. آنها رفتند اولي وارد كوفه شد مردم پرسيدند از كجا مي‌آيي؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داري؟ گفت: معاويه مرد! مردم اين خبر را به علي (عليه السلام) رساندند ولي آن حضرت اعتنايي به اين خبر نكرد. دومي و سومي هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نيز حضرت علي (عليه السلام) را از آن خبرها مطلع كردند و در مرتبه سوم كه نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحيح است زيرا هر سه نفر كه در سه روز وارد كوفه شده اند اين خبر را بدون هيچ گونه اختلافي بيان كرده اند. حضرت علي (عليه السلام) وقتي اصرار مردم بر صحت خبر را شنيد فرمود: او نمرده و نمي‌ميرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاويه با حكومت، بازي خواهد كرد سپس آن سه نفر اين خبر را براي معاويه بردند. [757].

كميل بن زياد مي‌گويد: علي (عليه السلام) نزد من آمد و دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد چون به صحرا رسيديم بر زمين نشست و من هم نشستم سر بلند كرده و متوجه من شد و فرمود: اي كميل! آنچه به تو مي‌گويم بخاطر بسپار، مردم سه دسته اند: 1- دانشمند الهي. 2- دانشجويي كه در راه رستگاري قدم بر مي‌دارد. 3- افراد ناكس و پست كه بدنبال هر آوازي مي‌روند و مانند پشه هاي ريز از هر طرف كه باد بوزد به آن سو مي‌روند ...
[صفحه 480]
اي كميل! دانش از ثروت بهتر است چرا كه دانش نگهبان تو است ولي ثروت را بايد تو نگهبان باشي. ثروت را هر چه خرج كني كمتر گردد ولي دنش هر چه بيشتر خرج شود افزوده تر شود. اي كميل! آنان كه ثروتمندند و زنده، مردگاني هستند بصورت زنده، ولي دانشمندان تا پايان روزگار پاينده اند ... آه كه اينجا (اشاره به سينه) آكنده از دانش است. كاش د شاگرداني كه بتوانند اين بار را بكشند بدست مي‌آوردم ... [758].

وصيتي از امام علي

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در وصيتي به فرزند خود محمد حنفيه فرمود: اي پسر، از خودبيني و بد خلقي و كم صبري دوري كن، كه اگر اين سه خصلت را داشته باشي هيچ رفيقي با تو مدارا و دوستي نخواهد كرد و همواره مردم از تو كناره خواهند گرفت خود را به اظهار دوستي وادار كن و بر زحمات خود، خويشتن را شكيبا ساز ... و از دست دادن دين و آبروي خود درباره هر كس كه باشد بخل بورز كه دين و دنيايت سالم تر خواهد بود. [759].

دستگيري قاتل علي

عبدالرحمن بن ملجم لعنة الله، از باقيمانده هاي خوارج نهروان بود، او كه از كوفه فرار كرده بود، طبق توطئه اي كه با همدستان خود، در مكه، طرح آن را به عهده گرفته بود مخفيانه به كوفه آمد، و سرانجام صبح شب نوزدهم ماه رمضان چهلم هجرت ضربت خود را بر فرق مقدس علي (عليه السلام) وارد ساخت (كه علي (عليه السلام) بستري شد و شب 21 همان سال به شهادت رسيد) ابن ملجم لعنة الله پس از ضربت زدن پا به فرار گذاشت، يكي از مسلمانان كه از قبيله همدان بود و ابوذر نام داشت، او را دنبال كرد، به او رسيد سپس لباس ابن ملجم را كه در دست داشت، بر سر او انداخت، و آنگاه او را به زمين زد و
[صفحه 481]
شمشيرش را از دستش گرفت، و او را نزد اميرمؤ منان علي (عليه السلام) آورد. وقتي كه چشم علي (عليه السلام) به ابن ملجم لعنة الله افتاد، فرمود: النفس بالنفس (اين جمله در آيه 45 سوره مائده آمده و منظور قصاص قتل است كه قاتل بايد به قتل برسد). سپس فرمودند: اگر من از دنيا رفتم، همانگونه كه او مرا كشت، او را به قتل برسانيد، و اگر از اين ضربت، سالم ماندم، راءي خود را خواهم داد. ابن ملجم لعنة الله (اين خبيث ناپاك) گفت: سوگند به خدا، من اين شمشير را به هزار دينار خريده ام و با هزار درهم زهر، آنرا مسموم نموده ام، در اين صورت اگر اين شمشير به من خيانت كند (يعني باعث قتل نشود) نفرين بر آن باد.
مردم او را از كنار بستر علي (عليه السلام) دور كردند و از شدت ناراحتي نسبت به او با دندانهاي خود، گوشت بدن او را بريده بريده مي‌كردند و مي‌گفتند: اي دشمن خدا، اين چه كاري بود كه كردي؟ تو امت محمد صلي الله عليه و آله و سلم و سلم را به عزا نشاندي تو بهترين انسان‌ها را كشتي.
او خاموش بود، سخني نمي‌گفت: او را بزندان افكندند. سپس مردم به حضور اميرمؤ منان (عليه السلام) آمده و با احساسات پر شور عرض د كردند: ما گوش بفرمان شما هستيم، هر گونه فرمان دهي، همان را در مورد اين دشمن خدا (ابن ملجم) اجرا مي‌كنيم، چرا كه او باعث هلاكت امت و تباهي دين شده است.
علي (عليه السلام) فرمود: اگر زنده ماندم، راءي خود را خواهم گفت، و اگر از دنيا رفتم با او همانگونه رفتار كنيد كه با قاتل پيامبر، رفتار مي‌شود. نخست او را بكشيد، سپس بدنش را با آتش بسوزانيد. پس از شهادت علي (عليه السلام) به امر امام حسن (عليه السلام) او را كشتند و سپس د

ام هیثم که از زنان قهرمان طایفه نخع بود پیکر ناپاك او را به آتش کشید.
[760].
[صفحه 482]

اولين فتح به دست امام حسين

جنگ صفين از جنگ هاي بزرگي است كه در زمان خلافت علي (عليه السلام) در سال 36 تا 38 هجري بين سپاه علي (عليه السلام) با سپاه معاويه، در سرزمين صفين (نواحي شام) واقع شد. نخستين كاري كه معاويه انجام داد اين بود كه گفت: چون عثمان را تشنه كشتند، آب را به روي سپاه علي (عليه السلام) ببنديد، همان دستور انجام شد و سپاه معاويه مركز آب را گرفتند اين موضوع باعث شد كه آب به سپاه علي (عليه السلام) نرسيد و تمام شد و تشنگي بر سپاهيان چيره گشت. مي‌نويسند: چندين گردان سواره نظام، از سوي علي (عليه السلام) به سوي آن مركز رفتند تا آب را بگشايند ولي موفق نشدند و بازگشتند. در اين وقت امام حسين (عليه السلام) كه 33 سال داشت پدر را اندوهگين يافت و نزد پدر رفت و اجازه خواست كه خود همراه جمعي به ميدان برود. امام علي (عليه السلام) اجازه داد آن بزرگوار همراه جمعي از سواران به سوي قرارگاه ابو ايوب كه محافظين آن بودند روانه شدند، آنگاه آنچنان عرصه را بر او تنگ كردند، كه ابو ايوب و همراهانش، ناگزير گريختند و شريعه آب بدست امام حسين (عليه السلام) و همراهانش افتاد و بعد آن حضرت نزد پدر آمد و جريان را به عرض رساند و اين نخستين فتحي بود كه در جنگ صفين انجام گرفت. [761].

در سال 37 يعني سال دوم خلافت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) امام حسين (عليه السلام) جواني سي و سه ساله بود. روزي امام حسين (عليه السلام) جوانان و دوستان خود را، كه نوبت ايشان بود به پذيرائي دعوت كرد ولي در سفره حضرت جز چند قطعه نان چيزي قرار نداشت. امام حسين (عليه السلام) به قنبر فرمود: از اين چند مشك
عسل كه به بيت المال رسيده ظرفي براي ما بياور تا اين مهماني را برگزار كنم. قنبر اطاعت كرد و يك ظرف عسل براي امام حسين (عليه السلام) آورد علي (عليه السلام) در سركشي خود از بيت المال دريافت كه مشك عسل‌ها دست خورده است. لذا از قنبر سؤ ال كرد. قنبر عرض كرد: به فرمان امام حسين (عليه السلام) او را به حق عموي خود جعفر طيار قسم داد، تا خشمش اندكي آرام گرفت و بعد به همان ترتيبي كه قنبر را مورد بازجويي قرار داده بود امام حسين (عليه السلام) را بازجويي كرد و فرمود:
[صفحه 483]
آيا تو دستور داده اي كه به مشك هاي عسل قنبر دست بزند. امام حسين (عليه السلام) عرض كرد: بله يا اميرالمومنين، امام: مگر نمي‌دانستي كه اين عسلها براي عموم مسلمين است، عرض كرد: بلي مي‌دانستم يا اميرالمومنين؛ ولي من خود يك فرد از افراد مسلمانانم و بقدر سهم خود آن هم براي پذيرايي از مهمانانم از عسل برداشتم. علي (عليه السلام) نگاهي به امام حسين (عليه السلام) انداخت و فرمود: از پسرم انتظار نداشتم پيش از آنكه مسلمانان به سهم خود برسند او سهم خويش را بردارد و بعد با لحني خشم آلود اضافه كرد، اگر نديده بودم بر اين لبها كه داري رسول خدا بوسه مي‌زد دستور مي‌داد لبهاي تو را به چوپ ببندند سپس امام علي (عليه السلام) دستور داد عسل ديگري بخرند و به بيت المال برگردانند.

ابن اعرابي گفت: حضرت علي (عليه السلام) در زماني كه حاكم مسلمين بود وارد بازار شد و پيراهني را به سه درهم خريداري كرد و همانجا پوشيد. ليكن دين آستين آن مقداري بلند است به خياط فرمود: بلندي اين آستين را قطع كن، خياط مقداري كه بلند بود را جدا كرد و به حضرت عرض كرد: اجازه دهيد آن را بدوزم و محل قطع شده را دوخت بگيرم؟ حضرت فرمود: نه؛ اين را فرمود؛ و در حالي كه محل بريدگي پيراهن ريشه ريشه بود حركت كرد و رفت و با خود گفت: همين ترا كافي است. نقل كرده اند روزي ديگر علي (عليه السلام) دو لباس ضخيم و زبر خريداري كرد و به غلام خود قنبر فرمود: اي قنبر! يكي از اين دو لباس را انتخاب كن قنبر يكي از آنها را انتخاب كرد و خود آن حضرت ديگري را پوشيد ولي چون آستين آن لباس بيش از اندازه بلند بود اضافه آن را قطع كرد. [762].

علي و فروش شمشير

روزي حضرت علي (عليه السلام) به بازار رفت و شمشير خود را در معرض فروش قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر پول يك لباس را داشتم اين شمشير را كه بارها غم و اندوه را از چهره رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم زدوده است نمي‌فروختم. [763].
[صفحه 484]

علي و بيت المال

هارون بن عنتره گفت: پدرم برايم گفت: كه من در يكي از روستاهاي نزديك نجف بنام خورنق خدمت اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيدم و ديدم كه لباس كهنه اي در بر دارد و از سرما مي‌لرزد به او گفتم: اي اميرمؤ منان! خداوند بيت المال را در اختيار تو قرار داده و معامله اي مي‌كني؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هيچ استفاده اي (شخصي) نكرده ام و اين لباسي را كه بر تن مي‌بيني با خودم از مدينه آورده ام و غير از اين هم چيزي ندارم. [764].
هارون مي‌گويد: من با صداي بلند گفتم: يا علي (عليه السلام) هوا سرد است، خيل هم سرد است اين سرما انكارپذير نيست. حضرت تبسمي كرد و گفت: راست مي‌گويي هوا سرد است من سرما هوا را احساس د مي‌كنم، من سرما را انكار نمي‌كنم ... ولي هوا هر چه سرد باشد از صبر و شكيبايي من زيادتر نيست من مي‌توانم بر سرماي بيشتري هم بردبار و شكيبا باشم.

دستور حكومتي به فرمانداران

امام متقين حضرت علي (عليه السلام) در دستور كاري خود كه به مالك اشتر داده است او را در واگذاري مديريتها به افراد چنين دستور مي‌دهند: واجعل لراس كل امر من امورك راسا منهم لا يقهره كبيرها و لا يتشتت عليه كثيرها [765] اي مالك، براي هر كاري از كارهاي اجتماعي، سياسي، اقتصادي خود مدير و رئيسي را تعيين كن مديري كه داراي اين دو ويژگي باشد:

[صفحه 485]

1- بزرگي و عظمت كار، او را ناتوان و مغلوب نسازد. 2- زيادي و تراكم كار، او را پريشان و رنجورش ننمايد.

و در نامه اي ديگر كه علي (عليه السلام) به قثم بن عباس فرماندار مكه مي‌فرمايد: طبق يك سلسله گزارشات مطمئن جمعي از مزدوران و فريب خوردگان حكومت معاويه براي تبليغات سوء و ايجاد شكاف و درگيري ما بين مسلمانان در ايام حج به مكه اعزام شده اند تو بايد به اين تذكرات عمل كني:

فاقم علي ما في يديك قيام الحازم الصليب ... و لا تكن عند النعماء بطرا و لا عند الباساء فشلا؛ در برابر اين توطئه ي خائنانه بايد: 1- در مسند مديريت و حكومت مكه كه به تو واگذار شده است، سخت مقام و پايدار باشي، مقاومتي مداوم همراه با درايت و لطافت.

2- در چنين شرايطي اسير دست خوشيهاي فراوان نشوي كه نتيجه اي جز غفلت و فراموشي و سركشي و خود بزرگ بيني نخواهد داشت.

3- به هنگام هجوم سختيها و ناگواريها دلباخته و هراسان مباش كه در مديريت خود با شكست و ناكامي روبرو خواهي شد.

امام باقر (عليه السلام) فرمود: مردي در بصره در حضور اميرالمؤ منين (عليه السلام) به پا خواست و گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) درباره رفيقاني كه به منزله برادر هستند؛ جملاتي (راهنمايي) بفرماييد. آنگاه حضرت فرمود: برادران دو گونه اند يكي برادران مورد اعتماد و ديگر برادران ظاهر ساز.
امام برادران مورد اعتماد به منزله دست و بال و خانواده و ثروت تو هستند اگر به برادرت اعتماد داري به نفع او از كمك مالي و بدني دريغ مدار ... و اما برادران ظاهر ساز از لذت معاشرت با آنان بهره مند خواهي شد و حتما اين رشته را از آنان مبر و بيش از اين هم از دور نشان توقع مدار و بهر مقدار كه آنان با تو خوشرو و شيرين زبان باشند تو نيز چنان باش. [766].
[صفحه 486]

كسي كه فرمانش را نمي‌برند آخر چه كند؟!

وقتي به حضرت علي (عليه السلام) خبر رسيد كه ارتش معاويه بر شهر مرزي انبار حمله كرده اند و فرماندار آنجا را بنام حسان بن حسان به شهادت رسانده اند و آنچه در شهر بوده به يغما برده اند وي خشمگين از كوفه بيرون آمد و آنچنان آشفته و ناراحت بود كه به خود توجه نداشت به گونه اي كه لباسش به زمين كشيده مي‌شد و مروان نيز در پي آن بزرگوار روان شدند. حضرت شتابان مي‌رفت تا به محل نخيله كه ميدان بسيج و محل سان لشكر كوفه بود رسيد در آنجا بر مكان مرتفعي از زمين ايستاد و اين سخنراني پرسوز و گداز را ايراد نمود.
ابتدا با ستايش پروردگار و درود بر پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم لب گشود و آنگاه فرمود ... من در شب و روز در آشكار و نهان بارها نغمه فداكاري را در گوشهاي سنگين شما نواختم و شما را به نبرد بي امام با آنان فرا خواندم ... هم اكنون بار ديگر آن را تكرار مي‌كنم شايد با اين دم گرم من خون نيم مرده و سرد و لخته شده در شريانهايتان به جريان افتد ... وه كه چه سست عنصر بوديد و در پاسخ دعوت من به بهانه هاي شرم آور، بار وظيفه خود را بر دوش يكديگر نهاديد و به اميد هم نشستيد و هر كدام انتظار پيشگام شدن ديگري را كشيديد ... اين مرد غامد (سفيان بن عوف از قبيله بني عامر در يمن فرمانده لشگر معاويه) است كه با سپاهيان خود به شهر انبار (شهري در كنار شرقي فرات مقابل هيت كه در جانب غربي فرات است) حمله كرده است ... قسم به آفريدگاري كه جانم به اراده و اختيار اوست گزارش تكان دهنده اي به من رسيده كه يكي از سپاهيان ايشان بر دو تن از زنان كه يكي مسلمان و ديگري زن غير مسلماني كه پناهنده به مسلمين بوده حمله ور شده و زيورهاي زنانه آنان را با كمال قساوت به تاراج برده و آن دو زن براي نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشك آميختند كسي به فريادشان نرسيده، آنگاه آنها با غنائم فراوان برگشتند در حالي كه كوچكترين زخمي بر نداشته اند. آه كه اگر مرد مسلماني از شنيدن اين ماجراي دلسوز از فرط خجلت در دم بميرد و سر به خاك تيره فرو برد به نظر من نه تنها بر او سرزنش نيست بلكه چنين مرگي را سزاوار است ... وقتي كه در
[صفحه 487]
زمستان با آنها بجنگيد با لحني كه نماينده سستي شما بود گفتيد: اينك بوران سرما است، هنگامي كه در تابستان گفتم؛ به نبرد با ايشان برخيزيد؛ پاسخ داديد: گرماي تابستان بيداد مي‌كند به ما مهلت بده تا فشار گرما كمتر شود ... سپس با لحني پرخاشگرانه فرمود: اي مرد نمايانى كه اثري

از مردانگي در شما (فكر و روحتان) نيست با شما هستم شمائي كه همچون پرده نشينان و عروسان تازه به حجله رفته كه براي هر چيزي منتظر كمك هستند، به خدا قسم با سرپيچي و نافرمانيهايتان فكر و نقشه ام را تباه ساختيد.
كسي كه فرمانش را نمي‌برند چه مي‌تواند بكند، سه بار اين جمله را تكرار كرد، در اين هنگام مردي به همراه برادرش برخاست و عرض كرد: يا علي عليه السلام من و اين برادرم چنانچه كه خداوند از قول موسي بازگو نموده رب اني لا املك الا نفسي و اخي؛ پروردگارا هر آينه من مالك نيستم مگر نفس خود و برادرم را [767].
به خدا قسم هر چه فرمان دهي اجرا خواهيم كرد اگر چه مجبور باشيم از ميان شعله هاي سوزان آتش چوب درخت غضا و بر روي خارهاي جانگزاي قتاد (درخت پر تيغي است) بگذريم؛ حضرت براي آنها دعاي خير كرد و آنگاه فرمود: به كجا خواهيد رسيد از آنچه من خواسته ام و آنگاه از جايگاه خود پايين آمد. [768].

دستور حكومتي به فرماندار بصره

حضرت علي (عليه السلام) در نامه اي به زياد بن ابيه كه سمت جانشيني عبدالله بن عباس را به عنوان حاكم بصره بر عهده داشت ديدگاه يك مدير را در مسائل اقتصادي كشور گوشزد مي‌كند و مي‌فرمايد: فدع الاسراف مقتصد او اذكر في اليوم غدا و امسك من المال بقدر ضرورتك و قدم الفضل ليوم حاجتك [769] زياده روي را واگذار و تعادل و ميانه روي در مسائل اقتصادي را پيشه خود ساز، از همين امروز به فكر فردا باش و از امكانات خود به مقدار ضرورت استفاده كن و پس انداز افزوده را با برنامه اي منظم به خاطر روز نيازمندي دنيا و آخرتت به آينده اختصاص بده.
[صفحه 488]

اميرالمؤ منين (عليه السلام) در سفري چون به زمين كربلا رسيد نگاهي به زمين كربلا نمود و فرمود:
مناخ ركاب مصارع عشاق شهداء لا يسبقهم من كان من قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم؛ (در اين سرزمين، محل خواب گاهي مي‌شود از سواراني؛ و محل كشتاري از عاشقين؛ و در اين زمين شهيداني مي‌باشند كه گذشتگان از آنان پيشي ندارند و آيندگان هم به مقام اين شهداي كربلا نمي‌رسند. [770].

توصيف مرگ

امام حسين (عليه السلام) فرمود: روزي شخصي به اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) عرض كرد: يا علي (عليه السلام) مرگ را برايم وصف كن. حضرت فرمود: با مرد آگاهي روبرو شده ايد، مرگ يكي از سه امري است كه بر آدمي وارد مي‌شود؛ يا نويد و بشارت به نعمتهاي جاودان است و يا خبري است به عذاب هميشگي و يا اندوهگين نمودن و ترسانيدن است، كار شخص محتضر مبهم يم باشد زيرا نمي‌داند جزو كداميك از اين سه گروه خواهد بود؛ اما انساني كه دوستدار و مطيع ما باشد به نعمتهاي جاودان نويد داده شده و دشمناني كه با ما سر ستيز دارند عذاب ابدي در پيش خواهند داشت و اما آن كس كه وضعش معلوم نيست و نمي‌داند سرانجامش چه خواهد شد؛ مؤ مني است كه به زيان خود زياده روي نموده و مشخص نيست سرانجامش به كجا خواهيد كشيد خبر مبهم و ترسناكي به او مي‌رسد ولي خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر نخواهد كرد و به شفاعت ما؛ او را از جهنم بيرون مي‌آورد پس كار نيك انجام دهيد و خدا را اطاعت كنيد مطمئن نباشيد و سزاي گناه را از طرف خدا ناچيز نشماريد زيرا شفاعت شامل حال مسرفين نخواهد شد مگر بعد از سيصد هزار سال. [771].

عوانه مي‌گويد: وقتي لشگريان حضرت علي (عليه السلام) در جنگ جمل سياه گمراه عايشه را شكست داده و جنگ به پايان رسيد. حضرت علي (عليه السلام) به عايشه فرمود: اي حميرا، كار خدا را با خود چگونه ديدي؟ عايشه جواب داد: يا علي (عليه السلام) اكنون كه بر ما تسلط يافتي (در اسارت تو هستم) يعني: جوانمردي و نما و مرا ببخش! [772].

هلاكت ظالم، حتمي است

در يكي از جنگ هاي، يكي از شجاعان دشمن، يكي از افراد بني هاشم را به جنگ با خود دعوت كرد، ولي او پاسخ مثبت نداد. حضرت علي (عليه السلام) به او فرمود: چرا از پيكار با او خودداري مي‌كني؟! او جواب داد: اين شخص (اشاره به قهرمان دشمن) از يكه سواران دلير عرب است، ترس از آن دارم كه بر من پيروز گردد. امام علي (عليه السلام) فرمود: او به حساب اينكه در سپاه دشمن است بر تو ظلم كرده است، اگر با او نبرد كني، بر او پيروز خواهش شد، بدانكه اگر كوهي به كوه ديگر ظلم كند، ظلم كننده مغلوب شده و به هلاكت مي‌رسد. [773].

اصبغ بن نباته مي‌گويد: وقتي كه عثمان به علت كردار وي (كه بر خلاف سيره پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود) توسط مردم در محاصره قرار گرفت، او براي علي بن ابيطالب (عليه السلام) چنين نوشت: اما بعد؛ [صفحه 490]
به يقين، آب از قله كوهي، كه نبايد آب آن را فرا گيرد، گذشته (يعني آب از سرگذشت و كارد به استخوان رسيده) و تنگ شتر به نزديك پستانش د رسيده (تنگ شتر از زير شكم به نزديك پستان رسيد يعني، كار از كار گذشته و قابل تغيير و اصلاح نيست) و كار من از حد بيرون شده است و در من كسي طمع كرده كه چيزي مانع آن نيست پس اگر تو خورنده اي، بهترين خورنده باش، و گرنه مرا درياب كه پاره پاره مي‌گردم. [774].

بعد از جنگ جمل علي (عليه السلام) سوار بر اسب خود شد و در ميان صفوف كشته‌ها حركت مي‌كرد تا اينكه به جنازه كعب بن سورة رسيد او قاضي بصره بود و اين مقام را به او عمر داده بود، كعب در ميان اهل بصره در زمان عمر و عثمان به قضاوت مي‌پرداخت. چون فتنه اهل جمل در بصره بر عليه اميرالمؤ منين (عليه السلام) بر پا شد قرآني بر گردن خود حمايل نمود و با تمام فرزندان و اهل خانواده خود براي جنگ با آن حضرت خارج شد كه همگي آنها نيز كشته شدند. چون حضرت علي (عليه السلام) جنازه كعب را ديد كه در بين كشتگان افتاده بود در آنجا درنگ كرد و فرمود: كعب را بنشانيد، كعب را بين دو مرد نشاندند. حضرت فرمود: اي كعب بن سورة (قد و جدت ما وعدني ربي حقا فهل وجدت ما وعد ربك حقا؟) آنچه را كه پروردگارت را به حق يافتي؟ و سپس فرمود: كعب را بخوابانيد و كمي حضرت حركت كرد تا رسيد به طلحة بن عبدالله كه آن هم در ميان كشتگان افتاده بود حضرت فرمود: او را بنشانيد؛ نشاندند آنگاه همان خطاب را عينا به طلحه و سپس د فرمود: طلحه را بخوابانيد. يكي از اصحاب به آن حضرت گفت: اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) در گفتار شما با اين دو مرد كشته شده آنها كلامي نمي‌شنوند چه فائده اي بوده؟ حضرت فرمود: اي مرد سوگند به خدا آنها كلام مرا شنيدند و همانطوري كه اهل قليب (چاه بدر) كلام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را شنيدند. [775].

صورت برزخي وصي موسي

از عباية بن ربعي اسدي روايت شده كه گفت: بر اميرالمؤ منين (عليه السلام) وارد شدم و ديدم كه در نزد آن حضرت مردي با صورتي شكسته و لباس ژنده نشسته و حضرت با او مشغول گفتگو بودند چون آن مرد برخاست و رفت؛ عرض كردم: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) اين مرد كه بود فرمود: يوشع بن نون وصي حضرت موسي (عليه السلام). [776].

علم داشتي ولي..

بعد از شكست اصحاب جمل؛ در ميان كشتگان عبور مي‌كرد تا اينكه به كشته كعب بن سورة قاضي شهر بصره رسيد آنگاه دستور داد او را بنشانند، حضرت به او فرمود: اي واي بر تو؛ اي كعب علم و دانش داشتي ولي براي تو سودي نداشت و شيطان تو را گمراه كرد و به آتش دوزخ فرستاد. [777].

بيعت شكنان جمل

مروان كه پس از قتل عثمان با علي (عليه السلام) بيعت كرده بود در جنگ جمله به اسارت لشكريان حضرت امير (عليه السلام) در آمد. حسنين عليهم السلام به علي (عليه السلام) گفتند: كه او با شما مي‌خواهد بيعت كند حضرت فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بيعت نكرد؟ مرا به بيعت او نيازي نيست كه پيمان شكن است و غدار - با دستي چون دست جهود - [778] بلاذري از مروان نقل كرده كه بعد از جمل به امام علي (عليه السلام) گفت: من جز آنكه مجبورم كني با تو بيعت نمي‌كنم. [779].
با اين وضع امام به عكس خلفاي قبل و بعد از خود كسي را بر بيعت با خود مجبور نكرد لذا عدي بن حاتم نيز نزد معاويه گفت: كه علي (عليه السلام) هيچ كسي را بر بيعت با خود مجبور نكرد. [780].
[صفحه 492]

دوست با وفا

يكي از پيروان علي (عليه السلام) در اثر غفلتي دزدي كرد و آن حضرت هم فورا حد الهي را در حق وي جاري كرد و دست او را قطع نمود وي بدون احساس نگراني؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حركت كرد در بين راه ابن الكواء (يكي از خوارج) با اينكه مي‌دانست دست او را علي (عليه السلام) قطع كرده؛ خواست از اين جريان بر ضد آن حضرت بهره برداري كند، از اين رو جلو آمده با يك لحن دلسوزانه اي گفت: بيچاره كي دست تو را اينطور قطع كرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن كواء با قيافه اي گشاده و بيان جدي گفت: دست مرا قطع كرد بهترين اوصياء پيغمبر (عليه السلام) پيشواي سفيد رويان؛ اختيار دار مؤ منين؛ علي بن ابيطالب (عليه السلام) پيشواي هدايت ... پيشي گيرنده به بهشت پر نعمت رزم كننده با شجاعان كفر و ستم؛ انتقام گيرنده از خودسران؛ زكات دهنده ... راهنماي به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مكي؛ بزرگوار وفادار ...
ابن كوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: واي بر تو، او دست تو را قطع كرده تو در عوض اين طور از او تعريف و تمجيد مي‌نمايي؟ وي در جواب او گفت: چطور از او تمجيد نكنم در صورتي كه دوستي آن حضرت با خون و گوشت من آميخته شده و اضافه كرد علي (عليه السلام) نبريد دستم را مگر براي حقي كه خداوند قرار داده بود. [781].

همراه فقيران

احمد بن حنبل در مسند از طبايع ابن رفيع نقل مي‌كند كه مي‌گفت: روزي نزد حضرت امير (عليه السلام) بودم ديدم كيسه اي براي حضرت آوردند، در آن كيسه بسته و مهر شده بود. وقتي حضرت كيسه را باز كرد، ديدم داخل آن قطعات خشك نان است كه حضرت با آب آنها را نرم مي‌نمود از حضرت سؤ ال كردم: كه يا علي (عليه السلام) دليل مهر كردن كيسه اي كه چنين خوراكي مختصري دارد چيست؟ حضرت با لبخندي فرمود: مهرش مي‌كنم چون بچه هايم سعي مي‌كنند جاي اين نوع نان؛ نرم و چرپ بگذارند، ابن ابي رفيع
[صفحه 493]
مي‌گويد: پرسيدم: يا علي (عليه السلام) خداوند شما را مانع شده است كه غذاي بهتري ميل نمائيد؟ حضرت جواب داد: نه؛ ولي مي‌خواهيم غذايي داشته باشيم كه فقيرترين مردم حكومت در قلمرو من بتوانند لااقل روزي يكبار در زندگي فراهم كنند؛ من زماني وضع غذاي خود را بهبود مي‌بخشم كه معيار زندگي آنها را بهتر كرده باشم من مي‌خواهم مثل آنها زندگي كنم.

جاهلان احمق و مظلوميت علي

روزي مردي از پاي منبر علي (عليه السلام) برخاست و به اميرالمؤ منين (عليه السلام) در مورد حكميت در جنگ صفين اعتراض كرد. حضرت جواب او را اين چنين داد: سوگند به خداي كه من در آن وقتي كه شما را به ادامه كارزار، كه بر شما ناگوار و ناپسند بود امر كردم ... وليكن با كمك چه گروهي اين كار (ادامه جنگ) را مي‌كردم؟ و در اين كارزار به چه كساني التجا مي‌بردم؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم كه شما بوديد؟ (كه شما هم فرمان مرا نمي‌برديد و تنهايم گذارديد) من مي‌خواهم با شما و به كمك شما درمان و معالجه نمايم در حالي كه خود شما درد من هستيد، عينا مانند كسي كه مي‌خواهد خاري را از بدن خود با خار ديگري در آورد ... پس من چگونه مي‌توانم با شما كه درد من هستيد دردم را معالجه كنم ... بار پروردگارا! طبيبان و حاذقان، معالجه امراض از مداواي اين درد جانكاه عاجز شدند. [782].

خليفه و حاكم مظلوم!

ابوعون مي‌گويد: زني از طايفه بني عبس در حالي كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمد و گفت: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) سه چيزند كه دلها را در اضطراب انداخته و آنها را در غم فرو برده است؛ حضرت فرمودند: آنها چيستند؟
زن گفت: رضايت دادن و تسليم شدن تو در امر حكميت، و اختيار كردن تو؛ پستي و زبوني را، و فرياد و جزع بر آوردن؛ تو در مواقع ابتلائات و حوادث.
حضرت فرمود: اي واي بر تو، تو زن هستي و برو در خانه خود بنشين و به كار خود مشغول باش (تو را با اين مسائل چه كار) زن گفت: سوگند به خدا هيچ نشستي نيست مگر در سايه شمشيرها. [783].
[صفحه 494]

خبر شهادت در خارج از کوفه

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: هشام بن عبدالملك از پدرم (امام باقر (عليه السلام) پرسيد: يابن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم به من خبر دهيد كه در آن شبي كه علي (عليه السلام) كشته شد؛ مردم دور دست از شهر كوفه كه علي (عليه السلام) در آن بود چگونه كشته شدن او را فهميدند؟ و علامت كشته شدن علي (عليه السلام) براي مردم چه بود؟ آيا علامتي در كشته شدن او بود؟ پدرم به هشام فرمود: در آن شبي كه علي (عليه السلام) به شهادت رسيد هيچ سنگي را از روي زميني بر نمي‌داشتند مگر آنكه در زير آن خون تازه يافت مي‌شد تا هنگامي كه فجر طلوع كرد و صبح صادق ظاهر شد و نيز همين طور بود شبي كه هارون برادر موسي مفقود الاثر شد و همچنين شبي كه يوشع بن نون كشته شد و نيز شبي كه در آن عيسي بن مريم به آسمان برده شد و هم چنين شبي كه در آن حسين (عليه السلام) كشته شد. [784].

اشعار جانسوز علي در سوگ عمار

عمار ياسر يكي از سران و اعضاي مركزي سازمان شرطة الخميس بود، او از ياران مخصوص پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و علي (عليه السلام) بود و هرگز در كورانهاي عصر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و بعد از آن، نلغزند و به سوي چپ و راست نرفت و چون كوهي استوار در خط پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و علي (عليه السلام) ماند. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره عمار فرمود: ايمان سراپاي عمار را گرفته و با گشوت بدنش آميخته شده است. و روزي به او فرمود: (ستقتلك الفئة الباغية و آخر زادك ضياح من لبن. پس از چند سالي گروه متجاوز (سپاه معاويه) ترا مي‌كشند و آخرين غذاي تو در دنيا، شير مخلوط با آب است.)
[صفحه 495]
عمار ياسر در زمان خلاف علي (عليه السلام) از سرداران سپاه آخ حضرت در جنگ جمل و صفين به حساب مي‌آمد بود، او جنگ صفين 94 سال داشت، اما او با اين سن و سال چون قهرمان جوان با دشمن مي‌جنگيد. حبه عرني گويد: عمار در همان روز شهادتش (چند لحظه قبل از شهادت) به جمعي از ياران گفت: آخرين روزي دنيوي مرا بدهيد آنگاه براي او مقداري شير مخلوط به آب آوردند، از آن نوشيد و سپس گفت: امروز با دوستم محمد صلي الله عليه و آله و سلم و حزبش ملاقات خواهم كرد (و الله لو ضربانو حتي بلغونا سعفات هجر لعلمت اننا علي الحق؛ سوگند به خدا اگر دشمنان ما را آنچنان ضربه بزنند كه همچون شاخه هاي خشك نخل خرماي سرزمين هجر بريده بريده شويم در عين حال يقين دارم كه ما بر حق هستيم.)
اين مرد بزرگ در يكي از روزهاي جنگ به ميدان شتافت و با دشمن جنگيد، سرانجام براثر ضربه نيزه يكي از دشمنان از پشت اسب به زمين افتاد و به شهادت رسيد. شب فرا رسيد، علي (عليه السلام) در كنار كشته‌ها مي‌گشت، چشمش به پيكر به خون طپيده عمار افتاد منقلب شد و قطرات اشك از ديدگانش جاري گشت در كنار پيكرش نشست، سر عمار را به بالين گرفت و با قلبي آكنده از اندوه و چشمي پر از اشك، اين اشك را در سوك عمار خواند:

ابا موت كم هذا التفرق و عنوة
فلست تبقي لي خليل خليل
الا ايها الموت الذي لست تاركي
ارحني فقد افنيت كل خليل

اراك بصيرا بالذين احبهم
كانك تمضي نحوهم بدليل
يعني: اي مرگ كه قطعا سراغ من نيز مي‌آيي مرا راحت كن كه همه دوستانم را از دستم گرفتي، تو را نسبت به اين دوستانم تيز بين مي‌بينم، كه گويي چراغ بدست، دنبال آنها مي‌گردي، و به روايتي فرمود: كسي كه خبر شهادت عمار را بشنود و متاءثر نگردد بهره هاي از اسلام ندارد.
به اين ترتيب مي‌بينم حضرت علي (عليه السلام) نسبت به دوستان مخلص و با وفايش اظهار محبت مي‌كرد و صميمانه به آنها درود مي‌فرستاد.
[صفحه 496]

جمجمه اي حرف زد

علي (عليه السلام) براي سركوبي سپاه معاويه سپاه مجهزي آماده ساخت اين سپاه در نخيله كه لشكرگاه سپاه علي (عليه السلام) بود در آماده باش د بسر مي‌برد امام علي (عليه السلام) از كوفه بيرون آمد و رهسپار قرارگاه نخيله شد و براي آنان سخنراني نمود، آنگاه سپاه مجهز علي (عليه السلام) به فرماندهي خود آن حضرت به سوي صفين حركت كردند در مسير راه به مداين [785] رسيدند در اين هنگام، آنان ويرانه هاي كاخها و تالارها را مشاهده كردند علي (عليه السلام) جمجمه پوسيده اي را در خرابه اي ديد به يكي از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بيا، علي (عليه السلام) به ايوان معروف كاخ مداين آمد و در آن نشست و طشت آبي طلبيد و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در ميان طشت بگذارد. او اين كار را كرد، علي (عليه السلام) خطاب به جمجمه فرمود: اي جمجمه تو را سوگند مي‌دهم بگو من كيستم و تو كيستي؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو اميرمؤ منان (عليه السلام) و سيد اوصيا و پيشواي پرهيزكاران هستي ولي من بنده خدا و فرزند كنيز خدا كسري انوشيروان هستم. علي (عليه السلام) به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتاري گفت كه خلاصه آن اين است:
من نسبت به زيردستان مهربان بودم ولي در آيين مجوس بسر مي‌بردم.. اينك از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ مي‌باشم اما به خاطر اينكه با رعيت مدارا مي‌كردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسر تا اگر من ايمان مي‌آوردم، با تو بودم اي سرور خاندان محمد صلي الله عليه و آله و سلم و اي اميرمؤ منان (عليه السلام).
سخنان او بقدري جانسوز بود كه همه حاضران صدا را به گريه بلند كردند. [786].

اصبغ بن نباته مي‌گويد: پس از ضربت خوردن اميرالمؤ منين (عليه السلام) به خدمتش مشرف شدم و خود را روي پاهاي مبارك آن حضرت انداختم و گريه مي‌كردم حضرت فرمود: اي اصبغ برخيز براي چه گريه مي‌كني؟ من راه بهشت در پيش دارم عرض كردم مي‌دانم تو عاشق لقاي خدا هستي و راه بهشت در پيش داري من بر فقدان و مهاجرت تو گريه مي‌كنم من بر خود مي‌نالم. [787].
[صفحه 497]

مرگ مي‌آيد

خبر مرگ يكي از اصحاب اميرالمؤ منين (عليه السلام) به آن حضرت رسيد و پس از آن خبر ديگري رسيد كه آن مرد نمرده است. حضرت نامه اي براي او نوشت: ... خبري از ناحيه تو براي ما آمد كه موجب تشويش و فزع و جزع برادران تو شد پس از آن، خبر ديگري آمد و خبر اول را تكذيب نمود و اين خبر موجب سرور و روشني چشم ما شد، ليكن اين سرور و فرح سريع الانقطاع است و بزودي تصديق خبر اول به تو خواهد رسيد، پس تو مانند كسي هستي كه مرگ را چشيده باشد و سپس د زنده شده باشد؟ بدان كه شب و روز با نهايت سعي و جد مي‌كوشند كه عمرها را كوتاه كنند، و اموال را فاني و خراب بنمايند و اجلها را در نوريده و آخرين نقطه آنرا برسانند. [788].

اندكي بود از بسيار!

حضرت علي (عليه السلام) به حارث فرمود: اي حارث بشارت مي‌دهم ترا كه مرا در هنگام مرگ و در هنگام عبور از پل جهنم و در كنار حوض د كوثر در وقت مقاسمه بشناسي ... سپس علي (عليه السلام) دست حارث را در دست خود گرفت و گفت: اي حارث، روزي من از آزار و حسادت قريش و منافقان اين امت بر من، خدمت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شكايت كردم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست مرا گرفت و در دست خود قرار داد همين طوري كه من دست تو را در دست خود گذارده ام آنگاه فرمود: چون قيامت بر پا گردد من دست به دامان عصمت پروردگار خواهم زد و تو اي علي (عليه السلام) دست به دامان من مي‌زني و ذريه و اولاد تو دست به دامان تو مي‌زنند و شيعيان شما دست به دامان شما مي‌زنند بگو ببينم در آن حال؛ خدا
[صفحه 498]
با پيغمبر چه معامله اي خواهد كرد؟ و پيغمبرش با وصي خود چه معامله خواهد كرد؟ اي حارث اين را كه گفتم بگير؛ و به دل خود بسپار، اندكي بود از بسيار؛ آن وقت حضرت سه مرتبه فرمود: تو يگانه و متحد هستي با هر كسي كه او را دوست داري (هر كه را دوست داشته باشي با آن محشور مي‌گردي) و براي توست تمامي اعمالي كه اكتساب كردي، چون حارث اين سخنان را شنيد از جاي خود برخاست و حركت كرد و چنان مست و مدهوش كلام حضرت بود كه ردايش به روي زمين كشيده مي‌شد و مي‌رفت و با خود مي‌گفت: پس از استماع اين كلمات من ديگر باك ندارم كه مرگ به سوي من آيد يا من به سوي مرگ بروم. [789].

يكي از جنگ هايي كه بين مسلمانان در زمان حكومت علي (عليه السلام) رخ داد جنگ تحميلي و افزون طلبي، طلحه و زبير (دو نفر از سران اسلام) و عايشه بود كه بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اينكه طبق شواهد تاريخي
آنها خود از عوامل مؤ ثر تحريك كننده در قتل عثمان بوده اند، اين جنگ در سال 36 هجري در بصره واقع شد كه منجر به شهادت 5000 نفر از سپاه علي (عليه السلام) و سيزده هزار نفر از سپاه عايشه گرديد. [790].
طلحه و زبير با شكستن بيعت خود با علي (عليه السلام) جلودار جبهه ناكثين بودند علي (عليه السلام) از اين دو نفر دلي پر رنج و غم داشت چرا كه عامل فتنه شديد بين مسلمين شدند. علي (عليه السلام) در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرين كرد و عرض كرد: خدايا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگير و شر زبير را آنگونه كه مي‌خواهي از سر من كوتاه كن، در جنگ جمل هنگامي كه سپاه جمل متلاشي شد مروان كه از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز ديگر ممكن نيست خون عثمان را از طلحه مطالبه كنيم هماندم او را مورد تير قرار داد تير به رگ ساق پاي طلحه خورد و خون مثل فواره جاري شد طلحه از غلام خود كمك خواست غلامش او را سوار قاطري كرد و به غلام خود گفت: اين
[صفحه 499]
خونريزي مرا مي‌كشد جاي مناسبي يافتي مرا پياده كن. سرانجام غلام او را به خانه اي خانه هاي بصره برود و او همانجا جان سپرد، به اين ترتيب خود او به عنوان خونخواهي عثمان با سپاه علي (عليه السلام) مي‌جنگيد توسط مروان كه از سران لشكرش بود به خاطر همين عنوان ترور شد و به هلاكت رسيد، اما زبير در قبل از شروع جنگ، نصايح علي (عليه السلام) باعث شد كه زبير با يادآوردن حديثي كه علي (عليه السلام) از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم براي او نقل كرد از صف دشمنان علي (عليه السلام) خارج شد با اينكه وظيفه او اين بود كه از امام وقت خود يعني علي (عليه السلام) حمايت كند ولي كلا از ميدان جنگ كنار كشيد و به سوي بياباني كه معروف به وادي السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود كه شخصي بنام عمروبن جرموز بطور ناگهاني بر او حمله كرد و او را كشت و او نيز كه آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگي اين گونه به هلاكت رسيد ابن جرموز شمشير و انگشتر زبير را به حضور علي (عليه السلام) آورد وقتي چشم علي (عليه السلام) به شمشير زبير افتاد فرمود: (سيف طال ما جلي الكرب عن وجه رسول الله صلي الله عليه و آله و

سلم [791] اين شمشير چه بسيار اندوهي را كه چهره رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر طرف ساخت.)

علي و تكلم با ارواح

حبه عرني مي‌گويد: من با اميرالمؤ منين (عليه السلام) به سوي پشت كوفه از آن خارج شديم حضرت در وادي السلام توقف كرد و مثل اينكه با اقوامي گفتگو داشت من به متابعت از قيام او ايستادم تا خسته شدم. سپس د نشستم به قدري كه ملول شدم و پس از آن ايستادم به قدري كه همانند مرتبه اول خسته شدم و باز نشستم به قدري كه ملول شدم. سپس ايستادم و رداي خود را جمع كردم و عرض كردم: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) من از طول اين قيام بر شما شفقت آوردم آخر يك قدري استراحت نمائيد، سپس ردا را به روي زمين انداختم تا آن حضرت به روي آن بنشيند، حضرت فرمود: اي حبه اين قيام و وقوف نبود مگر تكلم با مؤ مني و يا مؤ انست با او، عرض كردم: اي اميرمؤ منان آيا مردگان هم تكلم و مؤ انست دارند؟ فرمود: بلي اگر پرده از جلوي ديدگان تو برداشته شود آنها را مي‌بيني كه حلقه حلقه نشسته و گفتگو مي‌كنند، عرض كردم: آيا آنها اجسامي هستند يا ارواحي؟ حضرت فرمود: بلكه ارواح هستند و هيچ مؤ مني در زمين از زمين هاي دنيا نمي‌ميرد مگر آنكه به روح او گفته مي‌شود كه به وادي السلام ملحق شود و وادي السلام بقعه اي از بهشت عدن است. [792].

رسول خدا گفته..

از فضاله بن ابي فضاله روايت است (ابوفضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در ركاب اميرالمؤ منين (عليه السلام) در جنگ صفين شهيد شد) كه روزي اميرالمؤ منين (عليه السلام) در كوفه مريض شد و من با پدرم به عيادت آن حضرت رفتيم پدرم به آن حضرت گفت: يا علي (عليه السلام) علت توقف شما در كوفه در بين اعراب جهينه چيست؟ به سوي مدينه برويد كه اگر اجل شما فرا رسد اصحاب شما متصدي و مباشر تكفين و تغسيل تو گردند و بر تو نماز بخوانند حضرت فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با من عهد و ميثاق بسته كه از دنيا نروم مگر اينكه اينجا از خون خضاب گردد(يعني محاسنش از خون سرش) [793].

وقتي سفير روم به كوفه آمده بود (برنامه پذيرايي كساني كه از خارج مي‌آمدند به عهده حضرت امام حسن مجتبي (عليه السلام) بود يعني تا مدتي كه براي كارشان مي‌ماندند مهمان امام حسن مجتبي (عليه السلام) بودند) وقتي كه امام حسن (عليه السلام) براي سفير روم سفره پهن كرد سفير روم با تاءسف و ناراحتي و غصه گفت: من چيزي نمي‌خورم امام حسن (عليه السلام) فرمود: براي چه نمي‌خوري؟ گفت: آقا، فقيري را ديدم الان ياد او افتادم دلم برايش سوخت نمي‌توانم چيزي بخورم. مگر اينكه شما از اين خوراك براي او نيز ببريد. اما حسن (عليه السلام) سوال كرد آن فقير كجاست و كيست؟ گفت: من شب به مسجد رفتم بعد از نمازم (از اينجا مي‌فهميم كه علي (عليه السلام) وضعش با بقيه مردم يكي بوده به حدي كه براي
[صفحه 501]
ديگران قابل تشخيص نبوده كه اين علي (عليه السلام) است) ديدم عربي مي‌خواست افطار كند سفره اي داشت باز كرد نان آرد جو را در دهان گذاشت، كوزه آب جلويش بود به من نيز تعارف كرد گفت تو هم بخور من ديدم نمي‌توانم اين خوراك را بخورم دلم برايش سوخت حالا اگر بشود از اين خوراك براي او نيز بفرستيد. صداي گريه امام حسن (عليه السلام) بلند شد و فرمود: او پدرم علي (عليه السلام) است كه خليفه مسلمين است و اين است خوراك و غذايش. [794].

مرا موقع مرگ مي‌بيني!

حارث همداني از اصحاب حضرت امير (عليه السلام) است او در اواخر عمر خود پير و خميده و مريض شده بود با زحمت زياد خود را خدمت علي (عليه السلام) رساند و اظهار غصه و حسرت كرد كه از ديدار جمال حضرت بواسطه پيري و دوري راه محروم است، حضرت فرمود: اي حارث (من يمت يرني) در وقت مرگ، هر كس مي‌ميرد مرا مي‌بيند و مرا در صراط مي‌بيني، من بهشت و دوزخ را تقسيم مي‌كنم و بهشتيان را در بهشت دوزخيان را در جهنم جاي مي‌دهم و اگر دوستي از دوستانم در آتش باشد بيرونش مي‌آورم. [795].

عداوت اشعث و خانواده اش با علي

اشعث بن قيس يكي از دشمنان علي (عليه السلام) بود او مردي است شرور و شر آفرين و يكي از سرداران كوفه، و رئيس قبيله بني كنده او خواهر ابوبكر، ام فروه را كه نابينا بود را به ازدواج خود در آورد و به مناسبت دامادي با ابوبكر توانست سوء استفاده هاي زيادي كند در مورج الذهب است كه يكي از آن سه چيز كه ابوبكر در هنگام مرگ بر عدم انجام آنها اظهار تاءسف مي‌نمود؛ گردن نزدن اشعث بن قيس بود. حضرت علي (عليه السلام) به ناچار بر اساس نفوذ وي در كوفه او را در جنگ صفين رئيس بني كنده نمود و با ده هزار لشكر كندي از جمله روساي لشكر صفين قرار داد در ابتداي جنگ با مالك اشتر آبي را كه
[صفحه 502]
معاويه بر روي سپاه علي (عليه السلام) بسته بود پس گرفت اما وقتي قرآنها در پايان جنگ بر نيزه رفت از جمله افرادي بود كه نزد علي (عليه السلام) آمد و گفت: بايد دست از جنگ برداري او به همراه ده هزار نفر از لشكريان خود با شمشيرهاي كشيده به علي (عليه السلام) گفت: يا علي (عليه السلام) همين الان بايد دست از جنگ برداري و گرنه با اين شمشيرها تو را قطعه قطعه مي‌كنيم.
حضرت فرمود: يك ساعت به من مهلت بدهيد، اينك لشكر ما نزديك خيمه معاويه رسيده. گفتند ابدا ممكن نيست بايد فورا مالك اشتر و قيس د بن سعد را به نزد خود بخواني ... حضرت كسي را فرستاد نزد مالك و قيس د و دستور داد كه فورا برگرديد آنها پيام دادند يا علي (عليه السلام) يك ساعت به ما مهلت ده كه ما به خيمه معاويه رسيده ايم حضرت پيام داد كه ايا مي‌خواهيد علي زنده بماند يا نه؟ پسر ملعون اشعث، بنام محمد كه از همان ام فروه نابينا بود با 4000 هزار تن سوار ماءمور شد تا در كربلا امام حسين (عليه السلام) را به شهادت برساند و دخترش جعده نيز امام حسن (عليه السلام) را با زهر مسموم نمود. [796].

قدر علي را ندانستند

روزي اشعث بن قيس اذن خواست تا وارد منزل علي (عليه السلام) شود قنبر او را اذن نداد، او مشتي بر بيني قنبر كوفت و از بيني قنبر خون جاري شد، حضرت از منزل بيرون آمد و فرمود: مالي و لك يا اشعث؟ اي اشعث من با تو چه كرده ام كه چنين مي‌كني؟ چرا اين طور مي‌كني اي اشعث، سوگند به خدا كه اگر از پهلوي غلام ثقيف عبور كني موهاي اسافل اعضاي بدن تو به لرزه در مي‌آيد، اشعث عرض كرد: يا علي (عليه السلام) غلام ثقيف كيست؟ حضرت فرمود: غلامي است كه حكومت آنها را به دست مي‌گيرد و هيچ خانه اي در عرب باقي نمي‌ماند مگر آنكه ذلت و خواري را در آن وارد مي‌سازد (منظور حضرت از غلام ثقيف همان حجاج بن يوسف ثقفي است كه در سال 75 به ولايت كوفه رسيد و بيست سال جنايت كرد و در سال 95 از دنيا رفت). [797].
[صفحه 503]

قيس غلام علي (عليه السلام) مي‌گويد: اميرالمؤ منين (عليه السلام) نزديك كوه بود در صفين چون هنگام نماز مغرب فرا رسيد به مكاني دور دست رفته و در آنجا نداي اذان در داد و چون از اذان فارغ شد مردي به نزد او آمد و به كوه نزديك مي‌شد چون پيش آمد ديديم مردي است كه موهاي سر و صورتش سپيد و صورتي روشن دارد گفت: سلام خدا بر تو باد! اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) و رحمت خدا و بركات خدا بر تو باد، آفرين بر وصي خاتم النبيين صلي الله عليه و آله و سلم و پيشواي پيشتازان سفيد رو، و نشانه دار بهشت..اميرالمؤ منين ع گفت: و عليك السلام حال شما چطور است؟ آن مرد گفت: حالم خوب است و من در انتظار روح القدس هستم و به خاطر ندارم كسي در راه رضاي خداوند امتحانش از تو بزرگ تر و ثوابش از تو نيكوتر باشد ... اي برادر من بر اين مشكلات و رنج هايي كه دست به گريبان هستي؛ پايداري و استقامت داشته باشد تا آنكه حبيب را ملاقات نمايي ...
سپس با دست خود اشاره به اهل شام كرد و گفت: اگر اين صورت هاي مسكين مي‌دانستند چه عذاب سخت و پاداش بدي براي آنها به جهت نبرد با تو معين گرديده است، البته دست از جنگ بر مي‌داشتند، سپس با دست خود اشاره به عراق نموده و گفت: اگر اين چهرهاي روشن مي‌دانستند كه چه پاداشي و اجر بزرگي به جهت اطاعت از فرمان تو براي آنها مهيا گرديده است، دوست مي‌داشتند كه بدن آنها را با قيچي هاي آهني پاره پاره كنند ... سپس گفت: والسلام عليك و رحمة الله و بركاته سلام و رحمت و بركات خدا بر تو باد، سلام خود را نمود آنگاه از نظرها نهان شد در اين حال عمار ياسر و ابوالهيثم و ابوايوب انصاري و عبادة بن صامت و خزيمه بن ثابت و هاشم مرقال و جماعتي ديگر از پيروان خاص د اميرالمؤ منين (عليه السلام) كه گفتار آن مرد را شنيده بودند برخاستند و عرض كردند: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) اين مرد كه بود؟ حضرت فرمود: اين مرد شمعون بن صفا، وصي حضرت عيسي (عليه السلام) بود كه خداوند او را فرستاده بود تا مرا در جنگ و نبرد با دشمنان خودش د تاءييد و تقويت نمايد آنگاه تمامي ياران عرض كردند: پدران ما و مادران ما فداي تو باد؛ سوگند به خدا چنان جنگي در ركاب تو خواهيم نمود كه در ركاب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌نموديم ... آنگاه علي (عليه السلام) درباره آنها دعاي خير نمود ... [798].
[صفحه 504]

مولاي متقيان علي (عليه السلام) در نامه اي كه به نماينده و فرماندار خود در آذربايجان بنام اشعث بن قيس چنين مي‌نويسد:
و ان عملك ليس لك بطعه و لكنه في عنقك امانة و انت مسترعي لمن فوقك. ليس لك ان تفتات في رعية، و لا تخاطر الا بوثيقة و في يدلك مال من مال الله عزوجل و انت من خزانه حتي تسلمه الي و لعلي ان لا اكون شر و لا تك لك و السلام [799].
مديريت و حكمروايي براي تو طعمه نيست بلكه آن مسئوليت در گردن تو امانت است و كسي كه از تو بالاتر است از تو خواسته كه نگهبان آن باشي. و وظيفه نداري كه در كار مردم به ميل و خواسته شخصي خود عمل كني و يا بدون ملاك معتبر و فرمان قانوني، بكار بزرگي دست بزني. و اموالي كه در دست تو است از آن خداوند مي‌باشد و تو خزانه دار هستي تا آنرا به من بسپاري و اميدوارم كه براي تو بدترين فرمانرواها نباشم والسلام.

نمونه اي از وصيت سياسي علي

حضرت فاطمه به حضرت علي (عليه السلام) وصيت نمود كه بعد از من با خواهرزاده ام امامه ازداوج كن زيرا او نسبت به فرزندانم مثل من با محبت است و از طرفي مردان نياز به زن دارند، لذا حضرت بعد از فاطمه زهرا عليهاالسلام با خواهر زاده حضرت زهرا عليهاالسلام امامه ازدواج كرد، امامه تا آخر عمر امام (حدود سي سال) همسر آن حضرت بود هنگامي كه اميرمؤ منان (عليه السلام) در بستر شهادت قرار گرفت امامه را به حضور طلبيد و به او چنين وصيت كرد: ترس آن دارم كه بعد از من اين طاغوت (اشاره به معاويه) از تو خواستگار كند اگر (بعد از من) نياز به ازدواج داري پيشنهاد مي‌كنم كه با مغيرة بن نوفل (نوه عبدالمطلب) ازدواج كن مبادا با معاويه ازدواج كني.
[صفحه 505]
پس از شهادت امام، معاويه نامه اي براي مروان نوشت و به او دستور داد كه امامه را براي من خواستگاري كن و صد هزار دينار به او ببخش. مروان مطابق دستور از امامه براي معاويه خواستگاري كرد امام براي مغيرة بن نوفل پيام داد كه معاويه از من خواستگاري كرد. اگر تو به من مشتاق هستي اقدام كن مغيره پس از دريافت پيام، بي درنگ اقدام نمود و به حضور امام حسن مجتبي (عليه السلام) رفت و امامه را توسط آن حضرت خواستگاري كرد امام حسن (عليه السلام) خواستگاري او را پذيرفت و امامه را همسر او نمود.

ماجراي درخواست عقيل

عقيل سومين پسر ابوطالب بود كه در كودكي كور شد همين عامل باعث تهي دستي وي شده بود و به علاوه مردي عيال وار و در عين حال مرد گشاده دست و مهمان نوازي هم بود وقتي نوبت حكومت به اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيد او خوشنود شد زيرا چنين انديشيد كه در حكومت برادر خود از مال دنيا توانگر خواهد شد اين انديشه عقيل بواسطه درك دوران حكومت عثمان و حتي عمر و ابوبكر و اعطا بخشش بسيار زياد آنها به دوستان و اقوام خود بود.
لذا به طمع دريافت سهمي بيشتر از ديگران با كودكان خود به حضور علي (عليه السلام) شرفياب شد و از حضرت درخواست يك صاع گندم افزونتر از ديگران به او بدهد. علي (عليه السلام) در آنجا آهن پاره اي را به آتش سرخ كرده و بر خلاف انتظار عقيل در مقابل تمنا و درخواست عقيل آهن گداخته را جلو برد و فرمود: اي عقيل اينست عطاي تو، عقيل دستش د را دراز كرد تا عطاي علي (عليه السلام) را بگيرد از سوزش آهن تفتيده چنان فرياد كشيد كه بيم آن مي‌رفت قالب تهي كند. اميرالمؤ منين (عليه السلام) درباره اين ماجرا خطابه اي ايراد فرموده كه ترجمه مختصري از آن؛ از نهج البلاغه برگرفته و مي‌آوريم:
بخدا اگر بستر آسايش من بر خارهاي جانگزاي بيابان گذاشته شود اگر دست و پايم را در پيچ و خم زنجير بپيچند و مرا به خار و خس صحرا بسته بكشانند بيشتر
[صفحه 506]
دوست مي‌دارم تا روز رستاخيز در پيشگاه عدالت الهي در صف ستمكاران قرار گيرم ...
سرانجام به گودال گور فرو خواهيم غلطيد ... با چنين عاقبت كجا سزاوار است كه پيشه ي ستم به پيش گيريم ...
او چنين پنداشته بود كه دين مرا خواهد ربود و زمام مرا به مشت خواهد گرفت و در اين هنگام آهن پاره اي را در دل آتش به رنگ آتش در آوردم و آن فلز تفتيده را به مشتش گذاشتم چنان فرياد كشيد كه پنداشتم هم اكنون سراپا شعله ور خواهد شد، اما من در پاسخ اين فرياد دردناك گفتم: در عزاي تو بنالند عقيل، تو از اين پاره ي آهن كه با دست آدميزاده اي بازيچه داغ شده مي‌خروشي و من بر آتشي كه غصب الهي به لهيبش در آورده بردبار بمانم ... [800].

ابوالفضل عباس در جنگ صفين

حضرت عباس (عليه السلام) در زمان جنگ صفين كه بين سپاه علي (عليه السلام) با سپاه معاويه رخ داده حدود چهارده سال سن داشت، ولي قد رشيد او را هر كس مي‌ديد چنين تصور مي‌كرد كه هيجده يا بيست سال دارد. در يكي از روزهاي جنگ از پدر اجازه گرفت تا به ميدان جنگ دشمن برود، امام علي (عليه السلام) نقابي بر روي او افكند و او به عنوان يك رزمنده ناشناس به ميدان تاخت سپاه شام از حركتهاي پر صلابت او دريافت كه جواني شجاع، پرجراءت و قوي دل به ميدان آمده است، مشاورين نظامي معاويه به مشورت پرداختند تا هم‌آورد رشيدي را به ميدان بفرستند، ولي رعب و وحشت عجيبي كه بر آنها چيره شده بود، نتوانستند تصميم بگيرند، سرانجام معاويه يكي از شجاعان لشگرش بنام ابن شعثاء را كه مي‌گرفتند جراءت آن را دارد كه با ده هزار جنگجوي سواره بجنگند، به حضور طلبيد و به او گفت: به ميدان اين جوان ناشناس برو و با او جنگ كن. ابن شعثاء گفت: اي امير، مردم مرا به عنوان قهرمان در برابر ده هزار جنگنجو مي‌شناسند، چگونه شايسته است كه مرا به جنگ با اين كودك روانه سازي؟ معاويه گفت: پس چه كنم؟ ابن شعثاء
[صفحه 507]
گفت: من هفت پسر دارم، يكي از آنها را به جنگ او مي‌فرستم تا او را بكشد، معاويه گفت: چنين كن. ابن اشعثاء يكي از فرزندانش را به ميدان او فرستاد، طولي نكشيد كه بدست آن جوان ناشناس كشته شد او فرزند دومش را فرستاد، باز بدست او كشته شد او فرزند سوم و چهارم تا هفتمش را فرستاد همه آنها بدست آن جوان ناشناس به هلاكت رسيدند. در اين هنگام خود ابن شعثاء به ميدان تاخت و فرياد زد: ايها الشاب قتلت جميع اولادي ولله لا تكلن اباك و امك اي جوان تو همه پسرانم را كشتي، سوگند به خدا قطعا پدر و مادرت را به عزايت مي‌نشانم.
او به جوان ناشناس حمله كرد، و بين آن دو چند ضربه رد و بدل شد، در اين هنگام آن جوان چنان ضربه بر بان شعثاء زد كه او را دو نصف كرد و به پسرانش ملحق ساخت، حاضران از شجاعت او تعجب كردند، در اين هنگام اميرمؤ منان فرياد زد اي فرزندم برگرد كه ترس دارم دشمنان تو را چشم زخم بزنند. او بازگشت، اميرالمؤ منين (عليه السلام) به استقبال او رفت و نقاب را از چهره اش رد كرد و بين دو چشمش را بوسيد، حاضران نگاه كردند ديدند قمر بني هاشم حضرت عباس (عليه السلام) است.
فنظروا اليه هو قمر بني هاشم العباس بن اميرالمؤ منين [801].

يكي از دوستان علي (عليه السلام) بنام علاءبن زياد در بصره سكونت داشت روزي علاء بيمار گرديد اميرمؤ منان (عليه السلام) به عيادت او رفت حضرت وقتي خانه بزرگ و وسيع علاء را ديد فرمود: اين خانه با اين همه وسعت را در اين دنيا براي چه مي‌خواهي؟ با اينكه در آخرت به آن نيازمندتر هستي؟ آنگاه ادامه داد: آري مگر اينكه با داشتن اين خانه بخواهي به وسيله آن به آخرت برسي مانند آنكه در اين خانه از مهمان پذيرايي كني يا صله رحم نمايي يا اينكه حقوق واجب خود (مانند زكات) را از اين خانه خارج كرده و به اهلش برساني.
[صفحه 508]
فاذا انت قد لغت بها الاخره؛ كه در اين صورت با داشتن همين خانه هم به آخرت نائل شده اي.
علاء عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) از برادرم عاصم بن زياد پيش تو شكايت مي‌كنم. امام فرمود: براي چه مگر او چه كرده. علاء عرض كرد: عبائي ناچيز پوشيده و از دنيا كناره گرفته است. علي (عليه السلام) فرمود: او را نزد من بياور. عاصم به حضور علي (عليه السلام) آمد حضرت به او فرمود: تو دشمن جان خود شدي شيطان بر تو راه يافته و تو را صيد كرده است آيا به خانواده ات رحم نمي‌كني تو خيال مي‌كني خداوند كه زندگي طيب و خوب را بر تو حلال كرده دوست ندارد از آن بهره مند شوي؟ تو بي ارزشتر از آني كه خداوند با تو چنين كند.
عاصم عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) ولي تو با اين لباس خشن و غذاي سخت و ناگوار به سر مي‌بري و من از تو پيروي مي‌كنم. امام فرمود: من مثل تو نيستم بلكه خداوند متعال بر پيشوايان عدل و حق واجب كرده است كه بر خود سخت گيرند و شيوه زندگيشان را هماهنگ با وضع زندگي طبقه ضعيف مردم قرار دهند تا فقر، فقير را از جا بدر نبرد و از صراط مستقيم خارج نگردد تا ناداري فقير موجب نافرماني او از خدا نشود تنگدستي و فشار زندگي موجب آن نشود كه به فقيران سخت بگذرد. در اصول كافي آمده عاصم پس از شنيدن سخن امام (عليه السلام) بي درنگ آن را پذيرفت و عباي خشن و عزلت نشيني خود را كنار گذاشت. [802].

درگيري جنگ صفين بين سپاه معاويه و سپاه علي (عليه السلام) همچنان روز بروز شديدتر ادامه داشت روزي امام علي (عليه السلام) فرزند علي (عليه السلام) فرزندش محمد حنفيه را طلبيد و فرمود: فرزندم امروز بر سپاه معاويه حمله كن، محمد چون شير به سمت راست سپاه معاويه حمله كرد و
[صفحه 509]
صف هاي فشرده دشمن را درهم شكست بسياري از آنها را كشت و مجروح ساخت. سپس به حضور پدر بازگشت در حالي كه مجروح شده بود به پدر عرض كرد: (يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) العطش اي اميرالمؤ منين سخت تشنه ام.) امام علي (عليه السلام) ظرف آبي به او داد او آب را آشاميد و علي (عليه السلام) بقيه آب را كه در ته ظرف باقي مانده بود به روي زره محمد ريخت و فرمود: پسرم اين بار به جانب چپ حمله كن. محمد به جانب چپ سپاه دشمن حمله كرد و ضربات سختي بر پيكر آنها وارد ساخت و برگشت محمد كه سخت تشنه شده بود نزد پدر فرياد زد: (الماء الماء آب آب) اميرمؤ منان (عليه السلام) ظرف آبي به او داد محمد آن را آشاميد. علي (عليه السلام) بار ديگر ته مانده آب را بر روي زره محمد ريخت.
ابن عباس مي‌گويد: سوگند به خدا ديدم بر اثر جراحات بسياري كه بر پيكر محمد وارد شده بود خون از ميان حلقه هاي زره او مي‌جوشيد اميرمؤ منان (عليه السلام) ساعتي به او مهلت داد. سپس فرمود فرزندم اين بار بر قلب لشكر دشمن حمله كن. محمد همچون آتشي كه در نيزار بيفتد بر قلب دشمن زد و از هر سو سپاه دشمن را مي‌كوبيد دست‌ها و سرهاي فراواني از دشمن جدا شد. آنگاه عنان اسبش را به سوي پدر همسو كرد و نزد پدر آمد. آنقدر زخم بر بدنش رسيده بود كه بر اثر سوزش زخمها اشك از چشمانش سرازير بود. علي (عليه السلام) از جاي برخاست و بين دو شم محمد را بوسيد و فرمود: پدرت فدايت شود امروز مرا شاد كردي و آنچه حق جهاد بود بجا آوردي اكنون بگو بدانم چرا گريه مي‌كني؟ محمد از سوزش و درد بسيار شديد و طاقت فرساي زخم‌ها سخن به ميان آورد و در آن حال گفت: من چند بار به كام مگر رفتم دو برادرم حسن و حسين عليهم السلام به ميدان نيامدند؟ اميرمؤ منان (عليه السلام) دوباره بين چشمان محمد را بوسيد و فرمود: پسرم تو پسر من هستي ولي آنها پسر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم آيا آنها را از كشته شدن حفظ نكنم؟ در اين هنگام محمد به راز موضوع پي برد و با كمال تواضع به پدر عرض كرد:

اي پدر بزرگوارم خداوند مرا فداي شما و فداي دو برادرم گرداند و آنها را از هر گونه گزندي حفظ كند. [803].
[صفحه 510]

مسجد ضرار

امام صادق (عليه السلام) فرمود: اميرالمؤ منين (عليه السلام) از نماز خواندن در پنج مسجد كه در كوفه است اصحاب خود را نهي فرمود. مسجد اشعث بن قيس كندي و مسجد جريربن عبدالله بجلي و مسجد سماك بن مخرمة و مسجد شبث بن ربعي [804] و مسجد تيم. امام صادق (عليه السلام) فرمود: هر وقت امرالمؤ منين نگاهش به آن مسجد مي‌افتاد مي‌فرمود اين چهار ديوار تيم است و غرض حضرت اين بود كه قبيله تيم از ياري آن حضرت دست كشيده بودند و از كينه اي كه داشتند با آن حضرت نماز نمي‌خواندند (لذا اين چهار ديواري را بعنوان مسجد ساخته بودند كه) خداي لعنت شان كند. [805].

كلماتي از من فرا گيريد

روزي علي (عليه السلام) به ياران خود فرمود: كلماتي از من فراگيريد كه اگر بر چهارپايان سوار شويد و در راه پيمايي و دستيابي به آن ها، چهارپايان خود را از پاي در آوريد مانند آن كلمات را نخواهيد يافت.
هان! كه هيچ كس جز به پروردگارش اميد نبندد و بجز از گناه خويش د نهراسد و چون چيزي نداند از يادگيري آن خجالت نكشد و چون چيزي از او سؤ ال شد كه نمي‌داند خجالت نكشد و بگويد خدا بهتر مي‌داند و بدانيد كه شكيبايي و صبر براي پيكره ايمان همچون سر است براي بدن و بدني كه سر ندارد خيري در او نيست. [806].
[صفحه 511]

طلحه و زبير پس از عثمان از نزديكترين افراد به علي (عليه السلام) بودند آنها توقع داشتند كه امام علي (عليه السلام) بيش از ديگران به آنها امتياز بدهد و با آنها در امور مشورت كند و در رياست بيت المال، آنها را بر ديگران مقدم بدارد. روزي آن‌ها نزد علي (عليه السلام) آمدند و رسما از آن حضرت تقاضا كردند تا آنها را به فرمانداري بعضي از شهرها منصوب كند وقتي با جواب منفي علي (عليه السلام) روبرو شدند توسط محمد بن طلحه اين پيام خشن را به آن حضرت رساندند، ما براي خلاف تو فداكاريهاي بسيار كرديم اكنون كه زمام امور به دست تو آمده راه استبداد را به پيش گرفته اي و افرادي مانند مالك اشتر را روي كار آورده اي و ما را عقب زده اي. امام علي (عليه السلام) توسط همان محمد بن طلحه به آنها پاسخ داد كه: چه كنم تا شما خشنود شويد؟ آنها پس از دريافت پيام امام جواب دادند يكي از ما را فرماندار بصره كن و ديگري را فرماندار كوفه. امام علي (عليه السلام) فرمود: به خدا سوگند من در اينجا (مدينه) آنها را امين نمي‌دانم چگونه آنها را امين بر مردم در كوفه و بصره نمايم آن گاه امام به محمد بن طلحه فرمود: نزد طلحه و زبير برو و از قول من به آن‌ها بگو اي دو شيخ از خدا و پيامبرش صلي الله عليه و آله و سلم نسبت به امتش بترسد و بر مسلمانان ظلم نكنيد ... ليكن آنها بخاطر همان غرور ذاتي و انحراف ديني خود بر عليه حضرت به همراهي عايشه قيام كردند. [807].

عايشه در مكه بود طلحه و زبير با حكومت علي (عليه السلام) مخالفت كردند و مي‌دانستند عايشه نيز مخالف علي (عليه السلام) است لذا تصميم گرفتند به مكه دز نرد او رفته و مقدمات توطئه خود را فراهم سازند در لذا ظاهر نزد علي (عليه السلام) آمدند و اجازه خواستند تا به قصد انجام عمره (حج مستحبي) به مكه بروند. امام به آنها فرمود: شما قصد عمره نداريد، آنها مكرر سوگند خوردند كه قصد خلافي ندارند و بر بيعت خود با امام استوار هستند.
[صفحه 512]
حضرت فرمود: پس بيعت خود را با من تجديد كنيد آنها بيعت خود را تجديد كردند، آنها در مكه بر ضد حكومت علي (عليه السلام) افرادي را جمع كردند و به همراه عايشه به سوي بصره حركت كردند تا در آنجا شورش را شروع كنند در بين راه به يعلي بن منبه كه حدود چهار صد هزار دينار از يمن براي علي (عليه السلام) مي‌برد برخورد كردند آنها پلوها را از او به زور گرفتند و آن پولها را صرف مخارج سپاه خود نمودند ... آنان با جنگي كه به راه انداختند باعث كشته شدن 13 هزار نفر از سپاه خود و پنج هزار نفر از سپاه امام علي (عليه السلام) شدند. [808].

نباء عظيم كيست؟

از علقمه روايت شده كه گفت: روز جنگ صفين مردي از لشكر شام با سلاح بيرون آمد و قرآن را حمايل خود كرده بود و به جاي رجز خواندن چنانكه مرسوم اعراب در جنگها مي‌باشد سوره نباء را خواند: عم يتسائلون عن النبا العظيم الذي هم فيه مختلفون
من خواستم پيش روم و با او به جنگ بپردازم. اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: به جاي خود باش خود آن حضرت پيش رفت و به او گفت: اتعرف النباء العظيم هم فيه مختلفون؟ آيا آن خبر بزرگ را كه در او اختلاف كردند مي‌شناسي؟ گفت: نه حضرت فرمود: والله اني انا النباء العظيم في اختلفتم و علي ولايتي تنازعتم ...؛ منم ان نباء عظيم و خبر بزرگ كه در من اختلاف كرديد و در ولايت من نزاع نموديد و از ولايت من برگشته و منحرف شديد پس از آنكه آن را پذيرفته بوديد و به ظلم و ستم از آن برگشتيد و هلاك شديد ... پس از آن حضرت با شمشير سر و يك دستش را انداخت آنگاه برگشت و اين شعر را مي‌خواند:
ايي الله الا ان صفين دارنا
و داركم ما لاح في الافق كوكب
و حتي تموتوا او نموت و مالنا
ولاكم عن حومة الحرب مهرب
خداوند نخواست كه صفين منزل ما و شما نباشد مادامي كه ستاره بر افق مي‌درخشد تا وقتي كه شما بميريد يا ما و ما را از جايگاه جنگ اميد فرار نيست. [809].
[صفحه 513]

اتصال معنوي شيعيان با علي

رميله يكي از شيعيان علي (عليه السلام) است مي‌گويد: در كوفه چند روزي دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) حاضر شوم. روز جمعه اي بود در خودم سبكي درد را ديدم گفتم چه بهتر غسل جمعه اي بكنم و بروم امروز نماز جمعه اي با علي (عليه السلام) بخوانم. در مسجد كوفه آمدم نشسته بودم كه عي (عليه السلام) به منبر خطبه مي‌خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شروع شد ولي خودم را گرفتم و كنترل كردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز كسي را فرستاد دنبالم وقتي وارد منزل حضرت امير (عليه السلام) شدم. حضرت فرمود: رميله چه بود وقتي من روي منبر بودم چه چيزي عارضت شد ديدم كه به خود مي‌پيچيدي؟ عرض كردم يا علي (عليه السلام) من مدتي تب و لرز داشتم امروز تبم كم شد؛ آمدم مسجد وقتي كه شما خطبه مي‌خونديد تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت) ... حضرت فرمود: اين تب و لرز از تو بمن هم سرايت كرد. رميله مي‌گويد: عرض كردم: يا علي (عليه السلام) آنهايي كه در مسجدند اينطور است يا شامل افراد خارج هم مي‌شود در م
ورد آنها هم همينطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر يك از شيعيان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر مي‌كند [810].

سليم بن قيس از ابن عباس در حديثي نقل مي‌كند: كه در ذي قار (محلي در نزديكي بصره) بر علي (عليه السلام) وارد شد و آن حضرت برايش د نامه اي بيرون آورد و فرمود: اي پسر عباس اين نامه ايست كه پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من ديكته كرد و من به دست خود نوشته ام، عرض كردم يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) آن را بخوان حضرت آن نامه را خواند و در آن نامه همه چيز از وقتي كه پيغمبر از دنيا رفته تا شهادت حسين بن علي (عليه السلام) و كسي كه او را مي‌كشد و آنكه ياريش د مي‌كند و اشخاصي كه همراه او شهيد مي‌شوند بود از جمله آنچه كه برايم خواند اين بود كه با خودش چه خواهند كرد فاطمه عليهاالسلام چگونه شهيد [صفحه 514]
مي‌شود و حسن (عليه السلام) چطور در راه خدا كشته مي‌شود و چگونه مردم با وي خيانت و پيمان شكني مي‌كنند سپس نامه را پيچيد و آن مطالبي كه از زمان شهادت حسين بن علي (عليه السلام) تا روز قيامت واقع مي‌شود را نخواند و باقي ماند در آن مقداري كه از نامه خواند خلافت ابوبكر و عمر و عثمان و اينكه هر يك از آنها كشته مي‌شوند و امر حكميت و خلافت معاويه و شيعياني كه كشته مي‌شوند و حكومت يزيد، تا به شهادت حسين (عليه السلام) بود. [811].

تصنيف هاي هرزه

روي علي (عليه السلام) در كوفه جواني را ديد كه به خواندن تصنيف هاي هرزه و آلوده سرگرم و دل خوش است امام (عليه السلام) به او گفت: با چه چيزهايي دفتر وجودت را پر مي‌كني؟
لذا يكي از عهدهاي بوعلي سينا در رساله عهدش با خود اين بود كه رمان و قصه هاي باطل نخواند، حرفها و افسانه هاي باطل ذهن را كج و معوج مي‌كند و نفس را از درست انديشي و درست يابي عدول مي‌دهد و منحرف مي‌گرداند. [812].
لذا يكي از بزرگان گفت: فوت وقت نزد اصحاب حقيقت دشوارتر از سپردن جان است چرا كه سپردن جان به بريدن از مردمان است و فوت وقت به بريدن از حق [813] چنانچه حضر امير (عليه السلام) مي‌فرمايد: عمر كوتاهتر از آن است كه هر آنچه دانستنش نيكوست فراگيري پس د بياموز هر آنچه را كه ارزش و اهميتش بيشتر است.

علي كشته شد و من زنده ام

عدي بن حاتم يكي از صحابه علي (عليه السلام) است اين مرد در اواخر عمر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اسلام آورد در زمان خلافت علي (عليه السلام) در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش بنام طريف طرفه و طارف در جنگ صفين كشته شدند. او بعد از شهادت عي (عليه السلام) و استقرار خلافت
[صفحه 515]
معاويه بر معاويه وارد شد. معاويه براي اينكه بتواند با يادآوري داغ فرزندان عدي او را وادار كند كه درباره علي (عليه السلام) مطابق ميل معاويه حرفي بزند به او گفت: اين الطرفات؟ پسرانت چه شدند؟ عدي با كمال خونسردي گفت: قتلو بصفين بين يدي علي بن ابي طالب (عليه السلام)؛ در صفين پيشاپيش علي (عليه السلام) شهيد شدند. معاويه گفت: ما انصفك ابن ابيطالب اذقدم بنيك و اخربنيه؛ علي درباره تو انصاف را رعايت نكرده كه پسران ترا پيشاپيش جبهه فرستاد تا كشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگه داشت تا زنده ماندند عدي گفت: بل انا ما انصفت عليا اذ قتل و بقيت بلكه من درباره علي (عليه السلام) انصاف را رعايت نكردم كه او كشته شد و من زنده ماندم معاويه گفت: صف لي عليا اوصاف علي را براي من بگو. عدي گفت: معذورم بدار، معاويه گفت: ممكن نيست. عدي چنان توصيفي از امام علي (عليه السلام) كرد كه معاويه اشك چشمش سرازير شد و شروع كرد با آستين خود اشك خود را پاك كند آنگاه معاويه گفت: خداوند رحمت كند علي (عليه السلام) را همين طور بود كه گفتي اكنون بگو حال تو در فراق علي چگونه است؟ عدي گفت: مانند زني كه فرزندش را در دامنش د سربريده باشند. معاويه گفت: آيا هيچ فراموش مي‌كني؟ عدي گفت: مگر روزگار مي‌گذارد فراموشش كنم. [814].

اسودبن قيس مي‌گويد: كه علي (عليه السلام) در رحبه كوفه مردم را اطعام مي‌كرد وقتي از آن فارغ مي‌شد به منزل باز مي‌گشت و در خانه خود غذا مي‌خورد يكي از اصحابش گفت: من پيش خود گفتم: علي (عليه السلام) در منزل خود غذاي لذيذتري از طعامي كه به مردم داده مي‌خورد. غذا خوردن خود را رها كردم و به دنبال علي (عليه السلام) به راه افتادم حضرت به من فرمود: ايا غذا خوردي؟ گفتم: نه. گفت: پس با من بيا، من نيز با او به خانه اش رفتم او در منزل صدا زد: يا فضه، ديدم كنيزي وارد شد. علي عليه السلام به او گفت: براي ما غذا بياور او نيز
[صفحه 516]
گرده ناني همراه با ظرف دوغي آورد و نان را در آن ترييد كرد در حالي كه در آن نان سبوس د وجود داشت. به امير المؤ منين عليه السلام عرض كردم: اگر مي‌فرموديد آرد بي سبوس بياورند بهتر بود امام شروع به گريه كرد و فرمود: به خدا هرگز نديم كه در خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بدون سبوس د باشد. [815].

چهار غم بزرگ

روزي امير مؤ منان علي (عليه السلام) از خانه بيرون مي‌آمد سلمان او را ديد و به استقبالش شتافت امام علي (عليه السلام) به سلمان فرمود: سلمان چگونه صبح كردي؟ سلمان گفت: صبح كردم در حالي كه چهار غم دارم. امام علي (عليه السلام) فرمود: آن چهار غم چيست؟ سلمان گفت: غم اهل خانه كه از من نان و خواسته هاي نفساني مي‌خواهند و غم خالق كه اطاعت از من مي‌خواهد و غم شيطان كه گناه از من مي‌خواهد و غم عزرائيل كه روح را از من مي‌خواهد.
امام علي (عليه السلام) به سلمان فرمود: بر تو بشارت باد كه براي هر يك از اين غم‌ها پاداشي مي‌بري روزي به حضور رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتم و به من فرمود: چگونه صبح كردي؟ عرض كردم: صبح كردم در حالي كه تهي دست هستم و جز آب چيزي ندارم و در مورد گرسنگي حسن و حسين (عليه السلام) غمگينم. آن حضرت به من فرمود: اي علي (عليه السلام) غم عيال پوششي است از آتش؛ و اطاعت خالق مايه امان از عذاب است و استقامت در راه اطاعت خدا جهاد است و بهتر از عبادت شصت سال مي‌باشد، و غم مرگ كفاره گناهان است و بدان اي علي (عليه السلام) رزقهاي بندگان برخداست و غم تو براي عيال به تو سود و زيان نمي‌رساند جز اينكه به خاطر اين غم پاداش مي‌يابي و همانا شديدترين غمها غم عيال است. [816].
[صفحه 517]

رجال الحق، دروغين

روزي امام علي (عليه السلام) به مسجد كوفه وارد شد ديد عده اي زانو به بغل گرفته اند و در گوشه اي نشسته اند. حضرت پرسيد اينها كيستند؟ گفته شد: اينها رجال الحق (مردان حق) هستند. حضرت فرمود: به چه دليل آنها مردان حق هستند؟ گفته شد از اين رو كه داراي نجابت و عزت نفس د هستند اگر كسي به آنها غذا داد شكر مي‌كنند و گرنه صبر مي‌كنند و هيچ گاه براي غذا تقاضا نمي‌كنند و دست گدايي به سوي كسي دراز نمي‌نمايند. امام علي (عليه السلام) فرمود: سگهاي كوفه هرم چنين رفتاري دارند آنگاه امام (عليه السلام) با شلاق آنها را از مسجد بيرون كرد و به آنها فرمود برويد كار كنيد. [817].

خبر از آینده

ابن عباس گويد: كه در ذي قار خدمت حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيدم، صحيفه اي بيرون آورد بخط خود و املاء رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و خواند براي من از آن، و در آن صحيفه بود مقتل امام حسين (عليه السلام) و آنكه چگونه كشته مي‌شود و كه مي‌كشد او را و كه ياري مي‌كند او را و كه با او شهيد مي‌شود. پس گريه سختي و مرا به گريه در آورد.

همجواري خداوند

چون علي (عليه السلام) بعد از جنگ جمل به كوفه آمد و در مسجد نماز خواند، سپس پشت به ديوار كرد و مرد پيرامونش نشستند آنگاه از حال يكي از ياران خود كه ساكن كوفه بود جويا شد يكي گفت: يا علي (عليه السلام)! خدايش به همجواري گزيد: حضرت فرمود خداوند هيچ يك از آفريدگانش را به جواري نگيرد آنگاه اين آيه را خواند (و كمنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم؛ و شما مرده بوديد، شما را زنده كرد و دگر بار بميراند و باز
[صفحه 518]
راوي گفت: چون خستگي آن حضرت برطرف شد، عرض كردند: يا علي (عليه السلام) در كدام كاخ منزل مي‌كني؟ فرمود: مرا در كاخ خبال منزل ندهيد (كاخ فساد) پس به سراي جعدة بن هبيره مخزومي وارد شد. (ام هاني خواهر حضرت امير (عليه السلام) بود كه همسر او هبيرة بن ابي وهب مخزومي بود). [818].

توبه کننده، آزاد شد

در عصر خلافت امام علي (عليه السلام) مردي با پسري لواط كرده بود ولي بعد از اين عمل زشت و كبيره سخت پشيمان شده بود او به حضور امام علي (عليه السلام) آمد و در حالي كه گريه مي‌كرد و سخت پريشان بود با كمال شرمندگي عرض كرد: يا علي (عليه السلام) من لواط كرده ام مرا با اجراي حد الهي پاك كن. زيرا من طاقت آتش دوزخ را ندارم. امام علي (عليه السلام) فرمود: اي مرد! برو به خانه خود، شايد تلخي زرد آب تو، به حركت در آمده؟ (و اشتباه مي‌كني) او رفت و فرداي آن روز بازگشت و باز گفت: با پسري لواط كرده ام مرا پاك كن. علي (عليه السلام) به او فرمود برو به خانه ات شايد تلخي زرد آب تو، به حركت در آمده است؟ او رفت و روز سوم نزد امام آمد و همان صحبت را تكرار كرد، حضرت نيز همان پاسخ بار اول و دوم را به او داد. اما روز چهارم آمد و اقرار به لواط كرد. امام علي (عليه السلام) به او فرمود: پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در مورد لواط كننده به يكي از سه امر حكم فرموده هر كدام را مي‌خواهي خودت انتخاب كن او عرض كرد آن سه حكم چيست؟ علي (عليه السلام) فرمود: زدن گردنت با شمشير، پرتاب كردن تو با دست و پاهاي بسته از بالاي كوه به زمين و يا سوزاندن در آتش او به علي (عليه السلام) عرض كرد: كداميك از اين سه حكم سخت تر را براي خود برگزيدم، وسايل آتش را فراهم كردند گناهكار دو ركعت نماز خواند سپس چنين دعا كرد: خدايا! مي‌داني كه مرتكب گناه لواط شدم سپس از مجازاتش در آخرت ترسيدم نزد وصي و پسر عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تو آمدم و از او تقاضا كردم مرا پاك سازد، او مرا بين يكي از سه مجازات مخير نمود و من در ميان
[صفحه 519]
آنها سخت ترين آن را برگزيدم، خدايا! از درگاهت مي‌خواهم كه همين مجازات را كفاره گناهم قرار دهي و در آخرت مرا در آتش دوزخ نسوزاني سپس برخاست در حالي كه به خاطر گناهش گريه مي‌كرد در ميان گودال آتش نشست و شعله هاي آتش د بدن او را فرا گرفت اين منظره به قدري رقت بار بود كه امام علي (عليه السلام) با دين آن منقلب شد و گريه كرد ... آنگاه اميرمؤ منان علي (عليه السلام) به او فرمود: اي شخص از ميان آتش برخيز كه فرشتگان آسمان و زمين را به گريه انداختي خداوند توبه تو را پذيرفت و مراقب خود باش كه ديگر آن گناه را انجام ندهي. [819].

عبدالرحمن بن جندب مي‌گويد: زماني كه همراه با اميرالمؤ منين (عليه السلام) از صفين برگشتم و خانه هاي كوفه را ديدم چشم ما به پير مردي افتاد كه در سايه خانه اش نشسته بود، و آثار مرض رد قيافه اش ديده مي‌شد، علي (عليه السلام) به او فرمود: صورتت را رنگ پريده مي‌بينم، ايا بخاطر بيماري است؟ عرض كرد: آري يا اميرالمؤ منين (عليه السلام). آنگاه حضرت فرمود: آيا از اين بيماري كراهت داري؟ عرض كرد: يا علي هرگز دوست ندارم به چنين مريضي كسي دچار شود، امام فرمود: آنچه را كه به تو رسيده به حساب خدا نمي‌گذاري عرض كرد: چرا! حضرت فرمود: ترا به رحمت پروردگارت بشارت باد و بدان كه بخاطر اين بيماري گناهت آمرزيده شده ... [820].

يك نفر يهودي از امتحانات و آزمايشات الهي كه علي (عليه السلام) از آنها سرافراز بيرون آمده بود سؤ ال كرد. حضرت تمامي امتحانات الهي خود را بر شمرد و دقيقا به بيان مسائل اجتماعي آن زمان مي‌پردازد و دقيقا در لابلاي گفتار امام؛ مظلوميت آن حضرت نمودار است كه در اينجا به يكي از آنها اشاره مي‌شود:
[صفحه 520]
علي (عليه السلام) فرمود: اي برادر يهودي كسي كه پس از ابوبكر زمامدار حكومت شد در ورود و خروج همه كارها با من مشورت مي‌كرد و طبق دستور من كارها را انجام مي‌داد و در كارها سخت از من نظر مي‌خواست و طبق نظر من رفتار مي‌كرد؛ نه من كسي را سراغ دارم و نه اصحابم؛ كه به جز من در كارها با او مشورت كرده باشد ... چون مرگ ناگهاني او فرا رسيد و بدون بيماري قلبي كه بتواند تصميمي در حال صحت بگيرد؛ از دنيا رفت ...
نتيجه كار دومي اين شد، پرونده زندگانيش موقعي بسته شد كه عده اي را كانديد و نامزد خلافت كرد كه من ششمين آنها بودم و مرا با هيچ كدام آنها برابر ندانست و همه حالات مرا از وارثت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و خويشاوندي و نسب و دامادي بدست فراموشي سپرد ...
خلافت را در ميان ما به شوري واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاكم كرد و دستور داد كه اگر طبق دستور او عمل نكرديم و مجلس د شوري تشكيل ناديم گردن هر شش نفر ما را بزنند. اي برادر يهودي! مي‌داني كه براي همين پيش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟ آنان در آن چند روزي كه بودند هر كدام به نفع خويش شروع به فعاليت و سخنراني نمودند ولي من دست روي دست گذاشتم و ساكت بودم ... (در آن شورا) يكي از خود راءي‌ها و سرسخت هاي آن هياءت شش د نفري، تند كردي و كار را از دست من گرفت و به طمع شركت در بهره برداري از خلافت، حكومت را بدست عثمان سپرد، و عثمان كسي بود كه نه با او و نه با هيچ يك از حاضرين در شورا از نظر اخلاقي مساوي نبود چه رسد به كمتر از آنان ... سپس طولي نكشيد كه همان سرسختي‌ها كه در انتخاب عثمان مؤ ثر بودند، او را كافر شمردند و از او بيزاري جستند. عثمان به نزد دوستان صميمي خود رفت و به ديگر اصحاب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مراجعه كرد و در خواست استعفا از بيعت خود را نمود و از آشوبي كه به پا كرده بود اظهار پشيماني مي‌نمود اي برادر يهودي! اين پيش آمد از پيش آمد قبلي سخت تر و دلخراش تر بود ... از

اين جريان آنچنان ناراحت شدم كه قابل توصيف نيست و اندازه اي ندارد ولي چاره اي جز صبر نداشتم كه بگذارم و بگذارم ... به خدا قسم اي برادر يهودي مرا از شورش عليه عثمان همان چيزي جلوگيري كرد كه از قيام عليه حكومت قبلي جلوگيري كرده بود ...
[صفحه 521]
اي برادر يهودي! هيچ تغييري در تصميم خود راه نداده ام و به اين جهت در برابر عثمان ساكت ماندم و آنچه مرا وا داشت كه از اقدام عليه او دست نگهدارم اين بود كه من در نتيجه آزمايشي كه از او كرده بودم مي‌دانستم اخلاقي كه او دارد او را رها نخواهد كرد تا مردم را به كشتن و خلعش د بكشاند ... [821].

روزي شخصي يهودي از علي (عليه السلام) راجع به امتحانات الهي آن حضرت سؤ ال كرد: حضرت فرازهايي از امتحانات الهي خود را براي وي توضيح داد، البته در بيان اين وقايع حضرت دقيقا مسائل اجتماعي و رفتار اصحاب و ياران خود را بيان مي‌نمايد كه از جمله آنها اين بود كه:
... اي برادر يهودي كساني كه با من بيعت كرده بودند چون ديدند مقاصد شخصي آنان به دست من انجام نمي‌شود بوسيله آن زن (عايشه) بر من شوريدند، با اينكه از طرف پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم كار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصي بر او بودم او را بر شتري سوار كردند ... اين زن (مردم آن شهر) آنان را از شهر بيرون كشيد، ندانسته و ديوانه وار شمشير آختند و نفهميده تيرها پرتاب كردند. من در كار آنان ميان دو مشكل قرار داشتم كه هيچ يك را دوست نداشتم؛ اگر دست نگه مي‌داشتم آنان از شورش باز نمي‌گشتند ... و اگر ايستادگي مي‌كردم كار بجايي مي‌كشيد كه نمي‌خواستم. لذا پيش از هر چيز حجت را بر آنان تمام كردم ... به آن زن پيشنهاد كردم به خانه اش باز گردد و مردمي كه در اطرافش بودند را دعوت نمودم تا بيعت را كه با من دارند به پايان برسانند و پيماني را كه از خداوند در گردن آنان است را نشكنند و تمام قدرت خود را به نفع آنان در اختيارشان گذاشتم ... ولي جز بر ناداني و سركشي و گمراهي آنها نيافزود چون ديدم جز جنگ هيچ پيشنهادي را نمي‌پذيرند بر مركب جنگ سوار شدم ... و به جنگي كه در ابتدا مايل نبودم عاقبت الامر دچار آن مي‌شدم ... واسطه‌ها فرستادم و به سوي آنان سفر
[صفحه 522]
نمودم و عذرشان را پذيرفتم، تهديدشان نمودم، هر چه را كه از من مي‌خواستند متعهد شدم، و هر چه راهم كه نمي‌خواستند خودم پيشنهاد نمودم ولي چون به جز جنگ هواي ديگري در سر نداشتند بناچار جنگ كردم ... [822].
علي (عليه السلام) در اين پرسش و پاسخ يهودي به روند زندگي خود كه در مسير اطاعت محض الهي بوده اشاره مي‌فرمايد، كه از لحاظ كيفيت نقل تاريخي؛ مي‌توان آن را در نوع خود بدون شائبه تحريف تلقي نمود و در لابلاي گفتار آن حضرت نقطه پر نور آن، همانا مظلوميت اميرمؤ منان (عليه السلام) است كه جان شيعيانش را مي‌گدازد.

تواضع حضرت علي

از امام صادق (عليه السلام) منقول است: يك روز حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) در حالي كه سوار بر مركبي بود به طرف اصحاب خود حركت كرد تا به آنها پيوست. آنان نيز گرد علي (عليه السلام) جمع شدند و وقتي حضرت مي‌خواست بجايي برود آنان از عقب سر او حركت كردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و ديد اصحاب از عقب سر او حركت مي‌كنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آيا كاري داريد؟ پاسخ دادند: حاجتي ندارند اما دوست دارند در ركاب آن حضرت باشند حضرت اين نوع تشريفات و احترام را نپسنديد و به آنان دستور بازگشت داد و چنين تشريفاتي را موجب فساد راكب و ذلت و زبوني افراد پياده رو دانست و پس از آن دستور حركت داد چند دقيقه بيشتر نگذشته بود كه متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گرديد زيرا صداي كفش هاي عقب سر افراد، دلهاي طمعكار آنها را آلوده مي‌كند. [823].

امام فقير نبود انفاق گر كاملي بود

به امام علي (عليه السلام) خبر رسيد كه: طلحه و زبير گفته اند: علي (عليه السلام) مال و ثروت ندارد و فقير است. اين خبر به علي (عليه السلام) گران آمد به نمايندگان خود فرمود: همه محصول باغهاي
[صفحه 523]
خودم را در جا جمع كنيد. نمايندگان هنگام محصول، همه محصولات را جمع كردند و به دستور امام آنها را فروختند و پول آنها صد هزار درهم گرديد. اميرمؤ منان (عليه السلام) آن پولها را در روبروي خود بر زمين ريخت و پيام بر طلحه و زبير فرستاد و آنها را در آنجا حاضر كرد آنگاه فرمود: (هذا المال و الله لي ليس لا حد فيه شيي؛ اين پولها سوگند به خدا مال شخصي من است كه از دسترنج خود بدست آوردم نه از بيت المال مسلمين و هيچ كس در آن حق ندارند.)
آنها مي‌دانستند كه حضرت علي (عليه السلام) دروغ نمي‌گويد: دريافتند كه علي (عليه السلام) صاحب اموال بسيار است كه از حضور علي (عليه السلام) بيرون آمدند و به يكديگر گفتند: علي (عليه السلام) فقير نيست بلكه صاحب ثروت مي‌باشد. [824].

غيب گويي ستاره شناس در محضر حضرت

در حالي كه علي (عليه السلام) به همراه سپاه خويش روانه جنگ معروف نهروان بود. ستاره شناسي به نام مسافر بن عفيف با عجله خود را به آن حضرت رسانيد و عرض كرد: اوضاع كواكب بر اين دلالت دارد كه اگر كسي در اين ساعت حركت كند از دشمن شكست مي‌خورد. علي (عليه السلام) فرمود: اين ادعا، با قرآن كه مي‌فرمايد: (غير از خدا كسي بر غيب و نهان آسمانها زمين آگاه نيست). [825] سازگار نيست و تو با چنين عقيده اي خود را از خداوند بي نياز كرده اي!
سپس رو به ياران خود كرد و فرمود: از ستاره شناسي جز آن مقداري كه براي شناختن راههاي بيابان و دريا، لازم است خودداري كنيد زيرا چنين ادعاهايي انسان را به غيب گويي مي‌كشاند. غيب گويي هم در رديف جادوگري است و جادوگر نيز در رديف كافر قرار دارد و جايگاه كافر هم، آتش دوزخ خواهد بود.
آنگاه حضرت ياران خود را مخاطب قرار داد و ضمن توكل بر خدا دستور داد آنان بنام خدا به راه خود ادامه دادند و در جنگ پيروز و سرافراز هم گرديدند. [826].
[صفحه 524]

امام صادق (عليه السلام) فرمود: مردي را با دست خود استمناء كرده بود گرفته و او را به حضرت امام علي (عليه السلام) آوردند. آن حضرت آن قدر بر دست او زد كه دست او سرخ شد. سپس از بيت المال وسائل ازدواج او را فراهم ساخت، بر اساس اين روايت امام علي (عليه السلام) براي جلوگيري از فساد هم از شيوه روبنايي استفاده كرد (زدن و تاءديب آن مرد) و هم از شيوه زيربنايي كه وسائل ازدواج او را فراهم نمود.

تقسيم بيت المال

حضرت اميرمؤ منان (عليه السلام) همه بيت المال مسلمين را به طور مساوي بدون تبعيض تقسيم مي‌كرد، و در هر روز جمعه محل بيت المال خود را جارو مي‌نمود و دو ركعت نماز در آن محل مي‌خواند و مي‌گفت: تا اين زمين در روز قيامت گواهي دهد كه من بيت المال را براي خود ذخيره نكردم و به طور مساوي آن را تقسيم نمودم. [827].

تقسيم جام طلا و نقره از بيت المال

روزي قنبر، غلام امام علي (عليه السلام) نزد آن حضرت آمد و از ظرفهاي طلا و نقره كه به عنوان بيت المال آورده بودند خبر داد در مسير راه قنبر به علي (عليه السلام) عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) تو هر چه به بيت المال آمده چيزي را براي خود ذخيره نمي‌كني و همه آن را تقسيم مي‌نمايي پيشنهاد مي‌كنم از اين جامها مقداري را براي خود ذخيره كني.
امال علي (عليه السلام) به او فرمود: ويحك يا قنبر! لقد احببت بيتي نارا عظيمة؛ واي بر تو اي قنبر! همان دوست داري كه آتش عظيمي را وارد خانه ام كني.
آنگاه شمشير خود را از غلاف بيرون كشيد و با چندين ضربه آن ظروف طلايي و نقره اي را قطعه قطعه كرد، سپس مردم را به حضور طلبيد و به آنها فرمود: اين ريزه هاي طلا و نقره بر اساس سهميه بندي تقسيم كنيد، حتي خورده ريزه هاي ناچيز باقي مانده را دستور داد تا تقسيم نمايند. [828].
[صفحه 525]

يكي از اصحاب امام علي (عليه السلام) به نام حبة عرني مي‌گويد: شبي من و نوف در صحن حياط دارالاماره كوفه خوابيده بوديم در اواخر شب بود كه ناگاه ديديم علي (عليه السلام) در صحن دارالاماره مانند افراد واله و حيران دستها را به ديوار نهاده و اين آيات را تلاوت مي‌كند.
ان في خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولي الالباب
به طور مسلم در آفرينش آسمان و زمين و در آمد و رفت منظم شب و روز نشانه هايي (بر توانايي و حكمت حق) براي خردمندان وجود دارد.
الذين يذكرون الله قياما و قعودا و علي جنوبهم و يتفكرون في خلق السماوات و الارض، ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار
خرمندان آنان اند كه در همه حال و تمام اوقات به ياد خدا هستند و ايستاده و نشسته و به پهلو خوابيده خدا را ياد مي‌كنند و در آفرينش د آسمانها و زمين انديشه مي‌نمايند و مي‌گويند: پروردگارا اين دستگاه با عظمت را بيهوده نيافريدي ساحت مقدست (از انجام كار لغو و بيهوده) پاك منزه است پس ما را از آتش كيفر خود نگه دار.
ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته و ما للظالمين من انصار
پروردگارا هر كسي را كه به دوزخ بري سرافكنده و بي آبرويش كرده اي و ستمگران ياراني ندارند.
ربنا سمعنا مناديا ينادي للليمان ان آمنو بربكم فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و كفر عنا سيئاتنا و توفنا مع الابرار
پروردگارا ما، نادي منادي ايمان را شنيديم كه به پروردگار خود ايمان آوريد و ما
[صفحه 526]
ايمان آورديم پروردگارا گناهان ما را ببخش و ما را در شمار نيكان از اين جهان ببر.
ربنا و اتنا ما وعدتنا علي رسلك و لا تخزنا يوم القيامه انك لا تخلف الميعاد [829].
پروردگارا آنچه به وسيله پيامبران به ما وعده كردي به ما عنايت فرما و در روز قيامت ما را سرافكنده و شرمسار مكن كه به طور قطع تو خلاف وعده نمي‌كني.
حبه مي‌گويد: علي (عليه السلام) در آن شب اين آيات را مكرر تلاوت مي‌كرد و آن چنان مجذوب مطالعه آسمان و دلباخته خالق اين زيباييها و پديد آورنده اين همه عظمت و شگفتي شده و چنان از خود بي خود بود كه گويي هوش از سرش پريده بود من و نوف هر دو در بستر آرميده ناظر

اين منظره حيرتزده بوديم، كه علي (عليه السلام) كم كم به خوابگاه من رسيد. آن گاه خطاب به من فرمود: حبه خواب هستي يا بيدار؟ گفتم: بيدارم آقا، شما با اين جهاد و كوشش با آن همه سوابق درخشان و خدمتهاي فراوان به اسلام و يا اينكه در زهد و تقوا و عبادت بي نظيري چنين اشك مي‌ريزي و از هيبت و خشيت خدا چنين حالي داري پس ما بيچارگان چه كنيم؟ علي چشمها را به پايين انداخت و شروع به گريه كرد و آن گاه به من فرمود:
اي حبه: همگي ما در برابر خدا ايستگاهي داريم و هيچ يك از اعمال ما بر او پوشيده نيست. اي حبه: به طور قطع خداوند از رگ گردن به من و تو نزديكتر است. اي حبه هيچ چيز نمي‌تواند من و تو را از خداوند پنهان دارد.
آن گاه حضرت رفيقم نوف را مورد خطاب قرار داد و فرمود: اي نوف! خوابي؟
- نه يا اميرالمؤ منين خواب نيستم حالت حيرت انگيز و شگفت آور شما موجب شد كه امشب فراوان گريستم.
فرمود: اي نوف: اگر امشب از خوف خدا فراوان گريه كردي فردا در برابر خدا چشمانت روشن خواهد شد. اي نوف هيچ قطره از اشكي از ديدگان كسي از خشيت خدا جاري نمي‌شود مگر آنكه درياهايي از آتش را خاموش مي‌كند و آخرين جمله اي كه
[صفحه 527]
از خدا در ترك انجام مسئوليتها بترسد! آنگاه از برابر ما گذشت در حالي كه با خود زمزمه مي‌كرد و مي‌گفت:
خدايا! اي كاش مي‌دانستم هنگامي كه غافلم، آيا تو از من اعراض كرده اي يا به من توجه داري. و اي كاش مي‌دانستم كه با اين خواب طولاني؛ و كوتاهي در سپاسگزاري نعمتهايت حالم در نزد تو چگونه است.
نوف گويد: به خدا قسم علي (عليه السلام) تا صبح در همين حال بود. [830].

اميرالمؤ منين (عليه السلام) شبي از مسجد كوفه به سوي خانه خويش د حركت كرد، در حالي كه كميل بن زياد كه از دوستان خاص ان حضرت بود او را همراهي مي‌كرد، در اثناء راه از كنار خانه مردي گذشتند كه صداي تلاوت قرآنش بلند بود و آيه امن هو قانت اناء الليل ... [831] را با صداي دلنشين و حزين مي‌خواند، كميل در دل خود از حال اين مرد بسيار لذت برد و از روحانيت او خوشحال شد، بدون آنكه چيزي بر زبان براند. امام (عليه السلام) رو به سوي او كرد و فرمود: سر و صداي اين مرد مايه حجاب تو نشود زيرا او اهل دوزخ است و به زودي خبر آن را به تو خواهم داد! كميل از اين مساءله در تعجب فرو رفت. نخست اينكه امام (عليه السلام) بزودي از فكر و نيت او آگاه گشت و ديگر اينكه شهادت به دوزخي بودن اين مرد ظاهر الصلاح داد ... مدتي گذشت تا سرانجام كار خوارج به آنجا رسيد كه در مقابل اميرمؤ منان (عليه السلام) ايستادند و حضرت با آنها پيكار كرد، در حالي كه قرآن را آن گونه كه نازل شده بود حفظ كرده داشتند، اميرمؤ منان (عليه السلام) رو به كميل كرد و در حالي كه شمشير در دست حضرت بود و سرهاي آن كافران طغيانگر بر زمين افتاده بود با نوك شمشير به يكي از آن سرها اشاره كرد و فرمود: اي كميل! اين همان شخصي است كه در آن شب تلاوت قرآن نمود در حالي كه او تعجب تو را برانگيخته بود. كميل دست حضرت را بوسيد و استغفار كرد. [832].
[صفحه 528]

فرار افراد امام در جنگ

در ماجراي جنگ صفين امام علي (عليه السلام) از فرار افراد سپاه خود به سوي معاويه و پيوندشان به سپاه معاويه با مالك اشتر (سردار پر صلابت سپاه امام علي (عليه السلام)) شكايت و درد دل كرد. مالك اشتر عرض د كرد: ما در جنگ جمل به همراهي اهل بصره و كوفه با سپاه جمل مي‌جنگيديم و در آن جنگ وحدت نظر داشتيم ولي بعد از آن اختلاف نظر پديد آمد آنگاه اراده‌ها سست شد و آثار عدالت گم گرديد. و تو اي اميرمؤ منان (عليه السلام) با مردم بر اساس عدالت رفتار مي‌كني و مي‌خواهي عدالت و حق بين آنها حاكم گردد طبقه بالا و پايين جامعه از نظر تو مساوي هستند، اين روش (گر چه حق است ولي) موجب فرار افرادي شده كه حق و عدل به مزاجشان سازگار نيست ولي معاويه با شيوه هاي فريبكارانه خود طبقه اشرافي و ثروتمند را به ديگران مقدم مي‌دارد و اكثر مردم فريفته اهل دنيا هستند از اين اگر دنيا را به طور وفور در اختيار آنها قرار دهي به سوي تو مي‌آيند و گردنها سوي تو خواهد آمد. جمعي از اصحاب امام علي (عليه السلام) نيز همين تحليل را به آن حضرت عرض كردند. امام علي (عليه السلام) در پاسخ مالك فرمود: آيا به من دستور مي‌دهيد كه براي پيروزي خود از جور و ستم در حق كساني كه بر آنها حكومت مي‌كنم استمداد جويم. سوگند به خدا تا خورشيد طلوع مي‌كند و ستاره اي در آسمان چشمك مي‌زند چنين كاري نمي‌كنم. [833].

محمد حنفيه مي‌گويد: من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبيله بني ضبه بيشترين كشته را داده بود چون جنگجويان از ميدان جنگ گريختند. علي (عليه السلام) و عمار ياسر و محمد بن ابي بكر كه با آن حضرت همراه بودند پيش آمدند تا به هودجي
[صفحه 529]
(كه عايشه در آن بود) رسيدند و از بسياري تير كه به آن خورده بود چون خار پشتي مي‌نمود، حضرت با عصايي كه بدست داشت بر آن هودج زد و فرمودي اي حميرا (عايشه) بگو ببينم همان طور كه عثمان ابن عفان را به كشتن دادي مي‌خواستي مرا هم بكشتن دهي؟ اين دستور خدا بود يا سفارش پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم؟ عايشه پاسخ داد: حال كه پيروز شدي گذشت كن. حضرت به برادر او محمد بن ابي بكر فرمود: بنگر ببين زخمي برداشته؟ او نگاه كرد و گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) از ضربه سلاح سالم مانده فقط تيري مقداري از پيراهنش را دريده است. حضرت فرمود: او را بردار و به خانه فرزندان خلف خزاعي (عبدالله و عثمان) انتقال بده. سپس به جارچي فرمود: صدا زند زخمي‌ها را رها كنند و آنان را نكشند و فراريان را دنبال نكنند و هر كس به خانه خود پناه برد و دربروي خود بست در امان خواهد بود. [834].

روشي صحيح

اصبغ بن نباته گويد: حارث همداني با گروهي از شيعيان كه من هم در ميان آنها بودم بر حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) وارد شديم حارث كه بيمار بود افتان و خيزان حركت مي‌كرد و با عصائي كه در دست داشت بر زمين مي‌كوفت. حضرت كه او را بدين حال ديد رو به او كرد و فرمود: حارث حالت چطور است؟ عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام)، روزگار بر من چيره گشته و سلامتي را از من ربوده است و علاوه بر اين نزاعي كه اصحاب تو در خانه ات با يكديگر دارند مرا بيشتر ناراحت ساخته و آتشي در درونم افروخته و مرا بيش از حد بي تاب و تحمل كرده است. حضرت فرمود: نزاع آنها در چيست؟ عرض كرد: درباره تو و درباره آن سه نفري كه قبل از تو بوده اند (ابوبكر و عمر و عثمان) بعضي از آنان درباره تو بسيار غلو و زياده روي مي‌كنند و برخي ميانه رو بوده و همراه شما هستند و پاره اي در حال حيرت و ترديد باقي مانده و به شك و دو دلي در افتاده اند ... حضرت فرمود: بس است اي برادر همداني؛ بدان كه بهترين شيعيان من آن دسته و فرقه اي هستند كه راه اعتدال و ميانه روي را اختيار كرده اند ... حارث گفت: پدرم و مادرم فدايت
[صفحه 530]
چه خوب است اين كدورتي را كه بر دلهاي ما نشسته بزدايي و ما را در اين مورد از بينش لازم برخوردار و راهنمايي كني. حضرت فرمود: بس كن، تو مردي هستي كه حق بر تو مشتبه شد. (و كارهاي چشمگير افرادي كه قبل از من آمدند گرمي بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان ساخته) دين خدا به شخصيت و موقعيت افراد شناخته نمي‌شود. بلكه به علامت و نشانه حق شناخته مي‌گردد و حق را بشناسي اهلش را خواهي شناخت ... [835].

حبه عرني گويد: يك سال پيش از آنكه عثمان كشته شود از حذيفة بن اليمان شنيدم كه مي‌گفت: گويا مي‌بينم كه گروهي، حميرا (عايشه) مادر شما را بر شتري سوار نموده و پيش مي‌رانند و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته ايد و قبيله ازد - كه خدا بدوزخشان برد - با او هستند و نبوضبه كه خدا قدمهايشان را بشكند ياران اويند. چون روز جنگ جمل فرا رسيد و مردم به كارزار پرداختند جارچي اميرالمؤ منين (عليه السلام) صدا زد (امام (عليه السلام) مي‌فرمايد:) هيچ يك از شما شروع به جنگ نكند تا من به شما فرمان دهم؛ گويد: دشمن به طرف ما تيراندازي كرد گفتيم: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) ما را هدف تير ساخته اند فرمود: دست نگه داريد دوباره به ما تيراندازي كردند وقتي چند نفر از ما را كشتند عرض كرديم: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) ما را كشتند حضرت فرمود: احملوا علي بركة الله با پشتيباني و بركت خدا حمله بريد ما دست به حمله زديم نيزه هايي بود كه در بدن يكديگر فرو مي‌بريم تا جايي كه اگر كسي راه مي‌رفت بر روي نيزه پا مي‌گذاشت. سپس د جارچي امام صدا زد عليكم بالسيوف با شمشير حمله ببريد.
ما چنان با شمشير بر كلاه آنها مي‌كوفتيم كه تيزي شمشيرمان كند مي‌گشت سپس جارچي امام صدا زد: عليكم بالاقدام پاهايشان را بزنيد و قدم هايشان را بشكنيد.
گويد: هيچ روزي بيشتر از آن روز نديدم كه ساقهاي پا قطع شده باشد و من ياد سخن حذيفه افتادم كه گفت: ياران او بني ضبه اند و گفت: خدا قدم هايشان را بشكند.
[صفحه 531]
و دانستم كه دعايش مستجاب شده است. سپس چارچي امام صدا زد عليكم بالبعير فانه شيطان كار شتر را تمام كنيد كه آن شيطاني است آنگاه مردي با نيزه به آن شتر زد و ديگري يكي از دستهايش را انداخت و شتر به زمين نشست و نعره اي كشيد.
آنگاه عايشه فرياد بلندي بر آورد و همه مردم از اطرافش گريختند، چارچي امام صدا زد: زخمي‌ها را نكشيد و فراريان را دنبال نكنند و هر كس به خانه خود رفت و در بر روي خود بست در امان است و هر كس د اسلحه خود را زمين گذارد در امان است. [836].

تعيين امام

پس از ضربت خوردن علي (عليه السلام)، آن حضرت مقام رهبري و امامت را براي فرزندش امام حسن (عليه السلام) وصيت كرد و به حسين (عليه السلام) و محمد بن حنيفه و همه فرزندان و روساي شيعيان و خانواده اش فرمود: بر اين وصيت گواه باشيد.
آنگاه كتاب و اسلحه خود را به امام حسن (عليه السلام) تحويل داد و فرمود: پسر جانم رسول خدا به من امر فرمود، كه به تو وصيت كنم و كتابها و سلاحم را به تو بسپارم، چنانچه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من وصيت كرد و كتاب و سلاحش را به من سپرد، و به من امر فرمود: كه به تو امر كنم هنگامي كه وفاتت فرا رسيد مقام امامت را به برادرت حسين (عليه السلام) بسپاري.
سپس امام علي (عليه السلام) به پسرش حسين (عليه السلام) توجه كرد، در حالي كه امام سجاد (عليه السلام) در آن هنگام حدود سه سال داشت و در كنار پدر خود بود، فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم تو را امر كرد كه مقام امامت را به اين پسرت (اشاره به علي بن الحسين) بسپاري.
سپس امام علي (عليه السلام) دست امام سجاد (عليه السلام) را گرفت و فرمود: پسر عزيزم! پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به تو نيز امر كرد، كه مقام امامت را به پسرت محمد بن علي (امام باقر (عليه السلام)) بسپاري و به او از جانب رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و من سلام برساني.
آنگاه امام علي (عليه السلام) بار ديگر به پسرش امام حسن (عليه السلام) متوجه شد و فرمود: پسر جانم! تو صاحب امر (امامت) و اختياردار خون من هستي (كه در مورد ابن ملجم تصميم بگيري) تو حق داري ابن ملجم را ببخشي يا بكشي اگر او را كشتي همانگونه كه او يك ضربت بر فرق سرم زد، تو نيز يك ضربت بر سر او بزن و كار ناروا نكن. [837].
[صفحه 532]

قبل از جنگ جمل طلحه و زبير يكي از ياران خود را بنام خداش براي ابلاغ پيامشان به علي (عليه السلام) نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: اي خداش، ما تو را نزد مردي مي‌فرستيم كه خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگري و غيب گويي مي‌شناسيم ...
مواظب باش سخن علي (عليه السلام) تو را نفريبد بلكه با او ستيز مي‌كني تا حق را بر او آشكار سازي ... مبادا ادعاي علي (عليه السلام) و گفته هاي او، تو را تحت تاءثير خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان كه يكي از راههاي فريب دادن علي (عليه السلام) اين است كه با آوردن خوردني و نوشيدني و عسل و روغن و خلوت كردن با مردم، آنها را فريب مي‌دهد مبادا از غذاي او بخوري و تو بايد از همه اين امور دوري كن و به ياري خدا به سوي او برو، هنگامي كه او را ديدي آيه سخره [838] را بخوان و از نيرنگ او و نيرنگ شيطان به خدا پناه ببر! وقتي به حضور او رسيدي با تمام توجه به او نگاه كن ... آنگاه اين طالب را از جانب ما به او بگو:
دو برادر ديني، تو و دو پسر عموي نسبي، تو را سوگند مي‌دهند كه قطع رحم نكني؛ آيا نمي‌داني كه ما از روزي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبري تو با مردم و اقوام خود مخالفت كرديم و از آنها بريديم، اكنون كه تو زمام امور رهبري را به دست گرفته اي احترام ما را ضايع كردي و اميدمان را قطع كردي ... اين را بدان آن كسي كه (مانند عمار ياسر و ...) تو را از ما و همسوئي با ما منصرف مي‌كند، سودش براي تو از ما كمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر مي‌باشد.
به ما خبر رسيد كه به ما بي احترامي كرده اي و ما را نفرين نموده اي، چه چيز تو را بر اين كار روا داشت با اينكه ما تو را از شجاعترين قهرمانان عرب مي‌دانستيم (نفرين كار
[صفحه 533]
آدم شجاع نيست) تو نفرين بر ما را كار معمولي خود قرار داده اي و مي‌پنداري نفرين تو، ما را شكست مي‌دهد.
خداش، وقتي به ما رسيد طبق دستور آنها آيه سخره را خواند، امام علي (عليه السلام) تا او را ديد خنديد و فرمود: اي برادر عبد قيس بيا نزديك، خداش گفت: جا وسيع است ولي من آمدم پيامي را به شما برسانم. امام علي (عليه السلام) فرمود: بفرمائيد چيزي بخوريد ... خداش گفت: نيازي به آنچه گفتي ندارم. امام علي (عليه السلام) فرمود: مي‌خواهي با تو در جاي خلوت بنشينم تا اگر راز داري به من بگويي. خداش گفت: رازي ندارم

هر رازي براي من آشكار است.
آنگاه امام (عليه السلام) او را قسم داد: كه آيا زبير به تو سفارش نكرد كه از اين اموري كه من به تو پيشنهاد كردم دوري كني؟ خداش گفت: همين طور است كه مي‌فرمايي؛ آنگاه امام علي (عليه السلام) اشاره به خواندن آيه سخره توسط او كرد و فرمود: آيا زبير به تو نگفت چنين كني، خداش د گفت: آري، امام علي (عليه السلام) فرمود: آن آيه را دوباره بخوان. خداش د آن آيه را خواند. امام علي (عليه السلام) مكرر به خداش فرمود: آن آيه را بخوان، او آيه را مي‌خواند، علي (عليه السلام) غلطهاي او را تصحيح مي‌كرد، او تا هفتاد بار آن آيه را خواند.
خداش پيش خود گفت: عجبا! چرا اميرمؤ منان دستور تكرار آيه را مي‌دهد؛ آنگاه امام علي (عليه السلام) به خداش فرمود: آيا احساس د نمي‌كني كه دلت آرامش يافته است؟
خداش گفت: آري بخدا سوگند دلم آرامش يافت.
امام علي (عليه السلام) فرمود: اكنون بگو آن دو نفر، چه پيامي را توسط تو،
براي من فرستاده اند؟ خداش پيام آنها را به امام علي (عليه السلام) رساند.
آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداش فرمود: پيام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنين است). به آنها بگو: گفتار خود شما، براي استدلال بر محكوميت شما كفايت مي‌كند، خداوند گروه ستمگران را هدايت نمي‌كند. شما مي‌پنداريد برادر ديني و پسر عموي نسبي من هستيد، البته در مورد خويشاوندي نسبي آن را انكار نمي‌كنم ولي با آمدن اسلام پيوند جاهليت قطع شد، اما در مورد برادر
[صفحه 534]
ديني بودن شما؛ راست نمي‌گوييد؛ شما با كارهاي خود با قرآن خدا مخالفت نموديد و شيوه برادر ديني را از بين برديد و از تحت فرمان من خارج شديد ... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شما از روي حق با آنها مخالفت نموديد (و با من بيعت كرديد) ولي بعدا با مخالفت با من، آن حق را دگرگون كرده و باطل نموديد و اگر از روي باطل با مردم مخالفت كرديد پس گناه آن باطل و گناه جديد مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگيزه مخالفت شما با مردم (براي من نبود، بلكه) به خاطر طمع به دنيا بود.
در مورد اينكه مي‌گوئيد: اميد شما را قطع كردم و چنين معتقديد؛ خدا را شكر كه عيب ديني بر من نگرفتند (زيرا قطع كردن اميد آلودگان و معصيت كاران، جرم ديني نيست) و اما انگيزه دوري من از شما، آن چيزي است كه موجب سرپيچي شما از حق و بيعت شكني شما شد و افسار

بيعت را مانند چارپايي كه افسارش را پاره مي‌كند پاره كرديد و از گردنتان بيرون آورديد ...
اما اينكه مرا از شجاعترين قهرمانان عرب خوانديد و از اين رو نفرين مرا مناسب شجاعت من ندانستيد، بدانيد كه در هر مقامي و مرحله اي كاري مناسب است، شجاعت من در آنجاست كه سخت در تنگناي دشمن قرار گيرم و خداوند دل توانمند به من بدهيد و به دفاع برخيزم اما شما در مورد نفرين من نبايد بي تابي كنيد، چرا كه نفرين كسي كه به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسي ندارد.
آنگاه علي (عليه السلام) آنها را چنين نفرين كرد:
خدايا! اگر طلحه و زبير بر من ستم كرده اند و نسبت ناروا (جادوگري و دست داشتن در قتل عثمان و ...) را به من دادند و آنچه را كه از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در شاءن من ديدند و شنيدند، ولي كتمان نمودند و با تو و پيامبرت مخالفت كردند؛ پس زبير را با بدترين وضعي بكش و خونش را در گمراهيش بريز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آنها را با سخت ترين مجازات كيفر فرما.
خداش گفت: آمين، خدايا! مستجاب كن؛ خداش تصميم گرفت كه از آن دو نفر
[صفحه 535]
(طلحه و زبير) بيزاري جويد.
اما امام علي (عليه السلام) فرمود: اي خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ كن. خداش گفت: نه به خدا نمي‌روم مگر اينكه از خدا بخواهي و دعا كني كه مرا بي درنگ به سوي تو بازگرداند و مرا در مسير خشنودي خودش در مورد تو موفق كند.
امام علي (عليه السلام) براي خداش همين دعا را كرد، خداش نزد طلحه و زبير رفت و پيام امام علي (عليه السلام) را به آنها ابلاغ كرد سپس با شتاب به حضور علي (عليه السلام) بازگشت و در جنگ جمل جزء ياران امام شد و در ركاب آن حضرت به شهادت رسيد. [839].

يتيم نوازي امام علي

عصر خلافت امام علي (عليه السلام) بود آن حضرت در كوفه بود، مردي ايراني از همدان و حلوان (شهري نزديك بغداد) مقداري عسل و انجير براي حضرت علي (عليه السلام) آورد.
امام علي (عليه السلام) هماندم روساي اصحابش را طلبيد و به آنها فرمود: كودكان يتيم را حاضر نمايند.
آنها كودكان يتيم را حاضر نمودند، آن حضرت سر مشكهاي عسل را در اختيار آنها قرار داد تا از آن عسل‌ها بخورند، سپس آن عسل را در ميان ظرفها ريخت و بين مردم تقسيم نمود. شخصي پرسيد: اي اميرمؤ منان! چرا بايد يتيمان سر مشكها را بليسند نه ديگران؟
امام علي (عليه السلام) در پاسخ فرمود: ان الامام ابواليتامي و انما العقتهم هذا برعاية الاباء.
همانا امام، پدر يتيمان است و من به حساب پدرها (و به خاطر آنكه نسبت به آنها پدري كرده باشم) ليسيدن آنها را به كودكان يتيم واگذار كردم [840].
[صفحه 536]

راستگويي و امانت داري

ابوكهمس مي‌گويد: به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم: عبدالله بن ابي يعفور به شما سلام رسانيد؛ امام فرمود: بر تو و بر او سلام باد، وقتي كه نزد عبدالله رفتي به او سلام برسان و به او بگو جعفر بن محمد (عليه السلام) مي‌گويد:
درست بينديش كه به خاطر چه عاملي علي (عليه السلام) در پيشگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به آن مقام اعلي رسيد، همان عامل را پيشه خود ساز، همانا علي (عليه السلام) به خاطر دو خصلت راستگويي و امانت داري در پيشگاه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به آن مقام عالي نائل آمد. [841].

اطمينان به امدادهاي غيبي خداوند

سعيد بن قيس مي‌گويد: روزي در ميدان جنگ مردي را ديدم كه تنها دو جامه پوشيده بود (بي آنكه زره و لباس جنگي پوشيده باشد) سوار بر اسب به سويش رفتم، ديدم اميرمؤ منان علي (عليه السلام) است پرسيدم: اي اميرمؤ منان! در چنين منطقه اي با اين لباس؟!
حضرت فرمود: آري اي سعيد! هيچ بنده اي نيست مگر اينك از جانب خدا دو فرشته از او نگهباني مي‌كنند تا از كوهي سقوط نكند و يا به چاهي نيفتد، ولي وقتي كه قضاي الهي (اجل) فرا رسد او را نسبت به همه چيز وا گذارند. [842].

غلامي با وفا و غيرتمند

در روايت آمده: قنبر غلام علي (عليه السلام) آن حضرت را بسيار دوست مي‌داشت، هر گاه علي (عليه السلام) بيرون مي‌رفت، قنبر نيز با شمشير، به دنبال علي (عليه السلام) حركت مي‌كرد، شبي علي (عليه السلام) بيرون رفت، قنبر نيز در پشت سر حضرت حركت مي‌كرد، وقتي حضرت ديد قنبر مي‌آيد فرمود: اي قنبر! تو را چه شده كه در اين وقت شب به دنبال من مي‌آئي؟
قنبر عرض كرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هواي تو را داشته باشم) علي (عليه السلام) فرمود: واي بر تو آيا تو مرا از اهل آسمان حفظ مي‌كني يا از اهل زمين؟
قنبر عرض كرد: نه بلكه از اهل زمين تو را حفظ مي‌كنم؛ علي (عليه السلام) فرمود: اهل زمين جز به اذن خدا از آسمان نمي‌توانند به من كاري كنند، برگرد، آنگاه قنبر بازگشت [843].
[صفحه 537]

بهترين انسانها در قيامت

اصبغ بن نباته مي‌گويد: امام علي (عليه السلام) را در بصره (در جريان جنگ جمل) ديدم سوار بر استر بود، آنگاه رو به مردم كرد و فرمود: آيا به شما خبر ندهم كه بهترين انسانها در قيامت كيستند؟
ابو ايوب انصاري برخاست و گفت: چرا اي اميرمؤ منان؟ به ما خبر بده زيرا تو (در محضر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و هنگام دريافت وحي) حاضر بودي و ما غايب بوديم.
امام علي (عليه السلام) فرمود: بهترين مخلوقات در قيامت هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند، كه هيچ كس فضيلت و برتري آنها را انكار نمي‌كند مگر كافر.
عمار ياسر عرض كرد: اي اميرمؤ منان نام آنها را ذكر كن تا آنها را بشناسيم.
امام علي (عليه السلام) فرمود: بهترين مخلوقات در قيامت پيامبرانند و بهترين آنها محمد صلي الله عليه و آله و سلم است و بهترين شخص در هر امتي، بعد از پيامبرشان، وصي آن پيامبر خواهد بود تا آنكه پيامبري بعد از او آيد و همانا بهترين اوصياء؛ وصي محمد صلي الله عليه و آله و سلم (يعني علي (عليه السلام)) است. و بهترين مخلوقات بعد از اوصياء، شهيدان هستند و بهترين شهيدان حمزه و جعفر مي‌باشند.
جعفر دو بال تر و تازه دارد كه با آن در بهشت پرواز مي‌كند و به هيچ كس د از اين امت جز او اين دو بال عطا نشده است ...
و ديگر دو نوه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حسن و حسين عليهم السلام و ديگر مهدي (عج) است ... [844].
[صفحه 538]

خبر از آینده

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
روزي علي (عليه السلام) براي مردم مشغول سخنراني بود و مي‌گفت: سلوني قبل ان تفقدوني فوالله تسئلوني عن شيي مضي و لان عن يكون الا نبئتكم به؛ بپرسيد از من، پيش از آن كه نيابيد مرا، پس به خدا سوگند! نخواهيد پرسيد مرا از مطالب گذشته و از مطالبي كه پيش د خواهد آمد، مگر آن كه آگاه كنم شما را به آن، سعد بن ابي وقاص د برخاست و گفت: يا اميرالمؤ منين! به من بگو چه اندازه موي در سر و ريش من است؟ پس د فرمود: بدان، به خدا سوگند هر آينه پرسيدي از من پرسشي كه دوست من پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرموده بود كه تو خواهي پرسيد از من آن را؛ و نيست در سر و ريش تو موئي، مگر آن كه در بن و بيخ او شيطان نشسته و به درستي كه در خانه تو بزغاله اي است كه خواهد كشت حسين پسر مرا، عمر سعد پس سعد ابي وقاص در آن روز خردسالي كوچك بوده). [845].

مؤمن و كافر

اصبغ بن نباته مي‌گويد: در بصره مردي خدمت اميرالمؤ منين علي بن ابيطالب (عليه السلام) آمد و عرض كرد: اي اميرمؤ منان! با اين مردمي كه ما مي‌جنگيم دعوتمان يكي است و پيامبرمان نيز يكي، و نمازمان هم يكي، و حج مان هم يكي است، پس نام اينها را چه بگذاريم؟ حضرت فرمود: به همان نامي كه خداوند در كتاب خود آنها راناميده است، مگر نشنيده اي كه مي‌فرمايد: بعضي از پيامبران را بر بعضي ديگر برتري داديم، بعضي از آنان با خدا سخن گفتند، و درجات پاره اي را بالا برده، و به عيسي بن مريم دلايل روشن داديم و او را به روح القدس تاءييد نموديم، و اگر خدا مي‌خواست پس از آنكه دلائل روشن برايشان آمد مقابله نمي‌كردند و لكن اختلاف كردند، پس پاره اي از آنان ايمان
[صفحه 539]
آوردند و پاره اي كفر ورزيدند [846] سپس امام ادامه داد: پس چون اختلاف ميان ما افتاد ما به خدا و دين او و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و كتاب و حق سزاوارتريم، پس ما جزء مؤ منانم و آنان كافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ايشان به جنگ برخاستيم. [847].

انواع دوست و رفيق

امام باقر (عليه السلام) فرمود: مردي در بصره در حضور عي (عليه السلام) به پا خاست و راجع به حقوق رفقا و برادران مسلمان خود، سؤ ال كرد، حضرت فرمود: رفيق دو نوع است:
خالص واقعي، صوري ظاهري
اما رفيق با اخلاص (در برابر حوادث) پنجه ي محكم است، براي توبه حكم پر و بال و اهل و عيال و مال است، اگر به رفيقي اطمينان كردي از مال و جان در راهش دريغ مكن، با هر كه با صفا بود با صفا باش، با دشمنش عداوت ورز، راز و عيبش را بپوشان، حسن و كمالش را اظهار كن، ولي بدان كه اين طبقه از دوستان مثل ياقوت سرخ كمياب هستند.
اما رفيق ظاهري: چون از دوستيش بهره ور شوي از او جدا نشو ولي خلوص باطن خود را از او چشم مدار، تو هم چون او خوش زبان و گشاده رو باش. [848].

نفرين ابدي

اصبغ بن نباته از ياران علي (عليه السلام) است او در لحظات پاياني عمر علي (عليه السلام) بر بالين امام حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضاي حديث كرد حضرت خواهش او را پذيرفت و فرمود:
اصبغ! همان طوري كه تو به عيادتم آمدي يك روز هم من به عيادت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفتم،
[صفحه 540]
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از من خواست تا به ميان مردم روم و آنان را براي شنيدن پيامي از جانب او به مسجد فرا بخوانم؛ امام فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من گفت: به مسجد كه رفتي بر فراز منبر برو و يك پله پائين تر از جايي كه من مي‌نشينم بايست و به مردم چنين بگو:
... لعنت خدا بر كسي كه مورد خشم و عاق والدين قرار گيرد.
لعنت خدا بر آنكه از مولاي خويش بگريزد.
لعنت خدا بر كسي كه در مزد اجير خيانت ورزد و او را از حقش محروم سازد.
اينها جملاتي بود كه به امر آن حضرت گفتم و از منبر به زير آمدم در اين بين مردي از انتهاي مسجد در حالي كه جمعيت را مي‌شكافت و سعي داشت خود را به من برساند پيش آمد و گفت:
اي اباالحسن سه جمله به اختصار گفتي، آنها را براي ما تشريح كن، من در پاسخ او چيزي نگفتم و نزد پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم بازگشتم و سخن آن مرد را نقل كردم (اصبغ مي‌گويد: در اين لحظه حضرت يكي از انگشتان مرا در ميان دست خود گرفت) و فرمود:
اصبغ! رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نيز انگشتان مرا اين چنين در دست خود گرفته بود و با همين حال در شرح آن كلمات فرمود:
علي! من و تو پدران اين امت هستيم هر كس ما را به خشم آورد، لعنت خدا بر او باد. من تو مولاي اين مردم هستيم هر كه از ما بگريزد به نفرين ابدي مبتلا گردد. من و تو اجير اين امت هستيم هر كس در اجرت ما (كه دوستي اهل بيت و عترت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است) خيانت ورزد به لعنت خدا و دوري از لطف او گرفتار گردد. پس حضرت آمين گفت و من نيز آمين گفتم ... [849].
[صفحه 541]

مسجد سازي هاي حضرت علي

امام علي (عليه السلام) در تمام دوران زندگي خود به مساءله مسجد سازي توجه كاملي داشت در منطقه احد و در جنوب مسجد النبي و در شهر مدينه و در محله مساجد سبعه و هر جا كه اقامت مي‌كرد به امر مسجد سازي مي‌پرداخت.
حتي هنگامي كه لشكر خود را بسوي ميدان صفين حركت مي‌داد در طول راه نيز اين امر مقدس را از ياد نبرد.
لذا امام علي (عليه السلام) وقتي به شهر مرزي هيت رسيد وارد شهر نشد، آن شهر را دور زد و در يك ميدان فراخ در اطراف هيت، مدتي را توقف نمود و در منطقه اي به نام اقطار توقف كوتاهي داشت و مسجدي در آنجا ساخت كه تا ساليان طولاني مردم در آنجا نماز مي‌خواندند. [850].
علي (عليه السلام) در ساختن مسجد مدينه و بصره و كوفه و همچنين مسجدي به ياد پيروزي بر عمروبن عبدود در جنگ خندق در محله احزاب، بنام مسجد فتح بنا كرد و شب‌ها در آنجا نماز مي‌خواند. [851].

توجه به وضع اقتصادي مردم

علي (عليه السلام) به يكي از فرماندهان خود بنام قرظة بن كعب انصاري بخاطر اينكه مردم منطقه حكومتي او دچار مشكل اقتصادي شده بودند مي‌نويسد:
مرداني از اهل ذمه از حوزه فرمانداران تو گفته اند كه در زمينهايشان نهري داشته اند كه پر و خشك شده است، پس در مشكلات اقتصادي آنها مطالعه كن. و آن نهر را اصلاح كن!
بجان خودم سوگند! اگر آباداني شود و مردم تاءمين گردند بهتر از آن است كه از آنجا كوچ كنند و ناتوان گردند، و از انجام كارهايي كه به صلاح مملكت است باز مانند [852].
لذا امام صادق (عليه السلام) فرمود: كان اميرالمؤ منين يكتب يوصي بفلاحين خيرا؛ اميرالمؤ منين (عليه السلام) هميشه در نامه به كارگزاران حكومتي خود سفارش كشاورزان را مي‌كرد.
و در حديثي ديگر، امام صادق (عليه السلام) فرمود: علي (عليه السلام) همواره بيل مي‌زد و نعمتهاي نهفته در دل زمين را استخراج مي‌كرد. [853].

علي (عليه السلام) از راههاي گوناگوني به كار و توليد توجه مي‌نمود.
- در جواني شتري داشت كه با آن باغستانهاي مردم را آب مي‌داد و از بابت آن اجرت مي‌گرفت.
- و با شتر از راههاي دور آب آشاميدني به شهر مي‌آورد و اجرت يم گرفت.
- كشاورزي و درختكاري و باغداري را دوست مي‌داشت و باغات زيادي را در اطراف مدينه به وجود آورد.
- چاه مي‌كند، وقتي از چاه‌ها آب فواره مي‌زد آن را وقف مسافران و حجاج بيت الحرام مي‌كرد.
- گاهي دوستان حضرت اصرار مي‌كردند كه بيل را از دست امام (عليه السلام) بگيرند و او را در كارش كمك كنند ليكن آن حضرت مانع مي‌شد و به كار خود ادامه مي‌داد [854].
- فرزندان و همسران خود را نيز به كار و توليد تشويق مي‌نمود، آنان نيز لباس هاي مورد احتياج خود را از پشم ريسي فراهم مي‌نمودند و خود آنرا مي‌بافتند [855].
- برخي از نخلستانها را وقف همسران و فرزندان خود مي‌كرد تا محتاج ديگران نباشند. [856].
[صفحه 543]

بي تكلف زيست

ابومخنف لوط بن يحيي نقل مي‌كند:
پس از جنگ جمل امام علي (عليه السلام) براي مردم سخنراني هائي مي‌كرد كه در يكي از آنها فرمود:
ما نقمون علي يا اهل البصرة اي مردم بصره چرا به من ايراد مي‌گيريد؟.
آنگاه در حالي كه اشاره به پيراهن خود مي‌كرد ادامه داد:
والله انهما لمن غزل اهلي؛ سوگند به خدا! اين دو لباس مرا كه مي‌بينيد از بافته هاي اهل خانه ام مي‌باشد
سپس اشاره كرد، به كيسه اي كه همراه خود داشت و در آن مختصري نان خشك بود فرمود:
والله ما هلي الا من غلتي بالمدينه؛ سوگند به خدا اين خوراك مختصري كه به همراه دارم از غله خود من در مدينه است.
آنگاه خطاب به مردم فرمود: اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم و زياده از آنچه ديديد برداشته باشم در نزد خدا از خيانتكاران مي‌باشم [857] و در روايات است كه حضرت مشابه همين سخنراني را نيز براي مردم كوفه ايراد كرد. [858].

مردي ناشناس كنار خانه علي

روز شهادت حضرت علي (عليه السلام) سراسر كوفه يكپارچه عزا شد، به طوري كه يادآور رحلت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در مدينه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم ديدند مردي گريان و شتابان در حالي كه مي‌گفت: انا لله و انا اليه راجعون به پيش مي‌آمد، مردم او را نمي‌شناختند (گويا حضرت خضر بود) او فرياد مي‌زد: امروز رشته خلافت نبوت بريده شد، تا اينكه به در خانه امام علي (عليه السلام) آمد، آنگاه با سوز و گداري خطاب به علي (عليه السلام) چنين گفت:

خدايت رحمت كند اي ابوالحسن! تو در گرايش به اسلام از همه پيشگامتر بودي و در گرايش به ايمان از همه پيشروتر، و در يقين استوارتر و ترسناكتر از همه به خدا، بيش

[صفحه 544]

از همه رنج كشيدي و از همه بيشتر از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پاسداري نمودي ...

آن هنگام كه اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ناتوان بودند تو توانا بودي، آن هنگام كه آنها در جبهه جنگ، خواري و زبوني از خود نشان مي‌دادند، تو مرد ميان جنگ بودي و آن وقت كه آن‌ها سستي كردند تو بر پا خاستي ...

تو همچون كوه بودي اما كوهي ستبر و استوار كه در برابر طوفان نلغزند ...

اي كسي كه در پرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشكل آسان گرديد و شعله هاي آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نيرو گرفت، و فرمان خدا آشكار گرديد، با رفتنت جانشينانت را در رنج و غمي جانكاه فرو بردي، تو بزرگتر از آن هستي كه سوگ فراقت با گريه جبران گردد، مصيبت فراق تو در آسمان بسيار بزرگ جلوه كرد، و در زمين انسانها را خورد نمود انا الله و انا اليه راجعون ما تسليم قضاي الهي هستيم ...

تو براي مؤ منان، پناه و سنگر و كوهي سربلند و خلل ناپذير، و براي كافران شراره خشم بودي.

آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن مي‌گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را مي‌شنيدند، تا اينكه سخن او تمام شد و سخت گريست، حاضران همه گريستند، سپس او را نديدند، به جستجويش پرداختند ولي پيدايش د نكردند. [859].

تو را چه كسي اميرالمؤ منين كرده؟

روزي مردي خدمت علي (عليه السلام) آمد و عرض كرد: يا علي به شما اميرالمؤ منين مي‌گويند، چه كس تو را بر مؤ منين امير كرده؟ حضرت فرمود: خداوند متعال مرا امير مؤ منين كرده، آن مرد نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم رفت و عرض كرد: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم، ايا علي (عليه السلام) راست مي‌گويد كه خدا او را امير بر خلقش د كرده؟ پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از سخن آن مرد خشمگين شد و فرمود: به راستي علي (عليه السلام) به ولايت از خداي عزوجل، امير بر خلق شده است،
[صفحه 545]
خداوند در بالاي عرش خود آن را منعقد نموده و ملائكه را گواه بر آن گرفته است كه علي (عليه السلام) خليفه الله و حجت الله و امام مسلمانان است، طاعتش اطاعت خداست و نافرماني او و نافرماني از خداست، هر كه او را نشناسد، مرا نشناخته و هر كه او را بشناسد
مرا شناخته هر كه منكر امامت او شد منكر نبوت من شده است و هر كه اميري او را انكار كند رسالت مرا انكار كرده ... هر كه با او نبرد كند با من جنگيده و هر كه او را دشنام دهد مرا دشنام داده، زيرا او از من است و از گل من خلق شده، و او شوهر فاطمه عليهاالسلام دختر من است و پدر دو فرزندم حسن و حسين عليهم السلام است، سپس فرمود:
من و علي (عليه السلام) و فاطمه عليهاالسلام و حسن و حسين عليهم السلام و نه فرزند حسين (عليه السلام) حجت هاي خدا هستيم بر خلق او، دشمنان ما دشمن خداست و دوستان ما دوستان خدا هستند [860].

قاتل زبير

زبير پسر عمه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است كه در جنگ جمل از ميدان فاصله گرفت و برگشت، او در راه بازگشت خود توسط فردي بنام ابن جرموز به غذا خوردن دعوت شد سپس او را به قتل رساند. قاتل پس د از كشتن او شمشيرش را نزد علي (عليه السلام) آورد، حضرت همان طور كه شمشير زبير را مي‌نگريست فرمود:
اين شمشير همواره غبار غم و اندوه را از چره رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم زدوده است.
آنگاه ابن جرموز از حضرت تقاضاي جايزه كرد.
حضرت فرمود: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: قالت فرزند صفيه زبير را به دوزخ بشارت دهيد، ابن جرموز با سرافكندگي از نزد علي (عليه السلام) دور شد و بعدها در جنگ نهروان به گروه گمراه مارقين پيوست و به همراه آنان، تيغ بر عي (عليه السلام) كشيد و با گروه جهنمي خوارج رخت به دوزخ كشيد. [861].
[صفحه 546]

در يكي از روهاي جنگ صفين هنگامي كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) نيروهاي خود را به منظور يك حمله عمومي به صف كرده و با دقت واحدهاي آن را سان ديده بود در مقابل لشكر خود خطبه اي ايراد فرمود كه: حق كلمه اي گرانبها و سنگين است و هر قدر تلخ و زننده باشد به نتيجه شيرين و دلپذير آن مي‌ارزد حق در نظر رادمردان از فضاي آسمان و زمين وسيعتر است ولي چشمان ناپاك و كوتاه بين، آنرا همچون سوراخ سوزن تنگ و باريك مي‌بيند، حق در عالم انديشه و خيال مانند آب زلال و صاف و سهل است ولي واي بر آن روز كه به مرحله عمل قدم گذارد چقدر سخت و دشوار ايفا مي‌شود ... حقوقي را كه حاكم و رهبر بايد درباره ملت ايفا كند دادگستري و جستجو از احوال مظلوم و انتقام از ظالم است و نيز او مديون است كه در تمام شئون زندگي به تمام طبقات رعيت مساوي و معادل باشد ... بندگان هر چه در اداي شكر خداوند مبالغه و جديت كنند از عهده يك از هزار آن نيز نتواند بر آمد ... اما در صورتي كه حاكم بر رعيت دست ستم دراز كند و رعيت هم از نادرستي و پستي پيشوايش استفاده كند، طبقات قوي و نيرومند از نادرستي و پستي پيشوايش استفاده كند آنگاه طبقات قوي و نيرومند، بيچارگان را در هم مي‌شكنند و چيزي نمي‌گذرد كه كشور ويران مي‌شود و دشمنان زبردست كه تا آن روز در پشت حصار عدل سرگردان بوده ياراي تعدي نداشتند در اين وقت بر آن توده هجوم آورده و يكباره به حيات استقلال و مليت كشوري خاتمه مي‌دهند ... وقتي سخنان حضرت به اينجا رسيد يكي از سرداران ارشد كه در قلب سپاه فرماندهي داشت با فريادي حاكي از شور و حرارت و صميميت او بود زبان به مدح علي (عليه السلام) گشود و از آن حضرت سپاسگزاري كرد، سپس حضرت علي (عليه السلام) در حالي كه تبسمي تعجب آميز بر لبان حقگويش نقش بسته بود بيانات خود را چنين تكميل كرد: كسي كه به بزرگي و عظمت خداوند معترف است جهان را با همه جلال و شكوه آن بسيار كوچك و ناچيز مي‌بيند به عقيده من پست ترين صفات در حاكم آن است كه از شيرين زباني و عبارت
[صفحه 547]
آرايي پيروان خود مشعوف و خرسند گردد و گفتار مشتي متملق در خاطر او اثر نموده و بر روح غرور و كبريايش پر و بال بخشد من با اينكه سپاسگزاري شما را پذيرفتم مي‌خواستم بگويم تربيت روزگار پيشين، شما را بر آن داشت كه در مقابل پيشواي خود دفتر مدح و ثنا را باز كنيد اما من بحمدالله دوست نمي‌دارم كه كردار مرا هر قدر هم خوب باشد بر زبان

آورند و در تمجيدش مبالغه كنند زيرا انجام وظيفه، تكليف طبيعي انسان است و بر اين عمل عادي، پيرايه ستايش پسنديده نيست ... بلكه اگر اشتباهي در كارهايم باز جستيد بي درنگ آن را به من باز گوئيد من از شنيدن نصيحت راجع به عدالت بيزار باشم حتما از عمل و ايفاي آن بيزارتر خواهم بود و اين بهترين آزمايشي است كه روحيه افكار حكام و امرا را بخوبي آشكار مي‌سازد. [862].

روزي علي (عليه السلام) به جماعتي فرمود: من آيه اي از قرآن را نازل نشده الا اينكه مي‌دانم آن آيه در كجا و درباره چه سي نازل شده، در دشت نازل شده يا در كوه.
سؤ ال كردند: درباره خود شما چه آيه اي در قرآن نازل شده است؟ حضرت فرمود: اگر از من نمي‌پرسيديد به شما نمي‌گفتم، همانا درباره من اين آيه نازل شده [863] (همانا تو منذري و براي هر قومي رهبري) و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم منذر است و من رهبر شما هستم به آنچه كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آورده است. [864] لذا وقتي در روز وحي به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌رسد تا شب نشده بود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وحي الهي را به علي (عليه السلام) مي‌رساند، اگر شب هنگام به پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم وحي مي‌شد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم صبح نمي‌كرد تا آنكه وحي الهي را به علي (عليه السلام) خبر مي‌داد. [865].

حجاج بن يوسف دو تن از دوستان علي (عليه السلام) را دستگير كرد به يكي از آنها گفت: از علي بيزاري بجو! او گفت:! اگر اين كار را نكنم تو چه خواهي كرد؟ حجاج گفت: به خداوند تو را مي‌كشم يا با بريدن دو دست يا دو پايت هر كدام را مي‌خواهي خود انتخاب كن.
او گفت: اي حجاج روز قصاص (قيامت) مي‌رسد تو خود هر كدام را مي‌خواهي اختيار كن.
حجاج گفت: بخدا زبان تيزي داري، پروردگارت كجاست؟ او گفت: در كمين هر ستمكار، حجاج دستور داد هر دو دست و پاي او را بريدند و بدارش زدند: حجاج سراغ رفيق او رفت آنگاه از او پرسيد: تو چه مي‌گويي؟ او نيت گفت: من نيز هم عقيده رفيق خود هستم، حجاج دستور داد تا گردن او زدند و سپس به دار آويختند. [866].

امام علي (عليه السلام) فرمود: حاضران در نماز جمعه سه دسته اند، دسته اول آنهائي هستند كه با تواضع و آرامش، پيش از امام حاضر مي‌شوند و نماز جمعه اينها كفاره گناهانشان است تا جمعه ديگر و به اضافه سه روز هم بيشتر، چون خداوند مي‌فرمايد هر كه حسنه اي انجام دهد ده برابر آن را دارد. [867].
دوم مردمي كه با جنجال و تملق و دلتنگي حاضر شوند، اين مردم هم گناهانشان ريخته مي‌شود.
سوم، مردمي كه در حال خطبه امام مي‌آيند كه اين خلاف سنت است و او از آن دسته است كه چون از خداوند درخواستي كند خداوند اگر بخواهد به او عطا مي‌كند و اگر نخواهد محرومش خواهد كرد [868].
[صفحه 549]

مست جام ولايت علي

روزي علي (عليه السلام) يكي از شيعيانش را كه مدتهاي مديدي او را نديده بود ديدار كرد، با اينكه نشانه هاي پيري در صورت او معلوم شده بود و ليكن هنوز چابك و قوي راه مي‌رفت.
حضرت به او فرمود: پير شدي اي مرد. او عرض كرد: در اطاعت از تو عمر سپري شده و پير شدم، اي اميرالمؤ منين (عليه السلام).
حضرت فرمود: چابك هم راه مي‌روي، عرض كرد، بقصد دشمنانت (نابودي دشمنان) اينگونه مي‌روم اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) حضرت فرمود: هنوز در تو توان و نيروئي باقي مانده است؟
عرض كردم: تقدمي آستانت يا اميرالمؤ منين (عليه السلام). [869].

چهار دستور براي صحت بدن

روزي اميرمؤ منان (عليه السلام) به فرزندش امام حسن (عليه السلام) فرمود: اگر چهار دستور را رعايت كني از طبيب و درمانهاي طيب بي نياز خواهي شد، و آن چهار دستور اين است: (لا تجلس علي الطعام الا و انت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهيه، وجود المضغ، و اذا انمت فاعرض نفسك علي الخلاء؛ يعني: 1- جز هنگامي گرسنگي در كنار غذا براي خوردن آن ننشين 2- در حالي كه ميل و اشتها به غذا داراي از غذا داري از غذا دست بكش 3- در جويدن غذا مراقب باش تا خوب خرد گردد 9- قبل از خواب به دستشويي برو و قضاء حاجت كن). [870].
و در دستور ديگري فرمود: از سرما در آغازش (پائيز) بپرهيز و در آخرش (نزديك بهار) به استقبالش برويد زيرا در بدنها همان مي‌كند كه با درختان مي‌كند، در آغاز خشك و در آخر برگ مي‌آورد. [871].
[صفحه 550]

درهم کوبنده دشمنان

امام حسن (عليه السلام) مي‌فرمايد: هيچ پرچمي از دشمن جلوي اميرالمؤ منين (عليه السلام) نيامد، الا اينكه آن حضرت با آن نبرد كرد و سرنگونش كرد و يارانش مغلوب مي‌شدند و يا خواري بر مي‌گشتند.
و علي (عليه السلام) با شمشير ذوالفقار خود به هر كسي كه مي‌زد زنده نمي‌ماند و نجاتي برايش باقي نمي‌ماند و چون نبرد مي‌كرد جبرئيل سمت راست او بود و ميكائيل سمت چپش و ملك الموت در برابر آن حضرت در ميدان مي‌بودند. [872].

آراستگي ظاهر

علي (عليه السلام) با همه سادگي كه داشت از وضع ظاهري خود غافل نبود و در عين سادگي بهداشت و نظافت را رعايت مي‌كرد و به زيبائيها ظاهري نيز اهميت مي‌داد، يكي از اين زيبائيها استفاده از انگشتر عقيق و فيروزه و ياقوت سرخ و انگشتري از آهن چيني [873] بود كه استفاده مي‌كردند.
امام صادق مي‌فرمايد: نقش انگشتر حضرت علي (عليه السلام) (الله الملك) بود و انگشتر ياقوت را براي شرافت و بزرگي و عقيق سرخ را براي محفوظ ماندن و انگشتر فيروزه را براي پيروزي و شادابي برانگشت مي‌كردند.
علي بن مهزيار مي‌گويد: بر امام هفتم (عليه السلام) وارد شدم انگشتري در دست داشت كه جمله (الله الملك) بر آن نوشته بود و من زياد به آن نگاه مي‌كردم، امام هفتم (عليه السلام) فرمود: چرا اينقدر نگاه مي‌كني، اين سنگي است كه جبرئيل براي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هديه آورده و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آن را به علي (عليه السلام) بخشيد، حالا كه آنهم به ما رسيد، سپس امام فرمود: آيا مي‌داني نام اين سنگ چيست؟ عرض كردم: به فارسي فيروزه مي‌گويند، حضرت فرمود: نام عربي آن ظفر است. [874].
[صفحه 551]

معناي ركوع

راوي از حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) پرسيد اي پسر عم بهترين خلق خدا معناي كشيدن گردن و سر در ركوع چه مي‌باشد؟ امام مي‌فرمايد: تاويلش اين است كه مي‌گويي:
(آمنت بالله ولو ضربت عنقي. فاذا ركعت فقل: اللهم لك ركعت و لك خشعت و لك اسلمت و يك آمنت و عليك توكلت و انت ربي خشع لك وجهي و سمعي و بصري و شعري و بشري و لحمي و دمي و مخي و عصبي و عظامي و ما اقلت الارض مني لله رب العالمين؛
يعني: ايمان آوردم به خداوند اگر چه كردنم زده شود هنگام ركوع بگو!
باز پروردگارا! براي تو ركوع مي‌كنم، و براي تو است خشوع من، و براي تو است اسلام من به تو ايمان دارم و بر تو توكل مي‌نمايم، و تو پروردگار مني، خاشع است براي تو صورتم و گوش و چشمم، و مو، و پوستم، گوشت و خون و مغز و اعصابم و استخوانم و آنچه از من است در روي زمين كلا از خداوند است، كه پروردگار عالميان است). [875].

شعري منسوب به امام علي (عليه السلام) است كه در آن امام مي‌فرمايد:
دوائك فيك و ما تشعر
ودائك منك و ما تنظر
و تحسب انك جرم صغير
و فيك انطوي العالم الاكبر
وانت الكتاب المبين الذي
با حرفه يظهر المضمر
فلا حاجه لك في خارج
يخبر عنك بما سطر
[صفحه 552]
يعني: داروي تو در وجود خود تو نهفته است ولي درك نمي‌كني، درد تو نيز هم از خود تو سرچشمه مي‌گيرد دقت نمي‌كني، تو فكر مي‌كني موجود ضعيفي هستي در صورتيكه جهان بزرگ در وجود تو پيچيده است، تو آن كتاب درخشاني هستي كه با حرف آن پنهان‌ها آشكار مي‌شود بنابراين نيازي نداري كه به تو بگويند وجودت با چه حروفي نوشته شده است.

امام باقر (عليه السلام) فرمود: به خدا سوگند، شيوه اميرالمؤ منين علي ابن ابيطالب (عليه السلام) اينگونه بود كه چون بندگان خوراك مي‌خورد و بر زمين مي‌نشست و دو پيراهن سنبلاني مي‌خريد و خدمتكار او با اختيار خود جامه بهتر را بر مي‌داشت و خود ديگري را مي‌پوشيد، اگر آستين لباسش از انگشتانش بلندتر بود آن را قطع مي‌كرد، و اگر دامنش از روي پايش مي‌گذشت آن را مي‌چيد، پنج سال خليفه مسلمين بود نه آجري بر آجري گذاشت و نه خشتي بر خشتي، و نه دهي را مالك شد و نه پول نقره يا طلائي بجا گذاشت به مردم نان گندم و گوشت مي‌خورانند، ولي وقتي خود به منزل بر مي‌گشت نان جو با سركه مي‌خورد، هر گاه با دو كار خدا پسند مواجه مي‌شد آن كه سخت تر بود را انتخاب مي‌كرد، هزار بنده را با دسترنج خود آزاد كرد كه بر اثر زحمت آن كارها دستش خاك آلود و از چهره اش عرق ريخته مي‌شد او در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند و نزديك ترين مردم در عبادت به او همانا علي بن الحسين سيدالساجدين (عليه السلام) بود و كسي بعد از او كسي توان كار او را نداشت [876].
[صفحه 553]

مردي از انس بن مالك شنيد: كه اين آيه درباره علي بن ابيطالب (عليه السلام) نازل شده [877] (كسي كه در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قيام، از عذاب آخرت مي‌ترسد و به رحمت پروردگارش اميدوار است) آن مرد مي‌گويد: نزد علي (عليه السلام) رفتم تا عبادت او را بنگرم خدا گواه است هنگام مغرب نزد او بودم ديدم با يارانش نماز مغرب مي‌خواند و چون فارغ شد به تعقيب نماز مشغول بود تا برخواست نماز عشاء را خواند و به منزلش رفت من با او وارد منزل شدم و در تمام شب نماز مي‌خواند و قرآن تا سپيده دميد آنگاه تجديد وضوء كرد و به مسجد آمد و با مردم نماز خواند و مشغول تعقيب نماز شد، تا آفتاب بر آمد و مردم به او مراجعه كردند آنگاه دو مرد نزد او جهت قضاوت و محاكمه نشستند چون فارغ شد مرد ديگر جاي آنها را گرفتند، تا براي نماز ظهر بپاخاست سپس وضوء تازه كرد و با اصحابش نماز ظهر را خواند و مشغول تعقيب بود، تا نماز عصر را با آنها خواند و موقع مراجعه مردم به آن حضرت رسيد دو مرد نزد حضرت نشستند وقتي برخاستند دو مرد ديگر جاي آنها را گرفتند و او ميان آنها قضاوت مي‌كرد، تا آفتاب غروب كرد و من گفتم: خدا را گواه مي‌گيرم كه اين آيه درباره او نازل شده. [878].

احترام به ياران

صعصعة بن صوحان يكي از ياران امام علي (عليه السلام) بود روزي او مريض شد، حضرت به عيادت او رفت و از او دلجويي كرد و براي آنكه او دچار غرور نشود به او هشدار داد كه:
اي صعصعة! مبادا از اينكه من به ديدار تو آمده ام نسبت به برادران ديني خود فخر بفروشي، به حال خود بنگر كه سخت بيماري، مبادا غفلت كني و آرزوها تو را بفريبد [879] در يكي از شب‌ها نيز حارث همداني خدمت امام رسيد و از حضرت درخواست كمك كرد امام علي (عليه السلام) چراغ را خاموش كرد تا چهره او را ننگرد آنگاه به او فرمود: چراغ را براي اين خاموش كردم كه چهره ات دچار شرم و شكستگي نشود [880].
[صفحه 554]

روزي عبدالله بن يحيي به حضور امام علي (عليه السلام) وارد شد و با اجازه بر روي صندلي نشست ولي او از روي صندلي سقوط كرد و سرش د شكافت و خون جاري شد، امام دستور داد آب آوردند و خونهاي اطراف زخم او را شستند سپس آب دهان مباركش را بر آن زد تا التيام يافت، آن چنانكه گويا زخم و شكستگي وجود نداشته است سپس به عبدالله فرمود: (سپاس خداوندي را كه گرفتاري‌ها را كفاره گناهان پيروان ما در دنيا قرار داد)
عبدالله پرسيد: مجاز است گناهان ما فقط در دنياست؟ امام فرمود: آري! مگر نشنيده اي كه (الدنيا سجن المؤ من و جنة الكافر) دنيا زندان مؤ من و بهشت كافر است.
خداوند پيروان ما را در دنيا از گناهان پاك مي‌كند كه فرمود: (ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم [881] يعني: آنچه از مصيبت‌ها به شما مي‌رسد از كردار خود شماست). ولي دشمنان ما را در دنيا پاداش د مي‌دهد لذا وقتي وارد محشر مي‌شوند سنگيني گناه بر دوش آنان است وارد آتش مي‌شوند.
عبدالله مي‌گويد: پرسيدم يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) امروز گناه من چه بود كه مبتلا شدم؟ حضرت فرمود: به هنگام نشستن بسم الله نگفتي آنگاه اين مصيبت كفاره گناه تو شد، مگر ني داني كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كاري كه در آن بسم الله گفته نشود آن كار ناتمام خواهد ماند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فداي شما، ديگر بسم الله را ترك نمي‌كنم. [882].
[صفحه 555]

نظر شيطان درباره ولايت علي

سلمان فارسي مي‌گويد: روزي شيطان به چند نفر رسيد كه به علي بن ابيطالب (عليه السلام) جسارت مي‌كردند او در مقابل آن جماعت ايستاد، آنها گفتند تو كيستي اي مرد؟ شيطان گفت: من ابومره ام [883] گفتند: آيا سخن ما را شنيدي؟ شيطان گفت: خوشي نبيند.
آيا به سرور و مولاي خود علي بن ابيطالب (عليه السلام) جسارت مي‌كنيد؟
آنها گفتند تو از كجا فهميدي كه علي سرور و مولاي ماست؟
شيطان گفت: از گفتار پيغمبرتان كه فرمود: (من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛ هر كه من مولاي او هستم علي نيز مولاي اوست، خدايا! دوست بدار كسي را كه او را دوستش دارد و دشمن بدارد هر كه را كه علي را دشمن مي‌دارد، خدايا! ياري كن هر كه او را ياري مي‌كند و ياري كن هر كه ياريش مي‌كند ...)
آنها گفتند: اي ابومره تو از شيعيان علي (عليه السلام) هستي؟
شيطان گفت: نه ولي او را دوست دارم و هر كه با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شريكم.
گفتند: اي ابومره: درباره علي (عليه السلام) چيزي برايمان بگو؟
شيطان گفت: اي جماعت ناكسان و قاسطان و مارقان ... من در ميان فرشتگان بودم و با آنها مشغول عبادت بوديم و خداي عزوجل را تقديس د و تسبيح مي‌كرديم، يك نور پر پرتو از مقابل ما گذشت كه بواسطه آن نور همه فرشتگان در برابر آن نور صورت را بر زمين نهادند و گفتند: سبوح قدوس؛ اين نور، يا نور فرشته مقرب است يا نور پيغمبر مرسل، در اينحال نداء از طرف خداي عزوجل رسيد كه اين نور، نه از فرشته مقرب است و نه از پيغمبر مرسل، بلكه اين نور طينت علي بن ابيطالب است [884].
[صفحه 556]

زاهد و عابد

پس از شهادت حضرت علي (عليه السلام) روزي پيش ابن عباس ياد علي (عليه السلام) را كردند. ابن عباس گفت
افسوس! بر ابي الحسن، بخدا قسم! از دنيا گذشت، نه تغيير داد و نه عوض د كرد و نه تغيير حال داد، نه جمع مال كرد و نه حق كسي را منع كرد، و جز خدا منظوري نداشت، بخدا سوگند دنيا در برابرش از بند كمتر بود.
در نبرد و ميدان جنگ همچو شيري بود و در مجلس علم همچو حكيمي بود از حكيمان، هيهات! كه او بدرجات بلندي رسيد. [885].

مراقب رفتار قاضي

روزي امام علي (عليه السلام) زره خود را كه در جنگ جمل گمشده بود را در دست يك نفر يهودي ديد، شكايت به محكمه برد يهودي گفت: زره در دست من است شما بايد اقامه دليل بكنيد.
در آن مجلس چون شريح قاضي [886] به امام احترام كرد و با يهودي برخورد مناسبي نداشت، امام ناراحت شد و رعايت عدالت را به قاضي به او تذكر داد.
اشتباه ديگر شريح اين بود كه وقتي امام حسن (عليه السلام) و قنبر در دادگاه شهادت دادند كه زره مال امام (عليه السلام) است شريح گفت: شهادت حسن پذيرفته نيست زيرا پسر شماست و بايد شاهد ديگر بياورد.
امام پس از آن ماجرا شريح را به مدت 20 روز از قضاوت عزل كرد و به روستاي خودش فرستاد و پس از آن دوباره بعد از مدتي حضرت به او اجازه قضاوت داد [887].
[صفحه 557]

حضرت علي و شيوه حكومتداري

علي (عليه السلام) در زمان حكومت خود برخوردي انساني با بقيه ملل حتي كفار داشت و دستورات اكيد براي آباداني مناطق مختلف حتي جويبارهاي تخريب شده را صادر كرده است. توجه به ضعفا و مستمندان و يتيمان چه مسلمان و غير مسلمان و انجام كارهاي مردم بدون هيچ گونه توقع و چشمداشتي جز شيوه هاي اصلي حضرت بوده است.
نوشته اند، وقتي كه حضرت مشكل برخي از دهقانان و بزرگان ايراني را بر طرف كرد، آنان به عنوان قدرداني چهل درهم نزد امام بردند، امام آن مبلغ را از آنها نپذيرفت و فرمود:
انا قوم لا تاخذ معروف ثمنا
ما خاندان به خاطر كار نيكي كه انجام مي‌دهيم بها و پولي دريافت نمي‌كنيم. [888].

علاقه مالك اشتر به امام علي

روزي در يكي از جنگها علي (عليه السلام) به واسطه نفوذ در عمق دشمن مدتي از ديد مالك اشتر خارج شد، مالك اشتر دلواپس و ناراحت بدنبال حضرت مي‌گشت و گفت كسي خبري از امام علي (عليه السلام) برايم بياورد لذا به غلام خود گفت: اگر خبري از امام بياوري تو را آزاد مي‌كنم.
غلام مالك اشتر رفت و ديد علي (عليه السلام) در نقطه اي از ميدان جنگ مشغول جنگ است او آمد و خبر حضور حضرت در آن نقطه از ميدان را به مالك اشتر داد، مالك او را آزاد كرد و فورا خود را به امام علي (عليه السلام) رساند.
امام علي (عليه السلام) وقتي مالك را ديد، مشاهده كرد مالك اشتر رنگ از رخش پريده و ناراحت و محزون است، امام علي (عليه السلام) پرسيد: اي مالك! آيا ابراهيم شهيد شده كه اينگونه ناراحتي؟
مالك عرض كرد نه: من ناراحت فرزندم ابراهيم نبودم بلكه چون تو را گم كرده بودم ناراحت و پريشان بودم.
[صفحه 558]

محبت وسيع و وثيق مقداد

مقداد بن اسود از خالص ترين و كامل ترين و محكم ترين ياران امام علي (عليه السلام) است تا آنجا كه در روايت آمده كه قلب شريف او همانند پاره آهن محكمي بود.
او در ارادت به اهل بيت طبق فرمايش امام باقر (عليه السلام) به هيچ وجه حتي لحظه اي شك و ترديد نكرد. لذا پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: خداوند مرا به محبت چهار نفر امر كرد، علي بن ابيطالب، مقداد، سلمان و ابوذر.
امام فرزند مقداد بنام عبد بهمراه لشكر عايشه در جنگ جمل وارد جنگ شد و بر روي امام علي (عليه السلام) شمشير كشيد و آخر الامر نيز كشته شد. وقتي علي (عليه السلام) از بين كشتگان جنگ عبور مي‌كرد به جنازه معبد كه رسيد فرمود
خدا رحمت كند پدر اين پسر را كه اگر او زنده بود راءيش بهتر و كاملتر از راءي اين (معبد) بود.
عمار ياسر پيش امام بود عرض كرد، كه الحمدلله خدا معبد را كيفر داد و او را به خاك هلاكت انداخت، به خدا قسم يا اميرالمؤ منين! من در كشتن كسي كه از حق عدول كند ترسي ندارد چه پدر باشد، چه پسر.
حضرت فرمود: خدا رحمت كند ترا و جزاي خير به تو دهد. [889].

سرزنش متخلفين از جنگ

سعيد بن قيس جز كساني بود كه در جنگ علي (عليه السلام) در ميدان جنگ حضور نداشت لذا روزي وارد مجلس امام شد و آن حضرت خطاب به او فرمود:
جواب سلام تو را مي‌دهم گر چه از آن گروهي هستي كه در جنگ شركت نداشتي تا عاقبت كار مرا بداني.
[صفحه 559]
سعيد با عذر خواهي هاي فراواني اظهار داشت، يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.
در روز ديگري جمعي از سران كوفه، عبدالله بن معتم عيسي و حنظلة بن ربيع تميمي و محمد بن مخنف به همراه پدرش مخنف خدمت امام رسيدند اما وقتي آنها را ديد همه آنها را سرزنش نمودند و فرمودند:
ما بطائكم عني و انتم اشراف قومكم؟
يعني: چه چيزي شما را از شركت در جنگ و ياري كردن من باز داشت؟ در حاليكه شما از بزرگان قوم خود مي‌باشيد.
آنها نيز هر يك به گونه اي تلاش كردند تا امام را خشنود سازند. [890].

حبيي بن عمرو مي‌گويد: من بعد از ضربت خوردن علي (عليه السلام) خدمت امام رسيدم، حضرت در بستر افتاده بود زخم سر مباركش را باز كردند، به حضرت گفتم: يا علي! اين زخم شما چيزي نيست و باكي بر شما نيست (خداوند شفا دهد شما را) حضرت فرمود: اي حبيب! من هم اكنون از شما مفارقت مي‌كنم، من گريستم و ام كلثوم هم كه نزد امام بود گريست حضرت به او فرمود: دخترم چرا گريه مي‌كني؟
ام كلثوم گفت: جدايي از شما باعث گريه من شده است، امام فرمود: دخترم گريه مكن به خدا اگر آنچه را كه پدرت مي‌ديد گريه نمي‌كردي.
حبيب مي‌گويد: به امام عرض كردم: يا علي! چه مي‌بينيد؟
حضرت فرمودند: اي حبيبت، همه فرشتگان آسمان و پيغمبران صف كشيده اند براي ملاقات من و اين هم برادرم محمد رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است كه نزد من نشسته است و مي‌فرمايد: بيا كه آنچه در پيش داري بهتر است از آنچه كه برايت هست.
حبيب مي‌گويد: هنوز از نزد اما بيرون نرفته بودم كه حضرت به شهادت رسيد. [891].
[صفحه 560]

زندگي بدون تو كفر است

امام علي (عليه السلام) در زمان حكومتداري خود، نيروهاي انتظامي خود را به دنبال لبيد عطاري فرستاد تا او را به خاطر جرمش نزد امام آوردند، نيروهاي امام لبيد را در مسجد سماك يافتند و او را گرفته و به نزد علي (عليه السلام) مي‌بردند كه در اين حين نعيم بن دجاجه اسدي به حمايت از او برخاست و مانع شد تا او را ببرند و لبيد، را از دست نيروهاي، انتظامي امام خارج كرد.
علي (عليه السلام) وقت از مطلب مطلع شد، دستور داد تا خود نعيم را به جاي مجرم دستگير كنند و بياورند. وقتي نعيم را نزد حضرت حاضر كردند، علي (عليه السلام) خواست او را شلاق بزند، نعيم گفت: يا علي! به خدا سوگند با تو بودن و زندگي با تو كردن عين خواري است و مخالفت با تو و يا بدون تو، بودن عين كفر (يعني اينكه با تو زندگي كردن اين گونه است كه فرقي براي كسي قائل نمي‌شوي و عدالت را بر همه جاري مي‌سازي، و اما بدون تو هم زندگي كردن و با ترك كردن تو، مسلمان كافر مي‌شود)
علي (عليه السلام) در پاسخ او فرمود: تو به اين حقيقت اعتقاد داري؟ عرض كرد آري، فرمود: او را رها كنيد (به خاطر اين عقيده اش آزادش كنيد). [892].

استهزاء دشمن

ساده پوشي امام علي (عليه السلام) در خوراك و لباس به حدي بود كه مخالفان و دشمنان آن حضرت را متعجب مي‌ساخت و بعضا مورد اعتراض آنان قرار مي‌گرفت.
زيدبن وهب مي‌گويد: پس از جنگ جمل گروهي از مردم بصره كه در ميان آنها مردمي از سر كردگان گروه گمراه خوارج به نام جعدة بن نعجة بود خدمت امام رسيدند.
لذا وقتي كه آنها لباس ساده امام را ديدند (جعده) با پوزخند و تعجب گفت: چه چيزي باعث شده كه از پوشيدن لباس خوب خودداري كني؟
امام در پاسخ به او فرمود: اين لباس ساده مرا از غرورزدگي دور مي‌كند و بهترين روشي است در ساده پوشي.
[صفحه 561]
جعده به امام گفت: از خدا بترس تو روزي خواهي مرد.
امام فرمود: به خدا سوگند با ضربتي كه بر سرم فرود مي‌آيد به شهادت خواهم رسيد، و اين عهدي الهي است كه واقع مي‌شود اما سياه روي كسي است كه به مردم تهمت و افترا مي‌زند. [893].

فضيلت مسجد كوفه

اصبغ بن نباته مي‌گويد: روزي در مسجد كوفه با اصحاب دور علي بن ابيطالب (عليه السلام) بوديم كه فرمود: اي اهل كوفه! خداوند به شما بخششي داده كه به كسي نداده است و آن اينكه مسجد شما را فضيلت داد. آن خانه نوح و خانه ادريس و نماز خانه من است.
اين مسجد شما، يكي از چهار مسجدي است كه خداوند آنرا برگزيده و برا اهل آن مي‌بينم كه در روز قيامت جامه اي در بر دارد شبيه محرم، و براي اهل خود، (هر كس كه در آن نماز خوانده باشد) شفاعت مي‌كند و شفاعتش نزد خدا رد نمي‌شود، روزگاري نگذارد كه حجرالاسود را در آن نصب كنند و زماني مي‌آيد كه مهدي (عليه السلام) از فرزندانم در آن نماز بخواند و اينجا نمازخانه هر فرد مؤ مني است، مؤ مني در روي زمين نباشد، يا آنكه در آن آيد و يا آرزوي آمدن در آن در دلش باشد.
با نماز در اين مسجد به خدا تقرب جوييد و اگر مردم مي‌دانستند چه بركتي در آن است از اطراف زمين به آن مي‌آمدند، اگر چه بر روي برف باشد. [894].

اصبغ بن نباته مي‌گويد: وقتي علي (عليه السلام) به خلافت رسيد و مردم با او بيعت كردند، حضرت به مسجد آمد، در حالي كه عمامه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بر سر داشت و برد او را در تن كرد و نعلين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در پا و شمشير او را بر كمر بست و بر بالاي منبر رفت و با
[صفحه 562]
تحت الحنك بر آن نشست و انگشتان خود را درهم نمود و زير شكم نهاد سپس فرمود:
اي گروه مردم! از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد ... از من بپرسيد كه علم اولين و آخرين نزد من است، اگر بنشينم با اهل تورات از كتابشان فتوي دهم، تا جايي كه تورات به سخن آيد و گويد (درست گفت علي و او دروغ نگفت براستي كه علي شما را به همان خبر داد كه در من نازل شده) و با اهل انجيل خودشان فتوا دهم تا جايي كه انجيل نيز به سخن آيد و گويد: (علي درست گفت و دروغ نگفت، براستي علي شما ره به همان فتوا داد كه در من نازل شده) و اهل قرآن را با قرآن فتوي دهم تا قرآن به سخن آيد و گويد: (علي راست گفت: و دروغ نگفته هر آينه علي شما را فتوايي داد. كه در من نازل شده است) اي مردم! شما كه شب و روز قرآن مي‌خوانيد در ميان شما كسي است كه بداند چه در آن نازل شده؟ اگر اين آيه در قرآن نبود (رعد
- 39) شما را خبر مي‌دادم به آنچه در گذشته بوده و هست و خواهد بود تا روز قيامت.
آنگاه امام مجدد فرمود: از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد ...
ابتدا مردي بنام ذعلب كه مردي تيز زبان و سخنور و پر دل بود بلند شد و گفت: پسر ابوطالب به جاي بسيار بلندي قدم نهادي من امروز او را بواسطه سوالم شرمسار مي‌كنم آنگاه گفت: يا علي! آيا پروردگار خود را ديده اي؟ (جواب اين سؤ ال قبلا طي داستاني نقل شده است) علي (عليه السلام) جواب او را كامل و جامع داد، سپس مجدد حضرت فرمود: بپرسيد از من قبل از آنكه مرا نيابيد.
بعد از او اشعث بن قيس كندي سوالي نمود كه حضرت جواب او را نيز داد باز حضرت فرمود: از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد، آن گاه مردي از دورترين نقطه مسجد كه بر عصاي خود تكيه كرده بود و گام بر مي‌داشت، تا اينكه نزديك آن حضرت رسيد، آنگاه عرض كرد: يا اميرالمؤ منين! مرا به كاري رهنمايي كن تا با انجام آن از دوزخ رهايي يابم حضرت

جواب او را مفصلا دادند سپس آن مرد از نظرها غائب شد و ما او را نديديم مردم به دنبالش گرديدند اما او را نيافتند علي (عليه السلام) از بالاي منبر لبخندي زد و فرمود: چه مي‌خواهيد او برادرم خضر بود، سپس د فرمود: بپرسيد قبل از آنكه مرا
[صفحه 563]
نيابيد، آنگاه برخاست و خدا را حمد كرد و صلوات بر پيغمبر فرستاد و فرمود: اي حسن!! بر منبر آي و سخني بگو، مبادا قريش پس از من ترا نشناسند و گويند حسن خطبه نمي‌تواند بخواند، امام حسن (عليه السلام) عرض كرد: پدرم چگونه با حضور شما بالاي منبر رفته و سخن بگويم و تو در ميان مردم مرا ببيني و سخنم را بشنوي، امام علي (عليه السلام) فرمود: پدر و مادرم به قربانت من خود را از تو پنهان مي‌كنم و سخن تو را مي‌شنوم و تو را مي‌بينم ولي تو مرا نمي‌بيني، امام حسن (عليه السلام) بر منبر رفت و خدا را ستايش كرد و صلوات بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرستاد سپس فرمود: اي مردم! من از جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: من شهر علمم و علي در آن است آيا مي‌توان وارد شهر شد جز از در آن؟ سپس از منبر پايين آمد آنگاه امام علي (عليه السلام) او را به سينه خود چسبانيد، سپس امام به حسين (عليه السلام) فرمود: پسر جانم! برخيز و به منبر برو تا قريش به حال تو نادان نماند تو دنبال سخن برادرت حسن را بگو، امام حسين (عليه السلام) به منبر رفت و حمد خدا كرد و ستايش الهي را نمود و صلوات مختصري بر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرستاد سپس فرمود: اي مردم! از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: علي پس از من شهر علم است و هر كه در آن در آيد نجات يابد و هر كه از او تخلف كند هلاك شود، آنگاه از منبر پايين آمد و امام علي (عليه السلام) او را نيز در آغوش كشيد و بوسيد و فرمود: اي گروه مردم! گواه باشيد كه اين دو، فرزندان رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم هستند و دو امانتي كه به من سپرده شده و من آنها را به شما مي‌سپارم و رسول خدا از شما و رفتار شما نسبت به آنها بازپرسي و سؤ ال خواهد كرد. [895].

نوف بكالي كه يكي از اصحاب خاص اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) است مي‌گويد: در نزديكي مسجد كوفه خدمت اميرالمؤ منين (عليه السلام) رسيدم و گفتم السلام عليك يا اميرالمؤ منين و رحمة الله و بركاته، حضرت فرمود: و عليك السلام يا نوف و رحمة الله و بركاته.
[صفحه 564]
عرض كردم: يا اميرالمؤ منين! پندي به من دهيد، حضرت فرمود: اي نوف! خوبي كن تا با تو خوبي كنند، گفتم: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) بيفزا، فرمود: رحم كن تا به تو رحم كنند، گفتم: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) بيفزا، فرمود: خوب بگو تا به بخوبي يادت كنند، عرض كردم: بيفزا فرمود: از غيبت اجتناب كن كه غذاي سگان دوزخ است، سپس فرمود: اي نوف! دروغ گفته آنكه گمان دارد حلال زاده است و به غيبت كردن، گوشت مردم را مي‌خورد، دروغ گفته كسي كه گمان دارد حلال زاده است و دشمن من و امامان و اولاد من است، دروغ گفته كسي كه گمان دارد حلال زاده است و زنا را دوست مي‌دارد يا نافرماني خدا شب و روز مشغول است.
اي نوف! سفارش مرا بپذير ... اي نوف! صله رحم كن تا خدا عمرت را بيفزايد و خوش خلق باش تا حساب روز جزايت را سبگ گيرد، اي نوف! اگر خواهي در روز قيامت با من باشي كمك به ستمكاران مكن، اي نوف! هر كه ما را دوست دارد روز قيامت با ما است و اگر مردي سنگي را دوست بدارد با همان سنگ محشور مي‌شود.
اي نوف! مبادا خود را براي مردم جلوه دهي و به نافرماني خدا بپردازي تا روز جزا خداوند رسوايت كند. اي نوف! آنچه به تو گفتم نگهدار تا به خير دنيا و آخرت برسي. [896].

در نامه اي حضرت علي (عليه السلام) براي محمد بن ابي بكر زماني كه او را به ولايت مصر گمارده بود نوشت: ارتقب وقت الصلا لوقتها. و لا تعجل بما قبله لفراغ و لا تو خرها عنه لشغل فان رجلا سال رسول الله (ص) ...
مراقب اوقات نمازت باش و آن را در وقت مقرر خود به جا آور، به خاطر فراغت، قبل از وقت نماز اقدام به اقامه آن نكن و هم چنين به خاطر كاري كه داري آن را به تاخير نينداز (براي نمازت اهميت خاصي قايل باش و حساب جدايي براي آن باز كن و هرگز نمازت را تابع چيزهاي ديگر قرار نده بلكه سعي كن همه چيز را تابع و پيرو نماز خود
[صفحه 565]
كني) زيرا مردي از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از اوقات نماز پرسيد؟ حضرت چنين فرمود: جبرئيل در هنگام زوال شمس كه آفتاب مقابل حاجب و ابروي راست او بود نازل شد. سپس جبرئيل وقت نماز عصر آمد، كه در آن هنگام سايه هر چيزي به قدر و اندازه خود آن چيز گرديده بود. سپس د پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نماز مغرب را وقتي كه خورشيد غروب كرد به جا آورد. آنگاه نماز عشاء را هنگامي كه حمره مغربيه زايل شده بود خواند و به جا آورد و سپس نماز صبح را هنگامي كه تاريكي آخر شب بود و ستارگان مشبك بودند به جا آورد.
آنگاه اميرالمؤ منين (عليه السلام) اضافه فرمود: اي محمد بن ابي بكر! نمازت را در اين اوقات به جا آور و ملزم باش به اينكه كار نيكو انجام دهي و سنت حسنه به جا آوري و راه روش و راست را انتخاب كني.

در دوران زندگي امام علي (عليه السلام) اشعث بن قيس [897] با مردي دعوا داشت و فرداي آن روز قرار بود او در محكمه علي (عليه السلام) حاضر شده و محاكمه گردد. اشعث شب حلوايي آماده كرده آن را براي امام برد تا از اين راه امتيازي براي محاكمه فردا به دست آورد.
امام (عليه السلام) در را گشود و نگاهي به حلوا كرد و فرمود: اصله ام زكاه ام صدقة فذلك محرم علينا اهل البيت؛ آيا بخششي، يا زكاتي و يا صدقه اي است؟ اينها همه بر ما خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حرام است.
عرض كرد: هديه است.
امام فرمود: گريه كنندگان در سوگ تو بنشينند آيا از اين راه وارد شده اي كه مرا بفريبي؟ سوگند به خدا اگر هفت آسمان و زمين را به من بدهند كه پوست جوي را از دهان مورچه اي به ستم در آورم نافرماني خدا را نمي‌كنم. [898].
[صفحه 566]

پيام نامردي

علي (عليه السلام) در ابتداي حكومت نامه اي توسط مسوربن مخرمه براي معاويه فرستاد، معاويه صبر كرد تا اين كه سه ماه بعد از مرگ عثمان در ماه صفر مردي از قبيله بني عبس و مرد ديگري را از قبيله بني رواحه خواست و آنگاه سر طومار مهر شده‌ها را كه روي آن نوشته شده بود از معاويه به علي به آنها داد و گفت: اين طومار را گرفته و در كوچه هاي مدينه مي‌گردانيد.
آنها از شام خارج شدند و در ماه ربيع الاول وارد مدينه گرديدند. پس از ورود مرد عبسي طومار را گرفته طبق دستور معاويه در كوچه‌ها گردش د مي‌داد مردم از منازل خود خارج شده و به او نگاه مي‌كردند البته مردم مي‌دانستند كه معاويه به علي (عليه السلام) معترض است اين مرد گذشت تا اين كه خود را نزد علي (عليه السلام) رساند و طومار را به حضرت داد.
حضرت مهر طومار را شكست اما در آن نوشته اي نيافت پس به رسول فرمود: چه خبر؟
او گفت: من گروهي را ترك كردم كه جز به قصاص به چيز ديگري راضي نمي‌شوند.
حضرت فرمود: از چه كسي؟
گفت: از خودت، سپس افزود: من شام را در حالي ترك كردم كه 60 هزار نفر زير پيراهن كه بر منبر دمشق آويزان شده، گريه مي‌كردند. [899].

اصلح را بر كار گماشتم

نوشته اند: پس از اينكه علي (عليه السلام) فرزندان عباس را بر حجاز يمن و عراق گمارد مالك اشتر گفت: پس براي چه ديروز آن پيرمرد را كشتيم؟ (يعني كشتن عثمان به خاطر اين بود كه او بدون جهت اقوام خود را سر كار مي‌آورد)
[صفحه 567]
هنگامي كه حضرت علي (عليه السلام) از سخن مالك مطلع شد او را احضار كرد و مورد ملاطفت قرارش داد و فرمود:
اي مالك! آيا من حسن و حسين عليهم السلام را امارت دادم يا يكي از فرزندان برادرم، جعفر يا عقيل و يا حتي فرزندان او را؟
مالك؛ فرزندان عباس را به امارت گماردم به خاطر اينكه عباس مكرر از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم طلب امارت مي‌كرد و ايشان نيز به او فرمود:
يا عم ان الاماره ان طلبتها و كلت اليها و ان طلبتك اعنت عليها؛ اي عموي من! حكومت به گونه اي است كه اگر تو آن را بخواهي، موكل آن خواهي شد (و بايد خودت آن مقام را حفظ كني) و اگر آن تو را طلب كند بر حفظش ياري خواهي شد. (يعني كسي كه طالب مقام است، تمام هم و غم او اين است كه مقام از دست او گرفته نشود اما اگر مقام به سراغ كسي بيايد وسايل و ابزار حفظ آن نيز فراهم مي‌شود).
آنگاه امام علي (عليه السلام) ادامه داد كه: من در دوران عمر و عثمان مي‌ديدم كه فرزندان عباس شاهد ولايت كساني از فرزندان (رها شدگان) بودند، ولي حالا اگر فردي را كه از آنها بهتر باشد مي‌شناسي او را نزد من بياور تا براي مناصب حكومتي از او استفاده كنم.
مالك اشتر بعد از شنيدن سخنان حضرت از نزد ايشان در حالي كه شك و شبهه او زايل شده بود خارج شد [900].

عزل كارگزاران و عثمان

يكي از كارهاي مهم كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) در ابتداي تصدي حكومت خود انجام داد عزل كارگزاران عثمان بود مغيرة بن شعبه روزي نزد امام علي (عليه السلام) رفت و با چرب زباني به تملق پرداخته و گفت:
نصيحتها ارزان مي‌باشد و تو از همه برتري، نظر امروز، امور فردا را به دست مي‌دهد آنچه هم امروز از دست برود باعث از دست رفتن چيزهايي در فرداست.
[صفحه 568]
بعد از گفتن اين جملات مغيره لحظه اي سكوت كرد تا ببيند به چه ميزاني گفتارش در حضرت اثر كرده است.
علي (عليه السلام) چيزي نگفت او ادامه داد: من به تو نصيحت مي‌كنم كه كارگزاران عثمان را در جاي خود ابقا كني معاويه و ... را در كار خود بگمار و ديگر كارگزاران را هم در جاي خودشان باقي گذار آنان با تو بيعت مي‌كنند، كشور را آرام مي‌سازند و مردم را ساكت مي‌گردانند.
پس از اتمام صحبت شيطان ثاني، مغيره، امام فرمود: به خدا قسم اگر ساعتي از روز باشد در اجراي نظرم تلاش به خرج مي‌دهم و نه آنان را كه گفتي والي مي‌كنم و نه امثال آنان را به ولايت مي‌گمارم.
مغيره گفت: پس بر آنها نامه بنويس و آنان را در مقام خودشان تثبيت كن همين كه بيعت آنان و اطاعت سپاهيان به تو رسيد يا آنان را عوض كن و يا باقي بگذار.
حضرت فرمود: در دينم نيرنگ وارد مكن و در كارم پستي روا مدار. [901].

شورشيان سلاسل [902] قله‌ها را گرفته و راه‌ها را ناامن كرده بودند و به كاروانها يورش مي‌بردند پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم ابتداء ابابكر را با 700 نيرو به سوي دشمن اعزام كرد اما او موفق نشد و قبل از برخورد نظامي با كمين دشمن رو به رو شد و با دادن تعدادي كشته و مجروح از ميدان فرار كرد، بار ديگر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عمر را به ميدان آنها فرستاد كه او نيز بازگشت، عمر و عاص گفت: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم جنگ با حيله و نيرنگ تواءم است مرا بفرست پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او را اعزام كرد و او نيز مانند آن دو نفر شكست خورد و فرار كرد.
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: تنها علي است كه از برابر دشمن فرار نمي‌كند.
لذا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علي (عليه السلام) را به ميدان با آنها فرستاد علي (عليه السلام) با شيوه و تاكتيكهاي
[صفحه 569]
نظامي حساب شده اي به جنگ با شورشيان سلاسل حركت كرد ابتداء حضرت از جاده اصلي كه زير نظر ديده بانان دشمن قرار داشت راه نپيمود و نيروهاي خود را از بيراهه حركت داد، سپس شبها راه مي‌رفت و روزها پنهان مي‌شد و كمين مي‌گرفت.
عمر بن خطاب و خالدبن وليد، بارها و بارها به حضرت اعتراض كردند كه اين چه شيوه اي است؟
آنها بارها گفتند: اين جوان! ما را در ميان مار و عقرب و درندگان بيابان به كشتن مي‌دهد و در طول راه عمر و عاص و ابابكر نيز اعتراض د كردند.
اما امام به اعتراض آنان توجهي نكرد تا آنكه شب هنگام نزديك منطقه دشمن رسيد، آنگاه امام دستور دادند زنگوله‌ها را از گردن شتران باز كنند و دهان اسبان را نيز ببندند تا صداي زنگوله‌ها و شيهه اسبان دشمن را متوجه حضور لشكر اسلام نكند.
آنگاه به نيروهاي خود فرمان داد كه با استفاده از تاريكي شب اطراف قلعه شورشيان را تصرف كنند و دشمن را در محاصره بگيرند.
صبح هنگام بعد از نماز صبح پوزبند اسبها را باز كردند و صداي تكبير و شيهه اسبان دشمن را وحشت زده بيدار كرد آنها فهميدند كه سپاه اسلام تهاجم را آغاز كرد و تعداد كثيري از شجاعان دشمن به دست علي (عليه السلام) كشته شدند و سپس تسليم شدند و تعداد بسياري از آنها نيز مسلمان شدند و سپاه اسلام پيروزمندانه به مدينه بازگشت، ام سلمه

مي‌گويد: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در منزل من خوابيده بود كه ناگهان بيدار شدم، گفتم: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم شما را چه مي‌شود؟ فرمود: جبرئيل نازل شد و خبر پيروزي علي (عليه السلام) را آورد و شروع عاديان نازل شد. [903].
[صفحه 570]

مردانگي در ميدان جنگ

لشكريان معاويه خود را زودتر از لشكر امام به سرزمين صفين رساندند و تواستند رودخانه فرات را در اختيار خود گيرند، معاويه لشكري را به فرماندهي ابوالاعور اعزام كرد تا از فرات حفاظت كنند و مانع استفاده لشكريان علي (عليه السلام) از آب شوند.
اما امام علي (عليه السلام) صعصعه بن صوحان را نزد معاويه فرستاد تا او مانع آب نشود، دو تن از ياران معاويه به نامهاي وليد بن عقبه. [904] و عبدالله بن سعيد نظر دادند كه آب را بر روي لشكر علي مي‌بنديم تا آنان از تشنگي بميرند.
عمر و عاص گفت: اين كار اشتباه است علي (عليه السلام) كسي نيست كه تشنه بماند علي (عليه السلام) همان كسي بود كه گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست (روز سقيفه و بيعت مردم با ابوبكر) حق خود را مي‌گرفتم.
امام معاويه نظر عمر و عاص را نپذيرفت سپاه امام به دشمن حمله كرد و آب را به تصرف آورد.
معاويه به عمر و عاص گفت: به نظر تو علي (عليه السلام) با ما چه مي‌كند.
عمر و عاص گفت: علي (عليه السلام) مثل تو نيست او هدفي غير از آب دارد در نهايت امام علي (عليه السلام) آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشكر آب را بردارند و بسياري از دشمنان با اين مردانگي و مروت امام هدايت شدند و به لشكر امام پيوستند [905].

برادران واقعي علي

قيس يكي از ياران امام علي (عليه السلام) است كه امام رضا (عليه السلام) درباره چگونگي نماز او و حضور قلب او در نماز مي‌فرمايد:
مردي از اصحاب علي (عليه السلام) كه به او قيس مي‌گفتند به نماز ايستاد وقتي ركعتي از نماز را خواند ناگهان مار سياهي آمد و در موضع سجده قيس قرار گرفت، قيس بدون توجه به ركوع و سجود رفت وقتي پيشاني از موضع سجده برداشت مار به گردن قيس پيچيد. سپس از يقه او وارد پيراهن او شد. ولي اين بنده صالح خدا كه حقيقت نماز را دريافته بود به نمازش ادامه داد و آسيبي هم از مار نديد.
سپس امام رضا (عليه السلام) وقتي داستان قيس را نقل فرمود: اضافه كرد كه شبيه اين قضيه براي خود حضرت هم رخ داده است [906].
[صفحه 571]

برگشت آفتاب در سرزمين بابل براي علي

جويريه بن مسهر كه از ياران علي (عليه السلام) است مي‌گويد: با حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) از قتال با خوارج نهروان مي‌آمديم تا رسيديم به سرزمين بابل [907] هنگام نماز عصر رسيد. علي (عليه السلام) و تمام مردم كه با حضرت بودند از اسب پياده شدند، علي (عليه السلام) فرمود:
اي مردم اين سرزمين ملعون و از رحمت خدا به دور است و در روزگار گذشته سه بار و يا به روايتي دو مرتبه اهل آن معذب شدند و خداوند بر آنان عذاب نازل كرده و اين سرزمين يكي از شهرهاي قوم لوط است.
و اولين سرزميني است كه در او بت پرستيده شد. براي هيچ پيامبر و يا وصي پيامبري حلال و جايز نيست كه در روي اين زمين نماز بخواند.
اي ياران من، هر كدام از شما خواستيد در اين سرزمين نماز بگذاريد مانعي نيست پس مردم در حاشيه جاده به نماز ايستادند و نماز خويش را به جا آوردند و اميرمؤ منين (عليه السلام) به استر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم سوار شد و از آن سامان تشريف برد، جويريه گفت: والله اميرالمؤ منين (عليه السلام) را تبعيت خواهم كرد و از حضرتش نمازم را تقليد خواهم نمود لذا پشت سر آن حضرت به راه افتادم، پس سوگند به خدا از جسر سورا در ارض بابل نگذشته بوديم كه آفتاب غروب كرد. پس من شك كردم كه آيا نماز ما بايد فوت شود؟ و آيا نبايد حضرت علي (عليه السلام) نماز بخواند؟ پس ناگهان امام (عليه السلام) متوجه من شد و فرمود: يا جويريه آيا شك نمودي عرض د كردم. بلي يا اميرالمؤ منين! حضرت در ناحيه اي پياده شد آنگاه وضو ساخت و برخاست و به كلاه و دعائي كه من نفهميدم چه
[صفحه 572]
مي‌گويد، گويا عبراني بود سخن گفت. سپس ندا در داد الصلاه [908] نظر كردم به سوي آفتاب، سوگند به خدا ديدم كه از بين دو كوه خارج شد و از براي او صوت و صداي شديدي بود، آنگاه حضرت به نماز عصر ايستاد و من نيز نماز را با آن حضرت گزاردم.
وقتي كه از نماز فارغ شديم يك دفعه شب شد همچنان كه بود.
پس آن هنگام حضرت رو به من كرد و فرمود:
اي جويريه بن مسهر! همانا خداوند عز و جل به حبيبش مي‌فرمايد: اي پيامبر! به نام عظيم پروردگار خود تسبيح گوي، اي جويريه من خداوند را به اسم اعظمش خواندم، آفتاب را براي من برگرداند. جويريه وقتي كه اين معجزه را از آن حضرت ديد گفت: به پروردگار كعبه سوگند كه تو وصي نبي هستي. [909].

توصيه علي به كميل درباره نماز

حضرت علي (عليه السلام) به كميل بن زياد نخعي درباره خصوصيات و كيفيت اقامه نماز مي‌فرمايد:
يا كميل! ليس الشان ان تصلي و تصوم و تتصدق، ...
اي كميل! شان و قدر و منزلت در عبادت و اطاعت خدا به اين نيست كه نماز بگزاري و روزه بدري و صدقه بدهي بلكه شان و منزلت اين است كه نماز را با قلب پاك بگزاري و سليم النفس باشي و عملي خدا پسندانه و با خشوع كه سراپاي وجودت را فراگيرد، انجام دهي. (يعني صرف نماز و روزه و تصدق اموال كافي نيست، بلكه عمل، نيت پاك مي‌خواهد) بنگر در آن چيزي كه در آن و بر آن به نماز ايستاده اي كه اگر غصبي و حرام باشد نماز او قبول نيست و فايده اي ندارد. [910].
[صفحه 573]

امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد: كه روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) خطاب به اصحاب خود فرمود: كدام يك از آيات كلام الله مجيد نزد شما اميدوار كننده ترين آيات مي‌باشد؟
بعضي گفتند: اين آيه است ان الله لا يغفر ان يشرك و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء. [911].
حضرت فرمود: نيكو آيه اي است اما اميدوار كننده ترين آيات براي غفران و آمرزش نمي‌باشد.
عده اي ديگر گفتند: اين آيه است و من يعمل سوء او يظلم نفسه ... [912] حضرت فرمود: نيكو آيه اي است اما آيه منظور نظر نمي‌باشد.
بعضي ديگر گفتند اين آيه است قل يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لا تقنطو من رحمه الله ان الله يغفر الذنوب جميعا. [913] حضرت فرمود: نيكو آيه اي است اما آيه مورد نظر نيست.
گفتند اين آيه است: والذين اذا فعلو فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا ذنوبهم. [914] حضرت فرمود: نيك آيه اي است اما آن آيه نيست، آيا آيه ديگري نمي‌دانيد؟ كه به نظر شما اميدوار كننده ترين آيات قرآن باشد؟ اصحاب عرض كردند: نه يا اميرالمؤ منين به خدا سوگند چيزي در نزد ما نيست كه بخوانيم.
امام فرمود: سمعت حبيبي رسول الله يقول ارجي آية في كتاب الله.
و اقم الصلاه طرفي النهار و زلفا من الليل ... [915].
از حبيبم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: اميدوار كننده ترين آيه در قرآن اين آيه شريفه است: و به پا داريد نماز را در دو طرف از روز و نمازي كه پاره اي از شب گذشته به جا آورده شود سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: يا علي! به خدايي كه مرا بشير و نذير قرار داد و مبعوث به رسالت گردانيد اگر يكي از شما به وضو قيام نمايد گناهان و معاصي او از
[صفحه 574]
اعضاي او فرو مي‌ريزد تا وقتي با صورت و قلب خود متوجه قبله گردد، از قبله و نمازش بر نگردد مگر آنكه جميع گناهان او بريزد و هيچ گناه بر صحيفه عمل او باقي نماند همچون روزي كه از مادر متولد شده باشد، و هر گاه ما بين دو نماز گناهي از او صادر شده باشد با خواندن نماز آمرزيده شود. و از گناه پاك گردد تا اينكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم نمازهاي پنج گانه را كه موجب آمرزش هستند شمارش نمود.
سپس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! بدان كه منزلت

نماز پنج گانه براي امت من مانند نهري است كه بر در خانه يكي از شما باشد اگر شخصي در بدن او چرك باشد و هر روز پنج بار در آن نهر شستشو كند، آيا چرك در بدن او باقي خواهد ماند. سوگند به خدا نمازهاي پنج گانه براي امتم چنين است كه تمام گناهان او را پاك مي‌كند و تيرگي قلب آنها را مي‌برد. [916].

تدابير صنعتي امام علي

امام علي (عليه السلام) براي رفع نيازهاي مسلمانان در سفرهايي دريايي به مهندسين ايراني دستور داد تا از درآمد ملي كشور، اسكله اي در شهر جده كه جزء شهرهاي بندري عربستان است بسازند تا با اين وسيله رفت و آمدهاي دريايي به سهولت انجام گيرد و براي رونق سفرهاي دريايي دستور ساختن كارخانه كشتي سازي را صادر فرمود به اين صورت كه از درآمد عمومي، مخارج ساخت آن را تاءمين كرد و اين كار در خط توليد قرار گرفت علي (عليه السلام) پس از اتمام كارخانه كشتي سازي خود شخصا آن را افتتاح كرد. [917].

غصه دار يتيمان

قنبر مي‌گويد: روزي امام از حال زار يتيماني آگاه شد، به خانه رفتيم و برنج و خرما و روغن فراهم كرد و خود به دوش كشيد و به من اجازه حمله آنها را نداد.
وقتي كه به خانه يتيمان رفتيم غذاهاي خوش طعمي درست كرد و به آنان خورانيد
[صفحه 575]
و آنها را سير كرد، سپس بر روي زانوها و دو دست خود راه مي‌رفت و با صداهاي مخصوصي بچه‌ها را مي‌خنداند بچه‌ها نيز صداي امام را تقليد مي‌كردند و مي‌خنديدند.
سپس از منزل خارج شديم به امام گفتم: مولاي من امروز دو چيز براي من شگفت انگيز بود؛
اول آنكه با صداي مخصوصي بچه‌ها را مي‌خنداني‌د و دوم آنكه غذاي آنها را خود بر دوش حمل كرديد.
حضرت فرمود: اولي براي رسيدن به پاداش بود و دومي براي آن بود كه وقتي خانه يتيمان شدم آنها گريه مي‌كردند خواستم وقتي خارج مي‌شويم آنها هم سير باشند و هم خندان. [918].

روزي مرد قد بلند شوخي در مدينه وارد مسجد شد و علي (عليه السلام) را ديد كه مشغول نماز است، چون اندام امام متوسط و معتدل بود او نعلين امام را برداشت و بر بالاي طاق ستون مسجد گذاشت تا امام نتواند نعلي خود را بردارد در نتيجه از او خواهش نمايد تا نعلين را پس دهد.
امام علي (عليه السلام) صبر كرد وقتي آن مرد در نماز براي تشهد به زمين نشست دامن پيراهن او را جمع كرد و ستون مسجد را با قدرت شگفت انگيز خود مقداري بلند كرد و پيراهن او را زير آن گذاشت.
وقتي نماز آن مرد تمام شد ديد كه هيچ كاري از او ساخته نيست لذا به التماس افتاد تا لباسهاي قيمتي او نابود نشود امام هم او نگاه مي‌كرد و مي‌خنديد.
وقتي زياد التماس كرد، امام علي (عليه السلام) فرمود: به شرطي پيراهن تو را آزاد مي‌كنم كه قول بدهي ديگر نسبت به مردم اين فضولي‌ها را نكني.
آن مرد سوگند ياد كرد كه ديگر اينگونه رفتارهاي زشت را تكرار نكند آنگاه امام (عليه السلام) او را آزاد كرد [919].
[صفحه 576]

براي امام علي (عليه السلام) چند مشك عسل به عنوان بيت المال آوردند پس از چند روز وقتي امام خواست آن را تقسيم كند متوجه شد كه عسل يكي از مشك‌ها دست خورده است.
قنبر را فرا خواند پرسيد: عسل را چه كسي برداشته است؟
قنبر گفت: يكي از بچه‌ها مقداري از سهميه عسل شما را برداشت.
امام در اينجا دو كار مهم انجام داد كه از نظر تربيتي بسيار قابل توجه است اول اينكه كودك را سرزنش كرد دوم آنكه مقداري پول به قنبر داد و فرمود: برو در بازار عسل خريداري كن و بياور تا بچه‌ها بخورند. [920].

شيري در ميدان جنگ

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) پس از اتمام حجت با شورشيان بصره و بردباري در آغاز نبرد وقتي دشمن جنگ را آغاز كرد زره خود را پوشيده و پيشاپيش سپاه خود به قلب دشمن زد و حملات شديدي كرد به گونه اي كه دشمن چون روباه از مقابلش مي‌گريخت.
چند بار شمشير امام (عليه السلام) خم شد كه به ناچار به خيمه برگشت تا آن را اصلاح كند اصحاب و فرزندان و مالك اشتر به امام عرض كردند: يا علي! حملات به دشمن را به ما واگذار، ولي امام (عليه السلام) پاسخ نمي‌داد و دوباره حمله مي‌كرد، و صف هاي ناكثين را درهم مي‌شكست.
اصحاب اصرار كردند كه: اگر به شما آسيبي برسد اين دين در خطر مي‌افتد.
حضرت در پاسخ به آنها فرمود: والله ما اريد بما ترون الاوجه الله و الدار الاخرة؛ به خدا سوگند آنچه را مي‌بينند به خاطر خدا و آخرت است [921].
[صفحه 577]

تاكتيك نظامي

وقتي كه سپاه امام علي (عليه السلام) به اطراف شهر بصره رسيد در آنجا اردو زد تا وفاداران علي (عليه السلام) از قبايل گوناگون به لشكر امام بپيوندند بسياري از سران قبايل و بزرگان كوفه و بصره با اميرمؤ منان (عليه السلام) ملاقات كردند.
روزي اخنف بن قيس با خويشاوندان خود خدمت امام رسيد و پس از گفتگوهاي فراوان به امام گفت:
قوم و قبيله من بدرستي حقيقت را نمي‌شناسد، اگر بخواهم آنها را براي كمك در اين جنگ بياورم دويست سوار بسوي تو خواهند آمد. اما اگر من و طرفداران شما به خانه هايمان بازگرديم و در جنگ با شما نباشيم مي‌توانيم شش هزار زن را از تو دور نگه داريم حال چه كنم؟ دويست مرد به كمك بياورم؟ يا شش هزار شمشير را از تو دور سازم؟ امام فرمود: شمشير را از من بازداري نيكوتر است به خانه ات بازگردد. [922].

غذا و لباس ساده امام

يكي از ياران امام علي (عليه السلام) نقل مي‌كند، يك شب هنگام افطار خدمت حضرت علي (عليه السلام) رفتم، حضرت به من فرمود: بر خيز و با حسن و حسين عليهم السلام همسفر باش، آنگاه امام به نماز ايستاد، وقتي نماز امام به پايان رسيد. ظرف در بسته اي را جلوي امام گذاشتند، بگونه اي درب غذا بسته شده بود كه ديگري نتواند آن را باز كند، امام در ظرف غذا باز كرد و نان جو را در آورد و تناول فرمود: او مي‌گويد: به امام عرض كردم: يا علي! شما سابقه بخل نداشتيد چرا غذاي خود را اينگونه پنهان و مخفي مي‌كنيد؟
امام فرمود: اينكار از روي بخل نيست بلكه نمي‌خواهم فرزندانم از روي دلسوزي چيزي (مانند روغن يا دوغ) به اين غذا اضافه كنند، عرض كردم مگر حرام است؟
[صفحه 578]
فرمود: نه اما رهبري شايسته بايد در خوراك و لباس، مانند فقيرترين افراد جامعه خود زندگي كند تا الگوي بينوايان باشد و آنان مشكلات و نداري خود را بتوانند تحمل كنند. [923].
و در جايي ديگر هارون بن عنتره مي‌گويد: در شهر حورنق [924] هوا بسيار سرد بود علي (عليه السلام) را ديدم كه تنها لباسي بر خود پيچيده به او گفتم: يا علي! از بيت المال سهمي بردار و براي خود لباسي مناسب تهيه كن حضرت فرمود: چيزي از مال شما بر نمي‌دارم و اين لباس را نيز از مدينه همراه خود آورده ام. [925].
همچنين شخصي در كوفه مركز خلافت حضرت وقتي لباسهاي امام علي (عليه السلام) را كم قيمت و ساده و وصله دار ديد با تعجب به امام نگريست و گفت:
چرا لباس شما وصله دار است؟
امام به او فرمود: يخشع له القلب و تذل به النفس و يقتدي به المؤ منون
لباس وصله دار دل را خاشع و نفس اماره را خوار مي‌كند و الگوي مؤ منان مي‌شود. [926].

سادگي منزل و زندگي

سويد مي‌گويد: روزي خدمت امام علي (عليه السلام) رسيدم ايامي كه همه مردم با امام بيعت كرده بودند و او امام و خليفه مسلمين بود آن حضرت را ديدم كه بر روي حصير كوچكي نشسته و چيز ديگري در آن خانه وجود نداشت.
سويد مي‌گويد: عرض كردم: يا اميرالمؤ منين! بيت المال مسلمين در اختيار شماست فرشي براي اتاقهاي خود تهيه نماييد مي‌بينم كه در خانه شما فرشي جز حصير وجود ندارد.
امام فرمود: اي سويد! كسي كه در راه است و در مسافر خانه اي كه زود از آنجا منتقل مي‌شود (دنيا)، ابزار و وسايل فراواني براي آنجا تهيه نمي‌كند ما به زودي از اين دنيا
[صفحه 579]
مي‌رويم و به خانه آخرت رهسپار مي‌گرديم چرا فرشهاي قيمتي تهيه كنيم [927].
البته اين سادگي در تمامي ابعاد زندگي حضرت بارز بود بهترين غذاي امام شير شتر بود كه ميل مي‌كردند و گوشت بسيار كم مي‌خوردند، غذاي امام را فرزندان و يا همسران و دوستان حضرت نمي‌توانستند بخورند، پس از جنگ جمل وقتي حضرت در كوفه مستقر شد و كوفيان قصر سفيدي را براي امام بنا كردند حضرت در پاسخ به اين كار آنها فرمود: من حاضر نيستم ديوار خانه ام از ديوار منازل بيچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد [928].
اين وضع زندگي امام متقين علي (عليه السلام) است و در آنجايي كه دخترش ام كلثوم نان جويي خشك را در سفره پدرش ديد اشكش جاري شد در اوايل زندگي خود، امام شبها بر روي پوستي مي‌خوابيد كه در روز از همان پوست براي علوفه دادن به شتر خود استفاده مي‌كرد به راستي كسي كه تمامي سرمايه بيت المال مسلمين كشور اسلامي در اختيار او بود اما خود با مقداري آرد و آب افطار مي‌كرد، بنا به روايتي از امام صادق (عليه السلام) علي (عليه السلام) هميشه از دسترنج خود ارتزاق مي‌كرد نه از بيت المال. [929].

در انتظار فرشتگان الهي هستم

عبدالله عنوي مي‌گويد: در جنگ جمل علي (عليه السلام) را ديدم كه جنگ را شروع نمي‌كند و گويا انتظار چيزي را مي‌كشد فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند: يا اميرالمؤ منين! دشمن تعدادي از سربازان ما را با تير زده و به شهادت رسانده چرا دستور حمله را صادر نمي‌كنيد؟
امام فرمود: اي مردم! من در انتظار نزول فرشتگان آسمان مي‌باشم، زيرا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا به اين مطلب بشارت داده است لذا تا فرشتگان الهي نازل نشوند، دستور جنگ را نخواهم داد.
مدتي گذشت و ما در انتظار بوديم كه ناگاه، نسيمي خوشبو از عطر عنبر وزيد، با اينكه زره بر تن و كلاه خود بر سر داشتم خنكي آن را احساس د مي‌كرديم.
اينجا بود كه امام برخاست و زره خود را پوشيد و آماده جنگ شد من جنگي را آنچنان بر فتح و پيروزي نزديك نديده بودم. [930].
[صفحه 580]

سرزنش كساني كه به جنگ نيامدند

اميرمؤ منان (عليه السلام) پس از پايان جنگ جمل وارد كوفه شد و در منزل جعده بن هبيرة (پسر ام هاني خواهر امام علي (عليه السلام)) استقرار يافت بزرگان كوفه يك به يك به ديدار امام مي‌آمدند.
سليمان بن صرد خزاعي در جنگ شركت نداشت وقتي وارد محضر امام شد آن بزرگوار او را سرزنش كرد و فرمود:
اي سليمان! دچار شك و شبهه شدي و از ياري ما سرباز زدي؟ چرا از ياري كردن اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خودداري نمودي؟
سليمان عذرهاي فراوان آورد آنگاه با نگراني به مسجد جامع خدمت امام مجتبي (عليه السلام) رفت تا به واسطه آن بزرگوار علي (عليه السلام) را از خود خشنود گرداند. [931].

رابطه قاضي با مردم

ابوالاسود دوئلي مردي شاعر سياستمدار و اديب بود كه علم نحو را با راهنمايي امام علي (عليه السلام) تدوين كرد و قرآن را اعراب گذاري و نقطه چنين نمود و در دوران حكومت عمر بن خطاب به بصره هجرت كرد و در عصر حكومت عمر بن عبدالعزيز در سن 85 سالگي در گذشت.
او با اينكه از ارادتمندان قطعي حضرت علي (عليه السلام) بود، تنها قاضي حكومت علي (عليه السلام) بود كه در همان روزهاي اول قضاوت خود توسط امام عزل شد، چون فرمان عزل خود را از طرف علي (عليه السلام) دريافت كرد، خدمت امام آمد و گفت: به خدا قسم نه خيانت كرده ام و نه به خيانت متهم شدم چرا مرا عزل كردي؟
امام در پاسخ فرمود: درست مي‌گويي و تو مردي امين و با ايماني هستي، اما بازرسان من اطلاع داده اند كه چون طرفين دعوي به محكمه پيش تو مي‌آيند تو بلندتر از ايشان سخن مي‌گويي و درشتي در گفتار داري [932].
[صفحه 581]

مظهر عدل الهي

شيخ طوسي نقل مي‌كند كه: مردي به عنوان مهمان بر امام علي (عليه السلام) وارد شد چند روزي از طرف امام (عليه السلام) پذيرايي شد. اما او نگفت كه با شخصي دعوا كرده و در فلان روز بايد محاكمه شوند. وقتي امام از اين ماجرا آگاه شد، چون بايد قضاوت مي‌كرد و عدالت را نسبت به طرفين دعوا رعايت مي‌نمود به مهمان خود فرمود: اخصم انت؟ آيا براي محاكمه و خصومت آمدي؟
او پاسخ داد آري، امام فرمود: تحول عنا، ان رسول الله (ص) نهي ان يضاف خصم الا و معه خصمه، اكنون از مهماني ما خارج شو، زيرا پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم از پذيرايي كردن از طرفين دعوي نهي فرموده است [933].

دعواي عبد و مولا

روزي برده اي بر ارباب و مولاي خود شوريد و او را گرفت و مدعي شد كه او ارباب است و آنكه اسير شده، همانا برده اوست. هر چه اطرافيان سعي كردند با نصيحت و سوگند، حتي تهديد غلام را از اين رفتارش باز دارند نتوانستند، او همچنان در ادعاي خود محكم و راسخ بود و هر دو آنها ادعا داشتند كه مولا هستند و برده نمي‌باشند.
اين ماجرا را براي حل اختلاف به علي (عليه السلام) رساندند علي (عليه السلام) با استفاده از علم روانشناسي اين مشكل را حل كرد.
حضرت به هر دو آنها را فرمود: تا رو به ديوار بايستند و سر به ديوار بگذارند و در آن حالت آنها را نگه داشت، آنگاه به قنبر فرمود: (با يك صحنه سازي) شمشير خود را از غلاف بركش. قنبر گفت: آماده ام يا علي! آنگاه حضرت فرمود: گردن غلام را بزن.
در اين هنگام آن كس كه غلام بود بي اختيار خود را از ترس كنار كشيد و دعوا مولاي و عبد خاتمه يافت. [934].
[صفحه 582]

عفو و بخشش بخاطر قرآن

روزي از روزهاي حكومت امام علي (عليه السلام) شخصي خدمت امام آمد و اعتراف به دزدي كرد، امام به او فرمود: حد دزد قطع دست است. آيا باز هم اعتراف مي‌كني؟
او بار ديگر به جرم خود اعتراف كرد. امام پرسيد: آيا چيزي از آيا قرآن را در حفظ داري تا قرائت كني؟
گفت: آري، سوره بقره را حفظ و مدام آن قرائت مي‌كنم.
امام فرمود: برو دست تو را به بركت سوره بقره بخشيدم. اشعث بن قيس د كه مردي منافق و از پليدان روزگار امام علي (عليه السلام) است به آن حضرت اعتراض كرد و گفت: آيا حدود الهي را تعطيل مي‌كني؟
امام فرمود: تو چه مي‌داني حكم اين مساءله را؟ هر گاه براي جرمي شاهد و دليل اقامه شد، امام بايد حد الهي را اجرا كند، اما اگر مجرمي خود اعتراف كرد اين كار او با امام است؛ مي‌تواند عفو كند و مي‌تواند حد الهي را جاري سازد. [935].

حفظ روحيه لشگر

در جنگ صفين از لشكر معاويه دلاور جسوري به نام ابن صباح حميري به ميدان آمد، يكي از دلاوران سپاه امام نيز به جنگ او رفت و كشته شد. نفر دوم و سوم نيز بدست او كشته شدند، در اين هنگام جنگاور شامي زياد مغرور شد و با حركات خود روحيه سربازان امام را تضعيف مي‌كرد. سربازان امام نيز با ديدن اين صحنه‌ها تزلزل در روحيه شان به وجود آمده بود.
[صفحه 583]
امام علي (عليه السلام) براي پيشگيري از تضعيف رويه سربازانش لباس د يكي از سربازان خود را به تن كرد و شخصا به ميدان رفت و ابن صبح را كشت، سرباز ديگري از سپاه شام به ميدان آمد، آنهم كشته شد، نفر سوم نيز به جنگ آمد او هم توسط تيغ كافر كش علي (عليه السلام) به خاك افتاد، آنگاه امام در ميان دو لشكر با صداي بلند فرمود:
اگر شما در قتل و خونريزي پيشدستي نمي‌كرديد ما به روي شما شمشير نمي‌كشيديم. [936].

شعارها در ميدان جنگ

در صدر اسلام توسط پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرهنگ شعار دادن در جنگ در جامعه اسلامي جاري شد، در جنگ حضرت علي (عليه السلام) با سپاه منحرف و جهنمي جمل؛ عايشه در ميان سپاه خود فرياد مي‌زد: فانما يصير الاحرار.
علي (عليه السلام) با صداي بلند به سپاهيانش فرمود: در پاسخ او بگوييد: يا منصور امت و سپاهيان امام (عليه السلام) فرياد مي‌زدند: يا محمد؛ يا حم لا يبصرون.
لشكر عايشه فرياد مي‌زد: يا لثارات عثمان!!!
لشكريان امام با صداي بلند پاسخ مي‌دادند. اللهم انصرنا علي القوم الناكثين [937].

زنداني بدكاران در حكومت علي

زنداني شدن مجرمان در عصر حكومت علي (عليه السلام) يكي از كيفرهايي بود كه مي‌توانست در مواردي كارگشا باشد در اين نوشته به گوشه هايي از اين روش اشاره مي‌شود:
بعضي موارد حبس در مورد خيانتهاي اداري بوده است كه از آن جمله مسؤ ول بازار
[صفحه 584]
اهواز به نام ابن هرقه مرتكب خيانتي شده بود. امام در نامه اي به رفاعة بن شداد بجلي (قاضي و والي اهواز) نوشتند كه ابن هرقه را از كار بركنار كند و او را به حبس اندازد و هر روز جمعه او را زا زندان بيرون آورده و تازيانه به او فرود آرد و در بازارها او را بگرداند و در زندان خوار و ذليل زندگي كند، و پاهاي او بسته باشد و فقط به هنگام اداي نماز او را باز كند و هيچ كس با او در زندان تماس نگيرد و اگر كسي چنين كرد و به او تلقين نمود و اميد داد تماس گيرنده با تازيانه تعزير شود و شبانگاه، زندانيان از داخل زندان بيرون برده شوند و به محوطه آزاد آورده شوند اما او از چنين امكاني بهره نبرد مگر ترس تلف شدن او باشد ... [938] و امام در مواردي ديگري مثل خيانتهاي مالي واليان خود منذربن جارود؛ يزيد بن حجيه التيمي نيز دستور دادند كه آنان را به زندان اندازند. [939].

توبيخ فرمانده اي ضعيف

مسيب بن نجية الفزاري از سوي امام مسؤ ول شد، تا با دو هزار نفر از قبيله همدان براي سركوبي عبدالله بن سعدة حركت كند دو لشكر با يكديگر برخورد كردند و عبدالله بن سعدة عقب نشيني كرد و در منطقه تيماء تحصن نمود و لشكريان مسيب گرد محل استقرار عبدالله بن سعدة را محاصره كردند، شبانگاه متحصنان توانستند از قلعه بيرون روند و به شام بگريزند، پس از بازگشت، امام فرمانده خود را مورد عتاب قرار داد و چند روزي او را در زندان جاي داد. سپس او را آزاد كرد و مسؤ وليت اخذ صدقات در كوفه را به او واگذار كرد. [940].
[صفحه 585]

برخورد امام با جاسوسان

در حكومت 5 ساله خود، امام از مساءله جاسوسان دشمن غفلت نمي‌كرد، به عنوان نمونه معقلة بن هبيره پس از فرار به سوي معاويه براي برادر خود (نعيم بن هبيره) نامه اي نوشت و به او اطلاع داد كه با معاويه، سخن گفته است و زمينه امارت و ... را براي او فراهم ساخته است. معقله، اين نامه را توسط يكي از نصرانيان بني تغلب براي برادرش فرستاد، اين نصراني دستگير شد و او را به حضور امام آوردند، حضرت دستور دادند كه دست نصراني را قطع كنند و او هم در اثر آن در گذشت. [941].

تبعيد متخلفان توسط امام

تغيير اجباري محل سكونت از مواردي بود كه امام بارها از آن استفاده كردند از جمله:
تبعيد قبيله غثي و قبيله باهله است، اين دو قبيله در كوفه زندگي مي‌كردند و با امام و حكومت حضرت ناسازگاري نشان مي‌دادند امام در مكالمه اي به آن فرمودند يا معشر باهله اشهد الله انكم تبغضوني؛ اي طائفه باهله! خدا گواه است كه شما مرا دشمن خود مي‌داريد
اين دو طايفه از شركت در جنگ صفين نيز خودداري كردند و در كوفه به فتنه انگيزي مشغول شدند از اين رو امام سهميه بيت المال آنان را پرداخت كرد، سپس به آنان سه روز مهلت داد تا از كوفه خارج شوند و در منطقه ديلم سكونت گزينند. [942].
امام يكي از كساني را كه از حكومت فاصله گرفتند و حاضر به همكاري و جهاد نشده بود به مدائن تبعيد كرد. همچنين در ارتباط با شخصيت بحث انگيز عبدالله بن سبا نقل شده است كه بعد از آن كه از حبس رها شد امام از او تعهد گرفتند كه در كوفه نماند او گفت: كجا بروم؟ امام مدائن را براي او تعيين كردند. [943].
[صفحه 586]

برخورد با مرتدان

در دوره خلافت امام علي (عليه السلام) ارتدادهايي رخ داد حضرت در كيفر آنان به شيوه هايي برخورد كردند. گفته شده است كه جمعي در كوفه مرتد شدند. امام آنان را كشت و سپس دستور داد آنها را بسوزاند. [944] و در نقل ديگري مي‌خوانيم كه مردي از مسلمانان نصراني شد و امام از او خواست كه توبه كند و او نپذيرفت حضرت موي او را گرفت. سپس به مردم گفتند كه او را لگدمال كنند، و مردم نيز چنان كردند تا او هلاك شد، همچنين زن نصراني كه مسلمان شده بود مجدد در ازدواج با مرد نصراني به كيش سابق خود بازگشته بود. امام فرمودند:
انا احبسها حتي تضع ولدها الذي في بطنها فاذا ولدت قتلتها؛ زن را محبوس مي‌كنم تا وضع حمل كند سپس او را خواهم كشت. [945].

جريربن عبدالله بجلي اولين سفير امام علي (عليه السلام) به سوي معاويه بود كه پس از بازگشت از امام فاصله گرفت و در قرقيسا سكونت گزيد، حضرت به محل سكونت او رفت و خانه او را خراب كرد و آن را آتش زد. سپس به خانه ثويربن عامر رفت، او از اشراف كوفه بود كه به جريربن عبدالله بجلي ملحق شده بود، امام خانه او را نيز سوزاند و خراب نمود [946] تخريب خانه مجرمان در دوره حكومت امام علي (عليه السلام) به اين موارد محدود نبود يكي از كارگزاران امام به نام معقلة بن هبيره تخلف مالي نمود و براي گريز از مجازات آن به معاويه پناه برد، امام دستور دادند كه خانه او را خراب نمايند. [947] و همچنين حنظله بن ربيع معروف به حنظله كاتب وقتي از امام فاصله گرفت و در جنگ صفين به ياري امام نيامد، امام فرمان داد تا خانه او را خراب كنند. [948].
[صفحه 587]

در مورد كيفيت برگزاري نماز جماعت با مردم و امام امت شدن و چگونگي رعايت احوال مردم حضرت امير (عليه السلام) به يار وفادار خود محمد بن ابي بكر، زماني كه او را به فرمانداري مصر گسيل مي‌داشت چنين فرمود:
انظر صلاتك كيف هي؟ فانك امام و ليس من امام يصلي بقوم فيكون في صلاتهم تقصير الا كان عليه او زارهم ...
اي محمد بن ابي بكر! به نمازت بنگر كه چگونه است (و با چه كيفيتي آن را به پا مي‌داري) پس، براستي تو امام جماعت مسلمين هستي. كسي كه با قومي نماز بگزارد و امام آنان باشد و آن قوم در نمازشان تقصير و يا كوتاهي باشد وزر و وبال آنان برگردن امامشان مي‌باشد و چيزي از نماز آن مردم كاسته نخواهد شد و هرگاه نمازشان كامل باشد، امام جماعت مانند پادش همان جمعيت را دارا خواهد بود و چيزي از اجر و پاداش آن نمازگزاران كاسته نخواهد شد. [949].

قدر جواني دانستن

در اشعاري منسوب به علي (عليه السلام) مي‌خوانيم كه فرمود:
شيئان لو بكت الدماء عليهما
عيناي حتي توذنا بذهاب
لم يبلغ المعشار من حقيهما
فقد الشباب و فرقة الاحباب
اگر چشم هاي من براي دو چيز تا آنجا اشك بريزند كه تا نزديك به نابودي برسند يك دهم حق آن دو را اداء نكرده ام آن دو عبارتند از: از دست دادن جواني و فراق و جدايي از احباب و دوستان [950].
سعدي در اشعارش مي‌گويد:
جوانا ره طاعت امروز گير
كه فردا جواني نيايد زپير
به غفلت بدادم ز دست آب پاك
چه چاره كنون جز تيمم به خاك
[صفحه 588]
مكن عمر ضايع به افسوس و حيف
كه فرصت عزيز است و الوقت ضيف
و در شعري ديگر علي (عليه السلام) مي‌فرمايد:
بر جواني ام كه از دست رفته گريانم، اي كاش، جوانيم باز مي‌گشت، و اگر جواني به فروش مي‌رسيد به فروشنده آن هر چه مي‌خواست مي‌پرداختم، جواني وقتي در مسير رفتن قرار گرفت، جستن و يا برگرداندن آن ميسر نيست. [951].

حالت علي در نماز

نقل شده است هنگامي كه اميرمؤ منان (عليه السلام) داخل نماز مي‌شد، انه كان اذا دخل الصلاة كان كانه بناء ثابت او عمود قائم لا يتحرك ... همچون بنايي ثابت و استوار و بدون تحرك بود. و يا چون عمود ايستاده بود كه هيچ گونه تحركي نداشت. و بسا ركوع و سجودش طولاني مي‌شد و بدن مباركش از بس بي حركت بود كه گاهي مرغي بر پشت مبارك حضرتش مي‌نشست و هيچ كس به جز علي ابن ابيطالب (عليه السلام) و امام چهارم حضرت علي بن حسين (عليه السلام) طاقت نداشت مانند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نماز بخواند. [952].

فريب ركوع و سجده كسي را نخوريد

در وصاياي حكيمانه حضرت امير (عليه السلام) به كميل بن زياد آمد:
يا كميل! لا تغتر باقوام يصلون فيطيلون، و يصرمون فيدا و مون ما و يتصدقون قيحسبون انهم موفقون ...
اي كميل! به اقوامي كه نماز طولاني مي‌گذارند و مدام روزه مي‌گيرند و اهل صدقه هستند و گمان مي‌برند كه آدمهاي موفقي هستند، فريب نخور و شيفته آنان مباش.
(زيرا ممكن است كه به اين اوصاف عادت كرده باشند يا بخواهند عمدا مردم را فريب دهند.)
يا كميل! اقسم بالله لسمعت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم يقول: ان الشيطان اذا حمل قوما علي الفواحش مثل الزنا و شرب الخمر و الريا ...
[صفحه 589]
اي كميل! سوگند به خدا از پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: شيطان وقتي قومي را دعوت به فواحش و فجايع مثل زنا و شراب خواري و ريا و سمعه و آنچه شبيه اين گناهان است مي‌نمايد، عبادات شديد و زيادي را با طول ركوع و سجود و خضوع و خشوع پيش د آنان محبوب مي‌گرداند. وقتي خوب آنها را به دام انداخت آنگاه آنان را دعوت به ولايت و دوستي پيشوايان جور و ستم مي‌نمايد پيشوايان كه انسانها را به آتش دعوت مي‌كنند و در قيامت ياري نخواهد شد و كسي به دادشان نخواهد رسيد. [953].

آتش فتنه را خاموش كرد

معاويه در عصر حكومت علي (عليه السلام) براي ايجاب آشوب عبدالله بن عامر حضرمي را با گروهي به بصره كه يكي از شهرهاي تحت حكومت علي (عليه السلام) بود فرستاد، عبدالله توانست آشوبي در منطقه درست كند ولي توسط اصحاب و ياران امام در خانه اي محاصره شد، نيروهاي امام گرد مقر عبدالله را گرفتند و خانه را به آتش كشيدند و خانه و ساكنان آن در آتش سوختند زياد بن ابيه (جانشين عبدالله بن عباس در بصره) پس از سركوبي آشوب عبدالله توسط جارية بن قدامة، فرمانده لشكر اعزامي از طرف امام، در نامه اي به امام، گزارش وقايع را چنين نگاشت.
جاريه بن قدامه بنده صالح خدا از پيشگاه تو آمد و با گروه ابن حضرمي درگير شد و ياران او را ناچار ساخت كه در خانه اي از خانه هاي بصره محصور گردند ... سپس ابن حضرمي و يارانشان كشته شدند و برخي با آتش مردند و گروهي ديوار بر آنان فرود آمد و جمعي خانه بر سرشان خراب شد و طائفه اي با شمشير از بين رفتند و بعضي از آنان توبه كردند و بخشوده شدند. [954].
امام پس از استماع حادثه و خواندن نامه فوق از وضعيت جنگ مطلع شد.
[صفحه 590]

منزلت قاري نزد علي

روزي جواني خدمت امام علي (عليه السلام) حضور يافت و اقرار به سرقت كرد امام به او فرمود: اني اراك شابا لاباس بهيئتك فهل تقرا شيئا من القرآن، من تو را جواني مي‌بينم كه ظاهري بي عيب و آراسته داري، ايا از قرائت قرآن آگاهي؟
مجرم اظهار كرد: سوره بقره را مي‌خوانم آنگاه امام فرمود: فقد وهبتك يدك لسورة البقره؛ دستت را در مقابل سوره بقره بخشودم [955].

امام در برخورد با غلات

غلات عده گمراهي بودند كه در زمان علي (عليه السلام)، حضرتش را تا به مرحله الوهيت حق تعالي بالا بردند، آنها وقتي از آن اعتقاد بازنگشتند امام آنها را در آتش سوزاند. [956] و همچنين، روزي مردي خدمت امام آمد كه دو مرد از مسلمانان كوفه را در حالي كه بت مي‌پرستيده اند را ديده بود. امام به گواهي او اكتفا نكرد لذا كسي را فرستاد تا مطلب بت پرستي آن دو نفر را بررسي كند نماينده اما بت پرستي آن دو مرد را تاءييد كرد، آنگاه امام آنان را طلبيد و از آنان خواست تا از بت پرستي بازگردند، اما آنان از اين عمل خودداري نكرد. سپس امام دستور دادند كه آتشي برافرزند و آنان را در آن آتش بيفكنند [957] همچنين امام در دوران حكومت خود دو زن را نيز كه روابط غير مشروع با يكديگر داشتند را در آتش د سوزاند. [958].

تنبيه هوس باز شكم پرست

روزي مردي نصراني كه تازه مسلمان شده بود، او را با گوشت خوك بريان شده دستگير كردند آنگاه او را نزد امام علي (عليه السلام) آوردند. امام پرسيد كه: چرا چنان كرده است؟
او در پاسخ گفت: من مريض بودم و براي مداوا از آن مي‌خواستم استفاده كنم.
امام در نهايت اظهار داشت كه اگر خوك استفاده مي‌كردي بر تو حد مي‌زدم، امام اكنون چنان ضرباتي بر تو فرود آيد كه ديگر ياد اين عمل را ننمايي. [959].
[صفحه 591]

عدالت براي همه

روزي فردي به نام لبيدبن عطارد تميمي توسط ماءموران حكومتي حضرت به خدمت امام علي (عليه السلام) احضار گشت او به همراه ماءمورين امام در بين راه به جمعي برخورد كه بعضي از طائفه بني اسد در آن جمع گرد هم آمده بودند، در ميان آن جمع نعيم بن دجاجه نشسته بود، او برخاست و لبيد بن عطارد را فراري داد.
مسؤ ولان دستگيري، خدمت امام آمدند و اظهار داشتند كه نعيم بن دجاجه باعث فرار كردن لبيد شد، او چنين حادثه اي را بوجود آورده است. امام فرمان احضار نعيم را داد و به شدت او را بخاطر عمل ناپسندش مورد تعزير قرار داد [960].

تاخير در اجراي الهي

در دور حكومت امام علي (عليه السلام) حضرت در شرائطي اجراي حدالهي را براي متخلفان به تاءخير مي‌انداخت، از امام نقل شده است: لا اقيم علي رجل حدا با رض العدو و حتي يخرج منها مخافة تحميه الحميه فيلحق بالعدو؛ در سرزمين دشمن به كسي از، سپاهيانم حد را اجرا نخواهم كرد (تا زمان خروج از منطقه دشمن) تا مبادا (اينكار) او را به آن وا دارد كه به دشمن پناه ببرد. [961] و در مورد ديگري مردي را خدمت امام آوردند كه مستحق حد بود، اما آن مرد مريض بود و بدني پر جراحت داشت لذا امام فرمود: اخروه حتي يبرا لا تنكاقر وحه عليه فيموت و لكن اذا براء حددناه؛ اجراي حد را به تاءخير اندازيد تا مبادا از سرباز شدن جراحات (در اثر حد) مرگش فرا برسد، لكن پس از بهبودي او را حد خواهيم زد. [962].
[صفحه 592]

علي (عليه السلام) وقتي بر شورشيان گمراه جمل پيروز شد، روزي امام ابن عباس را نزد عايشه فرستاد تا او را از بصره به مدينه حركت دهد تا او در بصره اقامت نگزيند.
عايشه در آن هنگام در خانه بني خلف بود، ابن عباس هنگام ورود اجازه خواست اما عايشه اجازه نداد، ولي ابن عباس بدون اجازه وارد منزل او شد و براي خود زيراندازي انداخت و نشست.
عايشه به او گفت: ابن عباس خلاف سنت عمل كردي و بدون اذن و اجازه داخل خانه من شدي و روي فرش من نشستي.
ابن عباس گفت: ما سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را بهتر از تو مي‌دانيم و اولي هستم به آن، اين ما بوديم كه آداب و سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به تو ياد داديم.
اينجا منزل تو نيست، منزل تو همان است كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ترا در آن ساكن كرده بود و تو از آنجا بيرون آمدي از روي ظلم و عصيان خدا و رسول، پس هر گاه تو به منزلت رفتي ما بدون اذان در آنجا داخل نمي‌شويم و بر روي فرش تو نمي‌نشينم، آنگاه گفت: اميرالمؤ منين (عليه السلام) امر فرمود: كه تو به مدينه روي و در خانه خود قرارگيري، عايشه گفت: خدا رحمت كند عمربن خطاب را كه او اميرالمؤ منين بود، ابن عباس گفت: بخدا سوگند كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) است. [963].
[صفحه 593]

روي حارث حضرت امير (عليه السلام) را ديد كه با حضرت خضر در نخيله [964] نشسته كه ناگه طبقي خرما از آسمان براي آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.
حضرت خضر وقتي خرماها را مي‌خورد هسته هاي آن را دور مي‌انداخت ول حضرت امير (عليه السلام) هسته خرماها را در دست خود جمع مي‌كرد.
حارث مي‌گويد: به امام گفتم: كه اين دانه هاي خرما را به من ببخش، آن حضرت آنها را به من داد و من نيز آن هسته‌ها را در زمين كاشتم و آنها نخل خرما شد و خرمايشان آنچنان پاكيزه بود كه مثل آن را من نديده بودم. [965].

دختر بچه عاشق

ابوالاسود دئلي از ياران امام علي (عليه السلام) است كه در ركاب آن حضرت در صفين نيز جنگيده بود، او از شعراي اسلام است و قرآن را در زمان زياد بن ابيه اعراب و نقطه گذاري كرده است.
يكي از شيوه هاي معاويه در جذب ياران امام علي (عليه السلام) نسبت به خود، دادن هديه به آنها بود، لذا روزي ابوالاسود وقتي در منزل خود نبود ياران معاويه به در خانه مردم حلوا و عسل مي‌دادند، از جمله به در خانه اسود نيز حلوائي دادند كه دختر اسود آن را گرفت.
اسود وقتي به منزل برگشت ديد دخترش مشغول خوردن حلو است، گفت: دخترم! معاويه اين حلوا را براي ما و امثال ما مي‌فرستد تا با اين طريق ما را از دوستي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) برگرداند دختر 5 ساله ابوالاسود فورا ضمن اينكه معاويه را لعن كرد، رفت و دست در حلق خود كرد تا هر چه حلوا خورده است را برگرداند. [966].

روزي در دوران خلافت حضرت سه نفر را به محضر امام آوردند، كه هر سه نفر به
[صفحه 594]
نحوي در قتل فردي شركت داشته اند يكي از آنان مقتول را نگه داشته بود و ديگري او را كشته بود و شخص سوم در رؤ يت و شناسايي مقتول، آنان را ياري كرده بود. امام دستور دادند كه فرد اخير را نابينا كنند و آن كسي كه مقتول را گرفته بود را به زندان بيندازند (تا زمان فوت در آن مكان محبوس باشد) و قاتل را در دستور قصاص نفس د دادند. [967].

عدالت مجسم

در عهد حكومت امام علي (عليه السلام) دزدان حرفه اي پديد آمده بودند كه پس از دو مرتبه گرفتاري و قطع دست راست و پاي چپ، براي سومين بار به سرقت روي آورده و گرفتار گرديده بودند، امام اين گروه را به زندان افكند و اظهار داشت:
اني لا ستحي من ربي ان ادعه بلايد يستنظف بهاو لارجل يمشي بهاالي حاجته؛ من شرم دارم كه كسي را بدون دست و پا قرار دهم تا از نظافت خود عاجز و امكان رفتن و بر آوردن حاجات خود را نداشته باشد. [968].
نمونه ديگري: نوجواني بود كه به حد بلوغ نرسيده بود؛ اين جوان مرتكب سرقت گرديده بود. امام دستور دادند كه بخشي از گوشت اطراف انگشتان او را قطع كنند، سپس تهديد نمودند كه اگر مجددا به سرقت رو آورد دست او را قطع خواهند كرد. [969].

اولين صحنه ملاقات ابن ملجم با امام علي

بعد از اينكه امام علي (عليه السلام) به حكومت رسيد، حبيب بن منتخب را كه فرماندار و والي اطراف يمن از جانب عثمان بود را بر رياستش ابقا كرد، و طي نامه اي به او سفارش تقوا كرد و از او خواست تا از مسلمانان آنجا بيعت بگيرد، حضرت نامه خود را مهر زد و با يك مرد عرب نزد او فرستاد، حبيب وقتي نامه امام را گرفت مردم را به بيعت امام فرا خواند، مردم آن ديار نيز اطاعت كردند. آنگاه گفت: من مي‌خواهم ده تن از سران و شجاعان شما را به جانب آن حضرت روانه كنم، آنها پذيرفتند. او در ابتدا صد نفر را انتخاب كرد و از جمع آنها هفتاد تن و از هفتاد تن سي نفر و از سي ده نفر را انتخاب كرد و به جانب
[صفحه 595]
امام فرستاد، بعد از آنكه كه آن ده نفر به حضور امام رسيدند و به امام تبريك گفتند، امام به آنها خوش د آمد گفت، در آن جمع ده نفر ابن ملجم - لعنة الله عليه - حركت كرد و در مقابل امام ايستاد و گفت: سلام بر تو اي امام عادل و بدر كامل، شير بزرگوار، قهرمان دلاور، سوار بخشنده، و كسي كه خداوند او را بر بقيه مردم فضيلت داد صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، شهادت مي‌دهم كه تو به حق و حقيقت اميرالمؤ منين هستي، و تو وصي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و خليفه او وارث علم او مي‌باشي، خداوند لعنت كند كسي را كه حق و مقام تو را منكر شود! ...
حضرت امير (عليه السلام) به جانب ابن ملجم خيره شد و پس از آن به گروه اعزامي نظر كرده آنگاه آنها را مقرب داشت ... حضرت دستور داد كه به هر نفر از آنها حله اي يمني عبايي عدني بخشيدند. امام فرمان داد كه آنها مورد احترام قرار بگيرند.
آن جماعت هنگامي كه حركت كردند ابن ملجم مجدد در مقابل حضرت ايستاد و اشعاري را انشاء كرد: تو گواه پاك، صاحب خير و نيكي و فرزند شيران طراز اول مي‌باشي اي وصي محمد صلي الله عليه و آله و سلم ... [970].

گفتگوي امام علي با ابن ملجم

بعد از اينكه ابن ملجم عرض ارادت به امام كرد (در داستان قبلي ذكر شد) امام گفتار او را تحسين كرد و فرمود: اسمت؟ گفت: عبدالرحمن. حضرت فرمود: فرزند چه كسي هستي؟ گفت. فرزند ملجم مرادي.
حضرت فرمود: آيا تو مرادي هستي؟ گفت: آري اي اميرالمؤ منين! حضرت فرمود: انا لله انا اليه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العضيم
حضرت مكرر به او نگاه مي‌كرد و يك دست خود را به ديگري مي‌زد و كلمه استرجاع را بر زبان جاري مي‌نمود. بعد فرمود: واي بر تو! آيا تو از قبيله بني مرادي؟ گفت: آري در اينجا حضرت اين اشعار را خواند:
انا انصحك مني بالوداد
مكاشفه و انت من الاعادي
[صفحه 596]
اريد حياته و يريد قتلي
عذيرك من خليلك من مراد
من تو را به دوستي نصيحت مي‌كنم آشكارا و حال آنكه مي‌دانم تو از دشمنان من مي‌باشي من قصد زنده ماندن او را دارم و او قصد قتل؛ مرا عذر خواه تو دوستت از قبيله مراد است. [971].

سه بار بيعت گرفت

اصبغ بن نباته مي‌گويد: وقتي جماعتي از يمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بيعت كردند. ابن ملجم هم كه جز آن گروه بود بيعت كرد و بعد از بيعت حركت كرد كه برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت كه بيعت خود را نگسلد، او پذيرفت، سپس تا حركت كرد اما مجددا حضرت براي سومين بار درخواست بيعت و استحكام آن را نمود، ابن ملجم كه از اين واقعه متعجب شده بود گفت: نديدم با ديگران اين گونه عمل كني، امام به او فرمود: برود اما من نمي‌بينم كه تو بر آنچه بيعت كردي وفا كني.
ابن ملجم از زماني كه اسم مرا شنيدي از حضورم ناراحت شدي در حالي كه به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد براي تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققا من دوستداران تو را نيز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن مي‌باشم.
امام تبسمي كرد و فرمود: اي برادر مرادي اگر از چيزي سؤ ال كنم صادقانه جواب مي‌دهي؟
گفت: بلي اي اميرالمؤ منين!
حضرت فرمود: آيا تو دايه اي يهودي داشته اي كه هر گاه گريه مي‌كردي تو را كتك مي‌زد و به صوتت سيلي مي‌نواخت و مي‌گفت: ساكت شو! زيرا تو از كسي كه ناقه صالح را پي كرد شقي تري و بزودي جنايت عظيمي را مرتكب خواهي شد كه خداوند به خاطر آن بر تو غضب كند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟
ابن ملجم گفت: اين بوده و ليكن به خدا قسم تو در نزد من از هر كسي محبوبتري. [972].
[صفحه 597]

ماندن ابن ملجم نزد علي

ابن ملجم مدتي در بني تميم ماند امام به هنگام مراجعت دوستانش به يمن او مريض شد و دوستانش او را ترك گفته و به يمن رفتند. ابن ملجم چون خوب شد نزد اميرالمؤ منين آمد و شبانه روز از حضرت جدا نمي‌شد. حضرت خواسته هايش را بر آورده مي‌ساخت و او را گرامي مي‌داشت و به منزل خود دعوت مي‌كرد و در همان حال مي‌فرمود: تو قاتل و كشنده من هستي و اين شعر را مكرر مي‌خواند:

اريد حياته و يريد قتلي
عذيرك من حليلك من مراد

ابن ملجم مي‌گفت: اي اميرالمؤ منين اگر مي‌داني من قاتل شما هستم مرا بكش. حضرت مي‌فرمود: براي من جايز و حلال نيست مردي را قبل از اين كه نسبت به من كاري انجام دهد، بكشم و يا طبق نقل ديگر مي‌فرمود: هر گاه من تو را بكشم چه كسي مرا خواهد كشت؟

عكس العمل ياران امام در قبال ابن ملجم

شيعيان و پيروان امام علي (عليه السلام) وقتي از واقعه مطلع شدند، مالك اشتر و حارث بن اعور همداني و ديگران حركت كردند و شمشيرهاي خود را برهنه نموده گفتند: اي اميرالمؤ منين! اين سگي كه بارها او را اين گونه مخاطب ساختي كيست؟ در حالي كه تو امام ما، ولي ما و پسر عموي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ما هستي. دستور كشتن او را به ما بده. حضرت به آنها فرمود: شمشيرهاي خود را غلاف كنيد! خداوند شما را مبارك گرداند، عصاي وحدت امت را نشكنيد آيا مرا اينگونه مي‌شناسيد كه كسي را بكشم كه نسبت به من كاري انجام نداده است؟
بعد از اين صحبت حضرت به منزل خود بازگشت. اما شيعيان جمع شدند و آنچه شنيده بودند به هم مي‌گفتند: آنها مي‌گفتند: حضرت علي (عليه السلام) در آخر شب به مسجد مي‌رود، شما خطاب امام را به ابن ملجم شنيديد و او جز حق چيزي نمي‌گويد و شما عدل و شفقت او را ديده ايد! ما مي‌ترسيم كه اين مرد مرادي امام را ترور كند. لذا به فكر
[صفحه 598]
چاره افتادند؛ از اين رو تصميم گرفتند قرعه بزنند و طبق آن، هر شب قبيله اي را براي حفاظت امام تعيين كنند قرعه در شب اول و دوم و سوم به اهل كناس افتاد، آنها شمشيرهاي خود را شب با خود حمل كردند و به شبستان مسجد جامع رفتند، همين كه علي (عليه السلام) از مسجد خارج شد و با اين حالت آنها را ديد فرمود: چه مي‌كنيد؟ آنها ماجرا را به اطلاع حضرت رساندند حضرت در حق آن‌ها دعا كرد و خنديد سپس آنها را از اين كار نهي كرد. [973].

ابن ملجم در كوفه

وقتي حضرت علي (عليه السلام) در اواخر عمر شريفش و بعد از جنگ نهروان در كوفه مستقر شده بود دستور داده بود اسامي كساني را كه وارد كوفه مي‌شوند را بنويسند و به آن حضرت بدهند. روزي حضرت صورت اسامي را مي‌خواند. ابن ملجم را ديد و با انگشت خود روي اسم او گذاشت و بعد فرمود: قاتلك الله قاتلك الله! خداوند تو را بكشد! خداوند تو را بكشد! ياران حضرت فرمودند: پس چرا او را نمي‌كشي تو كه مي‌داني او قاتل توست؟ حضرت فرمود: خداوند بنده اي را عذاب نمي‌كند تا اينكه او مرتكب گناه شود. [974].

اصبغ بن نباته در آخرين لحظات عمر شريف امام علي (عليه السلام) در نزد امام حاضر شد، او مي‌گويد: امام بيهوش شد. وقتي آن حضرت به هوش آمد. فرمود: اي اصبغ! هنوز نشسته اي. گفتم: بلي، اي مولاي من. آنگاه امام فرمود: اي اصبغ! مي‌خواهي باري تو حديث ديگري بگويم عرض كردم: بلي يا علي (عليه السلام).

حضرت فرمود: اي اصبغ! روزي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در يكي از راههاي مدينه مرا ديد در حالي كه بسيار غمگين بودم. حضرت به من فرمود: اي ابوالحسن ترا غمگين مي‌بينم آيا مي‌خواهي حديثي برايت بگويم تا ديگر هرگز ناراحت نشوي. عرض كرد: بلي يا رسول الله.

حضرت فرمود: هر گاه قيامت شود خداوندي منبري را كه از منبر پيغمبران و شهيدان

[صفحه 599]

بلندتر است را نصب مي‌نمايد. سپس خداوند ترا امر مي‌كند تا بر منبر بروي و يك پله پايين تر از من بايستي، سپس امر مي‌فرمايد: به دو ملك كه آنها بنشينند پايين تر از تو، پس وقتي ما بر منبر مي‌رويم خلق اولين و آخرين حاضر شوند.

آنگاه ملكي كه پايين تر از تو نشسته، ندا سر مي‌دهد. اي مردم! هر كه مرا مي‌شناسد كه مي‌شناسد، اما هر كه مرا نمي‌شناسد، بداند كه من نگهبان بهشتم، همانا خداوند به من امر كرده كه بدهم كليدهاي بهشت را به محمد صلي الله عليه و آله و سلم و محمد صلي الله عليه و آله و سلم مرا امر فرموده كه آنها را بدهم به علي بن ابيطالب (عليه السلام)، پس اي مردم شما را شاهد مي‌گيرم در اين مورد، سپس نگهبان جهنم كه پايين تر از ملك بهشت است، همانند ملك بهشت، همان گويد و عمل كند. علي (عليه السلام) فرمود: پس من مي‌گيريم كليدهاي بهشت و دوزخ را، سپس د رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي! تو متوسل من

مي‌شوي و اهلبيت تو متوسل تو خواهند شد و شيعيان تو توسل اهلبيت تو مي‌شوند.
اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اصبغ! من دستهاي خود را بر هم زدم و گفتم يا رسول الله پس ما به سوي بهشت مي‌رويم. حضرت فرمود: به خداي كعبه سوگند بله به بهشت مي‌رويم.
اصبغ گفت: اين آخرين حديثي بود كه از مولاي خود علي (عليه السلام) شنيدم آنگاه او به شهادت رسيد. [975].

محمد بن حنفيه مي‌گويد: چون شب بيستم ماه مبارك رمضان شد اثر زهر شمشير ابن ملجم - لعنه الله عليه - به قدمهاي مبارك پدرم رسيد لذا در آن شب پدرم نماز خود را نشسته خواند و به ما وصيتها كرد تا اينكه صبح شد پس به مردم اجازه داد تا به خدمتش برسند مردم آمدند و سلام كردند آنگاه حضرت جواب آنها را داد.
سپس پدرم فرمود: ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني؛ اي مردم بپرسيد قبل از اينكه
[صفحه 600]
مرا از دست بدهيد و من در ميان شما نباشم. ولي سؤ الات خود را كوتاه و سبك كنيد كه حال امام شما خوب نيست.
مردم با شنيدن اين جمله امام به سختيناليدند.
آنگاه حجربن عدي برخاست و شعري چند در مصيبت اميرالمؤ منين (عليه السلام) انشاء كرد چون ساكت شد. امام به او فرمود: اي حجر! چگونه خواهد بود حال تو، كه از تو بخواهند و به تو دستور دهند كه از من بيزاري جويي.
حجر عرض كرد: به خدا قسم اگر مرا با شمشير پاره پاره كنند و به آتش د عذاب نمايند من از تو بيزاري نمي‌جويم. حضرت فرمود: تو به خير باشي و مؤ فق، خداوند تو را جزاي خير دهد از آل پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم.
آنگاه پدرم: مقداري شير طلبيد و اندكي از آن ميل كرد. سپس فرمود: اين آخر رزق و روزي من از دنياست.
حاضرين به شدت اشك ريختند و مردم جملگي به خروش آمدند و هاي هاي گريستند ... [976].

مردي پس از واقعه هولناك ضربت خوردن مولاي مظلومان علي (عليه السلام)، به ابن ملجم - لعنه الله عليه - گفت:
اي دشمن خدا خوشدل مباش كه علي (عليه السلام) بزودي حالش د خوب خواهد شد.
آن ملعون در پاسخ گفت: پس ام كلثون بر چه كس اين گونه ناله مي‌كند و مي‌گريد، بر من مي‌گريد يا بر پدرش علي سوگواري مي‌كند. به خدا سوگند! اين شمشير را هزار درهم خريدم و با هزار درهم آنرا به زهر سيرابش ساختم.
و چنين ضربتي بر علي زده ام كه اگر آن ضربه را بين مردم مشرق و مغرب تقسيم كنند همگي آنها بميرند. [977].
[صفحه 601]

سفارشهاي آخر

علي (عليه السلام) در آخرين لحظات عمر شريف خود به فرزندان خود فرمود: زود باشد كه فتنه‌ها از هر طرف رو به شما آورد و منافقان اين امت كينه هاي ديرينه خود را از شما طلب نمايند و انتقال بگيرند پس بر شما باد صبر، كه عاقبت صبر نيكو است. سپس رو به جانب حسين (عليه السلام) نمود و فرمود: كه بعد از من به خصوص فتنه هاي شما بسيار خواهد بود، پس صبر كنيد تا خدا حكم كند. سپس فرمود: اي ابا عبدالله! ترا اين امت شهيد مي‌كنند پس بر تو باد صبر و تقوا در بلا.
آنگاه امام لختي بيهوش شد، چون به هوش آمد فرمود: اينك رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و عمويم حمزه و برادرم جعفر نزديك من آمدند و گفتند: زود بيا كه ما مشتاق و منتظر توايم پس ديده هاي مبارك خود را گردانيد و به اهلبيت خود نظري كرد و فرمود: همه شما را به خدا مي‌سپارم ... آنگاه فرمود: بر شما سلام اي فرشتگان خدا ...
آنگاه جبين مباركش در عرق نشست و چشمهاي مبارك را بر هم گذاشت و دست و پاي خود را به جانب قبله كشيد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و با قدم شهادت به سوي جنت خداوند پرواز كرد و اين قلعه كه آتشش هنوز در جانهاي شيعيان جاري و جاويد و دائمي است در شب جمعه 21 رمضان سال 40 بود. [978].

ابن ملجم در روز 21 رمضان توسط ضربه اي كه امام حسن (عليه السلام) بر حسب وصيت پدر بزرگوارشان كرده بودند آن شقي را به جهنم فرستاد سپس ام الهيثم دختر اسوده نخعي، جسد ابن ملجم را خواست تا به او بدهند. آنگاه آتشي بر افروخت و جسد كثيف و جهنمي او را در آتش د انداخت، ابن شهر آشوب و ديگران روايت كرده اند كه استخوانهاي پليد ابن ملجم - لعنه الله عليه - را در گودالي انداخته بودند و پيوسته مردم كوفه از آن چاله صداي ناله و فرياد مي‌شنيدند.
[صفحه 602]
ليكن مسعودي مورخ مشهور مي‌نويسد: وقتي خواستند ابن ملجم - لعنه الله عليه - را بكشند، عبدالله بن جعفر گفت: او را به من دهيد تا سينه ام راحت شود، آنگاه دست و پاي او را بريد و ميخي را در آتش سرخ كرد و در چشمان آن ملعون كرد ... سپس مردم ابن ملجم را گرفته و در بوريا پيچيدند و به آتش كشيدند. [979].

عشق تو جاري و جاويد در جانها

حارث كه از اصحاب حضرت علي (عليه السلام) است سراسيمه به خدمت علي (عليه السلام) رفت، آن حضرت از حارث چه چيزي ترا بر آن داشته كه در اين موقع شب نزد من آيي؟
حارث گفت: والله دوستي و عشقي كه در جان من است مرا پيش تو آورد.
آنگاه حضرت به او فرمود: بدان اي حارث! كه نمي‌ميرد آن كسي كه مرا دوست مي‌دارد الا اينكه در وقت جان دادن مرا مي‌بيند و با ديدن من اميدوار رحمت الهي مي‌شود و همين طور كسي كه مرا دشمن مي‌دارد مرا مي‌بيند در وقت مردن، اما عرق خجالت و نااميدي در صورت مي‌نشيند. [980].

چگونگي غسل امام علي

محمد حنفيه مي‌گويد: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسين (عليه السلام) آب مي‌ريخت و امام حسن (عليه السلام) غسل مي‌داد و احتياجي به اين نبود كه كسي بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا كند، بلكه بدن پدرم هنگام غسل، خود از اين سو به آن سو مي‌شد و بويي خوشتر از مشك و عنبر از بدن مطهرش به مشام مي‌رسيد، چون كار غسل تمام شد. امام حسن (عليه السلام) فرمود: اي خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را بياور. آنگاه زينب عليهاالسلام حنوط باقي مانده اي كه سهم امام بود را آورد و آن همان كافوري بود كه
جبرئيل آن را از بهشت براي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و فاطمه عليهاالسلام و امام علي (عليه السلام) آورده بود.
[صفحه 603]
وقتي حنوط پدرم را باز كردند، شهر كوفه از بوي خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه كفن كردند و در تابوت نهادند و بر اساس د وصيت پدرم حسنين: عقب تابوت را برداشتند و جلوي تابوت را (جبرئيل و ميكائيل همرزمان امام در ميادين جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضي از مردم مي‌خواستند به دنبال تابوت آيند كه امام حسن (عليه السلام) آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسين (عليه السلام) مي‌گريست و مي‌گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم؛ اي پدر بزرگوار، پشت ما را شكستي؛ من گريه را از جهت تو آموخته ام. [981].

محمد حنفيه مي‌گويد شبي كه تابوت پدرم را از كوفه به نجف حركت مي‌داديم، به خدا سوگند من مي‌ديدم كه جنازه آن حضرت بر هر ديوار و يا خانه اي و يا هر درختي كه مي‌گذشت آنها خم مي‌شدند و خشوع مي‌كردند وقتي تابوت به موضع قبر رسيد، فرود آمد و امام حسن (عليه السلام) با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تكبير گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر كردند كه ناگاه قبر از پيش ساخته اي نمايان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمايند [982] صداي هاتفي را شنيدم كه مي‌گفت: داخل كنيد او را به سوي تربت طاهر كه حبيب به سوي حبيب خود مشتاق گرديده است، و نيز منادي صدا زد كه: حق تعالي شما را صبر نيكو كرامت فرمايد در مصيبت سيد شما و حجت خدا بر خلق خويش. [983].
[صفحه 604]

دختر يتيمي از علي مي‌گويد

ابن شهر آشوب روايت كرده است كه عبدالواحد بن زيد كه مي‌گويد: كه من در خانه كعبه مشغول طواف بودم دختري را ديدم كه براي خواهر خود سوگند ياد كرد به نام اميرالمؤ منين (عليه السلام) به اين شكل؛ لا و حق المنتجب با لوصيه الحاكم بالسويه العادل في القضيه العال البينه زوج فاطمه المرضيه ...
عبدالواحد مي‌گويد: من در تعجب شدم كه اين دختر با همه كودكي اش د چگونه اين طور زيبا علي (عليه السلام) را مدح و ثنا و ستايش مي‌كند، از او پرسيدم: اي دختر! آيا تو علي (عليه السلام) را مي‌شناسي كه اين گونه او را ستايش مي‌كني؟!!
دختر گفت: چگونه او را نشناسم كسي را كه وقتي پدرم در جنگ صفين در ياري او شهيد شده بود و ما يتيم بوديم ما را ياري مي‌كرد و متوجه احوال ما بود.
سپس ادامه داد: روزي امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چطور است اي مادر يتيمان؟
مادرم به حضرت عرض كرد: بخير است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر كرد؛ من بر اثر مرض آبله نابينا شده بودم وقتي نگاه امام به من افتاد، آهي كشيد و اين دو شعر را قرائت كرد.

ما ان تاوهت من شي ء رزئت به
كما تاوهب للاطفال في الصغر
قدمات والدهم من كان يكفلهم
في النائباب و في الاسفار و الحضر

آنگاه آن حضرت دست مباركش را بر صورت من كشيد و چشم من بينا شد،
آن چنانكه در شب تار شتر رميده را از مسافت بسيار دور مي‌بينم. [984].

مرد آذربايجاني نزد علي

روزي مردي آذربايجاني خدمت علي (عليه السلام) آمد و عرض كرد: كه يا علي! مرا شتري سركش و چموش است كه به هيچ شكلي نمي‌توان آن را رام كرد. حضرت فرمود: چون به شهر خود رسيدي بر شتر خود اين دعا را بخوان اللهم اني اتوجه اليك ... شتر تو رام خواهد شد. آن مرد به شهر خود مراجعت كرد و با آن دعا شتر خود را رام كرد، و سال
[صفحه 605]
ديگر بر آن شتر نشست و خدمت امام رسيد. او وقتي امام را ديد قبل از آنكه صحبتي كند امام چگونگي رام شدن شتر او را به همان نحوي كه واقع شده بود، را براي آن مرد تعريف كرد، آن مرد عرض كرد: يا علي! چنان است كه تو نزد من حاضر بودي و همه چيز را مشاهده كردي. [985].

گريه مردي يهودي از غم هجران

حارث اعور مي‌گويد: پير مردي را در كوفه ديدم كه شديدا مي‌گريست و مي‌گفت: صد سال زندگي كردم و فقط در طول اين صد سال يك ساعت عدالت ديدم.
حارث مي‌گويد به او گفتم چطور و چگونه؟
او گفت: من حجر حميريم و يهودي بودم از بهر تهيه غذا به كوفه آمدم چون به قبه [986] رسيدم اموالم مفقود شد. من نزد مالك اشتر نخعي رفتم و ماجراي خود را به او گفتم. مالك مرا به نزد اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) برد. آن حضرت تا مرا ديد فرمود: (يا اخا اليهود! علم بلايا و منايا و ما كان و ما يكون) نزد ما است، من بگويم براي چه نزد من آمدي يا تو خود مي‌گويي؟ گفتم: شما بگوييد. حضرت فرمود: جماعت جن مال تو را در قبه ربوده اند.
الان از ما چه مي‌خواهي اي برادر يهودي، به او عرض كردم: يا علي! اگر تفضل فرمايي و مالم را به من برگرداني مسلمان مي‌شوم. پس حضرت مرا با خود به همان محل قبه برد و دو ركعت نماز گذارد و دعايي نمود. پس قرائت نمود يرسل عليكما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران آنگاه فرمود: اي جماعت جن! شما با من بيعت كرديد اين چه كار زشتي است كه مرتكب شديد، من ناگاه ديدم تمامي اموالم حاضر شد و من هم شهادت خود را گفتم و مسلمان شدم و به آن مرد پاك سرشت، پاك خوي، پاك رو، ايمان آوردم، ولي افسوس وقتي وارد كوفه شدم شنيد آن خوش خوي خوش روي خوش طينت شهيد شده است و گريه ام به خاطر از دست دادن آن مرد الهي است. [987].
[صفحه 606]

وقتي در صفين قرآنها بالا شد مالك اشتر در صف مقدم جبهه مي‌جنگيد، اشعث بن قيس كندي مردي و ياران امام را بر ضد جنگ تحريك كرد تا آنجا كه هوادارانش شمشيرها را در غلاف كردند و فرياد مي‌زدند، ما خواستار صلح هستيم!
اما مالك اشتر با بي اعتنايي به حوادث، خود را به نزديك سراپرده معاويه رساند، اشعث چون مالك را در چنين وضعي ديد با لحن تهديدآميزي از علي (عليه السلام) خواست تا مالك را از ادامه جنگ باز دارد. حضرت به ناچار يزيدبن هاني را نزد مالك اشتر فرستاد، اما مالك از امام اجازه و فرصت خواست تا كار را يكسره كند.
اشعث وقتي خبر را شنيد بانگ زد: يا علي! مالك را احضار كن تا بر گردد و الا تو را زنده نمي‌بيند.
آنگاه امام مجددا يزيد را پيش مالك فرستاد. مالك در حالي كه خشم و غضب اندامش را فراگرفته بود، دست از جنگ كشيد و به موسي امام آمد و بانك بر منافقان زد كه چرا يك مرتبه بر امام خود عصيان كرديد.
اشعث گفت: ما با كساني كه قرآن در دست دارند نمي‌توانيم بجنگيم.
مالك گفت: اي احمق! يك سال است ما آنها را به قرآن دعوت مي‌كنيم عمل امروز آنان جز فريب چيز ديگري نيست.
هر چه مالك نصيحت كرد منافقان نپذيرفتند.
اشعث به مالك ناسزا گفت، مالك او را تازيانه زد. ياران اشعث دست به شمشير بردند و مالك نيز چنين كرد. امام علي (عليه السلام) وقتي اين حادثه را ديد از شدت تاءسف فرمود: اي مالك! چاره كر از دست ما بيرون رفت.
آنگاه امام رو به لشكر خود كرد فرمود: شما كاري كرديد كه نيروي اسلام متزلزل شد و توانايي از دست رفت ... اشعث گفت: يا علي! اكنون كه هر دو طرف به حكميت قرآن راضي هستيد. اجازه دهيد نزد معاويه بروم و نظر او را جويا شوم. امام فرمود: كار از دست من خارج شد و شما كه به ميل خود عمل مي‌كنيد. در اين صورت من دخالتي ندارم. اشعث نزد معاويه رفت و معاويه او را به انتخاب حكمين از دو طرف وادار كرد. معاويه،
[صفحه 607]
عمر و عاص را حكم كرد و اشعث و يارانش ابوموسي اشعري را انتخاب كردند چون اين خبر به امام رسيد فرمود: سبحان الله، اين قوم منافق لااقل اختيار تعيين حكم را نيز به من نمي‌دهند ... اصرار امام مبني بر انتخاب ابن عباس و مالك اشتر به علت مقاومت اشعث سودي نبخشيد.

بدين ترتيب در تاريخ 17 صفر 38 هجري قمري صلح نامه اي در 19 ماده به امضاي علي (عليه السلام) و معاويه و شهود طرفين تنظيم شده و قرار شد تا 6 ماه ديگر موضوع اختلاف طرفين را با آيات قرآن مطابقت داده و راءي خود را بر اساس قرآن اعلام كنند و اين جنگ با 95 هزار كشته و ظلم هاي متعدد در حق ولايت به پايان رسيد.

متن قرارداد حکمیت در جنگ صفین

قرارداد حكميت بين اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) و معاويه نوشته شد، ولي معاويه نپذيرفت كه از علي (عليه السلام) به عنوان اميرالمؤ منين ياد شود متن قرارداد اين گونه است:
اين نوشته اي است كه بر اساس درخواست علي بن ابيطالب و معاوية بن ابي سفيان و هوادارانشان تهيه شده است تا كتاب خدا و سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره اختلاف دو طرف داوري كند. بر مردم عراق و شيعيان غايب و حاضر علي است كه به اين حكم متعهد باشند. همچنين بر مردم شام و هواداران غايب و حاضر معاويه است كه به اجراي اين حكم تن در دهند، ما به حكم قرآن خرسند و به اجراي او امر آن ملزم هستيم، تنها قرآن است كه قادر به حل اختلافات ماست و ما تمام قرآن را از آغاز تا انجام، داور اختلافات خود قرار داده ايم. هر آنچه را كه زنده نگاه داشته است، زنده نگاه مي‌داريم و هر چيز را كه مي‌رانده مي‌ميرانيم، بر مبناي اين حكم هر دو طرف متخاصم درخواست حكميت كرده اند و علي و شيعيانش، عبدالله بن قيس را به عنوان ناظر و داور قرار داده اند و معاويه و يارانش نيز عمر و عاص را ناظر و داور خود ساخته اند از هر دو حكم پيماني محكم گرفتند كه قرآن را در اين مهم فرا روي خود قرار دهند و از آن به چيز ديگر رو نياورند.
اگر قضيه حكميت رهنمودي از قرآن نيافتند بايد از سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم استعانت جويند و نبايد به خلاف و هواهاي نفساني و شبهات تكيه كنند.
[صفحه 608]
عبدالله بن قيس و عمر و عاص از علي و معاويه پيمان گرفته اند كه به داوري دو حكم كه بر مبناي قرآن و سنت پيامبر است خرسند و مطيع باشند و آن را نقض نكنند، دو حكم تا وقتي كه از حق تجاوز نكرده باشند جان و مال و خانواده شان از هر گونه گزندي در امان است.
اين عهدنامه را عميره در روز چهارشنبه هفدهم صفر سال سي و هفتم هجري نوشت. [988].

ابوموسي اشعري بعد از اعلام راءي حكميت تازه متوجه شد كه ملعبه دست هوس عمر و عاص بوده است. بعد از اين واقعه حضرت امير (عليه السلام) در قنوت نماز خود ابوموسي اشعري را لعن مي‌كرد. علي (عليه السلام) در نماز اين گونه آنها را لعن مي‌كرد: بارالها! اولا معاويه ثانيا عمر و ثالثا ابو اعور سلمي اشعري را لعن نما. [989].
وقتي كه ابوموسي اشعري در مكه متوجه لعن علي (عليه السلام) گرديد، طي نامه اي به امام نوشت: به من خبر رسيده كه تو در نماز مرا لعن مي‌كني و مردم جاهل پشت سر تو نيز آمين مي‌گويند و من همان سخن موسي پيغمبر خدا را مي‌گويم: پروردگارا! به خاطر آنچه به من دادي شكر مي‌كنم پس هرگز پشتيبان مجرمان نخواهم بود. [990].

بيعت مردم كوفه با علي

وقتي كه خبر بيعت مردم با علي (عليه السلام) به كوفه رسيد، هاشم بن عتبه با علي (عليه السلام) بيعت كرد و گفت: دست راستم و چپم براي علي (عليه السلام) است و افزود:

ابايع غير مكتتم عليا

و لا اخشي اميري الا شعريا

بدون واهمه و پنهانكاري با علي بيعت مي‌كنم و از امير اشعري، ابوموسي مي‌ترسم.

[صفحه 609]

خبر بيعت مردم با علي (عليه السلام) را يزيد بن عاصم به كوفه آورد و ابوموسي اشعري هم با علي (عليه السلام) بيعت كرد وقتي خبر بيعت كردن ابوموسي به عمار ياسر رسيد گفت: به خدا قسم او عهد و بيعتش را خواهد شكست و كوششهاي علي (عليه السلام) را بي فايده خواهد نمود و لشكر او را تسليم خواهد كرد. [991].

بعد از پايان يافتن ماجراي صفين عروه بن اديه نخستين كسي بود كه به حكميت اعتراض كرد و شعار خوارج يعني لا حكم الا الله را سر داد و اساس دين خوارج را اعلام كرد.
آنگاه دو نفر به نامهاي زرعه بن برج طايي و حرقوص بن زهر سعدي به نمايندگي خوارج نزد امام علي (عليه السلام) رسيدند و او را به لا حكم الا الله فرا خواندند، حضرت نيز در پاسخ آنان فرمود: لا حكم الا الله
حرقوص با كمال بي شرمي گفت: يا علي! از گناه خود توبه كن و از اين كار بر رد و با ما به جنگ معاويه بشتاب، امام آنها را به خطاهايي كه انجام دادند و حضرت را وادار به حكميت و تحميل نماينده احمق خود ابوموسي اشعري اشاره كرد و فرمود: ما تعهدي را امضاء كرديم و پاي بند به آن هستيم.
حرورا منطقه اي بود در بيرون كوفه كه محل تجمع خوارج شد، خوارج با مكاتباتي كه با بصره و كوفه و جاهاي ديگر مي‌كردند هم فكران خود را در آن محل جمع كردند و با عبدالله بن وهب راسبي بيعت كردند كه وي مردي بسيار متعصب و ظاهرا زاهد بود تا اينكه جمع خوارج به 12 هزار نفر رسيد.
اين جماعت به نامه‌ها و نصايح امام كه براي آنها فرستاده مي‌شد توجه نكردند و از حروراء به قصد نهروان حركت كردند و در طي راه خود هر مسلماني را كه مي‌ديدند به قتل مي‌رساندند كه از جمله آنها عبدالله بن خباب و همسر باردارش را مي‌توان نام برد اما بعد از قتل عبدالله شخصي را به عنوان نماينده خود بنام حارث بن مرره نزد خوارج فرستاد تا با آنها صحبت كند اما خوارج بر سر او ريخته و او را نيز بي رحمانه به شهادت رساندند.
[صفحه 610]

گفتگوهاي قبل از جنگ نهروان

فتنه خوارج كم كم به حدي رشد كرد كه امام صلاح ديد قبل از شتافتن به سوي معاويه به سراغ اين گروه گمراه رود وقتي لشكر امام به نهروان رسيد. امام از خوارج خواست تا قاتلان جنايات اخير را تحويل دهند، اما خوارج پاسخ دادند كه ما خون امام و يارانش را مباح مي‌دانيم
از آنجا كه امام همواره از خونريزي خودداري مي‌كرد، لذا در مرحله اول يك بار قيس بن سعد را و بار ديگر ابو ايوب انصاري و دفعه ديگر صعصعه بن صوحان را ماءمور كرد تا با خوارج گفتگو كنند.
سرانجام امام ابن عباس را نيز به سوي آنها فرستاد تا آنان را نصيحت كند ولي هيچ پندي در آنها اثر نكرد و آنها از ابن عباس خواستند تا خود امام به مباحثه با آنان بيايد.
بدين ترتيب امام علي (عليه السلام) خود در برابر خوارج قرار گرفت. خوارج عبدالله بن الكواء را براي بحث با امام انتخاب كردند.
امام به عبدالله فرمود: چه ايرادي بر من وارد دانستيد در حالي كه در جمل ايراد نگرفتيد؟
عبدالله گفت: در واقعه جمل موضوع حكميت مطرح نبود.
امام فرمود: ما در حكميت اشخاص را حاكم قرار نداديم، بلكه قرآن را حاكم دانستيم و اين قرآن خطوطي بيش نيست و بيانگري مي‌خواهد.
خوارج ديدند كه ابن الكواء مردي نيست كه بتواند در برابر بيان امام بايستد. بنابراين فرياد زدند با آنها مباحثه نكنيد بلكه بايد با آنان جنگيد.
ابن اثير در كتاب كامل خود مي‌نويسد: در آن هنگام خوارج به سوي پل حركت كردند و امام فرمود: هرگز آنها از پل نخواهند گذشت قتلگاه آنها در اين طرف رود خواهد بود باز امام به سمت آنها رفت و آنها را نصيحت كرد. [صفحه 611]
اكثر خوارج وقتي استدلال قوي امام را شنيدند توبه كردند و فروة بن نوفل اشجعي با 500 تن از گروه خوارج از آنها جدا شد. حضرت دستور داد پرچم امان را ابو ايوب انصاري در جاي مخصوص نصب كند و 10 هزار نفر آن منطقه را محافظت كنند از جماعت 12000 نفري گمراه فقط 4000 نفر در جهل و عناد خود باقي ماندند.

حمله کنندگان نهروان

قتي گروه گمراه خوارج از راه مذاکره به راه نيامدند. امام ديد عبدالله بن راهب و حرقوص بن زهر فرياد کشيدند آيا کسي از شما مشتاق رفتن به بهشت نيست؟
و به سوي سپاه امام حمله کردند و يکي از ياران امام را شهيد کردند امام با مشاهده آن فرمود:
الله اکبر! ديگر قتال با آنها حلال است لذا فرمان جنگ داد.
در کمتر از يك ساعت تمامي خوارج جز نفر از آنها که فرار کردند کشته شدند از ياران امام فقط 2 نفر شهيد شدند از عايشه روايت مي‌کنند که وقتي خبر کشته شدن خوارج را شنيد و متوجه شد امام علي (عليه السلام) آنان را کشته است گفت: از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم که فرمود: اينها بدترين مردم و از دين خارج شدگان اند. سپس د گفت: رحمت خدا بر علي باد! که حق هميشه با اوست!
امام پس از خاتمه جنگ دستور داد مجروحان خوارج را از ميان کشته‌ها جدا کرده و مداوا کنند و همه توابين آنها را بخشيد.

ظهور خوارج دوم

بعضي پايان جنگ نهروان، عده اي از آن جماعت كه توبه كرده بودند و از آنها جدا شده بودند در كوفه مستقر شدند آنها گفتند: ما در ركاب علي (عليه السلام) نمي‌جنگيم و بر ضد او نيز هم نمي‌جنگيم و قيام نمي‌كنيم اين جماعت گمراه با جمع ديگري از خوارج كه اين انديشه را داشتند در كوفه اقامت كردند، اما پس از واقعه نهروان و كشته شدن همه
[صفحه 612]
دوستان و ياران خود؛ خود را مقصر شمرده و مي‌گفتند: ما ياران خويش را ذليل كرديم.
رئيس اين گروه مستورد از قبيله بني سعد بن زيد مناة بود كه آنها را به جنگ بر عليه علي (عليه السلام) مجددا تحريك كرد و از نخيله خروج كرد.
امام علي (عليه السلام) ابن عباس را براي اتمام حجت نزد آنها فرستاد آنها گفتند: اگر حضرت بر حق بود چرا در جنگ جمل از آنها اسيري نگرفت؟ ابن عباس پاسخ داد: كداميك حاضر بوديد به عنوان اسير عايشه سهم او شود؟
سپاه امام آنان را در هم كوبيد، اما مستورد زنده ماند تا آنكه بار ديگر در زمان حكومت مغيرة بن شعبه قيام كرد و كشت
ه شد.

قسم نخورید

روزي اميرالمومنين علي (عليه السلام) وارد بازار شد و فرمود: اي جماعت گوشت فروشها! هر كس از شما در گوسفند باد كند از ما نيست.
مردي كه به آن حضرت پشت كرده بود، گفت: قسم به كسي كه در پس د هفت حجاب پوشيده است، هرگز.
امام بر پشت او زد و فرمود: اي گوشت فروش! چه كسي در پس هفت پرده پوشيده شده است؟!
او گفت: پروردگار عالم.
امام فرمود: خطا رفتي، مادرت به عزايت بنشيند بين خدا و خلق او حجابي نيست.
آن مرد درباره كفار قسمي كه ياد كرده بود از امام سؤ ال كرد، امام فرمود: تو به پروردگار خود قسم نخورده اي. [992].

روزي علي (عليه السلام) بعد از ايراد خطبه اي در خصوص تقسيم عادلانه بيت المال فرمود:
[صفحه 613]
نزد ما مقداري از بيت المال هست مي‌خواهيم آن را در ميان شما تقسيم كنيم فردا همگي بدون استثناء بياييد و سهم خود را بگيريد و هيچ كس اعم از عرب و عجم و اعم از اينكه تاكنون حقوق مي‌گرفته يا نه، غايب نشود.
فرداي آن روز همه مسلمانها براي گرفتن سهم خود از بيت المال حاضر شدند البته طلحه و زبير، عبدالله بن عمر، سعيد بن عاص، مروان وعده ديگري از بزرگان و رجال قريش و غير قريش در اين تقسيم به جهت اعتراض به شيوه حضرت شركت نكردند.
آنگاه امام به منشي و خزانه دار خود عبيدالله بن ابي رافع فرمود: ابتداء اسامي مهاجرين را بخوان و به هر يك از آنها كه حاضر شده اند سه دينار بده، سپس سهم انصار را به همين نحو بپرداز و به هر يك از افرادي كه حضور دارند اعم از سياه و سفيد بدون استثناء سه دينار بده ...
سهل بن حنيف با اشاره به شخصي عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) اين شخص غلام و برده من بوده كه ديروز او را آزاد كردم. حضرت فرمود: به او هم به اندازه تو مي‌دهيم و به هر يك از آن دو نفر سه دينار داد. [993].

اما معاويه و عدالت او

پس از شهادت حضرت علي (عليه السلام) معاويه به فرمانداران خود در سراسر كشور نوشت كه شهادت هيچ يك از شيعيان و خاندان علي (عليه السلام) را در محاكم قضايي نپذيرند و اضافه كرد كه اگر دو نفر شهادت دادند كه كسي از دوستداران علي (عليه السلام) و خاندان او است اسمش را از دفتر دولت حذف كنيد و حقوق و مقرري او را قطع نماييد و هر كس متهم به دوستي اين قوم بود او را شكنجه بدهيد و خانه اش را ويران سازيد!
امام باقر (عليه السلام) اين فاجعه را در روايتي اينگونه بيان مي‌فرمايد: شيعيان ما در هر كجا كه بودند به قتل مي‌رسيدند، بني اميه دستها و پاهاي اشخاصي را كه به گمان از شيعيان ما هستند بريدند ... [994] بني اميه در بخشنامه هاي متعددي به مردم هشدار داده بودند كه اسم كودكان خود را علي نگذارند. [995].
[صفحه 614]

علي و مرد سارق

مرحوم كليني در كافي از حارث بن حضيره نقل مي‌كند كه گفت: روزي در مدينه عبور مي‌كرد به مرد حبشي كه در حال كشيدن آب از چاه بود برخورد كردم كه دستش قطع شده بود از او پرسيدم چه كسي انگشتان دستت را قطع كرده است؟
مرد حبشي گفت: دستم را بهترين مردم (علي بن ابيطالب (عليه السلام)) قطع كرده است. ما با جمعي مشغول سرقت بوديم كه دستگير شديم، آنگاه ما را نزد علي (عليه السلام) بردند، پس اقرار به سرقت كرديم امام به ما فرمود: مي‌دانيد كه سرقت حرام است؟ گفتيم: بلي، مي‌دانيم. آن وقت حضرت دستور داد حد خدا را بر ما جاري كنند و انگشتانمان را قطع كردند و كف دست را باقي گذاشتند. بعد دستور داد ما را در خانه اي بازداشت نمودند و با روغن و عسل ما را پذيرايي كردند تا جراحت هاي دستمان بهبودي يافت. بعد دستور داد ما را از حبس بيرون آوردند و بهترين لباس را به ما پوشاندند بعد به ما فرمود: اگر توبه كنيد و اصلاح شويد براي شما بهتر است و خداوند دستهاي شما را در بهشت به شما ملحق مي‌كند و اگر توبه نكرديد و اصلاح نشويد در آتش جهنم به شما ملحق خواهد كرد. [996].

قدر عدالت گستر حق را ندانستند

آخرين سخنان علي (عليه السلام) در بستر شهادت بسيار عجيب و در عين حال عبرت آميز است آنجا كه فرمود: من ديروز رهبر شما بودم امروز مايه عبرت شمايم و فردا از شما جدا خواهم شد.
سپس فرمود: غدا ترون ايامي ... فردا ارزش ايام زندگي با من را به خوبي خواهيد دانست و مكتونات خاطر و ناراحتي درونيم برايتان آشكار خواهد شد و پس از آنكه جاي خالي مرا ديديد و ديگري به جاي من نشست كاملا مرا خواهيد شناخت!! [997].
[صفحه 617]

داستانهاي متفرقه از زندگي امام علي

احترام را متوجه باش

روزي دو نفر مرد به حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) آمدند آن حضرت براي هر كدام از آنها تشكي انداخت يكي از آنها روي آن نشست ولي ديگري از نشستن بر روي تشك خودداري كرد امام علي (عليه السلام) به آن مرد فرمود: بر آن بنشين؛ فانه لا يابي الكرامة الاحمار: خودداري از احترام نمي‌كند مگر جز الاغ
سپس گفت: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هر گاه شخصيت مورد احترام نزد شما آمد او را احترام كنيد. [998].

انواع انسانهاي

مردي به حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) رسيد و عرض كرد: اي اميرمؤ منان راهي از راههاي نيكي را به من سفارش كن كه با عمل به آن نجات يابم؟
اميرمؤ منان (عليه السلام) فرمود: اي سؤ ال كننده! گوش كن، سپس بفهم، سپس يقين و باور كن و سپس آن را عمل كن، بدان كه انسانها بر سه دسته اند:
1- زاهد پارسا 2- صابر و مقاوم 3- راغب و فريفته دنيا.
اما زاهد، كسي است كه اندوهها و شاديها از دلش خارج شده نه به چيزي از امور دنيا كه به داده شده شاد است و نه از آنچه از دنيا از دستش رفته افسوس مي‌خورد پس چنين كسي آسوده خاطر است.
اما صابر، كسي است كه قلبا آرزوي امور دنيا مي‌كند ولي وقتي كه به آن رسيد
[صفحه 618]
هوسهاي نفساني خود را كنترل مي‌نمايد تا سرانجام ناخوش و آثار بد آن دامنگيرش نگردد او به گونه اي است كه اگر بر دلش آگاه شوي از خويشتن داري و تواضع و دور انديشي او تعجب كني.
و اما راغب دنيا؛ كسي است كه: هيچ باكي ندارد كه از كجا امور دنيا به او مي‌رسد آيا از راه حلال يا حرام، و باكي ندارد كه امور دنيا موجب چركين شدن آبروش گردد خود را هلاك كند و جوانمردي خود را از بين ببرد فردي در گنداب دنيا پريشان و سرگردان است. [999].

اصبغ بن نباته مي‌گويد: به حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) آمدم ديدم آن حضرت غرق در فكر و انديشه است و در روي زمين خط مي‌كشد، پرسيدم:
اي اميرمؤ منان! چرا تو را اين گونه در فكر و انديشه مي‌نگرم كه به زمين مي‌نگري و آن را خط مي‌كشي؟ آيا به رهبري در زمين اشتياق يافته اي؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: نه به خدا سوگند هرگز حتي يك روز نبوده كه من شيفته خلافت يا شيفته دنيا گردم بلكه درباره مولودي كه يازدهمين فرزند من است (يعني درباره حضرت مهدي (عليه السلام)) فكر مي‌كردم، درباره همان مهدي (عليه السلام) كه سراسر زمين را همانگونه كه پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد مي‌كند براي او غيبت و سرگرداني وجود دارد بعضي در اين راستا، گمراه گردند و بعضي راه هدايت را شناخته و مي‌پيمايند.
[صفحه 619]
اصبغ بن نباته عرض كرد: اي اميرمؤ منان غايب بودن آن حضرت، و سرگرداني او تا چه اندازه است؟
حضرت علي (عليه السلام) فرمود: طول غيبت شش روز يا شش ماه يا شش سال است (واحد هر دوره، شش مرحله است، و خداوند پس از آن شش مرحله، آن حضرت را آشكار مي‌كند)
اصبغ بن نباته عرض كرد: آيا اين (غيبت و سرگرداني) واقع شدني است؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: آري اين موضوع مسلم است و انجام شدني است ولي اي اصبغ! تو كجا و اين امر كجا؟ آنها (كه غيبت را درك كرده و در اين راه استوارند)
نيكان اين امت همراه نيكان اين عترت هستند!
اصبغ بن نباته پرسيد: بعد از آن هر چه خدا بخواهد انجام مي‌شود زيرا براي خدا مقدرات وارده‌ها و نتيجه‌ها و پايانها است. [1000].

روزي امام باقر (عليه السلام) براي شاگردان خود سخن مي‌گفت و فرمود: مردم رطوبت را مي‌مكند ولي نهر بزرگ را رها مي‌كنند شخصي پرسيد: نهر بزرگ چيست؟
امام باقر (عليه السلام) فرمود: آن نهر بزرگ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و علمي است كه خدا به او عنايت فرموده است، همانا خداوند سنتهاي همه پيامبران از حضرت آدم تا حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم را براي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم جمع كرده است.
شاگردي پرسيد: آن سنتها چه بوده؟ امام (عليه السلام) فرمود: همه علم پيامبران و علم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم؛ كه همه آن علم را رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي (عليه السلام) تحويل داد.
يكي از شاگردان پرسيد: اي پسر پيامبر! اميرمؤ منان علي (عليه السلام) اعلم و آگاهتر است يا بعضي از پيامبران؟!
امام باقر (عليه السلام) (خطاب به حاضران) فرمود: بنگريد به اين شخص كه چه سؤ الي مي‌كند خداوند گوشهاي هر كه را مي‌خواهد مي‌گشايد، من به او مي‌گويم خداوند علم تمام پيامبران را در وجود محمد صلي الله عليه و آله و سلم گرد آورد و آن حضرت همه آن علم‌ها را به علي (عليه السلام) تحويل داد، در عين حال از من مي‌پرسد، علي اعلم است يا پيامبران؟ [1001].
[صفحه 620]

تماس فرشته با علي

حمران بن اعين يكي از شاگردان امام باقر و امام صادق عليهم السلام است مي‌گويد: روزي از امام باقر (عليه السلام) شنيدم كه فرمود:
ان عليا محدثا؛ همانا علي (عليه السلام) محدث بود [1002].
او مي‌گويد: من نزد دوستانم آمدم و به آنها گفتم خبر عجيبي براي شما آورده ام، آنها گفتند آن خبر چيست؟ حمران گفت: از اما باقر (عليه السلام) اين مطلب را شنيدم دوستان او گفتند تا از آن حضرت نپرسي كه چه كسي اخبار آسماني را به علي (عليه السلام) گزارش د مي‌دهد كاري نكرده اي.
حمران مي‌گويد: به حضور امام باقر (عليه السلام) باز گشتم و عرض د كردم: سخن شما را براي دوستان خود نقل كردم آنها گفتند: اگر نپرسي كه چه كسي اخبار آسماني را به علي (عليه السلام) مي‌گويد كاري نكرده اي، اكنون آمده ام از شما اين را بپرسم.
امام فرمود: يحدثه ملك؛ فرشته اي با او حديث مي‌گويد حمران عرض كرد: ايا منظورتان اين است كه علي (عليه السلام) پيغمبر بود؟ امام دست خود را بالا نمود (يعني نه او پيامبر نبود) سپس فرمود: علي (عليه السلام) در اين مورد مانند همدم سليمان (آصف بن برخيا) و همدم موسي (خضر) يا مانند ذوالقرنين [1003] بود (كه فرشته به آنها نيز حديث مي‌گفت) ايا اين خبر به شما نرسيده كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: وفيكم مثله؛ او (علي) در ميان شما مانند ذوالقرنين هست. [1004].

علي بنده اي از بندگان پيامبر

يكي از دانشمندان يهودي به حضور اميرمؤ منان علي (عليه السلام) آمد و پرسيد: اي اميرمؤ منان! پروردگارت از چه وقت بوده است؟
[صفحه 621]
امام فرمود: واي بر تو، سؤ الي مانند از وقت بوده؟ را در مورد چيزي مي‌گويند، كه زماني نبوده باشد ولي وجودي كه هميشه بوده، چنين سؤ الي درباره او غلط است پس خدا بدون آنكه قبلي داشته باشد پيش از هر چيزي است او بي آنكه نهايتي داشته باشد پايان پايانها است.
دانشمند يهودي گفت: آيا تو پيامبر هستي؟
امام علي (عليه السلام): مادرت به عزايت بنشيند انما اناعبد من عبيد رسول الله: همانا من بنده اي از بندگان رسول خدا هستم. [1005].

تغافل در مقابل جاهل

روزي شخصي به علي (عليه السلام) دشنام داد حضرت خود را به تغافل زد و از او گذشت و لقد امر علي اليئم يسبني فمضيت ثمة لا ينيني مي‌فرمايد: به گوش خودم شنيدم كسي را كه به من دشنام مي‌داد من به روي خود نياوردم و با خود گفتم: لابد به علي ديگري بد مي‌گفته است و اين نحوه برخورد به روش اخلاقي قرآني است كه در آيه و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما آمده است. [1006].

بيان علت مريضي ها

روزي سلمان فارسي زكام كرده بود و سرخود را بسته بود و در آن حال خدمت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) رسيد حضرت به سلمان فرمود: سلمان حالت چطور است؟ سلمان عرض كرد: يا ابالحسن سرم درد مي‌كند اميرالمؤ منين حاصل روايت منقوله) فرمود: شش رگ در بدن است كه هر گاه تحركي پيدا كنند خداوند با شش چيز جلو تحرك آنها را مي‌گيرد، اگر در كسي جنون پيدا شود خدا هم سرما خوردگي را به او مي‌دهد، اگر براي كسي زمينه كوري پيدا شود به چشم درد مبتلا مي‌شود (تا چرك و آلودگي‌ها بدينوسيله از چشم خارج شود) هر گاه زمينه برص د پيدا شود مبتلا به دمل (كورك) مي‌شود هر گاه كسي به مرض سل مي‌خواهد مبتلا شود سرفه عارض او مي‌شود تا خلطهاي سينه اش پاك شود ... [1007].
[صفحه 622]

اسم اميرمؤمنان اختصاصي است

خصي از امام صادق (عليه السلام) پرسيد آيا رواست كه به امام قائم (عج) به عنوان سلام بر تو اي اميرمؤ منان سال كرد؟
امام صادق فرمود: نه روا نيست خداوند تنها علي (عليه السلام) را به اين اسم ناميد.
قبل از علي (عليه السلام) كسي بر اين نام ناميده نشده و بعد از او هم جز كافر كسي آن نام را بر خود نبندد. [1008].

كلاه شفا بخش

لطان روم نامه اي خدمت حضرت علي (عليه السلام) نوشت و از آن حضرت راه درماني براي سر دردهاي عجيبي كه به آن مبتلا بود را خواست چرا كه تا آن موقع كوشش اطبا مختلف به جايي نرسيده بود.
حضرت امير (عليه السلام) در جواب نامه او، كلاهي را به قاصد نامه داد و فرمود: بگو به سلطان روم هر وقت سردرد گرفت آن را بر سر خود بگذارد.
سلطان هر بار كه سردرد عارضش مي‌شد كلاه را بر سر خود مي‌گذاشت و درد آرام مي‌گرفت روزي به فكر افتاد ببيند علي (عليه السلام) چه كرده است كه اين كلاه چنين اثر مي‌كند.
دستور داد آن كلاه را شكافتند ديد در ميان آن كلاه نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحيم. [1009].
[صفحه 623]

معني صلوات تجديد بيعت با ولايت

بن بابويه از يزيد بن حسن روايت كرده كه گفت: حضرت موسي بن جعفر ع به من فرمود: كسي كه صلوات بر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرستد معنايش آن است كه وفاي به عهد و ميثاقي كه در عالم در پروردگار فرمود: الست بربكم و محمد نبيكم و علي امامكم بزبان آورده و قبولي آن را اعلام مي‌نمايد و تجديد عهد و ميثاق بعمل مي‌آورد. [1010].

مرده بودي زنده شدي

بي حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) حضرت خضر (عليه السلام) را در خواب خود ديد آن حضرت از خضر در خواست نصيحتي كرد حضرت خضر كف دست خود را به آن حضرت نشان داد حضرت علي (عليه السلام) ديد به خط سبزي در كف دست خضر نوشته شده:

قد كنت ميتا عضرت حيا
و عن قليل عود ميتا
فابن لدار البقاء بيتا
و ودع لدار الفناء بيتا

يعني؛ مرده بودي زنده شدي و طولي نخواهد كشيد كه باز مرده خواهي شد؛ براي خانه بقاء خود، خانه اي بناكن و براي خانه فنا و نيستي خانه اي واگذار. [1011].

شيخ صدوق روايت كرده از ابن عباس از حضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كه آن حضرت فرمود: شك كننده در فضل علي بن ابيطالب (عليه السلام) در روز قيامت در حالي از قبر خود برانگيخته مي‌شود كه در گردن او حلقهاي از آتش باشد و در آن حلقه سيصد شعبه وجود دارد كه بر هر شعبه اي از آن شيطاني وجود دارد كه در روي او آب دهن مي‌افكند. [1012].
لذا در روايات متعدد بر اعتقاد افضليت علي (عليه السلام) تصريح شده است و در روايتي پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايد: علي خير البشر و من ابا فقد كفر
[صفحه 624]

زور بازوي علي

زور بازوي علي (عليه السلام) كه در داستانهاي متعدد بيان شده برگرفته از بنيه معنوي آن حضرت است كه ما در اينجا به چند داستان اشاره مي‌كنيم ابن شهر آشوب مولف كتاب مناقب آل ابي طالب مي‌نويسد: دست هر كسي را كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به قدرت مي‌گرفت نفس او بند مي‌آمد و اگر بيش از حد فشار وارد مي‌نمود او را مي‌كشت و قضيه آن حضرت با خالد بن وليد در باب قطب رحي كه حضرت ميله سنگ آسيا را طوق گردن خالد كرد و بر گردن او آويخت و هيچ كس د نتوانست او را خلاص كند جز خود آن حضرت بر صخره جبل ثور در مكه و اثرات نيزه آن حضرت در كوهي از جبال باديه و در سنگي در قلعه خيبر معروف مي‌باشد و ديگر نرم شدن آهن زره، به دست آن حضرت است كه خالد مي‌گويد: ديدم آن حضرت حلقه هاي زره خود را با دست خود اصلاح مي‌كند و به من فرمود: اي خالد، خداوند به سبب ما و به بركت وجود ما آهن را در دست داود نبي (عليه السلام) نرم ساخت. [1013].

خدايش نگه داشت

سيد حميري شاعر بزرگ اهل بيت روزي سوار بر اسب در كنار كوفه ايستاد و خطاب به مردم گفت: هر كسي كه يك فضيلتي از علي (عليه السلام) نقل كند كه من درباره آن فضيلت شعري نگفته باشم اين اسب را به آنچه با من است به او پاداش مي‌دهم.
سپس هر يك از حاضرين شروع كردند به نقل فضايل اميرالمؤ منين (عليه السلام) و سيد حميري نيز اشعار خود را كه متضمن آن فضيلت بود انشاء مي‌كرد.
تا اينكه به ناگه مردي از ابوالوعل مرادي نقل كرد و گفت: من در خدمت علي (عليه السلام) بودم كه او مشغول تطهير و وضو شد براي نماز، لذا كفش خود را از پاي بيرون آورد ناگاه
[صفحه 625]
ماري داخل كفش آن حضرت شد پس زماني كه حضرت مي‌خواست كفش خود را بپوشد كلاغي به سرعت از هوا فرود آمد و كفش آن حضرت را ربود و بالا برد؛ آنگاه آن را از بالا انداخت تا آن مار از كفش خارج شد.
سيد حميري تا اين فضيلت را شنيد آنچه را كه وعده كرده بود به وي عطا كرد، آنگاه درباره آن فضيلت شعري را به نظم آورد و گفت:
الا يا قوم للعجب العجاب
لخف ابي الحسين و للحجاب
عدو من عداة الجن عبد
بعيد في المرارة من صواب
كريه اللون اسود ذوبصيص
حديد الناب ازرق ذولعاب [1014].

معني حسنه و سيئه

روزي ابو عبدالله جدلي به حضور اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) رسيد؛ بحث آن جمع پيرامون آيه شريفه من جاء بالحسنه فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون. [1015].

منشاء گريه هر مؤمن

مام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: روزي علي بن ابيطالب (عليه السلام) به امام حسين (عليه السلام) نگاه كرد و فرمود: فقال: يا عبرة كل مؤ من اي مايه اشك هر مؤ من؛ حضرت سيدالشهداء به پدر عرض كرد: فقال: انا يا ابتاه؟ مرا مي‌فرمائي اي پدر! حضرت امير (عليه السلام) فرمود: آري اي فرزندم فقال نعم، يا بني لذا در رواياتي ديگر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به دختر گرامي خود حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام مي‌فرمايد: اي فاطمه! هر ديده اي روز قيامت گريان است جز ديده اي كه بر مصيبت حسين (عليه السلام) گريه كند كه آن ديده خندان و مسرور است و به نعمتهاي بهشتي او را بشارت باد. [1016].
[صفحه 626]

حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) در حال نيايش خداوند متعال را سوگند به حضرت علي (عليه السلام) و افعال و اوصاف او مي‌داد باين شكل كه 55 بار اسم حضرت امير (عليه السلام) را در فرازهاي دعاي خود جاي مي‌دهند.
الهي بصدق علي و صداقته، و رفق علي و رفاقته، و سلم علي و سلامته، و علم علي و امامته، و قوة علي و خلافته و حلم علي و صلابته و كرم علي و كرامته، و عز علي و شجاعته و صبر علي و طاعته و حكم علي و عدالته و زهد علي و عبادته و عصمة علي و طهارته و قرب علي و سيادته و هدي علي و هدايتة و حب علي و ولايته ...
و ذات علي و صفاته، ان تجعلني في الدين و الدنيا و لاخرد عزيزا
مهيبا في اعين الخلائق و ان تقضي حوائجي و حوائج جميع المؤ منين و المؤ منات و اعصمني و كل هلكة و نجني من كل بلية و آفة و عاهة و اهانة و كربة و ضيق و ذلة و علة و قلة (الي آخر). [1017].

وزي يكي از اصحاب علي (عليه السلام) كه داراي پسري بود نزد آن حضرت آمد و از فرزندش نزد آن حضرت شكايت نمود تا با اين كار، راهنمائي جهت تربيت پسرش از حضرت بگيرد.
حضرت به او فرمود: لا تضربه و اهجره و لا تطل؛ او را نزن و تنبيه بدني نكن؛ (بلكه براي تاءديب او شايسته است) با او قهر كني؛ اما مواظب باش اين قهر به درازا نكشد. [1018].
[صفحه 627]

روزي علي (عليه السلام) به كميل بن زياد چنين سفارش و وصيت كرد؛ فرمود: اي كميل! شيطان باكيد و مكر لطيفش بسوي تو مي‌آيد و تو را به طاعتي امر مي‌كند كه مي‌داند با آن الفت و انس داري و آن را فرو نمي‌گذاري پس تو گمان مي‌بري كه او فرشته اي بخشنده است، در حاليكه بدون ترديد او شيطان رانده شده است.
سپس وقتي به او انس گرفتي و اطمينان يافتي، تو را به اتخاذ تصميماتي هلاك كننده كه نجات در آن نيست وا مي‌دارد.
اي كميل! وقتي كه شيطان در سينه ات وسوسه كرد بگو: اعوذ بالله القوي من الشيطان الغوي و اعوذ بمحد الرضي من شرما قدر و قضي و اعوذ بالله الناس من شر الجنة و الناس اجمعين و صلي الله علي محمد و آله و سلم و سلم
اين پناه جستن به حق تو را از زحمت و اذيت ابليس و شياطين همراه او، اگر چه تماما مثل او ابليس باشند، كفايت كرد. [1019].

جابر بن يزيد جعفي مي‌گويد: از امام صادق (عليه السلام) درباره معني و تفسير آيه شريفه و ان من شيعته لابراهيم [1020] سوال كردم آن حضرت فرمود چون خداوند ابراهيم (عليه السلام) را خلق كرد پرده از برابر چشمان او برداشت و ابراهيم پيرامون عرش را نظر كرد و نورهاي را ديد عرض كرد: پروردگارا! اين چه نوري است؟ خطاب رسيد: اين نور حبيب من، محمد صلي الله عليه و آله و سلم است آنگاه ابراهيم (عليه السلام) سؤ ال كرد خدايا نور ديگري در كنار آن نور بود؟ خداوند فرمود: اين نور علي (عليه السلام) ياري كننده دين من است و اين سه نور ديگر نور فاطمه عليهاالسلام و فرزندانش
[صفحه 628]
حسن و حسين عليهم السلام و آن نه نور ديگر انوار فرزندان علي و فاطمه عليهم السلام از صلب حسين (عليه السلام) هستند. و اسامي تمام چهارده نور پاك را خداوند يك به يك براي حضرت ابراهيم (عليه السلام) بيان فرمود.
حضرت ابراهيم (عليه السلام) عرض كرد: نورهاي بي شماري در اطراف اين انوار مشاهده مي‌كنم كه تعداد آنها معلوم نيست، خطاب رسيد، اي ابراهيم! اين نورها، انوار شيعيان علي (عليه السلام) است؛ ابراهيم سؤ ال كرد خداوندا! شيعيان علي (عليه السلام) چگونه شناخته مي‌شوند؟
خداوند فرمود: شيعيان علي (عليه السلام) در شبانه روز پنجاه و يك ركعت نماز واجب و مستحب مي‌خوانند بسم الله الرحمن الرحيم را بلند مي‌گويند و انگشتر خود را در دست راست مي‌كنند و در نمازهاي خود پيش از ركوع قنوت مي‌خوانند.
آنگاه حضرت ابراهيم (عليه السلام) از خداوند تقاضا كرد كه او را نيز از شيعيان علي (عليه السلام) قرار دهد كه خداوند در اين آيه مي‌فرمايد و ان من شيعته لابراهيم. [1021].

پناه بر خدا

سحاق بن فضل مي‌گويد: يكي از دعاهاي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) اين است:
خداوندا! پناه مي‌برم به تو از اينكه دوستت را دشمن بدارم، يا با دشمنت دوستي كنم، يا كسي را كه از تو خشم به دل دارد خشنود سازم، خداوندا! بر هر كس كه تو درود فرستي درود ما نيز بر او باد، و بر هر كس د لعنت كني لعنت ما نيز بر او باد. خداوندا! هر كس كه مرگ او موجب شادي ما و شادي تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده ساز، و بجاي او كسي را به ما ارزاني دار كه براي ما بهتر از او باشد، تا آنجا كه نشانه اجابت را طوري بر ما نمايان سازي كه ما در دين و دنياي خود بدان آشنا باشيم اي مهربان تر از هر مهرباني. [1022].
[صفحه 629]

حضرت خضر با علي

محمد بن حنفيه مي‌گويد: روزي در حالي كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به دور خانه كعبه طواف مي‌كرد به مردي برخورد كه چنگ به پرده كعبه زده بود و مي‌گفت: اي آنكه هيچ صوتي تو را از صوت ديگر باز ندارد، و اي آنكه حاجتمندان تو، تو را به اشتباه نيندازند، و اي آنكه اصرار نيازمندان در سؤ ال از تو ملولت نسازد، خدايا عفو و شيريني رحمت خود را به من بچشان (يا من لا يشغله سمع عن سمع، يا من لا يغلطه السائلون، يا من لايبرمه الحاح الملحين، اذقني برد عفوك، و حلاوة رحمتك) علي (عليه السلام) به او فرمود: اين دعاي توست؟
او عرض كرد: مگر شنيدي؟ حضرت فرمود: آري، سپس فرمود: در پايان هر نمازي اين دعا را بخوان، بخدا سوگند هيچ مؤ مني اين دعا را در پايان نمازش نخواند جز اينكه خداوند گناهان او را بيامرزد. هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران و به تعداد ريگ و ريگزارها و ذره هاي خاك زمين باشد.
آنگاه امام علي (عليه السلام) به او فرمود: علم آن نزد من است، و خداوند وسعت دهنده و كريم است. آن مرد كه حضرت خضر (عليه السلام) بود به علي (عليه السلام) گفت: به خدا سوگند راست گفتي اي اميرمؤ منان و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشي داناي ديگري هست. [1023].

عبدالله بن ميمون مكي از امام صادق (عليه السلام) و از پدرش امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند كه فرمود: روزي حلوائي را بر اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) آوردند حضرت از خوردن آن امتناع كرد و آن را ميل نفرمود، خدمت حضرت عرض شد: ايا آن را حرام مي‌دانيد؟
حضرت فرمود: نه، اما مي‌ترسم دلم خواستار آن شود و به دنبالش بروم. آنگاه حضرت اين آيه [1024] شريفه را تلاوت نمود: شما بهره هاي پاكيزه خود را در زندگاني دنياي خود برديد و از تمامي آنها بهره ور گشتيد. [1025].
[صفحه 630]

چرا دعاي ما مستجاب نمي‌شود؟!

روزي حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در روز جمعه اي خطبه بليغي ايراد فرمود و در پايان آن خطبه فرمود:
ايها الناس سبع مصائب نعوذ بالله؛ عالم زل و عابد مل، و مؤ من خل، و موتمن غل و غني اقل و عزيز ذل و تحقر اعتل؛ اي مردم! هفت مصيبت است كه ما از آنها به خدا پناه مي‌بريم: عالمي كه بلغزد، عابدي كه (از عبادت) ملول و خسته گردد، مؤ مني كه فقير شود، اميني كه خيانت كند، توانگري كه به فقر در افتد، عزيزي كه خوار گردد، بينوايي كه بيمار شود.
در اين وقت مردي برخاست و پس از تمجيد آن حضرت گفت: سؤ الي درباره گفتار خداي تعالي دارم كه مي‌فرمايد: ادعوني استجب لكم؛ مرا بخوانيد تا دعايتان را اجابت كنم. [1026] پس چگونه است كه ما دعا مي‌كنيم ولي اجابت نمي‌شود؟
امام علي (عليه السلام) فرمود: دلهاي شما در هشت مورد خيانت (بي وفايي) كرد:
1- اينكه خدا را شناختيد ولي حقش را آن گونه كه بر شما واجب بود ادا نكرديد و از اين رو آن معرفت به كار شما نيامد.
2- به پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم ايمان آورديد؛ آنگاه با سنت و روش او مخالفت كرديد و شريعت او را از بين برديد. پس ثمره ايمان شما چه شد؟.
3- كتاب خدا را كه بر مشا فرود آمده خونديد ولي به آن عمل نكرديد. گفتيد: به گوش و دل مي‌پذيريم، ولي با آن به مخالفت برخاستيد.
4- گفتيد: ما راغب بهشتيم ولي در تمام حالات كارهايي انجام مي‌دهيد كه شما را از بهشت دور مي‌سازد. پس رغبت و شوق شما نسبت به بهشت كجاست؟
[صفحه 631]
5- گفتيد: ما از آتش دوزخ مي‌ترسيم، ولي در همه حالات به واسطه گناهان و معاصي خود به سوي دوزخ مي‌رويد. پس ترس شما كجا رفت؟
6- نعمت خداي خود را خورديد، ولي سپاسگزاري نكرديد.
7- خداوند شما را به دشمني با شيطان دستور داد و فرمود: ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا؛ شيطان دشمن شما است شما نيز او را دشمن گيريد [1027] ولي به زبان با او دشمني كرديد و در عمل به دوستي با او برخاستيد.
8- عيبهاي مردم را برابر ديدگانتان قرار داديد و عيبهاي خود را پس د پشت انداختيد (و آن را ناديده گرفتيد) و در نتيجه كسي را ملامت مي‌كنيد كه

خود به ملامت سزاوارتر از اوييد.
پس با اين وضع چه ادعايي از شما مستجاب گردد در صورتي كه شما درهاي دعا و راههاي آن را بسته ايد؟ پس از خدا بترسيد و كارهايتان را اصلاح كنيد و امر به معروف و نهي از منكر كنيد تا خدا دعايتان را مستجاب كند. [1028].

جواز عبور از صراط

در امالي از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايت كرده كه فرمود: روز قيامت كه پل صراط را روي جهنم نصب مي‌كنند، هيچ كسي از صراط عبور نمي‌كند مگر اينكه جواز ولايت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) را با خود داشته باشد و از ابي سعيد خدري روايت كرده كه گفت: رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: روز قيامت پروردگار امر مي‌كند به دو فرشته كه بر صراط بايستند و نگذارند كسي از آن عبور داشته باشند، و هر كسي كه جواز نداشته باشد او را به صورت در آتش افكنيد، ابي سعيد مي‌گويد: به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم عرض كردم: فدايت شوم معناي برات اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) چيست؟ حضرت فرمود: نامه اي است كه در آن نوشته شده است:
لا اله الاالله محم
د رسول الله و اميرالمؤ منين علي بن ابيطالب وصي رسول الله و حجة الله علي خلقه واقبل بعضهم علي بعض يتسائلون. [1029].
[صفحه 632]

دوست با شيعه فرق دارد

روزي جمعي به حضور امام حسن (عليه السلام) رسيدند و عرض كردند: يا بن رسول الله ما از شيعيان پدرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) هستيم؛ حضرت به آنها فرمود: شما از دوستان پدرم هستيد نه از شيعيان او. زيرا شيعيان پدرم كساني هستند كه خداوند درباره آنها مي‌فرمايد: والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون
شيعيان پدرم كساني هستند كه به خدا ايمان آورده و به صفات پدرم متصف هستند و تمام آنچه را كه بر پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نازل شده تصديق مي‌كنند و از هر گوه معصيت دور مي‌باشند و معتقدند كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) بعد از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم خليفه بلافصل بوده و كسي با او برابر نيست و بر تمام مردم ترجيح دارد همانطوري كه آسمان بر زمين برتري دارد و هرگز از كشتن و كشته شدن در راه خدا نمي‌ترسند و براي آنها فرقي نمي‌كند كه مرگ به استقبال آنها برود يا اينكه آنها به استقبال مرگ بروند. شيعيان علي (عليه السلام) همواره برادران ديني خود را مقدم بر خود مي‌دارند. اگر چه خود در سختي باشند و هرگز گرد منهيات نمي‌گردند و ترك واجبات نكرده اند و علي (عليه السلام) را مقتداي خود مي‌دانند و اين صفات شيعيان علي (عليه السلام) را پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بيان فرموده اند. [1030].

دعا به هنگام وضو گرفتن

روزي حضرت علي (عليه السلام) با محمد بن حنفيه نشسته بود حضرت به فرزندش فرمود تا براي ظرف آبي آماده كند تا براي نماز وضو بسازد محمد آب آورد و علي (عليه السلام) شروع به ساختن وضو كردند.
علي (عليه السلام) در موقع وضو گرفتن و انجام دادن وظيفه ديني، هر عضوي را كه مي‌شست به پيشگاه خدا دعايي مي‌كند و سعادت آن عضو را در عرصه قيامت از خداوند متعال درخواست مي‌نمايد.
[صفحه 633]
... ثم غسل و وجهه فقال؛ وقتي صورت را مي‌شست، عرض د كرد اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجود و لا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه بارالها رويم را سفيد گردان در روزي كه صورتهايي در آن سياه مي‌شود و رويم را سياه مگردان در روزي كه صورتهايي در آن سفيد مي‌گردد؛ سپس دست راست خود را مي‌شست و عرض مي‌كرد: اللهم اعطني كتابي بيميني و الخلد في الجنان بيساري و حاسبني حسابا يسيرا؛ بارالها نامه اعمالم را به دست راستم بده و ... [1031].
در پايان امام فرمود: اي محمد هر كس وضو بسازد همانند وضويي كه من ساختم و بگويد آنچه راه من گفتم خداوند تبارك و تعالي از هر قطره آب وضويش ملكي براي او مي‌آفريند كه مشغول تقديس و تسبيح و تكبير براي خداوند هستند و خداوند ثواب اين اذكار را تا روز قيامت براي او ثبت و ضبط خواهد كرد.

يعسوب الايمان

حضرت باقرالعلوم با پدر بزرگوارش امام سجاد (عليه السلام) در نجف اشرف كنار قبر اميرالمؤ منين (عليه السلام) آمدند، حضرت امام باقر (عليه السلام) فرمود: پدرم كنار قبر ايستاد و گريست و ضمن سلام هاي متعدد اين سلام را به حضور جد بزرگوارش تقديم داشت.
السلام علي يعسوب الايمان، و ميزان الاعمال، و سيف ذي الجال
امام سجاد (عليه السلام) در اين عبارت علي (عليه السلام) را به سه صفت توصيف نموده است: اول، يعسوب الايمان دوم: ميزان اعمال. سوم: شمشير خداوند ذوالجلال. [1032].

مرا موعظه كنيد

در يك نيم روز گرم شخصي دامن علي بن ابيطالب (عليه السلام) را گرفت و عرض كرد يا علي (عليه السلام) مرا موعظه كنيد. حضرت فرمود: تو با ما مجالس فراواني را گذرانده اي و
[صفحه 634]
سخنراني هاي زيادي از ما شنيدي الان در اين ظهر گرم چه حاجت كه موعظه اي از من بشنوي.
عرض كرد: دامن شما را رها نمي‌كنم، مگر اينكه سخني بفرماييد.
حضرت اين جمله را فرمودند: انت مع من احببت تو با محبوبت محشور مي‌شوي آنگاه او دامن حضرت را رها كرد ... [1033].

خود را سبك نكن

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در نامه اي به پسرش امام حسن (عليه السلام) مرقوم فرمود: پسرم داستانهايي كه خنده دار است و گفتنش د عده اي
را مي‌خنداند نقل نكن، و اياك ان تذكر من الكلام قذرا او تكون مضحكا ...
پسرم؛ خود را سبك نكن، انسان مقامي بس عظيم دارد؛ (نه تنها كاري نكن كه كسي بخندد، بلكه در يك جمعي كه نشسته اي سنگين باش تا تو را وسيله خنده ديگران قرار ندهند). [1034].

قسيم الجنة و النار

شخصي خدمت امام صادق (عليه السلام) آمد و عرض كرد: چرا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را اباالقاسم مي‌گويند؟ حضرت فرمود: براي اينكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم يك فرزندي داشتند بنام قاسم و چون پدر قاسم بود از اين جهت به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اباالقاسم مي‌گفتند، عرض كرد: اين معنا را من مي‌دانم كمي روشن تر بيان كنيد كه چرا پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را اباالقاسم مي‌گويند؟ حضرت فرمود: چون علي بن ابيطالب (عليه السلام) قسيم الجنة و النار است، قاسم است، يعني قسمت كننده بهشت و جهنم است. در قيامت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به اذن خدا جهنمي‌ها را به جهنم و بهشتي‌ها را به بهشت فرا مي‌خواند. پس علي (عليه السلام) قاسم است، و چون خداوند متعال علي بن ابيطالب را در همان دوران كودكي به دامان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم
[صفحه 635]
منتقل كرد و از همان طفوليت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم معلم علي بن ابيطالب (عليه السلام) بود و شاگرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بود و از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم علوم فراواني را آموخت و هر شاگردي فرزند استاد است و استاد حق پدري بر او دارد پس علي بن ابيطالب، كه قاسم جنة و نار است و چون شاگرد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است به منزله فرزند او است و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به منزله پدر او است پس پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را اباالقاسم نامند اين معنا و تفسير براي اباالقاسم جزء اسرار اين كنيه است. [1035].

جواب كامل تر

از ابن عباس پرسيدند: بهترين روزها، و بهتري ماه ها، و بهترين عمل‌ها كدام است؟ گفت: بهترين روزها جمعه است، بهترين ماه ها، ماه رمضان است، و بهترين اعمال نمازهاي پنجگانه در اول وقت است. اين سخن را براي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) نقل كردند، فرمود: اگر از تمام علماي مشرق تا مغرب عالم اين سؤ ال را بپرسند، غير از اين جواب ندهند. اما من مي‌گويم: بهترين عملها آن است كه قبول درگاه خداوند شود و بهترين ماه‌ها ماهي است كه در آن از گناه توبه كني، و بهترين روزها روزي است كه با ايمان به سوي خدا روي. [1036].

به شافعي (رئيس يكي از چهار مذهب اهل سنت) گفتند: درباره علي (عليه السلام) چه مي‌گويي؟ [1037].
جواب داد: چه گويم در حق كسي كه سه صفت در وجودش با سه صفت ديگر جمع شده بود كه در هيچ آدمي زاد جمع نشود.
فقر و سخاوت؛ شجاعت و عقل، علم و عمل. [1038].
[صفحه 636]

نشانه هاي قوم جاهل

علي (عليه السلام) در جمعي فرمود: قوام دين به چهار كس است: عالم زبان داري كه به علم خود عمل كند، ثروتمندي كه مازاد ثروت خود را به هم خويشان خود پخش كند، فقيري كه آخرت را به دنيا نفروشد، و جاهلي كه از تحصيل علم تكبر نورزد، پس هر گاه عالم، علم خود را نشر ندهد و توانگر بخل بورزد و فقير آخرت را به دنيا بفروشد، و جاهل از آموختن علم تكبر كند، دنيا به عقب بر مي‌گردد (و جاهليت را از سر گيرد)
در آن روز به تعداد مسجدهاي زياد و اجتماعات مردمي كه دلهايشان از هم جداست فريب نخوريد.
عرض كردند: يا علي (عليه السلام) در آن زمان چگونه بايد زندگي كرد؟
حضرت فرمود: در ظاهر با مردم آميزش كنيد، و در باطن مخالفت نماييد كه قرين انسان عمل اوست، و هر كس را كه دوست داشته باشد با او محشور مي‌شود، و در عين حال منتظر فرج هم باشيد. [1039].

جملات پاياني تورات

علي (عليه السلام) فرمود: در خاتمه ي تورات پنج جمله است كه من دوست دارم هر بامداد آن را مطالعه كنم:
عالم بي عمل با شيطان برابر است، سلطان بي عدالت با فرعون يكسان است، فقير طمعكاري كه در برابر توانگران خضوع كند با سگ همانند است، ثروتي كه از آن سودي نبرند با آجر مساوي است، وزني كه بدون ضرورت و احتياج از خانه بيرون رود باكنيز هم رديف است. [1040].

نه كلمه كامل

شعبي مي‌گويد: علي (عليه السلام) نه كلمه را بالبداهه فرمود، كه اين كلمات در بلاغت آنچنان است، كه همه ي مردمان از رسيدن به يك كلمه آنها عاجز و ناتوانند:
[صفحه 637]
اين سخنان سه تا در مناجات خداوندي است، سه تاي آن در حكمت، و سه تاي ديگر در آداب است.
اما مناجات: عرض مي‌نمايد؛ خداوند! اين سربلندي مرا بس كه بنده ي درگاه تو باشم، و اين افتخار مرا بس كه چون تو خدايي دارم. خداوندا! تو آنچناني، كه من دوستت دارم، مرا هم چنان كن كه تو دوستم داري.
اما در حكمت: ارزش هر كس به مقدار معرفت و دانش او است، هر كه قدر خود را شناخت هلاك نشد و آدمي زير زبان خود نهفته است.
اما در آداب: هر كه را با احسان بنوازي امير وي خواهي بود، به هر كس د دست حاجت دراز كردي اسيرش خواهي شد، و از هر كه بي نيازي گزيدي با وي برابر و هم تراز خواهي بود. [1041].

افتخارات علي

روزي علي (عليه السلام) فرمود: ده افتخار از پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم نصيب من شده است كه هركدام را از آنچه خورشيد بر آن مي‌تابد بيشتر دوست دارم.
پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من فرمود: اي علي! تو در دنيا و آخرت برادر مني، و در محشر از همه به من نزديك تري، و تو وزير وصي من هستي، و تو در مال و عيال، جانشين من هستي، و در دنيا و آخرت پرچم من به دست تو است دوست تو دوست من است و دشمنت دشمن من و دشمن خدا است. [1042].

جابربن عبدالله انصاري مي‌گويد: روزي از پيغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: در وجود علي (عليه السلام) فضايلي است كه اگر يكي از آنها در ساير مردم باشد كفايتشان كند،
[صفحه 638]
آنگاه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم درباره ي علي (عليه السلام) فرمود: هر كه من فرمانرواي اويم علي فرمانرواي او است؛ علي نسبت به من مثل‌ها هارون است نسبت به موسي؛ علي از من است و من از علي؛ به جاي خود من است؛ اطاعتش اطاعت من و نافرمانيش نافرماني من است؛ جنگ با علي جنگ با خداست و صلح با او صلح با خدا؛ دوست علي دوست خداست و دشمن او دشمن خداست ... هركه از علي جدا شود از من جدا شده و هر كه از من جدا شود از خدا جدا شده است؛ دوست علي ايمان است و دشمني او كفر؛ حزب علي حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شيطان ... [1043].

عذاب بر آنها وارد مي‌شود زماني كه..

علي بن ابي طالب (عليه السلام) از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم نقل كرده است كه فرمود: هر گاه امت من به پانزده گناه آلوده شوند عذاب بر آنها نازل شود. پرسيدند: چه گناهاني فرمود:
به پدر و مادر جفا كنند و رفيق خوش رفتاري نمايند؛ در مساجد سر و صدا كنند؛ لباس ابريشم بپوشند، كنيزان خواننده تهيه كنند؛ ساز بزنند. [1044].

روزي علي به ياران خود فرمود: آيا مي‌خواهيد اسباب زيادي رزق را بيان كنم؟ اصحاب عرض كردند: آري يا اميرالمؤ منين! آنگاه امام فرمود: جمع بين دو نماز (مغرب و عشاء، ظهر و عصر) روزي را زياد مي‌كند؛ همچنين تعيقيب خواندن بعد از نماز صبح و عصر، صله رحم، جارو كردن جلوي خانه، طلب آمرزش، امانت داري، حقگويي، جواب دادن اذان گو (هر چه را كه مؤ ذن مي‌گويد: بگوييد و ممكن است مراد نماز اول وقت باشد)
حرص نزدن، شكر صاحب نعمت، سكوت در بيت الخلاء پرهيز از قسم دروغ، دست شستن قبل از غذا، خوردن ريزه هاي غذا كه از سفره مي‌ريزد (خورده نانها) ... [1045].
[صفحه 639]

فضيلت هايي كه اختصاص به علي دارد

مكحول روايت كرده است كه اميرالمؤ منان علي بن ابيطالب (عليه السلام) فرمودند: بزرگان از ياران پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم جملگي مي‌دانند كه در ميانشان مردي نيست كه فضيلتي داشته باشد، جز آنكه من در آن با او شريكم و بر او برتري دارم، و براي من هفتاد نيك نامي است كه هيچ يك از آنان در آن شريك من نيستند.
عرض كردم: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) مرا از آنها آگاه فرماييد.
فرمود: اولين فضيلت من است كه به يك چشم به هم زدن به خدا شرك نورزيده و پرستش لات و عزي را نكرده ام.
دوم: آنكه من هرگز شراب نياشاميدم.
سوم: آنكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مرا در كودكي از پدرم گرفت و من همسفره و هم كاسه و هم دم و هم زبان او بودم.
چهارم: آنكه من آخرين نفر از مردم هستم كه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم جدا شدم و من او را در آرامگاهش نهادم.
رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من هزار باب از علم آموخت كه از هر باب، هزار باب گشوده مي‌شود و آن را به هيچ كس جز من نياموخت برادرم جعفر در بهشت با فرشتگان پرواز مي‌كند و به دو بال تزيين شده كه از در و ياقوت و زبر جداست.
عمويم حمزه سرور شهيدان در بهشت است.
آنكه من هرگز از جنگ با دشمن نگريختم و هيچ كس به مبارزه من نيامد جز آنكه زمين را از خونش آبياري كردم و آنكه، من با رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در همه صحنه‌ها و جنگها همراه بودم و پرچم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در دست من بود من عمروبن عبدود را كه با هزار نفر برابري مي‌كرد كشتم ...
شصت و ششم: آنكه خداي متعال دوبار آفتاب را براي من برگرداند و جز من براي هيچ كس از امت محمد صلي الله عليه و آله و سلم آن را برنگردانده است.
شصت و هفتم: آنكه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمان داد، كه در حيات و مرگ او، مرا به عنوان اميرالمؤ منين خوانده شوم و اين عنوان را به هيچ كس جز من اطلاق نفرمود ... [1046].

كلامي سودبخش و كوتاه

حضرت علي (عليه السلام) به فرزندش امام حسن (عليه السلام) فرمود: چهار چيز و چهار چيز را از من به خاطر خود بسپار و نگه دار:
عرض كرد: آنها چيست؟
حضرت فرمود: بالاترين ثروت، عقل است. بزرگترين فقر حماقت، شديدترين وحشت خود پسندي و بهترين حسب‌ها و نسب ها، خوش د اخلاقي است.
امام حسن (عليه السلام) عرض كرد: پدر جان! چهارتاي ديگر چيست؟
حضرت فرمود: از رفاقت با آدم احمق پرهيز كن كه چون سود رساند، زيان وارد كند، از دوستي دروغگو هم بر حذر باش كه دور را نزديك و نزديك را دور نمايد، از رفاقت با بخيل ني دوري كن كه در سخت ترين مواقع، حاجت تو را رها كند، و از دوستي با بي دين اجتناب كن كه ترا در اثر نفاق بفروشد. [1047].

رستگاري و درستكاري در چند سؤال

حافظ ابونعيم در كتاب حليه مي‌گويد: اميرالمؤ منين (عليه السلام) پرسشهايي درباره دوستي و رفاقت از فرزندش امام حسن (عليه السلام) كرد كه حضرت بدينگونه جواب داد:
علي (عليه السلام) فرمود: استقامت و راستي چيست؟ امام حسن (عليه السلام) بدي را با خوبي از بين بردن.
شرف چيست؟ خوشرفتاري با قوم و قبيله، و تحمل خونبهايي كه به گردن كسي افتاده
جوانمردي چيست؟ پاكدامني و اصلاح مال
باريك بيني بيجا چيست؟ خرده گيري در چيزهاي بي ارزش، و بخل از مالهاي بي مقدار.
[صفحه 641]
پستي و لئيمي چيست؟ خود را دريافتن همسر را فراموش كردن.
بخل چيست تصور اين كه آنچه دارد شرف است و آنچه انفاق كرده تلف
كرم چيست؟ بخشش در تنگدستي و در حال رفاه
برادري چيست؟ برابري در سختي و گشاده دستي.
حلم چيست؟ فرد بردن خشم و خويشتن داري.
فقر چيست؟ حرص و آزمندي در هر چيز.
نيرومندي چيست؟ دلاوري در جنگ و عزت مردم را به چنگ آوردن.
ذلت چيست؟ بي تابي در موقع بلا.
تكلف چيست؟ بيهوده گويي.
غفلت چيست؟ ترك مسجد و اطاعت مردم مفسد ... [1048].

علامت شيطان

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرموده علامت شيعه من دو چيز است كه به آنها آزمايش شود: مراقبت از وقت نماز و در ميان نهادن مال با برادران ايماني خود. اگر اين دو صفت در كسي نبود از او بگريز! باز هم از او بگريز! [1049].

همچون زنبور عسل باشيد

روزي علي (عليه السلام) به جمعي از شيعيان خود فرمود: در ميان مردم همانند زنبور عسل در ميان ساير پرندگان باشيد، كه هيچ پرنده اي نيست جز اينكه زنبور عسل را ناتوان مي‌شمرد و اگر بدانند كه چه بركتي در اندرون او نهفته است هرگز چنين رفتاري درباره اش نمي‌كردند.
با زبان و پيكرتان با مردم آميزش كنيد (صرفا رفتاري صوري و ظاهري) و با دل و
[صفحه 642]
عمل خود از آنان كناره گيريد، براي هر فردي همانی است كه به دست آورده و روز قيامت با كسي محشور شود كه دوستش مي‌داشته است. [1050].
لذا در روايت است كه علي (عليه السلام) فرمود: شيعيان من مانند زنبور عسل اند كه جز پاك نمي‌خورند و بجز خوبي پس نمي‌دهند،
ساير حشرات آن حيوان (زنبور عسل) را ناچيز مي‌شمارند اما از باطن او خبر ندارند [1051] لذا به همين جهت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم اميرالمؤ منين (عليه السلام) را يعسوب مؤ منين ناميد و يعسوب به معناي ملكه كندوي عسل است.

حجاج بن يوسف ثقفي از حره پرسيد: حره تو دختر حليمه هستي؟
حره پاسخ داد: فراست و زيركي را از غير مؤ من مي‌يابم حجاج گفت: حره از قول تو نقل مي‌كنند كه علي (عليه السلام) را افضل و برتر از ابوبكر و عمر و عثمان مي‌داني آيا از خدا چنين مطلبي به تو رسيده است؟
حره گفت: آن كس كه گفته است من علي (عليه السلام) را تنها بر اينها افضل مي‌دانم دروغ گفته است.
حجاج: غير از اينها علي (عليه السلام) از چه كساني افضل است؟
حره: از آدم صفي لله و نوح نبي الله و لوط و ابراهيم خليل الله و داود و سليمان، موسي و عيسي عليهم السلام.
حجاج گفت: اي واي بر تو. او را بر اصحاب پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و بر 7 نفر از انبياء و پيامبران اولوالعزم برتر مي‌داني، اگر دليل و برهاني بر صدق گفتارت نياوردي گردنت را مي‌زنم.
حره گفت: من او را برتر از اين انبياء نمي‌دانم بلكه خداوند متعال در قرآن كريم او را بر آنان فضيلت و برتري داده است.
[صفحه 643]
اما درباره آدم ابوالبشر (عليه السلام) خداوند در قرآن مي‌فرمايد: فعصي آدم ربه فغوي؛ يعني: آدم پروردگارش را نافرماني كرد پس بي بهره شد ليكن علي (عليه السلام) فرمود: و كان سعيه مشكورا؛ يعني: سعي و كوشش او در دين و آخرت مورد قبول و تحسين پروردگار قرار گرفت و اما بر نوح (عليه السلام) و لوط (عليه السلام) افضل است زيرا خداوند مي‌فرمايد: خداوند براي كساني كه كافر شدند زنان نوح و لوط را مثال مي‌آورد كه آنها با آنكه همسران دو بنده شايسته و نيكوكار ما بودند چون خيانت كردند قرابت و همسري پيامبران بر آنان سودي نرسانيد و به آنان گفته شد كه با كفار وارد آتش شويد اما جايگاه علي (عليه السلام) زير درخت سدرة المنتهي است و همسرش فاطمه زهرا عليهاالسلام دختر پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم است كه خدا به خشنودي او خشنود است و به غضب او غضبناك.
اما از حضرت ابراهيم (عليه السلام) برتر است: زيرا كه قرآن مي‌فرمايد: (ابراهيم به خداوند عرض كرد، پروردگارا! به من نشان بده چگونه مرده را زنده مي‌كني)
خدا فرمود: كه آيا ايمان نداري؟ ابراهيم عرض كرد چرا ولي براي اطمينان قلبم مي‌خواهم ببينم. امام علي (عليه السلام) فرمود: كه اگر حجابها برداشته شود و حقايق مكشوف شود چيزي بر يقين من افزوده نخواهد شد

و جز علي (عليه السلام) تاكنون كسي چنين مطلب را نگفته است. اما بر موسي (عليه السلام) برتر است. زيرا بر طبق گفته قران (موسي با خوف و ترس از مملكت فرعون خارج شد در حاليكه پشت سرش مي‌نگريست و مراقب بود تا دستگير نشود) اما علي (عليه السلام) برتر است امام علي (عليه السلام) در بستر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم خوابيد و ترس و خوفي به دل راه نداد تا اينكه خداوند اين آيه شريفه را نازل كرد؛ از مردم كسي است كه جان خود را براي خشنودي خدا نثار مي‌كند از حضرت داوود (عليه السلام) برتر است، بنا به گفته قرآن كريم، داوود ما تو را جانشين خود در زمين قرار داديم، بين مردم به حق حكم و قضاوت كن و از هواي نفس پيروي منما كه از راه خدا دور شدي امام علي (عليه السلام) فرمود: كه از آسمانها و كهكشانها و از بالا و پايين هر چه مي‌خواهيد از من بپرسيد قبل از آنكه مرا در جمع خود نيابيد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در روز فتح خيبر فرمود: كه علي (عليه السلام) بر همه شما افضل و داناتر و در امر قضاوت برتر است.
[صفحه 644]
بر حضرت سليمان نيز افضل است چون قرآن مي‌فرمايد: كه سليمان نبي عرض مي‌كند خدايا چنان پادشاهي به من عطا فرما كه به كسي بعد از من چنين سلطنتي داده نشود ليكن علي (عليه السلام) فرمود: اي دنيا تو را سه طلاقه كردم كه ديگر رجوعي براي من نباشد ... و بر حضرت عيسي (عليه السلام) نيز برتري دارد. خداوند مي‌فرمايد: كه يا عيسي بن مريم. آيا تو به مردم گفته اي كه مرا و مادرم را به خدايي نپذيرند، مگر خداي جهان را؟ عيسي (عليه السلام) عرض كرد: كه سبحان الله؛ مرا نشايد مطلبي را كه شايسته و سزاوار من نيست بگويم، اگر چنين گفته باشم به تحقيق دانسته اي، زيرا تو از ضميرم آگاهي و من از آنچه كه در ضمير تو است آگاه نيستم كه تويي داناي بر اسرار، من نگفته ام چيزي را مگر آنچه را كه تو امر فرمودي؟ عيسي (عليه السلام) با اين بيان، مردمي را كه به الوهيت وي و مادرش معتقد بودند را به قيامت محول كرد و از محاكمه و مجازات غالين چشم پوشيد. لكن علي (عليه السلام) وقتي از ادعاي نصيريه (سبائيه) درباره خود مطلع شد محاكمه و مجازات آنان را به تاءخير نيانداخت بلكه آنان را به آتش سوزانيد. حجاج گفت: احسنت. بسيار خوب از عهده بر آمدي اگر اين چنين جواب قانع كننده اي نمي‌دادي دستورم را اجرا مي‌كردم.

زاذان فارسي

زاذان كه كنيه او ابوعمره است از اصحاب اميرالمؤ منين (عليه السلام) و از خواص ايشان است. چنانكه حضرت در گوش او اسم اعظم خواند و به بركت آن حافظ قرآن شد. قطب راوندي نقل مي‌كند، كه از زاذان پرسيدند قرائت قرآن را از كه آموختي؟ كه بدين خوبي مي‌خواني. ابوعمره تبسمي كرد دو گفت: استاد من حضرت علي (عليه السلام) است، چون من صداي دلنشيني داشتم روزي شعر مي‌خواندم حضرت فرمودند: كه چرا قرائت قرآن نمي‌كني. گفتم: كه قرآن نخوانده ام آنگاه حضرت فرمود: نزديك بيا آن گاه در گوش من چيزي خواند كه هيچ نفهميدم و بعد آب دهان مبارك خود را به دهانم ريخت. نقل مي‌كند كه حضرت باقر (عليه السلام) پس از شنيدن اين موضوع تصديق گفته زاذان فرمود: كه حضرت علي (عليه السلام) در گوش ابوعمره اسم اعظم خوانده بود.
[صفحه 645]

دوست و دشمن درباره شجاعت عبادت و زهد و علم و ... علي (عليه السلام) زبان به ستايش گشوده اند كه در اينجا به چند نمونه آن اشاره مي‌شود.
عثمان بن عفان مي‌گويد: از عمرو او از ابوبكر و او از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم شنيد كه فرمود: همانا كه خدا از نور صورت علي ابن ابيطالب (عليه السلام) فرشتگاني آفريد كه خداوند را تسبيح و تقديس گويند و ثواب آن را براي دوستان علي (عليه السلام) و دوستان فرزندانش ثبت و ضبط كنند [1052] و معاويه بن ابي سفيان وقتي خبر شهادت علي (عليه السلام) را شنيد گفت: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابي طالب؛ يعني: فقه و علم از ميان رفت و عمر بن خطاب مي‌گويد: به خدا سوگند اگر شمشير علي (عليه السلام) نبود هرگز اسلام پابرجا نمي‌شد و او بعد از چنين موقعيتي بالاترين و برترين قاضي و پيشگام در اسلام و صاحب شرف است.
و ابوبكر مي‌گويد: اي مردم بر شما باد دوستي و پيروي از علي بن ابيطالب پس همانا از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: علي بعد از من بهترين كسي باشد كه خورشيد بر او تابيده و غروب كرده است.
ضرار بن ضمره ضيايي مي‌گويد: به خدا قسم علي (عليه السلام) نيرومند و بلند همت بود، از دنيا و زرق و برق آن در وحشت بود اما با شب و تاريكي هاي آن مانوس، گريه اش زياد و انديشه اش طولاني بود ...
ابوبكر روزي بر روي منبر گفت: مرا رها كنيد در حاليكه علي (عليه السلام) در بين شماست و عمربن خطاب مي‌گويد: از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: حب علي براة من النار؛ دوستي علي مايه رهايي از آتش دوزخ است و در جايي ديگر مي‌گويد: علي اعلم الناس بما انزل الله علي محمد؛ علي (عليه السلام) آگاه ترين مردم است به آنچه خدا بر محمد صلي الله عليه و آله و سلم نازل كرده است. [1053].
[صفحه 646]

علي در محراب عبادت

ضرار بن ضمره ضيايي مي‌گويد: به خدا قسم در يكي از شبها علي (عليه السلام) را در محراب عبادتش ديدم كه محاسنش را در دست گرفته بود و مانند مار گزيده به خود مي‌پيچيد و مانند افراد مصيبت زده گريه مي‌كرد و مي‌گفت: اي دنيا از من دور شو، آيا متعرض من مي‌شوي و به من دل بسته اي؟ هيهات من صيد دام تو نيستم، برو ديگران را فريب ده كه من ترا سه طلاقه كردم كه حق رجوع براي من نيست. گول ترا نمي‌خورم كه عمرت كوتاه وفايده ات اندك است.

نور واحد

پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اگر آسمان و زمين در كفه اي (ترازو) و ايمان در كفه اي ديگر آن باشد كفه ايمان علي (عليه السلام) از آسمان و زمين سنگين تر خواهد بود. [1054].
پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: من و علي از نوري واحد آفريده شديم و 14 هزار سال پيش از خلقت آدم، سپس آدم آفريده شد آنگاه پروردگار نور ما را در صلب او قرار داد و اين صلب به صلب مي‌گشت تا اينكه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شد نبوت در من مستقر شد و خلافت در علي (عليه السلام). [1055].

بر دو قبله نماز خواند

روزي مردي از ابن عباس درباره علي بن ابيطالب (عليه السلام) پرسش د كرد، ابن عباس در پاسخ او گفت: علي بن ابيطالب (عليه السلام) بر دو قبله (منظور قبله اول مسلمين بيت المقدس و كعبه مي‌باشد) نماز خواند و در هر دو بيعت (بيعت قبل از هجرت و بيعت رضوان) شركت جست و هرگز بت نپرستيد و قماري نباخت، او بر آئين پاك توحيد به دنيا آمد به اندازه چشم بهم زدني هم شركت نياورد.
آن مرد گفت: سوال من از اينها نبود، سوال من از اين است كه او شمشير بر دوش
[صفحه 647]
نهاده و با حالت تبختر و تكبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا كشت [1056] آنگاه بسوي شام رفت، و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم كوفت تا همه را كشت، سپس به سوي نهروان رفت و با اينكه آنان مسلمان بودند همه آنها را تا آخرين نفر به قتل رساند.
ابن عباس گفت: علي نزد تو داناتر است يا من؟ او گفت: اگر علي را از تو داناتر مي‌دانستم از تو پرسش نمي‌كردم!
ابن عباس به خشم آمد تا حدي كه خشمش شدت و گفت: مادرت به عزايت بنشيند، علي (عليه السلام) به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خداست و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از خداوند از بالاي عرش خود آموزش داده است، بنابراين علم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم از جانب خدا و علم علي (عليه السلام) از جانب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و علم من از جانب علي (عليه السلام) است، و علم تمام ياران محمد صلي الله عليه و آله و سلم در برابر علي (عليه السلام) همچون قطره اي است در برابر هفت دريا. [1057].

علي (عليه السلام) مي‌فرمود: مقدمات شك را فراهم نكنيد كه به شك افتيد و شك نكنيد كه به كفر مي‌گراييد و به خودتان رخصت ندهيد كه سست مي‌شويد ... و از نشانه هاي دانايي آن است كه مغرور نشويد. خير خواه ترين شما از براي خودش كسي است كه از همه بيشتر مطيع خدا باشد.
امور دور را بر خود نزديك، و امور مشكل را بر خود آسان گيريد، و بدانيد كه بنده هر قدر راه يابي و چاره جوئيش ضعيف و سست باشد از آنچه كه خدا برايش مقدر فرمود. كمتر نستاند و اگر زرنگي و راه يابي و چاره جوئيش قوي و افزون باشد بيش از آنچه خدا مقدرش فرموده بدست نياورد. [1058].
[صفحه 648]

خود را مشهور كن

مردي از ياران اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) مي‌گويد: روزي از آن حضرت شنيدم كه مي‌فرمود: ترك حشمت و بزرگي و خودنمايي نكن و خود را مشهور نساز و خود را پنهان كن تا ياد تو نكنند و شناخته نشوي، و راز خود را پنهان دار، و سكوت اختيار كن تا سالم بماني. آنگاه با دست خود به سينه اش اشاره كرد و فرمود: نيكان را دوست دارد، و بعد با دست خود به عموم اشاره كرد و فرمود: و فاجران را دشمن مي‌دارد. [1059].

ابوعقيل مي‌گويد: روزي خدمت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) ب وديم حضرت فرمود: هر آينه اين امت بر هفتاد و سه فرقه پراكنده خواهند شد، سوگند به آن كس كه جانم به دست اوست، تمام فرقه‌ها گمراهند جز آن كس كه از من پيروي كند و از شيعيان من باشد لذا در روايت است كه روزي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي بن ابيطالب (عليه السلام) فرمود: اي علي من تو، و دو فرزندت حسن و حسين، و نه نفر از اولاد حسين پايه‌ها دين و استوانه هاي اسلام هستيم، هر كس از ما پيروي كند نجات يابد و هر كس از فرمان ما سرپيچد راهش را به سوي آتش خواهد برد. [1060].

سيصد آيه در قرآن از علي است

به طوري كه از اخبار و احاديث به دست آمده 300 آيه از آيات شريفه قرآن مجيد بر حسب ماءخذ و مدارك مستند درباره حضرت علي (عليه السلام) نازل شده است صرف نظر از علماي شيعه، بزرگان اهل سنت از قبيل شبلنجي، شيخ سليمان حنفي، علامه گنجي، ترمذي، ابن عساكر و شيخ محمد بن علي الصبان؛ از ابن عباس نقل كرده اند كه 300 آيه از قرآن كريم در شاءن والي حضرت علي (عليه السلام) نازل شده است كه ما نمونه اي از آن را مي‌آوريم:

[صفحه 649]

امام فخر رازي در تفسير كبير خود درباره آيه انا انت منذر و لك قوم هاد؛ تو هشدار دهنده اي و هر قومي را رهبري است [1061] از ابن عباس چنين نقل مي‌كند: چون آيه مزبور نازل شد، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دست مبارك خود را ابتدا به سينه شريف خود گذاشت و فرمود: منم نبي منذر، سپس بر دوش علي (عليه السلام) دست گذاشت و فرمود: انت الهادي.

در پيشگاه خدا

حضرت علي (عليه السلام) به پيشگاه خداوند عرض كرد:
بار خدايا! اين نماز من است، كه در پيشگاه تو به جاي آوردم. نه به خاطر نيازي است كه تو به آن داري، و نه به خاطر ميل و رغبتي است كه تو در آن داري، بلكه براي بزرگداشت و پذيرش فرمان تو است كه تو مرا به انجام آن فرمان داده اي.
اي خداي من! اگر در نماز من عيبي است و يا نقصي در ركوع و سجود آن موجود است، پس مرا باز خواست مكن. [1062].

مرد کار

علي (عليه السلام) در جواني شتري داشت كه با آن آب كشي مي‌كرد، از بيرون شهر مشكها را پر از آب مي‌نمود و با خود به شهر مي‌آورد و در اختيار مردم قرار مي‌داد. نقل است روزي حضرت بار شتري از هسته خرما به خارج از شهر مي‌برد از او سؤ ال كردند يا علي (عليه السلام) چه بر بار شتر خود داري؟ فرمود: صد هزار درخت خرما، لذا از امام محمد باقر (عليه السلام) روايت شده كه فرمود: اميرالمؤ منين (عليه السلام) 500 درخت داشت كه در كنار هر كدام از آنها دو ركعت نماز مي‌خواند، حضرت در مدينه نخلستانهاي قوم يهود را آبياري مي‌كرد و در اثر كشيدن آب از چاه دستهاي مباركش پينه زده بود. حضرت چاههاي فراوان در راه مكه و كوفه و ديگر محلهاي حفر كرد تا حجاج از آن استفاده نمايند. خدمات آن حضرت منحصر به حفر قنوات و ايجاد مزارع و كندن چاهها نبود بلكه در ساختن مساجد در كوفه، بصره و نيز مسجد فتح و مسجدي در مقابل قبر حضرت حمزه (عليه السلام) نيز تلاش مي‌نمود و از جمله اين آثار اينكه، بنيانگذار فرهنگ غني وقف در اسلام آن حضرت بوده اند كه تمامي قنوات و چاهها را وقف مي‌نمودند.
[صفحه 650]

خداوندا شيعه علي!

امام باقر (عليه السلام) فرمود: چون روز قيامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آيندگان را عريان و پا برهنه در سرزمين واحدي گرد آورد پس همه آنها در محشر بازداشت مي‌شوند تا جايي كه عرق فراواني بريزند و به نفس نفس افتند ...
سپس آواز دهنده اي از سوي عرش ندا دهد: پيامبر امي كجاست؟ ... رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم برخاسته و جلو مردم مي‌ايستد تا به حوضي كه طول آن به فاصله ميان ايله و صنعا است مي‌رسد [1063] چون رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم كساني از دوستان ما اهل بيت را مشاهده مي‌كند كه باز داشته مي‌گردند، مي‌گريد و مي‌گويد:
خداوندا! شيعه علي، خداوندا! شيعه علي.
خداوند فرشته اي را بسوي آن حضرت مي‌فرستد و مي‌گويد: اي محمد چرا مي‌گريي؟ رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گويد: چگونه نگريم براي مردمي كه از شيعيان برادرم علي بن ابيطالب هستند و مي‌بينم به سوي دوزخيان برده شده و از درآمدن به كنار حوض من ممنوع مي‌گردند؟!
پس خداوند مي‌فرمايد: اي محمد، من آنان را به تو بخشيدم، و به خاطر تو از گناهانشان در گذشتم، و آنان را به تو و به آن عده از فرزندانت كه دوست مي‌داشتند ملحق نمودم و در دسته و گروه تو قرارشان دادم، و در حوض تو واردشان ساختم و شفاعت تو را درباره آنان پذيرفتم، و تو را بدين كرامت گرامي داشتم.
آنگاه امام باقر (عليه السلام) فرمود: پس در آن روز چه بسيارند مردان و زنان، گرياني كه چون اين صحنه را مي‌بينند، فرياد مي‌كنند: وا محمدا، اي محمد بفرياد رس پس در آن روز
[صفحه 651]
هيچ كس نيست كه ما را دوست داشته و به ما مهر مي‌ورزيده جز اينكه در حزب ما و با ماست و در حوض ما وارد مي‌شود؛ به اين جهت است كه در روايتي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: اي مردم علي (عليه السلام) را دوست بداريد زيرا كه گوشت او، گوشت من و خون او خون من است.
خداوند لعنت كند دسته اي از امت مرا كه پيمان مرا درباره او تباه ساختند و سفارش مرا درباره اش به فراموشي سپردند كه آنان هيچ گونه بهره اي نزد خداوند ندارند. [1064].

حارث اعور مي‌گويد: روزي خدمت علي بن ابيطالب (عليه السلام) رسيدم، حضرت فرمود: اعور! براي چه اينجا آمدي، عرض كردم: يا اميرالمؤ منين دوستي شما مرا به اينجا كشانده است. حضرت فرمود: تو را به خدا راست مي‌گويي؟ عرض كردم: به خدا سوگند آري. حضرت سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش كه بنده اي از بندگان خدا نيست كه خداوند بر او خشم گرفته باشد جز اينكه بغض و دشمني ما را در دل خود احساس مي‌كند و ما را دشمن مي‌دارد. بنابراين دوست ما هر روزي را كه آغاز مي‌كند در انتظار رحمت بسر مي‌برد، و درهاي رحمت نيز به روي او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز مي‌كند در حالي كه بناي كار خود را بر لب پرتگاهي قرار داده كه او را به آتش دوزخ در اندازد. پس رحمت، اهل رحمت را گوارايشان باد و جايگاه اهل دوزخ نيز همان هلاكتشان باد. [1065].

روزي مردي رد حضور اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) برخاست و راجع به ايمان از آن حضرت پرسش نمود، حضرت نيز به ايراد خطبه برخاست و فرمود: سپاس خدايي را كه قانون اسلام را بنيان نهاد و راه ورود به آبشخورهاي آن را براي واردين آن آسان ساخت و پايه هايش را در برابر متجاوز به آن، استحكام بخشيد ...
[صفحه 652]
پس ايمان بر چهار پايه استوار است: صبر، يقين، عدل و جهاد و صبر چهار شعبه دارد: شوق و هراس و زهد و انتظار.
هلا! هر كه به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد و هر كه از آتش د بهراسد از كارهاي ناروا روي گرداند و هر كس در دنيا زهد پيشه كند مصيبتها بر او آسان نمايد و هر كس مراقب و منتظر مرگ باشد به كارهاي خير بشتابد.
و يقين چهار شعبه دارد: باريك بين، درك حقايق، اندرز گرفتن از عبرتها و روش پيشينيان. پس هر كه در امور دقيق بينا شود حقيقت شناس گردد، و هر كه به حقايق رسد عبرت شناس شود و هر كه عبرت شناس باشد با سنت آشنا شود و هر كه سنت را بشناسد گويا با پيشينيان بوده است.
و عدل چهار شعبه دارد: تيز فهمي و دانش بسيار و شكوفه حكم (داوري) و بوستان حلم و بردباري
پس هر كه بفهمد جملات علوم را تفسير كند، و هر كه عالم شود راهها و قوانين حكم را بشناسد، و هر كه راهها و قوانين حكم را بشناسد گمراه نگردد، و هر كه بردباري كند در كارهايش زياده روي نورزد و در ميان مردم خوشنام و ستوده زندگي كند.
و جهاد چهار شعبه دارد: امر به معروف و نهي از منكر، پايداري در جبهه‌ها و كينه توزي با فاسقان.
پس هر كه امر به معروف كند پشت مؤ من را محكم ساخته، و هر كه نهي از منكر كند بيني كافر را به خاك ماليده، و هر كه در جبهه‌ها پايداري كند به عهد و وظيفه خود عمل نموده و هر كه با فاسقان كينه ورزد براي خود خشم گرفته و هر كه براي خدا خشم بگيرد حقيقتا مؤ من است پس اين است ايمان و پايه هاي آن.
سؤ ال كننده عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) راست كه هدايت و ارشاد نمودي، خداوند از جانب دين و به خاطر آن به شما جزاي خير دهد.
[1066].
در روايتي ديگر علي (عليه السلام) به كميل بن زياد مي‌فرمايد: اي كميل!

برادر (واقعي) تو دين توست پس هر طور كه مي‌خواهي از دين خود احتياط و محافظت به عمل آور.
[صفحه 653]

پاي برهنه

از خصوصيات حضرت علي (عليه السلام) اين بود كه آن حضرت در پنج وقت پاي پياده راه مي‌رفت و كفشهايش را به دست مي‌گرفت. 1- در روز عيد فطر؛ 2- در روز عيد اضحي؛ 3- در وقت رفتن به نماز جمعه؛ 4- در وقت رفتن به عيادت مريض؛ 5- در روز تشييع جنازه و مي‌فرمود: اين محلها مورد توجه خداست و يا مواضع خداست. دوست دارم در آنجا پا برهنه باشم.

امام اميرالمؤ منين (عليه السلام) به يكي از دانشمندان يهود گفت: هر كس د طباع او معتدل باشد مزاج او صافي گردد، و هر كس مزاجش صافي باشد اثر نفس در وي قوي گردد، و هر كس اثر نفس در او قوي گردد به سوي آنچه كه ارتقايش دهد بالا رود، و هر كه به سوي آنچه ارتقايش دهد بالا رود به اخلاق نفساني متخلق گردد، و هر كس به اخلاق نفساني متخلق گردد موجودي انساني شود نه حيواني، و به باب ملكي در آيد و چيزي او را از اين حالت برنگرداند.
پس يهودي گفت: الله اكبر! اي پسر ابوطالب، همه فلسفه را گفته اي، چيزي از فلسفه را فرو گذار نكرده اي. [1067].

سؤال پدر و پاسخ پسران

روزي علي (عليه السلام) از امام حسن و امام حسين عليهم السلام سؤ الاتي پرسيد كه هر يك از آن بزرگواران به پاسخ پدر خود بر آمدند. ابتداء علي (عليه السلام) از پسرش امام حسن (عليه السلام) پرسيد اي
[صفحه 654]
پسرم خرد چيست؟ گفت: آنكه دل تو نگهدارنده چيزي باشد كه در آن وديعه نهاده اي. پرسيد حزم (هوشياري و دور انديشي) چيست؟ پاسخ داد: آنكه منتظر فرصت باشي و در امور خيري كه برايت ممكن است شتاب ورزي. حضرت پرسيد بزرگواري چيست؟ گفت: عفو و تحمل لغزش ديگران، استوار نمودن زندگي بر شالوده خوبهاي ارزنده. پرسيد: بخشندگي و بلند نظري در چيست؟ پاسخ داد: بر آوردن نياز درخواست كننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چيست؟ پاسخ داد: اينكه اندك را زياد بداني و آنچه را در راه خدا داده اي تلف شده پنداري. فرمود: رقه (پستي و بردگي) چيست؟ گفت: كوته بيني و درخواست نمودن چيز كم و دريغ داشتن از چيز اندك. پرسيد: خود را به رنج و مصيبت انداختن چيست؟ پاسخ داد: تمسك به كسي كه تو را ايمن نمي‌سازد و كنجكاوي در چيزي كه برايت سودي ندارد. فرمود: جهل چيست؟ گفت: پريدن بر روي مركب پيش از مهارت يافتن در آن و سرباز زدن از پاسخ گويي و چه خوب كمك كاري است خاموشي در جايگاههاي بسيار اگر چه زبان گويايي داشته باشي.
آنگاه اميرالمؤ منين (عليه السلام) رو به فرزندش امام حسين (عليه السلام) نمود و به او فرمود: پسرم آقايي چيست؟ گفت: نيكويي نمودن به قبيله و بر گردن گرفتن و پرداخت ديه جرائم و جنايات آنان فرمود: غنا (بي نيازي) در چيست؟ پاسخ داد: اندك بودن آروزهايت و خوشنودي به آنچه تو را كفايت مي‌نمايد. پرسيد بينوايي در چيست؟ گفت: طمع داشتن به هر چيز و سخت نااميد شدن. پرسيد لوم (نكوهش و سرزنش) چيست؟ پاسخ داد: كه مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عيال خود را تسليم آن كند. پرسيد خرق (درشتي، دريده بودن) چيست؟ گفت: در افتادن و دشمني كردن با فرمانده خود و شخصي كه مي‌تواند به تو سود و زياني برساند. آنگاه علي (عليه السلام) به حارث اعور توجه نمود و به وي فرمود: اي حارث اين حكمت‌ها را به فرزندانتان بياموزيد زيرا آنها بر خرد و حزم و راءي مي‌افزايد. [1068].
[صفحه 655]

موحدي راستگو

روزي زينب عليهاالسلام و حضرت عباس (عليه السلام) در كنار پدر نشسته بودند. علي (عليه السلام) به ابوالفضل العباس (عليه السلام) فرمود: بگو يك. عباس گفت: يك. پدر گفت: بگو دو قل اثنان، و اين خود اشاره به يك لطيفه توحيدي است يعني موحدين هرگز به شرك و دو پرستي نمي‌گرايند. علي (عليه السلام) چشمان پسر خود را بوسيد سپس زينب را نيز نوازش د كرد. زينب عليهاالسلام پرسيد: بابا جان ما را دوست داري؟ پدر گفت: آري دخترم، فرزندان من، شما جگر گوشه هاي من هستيد. زينب گفت: پدر دو نوع محبت، يكي محبت خداوند و ديگر دوستي فرزند در قلب مؤ من يك جا جمع نمي‌شود. احساس شما نسبت به ما شفقت و مهرباني است. و نسبت به خداوند محبت خالص است يا ابتاه، حبان لا يجتمعان في قلب المؤ من، حب الله و حب الاولاد و ان كان لابد فالشفقة لنا و الحب لله خالصا. [1069].

جواب سلام

امام باقر (عليه السلام) فرمود: اميرالمؤ منين (عليه السلام) از كنار عده اي عبور مي‌كرد به آنها سلام كرد و آنها در پاسخ او گفتند: عليك السلام و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه حضرت به آنها فرمود: شما در جواب سلام ما بيش از آنچه كه ملائكه در جواب پدرمان ابراهيم (عليه السلام) گفتند، نگوئيد. ملائكه گفتند: رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت. [1070].

دنيا و علي بن ابيطالب

علي (عليه السلام) فرمود: در باغ فدك كه به فاطمه عليهاالسلام رسيده بود در بعضي مزارع آن به كار مشغول بودم. ناگاه زني را ديدم در نهايت جمال و غايت دلربائي و او را تشبيه به بثينه نمود (او زني بود كه در جمال ضرب المثل عرب بوده است) آن زن به من گفت: اي پسر
[صفحه 656]
ابوطالب مرا همسر خود كن تا خزينه‌ها زمين را به تو بنمايم تا داراي ملك شوي و پس د از خودت فرزندانت نيز بهره مند و ملك دار شوند به او گفتم تو كيستي تا از خانواده ات خواستگاري كنم. گفت: منم دنيا. علي (عليه السلام) فرمود باز گرد و شوهر ديگر بجوي.
آنگاه حضرت مشغول كار خود گشت، اشعاري به اين مضمون فرمود:
به حقيقت بي بهره شده هر كه دنياي فرومايه او را فريفت، و دنيا اگر فريبد قرنها سود دهنده نيست، دنيا آمد ما را برزي عزيز بثينه و آرايش او در مثل آن شيوه‌ها بود، گفتم او را غير مرا بفريب زيرا من از دنيا سيرم و نادان نيستم، و نيستم من در دنيا پيوسته زيرا محمد صلي الله عليه و آله و سلم افتاد در خاك ميان آن سنگها (يعني پس از مردن محمد صلي الله عليه و آله و سلم دلبستگي من به دنيا بي جاست) گيرم دنيا بياورد براي من گنجها و زرها و مالهاي قارون و پادشاهي قبيله‌ها را، آيا اين طور نيست كه بازگشت همه آنها به نيستي است و مطالبه خواهد شد از نگاه دارندگان آنها به دشمنيها، اي دنيا غير مرا بفريب زيرا من راغب نيستم به آنچه در تست از عزت و ارجمندي و ملك و عطا، و به حقيقت نفس من راضي است به آنچه روزي ام شده، كار تو اي دنيا با اهل بديها و سختيها همراه است، من از روز قيامت ترسانم و از عذاب هميشگي. [1071].

لقد خاب من عزته دنيا دنيه
و ماهي ان غرت قرو.نا بطائل
اتتنا علي زي العزيز بثينه
و زينتها في مثل تلك الشمائل
فقلت لها عزي سواي فانني
عزوف عن الدنيا و لست بجاهل
و ما انا والد نيافان محمدا
احل صريعا بين تلك الحنادل
وهبها اتتني بالكنوز و درها
و اموال قارون و ملك القبائل
اليس جميعا للفناء مصيرها

و يطلب من خزآنها بالطوائل
فعزي سواي انني غير راغب
بما فيك من ملك و عز و نائل
فقد فنعت نفسي بما قدر زقته
فشانك يا دنيا و اهل الغوائل
فاني اخاف الله يوم لقائه
و اخشي غدابا دائما غير زائل
[صفحه 657]

نحوه مردم داري

در خصال صدوق روايت شده كه علي بن ابيطالب (عليه السلام) به پسران خود فرمودند يا بني اياكم و معاداة الرجل ...
اي پسران من مبادا با مردم از سر خصومت و دشمني برخيزيد زيرا كه ايشان خالي از دو گروه نمي‌باشند يا عاقلند، كه در صدد مكر و خدعه با شما بر آيند و يا جاهلند، كه بزودي بر عليه شما به دفاع از خود قيام مي‌كنند؛ گفتار، حكم مرد نري را دارد و پاسخ دادن در حكم زن ماده اي است و چون مرد و زن با هم جمع آيند گريزي از تولد بچه نيست و سپس د حضرت شروع كردند از خود اين شعر را انشاء نمودند.

سليم العرض من حذر الجوابا
و من داري الرجال فقد اصابا
و من هاب الرجال تهيبوه
و من حقر الرجال فلن يهابا

كسي كه مي‌خواهد آبرويش محفوظ باشد از جواب دادن خودداري مي‌نمايد، و كسي كه با مردمان به مدارا و ملايمت رفتار نمايد وي به مقصد و مقصود خود مي‌رسد و راه صواب و درست را طي كرده است و كسي كه مردمان را بترساند مردمان نيز او را مي‌ترسانند و كسي كه مردمان را پست و حقير پندارد براي او ارزشي قائل نمي‌شوند.

بهترين آيه قرآن كريم

خداوند در آيه 30 سوره مباركه شوري مي‌فرمايد:
و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير
يعني: و هر گرفتاري كه به شما رسد به خاطر اعمالي است كه انجام داده ايد و بسياري را نيز عفو مي‌كند.
علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: رسول خدا فرموده است بهترين آيه در قرآن همين آيه است.
خير آية في كتاب الله هذه الايه
آنگاه علي (عليه السلام) فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در ادامه فرمود: يا علي ما من خدش عمود و لا نكبة قدم الابذنب؛ اي علي هر خراشي كه از چوبي به انسان مي‌رسد و هر لغزش قدمي، بر اثر گناهي است كه از او سر زده است. [1072].
[صفحه 658]

آزادي بيت المقدس

روزي حضرت اميرالمومنين (عليه السلام) فرمود: يهوديان از اطراف جهان جملگي به كشور فلسطين خواهند آمد و از براي خود دولت تشكيل مي‌دهند و عده اي از زمامداران كشورها با آنان جنگ مي‌كنند ولي شكست نصيب يهود نمي‌گردد. آخرالامر مسلمين با اعراب متحد شوند و وحدت لازم در همه آنان ايجاد گردد و با نبردي كه مي‌كنند سرانجام پيروزي نصيب آنان مي‌گردد و كشور فلسطين در اختيار آنها مي‌آيد و يك يهودي در آنجا جايگزين نمي‌شود. [1073].

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) روزي با جمعي از اصحاب خود از اصحاب خود از كوچه اي عبور مي‌كرد. حضرت پير زني را ديد كه با چرخ نخ ريسي خود مشغول رستن پنبه است. حضرت سؤ ال كردند: اي پير زن خداي خود را به چه چيزي شناختي؟ پير زن به جاي جواب، دست از دسته چرخ برداشت طولي نكشيد پس از چند مرتبه دو زدن، چرخ از حركت ايستاد، پير زن گفت: يا علي چرخي به اين كوچكي براي گردش د احتياج به شخصي چون من دارد آيا ممكن است افلاك با اين عظمت و كرات با اين بزرگي بدون مدبري دانا و حكيم و صانعي توانا و با نظم معيني به گردش افتند و از گردش خود باز نايستند. علي (عليه السلام) روي به اصحاب خود كردند و فرمودند: مانند اين پير زن خدا را بشناسيد. [1074].
[صفحه 659]

منشأ اندوه و غم

امام باقر (عليه السلام) فرمود: علي (عليه السلام) روزي اندوهناك شد آنگاه فرمود: اين اندوه از كجا بر دل من نشست؟ كه بياد ندارم من كه نه بر آستانه در خانه نشسته ام، نه از ميان گله گوسفندان راه عبور باز كرده ام و نه پيراهنم را ايستاده پوشيده ام و نه با دامن (شلوار) خود دست و رويم را خشك كرده ام. [1075].

فرق بين ايمان و يقين

روزي اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) از دو فرزند ارجمندش امام حسن و امام حسين عليهم السلام پرسيد: فرق ميان ايمان و يقين چيست؟ هر دو براي رعايت ادب سكوت كردند تا هر يك كه پدر مورد خطاب قرار داد پاسخ دهد. امام خطاب به فرزند بزرگتر فرمود: يا ابا محمد (كنيه امام حسن (عليه السلام) است) پاسخ ده. امام حسن (عليه السلام) پاسخ داد بينهما شبر يعني فاصله ايمان و يقين يك وجب است. پدر از او توضيح خواست و امام مجتبي (عليه السلام) در توضيح فرمودند:
لان الايمان ما سمعناه باذاننا و صدقناه بطوبنا و اليقين ما ابصرناه با عيننا و استدللنا به علي ما غابب عنا؛ يعني: ايمان چيزي است كه به گوش مي‌شنويم و با دل آن را تصديق مي‌كنيم و يقين چيزي است كه با چشم آن را مي‌بينيم و به آن بر چيزي كه از ما پنهان است استدلال مي‌كنيم. [1076].

سفارش رعايت آداب اجتماعي

در سفارشي حضرت علي (عليه السلام) به فرزند خود حضرت امام حسين (عليه السلام) فرموده است:
حسين اذا كنت في بلدة
غريبا فعاشر بآدابها
و لا تفخرن فيهم بالنهي
فكل قبيل بالبابها
حسين جان هر گاه در شهري غريب بودي، با آداب و رسوم آن محل زندگي كن، عقل خود را بكار گير، و در ميان آنان فخر و مباهان به خود راه مده.
[صفحه 660]
زيرا هر جمعيتي عقلاء و خردمنداني دارد و رسوم خود را محترم مي‌شمارد. [1077] و در برخورد با جاهلان حضرتش مي‌فرمايد:
و لقد امر علي اللئيم يسبني
فمضيت عنه و قلت لا يغنيني
به تحقيق گاه مي‌گذرم بر شخص پستي كه به من ناسزا مي‌گويد: پس از او مي‌گذرم و به خود مي‌گويم كه مقصود او من نيستم.

صبر براي روزي حلال

روزي علي (عليه السلام) وارد مسجد شد و به مردي گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد بدبخت دهنه بند استر آن حضرت را باز كرد و با خود برد، علي (عليه السلام) پس از نماز در حالي كه دو درهم در دست مباركش بود و قصد داشت آن را به عنوان مزد به آن مرد بدهد از مسجد خارج شد، ديد آن مرد دهن بند را دزديده و استر را به حال خود رها كرده، دو درهم را به يكي از خدمتكاران داد تا دهن بندي براي استر بخرد. خدمتكار دهن بند دزديده شده را در بازار در مغازه اي مشاهده كرد، كه صاحب مغازه به دو درهم خريده بود، خدمتكار نيز دهنه را به دو درهم از آن صاحب خريد و به علي (عليه السلام) برگرداند. آنگاه علي (عليه السلام) فرمود: (ان العبد ليحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر و لا يزداد علي ما قدر له؛ به حقيقت كه بنده اي با افتادن در عجله و ترك صبر و استقامت روزي حلال الهي را بر خود حرام مي‌كند و چيزي هم از مقدار مقدر شده بوسيله حضرت حق به خود اضافه نمي‌كند)!! [1078].

فضيلت ماه شعبان

روزي حضرت امير علي (عليه السلام) بر گروهي از مسلمانان كه در مسجد نشسته و مشغول مشاجره كلامي بودند وارد شدند و بر آنها سلام نمودند، آنها پاسخ گفته و آن حضرت را به جمع خود دعوت كردند حضرت پس از سرزنش آنان فرمود: اي گروه بدعت گزار امروز اول ماه شعبان است خداوند آن را به آن جهت شعبان ناميد كه نيك‌ها در آن شاخه
[صفحه 661]
شاخه مي‌شود و درهاي بهشت را در آن گشود و نعمت هاي بهشتي را با ارزانترين قيمت و آسانترين راه بر شما عرضه كرده، اما شما از آن ابا داريد، آنگاه فرمود: شاخه هاي نيكي در اين ماه، نماز و روزه و زكات و امر به معروف و نهي از منكر، نيكي به پدر و مادر و خويشان و همسايگان و ايجاد صلح و صفا بين مردم و احسان به فقرا و مساكين است اما شما به كاري پرداخته ايد كه از آن نهي شده ايد. [1079].

آمرزش از گناهان

اصبغ بن نباته مي‌گويد: علي (عليه السلام) فرمود: هر كسي دوست دارد كه وقت مردن از گناهان پاك باشد و همچون طلاي نابي كه هيچ ناخالصي در آن وجود ندارد گردد و احدي حقي از او درخواست نكند، در پس د نمازهاي پنجگانه شب و روز نسبة الله (سوره توحيد) يعني قل هو الله را 12 بار بخواند بعد دستها را بگشايد و اين دعاي را بخواند:
اللهم اني اسالك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسالك باسمك العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاساري يا فكاك الرقاب من النار صل علي محمد و آل محمد و فك رقبتي من النار من الدنيا و ادخلني سالما واجعل دعائي او له فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انك انت علام الغيوب
آنگاه فرمود: اين از اسرار دعاهايي است كه به طور پنهاني و رمزي خوانده مي‌شود و از دعاهايي است كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من آموخت و دستور داد كه من آن را به حسن و حسين عليهم السلام نيز بياموزم. [1080].

مرگ از ديدگاه علي

سويدة بن غفلة مي‌گويد: از اميرمؤ منان علي (عليه السلام) روزي شنيدم كه فرمود: هنگامي كه آخرين روز زندگي انسان مي‌رسد مال و فرزند و عمل شخص در برابر او مجسم
[صفحه 662]
مي‌شود و با زبان حال به ثروت خود مي‌گويد: من در جمع آوريت حريص بودم و در مصرف تو بخل ورزيدم در اين لحظه چه كمكي به من خواهي كرد؟ مال با همان زبان به او مي‌گويد من كفن تو را تاءمين مي‌كنم و كاري ديگر با تو ندارم. سپس روي به فرزند نموده و مي‌گويد: من سخت تو را دوست داشتم از تو حمايت مي‌كردم در اين لحظه با من چه مي‌كني؟ پاسخ مي‌دهد من تو را در قبر مي‌گذارم و پنهانت مي‌كنم، پس از آن به عمل خود مي‌گويد: من به تو بي ميل بودم و بر من سنگيني داشتي امروز با من چه خواهي كرد؟ عملش پاسخ مي‌دهد: من هميشه با تو هستم در قبر در حشر تا حضور در پاي ميزان عدل الهي. [1081].

مسافر دنياي ناپايدار

سويد بن غفله [1082] مي‌گويد: وارد شدم به خانه علي بن ابيطالب (عليه السلام) ولي در منزل آن حضرت چيزي نديدم، عرض كردم: يا علي (عليه السلام) اثاث منزل شما كجاست؟ فرمود: يا سويد ما اهل بيتي نيستيم كه در دنيا اثاث البيت بخواهيم، ما آنچه داريم براي آخرت خود مي‌فرستيم ما در دنيا مانند سواري هستيم كه از راه برسد و در سايه درختي كمي استراحت كند و باز براه افتد و برود و توجهي به سايه درخت نداشته باشد. [1083].

راوي مي‌گويد: خدمت علي (عليه السلام) بودم در نخلستاني كه قنات مي‌كند ظهر از قنات بيرون آمد، نماز ظهر و عصرش را خواند بعد فرمودند غذايي براي خوردن هست؟ گفتم، كدوي پخته داريم. فرمود: بياور. مي‌گويد يك مقداري كدوي پخته براي علي (عليه السلام) آوردم دست مباركش را با آبي كه از شن بيرون مي‌آمد شستند و داشتند غذا مي‌خوردند اما [صفحه 663]
زمزمه داشتند و گاهي مي‌گفتند لعنت خدا بر آن كسي كه بواسطه شكم به جهنم مي‌رود، راوي مي‌گويد: ناهار را خورد و بعد به قنات رفتند و كلنگي زدند اتفاقا بستري خورد كه آب فوران كرد به حدي كه آب گل آلود تا ريش اميرالمؤ منين (عليه السلام) آمده بود اصلا نتوانست كار كند از قنات بالا آمد، فرزندان و خويشاوندان براي ديدن علي (عليه السلام) آمده بودند آن آب مفصل را ديدند خيلي خوشحال شدند علي (عليه السلام) در حالي كه از قنات بالا نيامده بود و يك پايش د اين طرف قنات و پاي ديگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات برايم بياورد چنانكه كار علي (عليه السلام) در آن 25 سال اين بود كه بيست و چهار چشمه و قنات و باغستان وقف فقرا و ضعفا و بيچاره‌ها كرد همانجا مي‌فرمايند در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند بچه‌ها و خويشان من، چشم داشت به اين قنات نداشته باشيد اينها مال فقرا و بيچاره هاست.
لذا علي (عليه السلام) در حديثي مي‌فرمايد: من كان همه بطنه فقيمته ما يخرج عن بطنه؛ يعني: ارزش كسي كه تنها به جهت شكمش د كوشش مي‌كند مساوي آن چيزي است كه از شكم او خارج مي‌شود. [1084].

لباس محبت، عباي فقر

مردي به امام صادق (عليه السلام) عرض كرد: حديثي نقل مي‌شود كه شخصي به علي (عليه السلام) گفت: يا علي (عليه السلام) من تو را دوست دارم و حضرت به او فرمود: جامه گشاد براي تهيدستي آماده نما. امام صادق (عليه السلام) در پاسخ وي فرمود: اينطور نيست كه مي‌گويي همانا اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به او فرمود براي تنگدستي خود جامه اي تهيه نموده اي و منظور علي (عليه السلام) روز قيامت بوده است. [1085].

روزي حضرت علي (عليه السلام) به طالع بين و فرد پيشگويي برخورد كرد و با اشاره به حيوان
[صفحه 664]
آبستني از آن مرد پرسيد: آيا مي‌داني در شكم اين حويان، ماده است يا نر؟ آنگاه خود حضرت فرمود: هر كس چنين ادعايي كرد آيات قرآن را تكذيب كرده است چرا كه خداوند فرموده است (تنها خداوند از روز رستاخيز آگاه است او باران را فرو مي‌فرستد و از آنچه در رحمهاست خبر دارد و هيچ كس نمي‌داند فردا چه بدست خواهد آورد و هيچ كس نمي‌داند در كدام سرزمين مي‌ميرد همانا خداوند دانا و آگاه است) لذا امام مي‌فرمايد: الكاهن كالساحر و الساحر و الكافر في النار؛ پيشگو همچون جادوگر و جادوگر همچون كافر و كافر در دوزخ است. [1086].

انفاق حضرت علي

يكي از دهقانان پيراهني زربفت را براي امام علي (عليه السلام) فرستاد اين پيراهن را فردي بنام عمروبن حريث به چهار هزار درهم از امام خريد و حضرت آن پول را بين مردم تقسيم كرد. عبدالرحمن بن الشعبي مي‌گويد: وارد ميدان بزرگ كوفه شدم در آن هنگام جواني همچون ديگران بودم. علي (عليه السلام) را ديدم كه بر بالاي دو ظرف طلا و نقره ايستاده بود و بين مردم تقسيم مي‌كرد تا اينكه هيچ چيز براي خود او باقي نماند، تعجب كردم رفتم و به پدرم گفتم: امروز مردي را ديدم كه نمي‌دانم بهترين مردم است يا جاهل ترين مردم. پدرم پرسيد: آن چه كسي بود؟ گفتم: اميرالمؤ منين علي ع را ديدم و جريان را تعريف كردم او گريست و گفت: نه فرزندم تو امروز بهترين مردم را ديده اي.

توجه به آموزش سخنراني

حضرت امير مؤ منان علي (عليه السلام) بخشي از ساعات روز خود را در صفه اي كه در شهر مدينه جاي داشت كه مسيحيان آن مركز را بنام اولين دانشگاه اسلامي نام گذاري كرده اند شخصا حضور پيدا مي‌كردند و در باب سخنراني و سخن شناسي و غير مذاكره مي‌فرمودند. [1087].
[صفحه 665]
لذا از اين جهت حضرت توجه خاصي به نحوه كلام اصحاب خود مبذول مي‌داشتند، منجمله حضرت به شاگردان خود رو نمود و به صعصعة بن صوحان فرمود (هذا الخطيب الشحيح) و با اين جمله كوتاه صعصعه را مدح فرموده، كه ابن ابي الحديد با تمام مقام علمي كه دارد در شرح نهج البلاغه خود مي‌نويسد را همين فخر و سرافرازي بس كه استاد سخن شناسي مانند حضرت علي (عليه السلام) او را خطيب و سخن شناس معرفي كرده است.

عملي بي جا

روزي حضرت علي (عليه السلام) در تشيع جنازه اي شركت داشتند و در مسير در حالي كه ديگران محزون بعضي گريان بودند يكي از همراهان در حال خنديدن بود حضرت از آن غفلت و حركت نابجا ناراحت شده و فرمودند:
كان الموت فيها علي غيرنا كتب و كان الحق فيها علي غيرنا وجب ...
يعني: گويا مرگ در اين جهان براي ديگران معين شده و حق نيز براي ديگران واجب گرديده است و گويا مردگان را كه مشاهده مي‌كنيم مسافراني هستند كه آنان را در قبر مي‌گذاريم و بزودي نزد ما بازگشت مي‌كنند. [1088].

نيكي و بدي

روزي حضرت امير (عليه السلام) در ميان اصحاب خود فرمود: من در همه عمر خود در حق كسي نه نيكي كرده ام نه بدي.
اصحاب عرض كردند: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) ما معني اين سخن را نمي‌دانم شما اين معني را توضيح دهيد. آنگاه حضرت فرمود: هر كسي كه در حق كسي نيكي كند جزاي آن نيكي به خود او باز مي‌گردد. پس در حقيقت در حق خود نيكي كرده است و هر كسي در حق كسي بدي، نمايد سزاي آن بدي نيز به او برمي گردد، پس در حقيقت در حق خود بدي كرده است.
[صفحه 666]

نگاه لطف

يكي از شيفتگان حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) در راهي همراه ايشان ملازم حضرتش بود كه ناگاه اشكش جاري شد آن حضرت علت را از او پرسش نمودند، عرض كرد: چنان محبت و علاقه شما در من جايگزين است كه از توصيف خارج است ولكن اين پسر جوان من از شما كناره مي‌گيرد و از دشمنان سر سخت شما مي‌باشد كه به اين جهت مايه حزن و تاءسف من مي‌باشد. حضرت فرمود: مايلي قلب او را چنان تغيير و حالش را دگرگون كنم كه از جمله دوستان ما گردد، عرض كرد منتهي آرزوي من است، آن حضرت عطف توجه به او نمود. آن مرد گفت: مشاهده كردم چنان شيفته و جان نثار آن حضرت گرديد كه حاضر نبود آني از حضرتش جداگردد.

توان برد برون از دل ما حب علي
نور از مهر جهانتاب نگردد منفك [1089].

جلسه شعراء

حضرت علي مرتضي (عليه السلام) روزي از شعراء پرسش فرمودند كه كامل ترين آنان كيست ابي الاسود دوئلي در پاسخ گفت سراينده اين اشعار و و لقد اغتدي يدافع ركني (الي آخر)
آن حضرت پس از مطالبي فرمود: امرء القيس اشعارش ارزنده تر است و سپس دلائلي آوردند كه همه شعراء تصديق گفتار آن حضرت را نمودند. [1090].
و در جايي ديگر امام فرمود:
و اياك فضلات الامور فانها
حرام علي النفس التقي ارتكابها
از زوايد زندگي و امور بيهوده حذر كن كه چنين اعمالي بر شخص پارسا روا نيست.

استكبار ورزي

حضرت علي (عليه السلام) در يكي از روزها خطبه اي بر مردم خواند و ضمن دعوت مردم به توحيد الهي آنها را به اطاعت از كساني كه خداوند امر به اطاعت آنها كرده است توجه داد و آيه اي (48 سوره مؤ من) را ياد آور شد و گفت: آيا مي‌دانيد استكبار چيست؟ ترك اطاعت از كساني كه ماءمور به اطاعت آنها هستيد و خود برتر بيني نسبت به آنها ...
[صفحه 667]

شما را سفارش مي‌كنم

روزي علي (عليه السلام) فرمود:
شما را به پنج خصلت سفارش مي‌كنم كه براي دست يابي به آنها سزاوار است بر شترهاي راهوار سوار گشته و با تمام توان در پي آنها بر آييد.
1- جز به خدا اميد نبنديد.
2- از هيچ چيز جز گناههاي خود، واهمه به دل راه ندهيد.
3- هنگامي كه با پرسش از مطلبي كه نمي‌دانيد روبرو شديد از گفتن نمي‌دانم حيا نكنيد ... از فراگيري آنچه نمي‌دانيد، شرم به خود راه ندهيد بر شما باد به صبر و مقاومت ... [1091].

جنس آسمانها

عن حبة العرني قال: سمعت عليا عليه السلام ذات يوم يحلف: و الذي خلق السماء من دخان و ماء. [1092].
حبه عرني مي‌گويد: شنيدم روزي علي (عليه السلام) بدينگونه قسم مي‌خورد: به خدايي كه آسمان را از گاز و آب آفريد! و در خطبه 90 نهج البلاغه حضرت مي‌فرمايد: به آسمانهايي كه ماده اش دود و بخار بود فرمان داد تا قطعات آن، كه با هم فاصله داشتند بهم پيوسته و گرد آمدند.

مردي به عمار ياسر گفت: آيه اي در قرآن است كه فكر مرا پريشان ساخته و مرا در شك انداخته است؟ عمار گفت: كدام آيه.
[صفحه 668]
او گفت: واذا وقع القول عليهم اخرجنالهم دابة من الارض ... [1093] عمار گفت: به خدا سوگند من روي زمين نمي‌نشينم غذايي نمي‌خورم و آبي نمي‌نوشم تا دابة الارض را به تو نشان دهم، سپس همراه آن مرد خدمت علي (عليه السلام) آمد و در حالي كه آن حضرت مشغول خوردن غذا بود به محضرش رسيدند هنگامي كه چشم امام (عليه السلام) به عمار افتاد فرمود: بيا، عمار آمد نشست و با امام غذا خورد آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوري به اين صحنه مي‌نگريست زيرا عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود كه تا به وعده اش وفا نكند غذا نخورد. گويي قسم و قول خود را فراموش كرده بود، هنگامي كه عمار برخاست و با علي (عليه السلام) خداحافظي كرد آن مرد رو به او كرد و گفت عجيب است تو سوگند يادكردي كه غذا نخوردي و ... تا اينكه دابة الارض را به من نشان دهي؟ عمار گفت: من او را به تو نشان دادم اگر مي‌فهميدي. (يعني منظور علي (عليه السلام) است). [1094].

اصبغ نباته مي‌گويد: روزي اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اهل زمين چون به تبهكاري و نافرماني پروردگار آلوده شوند خداوند بر آن شود كه آنها را روي استحقاقشان عقوبت فرمايد ولي چون نظر كند به سالخوردگان كه در عين ضعف پيري به سوي نماز گام بر مي‌دارند و كودكان كه مشغول يادگيري قرآنند آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تاءخير اندازد.
لذا اميرالمؤ منين (عليه السلام) در وصيت لحظات آخر عمرش فرمود: خدا را در امر زكات رعايت كنيد كه موجب خاموشي غضب پروردگار است.
الله الله في الزكاة فانها تطفي غضب ربكم
[صفحه 669]

توصيف امام علي توسط امام ششم

سعيد بن كلثوم مي‌گويد: خدمت حضرت صادق (عليه السلام) بودم سخن از وجود مقدس اميرالمؤ منين (عليه السلام) به ميان آمد. امام ششم (عليه السلام) آنچنان كه حق علي (عليه السلام) بود از آن جناب تمجيد كرد و حضرتش را به بهترين صورتي كه لياقت داشت ستود. سپس د فرمود:
به خدا قسم هرگز حرامي نخورد تا عمرش پايان گرفت و از دو برنامه اي كه رضاي خداوند در آن بود سخت ترينش را براي عمل انتخاب مي‌كرد حادثه اي براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم پيش نيامد مگر اينكه آن حضرت را به عنوان تكيه گاه براي رفع حادثه خواست جز او كسي همانند رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم طاقت عبادت نداشت ... ثواب حق را اميد داشت و از عذابش خائف بود در راه رضاي خداوند و دوري از عذاب فردا از كار كرد و دستمزد كار روزانه اش هزار بنده در راه خدا خريد و آزاد كرد غذاي اهلش روغن و سره و خرماي بهم انباشته بود لباسي جز لباس كرباس نداشت [1095].

فقيه كيست

ابوحمزه ثمالي از حضرت باقر (عليه السلام) روايت نموده كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: آيا آگاه نسازم شما را از كسي كه حقيقتا فقيه (آگاه به مسائل دين) است؟ عرض كردند: چرا اي اميرالمؤ منين (عليه السلام). فرمود: شخصي است كه مردم را از رحمت خدا نوميد نگرداند و آنان را از عذاب او ايمن نسازد و در نافرماني از خدا برايشان تسهيل قال نشود و به آنان اجازه نافرماني ندهد و قرآن را به دليل علاقه به چيزهاي ديگر ترك نگويد. آگاه باشيد در دانشي كه به ديگران انتقال پيدا نكند، خيري نيست، و بدانيد در قرائتي كه تدبر و چاره انديشي در آن نباشد و در عبادتي كه آگاهي و فهم و دانستن مسائل دين در آن نباشد خيري نيست. [1096].

معني قد قامت الصلوة

در روايتي از اميرالمؤ منين (عليه السلام) در تفسير جمله قدقامت الصلوة آمده است قد قامت الصلوة اي حان وقت الزيارة و المناجاة و قضاء الحوائج درك المني و الوصول الي الله عزوجل. معناي بپا شد. نماز اين است كه نزديك شد وقت زيارت خدا و مناجات با او و برآورده شدن حاجات و رسيدن به آرزوها و واصل شدن به خداوند عزوجل. [1097].
[صفحه 670]

بعد از ايمان به خدا و رسولش

عبدالله بن عباس گويد: سلمان فارسي را در عالم خواب ديدم به او گفتم: آيا تو غلام آزاد كرده رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم نبودي؟ گفت: آري بودم ديدم تاج ياقوتي بر سر دارد و لباسهاي عالي بهشتي بر تن پوشيده گفتم: اي سلمان اين منظره حكايت از مقام عالي تو مي‌كند كه خداوند به تو عطا كرده گفت: آري گفتم: تو در بهشت بعد از ايمان به خدا و ايمان به رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چه چيز را بهتر از همه چيز ديدي. در پاسخ گفت: در بهشت بعد از ايمان به خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم چيزي بهتر از دوستي علي (عليه السلام) نيست. [1098].

درجه علي از اين بالاتر است

يوسف بن ابي سعيد گفت: من روزي خدمت امام صادق (عليه السلام) رسيدم حضرت به من گفت: چون روز قيامت شود خداوند تبارك و تعالي خلائق را در آن روز گرد آورد، اولين كسي كه او را فرا بخوانند حضرت نوح (عليه السلام) است، پس از او سؤ ال شود آيا تبليغ نمودي؟ نوح مي‌گويد: آري. به او گفته مي‌شود شاهد بر گفتارت كيست؟ نوح (عليه السلام) مي‌گويد: محمد بن عبدالله صلي الله عليه و آله و سلم پس د نوح (عليه السلام) از مكان خود بر مي‌خيزد و به نزد محمد صلي الله عليه و آله و سلم مي‌آيد و او بر روي تلي از مشك به همراه علي (عليه السلام) قرار دارد، نوح (عليه السلام) به محمد صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گويد: اي محمد خداوند از من سؤ ال نموده كه آيا نمودي؟ گفتم: آري. گفت: گواه تو كيست؟ گفتم: محمد صلي الله عليه و آله و سلم. پس د حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم مي‌گويد: اي جعفر و اي حمزه برويد و شهادت دهيد كه او تبليغ خود را كرده است. پس حضرت صادق ع فرمود: جعفر و اي حمزه برويد و شهادت دهيد كه او تبليغ خود را كرده است. پس حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: جعفر و حمزه دو نفر گواهي هستند كه از براي تبليغ پيامبران گواهي مي‌دهند، يوسف مي‌گويد: من عرض كردم فدايت شوم. پس علي (عليه السلام) در آن موقع كجاست؟ حضرت فرمود: درجه و منزلت علي از اين بالاتر است. [1099].
[صفحه 671]

فخر فروشي

امام صادق (عليه السلام) فرمود: دو نفر مرد در نزد اميرمؤ منان علي (عليه السلام) به همديگر افتخار و فخر فروشي (در مورد نياكان خود) مي‌كردند امام علي (عليه السلام) به آنها فرمود: آيا شما به پيكرهاي پوسيده و روهاي در ميان آتش، افتخار مي‌كنيد؟!
سپس (به افتخار كننده) فرمود: اگر داراي عقل باشي، داراي خوي و خلق انساني خواهي بود و اگر داراي تقوا و پرهيزكاري باشي صاحب كرامت و بزرگواري هستي و اگر نه عقل و نه تقوا داشته باشي، بدانكه الاغ بهتر از تو است و تو بر هيچ كس امتيازي نداري. [1100].

رد احسان و مروت

حارث اعور مي‌گويد: اميرالمؤ منين از فرزندش امام حسن (عليه السلام) پرسيد: پسرم مروت چيست؟ امام حسن (عليه السلام) پاسخ داد: پارسايي و اصلاح مال و در روايتي ديگر حسن بن جهم مي‌گويد: امام رضا (عليه السلام) روايت نمود كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) روايت نمود كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: جز دراز گوش موجود ديگري رد احسان و نيكي نمي‌كند.
عرض كردم مقصود چيست؟ حضرت فرمود: يعني: براي نشستن او جا باز كنند و به خوشي به او عرضه شود (و او امتناع كند). [1101].
[صفحه 672]

عبايه اسد مي‌گويد: در حالي كه علي (عليه السلام) دراز كشيده بود و من در بالاي سر حضرت ايستاده بودم شنيدم كه مي‌فرمايد: به تحقيق در مصر هلاك كننده اي خواهد آمد و محققا شهر دمشق را يك سنگ، يك سنگ، درهم خواهد كوبيد و حتما يهوديان و مسيحيان از هر شهر و ناحيه عربها سر بر خواهند آورد و يقينا عرب را با اين عصايم خواهم راند، گويد: به آن حضرت عرض كردم: اي اميرالمؤ منين (عليه السلام) گويا به ما خبر مي‌دهي پس از آنكه از دنيا رفتي مجدد زنده خواهي شد؟ فرمود: چه دور است اين؛ اي عبايه، معتقد شدي به غير عقيده اي كه مردي آن را از من باور كند. [1102].

از قرآن یاد گیرید

روزي جمعي از ياران اميرالمؤ منين (عليه السلام) در موضوع مروت (مردانگي و جوانمردي) با هم در گفتگو بودند كه حضرت علي (عليه السلام) وارد جمع آن‌ها شد، حضرت وقتي از گفتگوي آنها مطلع شد فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته ايد؟ عرض كردند: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) اين مطلب در كجاي قرآن است؟ حضرت فرمود: در آيه ان الله يامر بالعدل و الاحسان؛ خداوند به شما دستور مي‌دهد عدل و احسان را شيوه خدا سازيد. [1103].
پس عدل همان انصاف و رعايت حق و احسان بخشش و تفضل از حق خويش مي‌باشد. [1104].

بردباري علي

روزي علي (عليه السلام) يكي از غلامان خود را صدا زد، ولي او جوابي نداد بار دوم و سوم هم او را صدا كرد، اما او جواب نداد. حضرت برخاست و نزد او رفت و ديد كه استراحت كرده، به او فرمود: آيا صدايم را نشنيدي؟ عرض كرد: شنيدم. حضرت فرمود: پس چرا جواب مرا ندادي؟ عرض كرد: يا علي (عليه السلام) چون از عقوبت و توبيخ و تنبيه تو، خود را در امان مي‌ديدم و مطمئن بودم كه مرا توبيخ نمي‌كني، لذا سهل انگاري كردم حضرت فرمود: تو را به خاطر خدا آزاد كردم. [1105].
[صفحه 673]

معناي فقر

حارث اعور همداني مي‌گويد: از جمله پرسشهايي كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) از فرزند خود امام حسن (عليه السلام) نمود اين بود كه فقر چيست؟ و او پاسخ داد: آز و شدت تمايل به چيزي، و ديگر پرسش آن حضرت اين بود كه سفاهت (ناداني) چيست؟ امام حسن (عليه السلام) پاسخ داد پيروي از مردم فرومايه و همنشيني با گمراهان و اينكه سماحة (بزرگواري و بخشش و جوانمردي) چيست؟ پاسخ داد اينكه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختي بخشنده باشد. [1106].

انگشتران علي

عبدخير مي‌گويد: علي (عليه السلام) چهار انگشتر داشت كه آنها را بدست مي‌كرد يكي از آنها ياقوت بود كه بخاطر بزرگواري و نجابت در دست مي‌كرد. ديگري فيروزه بود كه به منظور پيروزي در دست مي‌كرد و ديگري آن جديد چيني بود كه براي قوت خود به دست مي‌كرد و آخري آن عقيق بود كه به جهت محفوظ ماندن در دست مي‌كرد و نقش هر يك از آنها عبارت بود از، ياقوت لااله الاالله الملك الحق المبين و نقش فيروزه، الله الملك الحق و نقش حديد چيني العزة الله جميعا و نقش عقيق در سه سطر ماشاء الله، لاقوة الا بالله، استغفر الله بود. [1107].
[صفحه 674]

معني ارادت و دوست داشتن

امام صادق (عليه السلام) فرمود: روزي حارث اعور به اميرالمؤ منين (عليه السلام) عرض كرد: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) بخدا سوگند كه من شما را دوست مي‌دارم. حضرت به او فرمود: اي حارث حال كه مرا دوست مي‌داري پس با من دشمني مكن و با من بازي مكن و مرا آزمايش د مكن و با من شوخي و مرا پست و كوچك نكن و مرا از مقام خودم بالاتر مبر. [1108].

فردي در زمان اميرمؤ منان علي (عليه السلام) زندگي مي‌كرد مرد عرب و مسلمان و ارادتمند به علي (عليه السلام) بود ولي مبتلا به بيماري شده بود. بيماري او طول كشيد، بسيار رنجيده خاطر و رنجور بود براي درمان بيماري خود بسيار تلاش كرد و نزد اطباء گوناگون رفت ولي نتيجه نگرفت و همچنان بيماريش ادامه داشت و او همچنان با سختي و رنج مي‌ساخت و مي‌سوخت، سرانجام به محضر علي (عليه السلام) شتافت و از بيماري طولاني خود شكايت كرد و از آن حضرت خواست كه راه درماني به او ارائه دهد.
آري وجود علي (عليه السلام) براي مستضعفين و درماندگان، مايه بركت و رحمت است لذا هيچ كسي از در خانه او نا اميد بر نمي‌گشت. علي (عليه السلام) به او فرمود: آيا همسر داري؟ بيمار گفت: آري. علي (عليه السلام) فرمود: به همسرت بگو مقداري از مهريه خود را به تو ببخشد. سپس از آن بخشيده همسرت مقداري عسل خريداري كن و آن عسل را با قدرت آب باران مخلوط كن و سپس آن عسل را بخور كه بخواست خدا شفا مي‌يابي.
بيمار رفت و همين غذاي معجون را تهيه نمود و خورد و شفا يافت و در حالي كه بسيار خوشحال بود به محضر علي (عليه السلام) آمد و پس از اعلام شفاي خود عرض كرد: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) من براي درمان خود اموال بسيار خرج كردم و به طبيب هاي بسيار مراجعه نمودم ولي نتيجه نگرفتم اما شما با يك دستور ساده بيماري مرا درمان كرديد
[صفحه 675]
به گونه اي كه گويي اصلا بيمار نبودم اينكه آمده ام بپرسم كه درمان با اين دستور بر چه اساسي بوده اس؟ اميرمؤ منان (عليه السلام) فرمود: در مورد مهريه خداوند در قرآن مي‌فرمايد: مهريه زنان را بطور كامل بپردازيد.
فان طبن لكم عن شيي ء منه نفسا فكلوه هنيا مرئبا؛ و اگر زنها با رضايت خاطر چيزي از مهريه خود را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف كنيد. [1109].
و در مورد آب باران مي‌فرمايد: و نزلنا من السّماء ماء مباركا؛ و از آسمان آب پر بركت فرستاديم. [1110].
و در مورد عسل مي‌فرمايد: فيه شفاء للناس؛ و در عسل شفاي مردم است. [1111].
هر گاه آب باران و قدري از مهريه زن و عسل با هم جمع شوند، در آن

معجون حلال و گوارا، بركت و شفا جمع شده است البته چنين معجوني شفابخش است و بيماري را برطرف مي‌سازد. [1112].

سليم بن قيس هلالي شنيدم، اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) مي‌فرمود: از سه كس بر دين خودتان بترسيد مردي كه قرآن را فرا گرفته (و بعلوم قرآن آشنا شده است) همين كه نشاط و خرمي به چهره اش نشست (كنايه از اينكه موقعيت اجتماعي بدست آورد)
شمشيرش را به روي همسايه خود كشيده و او را هدف تير تهمت و شركت قرار دهد. عرض كردم: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) كداميك به شرك سزاوار ترند؟ فرمود: آنكه تير تهمت زده است و مردي كه بازيچه جريانات روز گردد و هر افسانه دروغين كه ساخته شود او دنباله اش را درازتر بكشد و مردي كه خدايش عزوجل قدرتي بدست او داده باشد و او گمان كند كه فرمان برداري او فرمان بري از خدا است و سرپيچي از فرمانش سرپيچي از فرمان خدا در صورتي كه چنين نيست زيرا رد راه معصيت خدا از هيچ مخلوقي نبايد
[صفحه 676]
اطاعت كرد و مخلوق را نزيبد كه دلبند گناه گردد، پس نه در راه معصيت الهي بايد از كسي فرمان برد و نه به فرمان شخص گناهكار بايستي در آمد، و فقط مي‌بايست از خداوند و پيغمبرش و جانشينان او فرمان برد و اينكه خداوند دستور فرموده است فقط از دستورات پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم اطاعت شود براي اين است كه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم معصوم است و پاك و به نافرماني خداوند دستور نمي‌دهد و اينكه فقط به اطاعت جانشينان پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم امر فرموده است براي اين است كه آنان نيز معصومند و پاك، و امر به گناه نمي‌كنند. [1113].

مردم دو گونه اند

اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: فرزندان من مبادا با مردم ستيزه كنيد كه بيش از دو قسم نيستند، يا خردمندي است، كه با شما مكر و حيله بكار مي‌برد و يا نادان كه هر چه زودتر آسيب بر شما مي‌رساند ...، گفت: و شنود مانند نر و ماده اند كه چون با هم جفت شوند ناچار نتيجه اي خواهند داشت، سپس دو بيت شعر انشاء فرمود:

سليم العرض من حذر الجوابا
و من داري الرجال فقد اصابا
و من هاب الرجال تهيبوه
و من حقر الرجال فلن يهابا

هر كس از جواب گفتار خويش بهراسد، آبروي خود را حفظ كرده و هر كس با مردان مدارا كند به راه صواب رفته است و آنكه براي مردان احترام نگه دارد، آنان نيز احترامش را نگه مي‌دارند و آنكه آنان را كوچك شمرد بزرگي خويش را از دلهاي آنان برده است. [1114].

صبر در مرگ عزيزان

روزي علي (عليه السلام) به عنوان تسليت دادن به اشعث در مرگ برادرش عبدالرحمان به او فرمود: اي اشعث: اگر بي تابي كني در مرگ برادرت حق عبدالرحمن است كه اينگونه ادا مي‌نمايي و اگر صبر كني حق خدا است كه ادا كردي، و اگر صبر كني قضا الهي بر تو روا
[صفحه 677]
شده است و تو هم آن را با صبر خود ستوده اي و اگر بي تابي كني قضا حق و بر تو روا شده ولي تو آن را نكوهيده اي. اشعث گفت: انا لله و انا ليه راجعون اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: آيا مي‌داني معني و تاءويل آن را كه گفتي چيست؟ اشعث گفت: تو پايان هر دانشي و نهايت آن. آنگاه حضرت فرمود: اما گفته است در انا لله به معني اعتراف به ملك خداست و اما گفته ات در اناليه راجعون اعتراف به هلاكت و زوال خود است. [1115].

چگونه صبح كردي؟

روزي جابر به علي (عليه السلام) گفت: يا علي (عليه السلام) چگونه صبح كردي؟ حضرت در پاسخ او فرمود: صبح كرديم در حالي كه در نعمت هاي بي حد و شمار خداوند قرار داديم و با گناهان فراوان خود همراه، نتوانيم از شكر خوبيهايي، كه به ما داده است، بجا آوريم يا زشتي هايي كه از ما پرده پوشي كرد! [1116].

اندرزي بنما

روزي شخصي خدمت علي (عليه السلام) رسيد و عرض كرد: يا علي (عليه السلام) مرا پندي ده. حضرتش فرمود: بتو سفارش مي‌كنم كه كار خير و خوب خود را هرگز زياد مپندار و گناهان خود را هر چند كه كم باشند كم حساب نكن. شخص ديگري به آن حضرت او عرض كرد: مرا اندرزي فرما. حضرت فرمود: خويشتن خود را تلقين به فقر و تنگدستي و طول عمر مكن. [1117].

از بسياري از آنها مي‌گذرد!!

اصبغ بن نباته مي‌گويد: روزي از علي (عليه السلام) شنيدم كه فرمود: من به شما حديثي مي‌گويم كه سزاوار است هر مسلماني آن را حفظ كند سپس رو به ما كرد و فرمود:
[صفحه 678]
خداوند بنده مؤ مني را در اين دنيا كيفر نكند الا اينكه بهتر و آبرومندتر از آن در قيامت به كيفر او بازگردد و خدا هيچ بنده مؤ مني در اين دنيا پرده پوشي او را نكند و از او نگذرد جز اينكه بهتر و آبرومندتر است از اينكه روز قيامت از او در گذرد سپس فرمود: گاهي خداوند بنده مؤ مني را دچار بلائي در بدن يا مال يا فرزند يا خانواده اش مي‌كند. سپس اين آيه را خواند (شوري /30) هر مصيبت كه به شما رسد به سبب آنچه است كه بدست خود كرديد و از بسياري هم مي‌گذرد و تا سه بار حضرتش د دست خود را بهم زد و مي‌فرمود: و از بسياري هم مي‌گذرد. [1118].

شعري است منسوب به امام علي (عليه السلام) كه آن حضرت قانون عقلي وجوب دفع خطر احتمالي را كه به اعتقاد بعضي زندگي پس از مرگ را باطل و هيچ مپندارند را به صورت زيبايي به نظم كشيده است.

زعم المنجم و الطبيب كلاهما
ان لا معاد فقلت ذاك اليكما
ان صح قولكما فلست بخاسر
ان صح قولي فالو بال عليكما [1119].

منجم و طبيب هر دو چنين پنداشتند كه معادي نيست. گفتم: شما در انتخاب عقيده آزاديد ولي اگر عقيده شما (عدم وجود معاد) درست باشد من ضرر نكردم، اما اگر عقيده من (معاد روز قيامت و محاسبه ميزان الهي) درست باشد شما زيانكاريد.

علي (عليه السلام) فرمود: من كه علي (عليه السلام) هستم اسلام را به شكلي تعريف مي‌كنم كه قبل از من كسي اين چنين بيان نكرده است و نه شخصي حتي بعد از من، مگر به همان طرزي كه من بيان نموده ام.
[صفحه 679]
لانسبن الاسلام نسبة لاينسبه احد قبلي و لا ينبه احد بعدي الا بمثل ذلك، ان الاسلام هو التسليم، اسلام تسليم بودن است، والتسليم هو اليقين، و تسليم عبارت است از يقين، واليقين هو التصديق، و يقين يعني همان تصديق والتصديق هو الاقرار، و تصديق آن اقرار است والاقرار هو العمل و اقرار همان عمل و بجا آوردن است، و العمل هو الاداء، و عمل همان انجام دادن است، ان المؤ من من لم ياخذ دينه عن رايه ولكن اتاه من ربه فاخذ و مؤ من دين خود را از راءي و عقيده خود نمي‌گيرد بلكه دين خود را از پروردگار متعال فرا مي‌گيرد. [1120].

ميثم تمار

ميثم تمار غلام زني بود از قبيله بني اسد، اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) او را از آن زن خريد و آزادش كرد و به وي فرمود: نامت چيست؟ عرض كرد: سالم. حضرت فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من خبر داده كه نامي كه پدرت در عجم ترا به آن ناميده اند ميثم است. ميثم عرض كرد: خدا و پيغمبرش صلي الله عليه و آله و سلم درست گفته اند، حضرت فرمود: رجوع كن به همان نامت كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم ترا به آن ناميده و سالم را رها كن. پس به همان اسم ميثم رجوع كرد و كنيه اش را ابي سالم گذاشت تا اينكه نقل شده؛ در آن سالي كه كشته شد حج بجا آورد بر ام سلمه وارد شد و ام سلمه به او فرمود: به خدا قسم بسيار از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه در دل شب درباره تو به علي (عليه السلام) سفارش د مي‌كرد. [1121].

خبر از قيام مختار

اصحاب امام سجاد (عليه السلام) به آن حضرت عرض كردند: يا بن رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم امام علي (عليه السلام) ماجراي قيام مختار را خبر داده ولي نفرموده است چه وقت كشته مي‌شود و چه كسي او را مي‌كشد؟ حضرت فرمود: اميرالمؤ منين (عليه السلام) راست گفته، آيا به شما خبر ندهم كه چه وقت اين امر واقع مي‌شود؟ گفتند: چرا. فرمود: از اين تاريخ تا سه سال ديگر در فلان روز واقع مي‌شود و به زودي در فلان روز سر ابن زياد و شمر را مي‌آورند و ما آنها را در جلو خود مي‌گذاريم و غذا مي‌خوريم و به آنها نگاه مي‌كنيم، چون مختار قيام كرد [صفحه 680]

حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بود به آنها فرمود: برادران دل خوش د كنيد و بخوريد كه شما غذا مي‌خوريد و در حالي كه ستمكاران بني اميه را درو مي‌كنند. گفتند: كجا؟ فرمود: فلان جا. مختار آنها را مي‌كشد و به زودي فلان روز دو سر را براي ما مي‌آورند.

در آن روز معهود آن حضرت از نماز فارغ شده بود و مي‌خاست بر سر سفره بنشيند كه سرا را آوردند، چون چشمش به آنها افتاد سجده كرد و گفت: شكر خدايي را كه مرا زنده داشت تا اين سرها را به من نمايانند. [1122].

تقسيم پول نان به عدالت

روزي دو نفر بر سر پول نان هاي خود اختلاف داشتند لذا جهت حل اختلاف خدمت حضرت علي (عليه السلام) رسيدند و عرض كردند: يا علي (عليه السلام) يكي از ما پنج نان و ديگري سه نان داشت، يك نفر ميهمان بر ما وارد شد و هم غذاي ما شد او وقتي كه خواست برود هشت درهم به ازاء آنچه خورده بود به ما داد، من كه پنج قرص نان دارم پنج درهم آن را مي‌خواهم و آنكه سه قرص نان دارد را سه دهم حاضرم بدهم ليكن او مي‌گويد: بايد چهار به چهار پول را نصف كني. حضرت ابتدا به صاحب سه نان فرمود: سر اين مسائل دعوا نكن. بيا سه درهم را بردار و برو؛ اهميتي ندارد، براي اينها سزاوار نيست دعوا كنيد اما آن شخص د گفت: يا علي (عليه السلام) قبول ندارم، حق من چهار درهم است چرا كه اين هشت درهم را آن شخص باي ما دو تا داده است. حضرت فرمود: اگر حق را مي‌خواهي يك درهم بيشتر حق تو نيست، او داد و فرياد كرد كه چرا حق من اينقدر كم است من سه نان داشتم، يك درهم و او كه پنج نان داشته هفت درهم. حضرت فرمود: تو سه نان داشتي، خودت هم از آن خورده اي آن هم كه پنج تا نان داشته از آن پنج تاي خود خورده است مهماني كه بر شما وارد شده آنهم خورده است. مي‌شود جمعا سه نفر در قبال هشت قرص نا. پس هشت قرص نان سه قسمت مي‌گردد هر كدامتان هشت قسمت از 24 قسمت خورده ايد يا اگر خواستيد به تعبير ديگر، هر كدام از شما سه نفر، دو

[صفحه 681]

قرص نان و دو ثلث نانها را خورده ايد. پس د بنابراي آن كسي كه سه نان دارد خودش دو قرص نان و دو ثلث از نانهاي خود را خورده است. پس يك ثلث آن باقي مانده است كه آن ميهمان خورده است. اما آنكه پنج قرص نان داشت دو قرص نان و دو ثلث آنها را خود خورده و دو قرص بعلاوه يك ثلث هم ديگر آن براي مهمان گذاشته است. بنابراين اگر بخواهيد تقسيم كنيد آن كسي كه سه قرص نان داشته تنها يك ثلث از نان خود را به ميهمان داد و كسي كه پنج قرص نان دارد دو نان و دو ثلث نان خود را داده پس ه

فت درهم مال اوست و يك درهم هم مال توست. [1123].

صدرنشيني مجلس

امام كاظم (عليه السلام) فرمود: بارها اميرالمؤ منين (عليه السلام) مي‌فرمود: بالي مجلس ننشيند مگر كسي كه داراي اين خصائل باشد:
يجيب اذا سئل و ينطق اذا عجز القوام عن الكلام و يشير بالراي الذي فيه صلاح اهله فمن لم يكن فيه شيئي منهن فجلس فهو احمق
آنگاه كه سؤ ال شود پاسخگو باشد؛ آنگاه كه ديگران از سخن گفتن عاجز شوند سخنگو باشد؛ آنگاه كه به انديشه هاي خير خواهانه نياز گردد راه پويان را ره گو باشد.
پس هر گاه اين سه خصلت در او نباشد و در صدر مجلس بنشيند احمق است و در كلامي ديگر مي‌فرمايد: انسان عاقل بايد داراي سه نشانه باشد:
و لابد للعاقل من ثلاث؛ ان ينظر في شانه و يحفظ لسانه و يعرف زمانه و اينكه شاءن و موقعيت خود را درك كند و زبانش را از لغزشهاي گفتاري حفظ نمايد و زمانش را بشناسد. [1124].

منع از چاپلوسي

در يكي از روزها شخصي به خدمت علي (عليه السلام) رسيد و زبان به ستايش و ستودن و
[صفحه 682]
مدح و ثناي آن حضرت گشود اين مرد با اينكه خود نسبت به علي (عليه السلام) بي اعتقاد بود در ستايش بيش از حد افراط كرد. لذا علي (عليه السلام) در برابر آن همه افزون گوييها كه رنگ چاپلوسي داشت به او فرمود: انا دون ما تقول ما في نفسك
من از آنچه كه تو به زبان مي‌گويي پايين ترم ولي از آنچه كه در انديشه ات داري بالاترم. [1125].

گفتگو با دنياي فاني

امام المتقين علي (عليه السلام) درباره دنيا بياني مختصر، اما با دنيايي از مفاهيم دارند كه در اينجا به آن اشاره مي‌نماييم.
اي دنيا از من دور شو كه مهار تو را به گردنت انداختم و خود را از چنگت بيرون كشيدم و از دام هايت گريختم ... به خدا سوگند اگر تو انساني بودي كه ديده مي‌شدي، همانا حدود خدا را بر تو جاري مي‌ساختم و تو را به سزاي بندگاني كه آنان را با آرزوهاي واهي فريفتي و در پرتگاهها افكندي مي‌رساندم. [1126].
من دنيا را بدور افكندم و چهره اش را به خاك ماليدم. [1127] (پس) علي را با نعمتي كه از دست رفتني است و از لذتي كه فاني شدني است چه كار؟ [1128].

رحمت و بخشش حضرت علي (عليه السلام) در زمان خود آن حضرت، زبان زد عام و خاص بوده است در يكي از كارزارها جنگجويي از مشركين ملقب به قوچ لشكر با حضرت درگير شد و به جنگ امام آمد امام او را بزير انداخت و تيغ از نيام بركشيد تا سر او را از تن جدا كند اما آن مرد با التماس، عرض كرد: اي علي (عليه السلام) آيا آيا مرا، كه كودكاني خردسال دارم مي‌كشي؟
[صفحه 683]
حضرت برخاست و فرمود: تو را به خاطر كودكانت بخشيدم، يا در پيكاري ديگر بر سوركاري تيغ از نيام كشيد اما پيش از آنكه بر فرق او ضربه را وارد سازد حريف حضرت بانگ سرداد كه اي علي (عليه السلام) شمشيرت را به من ببخش، امام شمشيرش را به وي داد و خود بدون سلاح در برابر دشمن ايستاد و چه بسيار است مانند اين داستان مثل ماجراي عمروبن عاص و بسربن ارطاة كه براي حفظ جان خود پرده از عورت خود بركشيدند و مهلكه جنگ با آن حضرت گريختند. [1129].

صبر چيست؟

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) به مسجد در آمد، ناگاه مردي را غمناك و ناراحت و سر به گريبان ديد از او سؤ ال كرد در چه حالي؟ چه خبر است؟ تو را چه مي‌شود؟ آن شخص د عرض كرد: يا علي (عليه السلام) پدر و مادر و برادرم مرده اند. مي‌ترسم از اين غصه زهره ترك شوم!
حضرت فرمود: بر تو باد تقوا و صبر تا فرداي قيامت با اين دو سرمايه به محضر حق شرفياب شوي صبر رد امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا گردد تن فاسد شود و چون در كارها صبر نباشد همه كارها فاسد گردد. [1130].
لذا حضرت علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: نشانه صابر در سه چيز است:
1- كسل و سست و بي حال نمي‌شود.
2- دلتنگ و بي قرار نمي‌گردد.
3- از خداي خود شكايت نمي‌كند.
زيرا اگر كسل شود حق را ضايع مي‌كند و اگر دلتنگ گردد به شكر بر نيم خيزد و اگر از خداوند شكايت كند به راه عصيان رفته است. [1131].
[صفحه 684]

شبي با علي

ابن عباس گفت: شبي از شب‌ها علي (عليه السلام) به من فرمود: وقتي نماز عشاءي خود را خواندي پيش من بيا تا به تو فايده اي دهم. ابن عباس د مي‌گويد: خدمت علي (عليه السلام) رسيدم، شبي مهتابي و بسيار روشن بود. علي (عليه السلام) از من سؤ ال كرد ابن عباس: تو تفسير الف الحمد را مي‌داني؟ عرض كردم: يا علي (عليه السلام) اين تو هستي كه مي‌داني، ابن عباس مي‌گويد: علي (عليه السلام) شروع كرد به تفسير الف؛ و يك ساعت از آن را به تفسير الف پرداخت، آنگاه مجدد از من سؤ ال فرمود: فما تفسير اللام من الحمد آيا تفسير لام الحمد را مي‌داني؟ جواب همان دادم و علي (عليه السلام) يك ساعت ديگر در تفسير حرف لام سخن گفت پس حا الحمد نيز به همين منوال و در ميم نيز همانطور و در دال نيز به همان شكل، چون از تفسير اين حروف فارغ گشت فجر صبح صادق از مشرق سر بر آورد در اين جا بود كه علي (عليه السلام) فرمود:
لو شئت لا و قرت بصيرا من تفسير سورة الفاتحه؛ اگر مي‌خواستم هفتاد شتر از تفسير سوره حمد بار مي‌كردم. [1132].

تفسير الله اكبر اذان

حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) از پدران بزرگوارش از امام حسين (عليه السلام) نقل كرد كه امام حسين (عليه السلام) فرمود: روزي در محضر پدر بزرگوارم ميان مسجد نشسته بوديم كه مؤ ذني بالاي بلندي رفت و شروع به گفتن اذان كرد. همين كه دو بار گفت: الله اكبر پدرم اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) چنان زار زار گريست، كه بر اثر آن ما هم به گريه افتاديم و چون اذان را به پايان رسانيد پدرم فرمود: آيا مي‌دانيد مؤ ذن چه مي‌گويد: عرض كرديم: خدا و پيغمبرش (عليه السلام) و جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم او داناترند. فرمود: اگر معناي آنچه را او مي‌گويد بفهميد قطعا لبان خود را كمتر به خنده خواهيد گشود و بيشتر گريان خواهيد بود ... [1133].
[صفحه 685]

ميزان عمل صحيح است

مردي نزد اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) آمد و به آن حضرت عرض د كرد كه بلال حبشي را ديدم با شخصي گفتگو مي‌كند ليكن بلال، الفاظ و گفتارش ملحون و لهجه دار است ولي آن شخص عباراتش صحيح و معرب و كامل مي‌باشد و به بلال مي‌خنديد.
امام (عليه السلام) فرمود: اي بنده خدا، اعراب و درستي كلام براي درستي و تهذيب اعمال است، آن شخص اگر افعالش نادرست باشد، مسلم اعراب كلامش او را سودي ندهد ولي بلال را كه افعالش بدرستي آراسته است، لحن عبارات و الفاظش به او زياني نرساند. [1134].

اي مضطرب دار فنا باش آرام

حارث اعور مي‌گويد: به همراه حضرت علي (عليه السلام) حركت مي‌كردم تا در حيره در كنار فرات به دير نصاري برخورديم و از آن دير صداي ناقوس بلند بود. حضرت فرمود: اي حارث آيا مي‌داني كه ناقوس چه مي‌گويد؟ عرض كردم خدا و رسولش صلي الله عليه و آله و سلم و ابن عم رسولش صلي الله عليه و آله و سلم داناترند. فرمود: ناقوس د مثل دنيا و خرابي آن را مي‌سرايد. سپس از زبان ناقوس حضرت اين اشعار را خواند: [1135].

لا اله الا الله
حقا حقا صدقا صدقا
ان الدنيا قد غرتنا
واشتغلتنا و استهوتنا
يابن الدنيا مهلا مهلا
يابن الدنيا دقا دقا
يابن الدنيا جمعا جمعا
تفني الدنيا قرنا قرنا ...

يعني: معبودي به حق و شايستگي پرستش، جز خدا نيست اين را به حق و راستي مي‌گويم.
براستي كه دنيا ما را فريفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گرداند.
اي فرزند، دنيا آرام باش آرام، اي فرزند دنيا (در كار خود) دقيق شو دقيق.
[صفحه 686]
اي فرزند دنيا (كردار نيك) گردآوردني كن، گردآوردني دنيا سپري مي‌شود پيوسته پيوسته ...

حارث گويد: عرض كردم: اي اميرمؤ منان (عليه السلام) آيا نصاري تفسير صداي ناقوس را اينگونه كه فرموديد مي‌دانند؟ حضرت فرمود: اگر مي‌دانستند مسيح (عليه السلام) را به عنوان اله بر نمي‌گزيدند. حارث گويد: فرداي آن روز من به دير نصاري رفتم و به راهب گفتم: به حق حضرت مسيح (عليه السلام) همانگونه كه ناقوس را مي‌نواختي به صدا در آور و او چنين كرد و من تفسير آن را آنگونه كه آموخته بودم گفتم: تا به پايان اشعار رسيدم او مرا سوگند داد كه به پيامبرتان سوگندت مي‌دهم كه چه كسي اين تفسير را برايت گفته، گفتم همان مردي كه ديروز همراه من بود. گفت: آيا بين او و پيامبرتان خويشاوندي است؟ گفتم: آري او پسر عموي اوست. گفت: سوگند مي‌خورم كه اين را از پيامبرتان شنيده و آنگاه

اسلام آورد و سپس گفت: من در تورات خوانده ام كه پيامبر آخر زمان صلي الله عليه و آله و سلم صداي ناقوس را تفسير مي‌كند. [1136].

حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) وقتي كه وقت نماز مي‌شد به خود مي‌پيچيد و متزلزل مي‌شد، از آن حضرت سؤ ال شد يا علي (عليه السلام) چه مي‌شود چرا شما در وقت نماز اينگونه ايد؟ مي‌فرمود: آمد وقت امانتي كه حق تعالي عرضه داشت بر آسمانها و زمين و آنها ابا كردند از حمله آن و بر حذر شدند از آن. [1137] و حضرت سجاد (عليه السلام) نيز وقتي مهياي وضو مي‌شد رنگ مباركش زرد مي‌شد سبب آنرا سؤ ال كردند فرمود: آيا نمي‌دانيد در حضور كي ايستادم. [1138].
[صفحه 687]

زايمان عجيب و قضاوتي عجيب تر!!

زني از شوهر قانوني خود فرزندي به دنيا آورد كه او دو سر و دو بدن روي يك كمر داشت. خانواده نوزاد دچار اشكال شدند و نمي‌دانستند كه آيا اين نوزاد يك نفر است يا دو نفر، به محضر مبارك حضرت علي (عليه السلام) شرفياب شدند تا در اين باره سؤ ال كنند حضرت بعد از ديدن كودك فرمود: بچه را در موقع خواب آزمايش كنيد باين ترتيب كه وقتي هر دو در خوابند يكي از آن دو سر يا دو بدن را حركت دهيد و بيدار كنيد اگر هر دو با هم در يك لحظه بيدار شدند اين دو يك انسانند ولي اگر يكي بيدار شد و ديگري در خواب بود آنها دو انسانند و ارث دو نفر را مي‌برند. [1139].

ترك ريا كاري

روزي علي (عليه السلام) مردي را ديد كه سر در پيش افكنده، به نحوي كه نشان مي‌دهد كه من پارسا و عابد و پرهيزكارم! حضرت به او فرمود: اي جوان، اين پيچي كه در گردن انداختي در دل خود اندازي، كه خداي متعال در دل آدمي مي‌نگرد، پس بدان كه در روز قيامت رياكاران را خطاب مي‌كنند: نه شما آنيد كه متاع دنيا به شما ارزان تر فروختند؟ و نه آنيد كه مردمان بر در سراي شما ايستادند؟ و نه آنيد كه ابتدا به شما سلام كردند؟ پس اينها به مثابه جزاي اعمال شما بود كه به شما رسانيديم ولي امروز ديگر به شما چيزي نخواهد رسيد. [1140].

ابراهيم پسر مهدي عباسي (لعنة الله عليه) خوابي ديد كه براي ماءمون چنين نقل كرد:
در عالم رويا ديدم كه در راهي با علي (عليه السلام) مي‌رفتيم وقتي به پلي رسيديم خواستم بر او سبقت گيرم روي به او كردم و گفتم تو خواستي به شرافت همسرت خلافت را تصاحب كني. [1141].
[صفحه 688]
اما او به من جوابي نداد. ماءمون پرسيد پس چه گفت؟
ابراهيم گفت: او فقط به من سلام كرد.
ماءمون گفت: چون علي (عليه السلام) تو را جاهل دانسته جوابت نيز همين بوده است. [1142].
لذا امام علي (عليه السلام) در شعري كه به ايشان منسوب است مي‌فرمايد:
من لم يكن عنصره طيبا
لم يخرج الطيب من فيه
كل امر يشبهه فعله
و ينضح الكوز بما فيه
آنكس را كه طينت و سرشت پاك نيست سخن پاك از دهانش نخواهي شنيد همانا كار هر كس مثالي از اوست و از كوزه همان برون تراود كه در اوست

نحوه مهماندارى

روزي مردي از حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) دعوت كرد كه به خانه او تشريف فرما شود. امام فرمود: قد اجيتك علي ان تضمن لي ثلاث ... ان لا تدخل علي شيئا من خارج و لا تدخر عني شيئا في البيت و لا تجحف بالعيال.
يعني: دعوت ترا مي‌پذيرم در صورتي كه سه موضوع زيرا را تعهد و رعايت كني: يكي آنكه چيزي از خارج خانه براي پذيرايي من فراهم نياوري. ديگر آنكه به ما حضر اكتفا كني و و خود را به تكليف نيفكني و سوم آنكه از اين رهگذر به عيال خود سختي و ستم روا نداري عرضه داشت يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) رعايت هر سه موضوع را تعهد مي‌كنم و حضرت آنگاه دعوتش را قبول فرمود.
[صفحه 689]

عوامل تنگدستي و فقر

روايت شده است كه شخصي به حضور اميرالمؤ منين (عليه السلام) از تنگي معيش خود حكايت كرد. امام فرمود: لعك تكتب بقلم معهود فقال: لا. فقال لعلك تمشط بمشط مكسور فقال: لا ...
فقر و تنگذستي تو شايد به اين سبب است كه با قلم گره دار مي‌نويسي.
عرضه داشت: خبر يا اميرالمؤ منين (عليه السلام).
فرمود: شايد با شانه شكسته موي خويش را مي‌آرايي؟ گفت: نه.
فرمود: شايد از كسي كه عمرش از تو بيشتر است جلوتر مي‌روي (رعايت ادب بزرگتر نمي‌كني و جلوتر از آنها راه مي‌روي) گفت: نه.
فرمود: شايد بعد از طلوع فجر مي‌خوابي؟ گفت: نه.
فرمود: شايد كه در مورد پدر و مادر خود از دعاي خير دريغ مي‌ورزي؟
عرضه داشت آري يا اميرالمؤ منين (عليه السلام).
پس آنگاه امام دستور فرمود، كه براي رفع بلاي تنگدستي، پدر و مادر خود را از دعا فراموش نكند و آنگاه فرمود: از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: ترك دعاي خير براي پدر و مادر روزي آدمي را مي‌برد و او را به تنگدستي مبتلا مي‌سازد [1143].

استغفار و طلب آمرزش

در محضر اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) كسي جمله استغفرالله را بر زبان آورد آن حضرت فرمود:
تكلتك امك اتدري ما الاستغفار؟ ان الاستغفار درجة العليين هو اسم وقع علي ستة علي معان؛ اولها: الندم علي ما مضي ...
مادر به سوگت نشيند آيا مي‌داني كه معني استغفار چيست؟ استغفار مرتبه بلند پايگان است اين كلمه شش معني دارد:
اول: آنكه آدمي از كار و كرده خود پشيمان شده باشد، دوم: آنكه مصمم شود كه ديگر به كردار بد گذشته خود باز نگردد، سوم: آنكه حقوقي كه از مردم بر ذمه دارد ادا
[صفحه 690]
كند و پاك و صافي به ملاقات حق تعالي رود و عهده اش، از بار حقوق ديگران فارغ و آسوده باشد چهارم: آنكه واجباتي كه عمل نكرده و تباه و ضايع ساخته است به نحو شايسته به انجام رساند، پنجم: آنكه فربهي تن خود را كه به نامشروع حاصل گرديده به آتش اندوه آب كند تا آنگاه كه پوستي و استخواني بيش، از او به جاي نماند و تا آن كه گوشت تازه از راه حلال و مشروع بر آن بروید، ششم: آنكه به جبران حلاوت و لذتي كه از ارتكاب معاصي احساس كرده تلخي و مرارت طاعت را در ذائقه جان خود بچكاند، در چنين وضعي آدمي شايسته آمرزش مي‌گردد و به جاست كه كلمه استغفار به زبان آورد. [1144].

خبر غيبي امام علي از مسجد جمكران قم

حضرت اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در عصر خود قبل از آن كه سخني از قم در حجاز و كوفه به ميان آيد حدود 330 سال قبل از آغاز تاءسيس د مسجد جمكران از آن خبر داده است آنگونه كه نقل شده حضرت روزي به حذيفة بن يمان، يكي از اصحاب نيك پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

اي پسر يماني! در اول ظهور؛ قائم آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم از شهري كه آن را قم گويند؛ خروج مي‌كند [1145] و مردم را به سوي حق دعوت مي‌نمايد همه مردم از شرق و غرب به آن روي مي‌آورند و اسلام تازه مي‌شود ...

اي پسر يماني، اين سرزمين، مقدس است و از همه آلودگيها پاك مي‌باشد ... آنگاه حضرت در ادامه حديث مي‌فرمايد:

روايت وي [1146] را بر فراز كوه سفيد، نزديك مسجد ... كه آن را جمكران نامند نصب كنند او از زير مناره آن مسجد برون آيد ...

اين پيش گويي غيبي نيز در جاي خود بسيار عجيب است چرا كه حضرت تاءكيد دارند كه قم يكي از پايگاههاي مركزي حضرت مهدي (عليه السلام) هنگام قيام جهاني آن حضرت خواهد بود. [1147].

[صفحه 691]

شقوق علوم

حضرت امير علي (عليه السلام) فرمود: العلوم اربعه، علم ينفع و علم يشفع و علم يرفع و علم يضع. يعني علوم بر چهار بخش د است:
1- علمي است كه براي دانندە او نفع و سود دارد.
2- دانشي كه داناي به او سبب شفاعت و محل توجه الهي گردد.
3- علمي كه آموزش آن سبب شود كه به مقام شامخ و منزلت رفيع و رتبه بلند برسد و آن عبارتست از دانا شدن بدين مقدس اسلام و اعتقادات و احكام آن.
4- علم يضع و آن شناسايي به علم نجوم است. [1148].

گزينش كلامي

حضرت علي (عليه السلام) فرمود: تورات و انجيل و زبور و قرآن را تلاوت كردم و از هر يك كلمه اي برگزيدم:
1- از تورات (من صمت نجا) يعني: هر كس سكوت اختيار كند نجات يابد.
2- از انجيل (من قنع شبع) يعني: هر كه قناعت كند سير شود.
3- از زبور (من ترك الشهوات فقد سلم عن الافات) هر كس د تمايلات را رها كند از آفتها سالم ماند.
4- از قرآن كريم (و من يتوكل علي الله فهو حسبه) هر كه به خداوند توكل نمايد خداي براي او كافي است. [1149].
[صفحه 692]

مناعت طبع

اشعار زير منسوب به امام العارفين حضرت علي (عليه السلام) مي‌باشد كه موضوع آن در مورد مناعت طبع است. مي‌فرمايد:

لنقل الصخر من قلل الجبال
احب الي من منن الرجال
يقول الناس لي في الكسب عار
فقلت العار في ذل السوال

يعني: همانا حمل سنگهاي سخت و سنگين از بالاي قله هاي كوه، براي من محبوبتر و آسانتر از آن است كه زير بار منت كسي بروم.

مردم به من مي‌گويند كسب و كارمايه سر شكستگي است ولي من مي‌گويم ننگ و عار، دلت در درخواست (بر اثر كار نكردن) مي‌باشد. [1150].

از نوري روي اوست كه عالم منورست
حسني چنين لطيف چه حاجت به زيور است [1151].

حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمايد: ما من احد الا و قلبه عينان، يدرك بهما الغيب فاذا اراد الله بعبد خيرا فتح له عيني قلبه؛ دل هر انسان را دو ديده است كه با آن از امور غيب و پنهان آگاه مي‌شود. حال، اگر خدا براي بنده خود خير خواهد دو چشم دل او را مي‌گشايد و نيز فرمود:

زين القلب بالتقي تنل الفوز البقاء
ثم بالصبر و الحجي ثم بالخوف و الرجاء

يعني: قلب خويش را به زينت تقوي بياراي، تا رستگاري و پايداري يابي و از آن پس به زيور صبر و فرزانگي و سپس به خوف و رجا مزين ساز.

و همچنين امام فرمود: القلوب اربعة؛ صدر و قلب و فواد و لب فالصدر للاسلام، و القلب اللايمان و الفواد المعرفة و اللب للذكر

قلوب آدميان بر چهار گونه اند: صدر، قلب، فواد و لب، صدر جايگاه اسلام است و قلب محل ايمان و فواد مركز معرفت و لب جاي ذكر و حق متعال.

لذا امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد قلب آدمي دچار رنگ و كدورت مي‌شود و چون آنرا با ذكر لا اله الا الله متذكر سازي از كدورت خارج مي‌شود و صفا و جلوه خود را باز مي‌يابد. [1152].

اشعاري از امام علي (عليه السلام) كه ضمن يك روايت نقل شده است درباره راه شناخت مشكلات نظري است كه چند بيت آن عبارت است از:

اذا المشكلات تصدين لي
كشفت حقائقها بالنظر
و لست بامعة في الرجال
اسائل هذا و ذاما الخبر
و لكنني مدرب الاصغرين
ابين مع ما مضي ما غبر [1153].

هنگامي كه مشكلات نظري براي من پيش مي‌آيد، نظريه صحيح و مطابق با واقع را با انديشه و تاءمل كشف مي‌كنم.

من از مرداني نيستم كه صاحب نظر نيستند تا براي تقليد از ديگران از اين و ان بپرسيم چه خبر.

بلكه من از نظر انديشه و بيان، فرد با تجربه اي هستم كه با مقياس آنچه گذشته است آينده را پيش بيني مي‌كنم.

برتبت ساقي كوثر بمردي فاع خيبر
به نسبت صهر پيغمبر ولي والي والا
از آتش عقل در گوهر شمار و جفت پيغمبر
كه بي مثل است و بي انباز آن يكتاي بي همتا [1154].

اواخر شب بود علي (عليه السلام) همراه فرزندش امام حسن (عليه السلام) كنار كعبه براي مناجات و عبادت آمدند. ناگاه علي (عليه السلام) صداي جانگدازي شنيد دريافت كه شخص دردمندي با سوز و گداز در كنار كعبه دعا مي‌كند و با گريه و زاري خواسته اش را از خدا مي‌طلبد. علي (عليه السلام) به حسن (عليه السلام) فرمود: نزد اين مناجات كننده برو و ببين كيست او را نزد من بياور. امام حسن (عليه السلام) نزد او رفت ديد جواني بسيار غمگين با آهي پرسوز و جانكاه مشغول مناجات است فرمود: اي جوان اميرمؤ منان پسر عموي پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم تو را مي‌خواهد ببيند. دعوتش را اجابت كن. جوان لنگان لنگان با اشتياق وافر به حضور علي (عليه السلام) آمد. علي (عليه السلام) فرمود: چه حاجت داري؟ جوان گفت: حقيقت اين است كه من به پدرم آزار مي‌رساندم او مرا نفرين كرده نصف بدنم فلج شده است. امام علي (عليه السلام) فرمود: چه آزاري به پدرت رسانده اي؟ جوان عرض كرد، من جواني عياش و گنهكار بودم پدرم مرا از گناه نهي مي‌كرد من به حرف او گوش نمي‌دادم بلكه بيشتر گناه مي‌كردم تا اينكه روزي مرا در حال گناه ديد باز مرا نهي كرد سرانجام من ناراحت شدم چوبي برداشتم طوري به او زدم كه به زمين افتاد و با دلي شكسته برخاست و گفت: اكنون كنار كعبه مي‌روم و براي تو نفرين مي‌كنم كنار كعبه رفت و نفرين كرد نفرين او باعث شد نصف بدنم فلج گردد. در اين هنگام آن قسمت از بدنش را به امام نشان داد. بسيار پشيمان شدم نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاري از او معذرت خواهي كردم و گفتم مرا ببخش و برايم دعا كن. پدرم مرا بخشيد و حتي حاضر شد كه با هم به كنار كعبه بياييم و در همان نقطه اي كه نفرين كرده بود دعا كند تا سلامتي خود را باز يابم با هم به طرف مكه رهسپار شديم پدرم سوار بر شتر بود در بيابان ناگاه مرغي از پشت سر سنگي پراند شتر، رم كرد و پدرم از بالي شتر به زمين افتاد و تا به بالينش رفتم ديدم از دنيا رفته است همانجا او را دفن كردم و اكنون خودم با حالي جگر سوز به اينجا براي دعا آمده ام. امام علي (عليه السلام) فرمود: از اين كه پدرت با تو به طرف كعبه براي دعا در حق تو مي‌آمد معلوم مي‌شود كه پدرت از تو راضي است
[صفحه 695]
اكنون من در حق تو دعا مي‌كنم. امام بزرگوار در حق او دعا كرد سپس دستهاي مباركش را به بدن آن جوان ماليد هماندم جوان سلامتي خود را باز يافت.

سپس امام علي (عليه السلام) نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: (عليكم ببر الوالدين: بر شما باد نيكي به پدر و مادر.) [1155].

هنگامي كه اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در بستر شهادت قرار گرفت، فرزندان خود را به دور خود جمع نمود و براي آنها وصيت كرد در پايان وصيت فرمودند: يا بني عاشر و الناس عشرة ان غبتم حنو اليكم، و ان فقدتم بكوا عليكم [1156].
يعني: اي فرزندانم! به گونه اي با مردم زندگي كنيد كه اگر از نظر آنها غايب شديد مشتاق ديدار شما شوند، و اگر از دنيا رفتيد از فقدان شما، گريه كنند. [1157].

در خصوص حركت زمين و انواع حركت آن حضرت امير (عليه السلام) مي‌فرمايد:
و عدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها؛ تعديل و كنترل و موزون نمودن ميان حركات گوناگون زمين، بوسيله كوههاي محكم است.
و از اين گفتار حضرت چنين استفاده مي‌شود كه زمين داراي حركات متعددي مي‌باشد لذا در تاءييد فرمايش حضرت علم امروز تابه حال هشت نوع حركت براي زمين اثبات كرده است و دانشمندي بنام فلكس د ورنه؛ يازده حركت براي زمين كشف كرده و فرمايش حضرت را از كلمات اعجازآميز دانسته و در صدد حركات ديگري براي زمين بر آمده است. [1158].
[صفحه 696]

كاشت درخت خرما

امام باقر (عليه السلام) فرمود: روزي مردي، اميرمؤ منان علي (عليه السلام) را سوار بر شتري كه باري از هسته خرما بر آن بود، ديد كه عبور مي‌كرد، پرسيد: اي ابوالحسن (عليه السلام) اين بار چيست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ماة الف عذق ان شاء الله؛ اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما.
او آنها را در زميني كاشت همه آنها بصورت درخت در آمد و حتي يك دانه از هسته آنها تباه نشد و به اين ترتيب حضرت يك نخلستان خرماي صد هزار درختي را پديدار نمودند. [1159].

احداث باغ

امام علي (عليه السلام) با دسترنج خود دو باغ احداث كرد كه نام آن دو باغ يكي ابونيزر ديگري باغ بغيبغه (بغبغه) بود و شخصي بنام ابونيزر سرپرستي آن دو باغ را به عهده داشت ابونيزر مي‌گويد: در باغ بودم روزي امام علي (عليه السلام) وارد باغش شد و به من فرمود: آيا غذا در باغ هست؟ عرض كردم: با كدوئي كه از اين باغ بدست آمده و روغني كه موجود بوده غذايي آماده ساخته ام. فرمود: آن غذا را بياور بخوريم. غذا را حاضر كردم و پس از ميل غذا و شستن دستها كلنگ را به دست گرفت و به سوي چاه قنات آن باغ روانه شد و به لاي روبي و پاك كردن آن قناعت پرداخت و در حالي كه عرق از پيشانيش مي‌ريخت از چاه بيرون آمد و بار ديگر به داخل چاه رفت و همچنان به لاي روبي پرداخت و به هنگام كلنگ زدن به زمين صداي همهمه آن حضرت به بيرون چاه مي‌رسيد، آن قنات را به گونه اي پاكسازي نمود كه به اندازه گردن شتر آب آن زياد شد سپس با شتاب از چاه بيرون آمد و فرمود: خدا را گواه مي‌گيرم كه اين چشمه و باغ را وقف كردم آنگاه از من قلم و كاغذ طلبيد حاضر نمودم. آن حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، اين را وقف كرده بنده خدا علي، تا اليقي الله وجهه حرالنار يوم القيامة؛ تا خداوند به وسيله اين دو چشمه وقف شده چهره علي (عليه السلام) را در قيامت از حرارت آتش دوزخ حفظ كند.
[صفحه 697]
پس از علي (عليه السلام) امام حسن (عليه السلام) و بعد از امام حسين (عليه السلام) و ... طبق وقف نامه عمل كردند و از درآمد محصول آن دو باغ بذل و بخشش مي‌كردند و به فقراء و درماندگان راه مي‌دادند در يكي از سالها امام حسين (عليه السلام) مقروض شد معاويه از فرصت استفاده كرد و پيشنهاد كرد آن دو باغ را به دويست هزار دينار خريدار هستم امام حسين (عليه السلام) فرمود: اين دو مزرعه فروشي نيست. پدرم آن را بر عموم فقراء وقف نمود تا چهره اش از آتش دوزخ محفوظ بماند بنابراين من آنها را به هيچ قيمتي نمي‌فروشم. [1160].
اميرمؤ منان اين دو باغ معروف به چشمه ابي نيزر بغبغه را وقف كرد از در آمد محصولات آنها در تاءمين معاش زندگي فقراء مردم مدينه و درماندگان صرف گردد.

ابوبصير مي‌گويد: امام باقر (عليه السلام) به من فرمود: آيا نمي‌خواهي وصيت فاطمه عليهاالسلام را براي تو بازگو كنم؟ عرض كردم: آري مي‌خواهم امام باقر (عليه السلام) جامه داني را بيرون آورد و در ميان آن نامه اي را خارج كرد و آن نامه را كه وصيت نامه حضرت زهرا عليهاالسلام را كه در مورد وقف مزارع هفتگانه بود چنين خواند: بسم الله الرحمن الرحيم اين وصيتي است كه فاطمه دختر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به آن وصيت نموده است وصيت كرد به حوائط سبعه (باغهاي يا مزارع هفتگان) كه عبارتنداز:
عواف، دلال، برقه، ميثب (بروزن منبر) حسني، صافيه، مال (مشربه) ام ابراهيم، تا وقف باشد و توليت آن را به علي بن ابيطالب (عليه السلام) واگذار كردم و پس از او به بزرگترين فرزندانم باشد خداوند بر اين وصيت گواه است و همچنين مقداد و زبير گواهي مي‌دهد و اين وصيت را علي بن ابيطالب (عليه السلام) نوشت [1161].
[صفحه 698]

دعاي ختم قرآن

حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) وقتي قرآن را ختم مي‌فرمود اين دعا را مي‌خواند:
اللهم اشرح بالقرآن صدري خدايا به قرآن، شرح صدر مرا عطا كن.
واستعمل بالقرآن بدني و به قرآن بدنم را به كار بندگي خود وادار كن.
و ثوره بالقران بصري و به قرآن، ديده ام را روشنايي بخش.
و اءطلق بالقرآن لساني و به قرآن، زبانم را رها كن.

به خانواده ات سفارش کن

حضرت علي بن ابيطالب (عليه السلام) به كميل فرمود: به خانواده است فرمان ده ...
يا كميل مراهلك ان ترو حوا في المكارم و يدلجوا في حاجة من هو نائم فو الذي وسع سمعه الاصوات ...
اي كميل! خانواده خود را فرمان ده كه خويشتن را به محامد اخلاق و مكارم صفات آراسته سازند و در تاريكي شب‌ها براي رفع نيازمندي خفتگان بكوشند، سوگند به آن خدا، كه شنواييش، اصوات را احاطه كرده است، هر كس در دل ديگران، سرور و شادماني ايجاد كند، خداوند متعال از آن سرور، لطفي بيافريند كه چون اندوه و غصه به آن كس هجوم آورد، آن لطف همچنان سيلي كه در بستر سراشيب، فضول اشتران را با خود مي‌برد اثر اندوه را از دل آن كس بزدايد [1162].

اهل زمانه خود را بشناس..

حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) به فرزند خود امام حسن (عليه السلام) چنين نصيحت و سفارش فرمود:
يا بني انه لابد اللعاقل ان ينظر في شانه فليحفظ لسانه و ليعرف اهل زمانه يا بني ان من البلاء الفاقه ...
پسر عزيزم خرد در آدمي دوست و يار اوست، و حلم و بردباري همچون وزير و
[صفحه 699]
رفيق، و مدارا همانند پدر مهربان، و صبر و شكيبايي به منزله بهترين لشكر وي است. پسرم خردمند، بايد كه در
كار خويش به دقت بنگرد و زبان در اختيار خود دارد و در حق اهل زمان و مردم عصر خود عارف باشد. پسرم، تهي دستي خود بلايي است و از آن بدتر بيماري جسم آدمي و از آن بدتر بيماري دل او است. ثروت و مكنت خود نعمت است ليكن برتر از آن نعمت سلامت بدن انسان و بالاتر از آن نعمت تقواي قلب وي است. پسرم، اوقات مؤ من سه بخش است: قسمتي كه در آن با خداي خويشتن راز و نياز كند و قسمت ديگر را صرف محاسبه نفس د و نظر در كار و رفتار خود كند و در بخش سوم از نعمتي كه خداوند بر او حلال و سزاوار فرموده است بهره برد. نيز هر مؤ من مسلمان ناگزير است كه به سه مورد توجه و عنايت كافي مبذول دارد ترميمي در وضع معيشت و زندگي و گامي براي روز واپسين و بهره اي از آنچه حلال و مباح گرديده است. [1163].

گفتگوي شيرين امام علي با امام حسن

محمد بن طلحه (علامه شافعي مذهب) از ابونعيم حديث مي‌كند كه اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) روزي با پسرش امام حسن (عليه السلام) گفتگوي شيريني به ميل كشيده بود. علي (عليه السلام) سؤ ال مي‌كرد و حسن (عليه السلام) جواب مي‌داد:
اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اي پسر معني رشد و صلاح چيست؟
حسن (عليه السلام) عرض كرد: بديها را با نيكي از ميان برداشتن.
پرسيد شرف چيست؟ جواب داد خويشاوندان را در سايه خود نگاه داشتن و از خطايشان گذشتن.
گفت مروت چيست؟ جواب داد عفاف نفس و اعطاي سائل
سوال كرد دقت چيست؟ فرمود در اندك و بسيار و كوچك و بزرگ با احتياط نگريستن.
پرسيد: فرومايگي چيست؟ گفت: راحت خود و رنج كسان خود خواستن
پرسيد: كرم چيست؟ در همه حال خواه در توانگري خواه در درويشي، بخشيدن.
[صفحه 700]
پرسيد: بخل چيست؟ جواب داد: شرف خويش در سرمايه جستن.
پرسيد: برادري چيست؟ جواب داد: برابري در همه حال چه در تنگدستي و چه در آسايش.
پرسيد: ترس چيست؟ گفت: بر دوست حمله كردن و از دشمن گريختن.
پرسيد: غنيمت چيست؟ جواب داد: غنيمت رغبت به تقوا و پرهيزگاري است.
پرسيد: بردباري چيست؟ گفت: خويشتن را نگاه داشتن و خشم خود را فرو خوردن.
پرسيد: بي نيازي چيست؟ گفت بر قسمت خويش قناعت كردن.
پرسيد: گدايي چيست؟ گفت: هوس پرستي.
سؤ ال كرد: مناعت چيست؟ فرمود حرمت خويش نگهداشتن.
سؤ ال كرد: ذلت چيست؟ جواب داد: در برابر حوادث جزع كردن.
سؤ ال كرد: حماقت چيست؟ فرمود: در محافل با ريش خود بازي كردن.
گفت: جراءت چيست؟ جواب داد: بي ترس و هراس به پيكار حريف رفتن.
پرسيد: رنج بيهوده چيست؟ گفت: بيهوده سخن گفتن.
پرسيد: عظمت چيست؟ فرمود: در عين تنگدستي بخشيدن و در عين قدرت بخشودن.
سؤ ال كرد: عقل چيست؟ جواب داد: شنيده‌ها را به خاطر سپردن.

سؤ ال كرد: جهل چيست؟ جواب داد: پيشواي خود را كوچك شمردن و سر از فرمانش برتافتن.
پرسيد: روشنايي چيست؟ نيكي را بكار بستن و از بدي دوري جستن.
پرسيد: احتياط چيست؟ گفت: با زير دستان مدارا كردن.
سؤ ال كرد: غفلت چيست؟ جواب داد: مسجد را ترك گفتن و در پي فرومايگان دنيا به دست دويدن.
پرسيد: سفاهت چيست؟ گفت: فرومايگي.
سؤ ال كرد: حرمان چيست؟ جواب داد: بخت سفيد را با دست خود سياه كردن.
سؤ ال كرد: سيد كيست؟ گفت: آن كس كه عشيره و قبيله خود را زخم زبان و نيششان ايمن بدارد.
[صفحه 701]

پيشگويي تاريخي امام علي در حمله هلاكو خان مغول به بغداد

علامه حلي از پدرش سديدالدين يوسف بن المطهر نقل مي‌نمايد: علت محفوظ بودن شهرهاي كوفه و حله و كربلا و نجف اشراف از قتل عام و خرابي لشكر هلاكوخان مغول اين بود كه وقتي هلاكوخان با لشكر خود به خارج شهر بغداد رسيد اكثر مردم حله از ترس خانه هاي خود را ترك و به اطراف فرار كردند. ليكن پدر من و سيدبن طاووس و ابي العزا هر سه از نوابغ علمي شيعه هستند، تصميم گرفتند به هلاكوخان نامه اي بنويسند و صريحا تسليم بودن خود را اظهار كنند. نامه را نوشته و فرستادند چون نامه در بيرون شهر بغداد در وقتي كه محاصره بود رسيد، فورا فرمان داد در جواب نامه بنويسيد: شما سه نفر كه بزرگ شهر حله هستيد و مردم در اختيار شما مي‌باشند به نزد من آييد. آنگاه پاسخ را به وسيله دو نفر از سپاهيان خود فرستاد، چون نامه رسيد سيد بن طاووس و ابن ابي العز اطلاع بر مضامين آن يافتند حاضر نشدند پيش وي بروند. لذا پدرم گفت: من حاضرم و تنها با آن دو ماءمور در حال كه كتابي همراه داشت نزد هلاكو رهسپار شد. پادشاه مغول با حال شگفت گفت شما چطور جراءت نموديد به اينجا بياييد و بنوشتن چنين نامه اي در حالي كه شهر بغداد فتح نشده و چگونگي وضع مملكت و وظيفه شما معلوم نگرديده؟

وي در پاسخ فرمود: هشيار باش نوشتن نامه و آمدن من بدون هيچ ترس بر اساس روايتي مي‌باشد از حضرت علي بن ابيطالب (عليه السلام) كه بما رسيده است، كه در كتاب نهج البلاغه در خطبه زوراء فرموده اند:

الزوراء [1164] و ما ادريك مالزوراء ارمن ذات اثل و (الي آخر)؛ بغداد و چه مي‌دانيد كه بغداد چيست؟ شهري است وسيع و در آن ساختمانهاي مدرن محكم پايه گذاري شود و جمعيت بسياري در آن مسكن گزينند و برخي از خلفاء بن العباس در آنجا خلافت كنند

[صفحه 702]

و آنان جور و ستم نمايند آخر الامر بايد دچار هجوم لشكري شوند كه جوان و نيرومند باشند و حدقه چشمهايشان كوچك و صورتشان مانند سپر، طوق شده و لباس آنان از زره آهنين مي‌باشد و صداهايشان بسيار بلند و داراي سطوت و ابهتند و آنان به هيچ شهري نگذرند مگر آنكه فتح مي‌نمايند و هيچ سلطاني و پرچمي در برابرشان به جنگ افراشته نشود و مگر آنكه سرنگون شود و بلاء بزرگ است براي كسي كه به مخالفتشان برخيزد.

هلاكوخان مغول چون اين پيش گويي‌ها را از كلمات گهربار حضرت علي مرتضي (عليه السلام) شنيده بويژه بشارت پيروزي نسبت به پادشاهاني كه به جنگ او بيايند و همه علاماتي كه حضرت بيان فرموده بود در خود و

لشكرش مطابق ديد، فورا نامه اي نوشت كه هر گاه بواسطه اين پيش گويي حضرت علي (عليه السلام) بغداد را فتح كردم شهر حله و شهر كوفه و شهر نجف و شهر كربلا را با ساكنين آنها بلكي مورد عفو و همه آن جمعيت را از كشتن و اسير شدن در امان خواهم گذاشت. سپس با اعتماد باين پيشگويي حضرت علي (عليه السلام) فرمان داد به بغداد حمله شود و مستعصم كه خليفه آخرين سلسله بن العباس بود به بدترين وجه به قتل رسانيد و پيروزي شگفتي نمود و صدق اين پيشگويي حضرت را رد جهان انتشار و بر شيفتگان حضرت افزود [1165].

بيان راز نسب پيامبر توسط امام علي

امام جعفر صادق (عليه السلام) از حضرت علي (عليه السلام) نقل مي‌كند كه: ان حضرت در توصيف از آفرينش و نسب محمد صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوند تعالي نور مقدس حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم را خلق فرمود، پيش از آنكه آسمانها و زمين و عرش د و كرسي و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بيافريند و قبل از اينكه احدي از انبيا را اراده آفرينش كند به چهار صد و بيست چهار هزار سال، به آن نور دوازده حجاب خلق نمود:

1- حجاب قدرت. 2- حجاب عظمت. 3- حجاب منت. 4- حجاب رحمت. 5- حجاب سعادت. 6- حجاب كرامت. 7- حجاب منزلت. 8- حجاب هدايت. 9- حجاب نبوت. 10- حجاب رفعت. 11- حجاب شفاعت.

[صفحه 703]

پس آن نور مقدس را در حجاب قدرت 12 هزار سال جاري داد و او مي‌گفت: سبحان ربي الاعلي.

و در حجاب عظمت يازده هزار سال و او مي‌گفت: سبحان عالم السر

و در حجاب منت ده هزار سال و مي‌گفت: سبحان من هو قائم لايلهو

و در حجاب رحمت نه هزار سال و مي‌گفت: سبحان الرفيع الاعلي

و در حجاب سعادت هشت هزار سال و مي‌گفت: سبحان من هو دائم لايسهو

و در حجاب كرامت هفت هزار سال و مي‌گفت: سبحان من هو غني لايفتقر

و در حجاب منزلت شش هزار سال و مي‌گفت: سبحان العليم الكريم

و در حجاب هدايت پنج هزار سال و مي‌گفت: سبحان ذي العرش د العظيم

و در حجاب نبوت چهار هزار سال و مي‌گفت: سبحان رب العزه عما يصفون

و در حجاب رفعت سه هزار سال و مي‌گفت: سبحان ذي الملك و الملكوت

و در حجاب هيبت دو هزار سال و مي‌گفت: سبحان الله وبحمده

و در حجاب شفاعت دو هزار سال و مي‌گفت: سبحان ربي العظيم و بحمده

پس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانيد و ان نام مبارك چهار هزار سال بر لوح مي‌درخشيد پس اسم اطهر آن حضرت را بر عرش ظاهر گردانيد و هفت هزار سال در آنجا نور مي‌بخشيد همچنين در احوال رفعت و جلال مي‌گرديد تا آنكه حق تعالي آن نور را در صلب آدم جاي داد و از آدم در شيث و از شيث در انوش و از انوش در قينان و از قينان در مهلائيل ... تا در ابراهيم خليل الله و ابراهيم در اسماعيل ... در عبدمناف و از

عبدمناف در هاشم و از هاشم سيد قريش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله جاي داد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به دنيا آمد. [1166] فاطمه بنت اسد مادر اميرالمؤ منين خندان و شادان وقتي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بدنيا آمد نزد ابوطالب پدر حضرت علي (عليه السلام) آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد. پس ابوطالب به وي گفت: مگر از اين امر در شگفتي؟ تو هم باردار مي‌شوي و وصي و وزير او را مي‌زايي. [1167].
[صفحه 704]

همام كيست؟

روايتي است از اميرالمؤ منين (عليه السلام) در اصول كافي و نهج البلاغه نقل شده كه روايت بلندي است و به خطبه همام معروف است. اين خطبه عجيبي است و ما قسمت اول اين خطبه را از جلد 2 اصول كافي ص 226 نقل مي‌كنيم از امام صادق (عليه السلام):
مردي كه او را همام صدا مي‌كردند و عابد و زاهد كوشايي بود وقتي كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) مشغول خطبه بود از جايش بلند شد و گفت: اي اميرمؤ منان! مؤ من را آنطور براي ما تعريف كن كه انگار او را در برابر خودمان مي‌بينيم.
امام (عليه السلام) در پاسخ به او تاءمل و درنگ فرمود: زيرا مصلحت را در تاءخير جواب مي‌ديد، پس از آن امام بطور اجمال فرمود: اي همام، تو خود از خدا بترس و نيكوكار باش كه ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون [1168] يعني: خدا با پرهيزكاران و نيكوكرداران است. همام به اين پاسخ اكتفا نكرد تا اينكه حضرت را سوگند داد: امام خطبه اي مفصل از اوصاف مؤ من فرمود: چون امام اوصاف مؤ من را مي‌شمارد همام بي هوش شد و در آن بي هوشي از دنيا رفت. علي (عليه السلام) فرمود باشيد سوگند به خدا كه از چنين پيش آمدي بر او مي‌ترسيدم و پس د از آن فرمود: اندرزهاي درست به اهلش چنين تاءثير مي‌كند يكي از حاضرين (ابن كواكه از خوارج بود) گفت: يا اميرالمؤ منين (عليه السلام) تو چه حال داري؟ و چرا اين اندرزها در تو تاءثير ندارد، يا چون چنين گمان مي‌داشتي چرا باعث مرگ او شدي؟) امام (عليه السلام) فرمود: واي بر تو هر اجلي را وقتي است كه از آن نمي‌گذرد دير يا زود نمي‌شود و سببي است كه از آن تجاوز نمي‌كند پس از اينگونه گفتار كه شيطان بر زبانت راند بازيست. [1169].
متن خطبه همام المؤ من من هو الكيس الفطن ...
مؤ من زيرك و تيز هوش است كه بشاش است و اگر غصه اي هم داشته باشد آنرا آشكار نمي‌كند دلش از هر چيز ديگر و خودش از همه چيز در نظرش خوارتر، از هر كس كه از بين رفتني باشد دوري مي‌كند و نسبت به حسنات و نيك‌ها طمعكار و آزمند است كينه توز نيست چشم تنگ نمي‌باشد، جر و بحث بيهوده نمي‌كند، كارش سبب و نفرين
[صفحه 705]
كردن نيست، پيوسته عيب نمي‌گيرد، غيبت نمي‌كند، از اينكه بالاتر از ديگران باشد خوشش نمي‌آيد، ريا و سمعه را دوست نمي‌دارد، در مسائل بي تفاوت نيست، همتش عالي است، سكوتش فراوان با وقار است، با

مروت است (نيك ديگران در حق او) يادش مي‌ماند، پايمرد و قدر دان است، اگر غمي هم داشته باشد از روي تفكر و تعقل است و بي مورد نيست، از فقرش خشنود است خوش بر خورد و قابل انعطاف است، استبداد در كارش نيست، پايبند به عهد و پيمان است، و اذيتش كم، دروغ نمي‌گويد و پرده دري نمي‌كند ...

ايراد خطبه اي بدون نقطه

خطبه اي است بدون نقطه كه حضرت امير (عليه السلام) پيرامون مسائلي چون حمد الهي و رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بت پرستي - اطاعت حق - ازدواج پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم، اخلاقيات و ... صحبت فرموده اند: (البته اين خطبه طولاني است كه مختصري از آن آمده است).

الحمد لله اهل الحمد و ماواه، و له اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماه و اكرم الحمد و اولاه، الحمد لله الملك الملك المحمود و المالك الود مصور كل مولود و مال كل مطرود، ساطح المهاد و موطد الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرار و مدركها و مدمر الا ملاك و مهلكها و مكور الدهور و مكررها و مورد الامور و مصدرها، عم سماحه و كمل ركامه و همل، و طاوع السوال و الامل، و اوسع الرمل و ارمل، احمده حمدا ممدودا و اوحده كما وحد الاواه، و هو الله لا اله للامم سواه و لاصادع لما عدله و سواه ...

حمد و ثناء خداوندي را كه اهل حمد بوده و جايگه آن مختص او مي‌باشد و برترين و شيرين ترين و سريع ترين و گسترده ترين و پاكترين و بالاترين و گرامي ترين و سزاوارترين حمدها بر ذات او باد. سپاس د خداوندي را كه پادشاهي است مورد ستايش و مالكي است بسيار مهربان و با محبت، هر مولودي را صورت مي‌بخشد و هر طرد شده اي را ملجا و پناهگاه است، گستراننده دشت‌ها و صحراها و برپا كننده كوهها و بلندي‌ها است، فرو فرستنده بارانها و آسان كننده مشكلات و نيازها است، عالم و دانا به همه اسرار و درهم كوبنده و نابود كننده همه پادشاهان است، روزگاران را به سرانجام رسانده و آنان

[صفحه 706]

را مجددا به عرصه وجود مي‌آورد و مرجع و مصدر همه امور اوست، جود و عطايش د همه چيز را رد برگرفته و ابر بخشش او، با كمال ريزش، همگان را فرا گرفته است، خواسته‌ها و اميدهاي بندگان را برآورده نمود و به ريگزاران افزوني و توسعه بخشيده است.

حمد و ستايش مي‌كنم او را، حمد و ستايشي بي انتها، و يگانه اش د مي‌شمارم همانگونه كه بنده دعا كننده گريان، او را يگانه مي‌شمارد و اوست خداوندي كه امتها را خدايي جز او نيست، و كسي نيست كه آنچه را كه او بر پا و تنظيم كرده درهم فرو ريزد ... [1170].

حمد حق تعالي

مولاي عارفان اميرمؤ منان علي (عليه السلام) در باب حمد مطالبي بسيار عالي دارد كه از باب نمونه جملاتي از آن را از كتاب مستدرك سفينة البحار ج 3، ص 73 نقل مي‌كنيم:
الحمد لله الذي جعل الحمد علي عباده من غير حاجة منه الي حامديه، و طريقا من طرق الاعتراف بلا هوتيته صمدانيته ...
يعني: خداوند را سپاس، كه بندگانش را مشرف به تشريف حمد فرمود، بدون اينكه به سپاسگزاري آنان نيازمند باشد، و اين كلمه جامعه را كه بايد از عمق قلب و حقيقت وجود برخيزد، راهي از راههاي اعتراف به لاهوتيت و صمديت و ربوبيت و فرديت خود قرار داد و آن را علت ازدياد رحمتش بر عباد اعلام كرد و راهي روشن براي طالب فضلش فرمود، و در كنون و سر اين لفظ، حقيقت اين معني را كه سپاس و حمد اعتراف به منعم بودن او نسبت بر هر حمدي است جلوه داد.

اگر در راه خدا ثابت قدم باشي

اصبغ بن نباته مي‌گويد: كنار خانه علي (عليه السلام) ركوع مي‌كردم و به پيشگاه حضرت حق به دعا و مناجات برخاسته بودم در اين وقت حضرت امير علي (عليه السلام) از در خانه خود بيرون آمد و فرمود: اصبغ عرضه داشتم، بله، فرمود: در چه كاري بودي؟ گفتم: در ركوع و دعا. فرمود: علاقه داري دعايي كه از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيد به تو بياموزم؟ پاسخ دادم: آري. فرمود: بگو.
[صفحه 707]
الحمد لله علي ماكان و الحمد لله علي كان حال؛ سپاس خدا را بر آنچه بوده و سپاس خدا را بر هر حال
سپس با دست راستش بر شانه چپم زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشي و با تمام وجود رهبري پيشواي بر حق را قبول داشته باشي و در مساءله مال در راه خدا دست و دل باز باشي خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان تر است. [1171].

بي اعتنايي به دنيا

علي (عليه السلام) بارها در فرازهاي مختلف مي‌فرمود: اي دنيا ديگري را فريب ده كه من تو را سه طلاقه كرده ام. سؤ ال كردند: يا علي (عليه السلام) در تعجب هستيم همه مردان دلاور و رزم آوران ميادين جنگ از شمشير تو مي‌ترسند ولي چطور است كه تو اين چنين از دنيا مي‌ترسي؟
حضرت فرمود: شما خبر نداريد اين دنيا درخت خارآور است كه دست هوي و هوس و آز، آن را بر كنار جوي عمر تو كاشته، اگر از آن دوري نكني خار آن در دامن عصمت پاكي تو مي‌افتد و ... آيا نشنيديد كه در آغاز كار كه هنوز خار آن نيرومند و قي نشده بود دامن عصمت حضرت آدم (عليه السلام) را دريد؟
اكنون كه خار آن قوت گرفته با علي پسر ابوطالب چه مي‌كند! [1172].

اميرالمؤمنين يعني چه؟

جابربن يزيد گويد: به امام باقر (عليه السلام) عرض كردم فدايت گردم چرا علي (عليه السلام) را اميرالمؤ منين ناميدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذيه مي‌كرد و به آنها مي‌آموخت مگر قول خداوند را نشنيده اي و نمير اهلنا و مي‌آوريم غذايي براي خاندانمان سوره مباركه يوسف آيه 65.
و از امام صادق (عليه السلام) روايت شده كه فرمودند: شمشير علي (عليه السلام) را بدين جهت ذوالفقار ناميدند كه در ميانه قبضه آن خطي به درازا بود شبيه به مهره هاي تيره كمر، همان شمشيري كه جبرئيل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشيري كه ندا كننده اي از آسمان فرياد بر آورد لا سيف الا ذوالفقار و لافتي الا علي [1173].
[صفحه 708]

عدم توفيق نماز شب

روزي مردي خدمت حضرت اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) رسيد و سؤ ال كرد: يا علي! من از خواندن نماز شب محرومم؟ يا اميرالمؤ منين! اني حرمت الصلوة بالليل؛ حضرت فرمود: انت رحل قد قيد تك ذنوبك، تو مردي هستي كه گناهانت تو را گرفتار و مقيد ساخته است (از اين رو موفق به خواندن نماز شب نمي‌شوي). [1174].

علم و دانش

روزي شخصي از علي (عليه السلام) در مورد علم و دانش پرسش كرد حضرت فرمود:
علم چهار كله است الف) به قدر احتياج خود به خداوند، او را عبادت كني. ب)به قدر طاقت و صبر خود در سوختن آتش جهنم گناه كني. ج) به اندازه عمرت در دنيا براي دنيا كار كني. د) و به مقدار بقايت در آخرت توشه تهيه نمايي. [1175].

سخن بيهوده

روزي علي (عليه السلام) مردي را ديد كه دهان به سخنان بيهوده گشوده و از پرگوئي و بيهوده گوئي، زبان خود را در كام نمي‌گيرد، حضرت به او فرمود: اي شخص به راستي كه تو با اعمالت؛ نامه اي را بوسيله دو فرشته حافظ خود ديكته مي‌كني (و هر آنچه مي‌كني آنها را مي‌نويسند) بسوي پروردگارت، پس سخني بگو كه براي تو فايده اي داشته باشد و دم فرو بند از سخن بيهوده و بي فايده. [1176].
[صفحه 709]

فرق بهشت و مسجد

حضرت اميرمؤ منان علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: نشستن در مسجد براي من از نشستن در بهشت محبوب تر و بهتر است، زيرا با نشستن در بهشت به خواسته خودم نائل شده ام ولي با نشستن در مسجد به خواست خداوند نائل مي‌شوم. [1177].
و در روايتي از امام صادق (عليه السلام) است كه، هر موقع براي حضرت اميرمؤ منان (عليه السلام) كار مهمي پيش مي‌آمد به نماز خواندن پناه مي‌برد، سپس اين آيه را تلاوت كردند: واستعينو بالصبر و الصلاء [1178] و نيز فرمودند: هر يك از شما كه با اندوهي از اندوههاي دنيا مواجه شد وضو بگيريد و به مسجد برود و دو ركعت نماز بخوانيد و ربع اندوه و شدائد خود را از خدا بخواهيد آيا نشنيده ايد كه خداوند فرمود: واستعينو بالصبر والصلاة. [1179].

معجزه اي از امام علي

اميرمؤ منان علي (عليه السلام) چند دائي در بني مخزوم داشت، جواني از آن قبيله نزد امام علي (عليه السلام) آمد و عرض كرد: دائي جان برادرم از دنيا رفت و من در مرگ او بسيار ناراحتم.
امام علي (عليه السلام) فرمود: آيا مي‌خواهي او را ببيني؟ او گفت: آري؛
امام علي (عليه السلام) فرمود: قبرش را به من نشان بده.
آنگاه امام علي (عليه السلام) با آن شخص بيرون آمد در حالي كه آن حضرت پارچه برد پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به كمر بسته بود، وقتي كه به كنار قبر رسيد لبهايش به هم مي‌خورد آنگاه با پاي خود به قبر او زد، او از قبر بيرون آمد در حالي كه به زبان عجمي سخن مي‌گفت:
حضرت علي (عليه السلام) به او فرمود: مگر وقتي كه تو از دنيا رفتي عرب نبودي؟ او عرض كرد: چرا ولي ما به روش فلان و فلان مرديم از اين رو زبانمان تغيير كرد. [1180].

دوستان خدا كيانند؟

ابن عباس مي‌گويد: روزي از علي بن ابيطالب (عليه السلام) درباره دوستان خدا كه در آيه
[صفحه 710]
الا ان اولياء لا خوف عليهم و لا هم يحزنون؛ بدانيد كه به راستي دوستان خدا نه بيمي دارند و نه اندوهگين مي‌شوند [1181] به آن اشاره شده، سؤ ال شد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:
قام اخلصو الله في عبادته، و نظروا الي باطن الدنيا حين نظر الناس د الي ظاهرها ...؛ آنان مردمي هستند كه خدا را از روي اخلاص د پرستش مي‌كنند و هنگامي كه مردم به ظاهر دنيا مي‌نگرند آنان به باطن و درون آن مي‌نگرند و در همان حال كه مردم فريب خوش هاي زودگذر دنيا را خورده اند، آنها آينده آن را به خوبي مي‌دانند. از اين رو آنها از آنچه كه مي‌دانند و خبر دارند، دست از آن مي‌كشند، و آن (اميالي) را كه مي‌دانند بزودي آنان را (دل و قلب) مي‌ميراند، مي‌كشند. [1182].

چگونگي مرگ هارون

طبرسي از ابن عباس روايت كرده كه گفت: از اميرالمؤ منين (عليه السلام) پرسيدند يا علي (عليه السلام) چگونه بني اسرائيل موسي را اذيت و آزار كردند ولي خداوند او را تبرئه كرد، حضرت فرمود: روزي موسي (عليه السلام) به همراه برادرش هارون به مكاني مي‌رفتند، وقتي به كوهي رسيدند، خداي تعالي هارون را قبض روح كرد، موسي وقتي بازگشت و به بني اسرائيل خبر داد كه هارون وفات كرده، بني اسرائيل به موسي (عليه السلام) گفتند: هارون را بردي و به قتل رساندي اكنون آمده اي و به ما مي‌گويي او وفات كرده، تو حسادت مي‌كردي بر هارون، چرا كه ما او را بيشتر دوست مي‌داشتيم زيرا او از تو به ما ملايم تر و سازگارتر بود.
خداوند موسي (عليه السلام) را از آن تهمت و افترا منزه ساخت و تبرئه كرد آن گونه كه امر كرد تا جسد هارون را بيرون آورده و بر محافل بني اسرائيل گردانيدند، هارون مي‌گفت: اي بني اسرائيل! برادرم مرا نكشت من به مرگ خود وفات كردم، پس از آن فرشتگان او را بردند و به مكاني دفن كردند كه كسي بر آن اطلاع پيدا نكرد. [1183].
[صفحه 711]

در كاخ آرزو چه مي‌كني؟

در ديوان اشعار علي (عليه السلام) است كه اين اشعار را حضرت به معاويه نوشت:
تروم الخلد في دار المنايا
فكم قدر ام مثلك ما تروم
تنام ولم تنم عنك المنايا
تنبه للمنيه يا نئوم
لهوت عن الفناء و انت تفني
فما شيئي من الدنيا يدوم
يعني: در كاخ آرزوها بهشت را جستجو مي‌كني و چه بسا پيشينيان قبل تو نيز چنين مي‌خواستند تو خود مي‌خوابي و لكن آرزوهاي تو آرام نمي‌گيرد، اي به خواب رفته غافل بيدار شو، تو از فاني شدن غافل گشته اي و حال آنكه هيچ چيز در دنيا جاودان نخواهد ماند.

قرباني پسر!

مردي نزد امام علي (عليه السلام) آمد و گفت: يا علي (عليه السلام) نذر كرده ام كه اگر مرتكب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهيم (در مسجد الحرام) قرباني كنم و حالا آن عمل را كه نبايستي انجام مي‌دادم، مرتكب شده ام حالا چه كنم، تكليف من چيست؟
حضرت فرمود: به جاي پسرت قوچ فربهي بكش و گوشتش را بر مستمندان تقسيم كن.
گر بگذري زمرتبه ي كبرياي حق
بر صدر دور گذر، كبرياعلي ست [1184].

استطاعت و قدرت

شخصي از حضرت علي (عليه السلام) از قدرت و استطاعت سؤ ال كرد؛ كه آيا انسان قدرت و استطاعت دارد و كارها را با قدرت و استطاعت خود مي‌كند يا فاقد قدرت و استطاعت است؟ و اگر قدرت و استطاعت دارد و كارها را با حول و قوة خود انجام مي‌دهد پس دخالت خداوند در كاري كه انسان به قدرت و استطاعت خود مي‌كند چگونه است؟
امام به او فرمود: سالت عن الاستطاعة تملكها من دون الله او مع الله؟ يعني: تو از
[صفحه 712]
استطاعت سوال كردي. آيا تو كه مالك اين استطاعت هستي، خود به خود و بدون دخالت خداوند صاحب اين استطاعتي؟ يا با شركت خداوند صاحب آن شدي؟
سؤ ال كننده در جواب حضرت متحير ماند كه چه بگويد. امام فرمود:
اگر تو مدعي شوي كه، تو و خدا با هم صاحب اين استطاعت و قدرت هستيد، تو را مي‌كشم (زيرا تو خود را شريك خدا و همدوش خدا فرض د كرده اي و اين كفر است) و اگر باز هم بگويي، بدون خدا، صاحب اين استطاعت و قدرت هستي، باز تو را مي‌كشم (زيرا خود را از دايره نياز به خداوند خارج كرده اي).
سؤال كننده پرسيد: پس چه بگويم يا علي؟ حضرت فرمود: تو به مشيت و اراده حق، صاحب استطاعت و قدرت مي‌باشي، در حالي كه در همين حال خداوند، صاحب مستقل اين استطاعت است (يعني: تو صاحب اين استطاعتي، امام صاحب قائم بالذات و غير متكي به غير)
اگر به تو استطاعت مي‌دهد، اين استطاعت تو عطيه اوست و اگر از تو سلب مي‌كند، تو را در بوته آزمايش قرار مي‌دهد. در عين حال بايد بداني آنچه به تو تمليك مي‌كند در عين اينكه به تو تمليك مي‌كند، خودش مالك اوست. تو را به هر چه قادر مي‌سازد باز تحت قدرت خود اوست و از تحت قدرت او خارج نمي‌شود. [1185].

علي (عليه السلام) مي‌فرمايد نام من در انجيل به اليا و در تورات به بري و در زبور به اري آمده است. [1186] مادرم مرا حيدر (شير) ناميد و پدرم به ظهير نام نهاد و عرب به علي صدايم مي‌زد.
تا رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم زنده بود حسن، مرا ابوالحسين صدا مي‌زد و حسين نيز مرا ابوالحسن مي‌خواند، و هر دوي آنها جدشان را پدر صدا مي‌زدند ولي پس از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند. [1187].
[صفحه 713]

حضرت علي (عليه السلام) در بعضي اوقات از مصائب و گرفتاريهاي آيندگان خبر مي‌داد و راه درمان ابتلائات آنها را گوشزد مي‌كرد.
علي (عليه السلام) فرمود: زماني بر مردم خواهد مد كه چند گناه بزرگ و عمل زشت در بن آنها پديد مي‌آيد.
1- كارهاي زشت آشكار مي‌گردد و معمولي مي‌شود.
2- پرده هاي عفت و شرم پاره مي‌گردد.
3- زنا كاري و تجاوزهاي ناموسي علني مي‌شود
4- مالهاي يتيمان را حلال مي‌شمارند و مي‌خورند.
5- ربا خواري شيوع پيدا مي‌كند.
6- در كيلو و وزنها، كم و كاست مي‌كنند.
7- شراب را به اسم نبيد حلال شمرده و مي‌خورند.
8- رشوه را به عنوان هديه و شيريني مي‌گيرند.
9- به نام امانت داري خيانت مي‌نمايند.
10- مردها خود را به شكل زنان و زنان خويش را به صورت مردها در مي‌آورند.
11- به احكام و دستورات نماز بي اعتنائي مي‌كنند.
12- حج خانه خدا را براي غير خدا (براي ريا و يا تجارت) بجا مي‌آورند.
سپس ادامه داد: كيفر اين زشتي‌ها اين است كه خداوند آنها را از فيوضات خود محروم مي‌كند، تا جائي كه ماه (شوال) براي آنها مخفي مي‌شود بطوري كه گاهي دو شبه ديده مي‌شود (كه معلوم مي‌شود روز عيد فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفته اند با اينكه روزه آن حرام بوده است) و زماني شب اول رمضان مخفي مي‌شود، كه دو روز آن
[صفحه 714]
را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شعبان مي‌خورند و روز عيد فطر را به خيال آخر ماه رمضان روزه مي‌گيرند. در اين وقت بايد ترسيد از اينكه خداوند بطور ناگهاني آنها را كيفر كند (مانند زلزله و طوفان و سيل).
چرا كه به دنبال آن كارها، بلاها مردم را فرا مي‌گيرد، تا جائي كه كساني صبح سالم هستند ولي شب در دل خاك و قبر آرميده اند و گاهي شب سالمند و بامدادان جزء مردگان هستند.
وقتي چنين روزگاري پيش آمد، لازم است انسان هميشه وصيت كرده باشد كه مبادا بلائي بر او فرود آمده و بدون وصيت بميرد و واجب است نماز را در اول وقت آن بخواند چون ممكن است تا آخر وقت زنده نباشد.
هر يك از شما آن زمان را درك كرد بدون وضو نخوابد و اگر برايش امكان

دارد همیشه با وضو باشد چه ترس آن است که مرگ ناگهاني برسد، لذا خوب است با وضو باشد که روح وي با طهارت خدا را ملاقات نماید.
من شما را ترساندم اگر بترسید و آگاه نمودم، اگر آگاه گردید و شما را پند دادم چنانچه پند گیرید پس در پنهاني و آشکار، از خدا بترسید و نباید کسي از شما بمیرد، مگر اینکه مسلمان باشد، زیرا هر کس به جز اسلام آئیني داشته باشد از او پذیرفته نیست و در آخرت زیان کار است [1188].
فارغ از هر دو جهانم به گل روي علي
از خم دوست جوانم به خم موي علي [1189].

اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) فرمود: هر كس خود را در معرض تهمت قرار دهد، كسي را كه به او بد گمان شود سرزن نكند. و هر كه را از خود را پنهان دارد، اختيار آنرا خود او دارد (نه كس ديگر) و هر صحبتي كه از دو نفر تجاوز كرد شايع مي‌گردد، به برادر خود تا زماني كه بدي از او نديدي خوشبين باش ...
[صفحه 715]
سخن برادر خود را بد تفسير مكن تا جايي كه حمل بر خوبي آن ممكن است، بر تو باد به دوستي با برادران راستگو و درست كار ... با كساني مشورت كن كه از خدا مي‌ترسند و آنها را تا آنجا كه تقوا دارند دوست بدار ... [1190].

مناجات علي در سجده نمازها

اصبغ بن نباته مي‌گويد: اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در سجودش به خداوند باري تعالي عرض مي‌كرد:
(انا جيك يا سيدي كما يناجي العبد الذليل مولاه و اطلب اليك طلب من يعلم انك تعطي و لا ينقص مما عندك شي و استغفرك استغفار من يعلم انه لا يغفر الذنوب الا انت و اتوكل عليك، توكل من يعلم انك علي كل شي قدير؛ يعني: اي آقايم با تو راز و نياز مي‌كنم، بنده اي ذليل با مولاي خود راز خود خود مي‌گويد، و از تو مي‌خواهد مثل كسي كه مي‌داند تو عطا مي‌كني و از آنچه نزد تو است كم نيايد، و از تو آمرزش د مي‌جويم، مانند كسي جز تو گناه را نيامرزد و به تو توكل دارم مانند كسي كه مي‌داند تو بر همه چيز توانايي). [1191].

القاء عزت نفس به فقير و قدرداني از مردم

روزي مردم نزد اميرالمؤ منين (عليه السلام) آمد عرض كرد: يا اباالحسن! من نيازمندي حضرت فرمود: نيازت را بر روي زمين بنويس، او نوشت من فقيرم؛ علي (عليه السلام) به قنبر فرمود: اي قنبر دو جامه به او بده و آن مرد به سرودن اشعاري در وصف علي (عليه السلام) پرداخت علي (عليه السلام) به قنبر فرمود: صد دينار طلا به او بدهند، عرض كردند يا علي! او را توانگر ساختي، حضرت فرمود: من از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مي‌فرمود: از مردم قدرداني كنيد: سپس علي (عليه السلام) فرمود: (من از مردمي در تعجب و شگفتم كه با پول خود بنده‌ها و كنيزاني مي‌خرند امام مردم را (فقيران) با احسان خود نمي‌خرند). [1192].

[صفحه 716]

غزالي نقل مي‌كند كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) فرمود: اگر خداوند و پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مرا اذن و اجازه دهند به اندازه بار چهل شتر الف سوره فاتح الكتاب را شرح مي‌نمايم. سپس د مي‌گويد: و هذه الكثرة ص السعة و الافتتاح في العلم لا يكون الا يكون الا لدنيا سماويا الهيا. [1193] يعني: اين وسعت مطالب و گشودن باب علم نيست مگر علمي الهي و آسماني و باطني و خدادادي (اين علم اكتسابي نيست خدادادي است) ... لذا در جايي ديگر حضرتش د مي‌فرمايد:
سلوني عن القرآن اخبركم عن آياته فمن نزلت و اين نزلت يعني؛ راجع به قرآن از من بپرسيد هر آينه شما را آگاه مي‌كنم كه آيات آن درباره چه كسي و در كجا نازل شده است.
اميرالمؤ منين علي (عليه السلام) در جواب سؤ ال رهباني از وجه الله فرموده است: فهذا الوجود كله وجه الله، ثم قراء:
فاينما تو لو فثم وجه الله. [1194] پس اين وجود همه وجه الله است سپس آيه شريف را قرائت كرد: پس به هر طرف كه رو كني همان سمت خداست.

سفارش به امام حسن

روزي دو كودك خطي را نوشته سپس خدمت امام حسن (عليه السلام) آوردند و او را حكم خود قرار دادند تا آن حضرت قضاوت كند كه كدام خط نيكوتر است در آن هنگام علي (عليه السلام) چشم به وي دوخت و فرمود: يا بني انظر كيف تحكم فان هذا حكم و الله سالم عنه يوم القيامة؛ يعني: اي پسرم! دقت كن چگونه قضاوت مي‌كني؟ بي گمان اين يك قضاوت است خداوند روز قيامت از آن، تو را مورد سؤ ال قرار خواهد داد. [1195].

[صفحه 717]

توبه نصوح

علي (عليه السلام) مي‌فرمايد ترك الذنب اهون من طلب التوبة؛ يعني گناه نكردن آسان تر از توبه است؛ عرض شد يا اباالحسن توبه نصوح كدام است و چگونه؟
حضرت فرمود: پشيماني با دل و طلب آمرزش با زبان و تصميم نداشتن بر انجام گناه. [1196].

همه زهد در دو كلمه

روايت است كه علي (عليه السلام) فرمود: خداوند متعال زهد را در دو كلمه جمع فرموده است: كه اگر كسي به اين آيه عمل كند زاهد روزگار است و آن آيه اين است: لكيلا تاءسوعا علي ما فاتكم؛ براي آنچه از دست داده ايد تاءسف نخوريد. [1197].

مفضل بن عمر از امام صادق (عليه السلام) سؤ ال كرد يابن رسول الله به چه دليل علي بن ابيطالب (عليه السلام) قسيم الجنة و النار تقسيم كننده بهشت و جهنم شده است؟
حضرت فرمودند: به سبب اينكه محبت به آن حضرت عين ايمان است و عداوت با او كفر است و تحقيقا بهشت فقط براي اهل ايمان آفريده شده است و جهنم صرفا براي اهل كفر؛ بدين علت قسمت كننده بهشت و جهنم است و كسي داخل بهشت نمي‌شود الا با محبت او و كسي داخل در جهنم نشود الا كساني كه دشمني با آن حضرت را داشته باشند.
مفضل عرض كرد: اي پسر رسول خدا: بنابراين انبياء و اوصياي آنان هم علي (عليه السلام) را دوست داشته اند و دشمنانش را مبغوض د مي‌داشته اند؟!
فقال نعم. قلت: فكيف ذلك؟!
امام فرمود: آري، مفضل عرض كرد: چگونه است آن مطلب؟!
[صفحه 718]
حضرت فرمود: آيا ندانسته اي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در روز خيبر فرمود: هر آينه حتما من پرچم و لواي جنگ را فردا به مردي مي‌سپارم كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند. و او از ميدان كار زار بر نمي‌گردد مگر اينكه خداوند بدست او فتح و ظفر را نصيب خواهد نمود. [1198].
عرض كرد: بلي، امام فرمود: آيا ندانسته اي كه چون يك پرنده بريان براي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم آوردند آن حضرت به خداوند عرض كرد: بار پروردگارا! محبوب ترين مخلوقات خود را بياور تا او با من از اين پرنده بخورد و مقصود از احب خلق اله علي (عليه السلام) بود.
عرض كرد: بلي، امام فرمود: ايا ممكن است كه انبياي خداوند و اوصياي آنها دوست نداشته باشند مردي را كه خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و وي نيز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟ گفتم: نه.
حضرت فرمود: آيا ممكن است كه مؤ منين از امت هايي باشند كه حبيب خدا و حبيب رسولش و حبيب پيمبرانش را دوست نداشته باشند؟
گفتم: نه.
حضرت فرمود: بنابراين ثابت شد كه تمامي پيامبران خدا و مرسلين از آنها تمامي مومنان، محبت و دوستدار علي بن ابيطالب (عليه السلام) هستند.
و همچنين ثابت شد كه تمامي مخالفين آنها دشمن او و دشمن تمامي دوستداران و اهل محبت او مي‌باشند. گفتم: آري.

حضرت فرمود: بنابراين داخل در بهشت نمي‌شود مگر كسي كه علي (عليه السلام) را دوست بدارد خواه از پيشينيان باشد و خواه از پسينيان؛ پس روي اين استدلال علي (عليه السلام) قسمت كننده بهشت و جهنم است.
مفضل در اينجا عرض كرد: اندوه و غصه را از من گرفتي خداوند غصه و اندوهت را بزدايت.
امام سپس فرمود: اي مفضل اين مطلب را بگير، زيرا آن از علوم مخزون و مكنون و پنهان است كه كسي را بدان دسترسي نيست. [1199].
[صفحه 719]

چشم چراني ممنوع

در روايت است كه اميرالمؤ منين (عليه السلام) در ميان اصحاب خود نشسته بود كه زني زيبا و جميل از آنجا عبور كرد و اين گروه چشمهاي خود را با نگاهي طولاني به او دوختند.
فقال (عليه السلام): ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها، فاذا نظر احدكم الي امراة تعجبه، فليلا مس اهله فانما هي امراة كامراة؛ يعني: در اين حال حضرت فرمود: چشم هاي اين مردان. گشاده و تيز بين و دنبال كننده مطلوب از راه دو است و همين چشم چراني سبب هيجان نفوس آنها براي آميزش و لمس نمودن زنان است. بنابراين اگر احيانا چشم شما به زن زيبايي افتاد، كه براي شما شگفت آور دلپسند بود فورا برويد، و با عيال خودتان در منزل آميزش نموده و هم بستر شويد: زيرا زوجه شما هم زني است مانند ساير زنان.
فقال رجل من الخوارج قاتله الله كافرا ما افقهه!
مردي از خوارج كه سخن امام علي (عليه السلام) را شنيد به امام گفت: خدا اين مرد كافر را بكشد، چقدر دانا و بينا و فقيه و عاقبت انديش و به اسرار احكام آشنا و بصير است؟!
اصحاب امام علي (عليه السلام) از جابر جستند تا آن مرد بي ادب را بكشند.
حضرت فرمود: آرام باشيد جزاي او نيست مگر دشنامي در مقابل دشنام او كه به من داده است و يا به عوض آن، عفو و گذشت از گناهي كه مرتكب شده است. [1200].

[1] الرياض لنضره، ص 162.
[2] سعدي.
[3] حافظ.
[4] صائب.
[5] مهدي سهيلي.
[6] نويسنده پيشنهادات و انتقادات شما را در مورد مطالب اين كتاب پذيرا مي‌باشد در صورت لزوم با صندوق پستي ناشر مكاتبه فرماييد.
[7] معاني الاخبار، ج 2، ص 431.
[8] غاية المرام.
[9] بحارالانوار، ج 35، ص 9.
[10] بحارالانوار، ج 3، ص 117.
[11] بحارالانوار، ج 43، ص 151.
[12] معاني الاخبار، ج 1، ص 142.
[13] كشف الغمه، ص 106.
[14] بحار، ج 20.
[15] عبدالصمد حقيقت.
[16] نهج‌البلاغه، خطبه 192.
[17] فصل المهمه ابن‌صباغ.
[18] حافظ شيرازي.
[19] دايرة المعارف علوي، ص 431، ج 10.
[20] معاني الاخبار، ج 1، ص 140.
[21] محقق جلال دواني، رساله نورالهدية، ص 22 و 75؛ محقق دواني از علماي بزرگ اهل تسنن متوفي 908 ه بوده كه در اواخر عمر شيعه شده و مطالب فوق را در كتاب خود ذكر كرده است.
[22] قصص الانبياء.
[23] بحارالانوار، ج 42، ص 18.
[24] نصايح، ص 214.
[25] بحارالانوار، ج 35، ص 10؛ روضة الواعظين، ص 68.
[26] به داستان ملاقات ابوطالب (عليه‌السلام) با راهب مثرم مراجعه شود.
[27] العمدة ص 14، روضة الواعظين ص 72 و امالي شيخ طوسي.
[28] كوه لكام در سوريه نزديك شهر حماه و در جنوب شهر حلب مي‌باشد.
[29] بحارالانوار، ج 35.

[30] بحارالانوار، ج 35، ص 11.
[31] مناقب شهر آشوب ج 1، ص 358.
[32] يعني پيامبر (ص) در آينده نگهداري علي (ع) را بر عهده مي‌گيرد.
[33] بحارالانوار، ج 35، ص 40، و كنز الفوائد ص 115.
[34] بحارالانوار، ج 35، ص 41.
[35] بحارالانوار، ج 35، ص 42.
[36] بحارالانوار، ج 35، ص 38.
[37] در اين دعا به وجود مقدس رسول خدا (ص) و فاطمه الزهرا و علي (ع) توسل شده است.
[38] بحارالانوار، ج 35، ص 11.
[39] بحارالانوار، ج 35، ص 27.
[40] بحارالانوار، ج 35، ص 27.
[41] علي (عليه‌السلام)وليد الكعبه ص 30.
[42] اين تاريخ مطابق است با 21 مارس سال 599 ميلادي.
[43] ورضة الواعظين، ص 68.
[44] بحارالانوار، ج 35، ص 30.
[45] امالي شيخ طوسي، ص 80.
[46] اعلام الوري، ص 3 و ارشاد مفيد، ص 3.
[47] بحارالانوار، ج 35، ص 13.
[48] امالي شيخ طوسي، ص 80 و جنات الخلود، ص 3.
[49] علي (عليه‌السلام) وليد الكعبه، ص 41.
[50] منظور ابن‌ملجم- لهنةالله عليه- است.
[51] بحارالانوار، ج 35، ص 13.
[52] علي (عليه‌السلام) وليد الكعبة، ص 31.
[53] علي (عليه‌السلام) وليد الكعبه، ص 32.
[54] علل الشرايع، ص 56 و امالي شيخ صدوق، ص 80 و معاني الاخبار، ص 62.
[55] بحارالانوار، ج 35.
[56] بحارالانوار، ج 35.
[57] علي (عليه‌السلام) وليد الكعبة، ص 63.
[58] كشف اليقين، ص 6 و بشارة المصطفي، ص.
[59] بحارالانوار، ج 35.
[60] الرياض لنضره، ص 162.
[61] امالي شيخ طوسي و بحارالانوار، ج 35.
[62] امالي شيخ طوسي.
[63] بحارالانوار، ج 35.

[64] مناقب اين شهر آشوب، ج 2.
[65] امالي شيخ طوسي و بحارالنوار، ج 35.
[66] بحارالانوار، ج 35.
[67] وسايل الشيعه ج 12 ص 129.
[68] شرح نهج‌البلاغه، ج 20 ص 328.
[69] امالي صدوق.
[70] ينابيع المودة ص 247.
[71] سوره مائده، آيه 55.
[72] غاية المرام، تعداد 42 حديث از طريق اهل تسنن و 19 حديث از طريق شيعه وارد شده است، در مورد اينكه آيه فوق در شأن،علي (عليه‌السلام) نازل شده است.
[73] وقايع الايام، ص 627.
[74] شهريار.
[75] نصايح، ص 310.
[76] نصايح، ص 399.
[77] نصايح، ص 471.
[78] نصايح، صد 470.
[79] بحارالانوار، ج 27، ص 148.
[80] بحارالانوار، ج 10، ص 40.
[81] كوه ابوقبيس در مكه مكرمه مي‌باشد.
[82] بحارالانوار، ج 39، ص 186.
[83] كشف الغمه، ج 1، ص 79. اين شكستن بتها بوسيله علي (عليه‌السلام) قبل از هجرت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و فتخ مكه بوده است و همين عمل نيز در روز فتح مكه مجددا توسط آن حضرت انام شده است.
[84] كتاب معصوم دوم، جواد فاضل، ص 155.
[85] كتاب معصوم دوم.
[86] بقره/ 30.
[87] ص/ 26.
[88] اعراف/ 142.
[89] عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.
[90] بحارالانوار، ج 43، ص 96.
[91] احزاب/ 32.
[92] كمال الدين، ج 1، ص 27.
[93] انوار البهيه، ص 42.
[94] در اين باره به مجمع البحرين واژه فقر مراجعه شود.

[95] كامل ابن‌اثير، ج 2، ص 50.
[96] محجة البيضاء، ج 4 ص 362.
[97] محجة البيضاء، ج 4.
[98] خصال صدوق، ص 215.
[99] خصال صدوق، ص 606.
[100] سفينة البحار، ج 1، ص 254.
[101] خصال صدوق ص 224.
[102] تفسير نمونه.
[103] بحارالانوار، ج 43، ص 29.
[104] تفسير جامع.
[105] ارشاد مفيد، ص 101، فصل 27؛ بحارالانوار،ج 21، ص 80.
[106] و فيات العلماء، ص 37.
[107] عبدالرحمان جامي.
[108] احمد عزيزي.
[109] رياحين الشريعه، ج 1، ص 58.
[110] تفسير نمونه.
[111] سيره ابن‌هشام، ج 2، مسند احمد نيل، ج 4، ص 163.
[112] تفسير نمونه.
[113] تفسير نمونه.
[114] شرح و تفسير آيه 55 سوره مائده.
[115] تفسير نمونه.
[116] تفسير نمونه.
[117] تفسير نمونه.
[118] ضحي/ 5.
[119] بينه/ 7.
[120] بينه/ 7.
[121] بينه/ 7.
[122] بينه/ 7.
[123] بينه/ 7، ج 18، ص 335.
[124] بينه/ 7، ج 9، ص 268.
[125] تفسير نمونه، ج 26، ص 472.
[126] كنزالعمال.
[127] مهرداد اوستا.
[128] امالي ابن‌الشيخ، ص310.
[129] احقاق الحق، ج 4، ص 295.
[130] محجة البيضاء، ج 4، ص 191.

[131] امالي صدوق، علي (عليه‌السلام) در سالهاي هشتم و نهم هجري در يمن ماءموريتهايي داشته كه صرفا جنبه تبليغي و قضايي داشته ولي در سال دهم هجري ماءموريتي به يمن داشته كه اين ماءموريت جنگي بوده است.
[132] اين آيه بيان كننده و اظهار پشيماني برادران يوسف در حضور او مي‌باشد.
[133] اگر كسي نزد پيامبر قرآن مي‌خواند پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به واسطه علاقه‌اي كه به قرآن داشتند آيه بعدي آنرا مي‌خواندند.
[134] اين آيه در مورد عفو يوسف پس از عذرخواهي برادرانش مي‌باشد.
[135] مهر تابان، ص 84.
[136] اعلام الوري، ص 117.
[137] خصال صدوق، ص 461.
[138] جنة الماوي،ص 299.
[139] زمخشري، ربيع الابرار، ج 3، ص 619.
[140] مجموعه ورام، ص 78.
[141] بحارالانوار ج 43، ص 341.
[142] ينابيع المودة، ص 45.
[143] مناقب ابن‌مغازلي شافعي، ص 162.
[144] شيخ فريدالدين عطار نيشابوري.
[145] الميزان، ج 19، ص 396.
[146] الميزان، ج 11، ص 387.
[147] كشف الغمه، ص 150-106.
[148] اصول كافي، ج 1، ص 236.
[149] علل الشرايع، ص 67؛ بحارالانوار، ج 22، ص 459.
[150] آية الله حسن زاده، مجله حوزه، مهر ماه 66.
[151] حافظ شيرازي.
[152] شرح نهج‌البلاغه ابن ابي‌الحديد، ج 13، ص 37.
[153] شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد، ج 13، ص 60.
[154] حافظ شيرازي.
[155] شرح ابن ابي‌الحديد،ج 2، ص 26.
[156] مروج الذهب، ج 2، ص 417.
[157] بحارالانوار، ج 33، ص 326؛ در حديثي ديگر پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايد رئيس (خوارج) آنها مردي ناقص الخلقه است كه يكي از دستهايش مانند پستان زن است.
[158] ابوالحسن ورزي.
[159] خصال شيخ صدوق.

[160] شاه نعمت‌الله ولي.
[161] تفسير نمونه، ج 7، ص 339.
[162] هاتف اصفهاني.
[163] ديار عاشقان، ج 1.
[164] وسائل الشيعه، ج 13.
[165] وجدي.
[166] بحارالانوار، ج 40.
[167] ابوالقاسم حالت.
[168] كشف الغمه.
[169] جوياي تبريزي.
[170] بحارالانوار، ج 36.
[171] كشف الغمه، ج 1، ص 302.
[172] مناقب ابن‌شهر آشوب.
[173] سنن النبي، ص 321 و 336.
[174] كتاب الخزاين، مرحوم نراقي، ص 325.
[175] مجادله/ 13. (اشفقم ان تقدموا بين يدي نجومكم صدقات ...).
[176] دايرة المعارف علوي 7 ج 10 ص 390.
[177] تفسير روح البيان، ج 1، ص 271.
[178] كشف الاسرار، ج 1.
[179] ...
[180] مصباح الهدية امام خميني (ره).
[181] كحل البصر، محدث قمي، ص 180.
[182] روضه كافي، ص 79، حديث 33.
[183] بحارالانوار، ج 43، ص 5 و 151.
[184] كشف الغمه، ص 56.
[185] بحارالانوار، ج 43.
[186] مناقب ابن‌مغازلي شافعي، ص 367.
[187] الغدير، ج 7، ص 386.
[188] جاذبه و دافعه علي، ص 108.
[189] روضه كافي، ص 277.
[190] بحارالانوار، ج 32، ص 308.
[191] خصال صدوق، ص 409.
[192] معاني الاخبار، ج 1.
[193] ارشاد مفيد، ص 58.
[194] بحارالانوار، ج 43، ص 114.
[195] معاني الاخبار، ج 1.

[196] معاني الاخبار، ج 1.
[197] تفسير فرات، ص 593؛ بحارالانوار، ج 21، ص 84.
[198] مناقب ابن‌مغازلي شافعي، ص 94.
[199] كتاب و العاديات.
[200] چه بايد كرد ميرزا جواد آقا ملكي تبريزي.
[201] تنزيه الانبياء، سيد مرتضي.
[202] خصال صدوق، ص 376.
[203] اثبات الهداة، ج 1، ص 487.
[204] من لا يحضره الفقيه، ج، ص 269.
[205] بحارالانوار، ج 43، ص 309.
[206] المراقبات.
[207] بحارالانوار، ج 76، ص 57.
[208] دارالندوه به مجلس شوراي قريش گفته مي‌شد. اين محل را قصي بن كلاب جلد چهارم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم تأسيس كرد در دوران اسلام معاويه آن را از حكيم بن حزام خريد و دارالامارة قرار داد سپس با وسعت مسجدالحرام جز آن قرار گرفت. معجم البلدان، ج 2، ص 423.
[209] احتجاج طبرسي، ج 1، ص 141.
[210] السيرة النبويه، ج 2، ص 124.
[211] قبا دهكده‌اي بود كه در دو فرسخي مدينه قرار داشت و مركز قبيله بني عمرو بن عوف بود ولي اكنون بر اثر توسعه شهر جزو شهر قرار گرفته است.
[212] السيرة النبويه، ج 2، ص 138.
[213] ارشاد مفيد، ص 40.
[214] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج 2، ص 68.
[215] كشف الغمه، ص 141.
[216] معاني الاخبار، ج 2، ص 250.
[217] محجة البيضاء، ج 4، ص 425.
[218] معاني الاخبار، ج 2، ص 431.
[219] محجة البيضاء، ج 3، ص 372.
[220] محجة البيضاء، ج 8، ج ص 276.
[221] تاريخ طبري، ج 3.
[222] ارشاد مفيد، ص 22.
[223] شواهد التنزيل.
[224] و از مردم كسي هست كه جان خود را در راه خشنودي خدا مي‌فروشد (بقره/ 207).

[225] طه/ 32-25.
[226] ناسخ التواريخ حضرت علي (عليه‌السلام)، ج 1، ص 278، اين روايت با مختصر تفاوتي از كتب معتبر شيعه و سني نقل شده است، براي اطلاع بيشتر به كتاب احقاق الحق، ج 2،ص 39 تا 41 و كتاب الغدير، ج 2، مراجعه گردد.
[227] محجة البيضاء، ج 8، ص 279.
[228] محجة البيضاء، ج 8، ص 273.
[229] محجة البيضا، ج 8.
[230] محجة البيضاء، ج 4، ص 201.
[231] محجة البيضاء، ج 4، ص 208.
[232] محجة البيضا، ج 4، ص 210.
[233] نساء/ 58.
[234] بحار، ج 6، ص 600، ط قديم.
[235] معصوم دوم.
[236] معصوم دوم.
[237] معصوم دوم.
[238] بحارالانوار، ج 9.
[239] احتجاج، ص 197.
[240] داستان مرغ بهشتي از مسلمات تاريخ و حديث است اين داستان با كيفيت‌هاي مختلف متجاوز از 18 نقل تنها در كتب معتبر اهل سنت آمده است.
[241] احتجاج، ص 197.
[242] بحار الانوار، ج 38، ص 329.
[243] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج 2،270.
[244] مناقب خوارزمي، ص 143.
[245] كشف الغمه، ج 1،ص 96.
[246] بحار الانوار، ج 21، ص 141.
[247] بحار الانوار، ج 18، ص 223.
[248] مائده/ 55.
[249] بحار الانوار، ج 39، ص 113.
[250] تفسير نمونه، ج 3.
[251] احمد عزيزي.
[252] اين داستان طبق نقلي در صفين رخ داده كه تير را به دستور امام حسن (عليه‌السلام) در حين نماز از پاي حضرت خارج مي‌نمايند ولي مرحوم فيض در جلد اول محجة البيضاء پيشنهاد قضييه خارج كردن تير را به حضرت زهرا (عليه‌السلام) نسبت داده است.

[253] حديقة الحقيقة، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.
[254] لطايف الابرار، ص 17.
[255] اكسير اعظم، ج 2، ص 933.
[256] گناهان كبيره.
[257] تفسير نمونه.
[258] مناقب ابن‌مغازلي شافعي، ص 202.
[259] كشف الغمه، ج 1، ص 297.
[260] اعلام الوري، ص 137.
[261] اعلام الوري، ص 137.
[262] فروع كافي.
[263] كحل البصر، ص 88.
[264] بحارالانوار، ج 21، ص 263.
[265] الغدير، ج 6، ص 309.
[266] رياحين الشريعه، ج 1، ص 142.
[267] خصال، ص 698.
[268] مستدرك، ج 2، ص 460.
[269] نهج‌البلاغه ابن ابي‌الحديد، ج 20، ص 270.
[270] غاية المرام، ص 293.
[271] بحارالانوار، ج 39،ص 16.
[272] خصال، ص 688.
[273] بحارالانوار، ج 21، ص 22.
[274] بحارالانوار، ج 21، ص 23 و تفسيرهاي برهان، ج 2، ص 414.
[275] ارشاد، مرحوم مفيد، ص 82.
[276] ارشاد، مرحوم مفيد، ص 82.
[277] تاريخ طبري، ج 3 ص 13.
[278] معاني الاخبار، ج 2، ص 114.
[279] حشر/ 8.
[280] تفسير نمونه، ج 23، ص 519.
[281] امالي شيخ مفيد، ص 57.
[282] امالي شيخ مفيد.
[283] در خبر نام نهمين نفر و سلام وي كه ظاهرا سلمان فارسي بوده از قلم افتاده است.
[284] امالي شيخ مفيد، صد 30.
[285] تفسير نمونه ج 15.
[286] اسرار آل محمد (ص).
[287] بحار الانوار: ج، ص 450.

[288] امالي شيخ مفيد، ص 85.
[289] ينابيع المودة ص 256 و مودة القربي ج 2 ص 51.
[290] ينابيع المودة ص 54.
[291] امام شناسي، ج 1.
[292] غاية المرام ص 16.
[293] ينابيع المودة ص 134.
[294] ينابيع المودة ص 54.
[295] سفينة البحار ج 1 ص 642.
[296] امالي صدوق.
[297] امالي شيخ صدوق.
[298] سوره ليل آيه 5 و 6 و 7.
[299] بحارالانوار، ج 9، ص 516.
[300] بحارالانوار، ج 10.
[301] ابن ابي‌الحديد مي‌نويسد: آن دسته‌اي كه هجوم آوردند بالغ بر پنجاه نفر بود و علي (عليه‌السلام) درحالي كه پياده بود همه‌ي آنها را متفرق ساخت اما آنها اين كار را بارها تكرار كردند و علي (عليه‌السلام) هر بار به دفاع از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم مي‌پرداخت.
[302] ارشاد، ج 1 و اعلام الوري، ج 1 و بحارالانوار، ج 20.
[303] بحارالانوار، ج 20.
[304] مناقب ابن‌شهر آشوب ج 2.
[305] تاريخ پيامبر اسلام/ 504 به نقل از اين اسحاق و ابن‌اثير و ابن‌حزم.
[306] بحار، ج 21- حصال، ص 659- اثبات الهداة، ج 1- احقاق الحق، ج 8.
[307] حضال/670.
[308] بحارالانوار ج 338/19.
[309] سوره بينه/ 7.
[310] اسرار آل محمد (ص)/ 212.
[311] فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج 3.
[312] امالي شيخ صدوق.
[313] امالي شيخ صدوق.
[314] امالي صدوق.
[315] مستدرك الوسائل، ج 198/2.
[316] بحارالانوار ج 546/22.
[317] بحارالانوار ج 20.
[318] اصول كافي.
[319] آل عمران، 169.

[320] اختصاص شيخ مفيد، اصول كافي ج 1.
[321] اصول كافي- احقاق الحق جلد 2- الغدير، ج 2.
[322] اصول كافي ج 1، ص 296 حديث 4.
[323] اصول كافي.
[324] اصول كافي، ج 1.
[325] اصول كافي ج 1.
[326] داستانهاي اصول كافي.
[327] در اين مكان مسجدي هست بنام مسجد ردالشمس.
[328] تفسير برهان و بحارالانوار جلد 9.
[329] بحارالانوار ج 6.
[330] داستانهاي پراكنده، ص 78.
[331] ام هاني همان كسي است كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در شب معراج، شب مهمان او بود و در خانه او بود كه معراج رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از مكه شروع شد.
[332] شرح نهج‌البلاغه ابن ابي‌الحديد ج، 10 ص 78.
[333] اصول كافي، ج 1، ص 249.
[334] اصول كافي، ج 1.
[335] عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 10.
[336] داستانهاي پراكنده، ص 86.
[337] گوهر مراد.
[338] بحارالانوار جلد 41.
[339] مناقب خوارزمي ص 75.
[340] علي مع الحق، جلد 2.
[341] علي مع الحق، جلد 2، ص 6.
[342] قبيله طي؛ قبيله حاتم طائي است، حاتم طائي قبل از اينكه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را ببيند فوت كرد و پسرش عدي جانشين او شد او در حمله علي (عليه‌السلام) فرار كرد و خواهر عدي به اسارت در آمد كه داستان چگونگي آزادي آن را در داستانهاي قبلي گذشته است بعدها عدي از ياران باوفاي علي (عليه‌السلام) شد و در جنگ‌ها قبيله طي از علي (عليه‌السلام) حمايت كردند و سه پسر عدي بنامهاي طريف و طراف و طرفه همه در جنگهاي علي (عليه‌السلام) شهيد شدند.
[343] كامل ابن‌ايثر، ج 2، ص 194.
[344] بحارالانوار، جلد 20، ص 53.
[345] نصايح، ص 281.
[346] امالي شيخ مفيد.
[347] امالي شيخ مفيد.

[348] امالي شيخ مفيد.
[349] امالي شيخ مفيد.
[350] امالي شيخ مفيد.
[351] امالي شيخ مفيد.
[352] نصايح.
[353] نصايح، ص 426.
[354] نصايح ص 436.
[355] امالي شيخ مفيد.
[356] امالي شيخ مفيد.
[357] امالي شيخ مفيد.
[358] تنقيح المقال، ج 3، ص 83.
[359] تفسير جامع، جلد 5.
[360] تفسير جامع، جلد 5.
[361] تفسير جامع، جلد 5.
[362] تفسير جامع، جلد 5.
[363] تفسير جامع، جلد 5.
[364] صفيه همسر رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است در جنگ خيبر اسير شد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم بعنوان سهم خود او را گرفت و آزاد نمود سپس به همسري خود در آورد. ابن حجر گويد او در سال 36 هجري وفات يافت و بعضي گويند او در زمان معاويه از دنيا رفته است.
[365] امالي شيخ مفيد.
[366] تفسير جامع، جلد 5.
[367] تفسير جامع، جلد 5.
[368] تفسير جامع، جلد 5.
[369] تفسير جامع، جلد 5.
[370] نصايح، ص 113.
[371] اسماء در آن زمان همسر ابوبكر بوده است.
[372] انوار علويه (اصل قرارداد و متن آن در انوار علويه است).
[373] نهج‌البلاغه، حكمت 82.
[374] كشف الغمه، ص 106.
[375] بعد از غدير خم پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عمامه خود را به علي پوشانيد و به اصحاب دستور داد جملگي به حضرت علي (عليه‌السلام) به منزله و لقب اميرمؤمنان تبريك گويند.
[376] غاية المرام: باب 58، حديث 54.
[377] داستان غدير خم و انتخاب رسمي علي (عليه‌السلام) به امامت و

ولايت را 110 نفر از بزرگان صحابه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و 84 نفر از تابعين پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم و 360 نفر از علماء استادان و حفاظ نقل كرده‌اند كه بعضي از اين راويان عبارتند از 1- عمر بن خطاب 2- زبير بن عوام قرشي 3- ابوبكر بن ابي قحافه 4- طلحه بن عبيدالله.
[378] فروع كافي، ج 3، ص 302.
[379] تفسير جامع، جلد 5، ص 130.
[380] سوره نمل، آيه 82.
[381] تفسير جامع جامع، جلد 5، ص 135.
[382] تفسير جامع، جلد 5، ص 172.
[383] بحارالانوار، جلد 21، صفحه 276.
[384] امالي صدوق، مجلس 53.
[385] خصال صدوق.
[386] سوره هود آيه 12.
[387] امالي شيخ مفيد.
[388] امالي شيخ مفيد.
[389] امالي شيخ مفيد.
[390] بحارالانوار، ج 41، ص 304.
[391] امالي شيخ مفيد.
[392] امالي شيخ مفيد.
[393] امالي شيخ مفيد.
[394] امالي شيخ مفيد.
[395] نهج‌البلاغه فيض الاسلام، ص 654.
[396] كئود يعني: ناهموار.
[397] سوره يوسف آيات 91 و 92 آيه اول همان جمله‌اي است كه چون برادران گناهكار يوسف به يوسف رسيدند و برادر خود را شناختند از روي خجلت و شرمندگي با اين جمله تقاضاي عفو كردند يعني: (سوگند بخدا كه حقا خداوند ترا بر ما برگزيد و اختيار و انتخاب كرد و بدرستيكه ما از گناهكار هستم) و آيه دوم همان پاسخي است كه يوسف به آنها ميدهد و با آن پاسخ حكم عفو آنان را صادر كرد يعني: (هيچ ملامت و سرزنش بر شما امروز نيست خداوند شما را مورد مغفرت خود قرار مي‌دهد و او ارحم الراحمين است).
[398] ديار عاشقان، جلد 6.
[399] بحار، ج 74، ص 157.
[400] تفسير نورالثقلين، ج 151/2.
[401] امالي شيخ صدوق.

[402] منتهي الامال.
[403] امالي صدوق.
[404] امالي شيخ صدوق.
[405] امالي شيخ صدوق.
[406] امالي شيخ صدوق.
[407] امالي شيخ صدوق.
[408] امالي شيخ صدوق.
[409] بحارالانوار، ج 41، ص 18.
[410] امالي شيخ صدوق.
[411] امالي شيخ صدوق.
[412] امالي شيخ صدوق.
[413] امالي شيخ صدوق.
[414] امالي شيخ صدوق.
[415] امالي شيخ صدوق.
[416] امالي شيخ صدوق.
[417] امالي شيخ صدوق.
[418] امالي شيخ صدوق.
[419] امالي شيخ صدوق.
[420] امالي شيخ صدوق.
[421] امالي شيخ صدوق.
[422] امالي شيخ صدوق.
[423] امالي شيخ صدوق.
[424] امالي شيخ صدوق.
[425] امالي شيخ صدوق.
[426] امالي شيخ صدوق.
[427] امالي شيخ صدوق.
[428] عيون اخبارالرضا، ص 41.
[429] امالي شيخ صدوق.
[430] امالي صدوق.
[431] امالي شيخ صدوق.
[432] امالي شيخ صدوق.
[433] امالي شيخ صدوق.
[434] تفسير كشاف، ارشاد شيخ مفيد.
[435] صحيح مسلم، مسند احمد حنبل، اسد الغابه.
[436] سفينة البحار، ج 2، ص 558.
[437] امالي شيخ مفيد.

[438] امالي شيخ مفيد.
[439] چنانچه خيلي‌ها نزد او رفتند و براي دنياي آنها اين كار خوب بود!!.
[440] احتجاج طبرسي، ج 1، ص 115.
[441] كافي، ج 2، بص 58.
[442] توحيد صدوق، ص 73.
[443] فتوح الشام از دي بصري، ص 3 و ص 148.
[444] فتوح الشام از دي بصري، ص 3 و ص 148.
[445] كنز العمال، ج 3، ص 179.
[446] شرح نهج‌البلاغه، ابن ابي‌الحديد، ج 3، ص 115.
[447] الخراج، ابويوسف، ص 29.
[448] خوارزمي، زمخشري، المناقب، ص 10.
[449] البته در تاريخ و منابع اهل سنت و شيعه در خصوص اعتراض به غضب خلافت توسط ابوبكر عده ديگري را نيز نام برده‌اند كه تعداد آنان 12 نفر از صحابه و 6 نفر از مهاجرين و البته غير از اين تعداد افراد ديگر نيز اعتراض كردند كه در تاريخ ثبت است.
[450] احتجاج و دلايل حضرت امير (عليه‌السلام)با ابوبكر حدود 14 مورد ديگر است كه به علت طولاني بودن روايت مابقي آن حذف گرديد.
[451] احتجاج طبرسي، ج 1، ص 157.
[452] امالي شيخ مفيد.
[453] امالي شيخ مفيد.
[454] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 1، ص 220.
[455] منظور از اين شش نفر: علي (عليه السلام)، طلحهة بن عبدالله و زبيربن عوام و عبدالرحمن بن عوف و عثمان و سعدابي و قاص.
[456] اسرار عبادات، ص 195.
[457] اعمال شب هفدهم ماه رمضان، مفاتيح الجنان.
[458] بحارالانوار، ج 17، ص 144.
[459] ابوبكر از قبيله بني تيم است و عمربن خطاب از قبيله بني عدي.
[460] امالي شيخ مفيد، ص 84.
[461] مروج الذهب، ج 2، ص 307 و ج 3، ص 77.
[462] نهج البلاغه، صبحي صالح، نامه 62.
[463] كامل ابن اثير، ج 2، ص 422 و تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 1202.
[464] اصول كافي.
[465] وسائل الشيعه، ج 18، ص 156.
[466] فروع كافي، ج 5.
[467] تاريخ يعقوبي، ج 1 ص 123.
[468] منتهي الامال.

[469] تاريخ القرآن، ص 44.
[470] خلفاء راشدين
[471] تاريخ طبري.
[472] بحارالانوار، ج 8، ص 298.
[473] فتاوي صحابي كبير، ص 173.
[474] تاريخ تشيع در ايران، ص 238.
[475] الاختصاص شيخ مفيد، ص 274، نظير اين مطلب با اندكي تفاوت در اصول كافي، ج 1، ص 533 نيز آمده است.
[476] كشف اليقين علامه حلي، ص 167.
[477] خصال صدوق، ص 426، متن فوق با تصرف مختصر عين فرمايشات حضرت علي (عليه السلام) مي‌باشد كه در پاسخ سؤ ال يهودي حضرتش به نقل مصائب و مظلوميت خود مي‌پردازند و ابعاد پنهان قضيه خانه نشيني خود اشاره مي‌نمايد.
[478] خصال صدوق، ص 425، متن فوق با تصرف بسيار ابتدايي عين كلمات حضرت علي (عليه السلام) مي‌باشد كه در پاسخ يهودي اشاره شد حضرتش به نقل مصائب و امتحانات خداوند مي‌پردازند. في الواقع حضرتش دقيقا به فضاي اجتماعي آن زمان اشاره دقيق مي‌نمايند و به ابعاد پنهان خانه نشيني خود اشاره مي‌نمايند.
[479] معصوم دوم، ص 194. **البته اين داستان ادامه دارد و حضرت امير (عليه السلام) به يادگيري قضاوت خود از دانيال (عليه السلام) را با بيان داستان قضاوت دانيال اشاره مي‌نمايد.
[480] معصوم دوم، ص 190.
[481] معصوم دوم، ص 156.
[482] كتاب معصوم دوم، ص 158.
[483] كتاب معصوم دوم، ص 160.
[484] كتاب معصوم دوم.
[485] بحارالانوار، ج 43، ص 8.
[486] مرزداران.
[487] تفسير برهان، ج 4، ص 493.
[488] معصوم دوم، ص 184.
[489] علل الشرايع، ج 1.
[490] حضرت زهرا، ص 132.
[491] قصص / 20. وقتي فرعونيان مي‌خواستند حضرت موسي (عليه السلام) را به قتل رسانند مؤ من آل فرعون تصميم آنها را به همين نحو به اطلاع موسي رسانيد يعني اشراف قوم فرعون براي كشتن تو نقشه مي‌كشند بنابراين تو از مصر خارج شو.

[492] الاحتجاج، ج 1، ص 121 تا 127.
[493] اينهم ميزان خداشناسي جناب خليفه كه در مسند پيغمبر نشسته و نمي‌دانسته كه خدا را جاي مخصوصي مانند عرش و غيره نيست بلكه او خود خالق همه مكانهاست!!!
[494] بحارالانوار، ج 43، ص 212.
[495] توحيد، شيخ صدوق، ص 73.
[496] محجة البيضاء، ج 3.
[497] معاني الاخبار، ج 2، ص 235.
[498] بحار الانوار، ج 42.
[499] منتخب التواريخ، ص 114.
[500] تحف العقول.
[501] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 8، ص 253.
[502] نهج البلاغه، خطبه 130.
[503] محمد حسين شهريار.
[504] الغدير، ج 1، ص 163 تا 166. 0
[505] منهاج البراعه، ج 12، ص 216.
[506] علل الشرايع صدوق، ج 1؛ بحارالانوار، ج 43، ص 198.
[507] حكايتهاي شنيدني، ص 59.
[508] اسرار آل محمد، ص 164.
[509] مناقب اين شهر آشوب، ج 3، ص 194.
[510] ناسخ التواريخ، ج 5، ص 15.
[511] مائده / 3.
[512] ارشاد مفيد، ص 97.
[513] تفسير سوره نجم، شهيد دستغيب.
[514] مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 48.
[515] ناسخ التواريخ.
[516] نهج البلاغه، خطبه 5.
[517] فروع كافي، ج 5، ص 74.
[518] اصول كافي، ج 1، ص 240.
[519] خصال صدوق، ص 547.
[520] امالي شيخ مفيد، ص 62.
[521] اصلع؛ به كسي گفته مي‌شود كه جلوي سر او مو ندارد.
[522] الغدير ج 2 ص 299
[523] علي و حقوق بشر، جورج جرداق ج 1 ص 48
[524] سفينة الحار ج 1 ص 413
[525] علم بيكران ص 37

[526] حضرت حدود 25 سال موارد تغيير و تحريف احكام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم را مي‌يد كه نمونه اي از آن در اينجا به اشاره ذكر شد، اهل سنت نمازي دارند به نام تراويج و آن خواندان نمازهاي مستحبي با جماعت است لذا حضرت در اين بخش از فرمايش خود به اين قسمتاز بدعت خلفا نظر دارند.
[527] اصول كافي جلد 8 ص 59
[528] حضال ص 668
[529] ارشاد شيخ مفيد ص 99 و مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 369
[530] امالي شيخ مفيد
[531] منتهي الامال
[532] اصول كافي، ج 2.
[533] اصول كافي، ج 2.
[534] تفسير سوره حديد، شهيد دستغيب.
[535] كيفر كردار، ج 2، ص 194 به نقل از مستطرف، ص 61.
[536] رساله نور علي نور، علامه حسن زاده آملي.
[537] نساء/ 59.
[538] اصول كافي، ج 2.
[539] بحارالانوار.
[540] زهرالربيع، ص 173.
[541] مروج الذهب مسعودي،
[542] بحارالانوار، ج 8، ص 588.
[543] بحارالانوار، ج 202 -32.
[544] سفينة البحار، ج 1.
[545] شرح نهج البلاغه خويي، ج 13، ص 94.
[546] سفينة البحار، ج 2، ص 72.
[547] بحارالانوار، ج 43، ص 345.
[548] امالي شيخ مفيد.
[549] امالي شيخ مفيد.
[550] امالي شيخ مفيد.
[551] در اينجا حضرت به حوادث بعد از شهادت خود مبني بر ترويج سب و لعن حضرت، توسط معاويه اشاره نموده كه اين گمراهي تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزيز در جامعه مسلمين ادامه داشت و لعن بر حضرت توسط عمر بن عبدالعزيز بعد از حدود نيم قرن در جامعه اسلامي بر چيده شد.
[552] امالي شيخ مفيد.
[553] خليفه سوم به تضييع حق فاطمه زهرا (س) مرتبا اشاره كرده و عمل عايشه و ابوبكر را قبيح و اشتباه مي‌داند

[554] امالي شيخ مفيد.
[555] بحارالانوار، ج 41، ص 245.
[556] مناقب.
[557] بحارالانوار، ج 41، ص 29.
[558] بحارالانوار، ج 41، ص 48.
[559] بحارالانوار، ج 40، ص 325.
[560] الفصول العليه، ص 51.
[561] چون از كثرت سجده مواضع سجده و پيشاني آن حضرت پينه بسته بود آن حضرت را ذوالثفنات مي‌گفتند.
[562] بحارالانوار، ج 41، ص 71.
[563] بحارالانوار، ج 41، ص 14.
[564] هود/ 17.
[565] اعمالي كه از عثمان سر زد بسيار است از قبيل: تبعيض در بيت المال و بمكار گماردن خويشان خود در پست هاي مهم و ...
[566] اعمالي كه از عثمان سر زد بسيار است از قبيل: تبعيض در بيت المال و بكار گماردن خويشان خود در پست هاي مهم و ...
[567] امالي شيخ مفيد.
[568] اسد الغابه.
[569] مسندرك الحاكم، ج 4، ص 30.
[570] غررالحكم، صد 463.
[571] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 4، ص 26.
[572] بحارالانوار، ج 75، ص 111.
[573] حياة الامام حسين، ج 1، ص 388.
[574] بحارالانوار، ج 41، ص 137.
[575] ارشاد، ص 114.
[576] بحارالانوار، ج 80، ص 14.
[577] بحارالانوار، ج 84، ص 230.
[578] بحارالانوار، ج 84، ص 339.
[579] امالي شيخ مفيد و سوره نازعات، آيه 37، ص 39.
[580] سفينة البحار، ج 2، ص 43.
[581] نماز ديدگاه قرآن و حديث، ص 138.
[582] بحارالانوار، ج 84، ص 241.
[583] بحارالانوار، ج 88، ص 14.
[584] وسايل الشيعه، ج 3 ص 479.
[585] وسايل الشيعه، ج 3، ص 478؛ صحيح بخاري، ج 1 ص 324.
[586] وسايل الشيعه، ج 3 ص 515.

[587] وسايل الشيعه، ج 3، ص 55؛ صحيح بخاري، ج 1، ص 324.
[588] بحارالانوار، ج 88، ص 13.
[589] الغارت تقريبا يك قرن قبل از نهج البلاغه نوشته شده است. اين كتاب به اين مناسبت الغارت نام گذاري شده است كه در آن به غارت هايي كه بني اميه در زمان حكومت امام (ع) در قلمرو حكومت حضرت روا داشتند در اين كتاب اشاره شده است.
[590] الغارات، ج 1؛ بحارالانوار، ج 8، ص 739.
[591] امالي شيخ مفيد.
[592] بحارالانوار، ج 3، ص 100؛ اصول كافي، ج 2، ص 443.
[593] بحارالانوار، ج 42، ص 58.
[594] تفسير نورالثقلين، ج 1، ص 267.
[595] ربيع الابرار، زمخشري.
[596] عقيل (ابويزيد) برادر بزرگ علي (عليه السلام) است كه 20 سال از حضرت بزرگتر بود وي در علم انساب بسيار توانا بود او در اواخر عمر نابينا شد او در انتخاب فاطمه مادر حضرت ابوالفضل (عليه السلام) (ام البنين) به همسري علي (عليه السلام) نقش مؤ ثري، ه خاطر شناخت علم انساب خود داشت.
[597] كتاب سليم بن قيس، ص 139.
[598] اقتباس از الاوائل، ص 239.
[599] الفقه علي المذاهب الخمسه، ص 119.
[600] امالي شيخ مفيد.
[601] همچون سكرات مرگ، قبر، سؤ ال و جواب قبر، زلزله قيامت و عقبات محشر.
[602] امالي شيخ مفيد.
[603] امالي شيخ مفيد.
[604] امالي شيخ مفيد.
[605] امالي شيخ مفيد.
[606] امالي شيخ مفيد.
[607] اين روايت را مرحوم صدوق در كتاب معاني الاخبار، ص 38 تا 41 ذكر نموده كه به علت طولاني بودن مطلب، از تفسير آن صرف نظر شد.
[608] تفسير جامع، ج 5، ص 30.
[609] مرزداران.
[610] ممتحني.
[611] در مورد بخشش هاي زياد از حد خلفا (ابوبكر و عمر و عثمان) به طلحه و زبير و سعدبن ابي وقاص و ... به جلد 8 كتاب وزين و ارزشمند الغدير مراجعه نماييد.

[612] اثبات الهداة، ج 4، ص 433.
[613] اختصاص شيخ مفيد.
[614] خصائص سيد رضي.
[615] رسائل، محمد بن يعقوب.
[616] امالي شيخ مفيد.
[617] لقمان / 34.
[618] نهج البلاغه، ابن ابي الحديد.
[619] امالي شيخ مفيد
[620] در امالي طوسي آمده: مردم را به گمان خود بر دين بر مي‌انگيزند.
[621] امالي شيخ مفيد
[622] تفسير جامع، ج 5.
[623] نهج البلاغه، كلمات قصار.
[624] ابوهريره در سال هفتم هجري اسلام آورد بيش از هر صحابي ديگر از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم حديث نقل كرده تا آن جا كه در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض كردند، در روزگار عمر ولايت بحرين را بر عهده داشت سپس معزول گشت و به كيفر بردن اموال بيت المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محكوم گرديد. در زمان خلافت عثمان براي تقرب به وي احاديثي در فضيلت وي جعل كرد كه بسياري از احاديث وي را دانشمندان اسلامي چه شيعه و چه سني مردود شناخته اند.
[625] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 4، ص 78 -63 - 69.
[626] بحارالانوار، ج 10، ص 126.
[627] در بعضي از نسخ ريذه نيز نقل شده است.
[628] نهج البلاغه، خطبه 33.
[629] در اينكه آيا محمد بن ابي بكر پيش از رفتن مالك اشتر به مصر به شهادت رسيده يا اينكه بعد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است كه بعد بوده و روايت كتاب غارات، ج 1، ص 458 و نهج البلاغه، نامه 34 موید اين قول مشهور است.
[630] امالي شيخ مفيد، ص 96.
[631] مجموعه ورام، ج 1، ص 23
[632] بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.
[633] بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.
[634] مروج الذهب، ج 2، ص 298.
[635] همان، ص 304.
[636] بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.
[637] ارشاد شيخ مفيد.
[638] بحارالانوار، ج 9

[639] نهج البلاغه، خطبه 92
[640] انساب الاشراف، ج 2، ص 213.
[641] الغارات.
[642] منتهي الامال.
[643] نهج البلاغه ابن اب الحديد، ج 16، ص 138.
[644] شرح نهج البلاغه، ابن ميثم ج 5، ص 72.
[645] منتهي الامال.
[646] نهج البلاغه صبحي صالح، ص 377.
[647] نهج البلاغه، نامه 21.
[648] سفينة البحار، ج 1، ص 668.
[649] سفينة البحار، ج 1، ص 676 و درجات الرفيعه، ص 389.
[650] ام كلثوم به آيات سوره تحريم كه درباره حفصه نازل گرديده است اشاره كرد آن گاه كه حفصه راز پيامبر را فاش ساخت و اذا اسرا النبي الي بعض ازواجه حديثا ... تحريم /2.
[651] بهجتي.
[652] نهج البلاغه، حكمت 104.
[653] تفسير جامع، ج 7، ص 321.
[654] احقاف / 20، داستان از سفينة البحار، ج 2، ص 458.
[655] امالي شيخ مفيد، ص 108.
[656] فوائد الرضويه، شيخ عباس قمي، ص 701.
[657] نهج البلاغه، نامه 3.
[658] ارشاد مفيد، ص 114.
[659] شيخ بهايي.
[660] زمر/ 65.
[661] روم / 60.
[662] تفسير نمونه، ج 7.
[663] جويا تبريزي.
[664] نشان از بي نشانها.
[665] شبهاي پيشاور، ص 940.
[666] سعيدي شيرازي.
[667] امالي صدوق، مجلس 23.
[668] توحيد صدوق، ص 89.
[669] نام محله اي در كوفه.
[670] پيكار صفين.
[671] بني اسرائيل / 33.
[672] پيكار صفين.

[673] كافري كه با پرداخت جزيه (نوعي ماليات) تحت حمايت حكومت اسلامي قرار مي‌گيرد.
[674] محجة البيضاء، ج 3.
[675] معصوم دوم، ص 171.
[676] الغدير، ج 7 ص 386.
[677] بحارالانوار، ج 41، ص 107.
[678] طه / 43 و 44.
[679] وسائل الشيعه، ج 11، ص 102.
[680] اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 6، ص 131.
[681] نهج البلاغه، حكمت 322.
[682] الغدير، ج 2، ص 162.
[683] الغارات، ج 1، ص 85.
[684] تفسير برهان، ج 4، ص 417.
[685] ناسخ التواريخ، ج 5، ص 40.
[686] كريب بن صباح از لشگريان معاويه بود كه مورخين نوشته اند بازو و انگشتان اين مرد به قدري قوي بود كه سكه را با دستش مي‌ماليد و آثار روي آنرا از بين مي‌برد.
[687] مناقب خوارزمي، ج 1، ص 147.
[688] ناسخ التورايخ، ج 1، ص 329.
[689] نشان از بي نشانها.
[690] نشان از بي نشانها.
[691] شاه نعمت الله ولي.
[692] معصوم دوم، ص 114.
[693] تفسير نمونه.
[694] وسايل الشيعه، ج 11، ص 49.
[695] معالم الحكومه، ص 522.
[696] سعدي.
[697] دخال / 25 - 29.
[698] سفينة البحار.
[699] ذخاير الملوك.
[700] جلال الدين مولوي.
[701] الامام علي، ج 2، ص 478.
[702] فروغي بسطامي.
[703] غاية التعديل، ص 16.
[704] سفينة البحار، ج 1، ص 674.
[705] بحارالانوار، ج 41، ص 123.

[706] ناسخ التواريخ، ج 4، ص 271.
[707] تتمة المنتهي.
[708] نهج السعاده، ج 2، ص 703.
[709] مستدرك، ج 1، ص 210.
[710] بحارالانوار، ج 40، ص 324.
[711] بحارالانوار، ج ص 501.
[712] اين جوان در جنگ جمل به همراه عايشه و در همين نبرد نيز كشته شد.
[713] انساب الاشراف، ج 2، ص 211.
[714] روضة الشهداء.
[715] بحارالانوار، ج 42، ص 159.
[716] مستدرك، ج 20.
[717] سعدي.
[718] وسائل، ج 11، ص 79.
[719] جواهر الكلام؛ وسائل الشيعه.
[720] ابن كوا سردسته گروه گمراه خوارج بود كه بر عليه حضرت قيام كرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان كشته شد.
[721] معاني الاخبار، ج 1، ص 280
[722] پيكار صفين، نصر بن مزاحم.
[723] سفينة البحار، ج 1، ص 671.
[724] گناهان كبيره، ج 1 ص 243 و شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 4 ص 88.
[725] ابو اميه، شريح بن حارث كندي اصل او از يمن بوده است.
[726] وسائل الشيعه، ج 18، ص 6 و 7.
[727] تتمة المنتهي، ص 2.
[728] اويس قرني مردي از اهالي قرن (يمن) بود و آخرين فردي بود كه در منطقه ذي قار نزديك بصره به سپاه حضرت پيوست و با امام بيعت كرد اويس از زهاد ثمانيه پارسايان هشتگانه بود كه در جنگ صفين در ركاب علي (عليه السلام) به شهادت رسيد.
[729] فرحة الغري و ارشاد القلوب.
[730] تفسير سوره حجرات، شهيد دستغيب، ص 302.
[731] بحارالانوار، ج 32، ص 326.
[732] اعيان الشيعه، ج 42، ص 215.
[733] پيكار صفين، نهج البلاغه، نامه 17.
[734] بحارالانوار، ج 27، ص 247، حديث 7.
[735] منظور سر دسته گروه گمراه خوارج ابن كواء مي‌باشد.

[736] خصال صدوق، ج 2، ص 572.
[737] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2، ص 292؛ رجال كشي، ص 85.
[738] محجة البيضاء، ج 4، ص 199.
[739] تحف العقول.
[740] الاسراء/ 12.
[741] تحف العقول.
[742] اقتباس از نهج البلاغه، حكمت 261.
[743] بحارالانوار، ج 20، ص 383.
[744] همان، ج 42، ص 125.
[745] اعيان الشيعه، ج 1 (واژه شيعه)؛ تنقيح المقال، ج 1، ص 195؛ بحارالانوار، ج 42، ص 151 - 152، ط جديد
[746] سفينة البحار، ج 2، ص 525.
[747] نفس المهموم، ص 60.
[748] محجة البيضاء، ج 4.
[749] المحجة البيضاء، ج 4.
[750] محجة البيضاء، ج 5، ص 278.
[751] محجة البيضاء، ج 6، ص 226.
[752] محجة البيضاء، ج 4، ص 195.
[753] محجة البيضاء، ج 4، ص 219.
[754] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2، ص 18.
[755] محجة البيضاء، ج 4.
[756] محجة البيضاء، ج 4.
[757] محجة البيضاء، ج 4، ص 202.
[758] خصال صدوق، ص 204، اين روايت را به سندهاي متعددي در كتابهاي ديگر نقل كرده اند.
[759] خصال صدوق، ص 166.
[760] اعلام الوري، ص 201 و 202.
[761] اقتباس از نفائس الاخبار، ص 418.
[762] محجة البيضا، ج 4، ص 191.
[763] محجة البيضاء، ج 4.
[764] محجة البيضاء، ج 4.
[765] نهج البلاغه، نامه 53.
[766] خصال صدوق، ص 57.
[767] مائده / 25.
[768] معاني الاخبار، ج 2، ص 237.

[769] نهج البلاغه، نامه 21.
[770] خرايج.
[771] معاني الاخبار، ج 2، ص 114.
[772] معاني الاخبار، ج 2، ص 227.
[773] وسائل الشيعه، ج 11، ص 334.
[774] معاني الاخبار، ج 2، ص 338.
[775] بحارالانوار، ج 6، ص 255.
[776] بصائر الدرجات، ص 80.
[777] تفسير نمونه، ج 15.
[778] نهج البلاغه، خطبه 73.
[779] انساب الاشراف، ج 2، ص 262.
[780] وقعه صفين.
[781] بحارالانوار، ج 40، ص 281.
[782] نهج البلاغه، عبده، ص 233.
[783] الغارات، ج 1، ص 38.
[784] بحارالانوار، ج 9، ص 677.
[785] مداين به مجموعه هفت شر آبادان و نزديك به هم، كه مركز حكومت ساسانيان بود يعني، شهر تيسفون گويند كه در اين مجموعه قرار داشت.
[786] منهاج البراعه، ج 4، ص 272.
[787] بحارالانوار، ج 42، ص 204.
[788] معادشناسي، ج 1، ص 190.
[789] معادشناسي، ج 2.
[790] تتمة المنتهي.
[791] الكني و الالقاب، ج 1،ص 239.
[792] فروغ كافي، ج 1، ص 66.
[793] تذكرة الخواص، ص 100.
[794] احقاق الحق، چاپ جديد، ج 8، ص 282.
[795] سفينة البحار، ج 1، ص 240.
[796] معادشناسي، ج 3، ص 280.
[797] تنقيح المقال، ج 1، ص 149.
[798] مجالس مفيد، ص 40.
[799] نهج البلاغه، نامه 5.
[800] نهج البلاغه، فيض الاسلام.
[801] معالي السبطين، ج 1، ص 438.
[802] اصول كافي، ج 1، ص 411.

[803] پيكار صفين، نصربن مزاحم.
[804] شبث بن ربعي كنيه اش ابو عبدالقدوس (يا چند منافق) بود او اذان گوي سحاح بود سپس اسلام آورد و از آناني بود كه عليه عثمان قيام كرد، بعد از اصحاب علي (عليه السلام) شد سپس از خوارج شد و بر عليه حضرت قيام كرد، مجدد توبه كرد و بعد از مدتي در صحراي كربلا در صف قاتلان امام حسين (عليه السلام) قرار گرفت بعد از مدتي از آناني شد كه به طلب خون خواهي حسين (عليه السلام) برخواستند و به همراه مختار بود، بعد رئيس شهرباني كوفه شد و بعد از آن در كشتن مختار شركت كرد. آنگاه در سال 80 هجري وفات كرد!!!
[805] خصال صدوق.
[806] خصال صدوق، ص 352.
[807] بحارالانوار، ج 32، ص 6.
[808] تتمه المنتهي، ص 12؛ اين واقعه را جمادي الثاني سال 36 هـ ق واقع شد.
[809] تفسير برهان، ج 4، ص 420.
[810] تفسير سوره حجرات، شهيد دستغيب، ص 216.
[811] اثبات الهداة، ج 1، ص 521.
[812] يادنامه علامه طباطبايي، ص 93
[813] كشكول شيخ بهائي، 192.
[814] بيست گفتار، ص 68.
[815] انساب الاشراف، ج 2، ص 187.
[816] بحارالانوار، ج 76، ص 16.
[817] پيكار اسلام با اسراف، ص 133.
[818] پيكار صفين.
[819] فروع كافي، ج 7، ص 203.
[820] وقعه صفين، ص 528.
[821] خصال صدوق، ص 435.
[822] خصال صدوق، ص 431.
[823] بحارالانوار، ج 41.
[824] فروغ كافي.
[825] نمل / 5.
[826] كامل ابن اثير، ج 2، ص 402.
[827] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2.
[828] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 2.
[829] آل عمران / 191 - 194.
[830] بحارالانوار، ج 1.

[831] سوره زمر، 9.
[832] تفسير نمونه، ج 19.
[833] الغارت، ج 1 و نهج البلاغه، خطبه 126.
[834] امالي شيخ مفيد، ص 36.
[835] امالي شيخ مفيد، ص 15. امالي شيخ مفيد.
[836] امالي شيخ مفيد، ص 72.
[837] اصول كافي ج 1.
[838] آيه 54 سوره اعراف.
[839] اصول كافي ج 1.
[840] اصول كافي ج 1.
[841] اصول كافي ج 2.
[842] اصول كافي ج 1.
[843] اصول كافي.
[844] اصول كافي.
[845] امالي شيخ صدوق
[846] سوره بقره / 253.
[847] امالي شيخ صدوق.
[848] نصايح ص 87.
[849] بحارالانوار ج 40 ص 45.
[850] ناسخ التواريخ ج 2 ص 43.
[851] تاريخ يعقوبي ج 2 ص 203.
[852] تاريخ يعقوبي ج 2 ص 203.
[853] فروع كافي ج 7 ص 543.
[854] ذخائر العقبي ص 49.
[855] منهاج البرعه ج 17 ص 85.
[856] فروع كافي ج 7 و وسايل الشيعه ج 13 ص 303.
[857] منهاج البرعه ج 17.
[858] وسائل الشيعه ج 11 ص 83.
[859] اصول كافي جلد 1.
[860] امالي شيخ صدوق.
[861] شرح نهج البلاغه، ج 1/235.
[862] رمضائيه / 20.
[863] رعد - 7.
[864] امالي صدوق.
[865] امالي شيخ صدوق.
[866] امالي شيخ صدوق.

[867] انعام - 160.
[868] امالي شيخ صدوق.
[869] امالي صدوق.
[870] خصال صدوق.
[871] بحارالانوار ج 61.
[872] امالي شيخ صدوق.
[873] امام استفاده از اين انگشتر را براي ديگران نهي فرموده است.
[874] مكارم اخلاق ص 91 - 89.
[875] من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 31.
[876] امالي شيخ صدوق.
[877] زمر - آيه 9.
[878] امالي صدوق.
[879] مكارم اخلاق ص 360.
[880] الغارت.
[881] سوره شوري / 30.
[882] تفسير برهان ج 1.
[883] ابومره كنيه شيطان است.
[884] امالي شيخ صدوق.
[885] امالي شيخ صدوق.
[886] در داستان هاي قبلي نيز درباره شخصيت گمراه شريح داستانهائي نقل شده است.
[887] كشف الغمه ج 1 ص 181 و 182. (حضرت به جهت جلوگيري از اختلاف سياسي در بين مردم شريح را نصب نمود).
[888] انساب الاشراف ج 2 ص 53.
[889] منتهي الامال.
[890] ناسخ التواريخ زندگاني علي (عليه السلام) ج 1 ص 315.
[891] امالي شيخ صدوق.
[892] امالي شيخ صدوق.
[893] بحارالانوار ج 8 ص 622.
[894] امالي شيخ صدوق.
[895] امالي شيخ صدوق، صد 344.
[896] امالي شيخ صدوق.
[897] اشعث دختري بنام جعده داشت كه همسر امام حسن (عليه السلام) و به امام زهر داد و پسري بنام محمد داشت كه در قتل مسلم بن عقيل و سپس در كربلا دخالت داشت او و فرزندانشان از شرورترين افراد عصر خود بوده اند به حدي كه معاويه نيز از شرارت اشعث مي‌ترسيد.

[898] نهج البلاغه، خطبه 224.
[899] تاريخ طبري، ج 6، ص 3090.
[900] بحارالانوار، ج 42، ص 176.
[901] عبدالفتاح عبدالمقصود.
[902] داستان جنگ سلاسل در داستانهاي قبلي نير بيان شده است.
[903] بحارالانوار، ج 41.
[904] وليد بن عقبه فرزند كسي است به نام عقبه، او كسي است كه آب دهانش را به صورت پيامبر عزيز اسلام انداخت و آخرالامر با شمشير علي (عليه السلام) سر از تنش جدا شد.
[905] نهج البلاغه، خطبه 51.
[906] بحارالانوار، ج 84، ص 246.
[907] محلي است در عراق فعلي نزديك منطقه حله كه مسجد الشمس در آنجا است.
[908] مسئله برگشت خورشيد براي اقامه نماز در قرآن باري حضرت سليمان آمده به آن اشاره شده است (سوره ص آيه 30 تا 33) و در روايت ديگري است كه خداوند براي حضرت يوشع بن نون وصي حضرت موسي نيز آفتاب را برگردانيد البته در روايات ديگري مسئله برگشت خورشيد به شكل هاي ديگر براي آن حضرت بيان شده است.
[909] من لا يحضره الفقيه.
[910] تحف العقول، ص 174.
[911] سوره نساء آيه 48.
[912] سوره نساء آيه 110.
[913] سوره زمره آيه 53.
[914] سوره آل عمران آيه 135.
[915] سوره هود آيه 114.
[916] بحارالانوار، ج 82، ص 22.
[917] خداوند علم و شمشير، ص 85.
[918] شجره طوبي، ص 407.
[919] لطائف الطوائف، ص 27.
[920] كشف الغمه، ج 1، ص 234.
[921] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 1، خطبه 13.
[922] ناسخ التواريخ زندگي علي (عليه السلام) ج 1، ص 124.
[923] ينابيع المودة، ص 174.
[924] بارگاه پادشاهان حيره است.
[925] كامل ابن اثير، ج 2، ص 442، كشف الغمه ج 1.
[926] شرح نهج البلاغه، خوئي، ج 21، ص 152.

[927] انوار نعمانيه، ص 19.
[928] امام علي (عليه السلام)، جورج جورداق مسيحي، ج 1.
[929] الغارات، ج 1، ص 82.
[930] تحفة المجالس، ص 148.
[931] ناسخ التواريخ، ج 1، ص 215.
[932] معالم القربه، ص 203.
[933] تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، ج 6، ص 226.
[934] خصايص الائمة، شريف رضي، ص 86.
[935] استبصار شيخ طوسي، ج 4؛ اصول كافي، ج 7، ص 260.
[936] فرد نامتناهي، ص 24.
[937] ناسخ التواريخ، ج 1، ص 162.
[938] دعائم الاسلام، ج 2، ص 532.
[939] الغارات، ج 2، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 4.
[940] تاريخ، يعقوبي، ج 2، ص 197.
[941] كامل ابن اثير، ج 3 ص 371.
[942] الغارات، ابواسحاق ثقفي، ج 1، ص 119.
[943] تهذيب، ج 10، اصول كافي، ج 2، الاستبصار، ج 4، ص 200.
[944] تهذيب شيخ طوسي، ج 10.
[945] تهذيب، شيخ طوسي، ج 10.
[946] بحارالانوار، ج 32، ص 382.
[947] انساب الاشراف، بالاذري، ص 417.
[948] شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 3، ص 177.
[949] تحف العقول، ص 125.
[950] ديوان منسوب به علي (عليه السلام)، ص 86.
[951] ديوان منسوب به علي (عليه السلام).
[952] ميزان الحكمه، ج 5، ص 381.
[953] بحارالانوار، ج 84، ص 230.
[954] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 4.
[955] الاستبصار، ج 4، ص 252.
[956] تهذيب، ج 10، ص 138.
[957] من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 91.
[958] استصبار، ج 4، ص 230.
[959] دعائم الاسلام، ج 2، ص 483.
[960] الغارت، ج 1، ص 119.
[961] تهذيب، ج 10.
[962] الاستبصار، ج 4.

[963] منتهي الامال.
[964] محله اي است در كوفه.
[965] منتهي الامال.
[966] منتهي الامال.
[967] دعائم الاسلام، ج 2، ص 409.
[968] دعائم الاسلام، ج 2، ص 469.
[969] الاستبصار، ج 4، ص 248.
[970] بحارالانوار، ج 42.
[971] بحارالانوار، ج 42.
[972] بحارالانوار، ج 42 ص 259 - 263.
[973] معادن الحكمة، ج 1، ص 355.
[974] مناقب شهر آشوب، ج 2، ص 374.
[975] منتهي الامال.
[976] منتهي الامال.
[977] منتهي الامال.
[978] منتهي الامال.
[979] منتهي الامال.
[980] منتهي الامال.
[981] منتهي الامال.
[982] امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد: حضرت اميرالمؤ منين (عليه السلام) را پيش از طلوع دفن كردند.
[983] منتهي الامال.
[984] منتهي الامال.
[985] منتهي الامال.
[986] محلي است در كوفه.
[987] منتهي الامال.
[988] واقعه صفين، ص 236.
[989] واقعه صفين.
[990] سفينة البحار، ج 2، ص 654.
[991] انساب الاشراف، ج 2،ص 213.
[992] الغارات، ج 1، ص 112.
[993] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 7، ص 38.
[994] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 1 و 11.
[995] شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 1 و 11.
[996] كافي، ج 7، ص 260.
[997] نهج البلاغه، خطبه 149.

[998] اصول كافي، ج 2.
[999] اصول كافي، ج 2، ص 455.
[1000] اصول كافي، ج 1.
[1001] اصول كافي، ج 1.
[1002] محدث يعني خداوند اخبار آسماني را به وسيله فرشته يا صدا به او مي‌رساند.
[1003] در بعضي روايات آمده: كه علي (عليه السلام) روزي مقام و اوصاف ذوالقرنين را براي اصحاب خود ذكر كرد و سپس فرمود: در ميان شما نيز مانند او هست.
[1004] اصول كافي و تفسير علي بن ابراهيم.
[1005] اصول كافي، ج 1.
[1006] تفسير سوره حديد و دستغيب.
[1007] تفسير سوره حديد.
[1008] اصول كافي، ج 1، ص 411.
[1009] داستانهاي پراكنده، ج 4.
[1010] تفسير جامع، ج 5.
[1011] امالي مفيد نيشابوري؛ سفينة البحار، ج 1، ص 391.
[1012] بحارالانوار، ج 7، ص 211.
[1013] مدينة المعاجز.
[1014] بحارالانوار، ج 243 -41، اغاني، ج 7، ص 15.
[1015] سوره نمل آيه 89 كساني كه كار نيكي انجام دهند پاداشي بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت آن روز در امانند.
[1016] بحارالانوار، ج 44، ص 293.
[1017] گوهر شب چراغ، نائيني.
[1018] غرر، ص 697.
[1019] نشان از بي نشانها.
[1020] سوره صافات آيه 83.
[1021] تفسير جامع، ج 5.
[1022] امالي شيخ مفيد، ص 183.
[1023] امالي شيخ مفيد.
[1024] امالي شيخ مفيد.
[1025] احقاف /20.
[1026] مؤ من / 60.
[1027] فاطر/ 6.
[1028] بحارالانوار، ج 9 ص 376 - 377.
[1029] تفسير جامع، ج 5.

[1030] تفسير جامع، ج 5.
[1031] اماي صدوق، مجلس 82، ص 331، و ثواب الاعمال و كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 42. (دعاي وضو در رساله عمليه نيز موجود است.
[1032] مستدرك الوسائل، ج 2، ص 197.
[1033] امالي شيخ مفيد، ص 6.
[1034] تحف العقول، ص 57.
[1035] معاني الاخبار.
[1036] شافعي در وصف حضرت علي (عليه السلام) اشعار بسيار بلند و سطح بالايي دارد.
[1037] شافعي در وصف حضرت علي (عليه السلام) اشعار بسيار بلند و سطح بالايي دارد.
[1038] نصايح، ص 169.
[1039] نصايح، ص 195.
[1040] نصايح، ص 233.
[1041] نصايح، ص 294.
[1042] نصايح، ص 310.
[1043] نصايح، ص 340.
[1044] نصايح.
[1045] نصايح، ص 355.
[1046] نصايح، ص 438.
[1047] نصايح، ص 186.
[1048] نصايح، ص 100.
[1049] نصايح، ص 105.
[1050] امالي شيخ مفيد.
[1051] سفينه البحار.
[1052] خوارزمي، مقتل الحسين، ص 97.
[1053] سرالعالمين - فردوس الاخبار، ج 2، شواهد التنزيل، ج 1.
[1054] غاية المرام، ص 7.
[1055] فضايل الخمسه ج 2، ص 161.
[1056] تعداد كشته شدگان اين جنگ به اين اندازه نبود بلكه هميشه طرف مقابل مطلب را بزرگ جلوه مي‌دهد.
[1057] امالي شيخ مفيد.
[1058] امالي شيخ مفيد ص 227 و 228.
[1059] امالي شيخ مفيد.
[1060] امالي شيخ مفيد.
[1061] رعد/ 7.

[1062] بحارالانوار، ج 83، ص 38.
[1063] امالي شيخ مفيد.
[1064] امالي شيخ مفيد.
[1065] امالي شيخ مفيد.
[1066] امالي شيخ مفيد.
[1067] كشكول شيخ بهايي، ص 594.
[1068] معاني الاخبار، ج 2، ص 426.
[1069] پيام آور عاشورا، ص 36.
[1070] محجة البيضاء، ج 3، ص 385.
[1071] كشف الربيه، شهيد ثاني.
[1072] مجمع البيان ذيل آيه فوق.
[1073] عقايد الاماميه اثنا عشر.
[1074] روش تبليغ.
[1075] خصال صدوف، ص 250.
[1076] بحارالانوار، ج 70.
[1077] ديوان امام علي (عليه السلام).
[1078] نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 3، ص 160.
[1079] بحارالانوار، ج 97،ص 55.
[1080] معاني الاخبار، ص 324.
[1081] مقام شهيد.
[1082] سويد از صحابه حضرت امير (عليه السلام) است كه 127 سال عمر كرد و در كوفه در زمان حجاج يوسف ثقفي فوت كرد.
[1083] ارشاد القلوب.
[1084] جهاد با نفس.
[1085] معاني الاخبار، ج 1، ص 402.
[1086] امامت علي در آينه عقل و قرآن، ص 127.
[1087] خداوند علم و شمشير، ژايكر مسيحي، ص 80.
[1088] نهج البلاغه، حكمت 22.
[1089] جويا تبريزي.
[1090] عدد السنه، ص 165.
[1091] نهج البلاغه، حكمت 82.
[1092] بحارالانوار، ج 58، ص 104.
[1093] نمل /82.
[1094] تفسير نمونه.
[1095] بحارالانوار، ج 46، ص 75.
[1096] معاني الاخبار، ج 2، ص 66.

[1097] اين روايت مشروحي است در تفسير اذان و اقامه كه صدوق در معاني الاخبار توحيد آن را نقل كرده است.
[1098] مجالس شيخ مفيد، مطابق نقل از بحارالانوار، ج 6، ص 753.
[1099] روضه كافي، ص 267.
[1100] وسائل الشيعه، ج 11، ص 335.
[1101] معاني الاخبار، ج 2.
[1102] معاني الاخبار، ج 2، ص 438.
[1103] نحل /90.
[1104] معاني الاخبار، ج 2، ص 126.
[1105] محجة البيضاء، ج 5، ص 123.
[1106] معاني الاخبار، ج 2.
[1107] خصال صدوق، ص 218.
[1108] خصال صدوق، ص 373.
[1109] نساء/2.
[1110] قاف /9.
[1111] نحل /69.
[1112] جامع النورين ص 479.
[1113] خصال صدوق، ص 157.
[1114] خصال صدوق، ص 83.
[1115] تحف العقول.
[1116] تحف العقول.
[1117] تحف العقول.
[1118] تحف العقول.
[1119] بحارالانوار، ج 78.
[1120] اسلام و فلسفه، ص 25.
[1121] اثباة الهداة، ج 2، ص 109.
[1122] اثباة الهداة، ج 5، ص 247.
[1123] بحارالانوار، ج 9 ص 486.
[1124] تحف العقول.
[1125] نهج البلاغه، حكمت 80.
[1126] نهج البلاغه، خطبه 45.
[1127] نهج البلاغه، خطبه 224.
[1128] نهج البلاغه، خطبه 149.
[1129] امامت علي در آينه عقل و قرآن.
[1130] كافي، ج 3، ص 146.
[1131] بحارالانوار، ج 71، ص 86.

[1132] تفسير كشف الاسرار، ج 10، ص 686.
[1133] معاني الاخبرا، ج 1، ص 182 اين حديث به جهت طولاني بودن از آوردن آن خودداري شد.
[1134] عدة الداعي ابن فهد.
[1135] اين اشعار به اشعار ناقوسيه نامگذاري شده است.
[1136] ارشاد القلوب، ص 373.
[1137] مستدرك الوسائل؛ كتاب الصلوة.
[1138] محجة البيضاء، ج 1، ص 351.
[1139] ارشاد مفيد، ص 102.
[1140] كشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاري، ج 1.
[1141] به گمان اين نادان حضرت علي (عليه السلام) صرفا به علت دامادي پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در صدد كسب خلافت بوده است.
[1142] نشان بي نشانها.
[1143] نشان بي نشانها.
[1144] نهج البلاغه فيض الاسلام.
[1145] منظور؛ پايگاه امام عصر (عج) در مراحل بعدي است، و گرنه بدون ترديد نخستين پايگاه قيام آن حضرت در مكه كنار خانه خدا خواهد بود.
[1146] حضرت مهدي (عج) منظور مي‌باشد.
[1147] مونس الحزين شيخ صدوق، خلاصة البلدان و انوار المشعشين، ج 2، ص 190 و 194.
[1148] حدائق الانس.
[1149] جامع الاخبار.
[1150] شناخت، ري شهري.
[1151] شاه نعمت الله ولي.
[1152] نشان از بي نشانها.
[1153] ميزان الحكمه، حديث 16783.
[1154] هاتف اصفهاني.
[1155] جامع النورين.
[1156] بحارالانوار، ج 42، ص 247.
[1157] بحارالانوار، ج 42، ص 247.
[1158] دايرة المعارف علوي.
[1159] فروع كافي، ج 5، ص 75.
[1160] مستدرك الوسائل، ج 2 ص 514.
[1161] مستدرك الوسائل، ج 2 ص 514.

[1162] نشان از بي نشانها.
[1163] نشان از بي نشانها.
[1164] زوراء به معني شهر بغداد است.
[1165] شبهاي پيشاور.
[1166] حيات القلوب، ج 2، ص 3.
[1167] بحارالانوار، ج 15، ص 297.
[1168] سوره 16، آيه 128.
[1169] نهج البلاغه فيض الاسلام. ص 613.
[1170] سفينة البحار، ج 1، ص 397.
[1171] بحارالانوار، ج 93، ص 211.
[1172] تفسير كشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاري، ج 1.
[1173] معاني الاخبار، ج 1، ص 146.
[1174] علل الشرايع ج 2 ص 51.
[1175] مجموعه ورام.
[1176] امالي شيخ صدوق.
[1177] وسايل الشيعه ج 3 ص 477.
[1178] وسايل الشيعه ج 5 ص 263.
[1179] وسايل الشيعه ج 5 ص 263.
[1180] اصول كافي ج 1.
[1181] يونس آيه 62.
[1182] تفسير الميزان ج 10 ص 98.
[1183] تفسير جامع جلد 5.
[1184] نيما يوشيج.
[1185] تحف العقول صفحه 468.
[1186] بحار ج 35 / 46.
[1187] خصال / 421.
[1188] بحارالانوار ج 19 ص 78.
[1189] امام خميني (ره).
[1190] امالي شيخ صدوق.
[1191] امالي شيخ صدوق 255.
[1192] امالي شيخ صدوق.
[1193] بحارالانوار، جلد 89، ص 104.
[1194] جامع الاسرار.
[1195] تفسير مجمع البيان، ج 2، ص 64.
[1196] تحف العقول، ص 214.
[1197] سوره حديد آيه 23.

[1198] تفسير صافي، ج 1، ص 16.
[1199] ينابيع المودة، ص 331.
[1200] جامع نهج البلاغه.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹